

صص
اختیار اتبیدی

کتاب اختیار امجدی
فی نظم سنه

آه گوی

۲۵۵۱

I



هر صریح حلاوا سازد بر سر

قند سفید ارد کندم سفید روشن کوسفند

کلاب عرق کاو زبان مغربا دلم مغربسته

مغربه الحضره خشی شمعید خمریان رازبانیه

دار حینی

ارد کندم اردن نام حلاوا برشته سازد و ساند سفید

حلاوا سازد و بعد از آن با دلم بسته حلاوا حینی

راز راز دار حینی بدایا افشاند و مار حونی

این خاکداری عجب است تو درخته دلان یا دمار عجب است

هر چند که در کوی توانم بفرما مارا کف دهم نشتر عجب است

با آنکه جو غور شده بودی که عجب است یکدزد بد مهرناری عجب است

اشتب که وصالش شده روزی جان نظر او سپاری عجب است

این یکد و نسیم هر که بافت و نایبی

لی درد و غم یازگی عجب است از تو

ندامم چند با من بر پیدا و کین ز حد بکشت پیدا و تا کی این چنین باشی

هر اگر دیدنت بر دیدم غم ز شکی ای جان منم که با من تا توانی تنهائی باشی

چنین کن ز کشتی انت جانان کسی جان بکلی ما که دایم چنین باشی

ز جان ارمنای زنن که شوی زنی که عشق پرده خیاره اند و کین باشی

و نایبی و حال از درد فاسع میشود عشق
مان بهتر که با درد و غم جهان قرین باشی

موفک قفسی دای صاحب دل التنگ دای

پس مقبول الصوره العلب الی صورا

ندارم تاب کز نزدیک منم ماه روی مکر و زوید منم گاه کاه از دور روی
ز کوی غم مر جان که کرد که چون نشد اگر سرشته دایم خویش او کرد کوی
اگر جان دادن کن آری شد منم چار بیایم تدم نه تا بلایا ز روی تو
نیایم ز آه و ناله در کوی مکر و قفسی که مردکم در میان آید آن کشت کوی
سر روی ندارم مکر و قفسی بکده عقی هم جو کردم مرد و عالم را فدای ناله کوی تو

دفا بی بر سر کوی کشت آب روشنی

مکرانک مادام ریخت بر خاک آب دی تو

دای که پیش تو از عاشقان سخن گذرد به خوش بود که بقریب نام من گذرد

رو و دل از خود و جانم روان شود پیش کسی که از نظر آن سر و سینه گذرد

روم ز حال جوانم سخن گذرد چون شنوم که بر زبان کسی نام یار من گذرد

شود اهل دل از حال زار من گریان دای که در دل من زان سخن گذرد

باید عشق شیرین او بکمر سوزد هر که سخن این عشق گوید کن گذرد

راه عشق و نایبی کسی تواند رفت

که اولین قدم از جان خویش گذرد

یک تلخ کل تازه درین باغ نمیدیم کز یاد کل می ایستادیم

هر کز سپیدیم بر منزل مقصود هر چند که در دای عشق تو دیدیم

باشد بخرامی تو و پامال تو که دیدیم از خاک سر راه تو چون سپیدیم

تمخت کام دل لذت و عشرت از مرغم و منت عشق تو دیدیم

از عشق تو مقصود دلم کشته شدن و المنته هر که مقصود سپیدیم

در خلق و فانیست از آن همچو نایبی
چون آموی و شوی ز همه خلق سپیدیم



۴۵۵۱

مردود به اسرار عظم و کمال
بهمه اهل حق و حق و حق
السرور سلطان سلطان
العاری محمود و حق و حق
لس طالع و سحر العامة و علم
الاسماء و صفات و احوال
حسب العصر و حق و حق
و احوال و حق و حق



امداد حمدی عدد اعداد سپاسی قیاس مبدعی را که آثار ابداع
بر مردود فی از اوراق و تجری از اشجار سمت صنوع یافته و بر سر شری
از آثار و زمهری از آثار انوار ایاد و یافته
برک درختان بنزد خداوند موش مردود فی دفتر است معرفت کردگار
لی امر کن فکان بیج نبات از درجه وجود لب بشکر خنده نشود نامی
ولی حکم و فرمان روی او سلطان ضروری برک کلی از هیچ نهال نمی ریزد
تا صاحب قدرتش بیاری بنان در کار نکرد و تصور نگارخانه آفرینش
بر صفحات اوراق ظاهر است و تا خورشید حکمتش شکفته الوان بر چهره
نباتات و حیوانات نکشد و نوع و سیر اشکالی الوان بر مصیبت ظهور جلوه
سعد فی نقل شئی له آیه تبدل علی انه واحد
و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از نگویین
موجودات وجود مبارک او بود و موجب خلق آفرینش طفیل دین و علیه
من الصلوات افضلها و من النجیات اکملها
فینها ایها الراجون منه شفاعت صلوات علیه و سلموا تسلیما
اما بعد بردای فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور
که هر چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی قائم
نباشد و هیچ چیز از چنانچه منتهی وجودی است مضری مزاجی نیست و هر چند
معرفت ادویه تمامها بغیر از خالق بر هیچ کس ظاهر نشده و خود در کینه اخفاء

و ابداع خالق که هر توانا یافت اما بعضی که کامی مزاج و خاصیت و
و مضرت آن روی تن غیب و حجاب شمر نموده یا الهام می توانی او یا عالم
تقدس بوده و نه هر کس از علما بحسب تجربه خود خلایق کرده و غش و تباهی
از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بنده کثرین علی بن حسین الانصاری
المشهور کاجی زین عطار در این قسم بحسب المعذور و الامکان شری و عی نموده
میخواست تا قول اصح و تجربه ارجح باز نماید تا جماعتی که نایره شین
این علم است با شنیدن لال معرفت این کلام تسکین انشراح و
الانشراح کند و نیز بدین مبدیات با مجموع سمت مصروف و غمان نیست
معطوف ان بود که بوسیله خویشین را از مرتبه بد اختری بر سر حد نیک
اخری و مشتری طالعی رسانند و دیده بخت کران خواب خود را از نوم
الغافلین بیدار گردانند و این معنی است آنکه شیت بذل اشعار و
و حرمت و توسل باستان الطاف و موهبت صاحب قرانی کند که خاک
درگاه او کیمای مس هنر و هوای بارگاه او حیوون بخش هر صاحب هنر توان
بود و چند آنکه عقل دور بین و فهم پیش بین اندیشه در عرصه امکان و
فضای دوران دوران کرد بغیر از آستان آسمان فقت و حضرت
زمین و زمان ملک تحت زمین سلطان بنان سلطان جمیع اقرین جهان
آنکه در عهد جلالتش هم نایاب بود و آنکه با شرف غنائش با درانا نود
با وجود غفلت آن در با شرف آفتاب کی تواند کردن اندر سایه جبر شنگاه
زمره زهر دولت آخرت بر رخ شمس که درون غفلت سایه لطف اله
عصه الدوله و الله و الدین بدیع الجلال خلد الله تعالی ایام سلطنتها
و ابد آئینار معدنها بدست نیاید و قانون کلی خویش و ذخیره اعراض و
خود بخیر از نظر کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاهش شقای
انواع حوادث و فتنه آفات کرامانی و دافع علامات بی طالعی و منساج
طرف اقبال و جامع متفرقات جلال است ثوابت ساخت امیدوار
که بعین علمش مخطو کشته برار باب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک با

و در موضعی که نیک گشته بود و در راج و در خان بود نهند **قسم**
بنهادن ادویه لازم آید که هر یکی را بجای خود یعنی نگاه دارند تا ادویه
خاده مانند سقمونیا و ایفون و ادویه که اقوی بود مانند حلیت و
سکینج و امثال آن در محاورت ادویه که استعداد قبول آن رواج
داشته باشد و بسبب آن چار قوت ساقط گردد مانند بختی و نیلوفر
و امثال آن نهند چون این معنی مقرر شد که ادویه ازین سه قسم
پیرون نیست **قول** که دوازده غیر نمیزند باید دانست
اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب است از پنج قسم پیرون نیست
یا غذای مطلق یا دوائی مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذائی
و یا سم و آنچه خورده شود یا سهیل الاستیحا بود قوت بدن دایما
بردی افالت بود و آنرا بدل یا تخیل سازد آن غذای مطلق بود همچون
مان و گوشت یا چنان بود که اول بدن وی را تغییر کنند یا ذوی راج
این را دوائی مطلق گویند مانند زنجبیل و فلفل و سبیل و امثال
چنان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تا بی اثر شود یا ذوی راج
بدن اثر کند و آنرا ما تخیل بدل سازد و این را غذای دوائی گویند
همچون سرکه و صندل و کاه و امثال آن و اگر قوت دوائی غلبه بود
آنرا دوائی غذای گویند مانند کون و ناخواه یا کو و یا و چنان بود که
قوت وی ایما ثابت باشد و دایما کیفیت وی بدن غالب بود و
مغذ بدن باشد و آنرا سم خوانند و بیش و شک و شوکران و این علم
و چون کلیات تمام شد دوائی بفرد است اریم تا پایان هر یک چنانکه
الترام کرده ایم گفته شود ان شاء الله تعالی **باب الف**
اثر سبیل بنا نیست که تخم دی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود
و بزرگ و بلون بود و آنرا تخم خلال آن گویند و آن اثر بلال
غیر مصری و آنچه بود اثر بلال مصری بود و حشیش دی را جل الطهر
و جل الخراب و جزا شیاطین گویند و گفته شود و طبیعت اثر بلال

کرم و خشک در آخر دوم در مداوای بقی و برص مودست بود
و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی یک درم از آن با عافیه و جاساید
و بعضی برشته و لعق کنند یک ساعت و دو ساعت در آفتاب بپزند
چند آنکه عرق بکنند و گاه باشد که همان زمان آبله بزند و گاه باشد که
روز دیگر یا شبانه آبله بزند و بعد از آن آب زرد بسیار از وی
روان شود بگذشت حق تعالی لون آن موضع باز لون اندام گردد
خاصه که این زحمت در موضعی گویند که روز و آسانتر از آبله کرد
و این مجرب است و جامع این کتاب میخان کرده اما بشرط آنکه اول
تنقیه کرده باشند پس این دوا استعمال کند و باید که در تابستان
باشد و وقتی که اقیاب در غایت گرمی باشد و بعضی گویند یک جزو نیم
اثر بلال و پوست مار یک جزو و یک سداب یک جزو و مجموع کوفته و بختی
بج روز هر روز سه درم یا شراب انگوری یا شامه از برص سفاید
خاصه که در آفتاب هر روز می نشیند چند آنکه عرق بکنند و اگر تنها
بساید و بعضی کف گرفته بپزند و هر روز و استعمال با آب گرم یا شامه
و پانزده روز میتوان چنین کرد البته بکل زایل گردد که اثر برص
نماند و اگر اثر بلال کوفته و بختی و در پلنی زن و مندی که بند آزد
باب الف بویان اهل دمشق و مصر عود البرنج خوانند
و آن قشر اصل بر باد نیست یا رسی پوست برنج زرد شک جوا
و طبیعت وی گرم است و اول در خشکست و دوم چون بگوشت اند
و بدان مضمضه کنند قلع را زایل کند در هر دهن که باشد و هر نوع
قلع که باشد بخوبی مانند در کلاب و در حشمت چکانند و طوبی که باشد
آنرا خشک گردانند و سوخته بود جهت نفیست رمعی که مزمن
شده باشد و اگر پیش از در حشمت استعمال کند صحت چشم نگاهدارد
و اگر طبع آن اختقان کند ریش رود و رانل فو بود و اگر کبریه آب
یا سرکه بگوشت اند و پاشا مندرم جگر و درد آنرا نافع بود و صلابت

آنرا نرم کند و صاحب جامع گوید اطبای مصر در داروهای چشم بدل می‌کنند
 چینی و ما ایرانیان یکی این را می‌کنند **باب** آنکه محرقیت بسیار
 سرف سوخته می‌گویند صفت آن بستن تاب آهنی و اسرب
 بر روی تاب نهاده و بدینا آن زمان که سوخته گردد و طبیعت آن سرد
 بود در دوم چون معشول کنند نشف ریشهای چشم بکنند و دانه‌ها
 ریشهای مغاقل ذکر و خصیه نافع بود چون در آن محل زور کنند و بپا
 و سرطان در ریشهای نشسته و بدل آن انداختن آب **ابن** کثیر
 آنرا زیتون خوانند و بزبان ایشان بسیار نام دارد و گفته شود
ابن کثیر **باب** آب است و **باب** الفوم و **باب** البر نیز خوانند
 و آن **باب** الخط است و نشسته است و گفته شود آب و خلصا
 انجوس است و خس الحار و عاقر سمع و سبوت الدم و رجل الحمار و حمیرا
 و موفیلوس و شقاده و کلبا و اقلیتی گویند و برسانی حال و مایه
 دیگر بافتن و کامو خرنیز خوانند و بهترین آن بود که ورق وی سیاه
 رنگ بود و هیچ آن سبز و برک آن بسیار و طبیعت آن گرم و خشک
 در اول و دوم چون با سرکه بر بهن طلا کنند زایل کند و چون بر خنیز
 نهند تجلیل یابد و ریشها را نافع بود و مرهم وی سوختگی را نافع بود
 و شقاق منقذ را و چون ورق وی بریان کنند و با شراب سیاه کنند
 شکم بیند و چون بجایند و بر کنند کان اندازند که زنده بگردد و پنج
 آن چون بخورند یا بخورند بر کبرند چه پند ازند و مقدار استعمال از وی
 دو درم بود بسیار استعمال کردن صداع آورد و مصلح وی روغن سفید
 بود یا که **ابن** سیرک **باب** سیرک **باب** سیرک **باب** سیرک **باب** سیرک
 وی معذل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود در اول و خوری
 گویند گرم و تر بود در اول باغم سودا را پاک و بدن را خفه کند و قوت
 بدن بد و خزن زایل کند و از من نیز کند و در روشنی چشم سفاک
 و چون در معاینه کبار کنند که شربتی آن غسل مجامعت را زیاد کند

در معاینه کبار

و لغوط آورد و منی پمزا بد و در معاینه بعد از آنکه سوخته باشند
 مستعمل کنند یا مقرض و صفت سوختن وی مانند سوختن صوف بود
 گفته شود و اگر سوختن لطیف تر بود از بهر آنکه قوت وی باقی
 چون سوخته پیاپی مانند مقراضی تمام بود و تقویت دل بد و جفان
 را سودمند بود و مقدار شربتی یک درم بود و چون بعد از سوختن شویند
 جهت ریشهای چشم سودمند بود و پوشیدن وی مسخن بود مانند نیش
 و معتدل بود و گویند پوشیدن وی شلش پیدا کند و معده را بد
 خاصه حسن وی و مصلح وی ریت ریاس و انزج بود **ابن** سیرک
 جوز الالبیل گویند و **باب** العرب و برکس عجم گویند و آن ثمره و گوی
 پیارسی تخم و هل گویند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و جالب
 گویند در سیوم و بهترین آن سیاه رنگ و فربه بود و بهترین ورق
 وی سبز رنگ بود و اگر با روغن کنجد بکوشانند در ظرفی آئین
 تا سیاه شود و در گوش چکانند که شوی ببرد و اگر سردم منقذ سازند
 که همایکشد و اگر کوثر و سخته بر اکل افشانند نافع بود و اگر سردم
 بعسل بپوشند و لعق کنند حیض براند و که زنده بکشد و که مرده
 پند از وی مضر بود بکرم و مصلح وی عود الراج است یا خولجان یا
 حماما و بدل آن جوز السرو است و در احسن مسادی و گویند بدل وی
 یک وزن و نیم دار چینی و وزن آن جوز السرو بود **ابن** سیرک
 سیاه و طمع و درخت آن بدرخت غناب مانند و هر دو نوع چون آب
 اندازند فرو رود و بهترین آن سیامت اطرس و طبیعت آن گرم
 خشک در درجه دوم و چون کپل سازند با آب حل گردد و سفیدی چشم
 شکوی ببرد و جهت سوختگی اسراف نافع بود جهت در چشم که از سبب
 بود و خارش است و وی موی براند و اگر پاشانند مشک کرده و
 متانه بریزانند و جامع این کتاب گویند در خشک شدن که از زخم کار
 و شمشیر بکار برند هیچ بهتر از نشاء آبنوس نیست و گویند بدل وی

خوب کن دست و مصلح آن صانع عریض یا شام سفریم **ابر کا کیب**
 ابر کا کیب نیز خوانند که آن نسج العنكبوت است پیارسی که گویند و بر تری
 کر تینه و چون بر جراحت نهند خون باز دارد و در مالکند که آن جرا
 درم چون سر که بر آن چکانند و بر دل نهند در ابتدای آن رها
 نکند که دل بزرگ شود و باز گرداند اگر با نقره بدندان مالند
 جلا تمام بداند و اگر کر تینه که در تابستان بود و کثیف سفید
 و در پوست بند و کسی او را تب ریح بود زایل کند **ابر** درون
 حی العالم است و گفته شود معنی ابر درون حی العالم ابد یعنی همیشه
 زنده است و نیز بود و نیز بود **ابر** قافله که صغیر است خون
 چون از غلاف بیرون کشند لایح خوانند و غلاف او مثلث بود
 و آن دو نوع است یک نوع مثل جوز بود یا مثلث شکل و یک نوع
 مانند اسطوانه که شکل بود و پوستی رقیق بر روی بود و بر دو
 نوع قافله کوچک بود و میل و مال و بود و شویخه نیز گویند
 طبیعتی گرم و خشک است و سیوم و بهترین فی آن بود که
 بزرگ بود و بوی بخت نیز دارد و بقوت مانند قوت قرغل است
 جهت صحن و جلوسه نافع بود و فی باز دارد و گویند لطیفه از فی
 بزرگ است **ابر** سحر ابرج است پیارسی گوشت ترنج خوانند
 و به بال که بند و بهترین آن گوشت بلک است که آنرا با نو
 خوانند و کر میریان آنرا مرکب خوانند و طبیعت آن گرم است
 اول و میخان خوردن در بر مضم شود و معده را زیان دارد و چون
 آورد و اذیله آن بود که تر با کنند **ابر** **عس** را سو گویند
 اگر اندرون فی یکشنبه یا کنند و خشک کنند جهت کزندی جانور را
 زهر دار نافع بود و اگر نلک بود کنند و خشک کنند و متعال
 از آن دفع ضرر باد سیوم بکنند و اگر دماغ دی با گوشتند یا سر که میزند
 صرع را نافع بود و اگر بسوزانند در یک مسین و خاکستر آن با سر که

ابر کا کیب

بر ترس طلا کنند نافع بود و خون دی بر خنایر مالند سود و
 و بعضی گویند اگر کعب دی بیرون آورند زمانی که زنده بود و وزن
 بندند استن شود و رازی گویند اگر در طحالی زمر باشد و این
 عرس به پند فریاد کند و مویهای فی باست یا پند **ابر**
 آشی است مانند زین باج اما عوض سر که آب غون کنند یا سر که
 مصعد و قند زیادت باشد و جو پهای آن با قندی عود و در کربا
 بندند و در دیک اندازند و قند و بادام بکلاب حل کنند و در آن
 ریزند طبیعتی معتدل است و مانند زین باج در خاصیت و
 موافق معده و جلوسه و معوی قلب **ابر** **سحر** پیارسی
 ترنج خوانند پوست نوزاد آن گرم و خشک است در دوم و گوشت آن
 گرم و تر است در اول و حکم آن گرم و دردی اندک رطوبت است
 و ترشی آن سرد و خشک است در دوم کلف از ایل کنند چون طلا کنند
 و خفان که از حرارت بود خوردن فی صغیر است که دانههای طعام
 پیدا کند و با لیمو لیا که از صغیر بود سوخته نافع بود و قوت دل
 دهد و دفع خمار بکند و نیز باقیه در وی است و کزندی مار و حرارت
 و کزندگان را مودی در قیافه نافع بود اما سینه و عضلهها را زیان
 دارد و مصلح آن شراب خشیاش بود و بدل آن لیمو بود و بیرون آن
 دفع عفونت هوا و دبا کند اما دماغ گرم را زیان دارد و مصلح آن
 بنفشه است و قشر آن از ادویه قلبی بود و مفرح و زیاده در وی است و
 بوی دمان خوش کند و چون در دمان نگاه دارند و بر رخ طلا کنند
 نافع بود و اگر طعام کند قوت مضم نیکو دهد و عصاره وی سودمند بود
 جهت کزندی افعی و اگر در خمیر اندازند ترش کند اما گوشتی
 بطلی الهضم بود و معده را بد بود و قویله آورد و چون مر با کنند سالم بود
 اما دانه وی نافع بود جهت غریب کزیده و متعال مقشر کنند با س
 نیم گرم پیاشا صند یا شراب پخته و اگر کوفه طلا کنند نافع بود و در مایه

تخلیل کند و اگر میان جاها کند شستن بریزد و دیسفور بنویس که بدانه
 وی با خرما باد و جزو فلفل سفید سحق کنند و زن بپاشد در حال
 بجه بند از اما قوت ورق قنی محلل و محف و طعام را مضوم بود
 و تخنن معده بود و سینه بلغمی بکشد بد و مسکن نفخ بود و مقوی
 معده و احشا و منفعت وی نیز دیگر است تقیه اما ورق و ققاج
 وی لطیفتر از قشر است **اسل** کل اصفا نیست پیارسی سرد
 اصفهای کوبیده معدنی بود و بهترین وی آن بود که شفاف و بی سنگ
 و از ابرو و غن کا و جرب کنند تا اندکی غطی سیاه که در آن باشد
 بسوزد پس بسیار بپزند و بخار برند و طبیعت آن سرد است در اول
 خشکست در دوم اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحت
 چشم نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر بایست بر سوختگی طلا کند
 نافع بود و اگر نمجان سوده بر جراحت تازه بپاشند نافع بود
 اما چون نیک شود آب تر سیاهی باند و همچنین پیش قضیب و اوم
 اعضای که مزاج وی بخت گزاید و فوس کوبیده چون با اقلیها و
 غسل کف گرفته رفیق در چشم کشد صداع را زایل کند و باید که در
 جانب مصدع کشد و مضرب بود و شش و مصلح وی شکر و کثیر بود
اسل ارند و سیسان و سرسار و اعیان البر اطلین و
 شک بهویه و حبیب و اعرین و حب البقد و طاهره و قطا فلو
 و ذخمه و ادراق و این جمله فنجنت و فنجنت و فنجنت و فنجنت
 نیز کوبند و پیارسی فلفل خوانند و بشه از می تخم دل استوب کوبند
 و در کن رود تا روید و تخم آن کرم و خشکست در سیوم و جوب
 وی باید که استعمال کنند و منفعت وی در ذخمه و ادراق گفته شد
احص دو نوع است سیاه و سفید از آن سیاه چون البر
 خوانند و از آن سفید تا بلوغ و گفته شود و از آن سیاه پیار
 الو سیاه کوبند و بهترین آن بود که بغایت خود رسیده باشد و

المرق

و بزرگ و شیرین و طبیعت آن سرد و تر است در دوم طبع را براند
 خاصه اگر آب می صافی کنند و نبات و زنجبین در آن حل کنند بدین
 که مسهل صفا بود و ششکی ساکن کند و حرارت را بنشانند اما هر
 معده بود و مولد غلط مای دفع مضرت می بکند بکل قند و کوبند
 مضرب بود و مصلح وی غایب است و کوبند بدل آن تر مندی و با پی
 خواص در حرف سبب گفته شود **احص** انجوان است و بهار
 عار و عین البقر و میتهار و عین علی و کا و چشم و کافوری نیز
 می کوبند پیارسی با بونه کا و نیز خوانند و در انجوان گفته شود
احص راس الافی خوانند و آن تر نبات است مشابه
 الافی و پنج آن از انکشت بار یکم بود و بزرگ سیاه بود و چون با
 شراب پیاشا مندر کوبند که مجموع جا نوران نافع بود و اگر پیش از
 کوبیدن پیاشا مندر بکند هیچ مضرت نرسد و پنج آن و ورق آن و تر
 آن مجموع این صفت دارد و اگر پنج آن با شراب پیاشا مندر
 در رویت سر کن کند **احص** اجیر و کس و خردینه و خود رینه
 کوبند و بعضی کوبند آن کدم ناکشته است که در صحرار وید و آنچه با
 محقق است نبات است که نزدیک بهار وید و در انبهای استاده و
 و تری سیاه کوبند و کلی سفید و دانه وی مقدار دوم با چهار
 درم غسل بسیار بپزند و در چشم کشند قطع سیدان و طوبت از چشم بکند
 و اگر عصیان وی با کوبد و فطر و پیامیزند و در گوش حکا کشد که
 گوش ساکن کند **احص** پیسوق است پیارسی الوجه کوبند
 و الو جلی و الو کشته و طبیعت آن سرد و تر است در اول و مسکن جرا
 بود و مسهل صفا اما هر هن معده بود و مصلح وی قذات **احص**
 دوا می مندی است و از جمله سموم است و در طلا با استعمال کنند
 و طبیعت آن بغایت گرم است و سم مجموع حیوانات بود که در دنیا
 داشته باشند و از آن پیارسی مندی کجده خوانند و اگر کسی بخورد و او

آن بتی و شیر تان و روغن بادام کنند و مرقا سفید با جربت لوبان
 بار و روغن کل نافع بود جهت قلته اسهال بود **ادویه الجبل**
 کیمیا هست که بری اونیاب الجبل گویند و بر روی چینه الیسی کشته شود
 ادریو آذر بویه گویند و آن بیخ خار است و کلی زرد دارد و آن
 بیخ زعفران و قلا و بلار و کلیم سوری و قصب سوری گویند و آن
 بیخ عطش است و فعیلا سوسن نیز گویند و سطرینون نیز گویند
 و بیارسی و شیرانی جو یک ایشان گویند و بخور گرم بودی
 از آنست طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم چون با سر که
 بسایند و بردارند التعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سر که بر
 عرق النساء طلا کنند نافع بود و چون زن بخورد بر کمر و بجه بند از د
 و این ماسویه گویند نافع بود جهت زهرهای کشته خاصه کونیه
 جانوران چون با شراب و فنگت بپاشند و اگر زن که استن
 نکرد بخورد بر کمر استن شود و رازی گویند در در کمر را سود دهد
 و مفتوح من فصفیات بود و فواق زایل کند و بوی آن بغایه
 محطس بود و اگر زن استن بوی آن بشنود از عطسه هم آن
 که بجه بند از دوی مضرب بود یا حشا و مصلح دی رت مورد بود
 و بدل آن بوزن آن جت اترج و چهار انگ و زن آن بسن این
 و نیم وزن آن باد آورد **ادویه الف** انا عیس است و
 مستش و کمسیون در میان او و تمشیر و عیسوب و عنقر و مرکب
 و این جمله اسم در بخور است و بیارسی نیز گویند مرز نکوش و باز
 سیونانی بریس اقلی معنی آن اعلان الغار بود و جب التا نیز گویند
 و طبیعت حبشش آن گرم و خشک است در دوخ و گویند در سیوم و
 این اسم بر جوب دی نهاده اند که طبیعت آن سرد و تر است در اول
 و چون بنزد بر خار پیرون آورد و بخور آنها نافع بود جهت لغوه
 سهو ط کردن سودمند بود و جهت صرع استایدن نافع بود با

آورد

مرز نکوش بهترین وی آنست که کلوی لا جور و زنگ بود جهت صرع
 و لغوه کل نافع بود و جهت صرع استایدن و جهت لغوه عصاره
 آن سهو ط کردن و جهت کزندی افی با شراب استایدن و وجهها
 که از سردی و تری بود و صداعی که هم از آن بود و مسخن معده و
 بود و محل نفع و سلق یکشاید و ادرار بول کند و رطوبت معده در
 خشک کند و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند و قتی که باب وی اندک
 عسل غرغره کند و وی مرض مثانه و فصلی بر خرمنه یا بر قنطاریا
ادویه خلال نامون گویند و بر سر بایست بچکیش و یونانی سجوی
 و به لفظی دیگر طونس و سجوی صبین نیز گویند و بنین مک و گریه شستی
 و گاه یکی هم گویند بیارسی کوزلی خوانند و بهترین عربی بود و سرح
 زنگ باریک خوشبوی طبیعت وی گرم و خشک است در اول و در نیم
 گویند و در غازی بود و طبیعت آن نوع اعالی گرم است در اول
 و گویند در دوم و خشک است در اول و اسحق گویند گرم و خشک در دوم
 سنگ کرده بر اند و منضج و ملین بود و ادرار بول کند و خون جنین
 بر اند و محل نفع بود و قحاح وی سودمند بود جهت نفسم و در معده
 و درم آن و سس و جگر و کرده و اخساق رحم را نافع بود و در بعضی
 معاجین مستعمل کنند اما در خربت درم صلب که در جگر و معده
 ضماذ کردن نافع بود و جهت درد های اندرونی خاصه رحم نافع بود
 اگر با شراب بخوشانند بول بپزند و مسخن مثانه بر بود و محل
 جمیع نفعها بود که در بدن پیدا شود اما مسخون خوردن فعل وی زیاده
 کند از مشرب بود اما بیخ دی سودمند بود در جلاب جهت فحاصل
 سرد دهد و جهت تنهای بلغمی با سلجین در اخران بد مند و اگر
 بخوشانند و در آن شستند موافق بود و در های گرم که در رحم زنان
 بود و در بیخ دی قبض بسیار بود اما قحاح سلجین زیاده است بود
 قبض و جده است در همه اجزای وی بدل وی مضرب الزریره است گویند

مصدق بود و مصلح وی صندل و کلاب بود یا عرق بنبلو **فراوان** **الخل**
فلکوش است و گفته شود آذر بون اذ کون خوانند و ارم و پسر قول
صاحب جامع است که نوعی از آن است و کل آن خوان زرد بود و سرخ
و این خل است کل آن خوان زرد و سفید بود و همو که بد نبات دی بخند
یک کز بود و مولف گوید نبات آن خوان یک کز باشد اما نبات اذ کون
یک وجب زیادت بود و بر کل آن بر کل آن خوان ماند مطلق اما کل
سرخ رنگ بود اما شتر بیان کل وی سیاه بود و از کل آن خوان
یک چکن بود اما کل آن خوان میان دی زرد بود و بر کهای کناری سفید
و از کون کمار سرخ و میان سیاه و این نوع از متعلق است بحقیق
و طبیعت آن گرم و خشک است دوم چون بارو غن بسیارند و بر
و رمای صلب است که تحلیل دهد و نافع بود جهت درد دل گشاده و کف
طسا کردن نافع بود و در قوت دریافته است و جالینوس گوید عرق
النس و نرس و مفا صلی و لغوه را نافع بود و حکم دیسفورینوس گوید
کزندی جانوران و ریشهای شش و جگر و معده را نافع بود و فوس
گوید منی پیرا بد و چون سحر کنند و بارو غن کل ببر کنند و طلا کنند
بر معقد علت و اسیر متعلق را نافع بود و مقدار شربت از وی
یکدرم بود و مضر بود بپسر و مصلح وی غسل بود و بدل آن باد آورد
از مال خوب بینی است خوشبوی دار مال نیز خوانند و مانند فرزند است
و بهترین وی آن بود که بوی آن بوی فرزند باشد و طبیعت آن شکر است
گوید کزشت در دوم و خشک است در اول و اندکی سحر گوید در وی بعضی
کفیف بود بوی دمان خوش کند و قوت دل و دماغ بد و درد نارینه
نافع بود و قوت بچ دندان بد و اعصاب را و خوردن آن درد چشم را
نافع بود و شکم بندد و مصلح آن جلاب یا بز قطونا بود و دید آن خوب
کادی **ارسطو** است و گفته شود **ارسطو** درخت صندل است که بر می
و از وی زفت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم

خشک است آرز بسیار سی برنج گویند طبیعت آن سرد و خشک است
در دوم گویند معتدل است و گویند گرم است در اول و خشک است
در دوم و گویند معتدل است و گویند بهترین وی که بالی بود پس خوار
پس کیدانی شکم بندد با اعتدال اما سرخ شکم بندد و حکم اما
برنج که بالی چون بشویند و بارو غن با دام یا دینه یا کجند نیز نافع بود
جهت کزندی معده و اگر باب خشک دانه پزند سده و تولد کنند
طبیعت نرم دارد و اگر بالی که برنج سرخ در وی جو ساینه باشد با
بعضی دویه قابض خفه کنند سحر روده را نافع بود اما برنج سفید و زرد
صافی کند و بدن را فربه کند اما مضر بود با صاحب قوی و مضل وی
شیر تان بود بارو غن و صاحب قوی و مضل وی
بود و جالینوس گوید شکم بندد و چون با شکر پزند منی پیرا بد و سقور
نوس برنج فارس نافع بود جهت شکم خون رفتن باز دارد و علت
کرده و مثانه و اختناق رحم و نیز حر را نافع بود و جالینوس گوید بدل آن
سین خواست **ارسطو** دو امیت مانند یا ز شکاف خفه که از
خیتان خیزد و چون بر بوی طلا کنند نافع بود و اگر پاشا منده خون
حبض براند بقوت **ارسطو** قیامی نبات صحای و در طلا بکار برند
جهت کزندی جانوران خاصه بنور و جهت درد چشم طلا کردن نافع بود
و آن قیام الحار است و گفته شود **ارسطو** ملخ در یا امیت و آنرا جلا
البحر خوانند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ و بزرگ بسیار سی
در یا می خوانند و ما می ر بیان خوانند اگر صاحب جامع یک قول آورده
که بلوغ اهل شام نوعی از با بونه است و قولی دیگر آورده که بهار است
و هر دو قول خلاف است و آنچه محقق است گفته شد طبیعت آن گرم
و خشک و بهترین آن تان بود یا به از زیادت کند و طبع را نرم از
گویند غذای صانع دهد اما اصح آنست که خلطی غلیظ بد از وی حاصل شود
و نک شود آن مولد شود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن

دیتا **ار جوان** پیارسی آنرا از غوان خوانند و بهار است که آنرا میچینند
میخورند و طبیعت آن سرد و خشک است و پوست بخی آنرا اگر بجوشانند
و آب آن یا شامند فی تمام آورد و اگر خوب می بسوزند و برابر
مالند موی براند و سیاه و اینهم کرد اند و اگر از بهار روی شارب سازند
منع خمار کنند و ارقو تخمیت سیاه و در شکل بغایت صلب بود و در
میان عدس و کدو می باشد پیارسی آنرا بهنگ کوبند چون آردی
یا سر که و آب بسوزند و شش ساعت در آفتاب بماند بعد از آن با
شمار دیگر بسوزند و بر درهای صلب ضما د کنند نرم کند و در آن را
زایل کنند از تب بری لا غنور خ و لا غر عس و لا غوی خوانند بسیار
خروش کوبند و بهتر من آنست که لون دی سیاهی زند و یا با سینه که
سخت کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشکست و خون وی چون گرم بود
بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان کرده باشد
چمنه ر عشته که بعد از مرض حادث شود بغایت نافع بود و در خلص
آورده اند که پای وی چون بر زن غلیظ کنند آبستن شود مادام که
با وی باشد و بقرط کوبد چون سردی بسوزند و با سینه خوس یا سر که
طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و پیره وی چون با تشک یا روغن
یا با غسل حل کنند و یا سر که بخورند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از
طهر سه روز یا سر که یا شامد منع آبستی کند و زنی که آبستن
نشود چون از طهر بخود برگیرد حامله گردد و آن باز سر مجموع همای کشده
خاصه افعی و کوبند بدن را چون بوی وی بخور کنند از سرما آذنی نرسد
اما از کوشیت وی خونی غلیظ حاصل میشود و آن در نفوس و مقاصل
نزدیکت بفعل مرقی ثعلب آن شستن و کوشیت وی اولی آن
که بار و غنما پزند مثل زیت و اگر بریان کنند بخار آب بهتر بود و
سهر آورد و مصلح وی آبا ز بود **ار غی** حیوانیت در پای کوچک
حد فی شکل سرخ رنگ و بر سردی سنگ پاره است اگر سردی بسوزانند

و خاکستر وی نافع بود جهت داء الثعلب خاصه که با سینه خوس طلا کنند
البته موی بر ویاند و اگر در چشم کشند آن خاکستر جلادید و از جمله سموم
قائده است و خون وی گرم بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و خاکستر
آن چون سنون سازند اندازند از جلادید و علامت خوردن آن را غلیظ
النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و دشوایی بول و نفس دم و در موده
و درد کرده و لون بول که بقی می بود و ششش را ریش کند و از جمله است
که کشنده است معالجه آن بلعابات روغن بادام شیرین و شیر تازه
و خاری و خطمی کنند خوشا بنده نافع بود **ار ساقی** زرنج زرد است
و گفته شود از غامیونی بنایتست که بشکل مانند خنثی شش بری بود برون
نزدیک شقیق النعان بود و مرد یا شده فرق نکند از شقیقین و کلف
کوبید بشیرانی او را اما شای سیرخ خوانند ریشهای چشم را پاک کند
و در قی آن چون ضما د کنند بر جسم ورم آن ساکن کند و در وی فوت
جلا و تحلیل بود **ار دخت** در خیت در کوه گان دی را از زمین
خوانند و در شتر دی درخت بلبله بود و در طبرستان طافک و شیرازی
درخت طوک خوانند و پیارسی طاق کوبند و بهترین آن تابستان بود
و سیاهی پیل بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و کوه دوم بار
خشکست و در اخا اول و در قی آن اگر بهایم خورد بید و خوب وی
نیز همین فعل دارد و عصاره وی نافع بود جهت دفع سم چون با غسل ساق
و جهت خرنج نافع بود و سده بکشد و بعد از آن خود از دی سه شال بود
و ثمر وی مولف کوبد جهت سرفه بلغمی نافع بود اگر چه صاحب منهای
و صاحب جامع آورده اند که کشنده است اما هر چند که انجان کرده
خلافت و ثمر وی اندک جلا دانی داشته باشد و صاحب منهای کوبید
بغایت تلخ است و نه چنین است و در قی وی موی دراز کند و اگر بد
سر بشویند و بدل آن در دراز کردن موی در قی شمدیخ است اسفنجیخ
پیارسی سفیداب کوبند و بنکوتین آن پاک و سفید و خوشبوی بود

و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و گویند در سیوم خشک و جالینوس
گوید در بیشه و سبزه و ثمره و دانه آلبه چون بار و غن کل طلا کنند
میغند بود و لیستور نیوس گویند بر جراحتها بود که در ظاهر بدن
باشد چون در مرم زفت استعمال کنند طبع آن سرد و دانه های
چشم را نافع بود و اسفنداج غلیظ چون بر کزندی غریب بحری بین
بحری مالند نافع بود و جسته در چشم چون با او دپها خلط خلط کنند
نافع بود و دریش آنرا نیک کند و مشک درم گرم بود طلا کردن و
خوردن اسفنداج گشته بود و دانه های می بقی کنند قطبوع نیم گرم
انیسون و راز با نه و انیسون و عسل کند صاحب تقویم گویند اهل
وی نهند و صمغ عربی کنند و بدل اسفنداج رصاص خست اوج
بود **اسفند** وی را از برکن گویند و ابروده گویند حیوانی در بایستی
بدین سبب چون است می نهند خود را در گند و قتی که بمیرد آب
وی را بسا خل اندازد و گویند بنانی در بایستی است و این محقق است
و باقی خلافت و بهترین می است که تازه بود و طبیعت وی گرم
در اول و خشک در دوم و چون که بسوزانند و خاکستر وی بوزخمی که در
ساعت زده باشند خشک بند کنند نافع بود و مجفف او را می نهند
و شیخ الریس می گویند چون بازفت بسوزانند منع نفت دم بکند و تان
وی مضر بود با خشا و مصلح وی رت غوره یا رس و از خواص آن
یکی است که اگر شراب با آب مخلوط بود و برادران اندازند آنها
جمله بر گیرد و اگر خواهند که نهان مستعمل کنند بمقااض باره کنند
که بهاون بتوان گفت و اگر آب مالند بر روی سنگی زبر و بر صلیب
طلا کنند قوس عظیم بدید و سنگ و مختل باشد و خانه زینور باد
و بلفش اهل غرب هر شفع خوانند و بیارسی بشکر و کازران گویند
و در مصر کازران نام دارد اب می نهند و آب بر میگیرند و در جاها
می مالند اسطوخودوس معنی آن موقوف الارواح است و آن خیره

که از این چیز دنام آن جزیره متحد پس است و آنرا شام فرم رود
خوانند و طبیعت آن گرم است در درجه اول و خشک در دوم
بهترین آن بود که تان بود و لون آن بنفشه بایل بود و در طعم می
تلخی و حرافت بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود
و سم بکشد و در مرض عصبانی سودمند بود و دره سودا و بلغم لزج
براند و محلل و منفع بود و طبیعت وی مهمل خلط سودای بود فاصله از
سرد و مقوی و منفع دل بود و جمیع اعضای باطن و همه بدن است
تقویت دل و تزکیه فکر بغایت و شربتی از وی مقدار سه درم
بود و اگر طبع وی بر مفاصل ضعیف کنند در مسکن کند و جهت زهری
که خورده باشد و کزندی جانوران سودمند بود و اگر در جزوی از وی
و یک جزو پوست پیچ که گرفته و بخیته با عسل بپوشند و استعمال کنند
جهت سردی معده و خلطهای بد نافع بود و بدل آن فراسون است
بوزن آن و وی مضر است به شش و عینان و کرب آورد و صاحب
منهاج گویند مصلح دی حمام بود و صاحب تقویم گویند مصلح دی صمغ
با کثیر بود **اسپوس** گویند نیک جینی است و آن سنگی است سبک
و زرد و زردان بود و از آن در بایستی بروی بپزند و آنرا زهره آیس
گویند و جالینوس گویند آن سنگی است که ملته سنگهای دیگر
نیست و سفید رنگ بود و نوعی زرد رنگ باشد و چون نزدیک
زبان آرند زبانشان بکشد و چون با او با قلا بر نقرس طلا کنند نافع بود
جهت درم سبز چون پاکلس و سرکه طلا کنند میغند بود و جهت ریشش
با عسل لغن کنند و قوت زهری از حوزیادت نر بود و بیکوثر از وی
بود چشم را قوت دهد و جلا بخشد و سفیدی چشم بکلی ایل کند چون چشم
کشند اسود **ساج** حینه اسود است و آن نوعی از ماست بیارسی
سیه مار خوانند **اسفیل** بصل العارست و بصل الفی و آن بصل
العنصل است و بصل العار از بهران گویند که موثر می کشد و بیارسی

باز دشتی خوانند و در میان ز کس بسیار بود و چون از زمین برین
خضی باید کرد و داغ تا قوت وی باطل گردد و خضی کردن وی چنانست
که پزه او را از میان برکشند و داغ چنان کنند که مغالی آذر کون کنند
و برین وی نهند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر کبرند و بعد از آن
در کل گیرند و در تنور تا فته تنی نهند تا بخت شود انگاره پوست وی
باز کنند و بکار چوبین دوپایان کنند و در رشته کلان کنند چنانکه
از یکدیگر دور باشند و در سایه سایه بزنند تا خشک شود و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم و چنین گویند در سیوم بهترین وی است
که بغایت رسیده بود و سردی کشیده بود و طعم وی شیرین بود و بایر
و تلخی و گرمی چون با غسل بردارد و القاب طلاء کنند بغایت نافع بود و
راستی گوید جهت صرع و مالبخویا سودمند بود و خوردن وی نیزی حتم
زیادت کند و جهت ربو و سعال مزمن و صلابت پسر و عرق النساء
و یرقان و استسقا بغایت مفید بود و در تریف گوید چون بریان
کنند با شش چندان نمک خلط کنند و در متقال از آن بنام شش پاشند
فی معتدل از بی معص و معتدل چون پنج وی با پست دم روغن زیتون
بخوشا شد تا بخت گردد و بعد از آن صابنی کنند و در هر دو کف پای بالند
و در جامه خواب رود و بخشد لغوی تمام آرد اما باید که پای بر زمین
نهند و معتدل و در چنین کند که فوسه تمام بخشد و وی مغوی معده بود
و بول براند و صاحب منہاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی
سکنجبین شکر بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مسوی
قطعا مستعمل نکند مگر بخت و مصلح آن شیرینان است و بعد از آن که بر
وی در بابت فاکه شود و تخم وی جهت قوی بختی که سخت بود و دوا ی آن بود
نافع بود و چون بگویند خرد گو یا شراب برکشند و جها سازند هر یک
مغذ از خودی و یک جها از آن استعمال کنند و از عقیق آن گرم
از منی در آن خوشا نیند باشد یا شامند و از خواص و رقی وی یکی است

که اگر کرم بر روی وی بایستند و در یک کند لک کرد و گفته اند با
که ببرد قنبارک انداختن الحاقین بدل آن ملبوس است و گویند
استفود یون **اسهونیکه** قنطیس خوانند و غمار و اسمار و رند
خوانند بسیار سیه مورد گویند بهترین آن خروانی بود تا زه طبیعت
آن سردست در اول و خشکست در دوم شکم بیند و عرق و خون
که از جمله اعضا رود باز دارد و شکم استکی اعضا بطون کردن است
بود و خون بسوزانند بوی دمن خوش کنند و جهت ورمهای گرم
نافع بود و سوختگی آتش چون بدان باشند بغایت سود دهد و
جهت ورم گرم و مغوی دل و معده باشد و خفقا ن زایل کند و تخم
وی سرد فدر انا فاع بود و شکم بیند و جهت کزندی عرق بر بند
سودمند بود و بوییدن مورد نافع بود جهت کرم و اگر عصاره وی
در چشم کشند قوت چشم بدید و آب رفتن باز دارد و روغن وی قوی
موی بداید و لون آن سیاه گرداند و اگر زن مورد را در صلب خود
بخورد کند خون رفتن رحم باز دارد و خون وی تشنگی نشاند و سیه
باز دارد و بدل آن ورق توشت و گویند عصاره زرشک وی
طبیعت بیند و سهر آورد و مصلح آن نفثه تازه است استفولو
فذر یون استفولو فذر یون و کهنه الطیال نیز گویند و در صبر
بکف آن سر خوانند و چندان هم دیگر دارد و در ششین گفته شود اما استفولو
فذر یون در لغت یونانیان کادیت دریا و فذر یون از خوا
که طحال نبود بسبب تاثیر این آرد و در کدر این سیر این را نام نهادند
اند و گویند پنج کبر زوحی است و گویند نوعی از اسفیل است و آنچه
محققان است بنامی صخری بشیرانی تکی دارد خوانند و در سبب گفته شود
اسهونیکه استفود یون خوانند و تخم الحیه و آن سیر بری است
پارسی سیرمو گویند و طبیعت گرم و خشکست در چهارم خیفن میاند
و از ادویه ثریاق فاروقی است و منفعت وی در ثاد صنفه تخم الحیه

گفته شود و بدل آن توم الذکرت و گویند غصص کوچک **اسارون**
بنج کی میست که برک آن مانند نبات لادن خردن و شکوفه وی از غوا
رنگ بود و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم بنج بود و بعضی شکوفه
وی بنفش رنگ بود و تخم وی مانند خشکانه بود و در کوههای روم
و در مصر و در ممدان نیز سبک باشد و آن دو نوع بود خلیط و قطن
و از یک بنج ریشهای بسیار بود بشکل نار دین اما نار دین باریکتر
بود و رنگ نار دین زرد بود مانند ما میران اما اسارون آنچه در
باریک و ستری بود بیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشکست درجه
دوم و گویند اسارون بنج سبیل رومی است و گفته شود اما شفت
اسارون سودمند بود جهت درد های اندرونی و ملطف و مسخن بود
و اگر یک مثقال با شراب پیاشا منده جهت عرق النساء و وجع در
و مفاسد نافع بود و سبک بکشد و مسهل بلغم لزج بود که در سینه
جمع شده باشد و باه را زیاد کند و بوی دمان خوش کند و جهت
نزول آب و سهل و داء التخل و حیه نافع بود و معوی مجده بود
و بسیار داء اعراض داغی را سود دهد و شربتی از وی سه مثقال بود
اما با ماء العسل و نافع بود جهت استسقا و حیض براند و سودمند
بود جهت صلابت سیر و مثانه را قوت دهد و کرده با نافع بود
و در خواص آورده اند که چون بگویند و با شیر تازه بپوشند و ضماد
کنند میان هر دو درک باه را بپاکنند و اعطاطی آورد و گویند
مضر است به شش و مخفف اعصاب بود و مصلح آن میوه بنج است
و گویند میوه بنج است و مصلح آن که در روز غنای دام خوب بپاشند با سب
و بدل آن یک زن و نیم درج و دانه کی وزن آن حماما و جالبیوس گویند
بدل آن زنجبیل بود و اشتعاج بپارسی اشتعاج گویند و طبیعت آن سرد
ملین بود و در وی قوت جلا بود و زود از معدم بگذرد و طبع نرم از
درد پشست و موی نافع بود و در دسیسه و شش که از گرمی بود سود دهد

و مضر بود بجزایهای سرد و مصلح می مری و فلل و دار چینی بود **طیبه**
اصطین است و اسطون نیز گویند و آن جزا است و گفته شود
اسد الارض گویند و زربون است و صاحب جامع گویند بحقیقت که آن
جربا است و یونانی خاما لادن اسم جربا است و خاما لاسم زربون است
و این سهو بدین سبب کرده اند و صاحب جامع گویند که بعضی قبا خزان
گفته اند که اسد الارض بنیاست که یونانی خاما لادن یا کس گویند و بعضی
آن زربون است سیاه و صفت زربون و جربا هر دو گفته شود
اسه سببته العجوز گویند و کرکس یا به بخدادی خوانند یا به
دواله گویند و دوالی و دوال مشک نیز گویند و آن بردخت صنوبر
و جوز و بلوط و غیر آن مجده شود و بهترین آن سینه و خوشبوی
نوع مصری گویند و آنچه سیاه باشد بد با نهند و آن مندی است و اسه
در کوفتن نم باید کرد تا زود کوفته شود و طبیعت آن جالبیوس گویند در کوفتن
و سردی معتدل است و در وی قبض اندکی هست و چنین گویند گرم در اول
و خشک در دوم و سودمند بود بخوردی جهت صرع و احتیاج و حمه اگر
بجو شاند و در آب دی نشیند حیض براند و وجع رحم را نافع بود و قوی را باند
و معدم را قوت دهد و خفقا را سودمند بود و قوت دل بد دهد و سده رحم
بکشد و شیر زنان زیاده کند و اگر برورهای گرم طلا کنند ساکن کنند
و کلیل صلابت مفصل کند و درد ضعیف را سود دهد و محلل اخلاط عروق
باشد و شتوت باه بپراید و قوت قضیب دهد و اگر در شراب بپزند
آن شراب سودمند بود جهت کزندی جابوزان و از جمله منویات بود
و اگر در شراب بقیع کنند مقدار یک درم تا دو درم همین عمل کند اما اسه
مضر بود برده و مصلح آن اینسون است و بدل آن قدمانا **اسه**
زنجبیل البج خوانند و سبب اشتعاج از شکر الحمال است و آن بنج بخدا
خراسانی است و آن نوعی از زرافه است و بخدا آن از پیابان مرد و بلا
روم خیزد و بهترین آن رومی است و صفت آن بخدا گفته شود و طبیعت

نوعی از انور بسیار است و از نازک بلوط از انور زیاده طبیعت آن گرم و تر است **اصل انور**

مرد یا زنده پند از دوده گرم از وی سم قاتل بود و مضر بود بشیر و روح
 دی عمل است یا کلنگین و گویند مصلح دی تخم خرنوبه است و از عنب
 دی بنفشه است **تایید** عصاره یا شربت و گفته شود اصابع
 پنج نبات است تا شد کف ابلق است از زرد و سفید و صاحب نفوس گویند
 پنج نیمکت است و این خلافت و نوعی است که زرد بود و تیره رنگ بود
 لی سفیدی و آنرا کف عایشه گفتیم نیز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
 در دوم محل فصلهای غلیظ بود و جهت سمتی نافع بود و کوزندگی
 جانوران و جهت سمتی و جنون بغایت میندود و عصبها را پاک کند
 و دیسفورئوس گویند اعضای عصبانی را نافع بود و درد مفصل و
 رعشه را سودمند بود و دفع جنون کند و بدل وی یک وزن و نیم آن برار
 خیمیان و چهار انگ سجد و وی مضر بود بالالت بول و مصلح دی
 الاس با بلوط بود و با قحاح سورجان است و زرد و سفید بود و صاف
 جامع گویند محقق است که سگوم اسوزجان است و طبیعت آن گرم و خشک
 در دوم و سیح گویند در سوم درد مفصل و ریشهای کهن و سفره و
 نفوس ضعیف کردن نافع بود و یقراط گویند که تریاقی درد مفصل بود
 خاصه در وقت نزول آب ناده و صاحب منهای گویند که در قوت مانند
 سورجان بود و بوییدن وی نافع بود جهت صداع گرم و سرد و بادها
 که جود نافع بود بشکند و سر بکشد و باد را زیادت کند خاصه با
 زنجبیل و زیره و فودج اصابع هر مس نوعی از انور بسیار است و از بادها
 بلوط و از انور زیاده خوانند و طبیعت آن گرم و تر است و در صفت
 عنب گفته شود **اقتناء العذری** اصل المک است و پیارسی چوب
 گویند و به اصفا می خوانند طبیعت آن معتدل است گرمی سردی و تری و خشکی
 نافع بود جهت خشونت سینه و قصه شش و خلق و تشنگی است و زرد
 دیسفورئوس گویند چون عصاره دی قوی که تری باشد در چشم نشاندن
 بر وجهت و سخاوی زادن و حرفه بول و اختلاج و جمع عصب نافع بود

و اگر پنج نمک خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصینه عصا
 دارد و عصاره دی جهت درد مینه و جگر و جرب و مثانه و درد کرده
 نافع بود آب دی و طبع دی انواع مبرزه را نافع بود و بدل آن نیم وزن
 آن رت السوسن بود **اصول السوسن** کاشنی و پود از بادیه و پود کمر و
 پنج کوفرس را خوانند و هر یک جدا گانه گفته شود **اصول اللوب** پنج
 قیلجوس است و سونانی در افق طون گویند طبیعت دی گرم و خشک است
 سیوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده جگر و سیرک کشاید و ریشهای
 نافع بود و اگر با سرکه کهن برهن طلاء کنند نافع بود **اصل القصب**
 پیارسی پنج لی گویند و در قوت جاذبه است اگر بگویند و در عضوی که
 امن در وی بود ضعیف کند بیرون آورد و چون سحق کرده با سرکه بشنند و
 بر درد خفاصل طلاء کنند نافع بود و بر ترس بر کلف طلاء کردن نافع بود
 و اگر خاکشوی با هم حندان چنان بشنند بر سر نهند موی را قوت بزد
 و بویانند اصل الراشمن پنج الراشمن است و از آنرا کان اندر میخوانند
 و آن نوعی از قیلجوس است و در باب رادر را من گفته شود **اصل**
السوسن پنج سوسن سفید است و در دوم در میان بنفشه میرد و با طرا
 می بوند و آن مشهور است پنج بنفشه و آن افراط نیست در شاف
 گفته شود **اصل النعاج** پیروح است پیارسی سایبرک میخوانند گفته شود
 و در سر و ضم و انواع آن و خواص آن **اصل القفل** قفل موی است
 و گفته شود **اصل الیهی** پیروسی پنج که خوانند و طبیعت آن گرمی سردی و
 خشک در سوم و اگر بر خیار طلاء کنند با سرکه تکلیل باید و عرق آلبان
 و بوا سیر نافع بود چون دیگر مقطع و ملطف بود و پوست آن جهت درد
 که از سردی بود نافع بود خون سر که بپزد و بر آن مضمضه کنند و تنها بماند
 و اگر با سرکه بسایند و بر کلف بهنق سفید طلاء کردن نافع بود جهت سیر
 بغایت نافع بود خوردن یا سرکه یا با سرکه و غسل طلاء کردن و اخلاط
 غلیظ لزج را قطع کند و با بوا سیر پیرون آورد و وجع دور کین را نافع بود

و حیض را اند و چون غرغره کنند بلع را قلع کشد و اگر بر پیشانی بپاشند
 کوفته یا ضا د کنند بصلح آورد و درمهای صلب بکند از اند و مسهل تنم
 بود و مضه بود یا شیر و مثانه را نیک بود و مصلح فی عسل بود و بدل آن
 در ادویه شیر ز بکرم صلب یا کنگر بود اصل آن **جذبان** عسل شیر عسل
 و کشته شود **افضل** **الذریع** یا دام تلخ گویند و چون پزند و نیک گویند
 و با سرکه و روغن گل یا فزند و بر پیشانی ضما د کنند صداع سرد را
 نافع بود اصل طرک سطر کا گویند و آن صمغیت رنگ غاب جرجا
 سحر جی که بسیاری بایل بود و بغایت خلوتی رنگ و د بستیور نیوس گو
 نوعی از مبعه و گویند صمغ است که از درخت روم حاصل میشود و جایگزین
 و غریزی گویند صمغ چون است و طبیعت وی گرم است در سیوم و
 خشکت در اول و رازی گوید گرم و خشکت در دوم جهت سعال و آفر
 و تزلزل و حضی را اند و صلابت رحم را سرد و بد چون یا شامند یا
 بکرند و ضما د صمغ کوبیده صداع آورد و مصلح فی رازی است
 و شیرینی از فی بکرم تا نیک دم و نیم بود و صمغ بنفوس گویند
 مولد است صداع بود و مصلح وی تخمه بنفشه یا شیر آب بیلوفر
 بود و بدل وی گویند جذبه یا سر بود **اطمینا** مقصوم است و کشته شود
الطباط صاحب جانم گوید اطوط و اطاد و اطبوط هر سه اسم
 فزنت مندی و انرا رسته خوانند و صاحب جامع گوید بعضی گویند
 آن فوفت و مولف گوید آنکه محقق است نوعی از با قلا میزند است
 سخت بود و نقطه های سیاه بود بروی و بصلح شد بود به بند قی میزدی
 و طبیعت آن گرم و تر است در اول و نیک زایل کند ذیاب و زیاد کند
اطمینا بسیار سی رسته خوانند و از ارد فطره سازند طبیعت آن
 گرم و تر است و بر مضم شود نافع بود جهت سینه و سرفه و تشش
 چون قند و روغن یا دام اضافت کنند یا شک یا بقلة الحفا نیزند
 با لسان الحمل سودا دارد و جهت نفوس دم و متغ و بطی الا بخدا بود و مصلح وی

۱
 فلفل و سقز و فوئج بود و بعد از آن مصلح با عسل و زنجبیل خورد **فلفل**
الکله مخاطبه و هنر تر خوانند و آن سبتان است و کشته شود و اطباء
 ناخن بویا گویند و ناخن صدف و ناخن بریان و بشیر از فی ناخن بود
 بود و طبیعت آن گرم و تر است و گویند خشک در دوم و ماهوی
 گویند در سیوم چون زن در سبب خود آنرا بخورند حیض بر اند و احسان
 رحم نافع بود و خفان و درد معده و جگر و رحم را سود د بد دراز
 گوید اگر با سرکه یا شامند شکم نرم دارد و بسیار دی سحر آورد و مصلح
 دی کل محضوم یا قفسر است و بدل آن قصب الذریع **افضل** توئای
 در کبست از بیج و توئای کرمانی و نبات قصری و در مر کبات کشته
 شود و اعطی بر زبان توانائی مسح گویند و بیارسی کچوش گویند و در
 فمعت م کبات کشته شود **افضل** مقل است و کشته شود و افخمک
 افر جشک و بلنکشتک و فنجشک و بر جشک نیز گویند و بسیار سی
 قرقلستانی گویند و بشیر از فی بلنکوی خود روی و در پیشانی نهد
 و در کنار آب و آن بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک در آخر
 دوم و بوییدن آن سبب دماغ بگشاید و جهت خفان که از بلغم سودا
 بود نافع بود و جهت بویا سبب نافع بود و جگر و دل و معده سرد را کوی
 دیر و عدا تهای غلیظ مضم کند و بوی دمان خوش کند و بن دندان
 سخت کند و بوییدن وی مضه بود دماغ گرم و مصلح آن بنفشه بود و
 بدل آن قرقل است **اسنین** خرق خوانند و آن انواع است
 خراسانی و رومی و موسی طرسوسی و بنطی و موسی گویند نوعی از دینیا
 و مولف گوید نوعی از بر ناسف است کوی و کل وی طبع
 الجوان سفیدی دارد و آن ندارد و نیکو ترین آن رومی بود و طبع
 دی گرم است در اول و خشک در دوم در چشم که کمن شده باشد
 سودا بد و جهت معده سرد نبات سفید بود و مسهل صمغ اینه
 بود و قوت بدن بد و لون را نیکو کند و اگر بر درم صلب ضما د کنند

نافع بود بول و حیض براند خون با غسل بخود بر گیرند و جهت کزندی
عقرب بغایت نافع بود و در تقویت دل و جگر و پنهانی کمن و بوا سید
شفاق متعدد و از التعلب و حبه تخمیر با معده گرم را مضرب
و مصدع و مصلح دی اینسون یا مصطکی بود و بدل آن معده سنج
ارمنی بود در تقویت معده اسارون یا نیم وزن آن ببلد اما
صاحب جامع آورده است که معوی معده گرم بود و یا کزندی
از اخلاط حار و جهت مفاصل نافع بود و چون بلبان
خلطی گرم بود و چون با سر که غشیه کشند نافع بود و اگر بارون
بادام شیرین بزنند و اندکی از زمره بزه اضافه کنند و در کوش
چکانند محلل ریا غلیظ کوش را باک کنند ازیم و جراحت و از
بصلاح آورد نافع بود جهت کزی **انجوان** عصاره خشک است
سبیه مصری و از این خشکی سر خوانند باید که در آب گرم اندازند
تا زود حل شود و در آفتاب گرم نهند تا زود نرم شود و آنچه معش
بود آنرا زرد گویند در دست بماند و عیش و ی با بیا و جنس بی
کنند و آنچه بغایت شاق بود و غش آن بصمغ کشند اما طبیعت دی
سر دست در چهارم مخد بود و مسکن همه و جها چون طلا کنند و اگر
پاشانند سرشته از دی مقدار عدسی بود و از دود انگ زیادت
نکند و در بشمار خشک کند و سودمند بود جهت ورمهای گرم و اگر
باز زده تخم مرغ بریان کرده بر نفوس طلا کنند در د ساکن کرد اند
و خواب آورد و اگر بخود بر گیرند زهر را سود دهد و اگر بار و غش کل
وز عفوان در کوش چکانند در کوش ساکن کند و اگر با شیر زبانه
در چشم کشند در چشم ساکن کند و جهت سنج و جصل بهال نافع بود
و در گرم از دی کشنده بود و مصلح دی قنبل است و در اجنبی و چند
پدستر و فریون و بعد از آن سب و خاق و شراب کشنده است
و بعد از آن حمام و بعد از حمام اشهای چرب و صاحب تقویم گویند

مصلح دی عود مندی بود یا عود الیوج و بدل آن سه وزن آن بر
النج بود و یک وزن دی تخم لغاح است اینمونی آن بزرگی و زهری
و قضانی خرد است و بهترین آن قضانی بود اما افریضی یا معده
که تخم دی سرخ بود و تازه و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم نافع
بود جهت صرع و تشنج و مسهل سودا و بلغم بود و جهت بالجوی بعا
نافع بود و اگر انیسون یا شامند تنها و باید که در مطبوخ بسیار
بخوشا شد که قوت دی باطل شود و غش آن ذوقی آورد و شریسته
از دی در مطبوخ از پنج درم تا شش درم شاید و گویند درم
و صاحب منہاج آورده است شریسته از یک درم تا دو درم بود
و رازی گوید از چهار درم تا شش درم و فصل لطیف است و صاحب
منہاج آورده است که بروغن بادام چرب کشند اگر تنها استعمال
می کنند در مطبوخ و این را سوبه گویند فصل دی آنست که شریسته
روغن بادام استعمال کنند و اگر خشک استعمال خوانند کرد شریسته
از یک درم تا دو درم بود و اگر لغوع کنند از دو درم تا چهار درم و
بدل آن رازی گوید در مسهل سودا بوزن آن بود و دود و انیسون
جاشا و گویند بدل آن اسطوخودوس است و بفاع و مضرب و شریسته
و مصلح آن کثیر بود و صاحب تقویم گویند فصل آن شراب فندل
بود یا رب سبب **انجوان** اقتراح المرحن خوانند و گفته شد و در
شکر کاش خوانند و میوانی قرم یا بنون و در موصل شجره الکافور و
پارسی کا و چشم خوانند و بهر ی عین البقر و بشه ازنی با بونه کل
و بهترین دی آنست که برک سینه بود و بهر دی کل شریف بود و اندر
زرد و در طعم دی تلخی بود و نوعی هست که برک سینه ندارد و طبیعت
دی گرم و خشک است در دوم و چنین گویند گرم است در سیوم و شریسته
در دوم و چنین گویند گرم است در سیوم و خشک است در دوم و نفع سده
عکس بود و محلل رطوبات بود و مسهل بلغم سودا بود و سنگ کرده بر

و عرق بزیاید و محل خونهای سده بود و ناسور را نافع بود و صلابت
رحم را تخلیل دهد چون زن در آب آن نشیند و زنی را که حیض بسته بود
فرزخه از وی بخورد بر کمر بکشد بدو اگر خشک کرده بکوبند و با تخمین
با نمک پاشا کنند مسهل بلیغم دهنه شود ابود و صاحب جامع قول
شریف آورده است که آب دی چون بکشد و بر اعضا می نهد یک
اشپین و در کین بود طلا کنند قوت بخاقت بدو اگر ادمان بودین
آن کشد سبب آورد و اگر تروی بپوشد خواست و مقدار شریفی از
وی سه درم بود اما مضر بود ببلع و سینه و مصلح دی اینسون است و گو
کشفه و قند **فی عصا** قرض و قرض غم خاریست که ایدیم
باعث کند و جالبینوس کویدرت سحر خور است و گویند عصاره
پوست انار است و این اقولها فلانست و آن عصاره قرض است
و در مصر سبط و ضبط خوانند و قرض باری که خوانند و آن مصری
و فلعل نیز خوانند و طبیعت آن سرد است در دوم و مجففات در
سوم و غیبی کویدرت است در اول و خشکست در دوم و بهترین دی
آن بود که حلیت سینه و سیاه رنگ بود با سرخی چون بخورد بر کمر
قطع خون رقیق کند و چون پاشا کنند جهت سحر نافع بود و اسهال
دموی و اسهال مغفود و رحم و شکم بپزد و حنظل کردن و خوردن اب
جشم نافع بود و اگر یاد او را بود و شکم بپزد و در طلا با که
جهت اسهال شکم اعضا بود نافع بود و اگر بر درهانی گرم طلا کنند شود
بود و بدل دی حضرت بود یا صندل یا عدس مغفود وزن آن
البرمان **البندی** نار مشک است و گفته شود **اقوکانی** یا الصل
و گفته شود **اقط** باری شکم بپزد و پینو گویند و طبیعت آن سرد
خشکست شکم بپزد و غاصه بریان کرده اما در مرضه شود و معده را
بد بود و مصلح آن بعد از خوردن آن کلکین بود اقطی خان گویند
و آن دو نوع است بزرگ و کوچک خان بزرگ سنو که گویند و کوچک

خاما اقطی گویند و گفته شود و صفت آن بل گویند **اقطن** بخت
املین با شری است و گفته شود اقبول بیونانی معنی آن شوکت
البیضا است و آن باد آورد است و گفته شود **النج** قنار بری است
و آن زعفران است و گفته شود اگر روش جوز روی است و گفته شود
اغیر سنیز گویند و گفته شد **الکمال** گیاه قیصر خوانند و باری
کل الملک گویند و بهترین است که تازه و رسیده بود بزرگ زرد بود
که سفیدی پیل بود چون بشکافند دانه وی زرد بود و طبیعت آن گرم
و خشک در اول محل و ملین بود و او را مصلح که در مفاصل و احشاء بود
سودد و اگر با استن ببرد و در نهی جگر و سینه و احشاء کشفه
بود و چون با شراب بخوشانند پاشا کنند در معده ساکن کند و با
عصاره وی چون نر بود یا منج یا میزند و در گوش چکانند در گوش
ساکن کند و بر درهانی گرم که در چشم و رحم و مقعد و اشپین و ضما
کنند نرم گردانند و چون بپاشا کنند اخلاط بکدازند و شری از
دی مقدار یک درم بود اما مضر بود با تخمین و مصلح دی غسل بود و پیل
وی فرا بسوزن بوزن آن بان الذکر یا بوزن آن یا بوج و نیم
آن در قیحه الکحلست صاحب منج گویند چوبست مندی و نیم
گویند مندی و گویند اطوطست و این گیاه خلاف است و
قول صاحب سهوست و قول صاحب معقبه است که از احر
العقاب و حجر النمر و حجر الولاده خوانند و بیونانی انا طبطس و معنی
این اسم است که آن شکمست که زائیدن را آسان میکند و مولف گویند
مانند حجری مقدار جوز بویا پیره رنگ بود و چون بخوشانند نافع بود و اگر
بجاشانند مغزی در اندرون دی بود سفید تلخ طعم و بشکل شاه بلوط
بود و بیشتر آنی از آن ابلیس خوانند و بعضی خصیه ابلیس زنان است
و مجموع حیوانات چون در شب ایشان نمند آسان بزیاید و
اگر بر صره بپزد و بر آن زن آبستن بپزد زود بزیاید و از خواص

دی نیست که چون در آدم کمرند و بر ساق چسبند ندامان برآید اگر
کند یا شیر زنان و پشم را بدان پالایند و زنی که ترا بد بخود برگیرد
بفرمان خدای تعالی آید و شرف در خواص آورده که خون در دست
گیرد و با کسی محاصرت کند بر خصم غالب آید و اگر بر درختی بنزد که بری
اندازد دیگر بنزد از دوا این ماهویه گوید بدل آن فوائدها است **الحواشی**
نفسه نوعی از زرع الحام است و گفته شود انکوران فرقیون است
و گفته شود **الاطمین** بدست و گفته شود **السنة العجائب** با البصاف
است و گفته شود الروح نوعی از نباتات مخلصه است بسیار از کازر یک
خوانند و در مخلصه گفته شود **الحام** نام است و ناما و نام الملک نیز
می باشد و در فو لیون دان سی سینه است پیارسی به سبیل گویند
و گفته شود **البی** پیارسی دانه گویند طیفی وی کرم و تربت و بر خصم
شود و غذای بد بد و کرم و تر و غلیظ تر از سی بود و نافع بود و گفته
عصبهای کوفت دیده چون بران ضربه کنند و این ماهویه گوید معده
بود و محلل او را مصلح وی زجیل و فلفل و دارچینی و فوری بود
و بعد از خوردن وی جوارشات نافع بود **الحواشی** و گفته شود
الحواشی زناخواه است و گفته شود اما الاخذ غار کرم است و آنرا اطمین
گویند و گفته شود اطمین بلفظ رو بیان عصبیه حصه است و پیارسی
آب غوره گویند و این صفت در حصه گفته شود **البی** پیارسی اند گویند
و بهترین دی کبیا بود و طبیعت آن سرد است دوم و گویند سرد است
در اول و خشک در دوم بعضی گویند گرم است بهر حال و خشک است و خلاف معده
معده و متخدد اعصاب دل بود و اشتیای طعام پیدا کند و همت و آس
سودمند بود و سودا و بلغم براند و بغایت تقوی دل بود و حفظ وزن
زیادت کند و موی سیاه کند و آن باب ان خاضع است و اگر در دوم
از آن نیم کوفته کنند و در آب شیرین بخوراند دو ساعت بعد از آن صاف
کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی را بیل کند و شراب از وی سرد بود

تنها و این مؤلف گوید که رانی آورده است که بهترین ماده از آنست که لون آن
سرخ بود و بوی تیز دارد و از جزیر اورطیس آورند و ابوریحان گوید
این صفات لایق نیست با طه مضر بود و پیروز و مصلح آن غسل است و
آن بنیه **الحواشی** در خشک است بیانی و معروف بود بشوکه المضر
و طبیعت آن سرد است و خشک و قابض منع خون و امضای سیدان
از رحم بکند و ورق آن ورم لہات و سفیر نافع بود و خون بندد و اینجا
بنا نیست که در کنار جویها روید و تخم آن سحر و سحر خوانند و سحر یک
و گویند در میان اسبست روید و وی رومی بود و اینجا را از ادویه سحرینا
خاصه غرق و ورق وی و عصاره دانه آب با قوت بود و بوی تیز است
و اگر یک مثقال از آن نیم کوفته بخوراند با قدری قند مسج می باشد
چهار نفس در دانه نافع باشد از هر عضوی از قصبه شش و جگر و سینه و سحر
و بواسیر و کشودگی سر کما و قوت معا بد و شکم بندد و آب که تحت
رساند و در یک شستن پاک کند و قطع میکند سسکی انحصار نافع بود و صفت
دی بسیار است **الحواشی** غسل است و کل و پیرا بیشتر البغچه خوانند بسیار
خطمی گویند و گفته شود **البی** پیارسی بسیار است و رنگ گویند و زاج در رنگ
خوانند و بهترین آنست بغایت خود رسیده بود و لون دی سرخ بود که باز
بسیاری با بل باشد و طبیعت آن سرد و خشک در دوم صفرا
شکند و قوت معدوم و دل و جگر بد و قوی باز دارد و تشنگی بنشاند و سحر
نافع بود و بر درهای گرم ضمار کردن سودمند بود و قطع ترف دم بکند موی
جگر گرم بود چون با ادویه گرم مثل سبیل خلط کنند و سبکی از روی جگر
رود میزند و جهت معده که ضعیف شود بسبب تب بلفظی نافع بود اما
مضر بود به کسانی که طبع ایشان شسته بود و مصلح آن خطاب بود و بدل آن
بوزن آن تخم کل و چهار انگشت از آن صندل **الحواشی** موی سیطون و
و سیطون و غم و حد گویند و آن تیره شوک مصری خوانند بسیار سی کل
گویند و بر کپله جلدار و بیشتر از کل صندل در باب چشم گفته شود

البیون را از بانه روح خوانند و آن دو نوع است آنچه روی بود شکلی
بود و آنچه غیر روی بود بقدری که ماند بهترین وی روی بود و طبیعت این
گرم و خشکست در سیوم و دردی قبض اندک بود بول براند و باد که
شکم بود بخیل و در از مجموع بدن بود و قطع سبلان رطوبات بکند
و حیض و عرق براند و تشنگی نباشد و شکم بپزد و چون در سبب
بخور کنند صدام سرد و تر که سرد را نافع بود و در سده جگر بکشد بدو سهو
جماع برانگیزد و دفع حضرت سکوم جانوران بکند و اگر سخت کرده با
روغن کل قلع کنند و در کوشش بکشد در کوشش را نافع بود و جهت
استساق و نفع معین و قراقریغایت سودمند بود و چون در جسم
سبل کنند بر نافع بود بهشای کمن و سده جگر و سیر و مثانه و رحم را
بکشد بدو اگر سخت کرد و سئون سازند بهشای کمن را و کند من ابرو که
سبب از عفونت بن دندان بود نافع و اسحق گوید مضرب و با معاصر
آن تخم را از بانه است و بدل آن تخم سبت و گویند بدل آن گرد یا افسان
رب بخیل است و آن میو برنج خوانند و گفته شود **الجدان** دو نوع است
بپارسی اندک آن خوانند و انکو آن خوانند و آن درخت حلیت است
و محو است اصل آنست و حلیت صمغ آن و درق آن سفید بود و سیاه
و بهترین آن سفید است و سیاه و مشرق و صمغ الجدان طیب است
و الجدان روی سیاه لبوس است و تخم آن کاشم خوانند و گفته شود و الجدان
خراسانی پنج استر غاز است و گفته شود اما طبیعت آن گرم و خشکست
سیوم سودمند بود جهت زهرهای کشنده و بر خنایر ضحاک کردن بخیل
چون با موم روغن زیت بود و یا روغن بوسن جهت عرق البشای نافع
بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار دهند که بر بوا سیر نافع بود
و اگر با سرکه بپزند با زهره و بپزند بود اما غرض انضام بود و مضرب
بمثانه و سودمند عصر البول بود و سردی معین ببرد و حیض براند
رطوبات معین خشک کند و لغوظ آورد و مسخن کرده بود و درده و چون

با سرکه بود لطیف کننده غذا بود و زود مضم کند و بدل آن با ع آن با
دود اندک وزن آن حلیت طیب بود و گویند بدل آن زود فر است و گویند تخم
گرم است **النفان** رقیق است و آن از میوه است نارسیده که در آب
گفته شود **النفان** شقایق است و گفته شود **الطوبیا** کاشنی شامی است و طبیعت
آن سرد و تر است در اول نافع بود جهت جگر گرم این حدق است و بعد
و معذ که که در حیل نیز خوانند و آن با بخت و گفته شود **الزیتون**
صمغ خار بیت که از اشک که خوانند و سرخ و سفید بود و در از یک خارا
و چون حرارت اقیاب روی اثر کند و کمن شود سرخ کرد و آنرا از زود
و غرور در گنده خوانند و بیشتر از آنی کوزد گویند و آن از کوهستان کاه
گیرند و بهترین آن سفید بود که بر روی با بل بود طبیعت آن گرم است
در دوم و خشکست در اول و بغایت بلخ و اگر تخم مرغ یا یا سیر سخن کنند و تخم
کشند در جستم را نافع بود و با صفت سهل بلغم کزنج بود و صفرا و سیر
از وی تخم دم بود تا یک دم و مضرب بود و آنرا مصلح صمغ عربی است
و نافع بود جهت درد چشم و سفید چشم و مضرب در چشم آید و آب اند
چشم باز آید و مضرب در دهان بود و بخیل و اگر سخت کند با قدری بطرون و بر
در دهان بریدن یا کورن بود مانند خنایر طلا کنند بخیل یا بد و اگر قنیده بخیل
بیا لایند و با نرودت سودمند بگردانند و در کوشش که ایم آید بپزند خنرود
ضممت باید و بدل آن نیم وزن آن صمغ است و مصلح آن صمغ عربی است
الغله السودا جدو است و گفته شود از نایبی اجزه است و گفته شود **الجوح**
عود است و گفته شود نفع بسیار سی یا خوکوس گویند و چون با سرکه بپاشند
صرع را نافع بود و نیم مثقال یا زهر کزندی جانوران باشد و مانع حویله گوید
قراط از وی خون با شراب کمن بکشد یا شام نافع بود و جهت کزندی که
و عقرت مجموع کزندگان سودمند بود و اگر زن بپشتن نیز یا خوکوس نزد
با فصدی و یا شراب بخورج یا شام و فرزند ز آورد و اگر غیره بپاشد
فرزند داده آورد و اگر مغذای با فلای یا شراب سخت یا شام بپاشد بپنج

نافع بود و اگر کودکان یا شامند از صرع ایمن شوند و همه پیر ما به این چوب
دارد خاصه که کوشد اگر باب بسته شود و بر پستی نهند خون رفتن باز دارد
و اگر کج شیر خواره فی کبد و شکم دی بسته بود قندی بودی و نهند ناف نافع بود و اگر
زن بعد از طهر یا تشنگی در کبر که بر آبستنی نافع بود و اگر کمر درد بعد از
طهر یا شام منع آبستنی کند و اساک سبلان رطوبه رحم بکند و شکم بیند و
سج روده و ترقیم را نافع بود و اگر با خطمی زیت بر عضوی نهند که خایه
در آنجا باشد ببردن آورد **انجی الفیض** سودمند بود جهت سهال از من
وریش افده و در دانه **انجی الجدی الطبی** و **الحار الوحشیة** و **الحشیش**
بابی موسی سودمند بود جهت دفع یوکران و قطر و تشنگی از وی هم
مفعول بود چون با سرکه یا شامند موافق بود جهت سستی در معده و آنچه
که آن کج زینه ابل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخورد آبستنی باز دارد
و انجی الجمل صاحب موخر آورده است که اگر پیر ما به شتر مقدار خودی
باب نیم گرم پیش از مجامعت یا شامند قوت به از زیادت کند و از عجز
ادویه های باقی زیادت نرود و اگر پیر ما به خرد ششی و آمود کوسند
با سرکه یا شامند نافع بود جهت سستی که در معده بیند و انجی در قوت ماند
چند پدید می شود و اگر یا شامند جهت صرع و اختا قی رحم نافع بود و مجموع
انجی آنکه بسته بود بکند از دوا که که اخته بود بیند **انجی الذب**
این زهر قد خواص افده که پیر ما به خرمن فنی تمام آورد چون یا شامند
انجی دیا بلا در است و معنی دنی است که مانند و است و از آنرا به بلاد
گویند و در باب با کشته شود او را مال و او بالی نیز گویند پیونانی و
آن دمن اسلی بود و غسل او و علیه السلام نیز خوانند و آن روغن است
که از ساق درختی حاصل میشود و آن را غسل است بطریقی سیرین طعم بود
و بهتر است که کس و غلیظ بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است
و سودمند بود جهت جرب نیز چون طلا کنند و در دوا حاصل اسودد و در
جهت تار یکی چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر منشت درم با چهار یکی

بنوشند اخلاط خام براند اما خوردن آن مباح است و اگر خورد و نماند
که انگرس که آن خورده باشد تا عمل تمام نکند بخشد البته **او سبب** نافع
از بیلو فرمندی است و طبیعت آن گرم و خشک و خجل و باغ غلیظ بود و
رطوبات بکند از اند تیرتی از وی یک درم بود و در بین پیونانی
با دروغ است و گفته شود **او قطره** غاف است گفته شود و از
پیونانی مرغابی گویند و آن انواع بزرگترین مرغابی آبی بود طبیعت
آن گرم و تر بود و فریبی آورد و لیکن بدتر از فضل های غلیظ بر کند
و آبی آن بود که شش از کشتن قندری یک سوده در حلق وی ریخته
یا بار بزرگرم بزند و اگر بریان کنند و سی آن بود که بزیست بریان کنند
املیه **اصفر** بلیله زرد گویند بسیار سی بهترین است که فریه بود و
طبیعت وی سرد است و اول و خشک است در دوم جهت چشم که آب زرد
در چشم کشیدن نافع بود و خوردن خفقا را سود دهد و منهل صغیر بود و
اندک بلغم نیز براند و تیرتی از وی از منشت درم تا ده درم اگر نفوق کنند
و اگر نفوق از دو درم تا پنج درم و مقوی معده و دماغ آن بود و بهترین
استر خا آن معده نافع بود و مضرب و بسفلی وی اگر کوفته با آب گرم
قند بود یا تر بخین و اگر در عطوبه بود غناب و سیت ای الزیاده صلیح
آن بود و بدل آن پوست انار است **املیه** اسود بسیار سی بلیله
سیاه خوانند و بیشتر از بلیله پیونانی بهترین وی مندی است و طبیعت
وی سرد است و اول و خشک است در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود و گویند
گرم است و نرا صافی کند و خدام را سودمند بود و در سیر سرد و منهل
سودد بود و بواسیر را سودد و اگر بریان کنند شکم بیند و اگر در جسم
کشند قوت با صره بد و تیرتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود
و غیر منقوع از سیر درم تا پنج درم و خوردن وی مضرب بود بکرو صلیح آن
عسل است و بدل آن بلیله کابلی **املیه** کابی بهترین وی است که
فریه بود و اگر در آب اندازند فرود رود و طبیعت آن سرد و خشک و گویند

کرم است یا عدال عقل و حفظ میفرایند در سر استسقا و بهای کهن را
زایل کنند و اگر بریان کنند شکم بیند و بریان ناکرده سهل بلغم و سودا بود
و قوی را نافع بود و شری از وی منقوع از پنج درم ناده درم بود و غیر
منقوع از دو درم تا پنج درم و بدستی که سهل میزد بود اما با صفت سهل
خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا بود و خفایا نافع بود اما مضر بود
و مصلح آن غسل است و مزاج آن فقوی معین بود و مضمر طعام بکنند و عمل
معدوم می دارد و بواسیر را نافع بود و سد بلغمی بکشد بدینچه دندان محکم
دارد و اگر یک سال هر روز یک هلیله زربا خورد سیاهی موی را نگاه دارد
اینها نیز حیرت با بخت و در حتم گفته شود **ایل** چهار نوع است یک
نوع در چشمها کنار رود و ما و صحرا را گردد آن نوع زرد رنگ بود و لطیف
انواع ایل است و یک نوع در کوههای عمان و بحرین باشد و آنرا محمود
خوانند و یک نوع دیگر و علی خوانند و در کوههای سره باشد و یک نوع
بقعر الوحش خوانند و در دامن کوهها و میان چشمان میگذرد و همه در طبیعت
مانند یکدیگرند و نر ایشان چون خسته شود مار بخورد صحت یابد و بقعر
الوحش پیارسی کا و کوهی خوانند و وی پنی بر سوراخ مار بند و نفس را
خوردن گیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعضای وی بکشد چون تمام
خورد حدیثی و سوزشی در جسم وی پیدا شود و آب از جسم وی روان
گردد و در کج چشم وی کوی مسک و انجا جمع می شود و می بندد و هر روز
روز کار و مانند می گردد چنانکه در کوشش باشد و چون وی را بکشد
آن وسیع بر گیرند و در دفع سم عمل تریاق فایده میکند و صاحب نهج
آورده است که دنبال وی سم قاتل است اولی آن بود که در وقت شستن
دو مرد باید تا هر دو با هم بکشند یکی سر بر روی دیگری و دنبال و کاتب گوید
من دیدم که کادوسی را در شستن دنبال خدا نگذاشته بودند مگر کسی از آن کو
خورد رنجور شد و جالینوس گوید خوسه که از کوشش ایشان حاصل شود
غلیظ بود و گوشت ایشان در پختن شود و شیخ البیسی گوید کوشش ایشان

با وجود غلط از او از معده بگذرد و بول براند و رازی گوید بهترین آن
که تازه بود و در زمان کرم صید کرده یا شند و باید که در محسن همراه شود
و باروغن میزند و بعد از آن شراب انجیر و بجا الصیل یا شامند اما
قرن ایل بسقور نیوس گوید چون بسوزانند و دو مثقال از آن بکشد
یا شامند جهت نفث دم و قرصه امعا و سهال کهن و یرقان و درد
ممانه سودمند بود و جهت زنان جابض که سیلان بطوبات از رحم
آید و خرمن شتم نافع بود چون با او و به که موافق این زحمت بود و گو
یا شامند و این تولف گوید کا و کوهی چون مار خورد و بعد از آن هم
سرطان طلبد و خورد جهت دفع سم آن و کا و ماده چون زاده خود را
و ازین بلیب است که پوست دی علت نفاس را نافع است و در کردن آن
و صفت سوختن آن بسیار شایخ آن و در دیگری گواید کند و در
کل گیرد و در تون حمام یا در شبش بشنند تا سفید گردد و مانند آنرا
بشویند موافق بود جهت چشم که ماده و ریش که در وی بود و اگر کس خون
کشد دندانرا جلادند و اگر بخورد کشته کند گان بگریزند و چون در سه که
طبع کند و مضغه کند در دندانرا نافع بود و در خواص این زهر
آورده است که قرن ایل سوخته اگر با سرکه بپایند و بر برص و بهنق طلا
کنند در اقباب بر د و اگر بخورند سر را زدود دفع کند و اگر با روغن
کا و سرشته بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل کند و اگر زردی آن
اطفال باشند قلاع را نافع بود و چون بر پستان و زار طلا کنند خفص بر آید
و گویند قرن ایل خوانند و چون بر زن حامله بندند و جمع باز بندند و باز
بسقور نیوس گوید پنی را به نزدی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بکشد
منع استثنی کند و این زهر گوید اگر با پاره پوست وی با خود نگاه دارند
پنج بار کرد وی نکردد و بسقور نیوس گوید خون دی چون بریان کنند
جهت قرصه امعا و قطع اسهال نافع بود و چون یا شامند باه را زاید بکشد
و نفوذ آورد و اگر بر بازو بندند از مچ ما بر شستند و مچ کزنده کرد ایشان

و این زهر در خواص او رده است که چون بنال دی همچنان با پوست
و استخوان بسوزند و سخت کنند با شرب بر قضیب طلا کنند بمیمن
و همو که بد ایل را زهر نیست اگر تیری بوی زنده و سبکان در دنی باند
چون مشکطه اشبع بخورد پندازد و گویند قرن ایل محرق قویج را
نافع بود تا حدی که گویند در ساعت در ساکن کند **ایر** یا پنج سوسن
آسمان کونی است و نام وی ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس قزح
و کل وی زرد و سفید و لا جودی بود و بهترین پنج آن صلیب بسیار کرده
خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم فالج و شیخ و صداع مزمن
نافع بود و نفخ لطیف بود و سینه شش را از عضله و احلاط غلیظ
پاک کند و بول و جنین را اندوخته اند که با بر موضع زخم طلا کردن نافع بود
و جفته سرفه بلغمی نمید بود و اندر و ما حشر کوبید جهت جدت زهرهای
کشنده و ادویه سبکه و اگر منت دم از دی با ال العسل یا شامند غلیظ
و مره صندرا براند و اگر بکلف و غش طلا کند زایل کند و اگر با سرکه بخورد
کوندگی جانوران و مطبوخ را با بغایت نافع بود و خواب آورد و دیگر
جالبیوس کوبیده عرق النساء و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغن که در
فی نخسته باشد و اگر با عسل فرزند بخورد بر کمر بپندارد و چون باز
سلون کند و خنایر و برورهای صلب ضما د کشد نرم گردد و اگر
سخت کرده بر ریشی که نا صورتش بود یا ششند کوشش بویاند و اگر با روغن
کل و سرکه بر سر ضما د کنند در سر سوزمند بود و چون در بینی خفکند
کند بینی سبز و اگر بطبخ دی مضمضه کنند در دندان و ملازه را نافع بود
و اگر در آن ششند صلیب رجم و درد آنرا که از سردی بود نافع بود درازی
کوید بدل دی در اسهال آب و دود آنک و زن آن با زیون و با سبه و قینه
بین تفاح است و سختی بن چنین گوید ایرسا مصر بود بشش و مصلح آن
عسل است ایرسا یا رسی پنج سوسن صحای جوانند و روغن دی چون در گوش
حک کنند با سرکه در گوش سرد و منع نزلات بکند و نفخ ابواب ایرسا بود

و در دشت یونین راه کارزون این گیاه بسیار باشد و مولف گوید عجم
از منویات بود و مجرب است اگر پنج دی قدیمی بر دندان نهند که در کند
بریزند و باید که بدندان دیگر نرساند که خوب کند و **ایر** علم **باب**
بادیج راجع گویند و آن ناهل است و گفته شود با قلاجر چه خوانند
و قوله گویند و طبیعت وی سرد و خشک با اعتدال گویند سرد است در
اول و خشک در دوم و در وی رطوبتی فضلی خاصه تنوی و بهترین وی
است که خرب و بزرگ و خشک بود و تر بدی بود و کلف را زایل کند و
بفراط گوید غذا نیکو دهد و صحت را نگاه دارد و چون متعشیر کند
بد و نیمه کند و بوزخم که خون آید نهند خون باز دارد و از خواص وی است
که چون از مرغ یا و نیز مرغ از خاینها در باز استند و چون بگویند
بر زمار کدگان ضما د کنند موی ریش باز دارد و اگر مکرر کنند بر موضعی
که موی ستوده باشد بمیمن عمل کند و هتق از ایل کند خاصه با پوست و قلا
سینه و سرفه و نفخ هم بمیمن عمل کند اما تفاح بود بغایت و در سخاار
مضمضه شود و خوابهای سسته بپزد لیکن ضما د کردن بر ورم و اینهمه است
که شیر بسته در وی بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول بکند و چون با
آرد حلیه و عسل یا نیزند محلول یا میل بود و درهای بن کوش و درهای
مشیب چشم و اگر با سبب بانی دذیت بر خنایر طلا کنند کلیل باید و
چون با سرکه و آب نیزند و با پوست بخورند اسهال که از خرما معالیه
و اسهال فرمن قطع کنند و او شب آن بود که چون بکشد و شش بر زبان
آن بریزند و آبی دیگر بجای کنند تا نفخ آن کثیر شود و با قلا کین را نفخ کند
بود که تازه بود و کوشش بدن زیاده کند و آرد وی چون رقیق نیزند و
روغن بادام و قند اضافه کنند بخورند سرفه و جشش سینه و حلق اسود
بود و آنچه با پوست نیزند نفخ دی زیاده بود و خارش بدن پیدا کند و مصلح
دی است که متعشیر کنند و نیزند و در روغن بطبخ کنند و با آنک و سحره
و زیم و دایچی و قلف و آنچدان و فودج بخورند و بعد از آن زخم

با بعضی خواهر ثبات نافع بود **بارز** و پارس قنات سیرد و به شیرازی
سیر خوانند و آن سه نوع است بری و جری و کوبید و نوع یکی سفید
سبک و آن خشک بود و یکی نرم بود و در رنگ مانند عسل صافی تیره بود
و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشکست
دوم و کوبید تراست جهت عرق النساء و نفوس بغایت مفید بود
و در دم و خون زن بخورد بر کرم و در زیر خود بخورد بعضی بر اند و
بند از د و خون با شراب مرو صافی بنیاشند که مرده بند از د و
دفع زهر با بکند خواه مار خواه عقرب و اگر در دم هم کشند و بر خنای زهر
کشند نافع بود و اگر در دم با آب بنیاشند بواسطه سردی و خون به نوبه
پاشا منند و یکم که عود بکشند البته درازی کوید و در مزاج را نشاید
که استعمال کند و بیخ الریس کوید سودمند بود جهت صداع سرد و در
کوش که از سردی بود و در دم آن تجلیل دهنی از ذی و درازی کوید تجلیل ریح
بود و بیخ الریس کوید مفید بود و اگر حل کنند عسل و لعق کنند
کرده بکشاید و سنگ آن بریزند و زایل کند آسان کند اما مضر بود
بسر و نصلح آن اشتی است و جالینوس کوید بدل آن دو وزن سکنج است
و اسحق بن علی آن کوید بدل آن وزن آن سکنج است نیم وزن
جاوید و بزرگ **مصری** تر مس است و گفته شود **در بخوبی** با کوز بنوبه
کوید و با درنگ و ترکان و نعلبه اثر جیه نیز کوید و پارس با لکوتر
خوانند و بهترین آن نان بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دم و
سودمند بود علتشای بلغمی و سودای و بوی دین خوش کند و نافع بود
جربا و سینه و مغ و قوق دل و جگر بد و مفرجی تمام بود در تقویت
دل و تفرج آن نظیر ندارد و حقیقت زایل کند و من خانی کند و مقدار
شیرت از آب دی پست درم بود و اسحق کوید مضر بود و برک مصلح آن
صمغ عربی است و اگر با شراب و رقی آن ضماد کنند بکزند که عقرب
در بنیلا و سگ و نافع بود و اگر پاشا منند بحسن عمل کنند و اگر بطبع آن

مضمضه کنند جهت دندان نیکوتر بود و اگر بانگ ضماد کنند بر خنای
تجلیل با بد و همچنین بر در و مفصل مجرب است و از خواص دی آنست که چون
قدسی از ورق و تخم و بیخ آن همه خشک کرده در خرقة کشند و آب بر سیم
محکم بپزند و در حین نگاه دارند مادام که همراه او بود هر که او را بپزند
دوست دارد و محبوب خلق گردد و اوایم شادمان بود و مولف کوید که
بغایت جبرست و بکرات امتحان کرده و خوردن وی نفوی داغ و
جگر و دل معده بود و جهت حقیقتان سودای و حقیقتان که از بلغم سوخته
بود بغایت نافع بود و آنرا مفرج القلب المخذون خوانند و بدل وی در
تفرج بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج بود و
بارز حجر البتیس است و گفته شود مادام که در شکست البتیس
و نبات وی در زمین ریگ بوم و دامن کوهها پاشند و در ساق وی
بستبری انگشت بود و قد آن مقدار یک کز بود و بیشتر در وی زمین
پهن باشد و در اول که برک بیرون کند گیاه بود و با خنای کرد و بنید
شود و کل وی بنفشه رنگ و سفید رنگ و سرخ و سفید نیز بود و بخوبی
مانند خشک دانه بود و بغایت خازنای بود نبات وی و انبوه خازنای آرد
سفید و بهترین وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعت آن
گرم و خشکست در اول و کوبید به دست در اول و بیخ وی سرد و خشک
مسهل بلغم لزج بود و در وی قوه محلل و دفع مست خاصه تخم وی نافع
بود جهت اودام بلغمی و قنق دم و تبهای بلغم کهن و ضعف معده و در
دندان چون طبع آن مضمضه کنند و بکزند که جانوران ضماد کنند نافع
بود و دستورینوس کوید بیخ وی چون بپاشند جهت نفوس
و در معده کهن نافع بود و اسهال کهن را سود دهد و بول براند و بر
دال الثعلب بیخ آن حل کنند بغایت سودمند بود و شیرینی از وی بکرم دم
بود اما مضر بود به سینه و مصلح وی است و بیخ الریس کوید بدل وی
در تبهای بلغمی شامخ بود و در دست با کوز بنوبه و بیشتر از زبان از ایدرد

خوانند باد **جان** آب و دود و مغد و حدق خوانند و بهترین وی
نارسی شیرین تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم اگر در
بریان کنند سگ براند و اگر در سماق یا سرکه پزند اساک کنند و در
و خاصه آورد و سر چشم را بد بود و خوشه سیاه از وی حاصل شود
و مولد سودا بود و سینه آورد و بواسیر لوز اسباه کند و سینه آید
کوید کمن وی بد بود و تان سالم تر بود و جدام و صداع و سحر
آورد و مولد کلف و سر طمانت و سینه بود و اگر سرکه پزند سده جگر
بکشاید اما بواسیر آورد و یک کل وی در سینه خشک کنند و سحر کنند
طلایی نافع بود و جهت نفع اسپر و اگر باد جان نزد بار و غن پزند
و از آن روغن موم زو غن سازه بر شقاق کعبین و میان کشتن طلا
کنند بغایت نافع بود و اگر کل وی بار و غن با ام نفع هم خندان بکوبند
و روغن نفع بر بواسیر طلا کنند بر زبان طلائی نفعی و اگر بادی
سوزانند و خاکشوی بر سر که بر سر شد و بر تایل طلا کنند سودمند
و بیشتر از وی کوک بود و کوبند معده بود و قطع توت دم بکند بخا صفت
خوردن وی و ادلی آن بود که در آب فلک خوبانند یا مسدوک کنند
و بر روغن کنجد یا بادام بریان کنند یا سرکه و کوبد با **بوج** یا بون
کوبند و بهترین آن بود که کل وی نزد و بزرگ بود و طبیعت وی گرم و خشک
در اول خشک و ملطف بود و خلک سبب حدت و درهای قلیت نرم گرداند
و جهت صداع سرد نافع بود و همه تمارا خاصه که از عفونت نمود او بزم بود
و نه ای احشاک اگر بچوستانند و در آب آن نشیند سبک کرده بریزند و خنطن
و بول براند و یک پندارد و اگر پاشانند بول و حیض براند و یک در زادن
سهل گرداند و در ثانیه تمام کند و اگر بر جرب و ضما کند نافع بود و بجا
وی در اختر نفع است سودا دهد و اگر باب و سرکه پزند و در اختر
بخار آن دارند چشم را پاک گردانند و در زایل کند و اگر دمان نمایند و اگر چشم
باب بونه تنها بشویند در ساکن کنند اما احتی بن چنین کوبیده مضر است

و مصلح وی غسل و بدل آن در تقویه دماغ و زایل کردن صداع سرد بری
باد روح حوک خوانند و آن نوعی از بریان کوبی است در دامن
کوبها یا سینه طبیعت وی گرم است در دوم و خشک بود و اول و کوبند
رطوبتی فصلی در وی است و بهترین وی آنست که خوشن لوی بود و از
ادویه فانی است و اگر عصاره وی در چشم کشند چشم را جلا دهد و
رطوباتی که از چشم روانه بود خشک کند و اگر بسیار خوردند تاریکی چشم
آورد و شکم نرم دارد اما باده برانند و مولد ریاخ بود و بول براند
و در شخوار مضموم بود و اگر بر کوبند کی عقر ب و زبور ختم کنند نافع بود و
اگر بار و غن کل او سرکه و است جو بر دم گرم ختم کنند نافع بود و خوردن
وی گرم در شکم میداند و چون بخانند و در آفتاب نهند گرم از آن بول
کند و سر شیف کاید چون آفتاب بجل بول خواهد کرد و برای بخانند
در آن سال از درد دندان آید یا بشنند و اگر بخانند و در گوش نهند درد
گوش ساکن کند و حاجت کامل آورده که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست
خما و کرون مضع و خلل بود و از خوردن وی خلطی سودا ای بد تولد کند و چشم
تاریک کند و مصلح وی بقله الحما و بدل آن دو وزن سیسنبه **سبان**
درخت جبهه البان است و گفته شود **سج** شرابی مست گفته است
و حاجت منهاج کوبیدند الصل است و حاجت جامع کوبیدند خما
است که از خرا و تر سازند و در نون صفت پند گفته شود و بخنات
عصی الکواعی است و گفته شود و بر شیاندار و تر شیاندار و بطبله و خرو
شبطیا و هو حره و مو فحیداس نیز کوبند بیشتر از وی گفته خوانند و بکر
سرخ نزد **بجور** مریم است و آن حبش است و سبج آن عطین
است و صفت آن در اذرنه کشته شد و بخور مریم را فیدل سوس کوبند
و طبیعت آن گرم است در سیموم و خشک در دوم و مصلح بود و طبع را
براند و چون بر شیم یاره بخورد بر کینه شفاف خواهد یا بر سبب نافع طلا
کند و چون پاشانند گرم دراز و کوبدانه پندازد و حیض براند و یک

مرده بند از دو بر قافرا نافع بود و کلفت بر دو بر سپر سخت شدت طلا
کنند نافع بود و اگر با غسل در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب ضعف
چشم و اگر با شراب پاشا مندر زیر پلک نافع بود و او به کشنده فایده
ار تبیح بجای و چون با شراب پاشا مندر مستی را از پا به گنبد **بداستفاد**
بر مسکان و بدگشان و بد معان نیز گویند و قابل و زلف الکحل هم
و آن حیثیت است کرم و خشک اما لطیف و محلل بود نافع بود اگر با
بلغم و رطوبات را درازی گوید بدل آن نیم وزن آن در روغ و زبر
بوزن آن باشد بوج کلفت ابرو بخوبی گویند و بدق گویند پیاری بر
گویند و طبیعت وی گرم است اول و خشکست در دوم و آن دو نوع است
بزرگ و کوچک بهترین آن کوچک است که لون آن سرخی زرد و در
از وی سهل بلغم نزع شود و از قائلات هیچ دو اباین غیر سرد و محال
سودمند بود و همیشه آورده است که شربتی از وی درم بود با شیره
و جهت جفت القرح لیکن مضر بود در دماغ و مصلح آن کثیر است و بدل
آن بوزن آن تر مس و در دانه آن خنبل **برای سف** بجزی شولیا خوا
و بیشتر از وی بدتر است و جدا است بکوشش و گفته شود بهترین وی نزد
بود و طبیعت وی گرم است در دوم و خشک در آخر اول جهت صداع
سرد و ضا کردن یا نفول کردن نافع بود و ملطف و مفتوح باشد و صاف
دوار و سرد را نافع بود و شک گوده بریزاند و اگر در طبع این کشند
حبض براند و بریس رحم پاک کند و به بندازد و متشبه بیرون آورد
و درم رحم را نافع بود و اگر درم از وی پاشا مندر تبیین عمل کند و اگر
بسوزانند و خاکسترش بر ریش قرح افشانند خشک گرداند و اگر با
پاشا مندر کرم را بکشد و حب العرج و زکام و سده را نافع بود و اگر
طبع وی ستونید و خوردن و میضربد بگروه و مصلح وی اینست و
رازی گوید بدل آن در درم سر با بوج است و گویند بوزن آن فلفل
بردی بنا نیست که در آب برود در مصر از وی کاغذ می سازند و چون

که بیشتر از وی بک خوانند و شاخ بیان وی بزر خوانند و در قوه مانده اند
بود در سوخته وی تخفیف زیاده بود و طبیعت وی سرد و خشک باشد
در دوم و اگر بر جراحتهای تر باشد خشک کند و اگر در سر که خوب باشد
و خشک کند و بر صود کشند نافع بود و خاکستر وی اکله که در زمین بود
سودد و در جسد نفع کم بکند و انجم مصری بود غذا بد چون بر کشند
و بکشند مانند نی شک بود **بر سیاه** و **شیر** و **شیر الجبال** و **شیر**
الارض و **لجته الحمار** و **شیر الحما** و **شیر ساق الا سود** و **الوصیف** الا سود و
کمزیر السیر نیز خوانند و آن شیر الغزل است پیاری بر سیاه و شاد گویند
و بکرانی کور سو خوانند بهترین وی است که جوی سیاه بود و ورق آن سر
بود و گویند که بهترین است که جوی سیاه بود و طبیعت وی سرد
معتدل است در کرمی و سردی و گویند میل بکرمی و خشکی زنده و درم از وی
سهل بلغم بود و سودا و سینه و شش را از فضول غلیظ پاک کند و بکند از
و بر قافان و سر را نافع بود و بول حبض براند و مسک بریزاند و چون
پاشا مندر شکم بندد و نشسته بیرون آورد و گویند که مسک روانه دماغ را
نافع بود و دیگر که نوزادان نوذی و چون با شراب پاشا مندر و ملطف
محلل بود و اگر الکحل را نافع بود و موی بر وی انداخته و خازیر و دانه
تخلیل کند و بر بود بر قافان و غیره البول را نافع بود و اگر بالادن و در
مورد یار و عن سوسن بود و با زدن و شراب پاشا مندر و بر موی که بر
طلا کشند دیگر نرزد و هیچ آن حکم دارد و اگر سوخته بر سر کل طلا کشند موی
بروید و استحق گویند مضر است بکرم و مصلح آن مصطکی است و رازی گویند
بدل آن در بود بوزن آن بنفشه با نیم وزن آن است سوسن بود و در
بلغت اهل حدیث است و گفته شود **بر ز قطن** پیاری بر سیاه و
دیوانی فسیلون و معنی آن بر غوثی بود و بیشتر از وی بکرم گویند و آن
دو نوع است سفید و سرخ و بهترین آن سرخ است که میل سیاه می دارد
و فریه بود چون در آب کشند و درین آب کشند اما سفید سرد تر است

بنایت و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و گویند که معتدل است در تری و خشکی حرام و تشنگی نباشد و اگر بریان ناکرده و درم با جلاب کرم یا شامه طبیعت براند و اگر بریان کرده بود بار و کل شکم بنزد و صبح را نافع بود خاصه طفلان و لعاب وی جوشیده و حفظ سینه و ترشح معده نافع بود و برده های کرم ضار کردن و جهت با سر که و جهت صداع با کلاب سودمند بود و نشاید که گفته اند استعمال کنند که کشنده بود و ترش است از وی مقدار دو درم بود و در او ای که بنکو کوفته خورده باشد استفهاج و قفل و حلیث یا ثلث کنند و دو انگشت بدل وی بکین طبیعت برده بود یا تخم مرو و در طبیعت بر تخم نوزک **بزرگ کرفس بستانی** تخم کرفس بستانی طبیعت آن گرم و خشک در دوم بول و میض براند و سحر کرده و جگر بکشد و فوای که از احتلا بود سودمند و ترش است از وی از سه درم بود جهت که نرسد جا نوزان نافع بود و ترش است در خواص آورده که تخم خرد کرفس همچنان گفته با قند و روغن کاه و چرب کنند سه روز یا شامه زیاد کند اما آن که غذا گوشت خرد و ترش بود و بدل آن در بر فطر اشایون و درده سلو را نافع بود و مصلح آن حمام است و گویند که یک استین و نیم وزن آن فطر اشایون بر سر آغزانی پیاری تخم خرد گویند و بکرانی سر که خطمی و طبیعت آن معتدل است در حرارت و در طوبیت غالب بود و در عمل اقوی بود و بهتر از تخم خطمی بود و طبع او معتدل بود و خشونه سینه را ساقط کند و صبح را در پیش آورده را سودمند و جهت که نرسد کی رسا و محرم نافع بود و چون در او دویه جوشیده کنند دفع مضرت او دویه خار کند و بدل آن تخم خطمیست **بزرگ کلمه** بهترین وی آن بود سیاه و رسیده و طبیعت آن سرد و خشک بود و معتدل است اگر با سر که برهنه طلا کنند و در اشتا کشینند نافع بود و جهت که سرفه کرم سودمند بود و خون رقتن شکم بنزد و در ضماوات که جهت ذات الجنب سازند نافع بود و شکم بنزد و سنگ

بریزاند و بدل وی تخم بنانی بود **بزرگ الرطبه** بزرگ القلاح و بزرگ الغصن و بزرگ القند و بزرگ القصب گویند و آن بزرگ القلق است پیاری تخم کرم گویند و بهترین وی سرد و ترش است و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند وی سخی بود و باده زیادت کند و جماعت را قوت دهد و شیره زیاده کند و بدل وی در معده چمن تخم شلغم بود **بزرگ الجرجیر** پیاری تخم کیکر خوانند و کیکر گویند و کثیر از آنی که نرسد و بهترین وی بستانی بود و طبیعت او گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم سودمند و دویه غسره البول و بر عسل طلا کردن نافع بود و باده برانگیزد و در ساقین نافع بود و مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب کرم یا شامه مذقنی بلغم آورد و صداع را دفع کند و منی میزاید و بول براند و تار یکی چشم را و بر کلف وی طلا کردن نافع بود و بدل آن تخم کند نامست و در سینه و پیوس که بد در چلیخ بدل آن خرد است **بزرگ پیاری** پیاری شکر گویند و حبه است و با صفتها پی حاکشی و به ستر بزی سواران و ستر کی جراسی و در خاکسته شود بزرگ **السموق** بزرگ الوطف بود و صفت آن در قافی گفته شود و طبیعت آن معتدل است در حرارت و در ردت و خشک بود در اول و گویند که **گرس** و در وی جلاب و تکیس بود و مضر بود بطنی و مصلح وی نرسد کلاب است **بزرگ الجرجیر** بزرگ البقلة الحماست در حله و فرخ و بقله این و بقله الزهره و بقله کینه و دندان سا و کف و فرخ و حقوق این همه اسم تخم نوزکست و با صفتها پی تخم برهنه و بکرانی تخم بکرک و بکر بزی حکمان و طبیعت وی سرد است در سیوم سودمند و جهت که در جگر که از گرمی بود و بهتهای حاده مقدار پنج درم از وی بگویند و شیره بکیند و با نبات بخورند و اگر جلاب خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود جهت در معده و اما مقطع شتوق بود و قتی که از اطاعت مضر بود و بستر و بلغمی و مصلح وی قند است بدل آن بزرگ و طونا **بزرگ الجرجیر** پیاری تخم کز بستانی گویند جهت که بشتهای خورنده خرد بگویند و صفا دهند و اگر بخورند

تخم

باه برانگیزد و بول و حیض براند و استسقا را نافع بود و کوزنکی جانوزن
و فوس کوید در مسافرت ایگرم تخم کوز با یکدم قند یا شامند نافع بود
و بدل آن بوزن آن اینسون **برز السیر** بنارسی تخم سداب خوانند
و بهترین آن سیاه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم نافع
جهت قواق بلغمی اگر یکدم باد و درم پاشا مندا اگر با شرب پاشا مندا
جهت دفع زهر با نافع بود و کوزنکی جانوزن جهت عرق النساء نافع بود
اما مقطع من بود و مصلح آن کثیر است یا غسل و بدل آن سداب زرخین
بنارسی تخم کاهو گویند و طبیعت آن سرد و خشک است مخدر و منوم بود و
جماع ساکن کند جهت کسی که ویرا اختلام بسیار افتد و تعظیم فی را خشک
و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی دم الاخوان **برز البیج** بنارسی تخم
بنک گویند و بلغمی دیگر جماع اگر جال آن سه نوع است سیاه و سرخ
اما سیاه کشنده بود و طبیعت آن سرد و خشک است در آخر سیوم و از آن
سفید تر است در اول وقت یوم و خشک در دوم و عصاره وی در کوزن
را نافع بود و خوردن وی مضر بود و ضیق النفس و تارکی چشم آورد و کرا
کوش و مداوای وی نمی کنند یا با یکرم و صاحب تقویم گوید که مصلح
و مخدر بود با خشا و مصلح وی عسل است و اینسون اگر بر برخل طلا کنند نافع
نافع بود و مفوی اعصاب بود و چون در حمام طلا کنند بر بدن و در جگر
مزمین نافع **برز المحمل** بنارسی تخم تویر خوانند و بهترین وی است
که فربه بود و طبیعت وی گرم است در یکوم و خشک در دوم جهت کش و
کلف و بنق و اثر ریشها نافع بود و اگر با رازیانه طلا کنند و بر سیاه
و سفید مالند یا سرکه با کنند در حمام بغایت نافع و نفی که در شکم
تخلیل دهد و محلل قوی بود و مقدار درم مستعمل کنند اما مضر بود با یک
و مصلح وی سیست ن بود و اگر با سرکه پاشا مندا می آورد و بول براند و
درم سیر را تخلیل دهد و اگر با سنگ خشن نرند و بدان غرغره کنند و بخان
گرم خنای را نافع بود و دفع زهر نافع و کوزنکی جانوزن کند و قایم

تزیان کند و صاحب تقویم گوید مصلح بود و مضعف جگر و مصلح
کشیز و شکر سید بود جهت در دهم ز کهن شده سه روز هر روز درم
کوفته و پخته با سنگ خشن یا شامند بغایت نافع بود و بدل آن حب
بود **سینه المزی** بنارسی تخم فرو گویند یا رسی مرور شک خوانند
بهترین وی است که تازه و فربه بود و لون آن سبزی زند و طبع
آن گرم و تر است یا عدال و تری وی در قوت برز قوطا بود و اگر بریا
کنند نافع بود جهت و وسطا یا دسج شکم بندد و منضج دملها بود
و بیان کنند مسهل اندکی بلغم بود و مقدار درم مستعمل کنند و مضر
بشش و مصلح آن جل رسی و بدل آن برز قوطا و در انضاج
وی برز الکحان بود **برز الکالج** حب الکالج است و گفته بود
برز الموق بلغمی است از اسان تدری گویند و گفته شود **برز الحید**
سهدانج است و گفته شود **برز الحید قوی** بنارسی تخم اند فو گویند
و دیو اسپت گویند و جاف و درق نر گویند و بهترین وی است که
فربه بود و بی طبیعت وی گرم و خشک بود و معده را پاک کند
مقدار نیم درم نافع بود جهت کوزنکی جانوزن چون با سنگ خشن یا شامند
و از ادویه یابی بود و تخم و کبابه وی نیز میج باده بود لیکن خرب او
و مصلح وی کثیر بود و بدل وی شیدا است **برز نسیان** اصل بنارسی
بار شک گویند و به تر تری تخم نرودنه طبیعت وی سرد و خشک و بهترین
وی است که فربه بود و سببای که بر خه بایل بود نافع بود جهت سده
جگر و کرده و عرق النساء و قایض بود و مقدار مستعمل از وی درم بود و
پاشا مندا نفع دم که از سینه بود قلع کند و فضول که از شکم رواند
و اسحق گوید طبیعت او گرم و خشک است و این مولف گوید این قوی
دور است و مضر بود بشش و مصلح آن عسل بود و بدل آن گویند تخم جاجن
بود **برز الجاس** حب المزی است که بنارسی تخم نرودنه و بشش است
بهترین آن فربه بود و سببای که بر خه زند و طبیعت آن سرد و خشک

بنایت قابض بود و ماده صغرا بشکند و روده را پاک کند و شکم بپزد و
قطع کند خاصه که سبب غلیظی کرم بود اما مضر بود بکود و مصلح آن قند
بود و در خواص آورده که تخم حماض اگر در خرقه بپزد و وزن بر بازی
بشد و مادام که باوی بود آبکش نشود و رازی گوید بر تخم حماض می
اگر بمش از کزندگی غریب خورده باشند و عقرب بگزید که مضر است
و تخم حماض پستانی بهترین آن بود که بسیار می یابند و طبیعت آن
سرد و خشک است سودمند بود جهت ماده صغرا و تب غلب و موی مقدس
مستعمل و در دم بود و مضر بود نیز و مصلح آن تخم کزنده و رازیانه و کرم
بذر الکنان بغارسی تخم گمان گویند و بسیار از وی دکنند آنک و بزرگ
هم گویند بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت وی گرم است و اول مقدس
بود در گرمی و سردی و خشکی و اول منقح ریشها و ورها بود خواه کرم
و خواه سرد و اندر دنی و پیروی کلف و برص را نافع بود و در خان وی زکام
ببرد و اگر بریان کنند شکم بپزد و اگر در خان بپزد شکم براند و مقدار
مستعمل از وی سه درم بود و اگر در اول کند اگر بدوزن آن در آب آن
نشیند و زخم حاسیه در رحم بود کلین یا بد اما معوم را بد بود و نتوانم
شود و غذا اندک دهد و مضر بود بانیمین و مصلح آن کلنکین بود با غسل و
جالیئوس گوید سودمند بود جهت ستفای نفوذ و ریسش و سر جراحتی که از
خارج بدن بود بصلاح آورد و مقوی اعضا بود و در یسفور بنوس گوید
چون بسوزانند و سخی کنند و بر ریش مقدس نشاند خشک اند و زایل کنند
و بدل وی عصاره با قند بود و گویند حکیه در خواص آورده که چون با قوم و
عسل بر برص ناخن ضامد کنند البته نبرد و چون بخورند منی زیادت کند و در
سینه را نافع بود **بذر التمام** تخم سینه بغارسی گویند بهترین وی بسیار
سیاه رنگ بود طبیعت وی گرم است و خض بر اند و زایدن انسان کند
و مقدار سه درم مشغول بود جهت باد که در شکم بود و فواق امتدای بغایت
نافع بود اما مضر بود به شش و مصلح وی کبیرا بود و بدل وی تخم لغغاع و تخم باد

مسادی **بزرالیهیون** بیاسی تخم مارچوبه گویند و مارکیا خوانند و
بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و تر بود و در دهم منی پدید آید و
شهرت جماع برآید و مفتوح بوده شیر زیاد کند و مقدار دو درم مستعمل کنند
ایا مضر بود بصر و مصلح وی غسل است و عسل بول ایا نافع بود و عربی
النس و قویج بلغمی و ربی و کرندکی ریتلا و بدل آن فنجلیست **بزرالکشت**
ز محمول خوانند و بیاری کشت خوانند و بیریانی دینار و شکوایان
خوانند و طبیعت آن معتدلست در گرمی سردی و خشکست سده جگر
و پسر زایل کند و غلطهای عفن از عرق بیرون آورد و بتهای درک بلغم
و مره و صفرا نافع بود و اگر با سرکه پاشانند فواق را ساکن کند خون
بجوشانند شکم بپزد و قوت معدی بدهد و بول حیض براند و سیلان رحم
نافع بود و عصا وی چون تر بود یا قیز جهت برقان معید بود و مصلح
آن **عسل** بود و گویند صمغ عربی و بدل آن گویند چهار دانگ فستق بود
بزرالیهیون بیاسی تخم کاشنی گویند و بهترین آن سیبک رنگ تریه
بود بستانی و طبیعت آن معتدلست در گرمی سردی و خشکست و نافع
بود جهت بتهای صفراوی و جهت سردی جگر و برقان و مقدار دو درم تا سه
درم مستعمل بود و گویند بصر بود بصر و مصلح او سیبک است و بدل
آن تخم کشت **بزرالیا** بصره فریض و سیبک است گویند و آن که در آن
بیاسی تخم آغزه گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در دهم و بهترین او
آنست که فراب بود و در وی تلطیفی بود و گویند تراست و درهای صلبین گویند
نرم گردانند و پسر آید یا به را چون با شکست یا با شیر کا و تازه پاشانند
و اگر بگویند و بر بسترهای خورده افشانند و سرطانات نافع بود و جهت
اصغر و بلغم و قویج و استسقا نافع بود مقدار نیم مثقال یا ب گرم و عسل
اگر بگویند مقدار سه درم و با شراب شیر کا و آنکه پاشانند مجامعت
قوت دهد و شریف آورده است که چون بگویند و با عسل پاشانند و در
مالند قضیب را ستر کند و مفرج کرده بود و مصلح وی صمغ عربی بود یا شیر

و بدل آن حرف و فردمانا و گویند بدل آن تخم کندنا و تخم جرم و بسیار
دی سر فید کند و بدافای آن شراب بنفشه و جواب **بزرگوار** از این
در گفته شود و نیز از خلعت حب الفقه خوانند بفارسی بخاکت سیر
تخم دل آشوب و قفل کوی نیز گویند و در کنار رود مار وید و بهترین وی
بو که بوی نیز بود و طبیعت آن گرم و خشک و در دوم باده درم سکنجین
پاشا منبجهت درم سیرز و استخوانا فاع بود و اگر با سر که بوشا شد
بر سیرز ضما دکنش فاع بود و اگر با شامند ففخ شده و اگر نو داما مصلح و
مخفف منی بود و مصلح آن شر و تر چین بود **بزرگوار** از این بسیار سی تخم
کندنا خوانند بهترین او فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و اگر بخور
کند با فطران در شیب دندان که کرم داشته باشد کرم بکشد و اگر در
مقعد بخور کند بواسیر را بکشد و در دوم از وی با دو درم تخم موذ فاع و
جهت نفث دم که از سینه بود و زهره از جهه کسی که شهوس منقطع شده
باشد و اگر در کمر که اندازند ترشی سرد و این از خواص است و گویند اگر
کسی خواهد که مجامعت بسیار کند و هیچ آذیت بوی نرسد تخم کندنا با شرا
بیا شاد **بزرگوار** از این تخم سلغم گویند و بفارسی شلغم بهترین وی
که سرخ رنگ بود و طبیعت آن گرم و تر است و باه پیغراید و فاع بود چون در
معاجین بود و دفع سموم اوده فاع بکند و تشریف در خواص اوده که
چون تخم سلغم بر کردن بندد فاع بود جهت درم آریند و جریب اگر با شرا
مغوط آورد و جهت در دما که از سیری بود و قویج سخت سده بغایت منبذ
اما مضر بود و سیرز و مصلح وی تخم خرزمر و قد آر مستعمل افود و درم بود
و مولف گوید این از خواص است که خون کهن گردد و نمک در میان آن
و بکارند کرکنت روید **بزرگوار** از این بسیار سی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و
خشک و درونی رطوبتی فصلی است یا در آن حرکت دهد و در مزاجهای سرد
بزرگوار از این بسیار سی تخم جعفر گویند و آن در نوع است گفته شود و در
طبیعت وی سرد است و در وی اندکی خشکی بود و معده را بد و شکم را

و منفع و قطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی **بزرگوار** از این بسیار سی تخم
خیار سی گویند و به بتر منی سبک و بهترین وی آن بود که فربه بود و طبع
آن سرد و تر بود و از تخم خیار بهتر بود و بول براند و مغذای رخ درم
مستعمل بود و تازه درم دجول گویند و بر بدن طلاء کنند و لون اندام نیکو
گرداند و اسحق گوید مضر بود و سیرز و مصلح وی سکنجین بود و بدل وی
بزرگوار از این تخم الفقه بفارسی تخم خیار گویند و بشرازی تخم خیار با
گویند و بهترین آنست که از خیار زرد یکم و فربه بود و طبیعت او گرم بود
و تر و فاع بود جهت اخراق صفرا و درم کرم که در حلق بود و در دشت کرم
در پیش آن و اسحق گوید مضر بود با بنشین مصلح آن کشیر بود و بدل آن
بزرگوار از این تخم خطمی تخم طربن گویند و بفارسی سکنجین خیار و بهترین وی
باشد و طبع گرم و تر است و در آید و مجامعت را پیغراید و
شیره وی همه سرد کرم فاع بود و در دینه که از درم کرم بود و حسونه
دمن و حنجره و حلق را نرم گرداند و تشنگی نشتند و بهترین فاعه و تنی که
آن از صفرا سوخته بود و درم حلق را فاع بود و سده او بکشد و بول
و مجانی گوید که در و فاعه را پاک کند و موزش آن قطع کند و بنشیند و
کرم که باشد تحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود و سیرز و مصلح آن غسل است و
دو درم تا پنج درم مستعمل بود و ضا جبت شویم گوید بسیار وی مضر بود
با شرا و مصلح آن عصا زرشک است و وی سیرز فاعه کند و منی
پیغراید و لغوط تمام آورد بمنزله الورد تخم کل بود و بهترین آن بود که
که از کل فارسی کبرند و طبیعت آن سرد و خشک و فایض بود و در بدن
حکم کند و فاعه را بکشد و چون درد من کبرند در دشت را فاع بود و معده
در دوده را پاک کند و معده درم مستعمل بود و فاع بود جهت اسهال من
و در دانه لغایت سود دهد و خوردن آن شش را مضر بود و مصلح آن
کشیر بود **بزرگوار** از این بسیار سی تخم شامسفر تخم خوانند و بهترین وی
که کشیر و فربه و کوچک بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک بود

و گویند معتدل است در گرمی و سردی و نافع بود جهت دار و عاف و معتدل
بنیم درم بریان کرده و با نافع بود و شکم بندد و یک مثقال آب سرد
و کلاب تر کرده فروزند قطع اسهال مزمن بکند و مصلح وی هرگز نکند
بود و بدل آن تخم مرو **تیز السبک** پیازی تخم شنبک گویند و بهترین
دی است که فربه بود و طبیعت او گرم و خشک است با اعتدال و شیر را بر
و بواسیر قطع کند و چون بسوزانند و ضحاک کنند و مقدار دو درم
مستعمل بود لیکن مغشای باشد و مضر بود ثبانه و مصلح وی عسل است
و بدل آن دو وزن آن سبک برز الکرنه بشیرازی برز الکرنه
تخم کلم گویند و بهترین آن نان فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک
حار از نافع بود و اگر بخورد منع مستی بکند و در برست شود و
و مقدار یک درم مستعمل است **برز الاسفاج** بهترین وی است که بر
بایل بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت تب و درد دل و
بکدرم بکدرم مستعمل بود و مضر بود بکسر و مصلح وی طین محوم بود
بشیر غوره خواست بشیرازی حرک گویند و طبیعت آن سرد و
خشک است در دوم بهترین بود و میل خراش دارد و دردی قضی بود
طبیعت وی شکم بندد و آنچه بکسر بود و جنس وی زیاده بود و در خوار
مضم شود و کضر بود بدین دندان و مولد ریاخ بود و سده مصلح آن
سکنجبین میاده بود **بنفاج** شنبک گویند و اعراض الکلب سر خوا
و شنبک و ثاقب الح و کثیر الارجل نیز گویند و بهترین آن قرغلی طعم
و بشکند اندرون وی مستقی بود و طبیعت وی گرم است در دوم
و خشک است پیوم سهل سودا و بلغم لزج بود و اسهال وی وی بکسر
و کرب بود و شربتی از وی دو درم تا پنج درم بود و محلل یخ و رطوبات
بود و مفرج نه بذات بسبب آنکه ماده و قویج بکشد و از جوهر
و دماغ و جمیع بدن مستغرق گرداند و از خواص وی آنست که شیر را
بندد و از آن بسته حل کند و اسحق گویند مضر است بکدره و مصلح آن

بمیله زرد و بدل آن اقیقون بوزن آن و دایک نیم و آن بکشد و آن
سبک اصل الم حالت آن سه نوع است سیاه و سرخ و سفید و بهترین
آن سرخ است بباریکی و ببارسی آنرا خوبک گویند و طبیعت آن سرد
در اول و خشک است در پیوم و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سیاه
وی آنست که در کوزه کواری نو کنند و سر آن بگل حکمت بکشد و در
شور بخازند و باید که پیرون آورد و در وی قضی و کفنی بود
اما کفنی وی زیاده از فیض بود و ترف دم و قطع ترف دم کنند
و چون در چشم کشند جسم را قوت دهد و آب رقت باز دارد و باید که بعد
از سوختن بشویند و گوشت زیاده بخورد و اثر ریشها را بیل کند و قوی
دل بود و در پیش روده را نافع بود و غسار بول و مقدار یک درم مستعمل
بود و در ستون دندان را جلاد دهد و رانی در کتاب خواص آورده اند
قول اسکندریانی که اگر بسبب بر کردن مصرع بندد یا بر بای متفرس نافع
باشد و هر موضع که خون از وی بود که با مسوده باشد باز دارد
و بدل وی در حبس خون دم الاخوین است و اسحق گویند مضر است بکدره
و مصلح وی کثیر است **سبک** همان خود و بوستان ابو زینر گویند
و بهترین آن بود که در سبک خشک کنند و طبیعت وی سرد و خشک
بود و مغشای و زوده را پاک کند و خراش معده و جگر پاک کند و جو
طبیعت وی با سکنجبین باشد مقدار دو درم مستعمل بود **سبک** بهترین
بشیرازی زیاده خوانند بهترین وی آنست که بزردی بایل بود یا بسبب
و خوشبوی و طبع او گرم و خشک است اول دوم محلل یخ و صلا باث
غلظت و چون دو قیر اهل کند بوی دمان خوش کند و شکم بندد و در
رافق دهد و سبک را نافع بود و رحم را نیکو بود و سبک را اولت دم سود
و بام پیغاید و مصلح وی چند است که فور بود و بدل آن چهل دانگ جو
بو بود و گویند بدل وزن آن **صلب** پیازی بیل گویند و بهترین
وی سفیدی بود و طبیعت آن گرم و خشک است ملطف و مقطع بود و جد

خون بکند نه پرون بدن و باه پفراید و سهوق برانگیزد و آب سرد
نافع بود و چشم را جلاد دهد و طبع نرم دارد و اگر بر ناف منتهی بکند
شک شود و بردن التعلب سود دهد و بر کونندگی شک دوانه و حیض
براند و اگر آب وی در کونش چکانند کوانی گوش سرد و اگر یاز
سغند بریان کرده با سه روغن یا زرده تخم مرغ نیم پخت کوفته بر
مقعد ضما و کنند و درم این کلید دهد و جربست و تب را خوردن مصلحت
و مضه بود بغفل و لعاب بسیار آورد و افواه و بواسیر شک بد مصلح
وی با سه که و کاسنی بود که بخورند **بصل الزریه** بلیوس است
و بصل با کول نیز گویند و آن یاز لیر است و شیرازی یاز تلک خوانند و
نیز بزی رزی و طبع او گرم خشک است در اول دردی رطوبتی فضلی
و جالبیوس گویند گرم خشک است در دوم بسیار خوردن وی فربهی آورد
و باه برانگیزد و قوت اشت به دهد و هضم طعام کند و لغو طعام آورد
و بر بهق و کلف طلا کنند نافع بود و اگر با فلفل سخن کنند و بر معده که
در معده را ساکن کند و اگر با سه می بریان کنند و بر ریش رخ
افشانند نافع بود و در بستر سر را سودمند بود و مضه بود بعضی معض
آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاشنی بود بعد از آن شر تاز و با
صاحب نعوم گویند مصلح بود و مصلح وی بید و کافور بود و کلاب
و بدل آن غصیل است **بصل الزریه** بلیوس است و طبعیت
گرم و تر بود با سه که بردن التعلب طلا کنند نافع بود و چون چهار درم
از قوی با با الحسل یا شامند و یک مرده و زین بیدازد و چون دو
شغال بحسل یا شامند قی آورد و گرم در شکم بکشد و مضح در قهای
گرم بود و اگر قضیب بوی بالند تنها با امان کنند قضیب ستر قوی
شود و اگر سه عدد یاز نو کس در شیر خویسانند یکبار روز و یکی کند
و بر قضیب طلا کنند بغیر از سر و بدان امان کنند اگر عینین بود
کال صحت یاز آید **بطیخ** بغارسی خربزه گویند بهترین وی هم قندی بود

شیرین و قول اکثر است که سرد است در اول درجه دوم و تر است
آن و بعضی گویند گرم است و تخفیف چون شیرین بود گرم و تر بود در اول
بول بکند مصلح را نافع بود و چون بچ قوی بوشانند و درم و ساس
قی آورد بی زخمست و خربزه مستحیل کرد و اگر در معده تبا شود هم کرد
و مصلح آن بکچین ساده بود که بعد از آن بخورد و اگر پوست خیار در
دی که گوشت غلیظ بود آنرا بپزند از زود بخند و نه آتش **بطیخ**
بطیخ بپنج بندی است بغارسی خربزه مندی و چار کرد و گویند شیر
او ایدار و شیرین بود و طبعیت وی سرد و تر است در دوم و نافع بود
همه مرهمهای گرم و بهای حرقه و مزاجهای گرم دفع ششکی میکند و اگر
با سبکچین یا شامند بول براند و مثانه را بشوید و آب قند چون
بادی یا شامند بریزد یا ده کند و اخلاط خام بپزد و مصلح و
قند بود یا عسل که بادی یا بعد از وی بخورند بط گوشت وی بسیار
رطوبت و حراره بود و تر تر از مرغهای آبی بود اما در بر تو از معده بکند
دیده وی مسکن و چهار دله که در عنق بدن بود و فاضله از سه
مجموع مرغها بود و گوشت وی صافی کند لون را و او از صاف کند
و پفراید باه را و فربهی آورد و چون هضم شود جدا بسیار دهد و چون
یک از او فتولد شود و اگر با اسفند یا بزند بخورد و کند تا دودار
در اندرون وی کنند و اندون وی بکشیند و کفر و سدا خشک کنند
بطم بغارسی بن گویند و درجه الحضره گفته شده بعد الصفت
بغارسی سیرکین سوهار گویند و شک سوهار منجوا نند بهترین وی سغند
بود گرم و تیز و قابض بود و بر هق و بهق و کلف را نافع بود و سغندی
جشم را بل کند و جسم را جلاد دهد و حله را نافع بود و شیرازی ستر کین
ما تر یک گویند **بجر المیر** بغارسی سیرکین بر خوانند و شیرازی بکل
بر طبعیت آن گرم و خشک است و یاز بر را بکلید دهد بقوت و درم سیرز
و درم صلب چون خشک بود بوزن نیم درم به ششم پاره بخورد بر گیرند

سیلان رحم باز دارند و اگر سخت کرده با غسل بسترشند و طلا کنند
مغاصل را نافع بود و با شراب بر کنند کی سکت یوانه طلا کنند سود
سودد هر دو سر کین بر کوبی داد التخلط را سودد هر دو مستقی را در افرا
ضها در کنند سودد هر دو با سر که بر کنند کی جانوران سم آن جذب کنند
بهر الکبش بغار سی سر کین کوفته میش بود اگر با سر که بر نایل
طلا کنند سوختگی اش را سودد هر دو **بهر التبعیر** بشیرانی بشکل
اشتر کوبند چون بر نایل نهند و بخور کنند قطع خون رفتن منی باز
دارد چون خشک کرده بسایند و در بینی دهند نافع بود و در دهان
دانا نافع بود **بهر** چوب در حنیت که از طرف مندی خرد و جفا
استعمال میکنند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گوشت بر داند
قطع خون بکند از شعله عضو بکشد پیونانی بتیسر خوانند و اهل شام
بشمشار خوانند پیادسی درخت شمشاد کوبند و انواع است شمشاد
بیشا بودی و هر نوع و بغدادی بود و در حق وی از پیشا بودی و هر
گرم و تراست و شمشاد بغدادی بزرگ است از انواع شمشاد چون از
زمین براید راست بود و در سرمانا زکی باشد و ورق آن مانند ورق
مورد بود و تخم وی مانند تخم مورد بود **بهر الحلق** بقلة المبارک
و اسماء دیگر وی در بزرگ خفته شده و بشیرانی نوزک کوبند بهتر
وی نان بود و طبع وی سرد و تر بود در سوم و کوبند در آخر دوم صغرا
بکند و فی باز دارند و اگر بار و غن کل بر کنند جهت در سر که از افاق بود
نافع بود بعد و جگر گرم را سودد هر دو ضها کردن جهت سج که اسهال می
حقنه کردن نافع بود و دیگر تنهای حاده سودمند بود لیکن بیه راه صغرا
و بسیار خوردن تار بکی چشمه شکوی آورد و مصلح وی کوفته و حر حر و
نفعی بود و کوبند مضر بود برده و مصلح وی مصلح بود بقلة المبارک
خشک است در وسط دم و کوبند در اول شک بزند و مژه صغرا سودد
و وی را بقلة الحامضه خوانند و بغار سی تره کراسانی بود و اشتها پیدا

بلوط در وی قبض بیشتر بود که در شام بلوط و در قشر وی که انزاع
قبض وی بیشتر بود و بهترین وی فربه بزرگ بود و طبع وی سرد و خشک بود
و گرم است منع ترقم بکند و چکیدن بکین را نافع است و بلوط غذا
تغییل بود و در سحر از مضم شود و صداع آورد و اسهال کوبید که بدل بلوط
خوشت بنطی بود و بلبلکه بغار سی بلبلکه خوانند و بهترین دانست
که زرد و رسیده بود و طبیعت وی شریک و در وی قوت لطیف و قابض
معین را قوت بد و شک بکند و چشم را قوت بد و آب رفتن باز دارد
و مقدار شربت از وی هر دم بود و مضر است ببقی مصلح فی عمل است
و بدل وی ایلم **بهر** انفراد خوانند و ثمر الیلا در نیز کوبند بهترین
سیاه بود چون بکشد بسیار غسل بود و طبیعت او گرم و خشک در تمام
سودمند بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده باشد و شترها
خصه بسیار فایده و لقوم بغایت نافع بود و قوت فافظه بد و بین
کند و بهر مضمی که در دماغ پیدا شود از سردی و تری نافع بود و مقدار
از وی نیم درم بود و اگر در سینت بکشد و کوبند با سر خشک و غسل
وی بر داء التخلط بلغمی بالند نافع بود و از جمله سمومات بود و سودد
خون بود و جنون و سرسام پیدا کند و قطن حلق و اندرون سوس
دین و زرع در معده و روده و تنهای حاده باز دیکند و گاه باشد که
بکشد و مولف کوبید کسی را دیدم که غسل بکند در داده بود و چند نوبت
بوست از تمام عضای وی پیچاد و دیگر تنجیان بر سخت تا وقت
و اگر بامنه کرد گمان بخورند مضر نبود و اگر خواص است اگر شکر
اضافه کنند بهتر بود و مداوی کسی که تلبا در خورده باشد بدو غ کاو
و جواب و روغن بادام و لغایات به دانه کنند و آب رفتن
و انبری از کون کنند و ملا در در اینر کیند و غسل از پیرون باید
بهر میوه میزند است مانند قما کمر و کوبند مانند انار و شتی بود
دینوست فی راسل خوانند و سیم دی را بل خوانند و جوی و اشل خوانند

و از درختی مثل زرد آلو حاصل میشود و بهتر است که شیرین بود و بنوعی
مستمن بود و درختی را حاما اقطی خوانند و گفته شود و طبیعت وی گرم
خشک بود در سیوم قابض بود و اختار قوی بود و صلااته عصب و رطوبت
از آن نافع بود و در ضعیف شدن شکم بنده و بادها بشکند **سبج** خون سرد
و بیخ خوانند و جدال نه گویند و آن خون سرد بود بشکافند و پیرودن او
و آن پارسه غوره خرمالو گویند و چون در غلافی بود طلع گویند و گفته شود
و طبیعت بلج سرد و خشک بود در دوم شراب فی سکن بنده خاصه که
با شراب غصص بود و اگر پاشا مندیسلان رطوبات رحم بار دارد و
خون که از بواسیر بدیند و معده را دباغت کند سکنه شراب
بد بود و بسبب خشونت که در وی هست و در باز معده بگذرد و غذا اندک
دید و سده جگر دارد و بسیار خوردن وی خلط علی غلظت از سکنه است
اما مسکن لول بود و مصلح وی خیره بنفشه بود که بعد از وی بخورد و بسیار
سجده مصری است برک وی سرک سداب اند اما سفید تر بود و در دوم
که آنرا عین شکر خوانند شکر بود و در عین وی بنفشه و فاضله از حب
و حب وی بقوه تر از عود وی بود و صفت عود در عین صفت حب در
حا و صفت در عین در دمن گفته شود **بنفشه** بسیار سی سفید گویند
بهتر است که لا جوردی بود و طبیعت وی سرد است در دم و تر است در
سیوم و گویند سرد تر است در اول و موف که بدینجهت بر چهار نوع است
یک نوع بنفشه کارزی گویند و اول بنفشه وی در رسد اگر آفتاب کم
کنند و در باغ بکارند زرد شود و وی را آب گرم باید داد و یک نوع را
بنفشه طبری گویند و در مال سفید دارد و ما خرد و بنفشه یک نوع را بنفشه
اصفهان خوانند آن سفید باشد و در اول بهار تا آخر خرداد درین بکارند
و یک نوع را مرغی گویند و بنفشه نوع در شیر از بهتر از وی نیست و در هیچ
نیکو بشکند چون بخرد اماه رسد بشکند مکن او را م خام بود و چون
بروی ضما دکنند با ارد جو و صداع که از گرمی بود ساکن کند و بیدن و

و ضما کردن و سرکه گرم را نافع بود سیله را نرم کند و مهمل صفر بود
شرابی از وی از دو درم تا چهار درم بود و چون باب پاشا مندی خانی را
و صرع کودکان که آنرا ام الصبیان خوانند نافع بود و جهت در بنفشه
و شقاق و درم آن ضما کردن بقایست نافع بود و مهمل بود بنفشه
جاذبه و بعضی گویند مهمل بود بلز و خونی صانع معتدل از وی حاصل
شود و اگر بر درم معده و جگر گرم ضما دکنند نافع بود و چون پاشا مندی
با با با بونج بنفشه و آب آن بر سر ریزند جهت صید آبی که از اجزای
نافع بود و خوردن وی مضر بود بدل و مصلح وی است که با انیسون
خوردند و بیدن وی ز کام سرد را مضر بود باید که با خیری و مرزنگوش
ببیند و ز کام گرم و تر است که در سیله ریزند نافع بود و خوردن و
ببیند خرفه سانه را سودمند و ورق وی خون بکوبند تر و آب وی
و قند بکوبند بکودکان که معقدشان بیرون آید مندی نافع بود و در
گویند و در ورق وی طلا کردن بر جرب موی و صفراوی بقایست نافع بود
و بدل وی ورق جانی است یا بنفشه و کازبان و گویند بدل وی
نیکو فرو بر سیاه و نشان **بنفشه** و خنسه او را قی خوانند و
و خنسه اصاب هم گویند و درخت وی در کنار رودها روید و ورق وی سفید
ورق شمدانه بود و مستعمل از وی کل وی بود پس ورق وی و تخم وی و حب
وی بسیار که استعمال کنند بهتر است آن نان بود و طبیعت آن گرم است
در اول و گویند در سیوم و خشک است در سیوم و در وی قبضی است با بنفشه
و محلل و ملطف بود و چهار صداع بر ضما کردن نافع بود و جهت سده
جگر و صلا بت میرز و جهت سده و اگر در بنفشه بنفشه منج حلام
و مغوط بکند و ز نان چون شربت بر و غلبه کند و در بنفشه خود دکنند
ساکن کرد و از دو درم و خوردن وی کردگی را نافع بود و بر کرم
سک دیوانه و بهایم طلا کردن نافع بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال
بود لیکن مصلح بود و مبت و چون بریان کنند در سرکه آورد و مضر بود

بجاست استحقاق کوبید مصلحتی صمغ عربی است بندهای پارسه فندقی
بهترین وی بزرگ بود و طبعیت وی گرم است با غلظت ال با اندکی خشکی
و گوشت گرم است در سیموم و تر است در اول پوست وی قابض بود
اما مغز وی باه را زیاده کند و گزندگی جانوران خاصه عقرب چون باخیر
و سداب خوردند و ضما د کنند و گوشت عقرب از وی میگیرند و اگر
میش از طعام بخورند سموم را نافع بود و گوشت فندقی معده را بید
و اگر با پوست بخورند و صمغ کشته و با سه کهن یا سه خوک یا سه خرس
یا غیره بزدند و آنرا غلظت کنند موی بویاند و اگر صمغ کشته و با ماء العسل
یا شامه سرفه کهن را نافع بود و بعضی گویند فندقی منوخته جو
با زیت بسایند و بر میان سر خط که چشم وی از زرق بود طلا کنند از سر
بسر و سیاه گرداند و موی نیز سیاه گرداند و بقراط گویند خوردن فندقی
و ماغ را قوت دهد و مصلحتی قانیده است ببدل آن نیز خورد و گویند که
جلعون **بندهای منبری** رفته خوانند و آن سری است بحد از فندقی
اما گویند که در دوزخ است و با آب مس که در دوزخ است نیز گویند
طبعیت آن گرم و خشک است در اول اگر با سر که بر خنای طلا کنند مجلیل
و لقه را سه روز سقوط سازند و در خانه تاریک بنشانند و طوبیت
از سینه وی روانه بود و صحت یابد و صرع و سزد و باخیر نافع بود
و جهت نزول آب کحل کردن در سبیل و شکری با سقوط کردن باب
مرز گوش سودمند بود و با آن کحل کردن اجوی بر دود و درم از وی
ر بود و او مبطنه نافع بود و اگر کحل کنند و فرغ سازند و زن بخور
بر کمر و بعضی اندوخته کرده برون آورد و عصاره وی مهمل شود و
بمغز مایه صفراوی بود بی اگر با صمغ کلفت بر قان نافع بود و با
سنگین منقوش با سودا بدو تب ربع بر دوزخ بقی که نزدیکی عقرب و کبلا
بود و مجموع زهر و قوت اعصاب بدو فایده و لقه را بغایت نافع بود
و معده که سرد بود موافق بود و قوت باضمه بدو و اگر بر اعضا است طلا

کنند سخت گردانند اگر پنج دی باد و درم شراب پاشانند ذات الحجب
ر بود و سرفه کهن و قوت دم که از سینه بود سودمند **بندهای** مانند
قشور است که از پنج مغیلان در بین خیره سفید و زرد بود و بهترین
زرد است سبک خوش بوی و سفید و فریب بد بود و طبعیت وی گرم و
خشک است در اول قوت اعضا بد و جلد را پاک گرداند و شفت را
که در شیب جلد بود بکند و بوی بدین خوش کند و قطع بوی بوزه بکند و
و معده و جگر سرد را قوت دهد چون از برون ضما د کنند یا بالست
و بوی ماغ سرد را قوت دهد **بندهای** در قوت مانند عدس بدین و فندقی که کاه
آن معده است در سیموم و قابض بود مانند عدس بدین و فندقی که کاه
کردن نافع بود و شکم بندد و مولد سودا بود و مصلحت آن روغن بسیار بود
و بشیرازی آنرا مشکو گویند **بندهای** بعرنی است که شغل خوانند و صفت
جافع گویند در مصر مستعمل بعضی بوزیدان مستعمل کنند و این سهو است
و حکما گویند تحقیق مستعمل است و صاحب جامع گویند جوئی مندی است
و این مولف گویند که بوزیدان که در طرف اسواسیر باشد و در من
منه حکمی است که بطرف خطا تعلق میدارد اما قتل مصری نیست زیرا
که از آن مصری سفید و قیل و صلب است و از آن دیگر مواضع سبک است
و زرد رنگ گویند آن صاحب منہاج و صاحب جامع آورده اند که با
مقصودشان آن نوع است که از طرف خطای آورند بهترین است
که سفید و سبک بود و خطوط بسیار بودی بود و نازه بود طبعیت وی گرم
خشک است در سیموم و در وی رطوبتی فضلی است و جالینوس گویند که گرم است
خشک در سیموم و گویند بقوت بهمن بود و وی لطیف بود و فاضل و نور را
نافع بود و باه را زیاده کند و زهر را سودا کند و بکدرم از وی مهمل
صمغ بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک کند و وی را
پیغزاید و زنان جهت فریبی استعمال کنند و فریب کنند است و آن با از
برنج یا بشیر حلو سازند بدن فریب کند و لونه را سرخ کند و نافع دی در د

مفصل و قوس مانند سورج است و اسحق گوید مضر بود با تبیین و مصلح
 خرد است و گویند که کرم است و قند و شکر است از وی مقدار پنج درم بود
 و در معالجه بیل دی و دوزن وی بهر بود اگر بافت نشود بوزن
 آن و ج و نیم وزن آن زرباد **بورق** انواع آن بسیار است بهترین آن
 ارمنی بود و آنرا بطردن خوانند و از قلع آن ایشان بگویند نزد داری
 نیک و سفید بود و در وی بود طبیعت آن گرم است در آخر دوم و با
 خشک است در اول نیم گرم و عسلی گویند گرم و خشک است در دوم جدا بگویند
 بدید و اخلاط غلیظ قطع کند و مغصه را ساکن کند اگر با زیره و پنجه
 پاشانند و طبع نرم دارد و باد را بافت کند و بر حکم بر برص طلا کردن
 سودمند بود و دملها را نفع دهد و چون با آب خلط کنند و در گوش
 چکانند در گوش بر باد که در گوش بود و رطوباتی که از گوش
 و اگر با سر که در گوش چکانند چرخ گوش بر و پاک گرداند و سخی کرده
 با سر که چون بدان غرغره کنند علق که در حلق چسبید باشد میزدند
 با ادویه فائز است و در کتله کرمها را بکشد و بیرون آورد و تم چینی که
 با شکم در قاف مالند و نزد یک شش نشینند عسل کند و اگر با شراب
 در گوش کنند کرمی بر و در آنی گویند اگر درم از وی با سر در روغن
 ز بنفشه بپايند و بر کس قضیب طلا کنند بگویند تمام آورد و مجول گویند
 بغایت شحش کنند و با عسل بز قضیب و خیمه و کرد اگر آن طلا کنند بگویند
 نام آورده و فوسس گویند بواسیر و تا صورت که در معده بود و در غن کل سر
 و بر آن نهند زایل کند و از سطوطا لیس گویند شش و طوبان از رخ
 بکند و قوت معده بدید و زهر را نافع بود و در التعلب و خیمه را نافع بود
 و بر صرا چون هر روز و درم از وی بپسند چون کوه پاشانند و سر
 چون با روغن بنفشه سخی کرده در گوش چکانند جهت گرم گوش نافع بود
 و در حلق مقدار ششعل از وی بکرم بود و نیا و درم و بسیار جویدن و
 لون با سپاه کند و مغصه معده بود و مصلح آن صمغ عربی است و گویند که

کلکین فایند و بدل آن نیک تلخ بود یا نیک اندردنی و گویند بدل وی
 بوزن وی شش درم بغورس گویند بدل وی یک وزن و نیم نیک بود
بورق حبیبی است که با پیش روید و نریانی پیش است و از آن غله
 زهر ما بود و ج آن جدا است که آنرا بمغولی یا فرین خوانند و
 جیم گفته شود **بول** کرم آبی بود چون با خاکستر زبرجای که خون
 خنک کنند خون باز دارد حله و سحفه و خرازد بر صرا نافع بود و ج
 با بورق و آب حاض طلا کنند و جهت مطحولان و کرمی که افعی قاصه صحر
 آتش میدن در آن ریختن نافع بود و با نظرون جهت کرمی که بک یوانه
 و جهت مجموع زهر ما و کرمی که با باند و چون بپايند و در پوست انا و در
 گوش چکانند گرم گوش بیرون آورد و مولف گویند چون کرم کنند و کرمی
 که بر روی آرد و با لیل مالند نافع بود **بول الصبیان** کرم کودکان چون
 در طری سین با عسل بپزند نافع بود جهت سفیدی چشم و دانه و ریش
 و تار یکی بر و در بول که در بن ظرف نشسته باشد چون جزد و بر آن
 بکند و بر جمره بینداید ساکن گردد و چون با روغن خاسخی کنند و در
 بخود بر کرم در در خم را نافع بود و اختناق آن و جهت کرمی که افعی
 و عقرب بخری و سحر یوانه با بورق نافع بود و جهت حله و
 برص و جدام و جرت نافع بود و جهت ماده گوش که روان بود چون با بول
 انا ریا بیند و در گوش چکانند نافع بود و جهت کرمی که حیوان است
بول الدواب کرمها را با بول سودمند بود جهت درد مفصل چون
 نطول کنند یا در آن نشینند بگویند **الاب** کرم شتر بهترین بول جل است
 بود که آنرا بچوب خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود و در وی قبض بود نافع
 بود جهت حذر چون بدان بپايند شش لطف گویند سودمند بود جهت درم
 حله و باه را زیادت کند چون پاشانند و خیمه را نافع بود و استسقا
 صلابت پسر را سودمند بود قاصه چون بالین لقاح پاشانند و نفع سده
 و مصفات بود بگویند اگر در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود

بول الکلاب کینه سک بود چون بکینند در با کشتن تا منعقد شود و می
بشوند سیاه گردانند و بهترین خضابها بود و تا بیل استعمال کرد
قلع کند **بول النمر** کینه بز نافع بود جهت درد اعصاب همچنانک
نسیج و امتداد سقوط کردن و جهت استسقا آتش مبدن منید بود و
بول البقر بهترین کینه کا و ز بود و بهتر از ایل کند و خرازدن
و اگر با مرکب از زرد و در کوش چکانند درد کوش که از سردی بود زایل
کند و چون در آن شستند در معده سرد که از بواسیر بود سودمند
بول الجمل کینه کاه و میش چون مرد و صبر بدان پخته شود و در کوش
چکانند درد کوش که از سردی بود بید بول الخنزیر البری کینه خوک صحرایی
نافع بود جهت سفیدی چشم و شک مثانه بر نماید **بول الحبار**
کینه خرچون پیا پیا کنند در کرده با زایل کند و کوش و ریندی شست
که از ارمن سیر اند و آن بنای است که همچنان شیشه گویند و سیاق
می سازند و بزورهای گرم طلا کردن و نفوس گرم بغایت منید بود
و ملین و معتدل بود و بر اثر طلا کردن سودمند بود و طبیعت وی سرد و
خشک است در آخر درجه اول درانی گوید چون آب غبالتک بر سر
طلا کند منقعی عظیم بدید و بدل آن حنیض بود یا شاف یا شیا
براج رنگ گویند و ضمیر آن نیز گویند و عطف آن کل بدی
پیارسی بد مشک خوانند و بنبر بر کله موش و بکرانی که بگو طبیعت
آن معتدل است بطول کردن مجلل بود از هر عضو که باشد و بیدن
آن مجلل رطوبتها و پاد های غلیظ از موشک براند و مخرور نافع بود
و در سر که از بنی مره صغرا بود ساکن گردانند و اگر با کیند برورند
مانند بادام و روغن از وی بکینند روغن خرمسبوی بود و در صفت
ادمان گفته شود و اگر بوجوه کیند مغز بادام کیند لطیف تر بود
و نوع است سرخ و سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دم
و مسیح گوید گرم است در دم و تراست خفقا از عظیم نافع بود و دل را

قوت دهد و منی بفراید و باه را زیاده کند و قریبی آورد و سنگ مثانه براند
و در تقویت دل نظیر ندارد و مقدار شربتی از وی یک درم بود و بخن
گوید مضر بود بسفلی و مصلح وی اینسون و بدل وی بوزن وی بود و
دینم وزن آن لسان العصاره **بیم** بهترین وی تازه بود از مرغ
خاکم و زرده وی فاضله بود و باید که نیم برشت کشت و صنعت نیم بر
است که اگر با پوست در یک آب جوشان اندازند و سیصد یا از
بشمارند که معلوق نند و بعد از آن بزدانند نافع بود و زرد آن گرم و تر بود
و غلیظ و نیم برشت زرد و تر مضمض شود و غذا بهتر و در جهه خلق و سرخه
و سل را نافع بود و باه را برانکند و زرده وی بریان کرده قابض بود و جو
با غسل بر کلف صلا کیند زایل کند و سوختگی استنشاق نافع بود و منع
در مایکند و در حقنه جهه درجه اعلا سودمند بود و سوختگی که از آب
گرم بود به ششم بدان مالند نافع بود و جراحت حصبه منع نافع بود
و منع در نهان بکند و اگر دمان خوردن وی کیند کلفت آورد و مطبخ وی
بد بود و سنگ ده تولد کند و بخم آورد و قوی بید کند و اولی آن بود
که فلفل و زین و دارچینی با آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل
خوردند و سفیده آن اگر در کوش چکانند که درم گرم کرده بود سرد
گردانند و درد تسکین کند و اگر بر سوختگی استنشاق نافع بود و اگر
صوف بدان تر کنند و در چشم بندند در چشم که از گرمی بود نافع باشد
و جهت رمد در چشم چکانند آن نافع بود و اگر تخم مرغ همچنان خام نباشد
کوند کی بار نافع بود و نیم گرم آتش مبدن خرقه مثانه کرده و خشونه
سینه و نیش دم و ترله را سودمند بود **بیمض** الا و زواله و البطم خایه
مرغابی و شتر مرغ و بط بهترین آن نان بود نیم برشت معتدل بود در رمی
و لیکن غلیظ بود و مضر بود نفوق و در باح و کصلح آن سخته و نمک باشد
بیمض العصاره خایه نیم شک باه را زیاده کند و بیشتر از همه مضها
عمل بکند **بیمض** الجمل بهترین مضها از آن کبک بود تازه و لطیفه

از خایه مرغ خاکی باشد و نافع بود جهت ناکه آن و بعضی تذرو مرغ
خاکی و یک مقوی دل و مستحکم او صاف تله باشد و مضر بود با صفا
کدر و مضر آن شد بود **بعضی القلق** خضایی بغایت نیکو بود
موی را بیش بدترین زهر باشد در غایت کرب و خشکی بود
نیزی و نافع بود بر برص طلا کردن و جدام با دوی دیگر دوی هم فاعل
ملک بود و مقدار آن یکی گشته بود و تریاق دوی پیش موش بود و
زهر با خشک و اترقین که آن جدار است دوی از سم افی رود و تریاق
کند و قرون سبیل نوعی از آن است گفته شود **بیش موش** بود
و گفته شد اما پیش موش جوایست مانند موش که معروف است نافع
است و درین درخت پیش جا بکه دارد و نافع بود جهت بر صوم جدام
و تریاق پیش بود و افی و زهر که باشد با **الشاد**
ببول نامول نیز گویند آن و در قیاست مانند ورق نارنج و در دانه
بسیار باشد و بسیار خوردند و در طعم نزدیک تر نخل بود جهت در
سودمند بود و بوی دهن خوش کند و آشتی طعام میداند و باه را
قوی دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و بدن را قوت دهد و خون
بین دندان با باز دارد و معدوم دندان و دندان را قوت دهد و با
خامیدن وی و صاحب تقویم گوید طبیعت وی سرد است در اول و قابض
و محفف بود و شریف گوید کوم است در اول و خشک در دوم و قابض
و محفف قوت جگر ضعیف بهر چون بخورند و بعد از آن بسیار فایده است
خوش کند و حرمت زایل کند و اهل مندی بعضی حذر بعد از طعام
بنبول خوردند و مغرور بود و غم زایل کند و باید که با کلس حد فدی
و پاره قرنل نیز خوردند و اگر کسی طبع سردی بیاند و لغز
بخت و بنبول خمر اهل منداست و از وی گوید بدل وی تر نخل فیک
ناخن بزبان اهل بربر عاقر قرحا است و گفته شد
بپارسی تذرو خوانند و گوشت وی از همه گوشتها بهتر بود و در

در آج بود و گوشت وی گرم بود و دماغ و فم را زیاده کند و در خوا
این زهر آورده که زهره وی چون بدان سقوط کند جل و سواس
زایل کند **ترس** با قدامصری خوانند و شامی خوانند بهترین وی
سفید فربه بزرگ بود و طبیعت وی گرم است در اول و گویند
دوم و خشک کلف و بهنق و بر صوم از ایل کند و در پیشها و آفتاب
که بر روی پیدا شود و خن از بر و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند نافع
و اردوی چون با عسل یا بنزد و بلیسند یا با سرکه یا شامه کم رنگ
در شکم دارد وی با اردو یا آب در نهایی گرم طلا کنند نافع بود و چون
با سرکه بنزد و بر آتش فارس فهاد کنند سودمند بود و در کیشهای ترک
در سر بود و در کیشهای بلید و جرب را ابتدا بهنق و آتار یا که در بدن
پیدا شود و دانهها سودمند بود و چون با عسل یا بنزد و زن بخورند
برگیرد و پیا شاد حیض براند و کرا بنده از دوی نمره را صافی
کند و چون با عسل و سرکه و سد آب نیز بنزد سده سیر بکشد بدو جگر
بگویند و با سرکه یا شامه غشایان ساکن کند و مقدار سردم ششعل بود
و طبع آن گرم را بکشد و بر نافع چکان طلا کردن همین عمل کند و اگر با
سج مار زبون بخورند و گوشتی که جرب آشته باشد بدان بخورند
الته زایل کند و اگر با آب بخورند و پیا شامه بول براند و شکم
ببندد و این ماسویه گوید صنعت وی آنکه نه شکم براند و نه بندد و در
مضم بود و خلطی خاتم از وی حاصل شود و در عروق خون تمام مضم شود
چون تلخی از وی بیرون کنند غلیظه بود و زود نفوذ کند و آنچه تلخ
دارد زود از معدن بگذرد و باید که با سرکه یا ابکار یا ملک و سقره یا
انجودان بخورند جالینوس گوید بدل وی در جلا و وزن آن با طلا بود و
گویند بدل آن فوج و گویند بدل آن شیخ ارمنی و چون با سرکه بنزد
بر مفاصل سر فهاد کنند نافع بود و در نهایی بلغمی اخیل دهد و در خوا
این زهر آورده هر دانه که فردان بسیار آشته باشد چون بطبع ترس

بشویند زایل کند و جرب چهار پاییان زایل کند و شریف کو بدو شست
و بلغور کنند و پوست وی جدا کنند و در یک مسین کنند و شیر تان
بدان بریزند چندانکه آنرا بسوزند و بجوشانند تا شرف کشند
بعد از آن تانند وی روغن کاه و بر سر وی کنند و بجوشانند تا معتدل
و از آن صفا کنند مسهل مره صفا و مره سودا و خلط خام لزج بود
پس اگر خواهد که مسهل صفا باشد در خرقة کنند کرم کرده و بدار صفا
کنند اسهال صفا کنند و اگر بخت سودا خواهند بر دل صفا کنند و
و این صفا و از اسهال طبع کثرت است و این معالجه جهت طفلان و پیران
که تحمل آرد و مسهلند است شسته باشند و این مجرب است تر است
بهترین آن چینی بود مسض و در مصنع خوف و در سودن سفید تر
کرد و در زرد کوفه شود و بر سرهای وی صمغ بود و کمن و بار یک شود
و بسطری میان خضر و بنصر بود و چون بگویند و به پیرند هیچ شرف
بر سر پوزن نماید و تنگ سودا بود و باید که وقت خراج کردن او
بخاشد و بر روغن بادام جرب کند انگاه بگویند طبیعت وی گرم
خشک است در سبوم نافع بود جهت مرهضای عضبانی و مسهل بلغم
بود تمام و اندکی از خلط سوخته و ما سر جوید که بد مسهل اخلاط غلیظ لزج
بود و اصحاب است که تنها مسهل بلغم رفیق بود و اگر لغویت کنند مسهل
بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی در بدن پیوسته خفای پیدا کند
و مضر بود بجا و بعد از آنکه فرا شده باشند و بر روغن بادام جرب
کرده و کثیرا اضافه کنند و اگر لغویت وی بر خیل کنند مسهل بلغم غلیظ
بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و نزدیک بود و سیاه زهر بود مانند فریق
سیاه و غاریقون سیاه و مداوی کس که آن خورده باشد مانند
مداوی کسی که فریق سیاه خورده باشد کنند و همان تدریج کنند و نزدیک
مخوف جگر و صف کرده نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود
و رحم پاک کند تنبیه تمام خوردن و خفه کردن و نافع بود جهت درد آن

تدریج حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و دماغ را پاک کند از بلغم
لرزج و مغلوب و مصروع را نافع بود و سیرقه که از رطوبات غلیظه
سودد و علامات این رحمت آن بود که چندان سرفه یا یک که می کند
یا خلطی لزج از آن بیرون آید بعد از آن ساکن گردد و اگر با ملیده کابلی
خلط کنند و دای نافع بود مصروع را و بدل آن نیم وزن آن غاریقون
دانه نیم آن صبر و دانه نیم آن حنظل و گویند بدل آن تر مسهل است
صاحب جامع در مفرده آورده که بدل آن پوست درخت نوت است
بوزن آن و شریف از تریب از نیم گرم تا یک گرم بود **ترنجبین** بهترین
آن تان بود و سفید و طبیعت آن معتدل است در حرارت و برودت
اما میل حرارت دارد و لطیفه از خفه بود و در وی طوطی بود و طبع بود
نافع بود جهت تنهای کرم و سیرقه و سینه را نرم کند و تشنگی نباشد و مسهل
صفا بود بر قی و خاصیت و شرفی از وی از ده گرم تا یک گرم شست
و شریف گوید کرم و تربت در آدل حنظل را نیکو بود و اخن گوید مضر بود
بسیار و مصلح وی آب تر میزدی و گویند بدل آن مالاج با خفه بود و گویند
خواب و قدر گویند بدل آن شرف است **تریاکی** در کرم و موی
و گفته شود **تریاکی الحبه** در ترنجبین کاه و کاهی و ترگو سی که باشند و از آن
کاه و کوهی بهتر است در صفت آبل کاه و شرفی از آنرا از این بران خوا
تشنه خنجر پیازی چشمه گویند و جاکسو خوانند و بسیار از چشمه گویند
و به لوطی دیگر اطرا بلس گویند و جتر السودا نیز خوانند اما جتر السودا
سویتر را باید گفت و طبیعت شش خنجر کرم و خشک و قابض بود و لغویت
و در چشمه را نافع بود و از او مسهل آورده است که چون بغایت سخی کنند
و به پیرند و بر سر سخی کنند قضیب زد و نیک شود و مجرب است بهترین
وی است که فربه بود و بغایت سیاه و بر اقی باشد **نفس** یا رسی
گویند معتدلترین وی شامی بود و بعد از آن اصغری شامی و طبعی
و آنچه تدریج بد بود و همچنین نارسیده و تفره سرد تر بود و آنچه ترش بود

و نه تا بطن سرد و خشک بود و شیرین که رسیده بود معتدل بود در
و بر دود و بصری کوید شیرین و گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود
در دوم و آنچه بود معتدل بود در سردی و تندی منع فضول بکند خاصه
آن و تقاح نفوی ال بود و مفرح و بغایت روح را لطیف کند خاصه
دقيق معین ضعیف بد و اگر در میان خمیر بریان کند سودمند بود
جهت فلت شهوة طعام و نافع بود جهت گرم و نظار یا و سوجق و فی
مفتوی معین بود و منع می بکند و منوم را نافع بود و تقاح شیرین چون
نخه کند و بر چشم بندد که دره کند در ساکن کند و تقاح مزه نشانی بکند
که از صفرا بود و آفتی باز دارد و طبیعت بندد درازی کوید تقاح مفتوی
فم معین بود و محرور را نافع بود اما بطی المضم بود و منع و ادلی آن بود که
چون از وی تعلق در معده پیا بکند آب سرد و طعام ترش بر سران چزند بلکه
شراب بخورند و مرقی سفید باج و مطحیات خورند و اطبا گویند با جهت
نسیان آورد و سبب ترش خلط معتدل سرد از وی حاصل شود و اگر غصص
بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود و شیرین کوید چون ورق دی بکوبند
وده درم از وی شراب پاشند دفع کره میا و زهرهای کزندی جانوران
بکند و شراب فی جهته کزندی عقرت همه سمی نافع بود و تقویت معده بام
بد بد و سبب نارسیده مولد عفونات و تنها بود و آنچه بر درخت کینه بود
نیک باشد و آنچه پوشیده شود بد باشد و مجموع میو با چنین بود و ادیان
وی در اعصاب احداث کند خاصه آنچه ریعی بود و آنچه ترش بود دفع
مضرت آن بکوارش نفع و کلقت کند و در خواص این زهر آورده که
بویدن وی بغایت سودمند بود جهت موسوسان و مذبولان و قوت
دماغ بد و اما خوردن وی ریح و عروق احداث کند و او را ع
عضلهها و باشد که بسیل کشد از بهر آنکه چون مضم شود خونی که از وی
حاصل شود بعضی منحل شود بر باجی لطیف و عروق و بعضی در عضلهها
و چون نددی در عروق پیدا کند اکثر آن بود که بشکافد و چون شکافه شود

در شش سرد و سل پیدا کند بی حال و نادر افتد که باشد **نمر** سیار
خرا گویند طبیعت آن گرم و ترست در ادل کمی دی زیاده از ترشی
بود منی بفراید و صداع آورد و دندان و بن دندان را تباه کند و چون
غلظت از وی حاصل شود و سینه و شش و روده را نیکو بود و بسیار چون
دی صداع و درم و قلاع و خفاق و درد دندان آورد و مصلح آن بود
و خشی نش بود و بعد از آن سکنجبین خوردن و چون در شیر تازه قویست
و بخورند مغوطی تمام آورد و اگر ادمان آن کنند در زمرستان خاصه
چون در حنی قدی کوفته در شیر اندازند بد نوا فریه کند و باده را زیاده
کند و لون را نیکو کند و مزاجهای سرد را خراجهت در پشت و در کت نافع بود
نمر مندی خمر خوانند و بسیار اسم گویند لطیفتر از اجاص بود و طوی
کتر دارد و بهترین دی زرد تارده بود بغایت ترش و طبیعت وی سرد
بود و سیوم و گویند در دوم و شیخ اگر بر سر کوید سرد و خشک بود و سیوم
و ناسر جوید کوید ترست در وی و در طویته مهمل بود جهت قی و تشنگی و تب
و غش و کرب را نافع بود و خاصه چون خواست که طبیعت نرم دارد
و شربتی از طبع نیم رطل گلاب و گویند مهمل خلط محرق بود و حله
نافع بود و آتش میدان جهته قلاع و مضغه کردن و خفا نوا نافع بود
و چون از گرمی بود و دانه دی جهته مهمل کند اما نمر مندی مصر بود
سرد و سینه و مصلح دی شراب بنفشه و خشی سن بود و بدل دی الو سینه
نمر پیارسی سبک خوانند و این مولف کوید نمنک بر صورت سحر
بود و کشت او چون پشت کشت بود و این بر دی کار کند و بطول
مشت ذراع بود و چهار دست دیا دارد و دبال او شش گزست و بطول
برش دو کزد و من قراح دارد و او را سخصت دندان باشد و متواند که
منجی شود بواسطه آنکه استخوان پشت او یکپاره است و مانند مرغ خایه
هند و زبل در دمن مانند زبیر که متغذ ندارد و چون بیکر جانوران در غار
قوت خا که قتل را دراز کشد و هیچ آمن در جلد دی کار کند از سر تا

و بنا بر این یک استخوان بود اگر بر قفا افتد بر شواذ فاست و راستی
نمک بود سر کین می است سفیدی کین و نو که در چشم بود بغایت
بود و سیه می است کز ندکی ضما کردن در ساعت در ساکن کند و چون
بگذراند در گوش چکانند در گوش با نافع بود اگر بدان آید
کنند کز زایل کند و در خواص آورده اند که اگر بر صاحب تب نافع
نافع بود و در شربت کوبیده می چون بگذراند و با بوقلمون کل در دست
کرده را نافع بود و باه پیغز اید و خون وی با بلبله آله خلط کنند و بر
سفیدی طلاء کنند لون آن باز لون اندام گردانند اگر بر میانی
طلا کنند و صد غین در شفته را نافع بود و کوشش می چون باز
با سفیداج بزنند و کسی که لاغر بود بخورد فریه نشود اما غلیظ بود و زهره
وی در چشم کشند سفیدی سر و جگر وی چون بخور کنند در شربت
جنون از وی زایل گردد و اگر دندان وی که از راست بود بگذرد و بر باد
راست بزند محاسن را قوت دهد و محرکی تمام بود باه را و در خواص
این زهر آورده که همه حیوانات فلک برین ایشان در حرکت باشد
محتاج که فلک برین و حرکت سیه وی با عوم بسوزند و فیلک سار
و برافروزند در نهی یا در پیشتر صفادع قطعا ادا کند مادم که
آن افروخته باشد و چون طرب کنند با پوست وی در بدن فریه
و پیا و بزند بر سطح پهنان فریه در آن ده بزرگ نیارد و اگر پیش وی
در پیشانی کشش سیه ببالند بر عوج که با بر وی آورند از وی بگذرد
اگر جسم وی بکشد و قتی که هنوز زدن باشد و بر یکدم بگذرد نافع بود
و آن علت زایل کند و نگارده که زیاده شود **شکار** دو نوع است
معدنی و مصنوعی طبیعت آن گرم و خشک و لطیف و نافع بود و چینه
در دندان و کرم آن شد و از خوردن باز دارد بخاصیت و جلا ران
بد و آینه مصنوعی بود صنعت آن چند نوع است یک نوع که به
بود کشته شد فلک یک جزو فلکی یک جزو بود و اگر نظرون کنند

بهر باشد و شیر کا و پاک و پیش آن مقدار که وی را پوستد بر سر آن
و بگوشت آن مقدار که سخت شود بعد از آن با آفتاب بپاویزند
ما خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوع است
یک نوع بیخ ماند و یک نوع بیخ ببرد و آنچه بریده باشد از آن بزرگ
و آنچه ببرد با شد از آن یک خوانند و باید که بر دغن چوب کشند و
جانی که مادر او نباید نگاه دارند تا نیرد از آن یک کوبند و بیکویند
نوت انیس قضا خوانند و بیارسی نوت سفید کوبند و قایم
مقام اگر بود در انصاح الاوی غذای بد و دهنده زاید بود
و خونی فاسد از وی متولد شود و بهترین وی بزرگ شیرین بود و طبعه
وی گرم است در اول و تر است در دوم و کوبند در اول و خون بخورند
رود از کعبه بگذرد اما دیر از روده بگذرد و دو بول بر آید و
معدم را بد بود و بهترین آن بود که پیش از طعام بخورند بعد از
سکنجین باشد و ورق آن و ورق آنکه سیه و ورق آنکه زبا
باران بخورند و موی را بدان بشویند سیه کوراند و چون بپزند
و بازفت بپایند و بر سوختن شش قضا کنند سودمند بود و اگر
بطبع ورق وی مضمضه کنند در دندان نافع بود و طبع وی سرد
و یمن عمل کند نوت حاضی معروف است بشامی و بهترین وی
بزرگ بود و رسیده وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود و طبعه
سرد و خشک بود در دوم و کوبند تر است و کوبند خشکی وی در اول
بود و در وی قتی بود و درم حلق و دماز نافع بود و ورق وی حنق
ببرد و عصاره وی خشک کرده شکم بپزد و دوسطاریا را نافع بود
و پوست درختی بقیاق شکران بود و آب و ورق وی مقدار
یا بگذرد درم چون بپاشند کز ندکی بپاشد نافع بود و خوردن وی
مفصل آورد و مصلح دی اطرینیل بود و اسحق کوبید مضر بود پیش
مصلح وی انار بود **نوت دشتی** نوت علیش است و نیز از نوت

و این طب را چو در دوستان و خوش کنان و طبم آن سزای بود

سه کل خوانند و در علتی گفته شود **تودی** تو در پنج گویند و بزرگ بود
 قصیده شیرازی تذری خوانند و با صنفانی قرا می و بگرمانی یاد در
 و به تیریزی و رینه طبیعت آن گرم است در دوم و خشک است و اول
 و عیسی گویند تراست در اول و تودی چهار نوع است زرد و سفید و سبز
 و کلکون بهترین آن زرد بود و سودمند است جهت سلطان که ریش
 باشد با غسل و آب طلا کردن اگر با آب پیاز ترند و بر سر طاقن
 فها و کشند و درهای صلب و درم بن کونش و صلاه نقرس نافع بود و
 ریشهای چشم را پاک کند خون بکشد در چشم کشند و خون در شراب نیزند
 و پیاز شکافه را زیاد کند و اگر در لعوق کشند نافع بود جهت
 خلطهای غلیظ لزج که در سینه و شش بود **توبال** انواع است بهترین
 آن مندی بود بعد از آن زرد بعد از آن کانی شک و طبیعت آن سرد
 در اول و خشک در دوم و چنین گویند و خشک در دوم و آب پیاز
 بود و فاضله بن محقق بود و ریشهای را نافع بود و چنین گویند مغشوب
 دی صحت چشم را نگاه دارد و در مردم جهت ریش قصید و خصیه نافع
 نافع بود و معقد در مهابران و گویند بدل آن بوزن آن شادانه و
 نیم وزن آن توبال و گویند بدل آن سر طاقن مجری بود و صفت غسل آن
 غیر از توبال کوفته و سخته و به آب پیاز ترند و در ضره بندند که شک بود
 نه بغایت و در ضره کشند و آب باران در سر آن کشند و در آب دی را
 می جنباشند تا آنکه رفتن بود با آب پیاز و آید آنکه غلیظ بود و درل
 و در سنج بود در خرقة باند پس آن آب را در ظرفی دیگر کشند و دیگر آب
 توبال کشند همچنان اول همان عمل کنند پس به آب پیاز ترند و توبال از دی بگیرند
 و اگر رنگی درین آن بود پندازند و توبال خشک کشند و استعمال کنند
توبال انیس لطیفتر از مس سوجه خسته بود و آن چون مس نافع گویند
 و از آن می در خشد و بهترین آن قیر سی بود پیاه که می بسوزد و در
 رفیق بود مانند پوستی و ادلی آن بود که پیش از سخن چند نوبت بپزند

و در ادوی حشیم بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک در سوم و قی
 و گوشت زیاده بخورد و خشونت آن جفا نر اسود و هر دو تبار یکی حشیم زایل کند
 و جلا بدید و ادلی آن بود که حدت وی به شش است به شکست و خفایت
 وی در اسهال بلغم و آب زرد است و آن جفا مستعمل کنند که نیم مثقال می
 کنند و با یک مثقال آرد انصاف بدیند و با یک مثقال عسل بلغم که سارند
 و در برند تسهیل بلغم بود بقوت اما بعد از آن قدری سرکه بخورند **توبال**
الحیدر اخفی ترین توبالها بود و چون امن سرخ شود و گویند از آن
 در فسد و آن محقق و معتضد جهت ریشهای بد توبال کون نوعی از
 بنوعانست آنرا علقا خوانند و در قی می مانند و رقی که بود و سکل و
 شافها و اشته باشد و چون بشکند شرب را از وی بیرون آید بغایت
 محق بود **تین رطب** پیازی که پخته شود و گویند بهترین آن و زبری بود
 پوست باز کرده بعد از آن آنکه میل بسبیدی اشته است بعد از آن
 سرخ و سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند در اول درجه گرم است
 و در دوم تراست و خام وی بیزی بایل بود و ذری جلا می بود و بر
 نایل ضا کردن و بهی نافع بود و آنچه رسیده بود غذا بهتر بود از
 مجموع میوه تا و زرد تر بکشد و قیر سی آورد و صرع را نافع بود و خشونت
 حلق و سینه را نیکو بود و ششکی که از بلغم سوز بود و کرده و مثانه را
 سود و هر از رمل و هر چه باشد پاک کند و خاکستر جوئی و سسطار را
 نافع بود و اسهال خوردن و خفه کردن و مقدار با جیم درم و لیسن دی
 سودمند جهت کزندی عقرب و ریتلا و فاسد دی با عسل جهت کزندی
 سگ و پوانه و ریشها که رطوبته از دی روانه بود نافع بود و همچنین وزنی آن
 با کزنده و شراب این عرس طلا کردن سودمند بود و از خوردن آن که این
 باشد از سموم و قضیان وی چون با گوشت کاه صلب نهند همراه شود و آنچه
 طبعی دارد و رقی آن طبعی و خوب آن طبعی و لیسن دی طبعی
 و رقی آن منحن قوی بود و لیسن دی هادی لطیف بود و لیسن چون کلاه

و شیر بنند از آن سینه کتک بد ما تدا نفع و اگر بر صوف نهند و در دندان
گیرند از خوردن پاک کنند و در چشم کشیدن با عسل ابتدا از دل آب منع کنند
و آنچه در وی بماند بر مژه بود و معدوم را بد بود و مصلح دی سنجید
و بعد از آن باید آشامیدن با شراب انترج یا ریاس و غذای که
خوردند باید که مری در وی بود و در روز کار نوح سحر علیه السلام و در تمام
تازه شد الا آنچه و از مری میوه جری ساقط می شود الا در آنچه و در
آن زهر قاتل است و در رفع آنچه آورده اند اگر شاخ دخت آنچه است
در نمک نهند و بکارند آنچه تعاس شیرین را در دهن است
نیمین با پس آنچه خشک باشد و دیگر بهترین دی زمل بود و طبعه
آن کرمش در آخر در طحال و فخذل بود در مری و خشکی و لطیف
و مضع و محلل و برورهای صلب نیز ضما و کردن نافع بود و دما میل را
نفع دهد و صرع را سود دهد و خستونه خلط سینه و قضبه شش را موهن
بود و شیر آب دی سرفه کنن را نافع یا متده سده جگر و سیر بکشت
و چون آب دی جو شایین غرغره کند خاق را تحلیل دهد و نفع آن
بدهد و بکشد و از خوردن دی خونی بد متولد شود و امان خورد
دی شیش در بدن پیدا کند و سر مزاج را نافع بود و در دیت تطهیر
البول نافع بود و دشمن کرده بود و انعاظ او و دسم براند و سینه سس
از اخلاط پاک کند و مضر بود جهت جگر و سیر که متورم بود و اقلی آن
که با مغز گردگان و مغز بادام بخورند و چون یا فودج و استقره و جاشا
کرده و شانه و سینه را پاک کنند و چون یک پل از وی کسیر که شراب خورند
سه شبار و بعد از آن بسیر ضما کنند نافع بود و اگر هر بادام چهار بار
در سیر که خوب است و چنان که ذکر است بخورند سیر را بکارد و ضما کرد
نیز نفعیت نافع بود و جالینوس گوید بدل دی در انضاج حب صنوبر است
باب **الثانی** نافع است که گویند و بیستون نم خوانند
ضمع سداب کوی است و گویند ضمع سداب بری است و سداب بری

و گفته شود و سداب کوی برک آن برمل مانند لیکن در از تو و پهن تر
و شاخ وی در از بود و بوی عظیم منتن دارد و تخم آن بشکل تخم سداب
و طبیعت دی نجات کرم بود و محرک و مسخنی قوی بود و خفیف الصواب
و در وی بطوبی قصلی است و گویند کرمی دی در سیوم بود و سهیل
منفتح و مفعی جذبی بغایت کند از عمق بدن و موی بر و باند و نو
بخ دی تر بردا الثعلب بالید بغایت نافع بود و خفته کردن جهت غف
النسا و بر نشت الدم و فضول طلاء کردن و مقدار شش از وی در
استسقا نیم گرم بود و با العسل و سهیل بود و اگر زیاده ازین بود
بول و طبع بنند و او شتر خا و نفوس و فاضل سداب بغایت نافع بود
و در دم زبان و قراقر و سوزش حلق و معدوم و سیه روی دی با ش
که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی سینه کند و بعد از آن شیره و سکه
و جواب بد میند و غرغره بشیر تازه و در غن کل از او نیم تخم سداب
بغایت نافع بود و این از خواص است و جالینوس گوید بدل دی در
دال الثعلب حر فست و دی بکشد مضه بود و آلات بول و نفع این حب
الاس و بلوط باشد **باب** **ثالث** در خواص آن لوسات و گفته بود دی
پارسی پستان گویند و جرع پستان چهار پایان بود و نسی از آن ادویه
گوشت دی مانند شید بود و طعم دی شیرین بود و بهترین آن بود که از حیوان
معتدل که نذ طبیعت آن کرم و تر بود و گویند مزاج دی سیری یا بل بود و
غذای صناع بود شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در وی خلط بود و با
مصلح دی کسفر و یک **تعلیل** **باب** **رابع** پارسی رو باه گویند و چون بابت
بیزند و بر فاضل طلاء کنند بغایت نافع بود خاصه که بچنان زنده بیزند
زمانی نیک در آن آب نشیند اما بعد از شقیه این عمل کنند و سیه دی در
مناصل را سودمند و در د کوش چون در کوش چکانند و اگر بدان در
کنند کرمی را بل کند و در آن بر و شش دی خشک کرده و ساید
پاشانند و در سرفه ران نافع بود و پی دی چون در دمن کرمند در دند

زایل کند و در چشم را و شریف کند که به وی چون با پوست تخم مرغ
 سوخته پیازند و آنرا التعلب را نافع بود و زهره وی باب کرس
 و اشق بکد از تند مسادی و معقوط کنند در بینی کسی که ابتدا جدا
 بود در هر روز یکبار بغایت نافع بود و چون دندان وی در
 کمرند این با شند از درد کردن و بامک کردن و به وی چون با
 کمن اتفاق بکد از زرد و برقرس و مفاصل مالند نافع بود و پوست
 وی بغایت گرم بود از همه پوستها سخن ترم طوب مزاج را بغایت نافع
 بود و محرر مزاج را نافع بود کسی که سر با بردی غالب بود و شاید و هر
 که بوی بردی ناپدید بود و سحر نشت در وی بیشتر بود و آن لباس زنان و
 بلندی مزاج و پیران باشد و در خواص این زهر آورده که به وی را چون
 طلا کنند بر تار یا نه یا چوبی و در اندون سر خانه که به نند مجموع که گان
 بر آن جمع شوند و این مو کف کوید اگر با دام تلخ بگویند و بر گوشت
 نشاند و رو باه بخورد بهوش کرد **نفع** در آب است و گفته شود
 و بفت شام شام خوانند و بسیار سیستوبه **نفع** بسیار سیستوبه
 گویند و در صفت جل و جلید گفته شود **نفع** در آب است و گفته شود
 که در سه ها بکار برند جهت طلا چشم و تب و نافع بود و طبع سرد
 سرد و خشک است این بخار گویند زهره آب سیوس است و در الف گفته شد
نفع در آب است و گفته شود **نفع** در آب است و گفته شود **نفع** در آب است و گفته شود
 بشیرازی که در ک گویند و شغل قنار الکبر گویند و طبع آن گرم
 در سیوم و گویند در چهارم و زهره کبر چون با ناکه که به نیم سرد لطیف
 بود سده جگر بود و سیر و معدن را پاک کند و طبع را نرم دارد و در
 کبر منفعت نموده گفته شود **نفع** در آب است و گفته شود **نفع** در آب است و گفته شود
 بود و کراتی بود و توهم بری است و سوزن است و گفته شد و توهم کرات
 مرکب بود و بقوت از توهم و کرات و طبع توهم گرم و خشک بود و در
 چهارم و گویند در سیوم و در حرارت و پیوست از بصل افری و محلول بود

آب

و آب کرد شش را نافع بود و خاکستری برهنی با غسل طلا کند نافع بود
 و بر دالتعلب با غسل و روغن حب ابان پیازند و بدان بالندوی
 بود و جرب و قوبار اسودند بود و خوردن وی خام یا بریان کرده
 یا خسته حلق ناصافی کند و سرفه کمن که از سردی بود سود دارد
 خوردن وی گرم را بکشد مجموع و علق از حلق بیرون آورد و چون بگوید
 و با سر که بدان غرغره کند و چون در طبع وی و در قی وی و ساق وی
 نشیند حیض براند و میثم بیرون آورد و وی نافع بود جهت کزندی
 جانوزان و سگ یوانه و در تبلا و این عرس و عقب و نافع با تبلا
 خوردن و ضما کردن و طبع نرم دارد و بول براند و در روده را نافع
 بود و قی که بی تب بود و فوسل گوید معقوی باه بود و منی پیژاید
 و قویج و عرق النساء نافع بود اما مقصد بود و مضغ جسم و چون
 پخته بود حرارت و حرارت دی کتر بود و مصلح دی ترشی و روغن بود
 گوشت فربه و صاحب تقویم گوید که فصل وی بنفشه و بلبه بود و بول
 توهم بری توهم بستانی بود **نفع** توهم بری توهم بستانی بود **نفع** توهم بری توهم بستانی بود
 و گفته شد بعضی از نافع وی و دیگر منفعت وی است که مرضهای سرد
 و فاج و لغوم و خدر را نافع بود و جالینوس گوید جذام و برهنی و بهمن
 سودد و بد چون با غسل کف گرفته یا شامند و در سقور توهم بری و بد
 زایل کند چون بدین صفت استعمال کنند بکند توهم بری و خرد بگویند و با
 راز یا نه بکشد و تخم راز یا نه کوفته و بخته و غسل کف گرفته و در حمام
 مثل تخم طلا کنند در هر کس که زنگ نوبت و را کنند با عرق خرد و آب
 و فوسل گوید جذام را زایل کند چون یا شامند در هر پنج روز چهارمقال
 با غسل و باقی منفعت او در سقور و بول کشته شود **نفع** در آب است و گفته شود
 خوانند و با سی بیاید آن نوعی از حرمت است و طبعیت وی سرد و خشک
 در اقل و گویند نفع است نافع بود جهت جراثیمای نان و منع نرله کند
 و پنج دی و تخم فی منع فی بکند و در اربول بکند و اسهال باز دارد از تخم

لعوق سازند سنگ کرده بریزد و طبع از ریشش نه را سود دهد
باب **الجیر** جادوی کرم و قو و در هفتان و خلق
گویند و شعور الصفا لیه ان زعفرانست و گفته شود **جادو**
سه نوع است یک نوع دخن گویند و پیارسی از زن و بشیر ازی الم و
یک نوع جادوس مندی خوانند و آن دخن است و یک نوع جادوس
پیارسی کا و رسی و بشیر ازی کال و طبیعت آن بهرست در اهل خشک
در سیوم فایض بود و محف و غیره شکم بندد و بول براند و خود
بد از وی متولد شود و در مضم شود و غذا اندکتر از مجموع جوی
که از ایشان مان بزند و چه بندد از د و مصلحتی است که با بشیر تاه
بزند یا باب سبوس در دغن بادام یا روغن کا و یا کنج حلوائی جرب
از پس آن خوردن و بدل دی در شکم بستن برنج بود جادو در صبح کا و زهر
گویند و آن حجر البقرست و گفته شود **جادو** پیارسی جواسه
خوانند و کا و بشیر گویند و بشیر ازی جادوس و آن صمغ در جتی است
که سلق کوتاه ارد و برک آن برک آنچه ماند کرد و کوجکت و گویند
ورق آن بورق زیتون ملذ و قول اهل صلیح است که برک آن کرد
و برک زیتون در از د ساقی و رمانند خیارن کشیده بود و کل دی
زرد رنگ بود و تخم دی خوشبوی و نیز بود و صمغ از دی خیان که
که ساق دی متون کند اما صمغ بیرون آید و صمغ دی بهتر من آن بود
که بلون زعفران بود و تازه و بشیر بوی بود و زود در آب حل شود و اول
که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد کرد و جو
باب بکد از ند بزرگ بشیر بود و اگر سباه رنگ بود معشوق بود و
غشش آن با شوق و موم کنند و طبیعت جادو بشیر کرم و خشک بود در سیوم
و گویند در دوم و جالینوس گویند که کرم در سیوم و خشک است در دوم
دعوق النسا در د ز الفوا مفاصل سرد طلاء کردن نافع بود و در نیم
کشیدن طلا بد هر و چشم را روشن کند و استسقا و چکیدن کبر و

در

رحم را نافع بود و چون با غسل بکد از ند وزن بخود بر کرد حیض براند
بچه بکشد و پندارد و جرب و فشانه بر ذات الجنب خنما کردن نافع
بود و با میو بزر بر نفس خنما کردن سودد و بد و قو بلغمی را نافع
و کزندی جادو از آن و سر نه کمن که از حلط غلیظ لرح بود سودد و در ج
درختی چون بخراشد وزن بخود بر کرد بچه پندارد و نموی چون
با استین یا پاشا مند حیض ماند و اگر با زرد اند یا شامند کزندی
جادو از آن نافع بود و اگر با شراب بخورند در دم که سبک آن با خنما
سودد و در مود از سر به از وی نیم متقال بود تا یک متقال بعد از آنکه در مطبوخ
خوبیایند و این حواد گویند اگر چه آسه یا چهار یا همه بود و در شکم میرد
فتیله از جادو بشیر سازد و بخود بر کشد روده نیز در آورد و جهت صرع و ام
التصیان نافع بود اما حاضر بود با عصاب صبح و اندکین و مصلح آن
مر با جوز بود و بدل آن سکنج درازی گویند بدل دی بسن التین بود
بوزن آن و این خرا گویند بدل آن بوزن آن من و بوزن آن صمغ
زیتون و بشیر اریس کویطن من است که استن نزدیک است بوی
جادو **النهر** گویند سلق الما است و آن بنایت که در آب وید و بر
نیلو فریاند و اندکی از آب میدا باشد و طبیعت وی سرد و قافض بود
حک و جرب در ریشهای بلند کمن نافع بود و بدل آن بطباط **جادو**
الم با قلا قبطی خوانند و در مصر بسیار بود و در آبهای استاده
و ساق دی بسطری کشند بود و دید رانی یک کربا شد و کل دی ماند
کل سرخ بود و با قلا آن کو حکم از با قلا بود و چون خشک شود سباه
و چون تر باشد بجام و بچه بخورند و بچ آن از بچ لی ستر تر بود و قی
معده را نیکو بود و اردی چون بیاض میند بکشو اسهال کمن یا زندی
و ریش روده را نافع بود و پوست وی قوی تر در این فعل **جین**
بشیر تر گویند و بهتر من آن بشیرین لذید بود که میل خلاوت داشته
و از بشیری معتدل از حیوانی صحیح ابدن گرفته باشد و طبیعت آن

بوی نرسد و دیگر در ایام با هر کس که طالعون بر آید او با سر که بسازد
در آن موضع طلا کنند خلاصن بد بفرمان خدای تعالی دیگر دل را قوت
و در ابتدا از حمت خنای طلا کنند بجا بست معین بود و بر ریشهای بلند
کمن فذری بگویند و بدان باشند گوشت مرده را بخورد و جراحت را
بصلاح آورد دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد
هر روز مقدار نیم گرم بکباب یا بشرباب بدینند دل را بجا بست قوت
و در تفریح نظر ندارد و در ایام و با خنای تریاق فاروق ذکر کرده که
تا دل کشند منع عفونت بکنند و تقویت دل بدید و دفع ضرر و بکنند
این دارو در دمان خاصیت ندارد بلکه زیادت تر بکنند اگر دردی تر باشد
و چند آن گرم نیست دیگر مولانا اخیل الدین که از مبارک دمان مولانا نجم
الدین محمود فقیه الباس شیرازی علیها رحمه فردی فاضل بود و اندر اگر علوم
ماوراء متقی و کلیات سیح الریس را در شرح نوشته فرمود که هر چاهیتی
که در تریاق فاروق هست در این داروی مغر دست و همو کوید که ما
در معدن بلغمی بود در معالجه که گرم معین بود چند عدد از این جدا
بروز کار صلا به می گرم و بکباب گرم می خوردیم آن ز حمت زایل شد
و شخصی را سینه جگر بود و با سینه خواست با جامید چند روزی این دارو
با سکنجبین بخورد سینه کشیده شد و رنگی که زرد بود بزرنگ اصنی جو
آمد دیگر شخصی فرجه مشانه داشت و چهار روز بول دی گرفته بود از این
دارو بسا بدید و بر مشانه وی طلا کردند و قدیمی در اخیل دی حکایت
همان ساعت بول دی بکشد و نیم پیرون آمدن گرفت و سفا برفت
باذن الله تعالی دیگر ز حمت بوا سیر از این دارو بدان موضع طلا
در دساکن کند و درم را ساکن بکشد دیگر اگر بکشد سیرای زاد و نظر
ندارد بسا بدید فذری و بکباب گرم بخورد و می مند و فذری به ششم باره
بخورد بر دارد در حال خلاصن شود و دیگر صرع صلیبا نرا بشیر ما در مقدار
نیمه انگشتی یا یکی بخورد و می مند تا خف بود و بار بار از خود کایم و جربست

و دیگر صاحب تب بهج را هر روز مقدار دو دانگ یا جلاب کرم بدینند
منبت و زپایی نافع بود اما تنقیه بدن باید کرد و دیگر در دندانه
بود مقدار عدسی ازین دارو برین دندان بگردانند یا بر دندان طلا کنند
در حال درد ساکن کند و در جستم که بلغمی باشد در میان جستم چکانند
نشانند اگر صفرادی باشد بر پشت جستم طلا کنند در دندانه
کم شود و فرق میان بلغمی و صفرادی آنست که بلغمی را در دمان کن تر باشد
و صفرادی در دو سوزش و جکیدن آب بیشتر باشد و در تقویت باه را
سفراید مقدار نیم گرم یا نیم مثقال یا بشرباب بکودی بخورد و غوطه تمام
آورد و حکما میگویند که مردم لاغر را فریه کند و می گویند که اگر برین
سفید و بر صر طلا کنند سودمند بود و حکما میگویند که درین دارو
حد و نیست منفعت است و کس را که خنای گرفته باشد بر خلق وی طلا
کردن نافع بود حالیا آنچه تجربه معلوم شد بود ثبت کردیم و صاحب
منهاج کوید طبیعت دی کرم و خشک بود و لطیف و صاحب تقویم کوید
که قرحه امعا آورد و مصلح دی کثیر جلب بود که امن تا خفته در آن باشد آخر
باشد و صاحب منهاج کوید بدل دی در تریاق سه و وزن آن زربا بود
جر جر الما بری بود و ششانی بود بری را امتحان گویند و بستانانی
کف عایشه پیارسی بکینز گویند و بشیرازی کنزک بهترین آن بستانانی بود که
نیچری وی کتر بود و طبیعت دی کرم است در سیوم و گویند در دوم و خشک
در اول و نزدی تر بود در اول و تری وی تر بود در اول و بوجنا کوید کرم و
خشکست در دوم آب وی اثر ریشهای سرد و جرب در لسن بود و مسخن و مسخن
و هیچ باه بود اما مصلح بود و سرد و تا ریکی جستم آورد و مصلح دی کرم
و کاکشی و بقله الحقا و سرکه بود و وی منی را زیاده کرد و لغوط تمام آورد
چون با شرباب پیاشا مندی تریاق کند کی این عرس بود و طبع براند و در خوا
آمده که چون جرب بر بکشد آب آن در پنج اناز شش بریزند و آنرا بشیرین کرد
و جرب بری را حردل خوانند و در اول بجا بست کند و تیر تر از بستانانی بود

و تخم دی بعضی خردل است و کشته شد جدا
بپارسی ملخ گویند بهترین دی فربه بود و طبع دی گرم و خشک بود و دوم
چون بخور کنند عسر البول را نافع بود و بخور بدان کردن بسیار سود
و بریان کرده جفت کزندی عرق چون بخورند نافع بود و غولت گویند
اگر ملخ را بسوزانند بکوبان از را که آن بکوبند و الایه اندازند و دی
و خایه دی چون بر کف طلا کنند زایل کنند و گویند ملخ در از پایی چون
صاف بکشد ربع از نوزاد نافع بود و خوردن ملخ جرب و کله آورد و مصلح
دی غلظه الحفا **جر دان** فارسی است پارس می خوانند چون شکاف
و بر کزندی عرق نهند در دساکن کنند و گویند بریان کرده و گویند
بر تایل و خا بر خون شکافند و طلا کنند بغایت نافع بود و اگر
شکافه بر موضع که خارش جوی رفته باشد طلا کنند پیردن آورد
اگر سردی خون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند بغایت خرد و باسل
بپا خیزند و بر دال الثعلب مالند نافع بود و مولف گوید آورده اند که
اگر سر کین موش در چشم کشند بیاض سبز و قرمز بر داند و در طوبت
قرینه پاک کند جز پارس کز گویند و بهترین دی زرد شیرین بود
و گویند سرخ تر تر بود و زرد غلیظه و عذای که از عذای سنگ بود
و طبیعت دی گرم است در آخر دم و نزدیک در اول باه را خورند و با
و مشمل و مطف بود و بول براند اما در بصریم شود و منفع و مولد بسیار
بود و باید که بغایت محتمل باشد و مصلح دی آب گاه و سر که در خول
بود و بصری گویند جز مرقوی معدن بود که در وی لزوجه و بلغم غلیظ بود
و سده بکشد و مرقوی است بود و شهوت جماع برانگیزد بکوبن با
عسل یا میزند و در می کنند زود بصریم شود و در طوبت کمتر بود و حرارت
زیاد است و تریاباه میزاید و منی زیادت کند چون بپزد و نمک
معدن و جگر و پسر را نافع بود **جر مایح** مرقه الطراف است پاری
کرم را که خوانند و طبیعت دی گرم است اول و خشک در آخر و گویند

سرمه است در اول قطع رعا ف بکند و چون پزند به آب و سر که در سرهما
کنند نافع بود و ریش شش را سودمند بود و مقدار دو درم عمل بود
و چون پیا شامند نفع دم را نافع بود و اسهال کمر و زبانی که رطوبت
از دم ایشان روان بود و پیرقا را نافع بود و بر کزندی رطوبت
کردن نافع بود و اسحق گویند مضر بود و مصلح دی دو قوبود
گویند بدل وی نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن از دشت
سرخ **جس** زعفران است و کشته شود حصص پاریسی که خوانند و طبیعت
آن سرد و خشک است چون بپزد و بر سر کس رعا ف داشته اند از نوزاد
بغایت نافع بود **جص** قو کسور خوانند و کبیر کونه و کبیر نوزاد
و آن دو نوع است کبیر و صغیر کبیر دی پاریسی غیر خوانند و صغیر
بشیرانی کل ارته خوانند و بهترین آن صغیر خوانند و شامی بری نازده
سعد بود و طبیعت دی گرم و خشک است و زیسوم و طسعت عنبر
کرم بود در دوم و هر دو خشک بود و مفتوح و ملطف بود و چون بخورند
جرا ختمای تان را نافع بود و خشک ریشهای بر نافع بود و با سر که
بوسیر زحماد کردن سودمند بود و بول و خبض بر اند و پیرقان بسیار
نافع بود و کرم در از وجب القرع بیرون آورد و کزندی عرق جانور
نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا بپزند در خانه کزندگان بکوبند
و بسیار نافع بود و کرم و عصاره قی با عسل در چشم کشند تا بکشد
و چشم روشن کند و اگر در شفاف ارات کنند و به آب از بانه و آب
پا ز تر آب بپزند و در چشم کشند و از است اول نافع بود و وی مضر بود
معدن و مصلح بود و اسحق گویند مصلح دی همان است صاحب تعویم گویند
بنفشه و بدل دی در اخراج دود و ادرا حیض بول و پوست خوب
انار و چهار دانگ وزن آن پوست سلخه و گویند بدل آن قو
جلی است **جفت** پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن سرد
خشک و دوم و قابض بود و خون ریش باز دارد حاصل از زبان ریش

و شکم بپزد و بیشتر در مطبوخ مستعمل کنند و بر فوق نهادن نافع بود
و بدل آن بوزن آن خورد و نیم وزن آن پوست آن را و نیم وزن آن
کل سرخ بمیان باد نعل و گویند بدل آن قناریست **جل** و در
در داو گفته شود **جل** بسیار سی کلنار گویند و بیشتر از کل صبر
و آن کل آن را ز پوست که هیچ نر بغیر از آن نبندد و بهترین وی فارسی
و گویند مصری طبیعت وی سرد و خشکست در دوم خون شکم بپزد و
ریش بوده و ریش کهن و فوق نافع بود و دندان را محکم کند و از نایب
که خون زیادت از ایشان روان بود بپزد و اگر با سرکه و معده بر
ورم لطوخ کنند باز گردانند چون با سرکه نهند و بدان مصدغه کنند
چون شش دهن را نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره
لجنه التمس است و معده از استعمال آن وی بکدرم نماند و درم بود اما
مندان بود و مضر بود و مصلح وی کثیر است و بدل وی اقاع زمان
یا جفت بلوط و نیا دوق گویند بدل وی پوست آن است بوزن آن
و گویند بدل آن طراش است **جل** گویند سم است و ضارب
منهاج گویند کشته خشک است و گفته شود **جلید** تلک است بسیار سیوف
گویند سرد و خشکست بعضی مزاج اصلی وی سرد و خشکی وی عارض
است و آب وی در دندان که از کوبیده بود نافع بود و مضر را قوت
اما اعصاب و معد را نیا ن دارد و پیرا نابد بود و سر فر آورد مخصوص
کسی را که خلط سرد در معد وی بود و خوردن بزق شکلی آورد و آب وی
علق که در خلق خفیه بود نافع باشد و ابی که از وی حاصل شود بپزد
بسیب آنکه هر چه لطیف وی است در بستن بچیل زنده است و صفت
گفته شود **جل** ضارب منهاج گویند بدقی است و هاج تقویم گویند
جلغون است و مؤلف گویند بادم گویندست که بیشتر از دیگر خوانند
و قایم مقام جلغون است در منفعت و طبیعت وی گرم است در وی
و خشکست در دوم و در وی اندکی طوبت مستطاب را قوت دهد و منی نر

و در دشت نافع بود و گویند کی عقرب و تیل اما دشوار مضم شود
دیوار معدم بکدر و مضر بود و بپزد و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغون
جل تلک تلک خوانند و قلب تلک نیز گویند و آن لب کل است
بپارسی طراش درخت خرما و سیه خرما و دل خرما گویند و بهترین آن تر
بشیرین بود و طبیعت آن سرد و خشکست در اول گویند در دوم در
تا بعضی بود و سودمند بود و جهت خشونت خلق و اسهال و خون سک و کرب
ز بنور هماد کردن بغایت مفید بود و وی قوت احتشاد و جهت
مره صفرا نافع بود و مضر بود و بپزد و خلق و دیوار معدم بکدر و
مصلح وی خرما بود یا عسل گویند بدل وی حماض بود **جل** بسیار سی
نخ گویند و آن بعضی بعضی فضیلت دارد و بهتر بود و بسبب آب این
و منفعت وی و برف نزدیکی است بکدر اما بخی لطیفتر بود **جل**
سکیت نفیجی که بسیار بدل بود و معدن آن سه روز مدینه
اگر از وی طرخی نیا نماند مستی نکند و اگر با خود نکند از نقرش
ایمن باشند و اگر در جفت طاب خواب نهند از اقلام ایمن باشند **جل**
نوعی از انجیر است پیونانی شبقو موری گویند و معنی آن تین اعرق
و ورق آن بوق قوت ماند بغایت بی طعم بود و درخت وی بر سر
بود و در وی قوتی جاذبه بود از عمق بدن و کشوری نافع بود جهت
اوراها که دشوار بخلیل بابد و خازیر و طبع وی ترقم و نافع بود
و عصاره و رقی وی با ارد جو بر درها و دماییل صلب نهند بکدر
و با انسق بر سبزه هماد کردن نافع بود و گویند کی جاذب طلا کردن
دهد و معده را بد بود و شکم برانده غذا اندک دهد و اولی آن بود که
سکنجین با کلبین خورند **جل** عخی است که بشقاقل مصری گویند و بزرگ
و گویند از زمین زرخیزد و گویند از اسوزن زمین از زمین بر
و در بیان اهل چین عزیز باشد و گویند از ترکستان خرد و معد
بود بجم خطای نافع بود جهت بود و حقیق النفس خنای را نهد

و مقدار استعمال نیم درم بود چطیبا ناما دو نوع است یک نوع روی و
یک نوع جرمقانی و برخی سیاه رنگست یا اندازه انگشت سبزه تر و بزرگتر
و گویند وی را بنام یادشای خوانند و بهترین وی روی است بخانه
سرخ و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و حسیست
در دوم و سده جگر کشاید و جنض و بول براند و چون نیم معال
با اثر آب یا شامند تریاق کزندی عقرب و سم کزندگان بود و چون
با غسل بر کشند و آب نیم گرم و بومو وضع کزندی ضما دکنند نافع بود
و اگر فرزه از وی زن بخود برگیرد بچه پیدا زد و تریاق کزندی آرد
و سگ یوانه و زهرهای کشنده بود و درد جگر و معده و ذات الحبت را
نافع بود و درد ارومائی چشم بعوض افیون مستعمل بود و بهتر از ابل کشند
و اسحق گوید مضرت و مصلح وی است و لو قدریون بدل وی باری گوید
یک وزن و نیم اساردن و نیم وزن آن پوست بچ کبر و گویند بدل آن
از او نند و جرمقانی این زهر در خواص آورده که هر زبیه ز که خون جنض زیاد
رود و باز بلند است مانند چطیبا ناما روی و بگوید و با خا بر کشند و بر
دست بندد خون باز دارد و این محربت و بکرات امتحان کرده است
خند خند قسطوریون گویند بسیار سی قندیس قری گویند و هاسک
انی گویند آن خصیه حیوان بحری بود که هم آبی بود و زنگانی در آن
کند و لی آب هم تواند بود و آن حیوان را قدر بود و بهترین آن بود
که هر دو خصیه هم سفید نبود و خشو شون بود و فشان آن می و شر
و صمغ کشند و آنرا که خندید مشهور طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
و گویند در دوم دوی لطیفتر از همه سخت است بود نافع بود جهت عصب
سرد و فالح و درد و خدر و یسان و صداع که از سردی بود بخور آن
و کلل نمج بود و مبض بر اند و که مرده پند از د و شبیه بیرون آورد و
صاحب منهای گویند که شریقی از وی زیاده از یک درم نشاید و حیات
مفرده گویند و شغال خند پند و قدری قوی تر می پاشد و جنض را

بچه و شبیه بیرون آورد و چون پزند و بگویند و بغایت سحر کنند و در
چشم کشند جلا چشم بد و چون با سر که مقدار نیم درم بخورند مغص و
فوانی را نافع بود و چون به چشم پان بخود برگیرد با دمای سرد که در رحم
بود یا شامند سود دهد و بکزند کی عقرب ضما دکنند نافع بود و با سر
آسان میدن دفع سموم بکند و سده بکشد و کوی که سبب آن سردی
بود سود دهد و چون مقدار عدسی بر دهنن نارد بن بکند از نند و بر سر
طلا کنند و مصرع را نافع بود و چون در روغن حل کنند جهت
و استرخا اعضا و فالح و بوزن سرد بغایت سودمند بود و اگر با شامند
تریاق سها بود خواه حیوانی خواه بنائی خاصه افیون و جرمقانی و قوی
سرد خواه بلغمی و خواه ریج خوردن و طلا کردن و حقنه کردن و حقان
که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب حکا نند عسر البول که از حلقه
بلغم بود سود دهد و کندی در کتاب سمیات آورده که خندید ستر
که لو نش بسیار می نند بکند رم کشنده بود و حیات منهای گویند اغری
کشنده بود و در روز مدافای وی بخی کشند و شبت و فودج و شبت
و غسل بعد از آن حاصل اترج بدهند که با سردی است با زبیه فالح
ترش یا سر که با شیره خرد بدل آن بوزن آن و ج و نیم وزن آن کلل
جمل در دمشق بسیار بود و طبیعت آن گرم و تر است در اول
طبیعت از دم دارد در گرم مزاج را موافق بود و خوبه اندکی نیک
وی حاصل شود و بدل آن بلیون است جوز خسف خوانند و بسیار
کردگان گویند طبیعت آن گرم است در درجه سیوم و خشک است در دوم
و گویند گرم و بهتر است و بهترین وی آن بود که پوست وی نیک بود و در
و پوست وی نافع است و پوست اندرونی که بر مغز جفیده است
بود و در وی قبضی بود و شکم بندد و پوست سوخته وی مخفی بود
لذع و مغز جو چون بجایند و بر درم سوای در ریس سده ضما دکنند
نافع بود و صمغ وی بر ریشهای گرم بود چون بدان باشند و مغز و مغض

ساکن کند و شکم بپزد و چون با مری بخورند شکم برآید اگر بسیار
گرم دراز و جب الترع مردن آورد و اگر با الحار و سداب بخورند
پیش از ادویه فائده یارتران بود و اگر بعد از آن بخورند تمسکین پس
و چون با غسل و نمک و پیاز پیازند و برکنند کی سنگ روانه و اگر
نهند نافع بود و چون با پوست شتراب و زیت بسایند و بر سر
کودکان مالند موی سیاه گردانند و بر باد و بردا ثعلب نجات شود
و پوست اندرون وی خون بسوزانند و سخت کنند و با شتراب برکشند
زین بخورند که منع خون حیض کنند پوست رختی و ورق ان بو
د و متعال از وی پاشانند قطره البول را نافع بود و شریف گوید پوست
گردکان سبز بگویند و چند باره خست الحید در آن اندازند و یک مشت
را بکشند و هر روز چند نوبت بخشانند و بعد از آن خضاب کنند موی
سیاه گردانند و صعبی عجب بود و چون جز از دق و با بدن مالند منفعتی تمام
بد هر و مولف گوید چون جوز در اقلیمی دیگر برند که در آنجا نبود در آنجا
زهری شود چنانکه کشنده بود و چون با آب بخشانند و نه آب آن مضمض
کنند لکن را حکم کند و انشع خا آن را بیل کنند و بگر خورند مردکان گرم را
مضر بود و معفن و مضر بود و زبان گریان کند و در من و حلق را
زبان از درد و مصلح دی سببین بود یا خشیاش و بادام و گردکان گری
باید خورد که بد بود غشیا و غشی و کرب و درد و نزد یک بود یکس
غنصل خورده باشد و مداوات همچنان کنند که کسی غنصل خورده باشد
برت فواکه ترش مانند رت غوره و ریاس و سبب بدل آن بوزن آن
چند اخضر بود و گویند خورند میزدی **جوز حنظل** کوز کندم بود بیشتر از
کل کندم بود و رازی گوید گرم و تر است و می پزد و باه زیاده کند و
فریبی آورد و قطع زخم کند و قویا زایل کند و منع از روی کل خوردن
بکند و فو لیس گوید روی فو ت مبرد منطقی بود و اندک مجفف خشک
جوز الطیب خوانند و بهترین دی سرخ فربه بود و طبیعت آن گرم و

در سیوم شش را نافع بود و بوی مانع تر کند و قوت جگر و معده بدید
خاصه فم معده و سبل را سودمند بود و قوت با صره بدید و شکم بپزد و عسر
البول آید و منع فی بکند و در دسیرز کمن شش را نافع بود و استنقا
لحمی سودمند بود و مقدار استعمال از وی با و درم بود و بدل وی یک ذره
نیم منقل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی بسیار است و اسحق گوید مضر
بشش و مصلح فی غسل بود و صاحب بقوم گوید طبیعت میزد و تمسک
بود و مصلح این جلا که کم بود با غسل جزا لقی اما تذخیر بقی سقید بود و
قوت و طبیعت دی گرم و خشک بود و معنی بلغم و رطوبت بود مقدار
دو درم بود در فایح و لقمه و مانند آن نافع بود و بدل وی بوزن و خزان
جوز مالک و جوز نام گویند و خورما تا دهنندی بخوره گویند و انوره
خوانند و شیرازی کوزک و آن دو نوع است یک نوع بشکل جوز المی
بود و یک نوع خارناک بود مانند جوب سو مان خشک و لون پوست
سیاه بود و زرد رنگ و سفید رنگ نیز بود و دانه وی از تخم باد نجان
بزرگتر بود و از تخم لغاح کوچکتر بود و اندرون جوز بر تخم بود و نوبت
وی رقیق بود و سردی مانند سر باد نجان لغاح بود و طبیعت وی سرد
در چهارم و تر بود نافع بود جهت حرارت مغزط چون قیراطی از وی بخورند
دماغ را بد بود و سکر آورد و مضر بود بدل و مداوی وی بقی کنند یا بانی
که نظرون در وی جو شیده باشد بار و عن بعد از آن بیشتر مازد بدیند یا سرکه
که صفت و انجمن و فو تیج گویند در وی جو شیده و گویند یک مثقال از
تانه وی البته کشنده بود و نهیدانک در شتراب یکس میزد میشتی آورد
جوز و بهترین فی تان بود و شیرازی کوز کلاغ خوانند طبیعت
فی سرد و خشک بود و قابض بود و اسحق گوید گرم است در اول خشک
در دوم بر قوت ضما کردن نافع بود با اسراش و اسراش و قطع خون بکند
و قوت اعصاب بدید و چون بگویند و با الحار فیکه سازند و در بینی بپزند
کوشش بپزند کوشش زیاده بخورد و با شتراب شود میزد بود جهت عسر النفس

و سرفه کرم و بلغم و سبب آن و مقدار نیم درم مستعمل بود از وی نیم درم نیم
و اگر بخواهند و در آب آن نشینند زنی که رحم وی یا مقعد بیرون می
نافت بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل و اعصاب و مصلح وی
عسل و روغن بادام بود جالینوس گوید بوی آن خوش کند و سده بکشد
و قوت معده بدید و ضیاع سرد را نافع بود چون با عسل و کلاب بر
طلا کنند و دسقورینوس گوید معقوی معده و جگر و سبب و نافع بود
و در تشنگی را نافع بود و زدن را نیز کند و قوی گوید طبیعت
از خون و صفرا و قوت بدن بادت کند و تشنگی و طوایف از عروق
بکشد و اسحق گوید صفرا را درد و مصلح وی عسل بود و بدل وی صاحب
منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن کوزه سرخ باشد و اعظم
باب **الحی** **چاشنی** مامون خوانند و قوی گوید
و صفت الحار هم خوانند و دوس گوید بود نه گوشت گویند در
خردل یا بانیست و گویند هر یک سیدان و شش است آنچه تحقیق است نوعی
از بود نه گوشتی است کلهای گوشتی بسیار از آنند فصبه آخر و بر کباب
دارد بشکل یک حبه بکشد و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه روید و طبیعت
آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم محلل و قطع بود سخن حیض و یول
براند و بکشد از دوسیده بکشد و عرق النساء با شرب سوبق ضما
کردن نافع بود و سینه و شش را پاک کند و منع نفث دم بکشد و اگر
بانگ و سر که باشد مضر و مصلح کبوس بلغم بود اگر با سر که بر ورم بلغمی
ضماد کنند محلل بود و محلل خون بود و ثابیل بر دوش و اگر در طبع
کنند و بخورند ضعف چشم را بر دوقوه با صره بدید و معده و جگر پاک کند
و چون سخن کنند و باب و عسل بر ششند و مقدار دو مثقال بپاشند
تولج را نافع بود و قوت کرده بدید و مجامعت را نیکو بود و در دامن
و خلق سودمند بود و جالینوس گوید نافع و لغوه و سبب آن نافع بود و اگر
گویند و سخن کنند و عسل بر ششند و بر سر طان طلا کنند و بر مجدم در حمام

طلا کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر بود و شش و مصلح نافع بود
بدل آن یک وزن نیم سقره کوی و یک وزن و نیم افیتون و شراب
وی اشتها سازد و مصلح طعام بکشد و مهمل گرم و بلغم بود **حاج**
خاربت که از قوی تر بچین حاصل شود و نبات کشود بر آبی مجده شود
شیرازی حار و رو خوانند و عصا ره وی خون در چشم کشند معقوی سرد
و تار یکی سرد و کل وی جهت بواسیر نافع بود حار و حار را کوشش
سم خوراک است چون بسوزانند و مضر و رادند نافع بود و چون باریک
پایمیزند و برخاز بر طلا کنند محلل بود و **التعلب** را نافع بود **حار**
سم خور چون از سم راست وی بکشد بسیارند و مضر و نیکه از صرع
از وی بر دود و دسقورینوس گوید سمهای خور چون بسوزانند و پاشند
خیل روز متواتر هر روز بوزن طحی رن مضر و نافع بود و چون
بازیت پاشند و برخاز بر طلا کنند بکشد از اند و بردا التعلب بمن
سبیل و بر ششانی که از سر تا بود ضما دکنند زایل کند در زمان خبائث
قرطه مندی است طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند در اول
گویند در سیوم در شش نافع بود جهت بر صرع بهن سفید و مهمل و عسل
علیظ بود و این مولف گوید نبات وی مانند لبلاب بر درخت مجده
شود و در کل وی اسمان کونی بود و بعضی از آن بخی خوانند و اگر بر سر
و خطمی برک وی نویسند در حال سرخ کرد جهت بر صرع و نفث سودا و
بلغم و کرمها و حب القرع و شربتی از دانه نیم تا نیم دوم بود با آذوقه
دیگر و عرق النساء و نمرس را نافع بود و آنچه از در فاعلاط در مغال
جمع شده باشد مجموع براند و امعرا بشوید و قوت معده بدید و سده
جگر می کشد و درم سبب و مهمل را را سود بود و وی کرب و غشایان
و اولی آن بود که بر دامن جرب کشند و بلبله با وی خلط کنند و بدل
وی در اسهال دفع سودا نیم وزن آن تخم خنظل بود و دانه از وی
آن حجار منی بود **حب السهمه** حبست سیاه است از خود کوه کمر و

خراسانیان از آن قتل خواهند و پوست وی نجاست سیاه بود در
 دی نجاست سفید بود طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گوشت در
 فربهی او درونی زیادت کند و باده برانکه و مقدار درم اگر گوشت
 و در آب مالند و صافی کنند و قدری ارد و قند و روغن بادام شیرین
 یا گندیزند و پاشانند بدن را غریبه کند و چون سبب لاغری از سر
 و خستگی بود و دیر از معده بگذرد و مضرب و شستن و فصلی قند و
 بدل آن نیم وزن آن مرغی است و نیم وزن آن گند و گوشت بدل آن حب
 مغلب **حب الزم** بسیار سی تخم گند و گوشت و حب الحار شرف خواهند
 مشهور است **حب النمل** کم و آنجه محقق است آن تخمیت بلون میل شود
 شکل بود و همچنان با پوست می توان فایند و منبت وی در شهر زرد
 و فلفل السود آن خوانند و مؤلف گوید قدیات وی سه گز باشد و ورق
 آن بورق شهباز ماند و کلی سفید دارد مانند خطمی و اندون کلوی
 پیوسته سرخ بود و اگر به تنفس نهد و آن کل باز تخم کند و غلاف تخم وی
 نجاست خارا ناک بود و مؤلف گوید گرم و تر است در اول و عیسوی
 گوید گرم است در دوم و تر است در اول و صاحب طب کرم گوید گرم است
 و در وی رطوبتی فصلی بود و منی زیاده کند نجاست و خر یک شتوت
 جماع بدید و بدتر از فربه کند و قوت ذکر بدید و شریف گوید چون
 بخامند و بر کلف وی طلا کنند نافع بود و وی مولد صیداع بود و فصل
 وی شفت بود و بدل وی شفاقل **حب اللسان** تخم بلسان مصری بود
 و آن بغیر از مصر هیچ جای دیگر نبرد و صاحب طب گوید آن بیوفای بود
 است و تسهوکرده و طبیعت حب بلسان گرم و خشک بود در دوم نافع
 بود جهت بلغم و سودا و درم پیرم که در شش بود و سیر قه عرق اللسان
 و صرع و سدر را و عسل بول و گزندگی جانوران چون پاشانند نافع بود
 و اگر بخوشانند وزن در آب آن شش درم را بکشد و جالینوس گوید
 در سر کهن و نورا سودا دهد و روغن کوبد پرورده معدن را نافع بود و

موی برد الحیه و در الثعلب بر ویاند و پنج موی با قوت دهد و دیگر را
 و بسفودینوس گوید قوت معین دهد و آشنای طعام باز دید کند و نیز
 بلغنی که در معدن بود زایل کند و در پهلوی و وضیق النفس را نافع بود
 و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گوشت مضرب بود قشانه و مصلح وی
 کثیر بود و بدل آن عود بلسان بوزن آن و گوشت یک وزن آن بود
 سلیخه و ده یک آن بسیار است **حب الکاکج** جوز المرح خوانند
 آن بوزن الکاکج است و آن دو نوع بود یک نوع را بشیرازی عرب
 دری خوانند و یک نوع دیگر کومین و بهترین آن سرخ کومینی بود و گوشت
 و شانی طبیعت آن سرد است با عتدال و خشک است و عیسوی گوید سرد و
 خشک است در آخر درجه اول و دوم و گوشت در سیوم مفضل را
 نافع بود و بول براند و در شش کرده و قشانه را نافع بود و اگر تپانوس
 گوید مرغ را نافع بود و آنجا که عارض شود در سره چون دانه ای از وی
 باد آنکی سوزن سخن کند و بار و غن نفیست پیامند و دوبار بدان سقوط
 کنند یا سه بار زایل کند و فوسر گوید چون یک جزو از وی خشک کرده
 سخن کنند با جزوی شش ارمی و پاشانند گرما که در شکم بود پیر و او را
 و دی مضرب بود بکره چون بسیار مستعمل کنند و سبب سده ادرار و جدر در
 سر پیدا کند و مصلح وی کل ارمین بود و جالینوس گوید بدل وی غلب
 الثعلب بود **حب السقر** بسیار سی به دانه گویند بهترین آن بود که
 از به تریش گیرند و طبیعت وی سرد و تر بود و بلین بود لی قبض نافع بود
 جهت خشونت خلق و قصه شش و لعاب وی تر طیب کند و پیوسته
 زایل کند و حرارت ساکن کند و مقدار درم از مغز وی خون بگویند یا
 نبات و حب سازند با لعاب وی یا نبات و روغن بادام بخورند سرخه
 گرم را نافع و اسحق گوید مضرب بود یک ده و مصلح وی نبات بود بدل وی بر
 قطونا **حب القطن** خیسفوج خوانند بسیار سی پینه دانه گویند بهترین وی
 بزرگ مغز دارد و طبیعت وی گرم و تر است در دوم و گویند سرد

نافع بود و سینه را نیکو بود و سرفه و طبع را نرم داد و مقدار عمل
از وی منت درم باشد و گویند مضر بود بکرم و مصلح آن خیره نشسته
بود و بدل آن تخم کنگر بود حب الغل غلبت بمقدار فلفل و لون
وی میان زردی و سرخی بود و بغایت ابرس و خوش بوی بود و زوایا
و مغز وی بغایت سفید بود و محط و اهل بن و حجاز در عطوبات
بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم اشتر خا معده
سرد را بغایت معید بود و قوت معید بود و قوت تمام بد و مضر را
باید و بد و تشنگی و طوبات بکند و معقوی احشا سرد بود و با عمل
اعصاب را نافع بود و باه را سفاک **حب استقل** بزرگ آلمان می آید
بپارسی ناردانه دشتی خوانند بغایت شیرین و صلب بود بمقدار نزد یک
بلو بیا بود و در طعم وی اندک تلخی بود و خوشبوی و بلون سفید بود
و طبیعت وی گرم و کثرت بود در دوم و گویند خشک بود قوت بد نهاده
و قریبی آورد و چون کچد و غسل و طهر زد اضافه کند باه را زیاد کند
و بریان کرده نیکوتر بود اما مصلح بود و مصلح وی روغن کل و برکه
بود اگر بسیار خوردند مضره آورد و معده بزرگ داد و اول آن بود که فند
یا غسل بخورند و بدل آن بوزن آن تو دوی سفید بود و چهار انگ
وزن آن مغز خیارز و نیم وزن آن اهل بود و گویند بدل آن بوزن
آن مغز و بوزن آن حب صنوبر حب الغار مانند فندقی بود
بود و گوشت وی بغایت سیاه و تنگ بود و مغز آن بد و نیمه بود
بغایت سخت بود و آن بر زردی مایل بود و اندکی عطریست در وی بود
طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و دو مثقال چون پستیخ
بپاشند و بقرط کوی که یک مثقال نافع بود جهت شجاری
زادن و چکیدن بول و حیض بر آند و کزندی مجموع جانوران نافع بود
و فوسر گویند بپاشی مجموع زهر با بود و از خواص وی آنست که
چون بقیع وی در خانه بپاشند مکن بگریزد و وی سودمند بود جهت

سپرز که از رطوبت بود چون باران سیاه باشد و درد که از سلب
بلغم بود و در بایح غلیظ نافع بود و اگر دو طعنه سحر کند و بیات
در ساعت مغض را ساکن کند و وی مضر بود بکرم و حوالی آن مصلح
آن زردی بود و بدل وی حب تلخ یا مغز بادام تلخ **حب الصنوبر** بزرگ
جلفوز است درختان کو چکیز از درخت صنوبر صغار بود و آنست
خبره و درخت وی را سوسن خوانند و طبیعت جلفوز گرم بود و در
و گویند در دوم و گویند معتدل است در وی اندک حرارت است و
رطوبه و جالینوس گویند گرم و تر بود سودمند بود جهت درخت
اعصاب و رسته و عرق الت و اشتر خا و شش را پاک کند و رطوبه
که باشد و با را زیاد کند و منی بپزداید و شیر زنان و سنگ
بر نازند و سودمند بود جهت کزندی غریب یا آنکه خشک یا خرا
یا کلنگین و شریف گویند چون بگویند و با غسل برشند و هر روز با
سه درم یا شامند از قیاح خلاص بایند و اسحق بن عمران گویند که
چون با گل بنجورند مجامعت را زیاد کند و کرده و مثانه را سنگ
رمل پاک گرداند و گویند طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و است
اول و این مایه گویند گرم است در دوم و خشک است در اول و مصلح
بود و مصلح وی خشی از خشک بود و بدل آن حب مجبیه بوزن
آن و نیم وزن بادام سفید کرده و این مایه گویند بدل آن تخم حبه
است و گویند جوز هندی و گویند قایم مقام وی بادام کوی بود که
از ایشان می بخورند حب الصنوبر صغار بپاشی بپاشی بپاشی
گویند و آن بخت شل شکل در میان علف جاز کاج بود و کور
طعم مانند جلفوز بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و مصلح
مخلل بود و نافع بود جهت اشتر خا و صغیر بدن و فربهی آورد و طوبات
فاسد که در شش بود خشک گرداند و قوت معده بد و چون با سستین
ضداد کند و چهار درم از وی منی بپزداید خاصه با کچد و فند بود و مثانه

و کرده را قوت دهد اما مضرب بود بر معده را بکزد و بسیار خوردن
آورد و تریاق دی جت الرمان بود و مصلح دی بود **قرب الرمان**
حرف است و بهترین وی با بی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و سفید
حرارت کمتر دارد از سرخ تر و در معده بلغمی مانا فاع بود و چون
ور و غن یا شامند عرق النساء مانا فاع بود و چون بکوبند و برودک
ضماد کنند و قوی لجه یا سه درم مانا فاع بود و چون بکوبند و یا شامند
بدل آن در ضما و عرق النساء سیطرح بود و باقی منقعت می دهد
کنیه شود حبه الخضره درخت بطم است و بیترانی من کوبند
و آن دو نوع یک نوع را شامند و کوبند و آنرا شامند و آنرا شامند
همچنان با پوست توان خورد درخت شامند و راه و خوانند و از آن
بن بطم و این کوبند در حوالی ابو قوم درخت من را با منقعت می دهد
میکنند و شمران نزد یک است بفسنتق اما گرد تر است و طعم می کند
و بهترین آن سبز ناره بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیاه کوبند
در چهارم گرم و کوبند و قوی تر بود از خشکی و خوردن وی معده را بندد
در مضم شود و غذا بدید و گرم مزاج را زیان دارد و سبب سستی
را بدید و کوبند و بر اند و شهورت جماع را بکشد و چون با شراب یا سرکه
یا شامند کوبند و ریخته را مانا فاع بود و جگر را پاک کند و درد سبزه که
از سردی بود و بلغمی مزاج را مانا فاع بود و سعال و قیام را سوزند بود
خوردن و از روغن وی مرهم ساختن و مالیدن بر زواا اطفال ضما کردن
سودد و چون خوب دی بکوبند و بر زواا اطفال طلا کنند موی بود یا
و ورق دی چون خشک بکوبند و به پزند و غلاف سازند موی را با
بردیاند و در از و نیکو گرداند و صمغ دی در منقعت مانا فاع مصلح بود
و در ضما دکنه شود و بن مصلح بود و در من کوبند و شهورت طعام
ببرد و مصلح دی سبب من بود و در آب کوبند و صاحب مناج کوبند
دی کثیر بود و صاحب لغو کوبند مصلح دی جیره بنفشه بود و در کتاب

ابدال آورده که بدل دی تر جز است و کوبند و وزن آن مغریسته و
و نیم وزن آن مغریسته و کوبند و وزن آن حب الکثرتی
بپارسی آنرا آورد و کوبند و بهترین وی بزرگ بود که بزرگی مایل بود
و اسحق کوبند گرم و خشک مانا فاع بود جهت درد شش و مقدار
چهار درم مستعمل بود و کوبند مضرب بود بکوبد و مصلح دی غناب بود
و کوبند بزرگ قطونا **قرب الرمان** بپارسی آنرا میوه بزرگ کوبند طبیعت
دی سرد و خشک بود در اول درد دوم شکم را بندد و مقدار ما خود
از وی مانا فاع درم بود و مضرب بود با معا و مصلح دی کثیر بود جای بی
علوقس خوانند و بپارسی جرز کوبند و آن نوعی از کلنگ است و کوبند
سبکتر از گوشت بط بود از بهر آن که دی بری است و در وی خلط بود
و صاحب مناج کوبند گوشت دی گرم و تر بود و میان مرغ خانی
بط بود و در غلط ریاح را ساکن کند و مضرب بود بقا صیل و قوی لجه
و شخوار مضرب بود و مصلح دی آن بود که با شمر که و در اجینی سبزه و باز
بعد از آن حلوا و غسل و سبیل مایه تا خوردن و به وی چون با اندکی یک
و سبیل بکوبند و حب سبزه مانا فاع بود و در سبزه خشک کوبند و در
حب از وی با ب نیم گرم یا شامند یا شامند و زیت را با غایت مانا فاع بود
و اگر پوست اندرون سنگان دی خشک کوبند و سبب کوبند و با اندک
نیک اندرانی در چشم کنند در ابتدا از اول آب نیکوتر از وی نبود و در
سنگدان دی سنگی یا بند چون بر کسی بندد که رعا ف دارد در زمان بندد
و نا آن با خود داشته باشد عود نکند و بی جینی که در وی است
عمل میکند و خون دی ربود و عسله النفس را مانا فاع بود و گوشت دی کوبند
بغایت گرم و خشک است و اولی آن بود که با آب و نمک یا غیر آن
و بعد از آن روغن بادام بر وی ریخته و اگر جهت سرد مزاج بود روغن کدو
و زیت و روغن یا روغن چینی و خولجان و مرق آن مرخص را مانا فاع بود
مستوفی نقلی در خشک کوبند و بر خشک کوبند و بپارسی نقل

بستانی خوانند و گفته شود در قاف جبق صغری و جبق کرمانی
است و گفته شود در شین **حب التیس** با دزم است و در این
فاروقی طبیعی خوانند و آن را بنده بلوط بود دراز و کوبیده باشد و بر
زبر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن چیز است که بیاض مغزیست و
آن خوب مخلصه باد آن دوی بی باشد و لون حجر التیس غیر بود
سیاهی که بر سر خیزند و آنچه نیک بود چون با شیر بسایند به رنگ
شود و آن از شکم بز گوی که در شیردان دی صاحب مغز
گوید از طرف فراسا بی آوردند و این خلافت بغیر از شبانگان
در هیچ موضع دیگر حاصل نمی شود یا دزم گانی است و آنچه بدست
فقیر آورده که بغیر از شبانگاره در هیچ موضع نیست محقق است اما
در بین بام کو بی آن کو سفید از اذان موضع و می رسیده و بعضی
بطرف زرقان که از نواحی شیراز است افتاده اند و در اینجا پیدا می شود
و کو بی غذای آن کو سفید ما را باشد و مخلصه بسبب آنکه این سنگ
شکمی می بیند و بدین سبب دی با تریاق فاروقی طبیعی خوانند
گویند در زهره وی باشد و این خلافت آنچه محقق است در شیردان
دی می باشد و وی بغایت غریزی باشد و با طراف برسد و گویند
چون بسایند سرخ رنگ به رنگ باشد و زرد رنگ نیز می باشد و
این رنگها بسودن معلوم می شود و لون آن چون سیاهی می زند سر
آینه نیکوتر باشد و در شام با نند این سنگ می سازند از لک
دانه های آن را مشکل فرق توانند کرد و امتحان در است سوزن را در
آتش سرخ کنند و بروی بزند اگر مصنوعست چون سوزن در و فرود
و دوی سیاه اذان باید و اگر حجر التیس بود دوی زرد بر آید که رنگ
سوزن را زرد کند و چون دی را باب را زبانه بسایند و بر کوزه نیک
طلای کنند در حال در ساکن کنند و از مردن این کرد و سودمند بود
بهمه کزندی جانوران و ستمای نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا

کردن نبات سود دهد و جهت ضعیف دل و بدن و قوت باه و نبات
نافع بود و شربتی جهت کزندی جانوران دفع ستمها و از ده جو
و جهت ضعیف دل و قوه اعضا شربتی دانگی بود و هر کس که سر
بند انگ بخورد این باشد از همه افتها و زهرها و مخوری مزاج را
سودمند بود بسبب آنکه در وی خاصیت عمل میکند نه طبیعت و
طبیعت وی بغایت گرم بود حجر التیس دو نوع است یک نوع
حجر بود معدنی دیگر نوع حیوانی بود و آنرا از مارا فنی گیرند و آنرا
و باد بهر و مار مهر خوانند و آنچه از مار گیرند ما بنده یک شدی بود
که در قفا افنی بود و در سینه افنی بود و چون از کوشش جدا کنند نرم
بود اندر هوا بوی رسیده مانند حجر التیس و خطوط بر دی بود و آن
باشد که بلون مار بود خاکستری و آن باشد که سیاه بود و مولف گویند
امتحان دی چنان کنند که بر جامه صوف سیاه مالند یا کبود سفید کرد
و چون بمالند سیاه شود و سفیدی مانند و آن که حجر بود لون
زبر جدی سیاه رنگ خاکستری رنگ بود و بشکل کبکی بزرگ مربع
و از یک مثقال تا دو مثقال بود و زیاده تر و مولف گویند امتحان
دی است که چون در میان آب لیواند از نند در صحن چینی بگشتاید
و روانه گردد و هر دو نوع بگزندی ما نافع بود و خوردن دی و با خود
داشتن بر موضع زخم نهادن و مار مهر بر کزندی افنی نافع باشد
تغلیق کردن و جالینوس گویند چون بسایند و پاشا منند نافع بود
و گویند هر دو نوع بر سر زخم چسبند **حب التیس** نوعی از شاد
بود پیاز است شاد نه هندی گویند و خوشه که از مقعد اید قطع کند
و نوایس را سود دهد و چون پاشا منند کزندی مار و عقرب سود دهد
حجر التیس سنگ بلور چون بر کسی بزند که در خواب ترسد
دیگر ترسد **حب التیس** همان است و صندل حدیدی خوانند
و آن دو نوع بود زرد ماده و صفت آن در خانه ان گفته شود حجر التیس

سنگیست که در شکم خود را با بند مقدار با قلا بود و کو حکمت باشد و بگوید
اگر بکشد شفاف بود نزدیک ببلور اگر در آب بشویند آن آب را
بکسی دهند که سخت تشنه بود سود دهد و غم و اندوه ببرد و حجر المسینه
سنگی است که در مثانه آدمی پیدا می شود و گویند سنگ مثانه بزرگ
و چون سخت کنند و در چشم کشند سببی چشم ببرد **حجر الان** حجر الان
خوانند و حجر الزیاده گویند و آن انواع است سفید و سیاه و سرخ
ملغ بود و طبیعت وی سرد بود و بغایت خشک بود و در سراط طایفه
گویند اگر در مثانه بخوارد از اید در غرقه بسته بر آن زن بند سهل
باز اید بزمان خدای تعالی و چون سخت کنند مانند غبار و بر خفا زبرد
باشند خشک گردانند و پاک کنند و همچنین بر هر ریش بخوار و هر د
که باشد و بر هر عضو که بود بحال صحت آورد و و بر سنگ انش گویند
حجر الحام سنگی است که در دیک حمام حاصل میشود چون در ابتدا
بر سر طان صفا دهند نافع بود و بهترین معالجه سرطان که در رخ پیدا
می شود اینست **حجر البیض** و در مضره از اخزم البیض خوانند و آن
جاذب سرج است و کا و زهره خوانند و در میان زهره کا و بود و گویند
در شیر آن کا و دهند ستانی می باشد و آن مانند یازهرست در عمل و
بلون هم بیاد زهره اند اما آنکه در زهره کا و کو سفیدی باشند
مانند زرد که تخم مرغ بود بخت و بیشتر از آنرا اندر زاکویند چون سخت
کرده و باب بعضی از بقول بر خلیه و نملک طلا کنند نافع بود و بر ریهها
چون مقدار عدسی سحوط کنند باب پنج سلق جهت دفع زردی
بغایت مفید بود و چون سخت کنند و بستر آب کشند و بر موضعی
که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه برون آید و اگر سبب آن از غلظت
و التقلات و برص بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند و مؤلف گوید
بغایت گرم بود و باد های سرد را سودمند بود طلا کردن و خوردن
حجر اللبني غالبا غلیظش خون باب بسیار است و شیرازی

پیردن اید و لون وی خاکتری بود و طعم وی شیرین بود و چون با
سختی کنند و عصاره وی در حقه فلفلی کنند و هر زمان که خواستند قتل
کنند طبیعت وی معتدل بود و در قوه مانند شاد نه بود و چون در جسم
کشند منع بسلان فضول از چشم بکند و ریش چشم نافع بود و
ابتدای درم گرم طلا کردن نافع بود و نفث دم و خشونت مزاج را
نافع بود **حجر عسل** سنگی است که چون با بند رطوبت آن لغایت
نافع بود شیرین و بقوت شاد نه بود و منفعت وی مانند حجر لینی
بود در همه حالات **حجر شفق** سنگی است که بلون زرد بود
و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زرد
ریشند شود و شکافه تو تر بود و قوت آن مانند شاد نه باشد
اندر ضعیفه و حجر لینی و شفق عسل در حق مانند یکدیگرند اما
عسل در وی حرارت است و در ایشان نه و حجر شفق چون شیر
زمان بهم مانند در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونت
فره و سوزش چشم و بهترین مداوای این زخمهاست که گفته شد
حجر قرطی سنگی است مصری بغایت سخت و زرد در آب
حل شود و کا زران مصر گمان بدان شویند و جامها و در موم روغن
کنند جهت ملها و دیشها که در بدن پیدا شود و در شفا یافت جسم
مستعمل کنند و بخت نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون
باب بسیار نافع بود و چون زن خود بر کمر نافع بود جهت
خون رفتن و لون این سنگ بنر بود و تیره رنگ بود **حجر البهمن** سنگ
بود خوانند و آن سنگی است مانند زیتون و آنکه بزرگ بود بزرگ
جایه و گویند بود و خطوط بسیار بر وی بود موازی یکدیگر و حجر البهمن
نیز خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی در آن بود و گردن را
و بهترین وی زیتونی شکل بود نافع بود جهت سم کرده نیم شقایق
گرم جهت ریک مثانه همین سیل و اگر به آب تر پیزه لعن کنند عمل

بکند و عسل البول انافع بود و لیکن مضاعف مع بود و موافق دی نبو
داشته باشد و اسحق گوید مضه بود ببرد و مصلح دی عسل است و
هر مس حکیم گوید حجر بودی چون با خون فحاش سخن کند و در جسم
موی مزه که ریخته باشند بود و موی بر و همین سبیل چون بزقایی
مانند و جالینوس گوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد است
و مصلح آن تخم کرمس بود و فویش گوید خون منقطع قطع کند و حججه
اللبثیم حجر الیثیم و حجر الیثیم خوانند و اهل مشرق ابو طلحون گویند
و پیونانی اسطرلوس معنی آن کون بود و نوعی از وی طریبون خوانند
و آن چند رنگ بود و بهتر من آن سبز بود و نافع بود بعد و جالینوس
گوید اگر فلهاده از وی بسیارند که موادی معده بود و در کردن اندازد
معده و موی نافع بود و سیفوزینوس گوید که بر آن ستن همه
و شکاری زدن و بر باز و لیکن جهت تقوید نافع بود **حجر ارست**
و دو نوع است یک نوع لا زوری بود و یک نوع سرخ بغایت و چون
بردی مالی بندانی در است طبیعت آن کرامت خشک و او
مسهل سودا بود و مسهل قوی تر از حجر لا زوری و معده را بد بود و جو
مغسول بود فی و عیثان یا در و اگر نه مغسول بود معنی و معنی بود
و مغز و معوی دل بود مغسول دی بجا صیبتی که در وی است بدن را
از اخلاط سودا پاک کند و روح را از دود هوا بی دفع بلغم پاک بکند
و احشای پاک کند اما معده را بد بود و مصلح دی اینسون بود با سنج
و مقدار مستعمل اندی نیم درم بود تا نیم مثقال و بدل وی بخت دفع
اخلاط سودا سی یک زن و نیم حجر لا زوری بود **حجر الیثیم** دره است
که از بزرگ ماده حاصل میشود و در باب نون صفت نم در بزرگ
گفته شود **حجر الیثیم** در سیفوزینوس گوید که در عیثین
پرسونک چون بکند در افروزی ماه و سکرم دی را بشکافند و با آن
سنگ یا بند یکی بکشد بود و دیگری بر نگهائی الوان و در پوست

یا پوست کوساله بندند پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر باز و مصلح
بندند یا بر کردن او بزمان حق تعالی صرع او زایل گردد و حجر المغیث
پارسی سنگ است بیای گویند و چون بسوزانند بماء شادند بود
در عمل و منفعت و بهترین دی سیاهی بود که بر خوی مایل باشد و
مع خلطی در وی نبود و جذبه بسیار من بقوت بکند هر چند زیاده
تر بر باید بنگو تر بود و جالینوس گوید کرم و خشک بود بغایت و اگر
کسی اخلاط الحیدر در شکم مانده بود چون یا شراب یا شانه حد
آن بکند و نصحت خود پیرون آورد و مسهل کموس غلیظ بد باشد و از
مستعمل از وی از نیم مثقال تا یک درم بود و گویند چون درد است که بند
در سینه و یاها و سنج یا بر آنند اگر از او کوبند ساکن کند و اگر بر خور
که از تیغ زهره آرد بود یا شند سودمند بود بغایت و کمال صحت یا ز اور
و مغناطیس چون بوی شیر بوی سست بود در بدن من و باز
چون در خون کوبند یا بر آنند از نیتز کرد و **حجر الیثیم** نوعی
از سنگ بلون مید و وزن آنکی گشته بود و از جمله سموم قاتله است
مانند پیش و گویند نوعی از الماس است حجر القدر براق القهر
زبد الیچ خوانند و از دسالیس بید یعنی زبد القهر و پیونانی ساطیس
خوانند و از دسالیس ایران خوانند که کتب افزونی ماه یا بند
بلاده عرب آن سکی سفید بغایت سبک بود و چون بسازند بصر
و همد نافع بود و اگر از درختی آویزند که بر نمی دهد بر بد بسیار
و اگر بر مصروع بندند مثقال یا بد و زن آن بخورند تقوید یا خون کشا
دارند **حجر الیثیم** در سیفوزینوس گوید این سنگ سبز باشد
صاحب مزاج گوید بوردی زند و جالینوس گوید یا بند است بود
و چون بسازند مانند شیر حری از وی ببردن آید و زیاده را بکشد و بخا
شکوری و درم چشم درد آن و فراه آن زایل کرد و دونا خن و تاپری
برد و جلا سی تمام بد کرد و مؤلف گوید پارسی آنرا سنگ برسم خوانند

حجر الاسفنج حجر الاسفنج سنگست که میان اسفنج می باشد و صفا
الاسفنج گویند و در یقین موس کوبیدن سنگ چون با شراب یا شکر
سنگ شانه برآید و جاگنوس گویند سنگ شانه برآید و سنگ
نیز برآید **حجر اعاب** سنگی است مانند عاج خون نمی کشد و بر
موضع می باشد که خون روانه بود باز دارد و اگر ضما کند شاید جو
سوزاند و سنون سازند دندانها جلاد دهد و بیاری سنگ
گویند و بشرانی سنگ خرم حجر الکترک سنگی است بغایت سفید
و در ساحل بحر هند یافت و ساحل بحر سند نیز می باشد و نره که از
وی حکاکان و خراطان سازند از عاج سفید تر و خوشتر بود و
طبیعت وی سرد و خشک بود در اخذ درجه دوم و اهل هند و سندان
وی بکین سازند و زبان کردن و متعلق اند که خاصیت این سنگ
است که دفع سحر و چشم زخم می کند و بر دشمنان طفر می اندازد و اگر کسی
از آن با خود دارد در و آغ از قبل انگشت میزد و هر که وی را بیند دوست
دارد و یاد شاهان میزد و سندان وی طفر می سازند و از آن اکل و تر
کنند و مدعی ایشان است که در هر صحبتی که آن بود جنگ و فتنه نبود
و فرج و شادی زیاده بود و اهل هند و سندان از آن در موی کشند و
گویند موی را از می کشند و نره وی مانند مروارید بزرگ و برآی بود
و خون نمی کشد و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود خواه قدیم و
خواه جدید ببرد و اگر سنون سازند دندانها سفید کند و جلاد ببرد
حجر الحوش مانند سنگی بود و در سحر مایه می باشد مقام دماغ و
سفید و سخت بود و چون پاشا میزند سنگ کرده را برآید و نافع
در حسیه یا غبطوس خوانند و حجر غا طیسر گویند و از قادی شام
ارند و آن قادی را در قدیم غا خوانندندی و این زمان قادی چشم
گویند چون بر آن شش نهند بوی سوسوخته کند و لون دی سپاه بود و بوی
فیر کند و سنگ بود و صمغها بر وی بکشد بگوید و قوت وی در عایت است

نخودی صاحب مفرده گویند صرع را پیدا کند و صاحب منہاج گویند
نخور کردن مصروع را نافع بود و احتیاق رحم را سوددهد و گرد
از وی بگریزند و باادویه دیگر جهت نفوس ضما کنند سوددهد و در
جراحات عظیم سوددهد و گوشت بر وی پانز **حجر الکلس** شریف
گویند در خواص و این حجر است نوعی از سنگ مرمت که چون سنگ
دی اندازند بکشد و نکه دارد و درد معنی عجب عملی میکند چون خواهد
با سم انگشت مفت سنگ بر کبک و یک یک بان سنگ می اندازد و بعد
از آن دو سنگ از آن بر کبک و در آب اندازد و از آن آب بخورد
انگشت درد معنی چیزی عجب مشا بن کند و گویند اگر در برج کبوتر
نهند مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند و جمعی از آن باز
پاشا میزند و عیده و بدست در میان ایشان پیدا شود و حجر البراق
بیاری سنگ برآید می خوانند و هر تیشه که بر آن سنگ آید و نهند
چون بر سنگ نهند قطعا آواز نکند و در سنگ نهند کل فشرود
اگر این سنگ سختی کرده سنون سازند دندانها سفید کند **حجر حری**
در مصر این سنگ بسیار بود و مانند خرف بود و در شکن و نرم زود شکا
شود و ضعیفی بر یکدیگر بود و بجای قیثور مستعمل کنند و در سندان وی
و چون دو درم از وی با شراب پاشا میزند حل کرده قطع جیص
بکند و چون با غسل خلط کنند و بر درم پستان نهند و در شهای بکند
ساکن کند و بصلاح آورد و بغایت خشک بود حجر الا فروج
و حجر الا فروج گویند و آن از بلاد روم خرد و مسک بود و بر روی سجا
بایستد و جمع بود و در وی قیضی باشد چون حل کند و پاشا میزند
کزندگی عرق نافع بود حجر الا ساکف سنگی است که کفشگران
افزار بدان تیر می کنند نافع بود جهت درم لاهه و در سندان **حجر**
بیاری سنگ گویند و آن سه نوع است شایورقان و زم آمین و بولا
مصنوع و معدنی و فولاد طبیعی معدنی شایورقان و سابرقان نیز

گویند و آن بولاد نراست و بولاد مصنوع از نرم آهن گزند و زنجار
آنرا از عفران الحیدر گویند تا بعضی بشد و اکال و منفعت آن در زکات
و خبث الحیدر ضعیفتر از زنجار آن بود و صفت خبث الحیدر در خا
گفته شد و صفت تو بال آن در زنا و آمن سرخ کرده اگر در آب
اندازند یا در شراب و پیاشند شکم بندد و ریش روده و دم
سپرز و میضه و استرخار معد و سلس البول و درد مقعد را نافع
بود و باه با قوت دهد و آمن تا فته آنرا که در وی بی اندازند
و آنرا در حص میخوانند و ما الحیدر گویند و برگزندی سگ بوانه میبند
باشند و براده آهن چون در شرابی که زهر باشد اندازند مجموع زهر را
بخود بکشند و آن شراب چون بخورند زبان ندهد و براده آهن چون بخورند
در شکم سخت و خشک دهن و درد سر آورد و مداوی آن بیشتر نازده و با
بعضی ادویه مسهله قوی کنند بعد از آن مسکه و روغن پیاشند و در
بنفشه و روغن کل و سرکه سیر بماند و مقدار یک درم مغناطیس بخورند
در خواص گویند براده بر کسی بماند که در خواب ندان خاید دیگر نماید
حداده مرعشت که بشیرایی کور کور خوانند گوشت وی نباید خورد
که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی چون با اندکی مشک و کلاب
خلط کنند و بناشتن بخورند و روغن حبش النفس را نافع بود و چون
بر های وی بسوزانند بی سرو خاکستر آن با آب پیاشند نفوس را
نافع بود و زهره وی در سایه خشک کنند و چون خوانند که استعمال کنند
باب حل کنند و کسی را که حیوانی مودی گزیده باشد مانند عقرب واقعی
اگر زخم از طرف راست بود سه میل از آن در چشم چسبند و اگر از طرف
چپ بود سه میل بر چشم راست کنند بقایت نافع بود و از مردن خلاص
باید **خربل** این شجره گویند و نوعت سرخ و سفید نوع سفید را
حربل عربی خوانند و پیونانی مونی و پیاری صندل و آنچه در قی آن
ماند ورق پید بود و چکتر و کل وی مانند کل با همین سفید بود مطلق

خوشبوی بود و بسیاری بسیار خوانند و نوع سرخ حربل عامی خوانند
و پیاری سفید گویند و بیشتر از آن خوانند و هزارا سفید نیز گویند و
گویند آن نوعی از سداب گویند و طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد فواصل طحال کردن و چون
سحق کنند با عسل و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران و آب ازبانه
نزد چشم کشند قوی با صره بدید و اگر بخورد و با ادویه قانداست دود
کند جب القرح را پیرون آورد و قولنج را نافع بود و جهت سردی
نافع بود لیکن سرد و صداع آورد و معقی بود و شکر فصلح وی بود
صاحب قنهای گویند بعد از آن بوب فواکه بخورند و صاحب نفوس
گویند و فصلح وی فزقه و دارچینی و جالینوس گویند نافع بود و جهت
فالج و نفوس و شش سرد و علت کرده و مثانه و مهمل مران له سود
بلغم کزنج و حیض بر اند و طبیعت نرم دارد و حبش گویند مستی آورد
مانند مستی خمر و بجمول گویند که لون را صفائی کند و محرک جماع بود و
فربسی آورد و بول و حبش بر اند بقوی و این را فواید سودمند بود
جهت عرف الف و نفوس و فالج اگر دوا زده شش پیانی مرثب
یک مثقال و نیم سفوف سازند و بدل آن بوزن آن فردمانا یا آنکه
نم سداب بود اما حربل عربی سفید که از پیونانی مونی خوانند و
وی بقوت مانند بلوس بود و چون سحق کنند و با روغن یا بر سار از آن
فرزخ سازند و زن بخورد بر کبریا فوا و اعصاب جم بکشد **در سرف**
عکوب خوانند و پیاری کبر خوانند و آن انواع است اما طبیعت
آن معتدل بود در حرارت و تر بود تا دو درم و مسج گویند گرم و
بود در اول و گویند سه درم است در دوم و گویند گرم و خشک است
و اصح اینست و چون بردا الخلیل کنند موی بر ویانند و اگر موم
روغن می سازند که اسهال بخورد آن دهنند و بر برض که بر روی سدا
شود بماند بکلی زایل کند و بر درمهای صلب ضما کردن ضما دی

نافع باشد و بول براند و ریش روده یا سوده بد و بلغم سرد را آورد
 و اخلاط از بدن براند و اگر سر به آب گندم نشویند شستن بکشد
 خارش سر را ببرد و چون بخورد و در دهان را بچسباند و چون بر سر
 آتش ضحاک کند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب یا شکر
 شکر بنشد و در آبی گوید یا به راه از یادش برداند و قوتی عظیم
 و اگر از آب وی بجای نهد و در دهان و حنجره بماند کوفه را
 محکم کند و فشانده را شستن بکشد بول سرد و باد را بول آن تن بر آورد
 و بی صفتی که دارد و مضحک وی است که در خنجر خوب است که فشانده
 و اما زیر لطیف روی بریزد و صاحب منباج گوید مغشی بود و مصلح
 و مضحک وی مضطکی بود یا سلیخه **حرف** جگر را شاد گویند و بسیار
 مغشای و مغشایان و بزرگ شفا و پارسای تخم پسندان و نره نری
 و شب خیر که نثر خوانند و بیونانی قد امون و حرف امض و استند
 استند و خردل سفید و حرف با بلی و بزرگ استفسر خوانند و حرف
 دو نوع است یک نوع ورق آن با سفایاج ماند و نوع دیگر یک
 خردل دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود و تخم یک نوع سرخ رنگ
 از آن سفید است سفید و خردل سفید و حرف سفید گویند و خردل
 وی کمتر از خردل سرخ بود و بهترین فی فربه و طبیعت حرف گرم
 خشک بود در سیوم و گویند در اول چهارم منضج و محلل بود و موی
 ریز نگاه دارد و خوردن و طلا کردن یا با آب آن شستن و در دهان
 و دملها را نافع بود و جهت عرق النساء خوردن و ضحاک کردن و جهت
 ریه و غلیظی سینه خوردن و با غسل طلا کردن و ریشی که آنرا استند
 گویند و استند فاجیه اعضا نافع بود خوردن وی و چون بر کزندی
 جانوران ضحاک کند نافع بود و کجاست پند از بقوت البته استند
 و بخورد بر کزندی و چون دود کند کزندگان بگریزند و جرب ریش
 و قوبا آب و نمک مالیدن نافع بود و چون تیغ درم سحر کنند و

باب گرم پاشا منطیعت براند و قوی و حب القرح سرد را آورد
 و باد که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم بندد و تیز جری نافع
 خاصه سخن ناکرده و سردی کرده را نافع بود و بریان کرده شکم براند
 و بلغم لزج از معدن قطع کند و چون سخن کرده منوف سازند
 و بر صر را نافع بود و چون با سرکه برهنه سفید بماند سوده بد و باد
 غسل چون لعون کشند سرکه که از غلط غلیظ بود سوده بد و در د
 پهلور که سمن آن از غلط بلغمی بود غلیظ و چون سخن کرده با غسل
 بر نفس طلا کردن یا با شستن زایل کند و بشیره را کمال اول باز آورد و چون
 بر کزندی عرق ضحاک کند نافع بود و ورق آن چون خشک کنند
 بقوق کح بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود و نسبت بطوتی است
 که در وی است و وی معده را بد بود و کسینه را مضر بود و کجاست
 و مصلح وی صاحب منباج گوید شکر است و صاحب تقویم گویند
 نبات بکلو کلاب و بدل وی خردل و تخم خربزه بود یا تخم جرجر و خردل
خردون مانند سوما رست و طبع آن سرد است و طبع و رطوبت
 اندام را ملایم کند و خوانند و از جمله سموم قناله بود خوردن آن و با
 مهر ارسین پید در خواص که دل خردون چون در خرقه سیاه بندد
 و بر صاحب تب ربع بندد سفایاج بندد جالینوس گوید بخون وی
 چون در خشم کشند و شنی میخاید و در سفور بنوس گوید سر کین
 خردون و غطاب چون که زئبان بر روی مالند بشیره را بغایت ضحاک
 کند و مانند صیقل بود و بهترین بشک وی سفید بود و سبک فشانند
 نشاسته سفیدی و بشیره ای آنرا سر کین یا نرنگ گویند و خردل
 ها مالان خوانند و بیونانی و پارسای قباب برست گویند و کرباس
 نیز خوانند و خون وی چون طلا کنند بر مویی که در چشم می باشد و
 بعد از آنکه بر کزندی یا کشند و بگریزد و گوشت وی سم قاتل بود
 بزغنه و بیضه وی سم قاتل بود که در حال بکشد و هلت اندهد و

صاحبون

بذیر نبود و معالجه کسی که گوشت دی خورده باشد با تند معالجه کسی
کنند که ذرا بچ خورده باشد و صفت ذرا بچ گفته شود اما معالجه
کسی که بیضه دی خورده باشد باید که در حال سرگین باز در شراب
بدمنند و قی پاک کنند و بدن را برود غن کا و بالند و سردی بکشد
کنند و آنچه خشک و مسکه و خنطیا نارومی بدمنند **حرف** طلوع
و گفته شود حرف همان ریح الفارست و در شفا گویند و آن
است و گفته شود **حرف** سیسندرون است و فردا بین
خوانند از بهر آنکه بطعم فردا مومن بود و آن حرف است و این
نهایت که در آب رواید مانند قرق العین چون تر بود گرم خشک
دوم و چون خشک شود گرم و خشک بود در سیوم در لی دی
نخته و خام خورد بول براند و اگر بر شور لبینه بشت خنجر کند در
بشوند و زایل کند خروان حرجل خوانند و آن بلخی است که بال اند
و شسته بود خون بکشد و ناچخته نمک سود کنند و خشک کرده شراب
بپاشند که نزدیکی فقر بیا نهایت نافع بود و باید که کهن شود
حرف و مرآة نیز خوانند و آن دو فراست و دینار و پیر و حلیقه نیز
گویند و آن دو نوع است بی و ششانی از آن بی مولف گویند
نوعی از سداب بی است و بشیرازی آنرا گویند و طبعه
آن گرم و خشکست مسخن معده بود و طعام مضم کند و بادهای غلیظ
بشکند و بلغم مزاج را نافع بود و کزندی جانور را سودد و در خاصه
عقرب و بول براند و تخم کوی مشهور برود و فرا بود بشیرازی با نر ابر
کا در فنی خوانند و در زاکنه شود اما عزا در جشم آورد و قاطع
منی بود و تشنگی آورد و مضر بود و مصلح دی با ذر بنویس بود و
بدل دی سداب **حرف** و شانی و رقی آن مانند ورق
کریس و عرزد کمون بود و طعم آن نزدیک بطعم رازیانه بود و
دخم دی مینرنگ باشد و خوشگویی و خوش طعم آن نزدیک تخم کز

بشکل و بر حانه بچسند و بشیرازی آنرا مود و خشک خوانند و باید که
و معده را نیکو بود و و کرخی دی از خرازی کمتر بود و غذا را مضم
کند و خوار زایل کند و سده جگر و سیر بکشد و مسخن کرده
و مسخن قنانه و مجاری بول پاک کند و زکام را نافع بود و قنانه
سودمند بود و در طوبت آن پاک کند و جبهه بواسیر منج بود
و دوا بی بهتر از آن نبود خوردن و ضماد کردن و اگر او با ناکل
آن کنند از بواسیر این باشند **حرف** بیل یعنی است که از طرف
شام و بیت المقدس آورند و سبیدی سیره رنگ بود و بی
بسیابی نایل بود و آنکی از وی نافع بود و جنت کزندی عقرب و
جنت کزندی مار را ز یک درم تا یک مثقال یا تنها یا شامند یا
العسل یا شراب بغایت نافع بود و در با فانی نیز گویند و گفته شود
خرازا الصخر زهر ابلج است بسیار سی کل مشک گویند و آن
خیر است بر مثال طحلی که بر روی سنگ پیدای شود و خرازا زهران
می گویند که ز حمت خرازا بیل میکند و صحت می بخشد و طبعه
آن سرد و خشکست و در مهای گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موی
که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و بر قوا ضماد کردن نافع
بغایت نافع بود و درم زبان بغایت نافع بود و بر قنانه سودمند
حرف سکونینج و شکرینج گویند و بشیرازی خار سوموکل خوانند
و بسیار سی خار خشک و با صفتی سردا و در مغرب حصا لاجر خوانند
و بری بود و ششانی بود و بشیرتی دی ششانی بود سینه نازه و طبعه
وی سرد است با عدال و خشکست و اول و گویند که مسخن را اول
و گویند معتدلست و در گرمی و سردی و عیسی گویند گرم و ریش
در دوم منضج و بلین بود و بر ورمها و گرم ضماد کردن نافع بود و
بن دندان و عفونته آن زایل کند چون با عسل خلط کنند و ضماد
وی در داروهای چشم سودمند بود و در دمنانه و عسل بول و قوی

نافع بود و سنگ کرده و مثانه بریزاند و باده را زیاد کند و منی
بپزداید و درم از خشک بری جبهه کند کی افغی خون پاشاند
و ضماد کند بغایت نافع بود و چون با شراب پاشاند جبهه دفع
ادویه قتاله نافع بود و طبع وی جایی که بر افست بود پیشانی
بکشد و گویند مضه بود و مصلح وی روغن بادام بود و یارو
کنجد تان **حشیشة الزجاج** یا رسی کیمای بکینه خوانند رازی گوید
قابض بود مع رطوبه مسکن او رام بلغی بود و عصا آن بوا سیرا
زایل کند و سرفه کهن را نافع بود و عصا آن با اسفندج
حمه و عله طلا کردن نافع بود و بر سوختگی تشش تبسین سیل و
بعصاره آن کردن ورم کوزیتین را نافع بود و در موم روغن کبر
جنت نفیس نافع بود و بسیار دی محوری مزاج را صلاح آورد و
مصلح وی نبات و حبش است و حشیشة البصر اطریال است و
حشیشة الطیال بر حشیشة دودیه نیز گویند آن اسفول
تندریون است و گفته شد حشیشة الفارقات است و گفته شد
حشیش بذر قطونا یا رسی ورق بکو گویند و در قوت نزدیک
بکشته تر بود و بهترین وی تان تر بود و طبیعت وی تر بود و سرد
و حراره بنشانند و برورها کرم طلا کردن سودمند بود و عصا
تروی بخت نفیس نافع بود حشیشة الجرابین و حشورین است
و گفته شود **حشیشة** شفا فل است و اسفول نیز گویند و گفته شد
حصا الاسفنج حجر الاسفنج است و گفته شد **مصرم** یا رسی
خوره گویند و به لطف دیگر کب و کیم خوانند و طبیعت وی سرد
در اول خشکست در دوم و گویند سردست در دوم و خشکست در
سیوم و چنین گویند سردست در اول خشکست در سیوم جنت
صفرا بغایت نافع بود و حراره بشکند و معده جگر را نافع بود اما
ریاح و مغض بود و سنگ بند و مصلح آن کل الکیمین بود و صاحب تقویم

گویند مضه بود بالاث منی و مصلح آن انیسون و عسل بود و بدل آن
رپا سن خاص اترج بود **حشیش** بشیرانی بلبل گویند و آن
انواع است کمی و مندی و مندی بهترین آن همه و در نهایی بود
و جبهه موی مندی و نوعی مرست که در شیر از ورق زوباه بزرگ
می سازند و روستیا بیان شیر از انرا بلبل مشکلی خوانند و آن غل
ایشانست داین مؤلف گویند جهان استماع افتاد که حشیش کمی
برک بغیلاست از آن می سازند لیکن طبیعت حشیش کمی مرست
در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند سردست در اول
و در مندی و کمی و خلیل و قبض کتر بود و صاحب مفرده گویند که
مندی اقوی بود در همه حالات و حشیش مندی عصا به فیلز
مرج است و کمی عصا بنایست کمی و گویند مصنوع است
نافع بود جبهه مجموع ترها چه از روده و چه خون که از زمان آید
بغیر قاعل و مجموع و رهای جبهه و کلف و پشهای و من و دود
گویند را نافع بود و در حشیش کبیدن روشنی میفراید و ناریکی زایل کند
و شقاق معقد و سحر را بغایت معین بود و مالیدن و خوردن و جبهه
کردن اسهال کهن و ریش روده را سودمند بود و چون بدان
کنند قنای را زایل کند و چون زن بخود برگیرد قطع سبلان طوط
از رحم بکند و نفث دم و سرفه بکند چون به آب سیاق میزد سودمند
بود و حشیش مندی جبهه کند کی سنگ و بانه طلا کردن و آتش میزد
سود و در ویرقان سیاه و درد پسر ضماد کردن و خوردن نافع
بود و بدل آن بوزن آن فیلز مرج است یا فلفل و صندل مسای
و صاحب تقویم گویند سر زرا غلیظ کند و مصلح آن حماما و مصطکی
بود و مقدار سرسبیم درم بود و حبس فرقه خوانند و بسیار
نظمه گویند و طبیعت آن گرم است در آخر درجه اول خشکست
اول و گویند گرم است در دوم و خشکست در اول و از رطوبتی فضلی

نمود و گویند کرم و خشک در دوم منضج و پسین بود و از دوی درها
بنغمی صلب و اندر دوی و پیرونی تجلیل هر دوی سینه و شکم و حلق را نرم د
و سر نه و بود و عسل نفس را سود دهد و باه را زیاد کند و باد را
بشکند و بلغم لزج از سینه ببرد و از دوی و باه را سود دهد و دوی
دی با مطر و لی بر سر زخمها کردن نافع بود و اگر شش از طعام
بخورند شکم براند و چون با عسل بپاشند شکم براند و حلقهای
که در روده بود و چون بخند بود غذای شش در فم او از صافی کند
و چون سر بدن بشویند حرارت را بیل کند و لعاب دوی با روغن گل
شفاق سر در آن نافع بود و سوختن اسهال سود دهد و از دوی و باه را
نرم کند و در طلا کردن با ادویه جهت کف بغایت سود دهد و چون
طبیخ آن با پاشا مندر حیض براند و حیض دوی چون بخورند در وقت
حکمر دوی مندر نه و حکمرین بول و در رحم که از سردی بود سود دهد
صاحب نعوم گویند تجلیل قوی البین بود و اصل آن روغن شش
حلزون نوعی از صدف است در صفت دوع و صخ و صدف کسود
حلیت جمع محروث است محروث را اجدان خوانند و را گویند
و حلیت را بپارسی اکر خوانند و هندی بنک و بشیرانی اکر بنک
و آن دو نوع است منتن و طبیب منتن سخن تر بود و بهتر و طبیعت
کرم است اول درجه چهارم و خشک در دوم و بهترین آن سرخ رنگ
صافی بود و چون بکند از آن دوی آن بسجیدی بپزند و آنکه معشوش بود
سبز رنگ بود و آنکه بوی تر دارد منتن خوانند و آنکه بوی آن تری کمتر
و از طبیب خوانند و چون با عسل بپزند و در چشم کشند روشنی برآید
و در آنند از دل کشیدن آینه کشند از تزلزل آب و تب و ربع آن نافع
بود و باه را بشکند و خون بسته که در اندرون بود تجلیل دهد و برادر الفیل
با سر که طلا کردن نافع بود و با لیل سماوی و غذاها خون با موم روغن حلط
کنند و بمانند نافع بود و با سر که بر فو با طلا کردن نافع بود و چون با سر که

علق از حلق بیرون آورد و بر کزندی سکت بپزند نهادن یا با سر یا
با خطیانا آتش میدن بغایت سود دهد و چون بازیت بکند از نند
و بر کزندی غریب و رتیل مانده سود دهد و اگر نیم درم از دوی باه
لسان العصاره حل کرده با ادویه که مسک طبیعت بود یا شانه
فعل دوی قوی و قطع اسهال و طوالت و اخلاط لزج بکند و اگر با
شراب و فلفل و سداب یا شانه کز از آن نافع بود و چون با سنجبین
یا شانه شیر که در اندرون بسته بود بکند از دوی و صرع را بغایت بشکند
بود و دفع زهرهای حیوانات بکند و زخم نیز و تیغ زهر دارد و مقدار نیم
مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بکند از دوی و اگر روغن زنبق
شسته کنند و بعد از چند روز بکند از دوی و در قضیب ناند لذتی عجب
کند و اگر اندکی در سوراخ قضیب بپزند نفوذ تمام آورد و اگر در سوراخ
دندان نهند در دساکن کند و اگر نیم درم از دوی و نیم درم سیکنج ساند
و بر آن دمان کند قلع و جذیر را بغایت سود دهد و در دوقط
سرد و بوا سیر و منقض را نافع بود و جب الفرع را بکشد و بصر بود
بکرم و معدن و اسحق گویند مصلح آن اشتقاق است و صاحب تقویم گویند
مصلح آن جوز بوا بود با قرفه و بدل آن محروث بعد از آنکه باب
بخورند چند جوش و صافی کنند بوزن آن بود **حلیفه** زعفران است
و خزان نیز گویند و گفته شد حلیله با بلب است و گویند لا عبه و
صفت سرد و گفته شود **حلیم** واد است و بشیرانی گفته گویند گفته
شود در قاف حلیم و بیح حاضر می است و در حاضر گفته شود
حلا **حلیف** زده است گفته شود حلیب سور بخان هندی
و طبیعت آن کرم و خشک در دوم و گویند در سیوم نافع بود و جهت
نقرس و درد مفاصل و درد زانو و رانها و نفوی بدن بود و مسهل مغم و
خلطهای غلیظ و جب الفرع و کرمها بکشد اما سیر زرا غلیظ کند و مصلح
آن کاشنی و کثیر بود **حما** اما مون و امون گویند و بشیرانی مملو بود

و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و آن دو نوع است
یک نوع مشهورست که شیرازی با ملو خوانند و نوعی دیگر مانند پریا و
است جو بی زدی بود که پسرخی بایل بود و برک آن سبز بود و خرد و
کل دی زرد بود و کوچک و نبات دی بمقدار یک کب و دهنه
آن دهنی رنگ بود از منی خوشبوی منضج و رتبی گرم بود و چون
بر پیشانی ضما دکت در سزایل کند و چون با باد روح بر کزندی
عقرب ضما دکت سود دهد و در چشم که از گرمی بود و درم احتاج
بازیت ضما دکت بغایت نافع بود و در رحم چون فرزند از منی
بخود بر کند و در طبع آن شستند سود دهد و نفوس را نافع بود و کسی که
وی با جگر وی معلول بود چون طبع آن با شام نافع بود و سیب
جگر بکتاید و بول براند و مقدار استعمال از وی در دم بود لیکن مصلحت
بود و منوم و مسکرو از جمله مسکرات بود و صاحب نفونیم کوب
مصلحت آن طندل و کلاب بود و اسحق گوید مضرب بود بجهه و مصلحت
آن شحم کوفس بود و تیار و قیوید بدل آن بوزن آن اسارون بوزن
آن و جابا بوزن آن خوب تر فعلی بوزن آن زیره بنر
نرم بندی است گفته شد خاص بری بود و بستانی بود بری است
بری خوانند و آن بیشتر جلی بود اما در خاک ریزه و زمین است و آنرا
بیوانی طوطان اغزلون گویند و شیرازی پنج آنرا حلیمو خوانند
نقرس در دفاصل طلا کردن بغایت نافع بود و پسر ضما دی را سود
دهد و بتانی را شیرازی تو شنبک خوانند مانند کاسنی بود و رقی آن
و در وی جو صفتی بود و در طوبت قضی لرج بهترین بستانی بود و بر
و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و یکم آن سرد بود و اول در د
قبضی تمام بود و در باب با در بر گفته شد و اگر گرم دی پیش از کزندی
عقرب پیا نشاند و عقرب بکزد هیچ زخمی بوی نرسد و ورق آن
چون پزند شکم براند و چون پزند بازیت و بریان کنند و کثیر شک

و اندکی زیم و آب انار دانه بروی پزند شکم بپزد و غیر بریان کرده
بج که از زوده و مره صغرا بود نافع بود و شکمی بپشد و قطع فی کند
و عتبان صغرا دی ساکن کند و خمار و از روی کل خوردن پیرد و کزندی
عقرب را نافع بود و چون با شراب پزند و بدان مضمضه کنند در د
دندان ساکن کند و چون با شراب پزند و بر خا زهر ضما دکت و در
که درین گوشت بود سود دهد و اگر با سرکه پزند و بر سبزه ضما دکت
بغایت نافع بود و چون بر جرب انداخته یا بد و اگر هیچ وی در کز
بندند خا زهر دفع کند و چون سخی کنند و زن بخورد و پیرد و قطع میدان
رطوبت کمن از رحم بکند و اگر با شراب پزند و پیا شامند بر قان
زایل کند و شکم تان بر نراند و حیض براند و اگر یک مثقال پنجوی
بکوبند و آب سبب بر شستند و بپزند و سح را و اسهال موی امفید بود
حافظه در آب روید و ورق دی درازی امکت بود نزدیک
بورق کاسنی و ساق دی کوچک بود و سردی بجای سیاه رنگ بود که سبزه
زند و طعم وی مانند طعم حماض بود شکم براند و چون بخت بخورد و عجم
دی چون بخت کند و با شراب پیا شامند عجم پیرد و طبعش خوش را
و نیز جش را بیل کند و خفکان گرم را بغایت سود دهد و عتبان دفع
و مقعد مشترخی بصلاح آورد و چون پزند و بر اعضا با مالند خاک
زایل کند و تخم و ورق آن چون بخا بندد و دندان ساکن کند و بر
دندان محکم کند و اگر دمان اکل فی کنند بر قان پیرد حماض را
اکشوت است گفته شد **حملا** **الارض** امعلا الارض گویند و آن
خراطین است و گفته شود حمص الایمر حاک است گفته شد **حص**
پیرسی بخورد گویند سفید و سبزه و ارمنی بود بری بود و سبزه
بود بری گرم و تر بود در افعال و اندک تلخی زند و بستانی غذا نگوید
و سیاه بقوت تر بود و بهترین آن سفید بزرگ بود طبیعت آن گرم
تر بود در اول و گویند خشکست در اول طبیعت نرم دارد بول براند و بی

پیغزاید و باده برانگیزاند و حیض براند و منف بود و لون را نیکو و
صافی گرداند و در دپشت را سود دهد و کتفش بر دود در مهای
کرم و روغن آن قویار از ایل کند و آرد آن ریشهای ملید و سرطانی
و خارش بدن را سود دهد و آواز صافی کند و غذا ششش بد هر زیا
از همه چیز خون را آرد و بی تاثیر صافی سازند و طبع خود سیاه سنگ
کرده بریزاند و آرد را بول از همه خود باز یاده کند و قیاح و هر ضعیفی
سرد و درد مفاصل که از رطوبت بود نافع بود و باده را زیادت کند
بغایت تا بجای که چهار یا بیان مثل کاه و شتر و اسب تر خون خود سیاه
بجای علف بدینند قیاح آن حیوان زیادت شود و سمن که در یک
و چون بسره که خوب است بکشد و با باد نباشد تا بخورد و جبهه کند
تا نیم روز کرم بکشد و اگر در آب خوب است و بچنان خام بخورد
و آب آن با شامند نباشد تا غوطه خام آورد و فضیلت را قوت
دهد و در خود سه خاصیت موجود است که جماعت کردن فایده
سه خصیلت بود اول آنکه طبعش طایم طبع منی بود دوم آنکه کثیر غذا
بود سیوم آنکه مولد ریح و نفخ بود و هر غذایی و دارویی که جبهه
تقویت باده خوردند باید که این سه فایده داشته باشد و آن خود
در زده تخم مرغ نیم برشته اما خود کسی که قرصه شاره کرده داشته
باشد بغایت مضطرب بود و خود سیاه که بیند از دود و دهم را نافع
بود و کزندگی جانوران و ادویه های کشنده بود و اولی آن بود که
دو طعام خوردند و مضرت می کشد و به خشنایش و دم خود کشید بود
بعده و مصلح می معجون کل بود **در جگر** ابو طسا گویند و آن سنجار است
و در جل الحامه نیز گویند و در الف کشته شد است حم تخم بلغم اهل
شام کسان را ثور است از قول صاحب مفرد و صاحب مناج گویند
حمم است که آن نبات خراست و صفت مرد گفته شود
نوعی از جبهه است و گفته شد در جیم **ط** **م** صاحب مناج و صاحب تقیم

گویند بستان افروز است و صاحب جامع گویند از قول اسحق بن
که جبق بستان افروز است و در شام جبق بطنی گویند و نبات دی نبات
سبز بود و کل می سفید و تخم می مانند تخم جبق بود و طبیعت دنی
کرم و خشک بود و در دوم اصحاب بلغمی نافع بود و سده دماغ
بکشد بد که از بلغم بود و زکام نور او مسج گویند کرم تر و خشک تر
از شام مسفرم بود و غیر او گویند معقوی دل بود و تخم می بریان کرده
بار و غن کل و آب سرد جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب مناج و
صاحب تقیم گویند سرد و خشک بود در اول حرارت معده و جگر
ساکن کند چون طبعی پیاشا مندی یا با جلاب یا بکفج معده و
جگر را از اخلاط بد پاک کند و این مولف گویند صاحب مناج و
صاحب تقیم گفته اند آنچه خاصیت بستان افروز است اگر کفر بر
کنیم بطول انجامد بسیار و می تواند بود و مصلح می کند و حمام
بود **حمام** بنیادی که بوز گویند طبیعت می جالبینوس گویند که
کرم است و رطوبت بسیار دارد گوشت می کرده را نیکو بود و منی
پیغزاید و خون می قیاح و نفخ و خدر و استرخا بدن را نافع
و شریف گویند چون در مده بچنان بر مای می بکشد و پاک کند
و بر موضع کزندگی غریب نهند بغایت نافع بود و سردی می
باید بسوزانند و سخی کرده در چشم کشند تا ریزی و بشکوری سبزه
و در خواص این زهر آورده است در هر خانه که بپوز بود از خدر
و قیاح و سکنه و حمود و نبات این سه شند و این خاصیت در
مست و این مولف گویند در خواص آورده اند اگر کسی زهره بپوز
سفید در چشم کشد دفع تاریکی و غشاوه بکند و اگر در امت بر تخم
بپوز نماید و کاه آورد و دیستور بنوس گویند خون در شان
شفا بین حمام چون کرم بود و در چشم کشند جراحتی که در می بود
زایل کند و خون حمام خاصه قطع رعا فک از جبق دماغ بود بکشد

و بعضه فی بغایت کرم بود و کبوتر از کبوتر چسبیده بود و او
آن بود که باب غنوم و کشینه یا سیر که پزند و چون بخورند بعد از آن
مغز خیار چتر از پی آن بخورند یا تخم خیارین **چارا ابله** صاحب مناج
گوید کرم و خشک بود در سیوم و صاحب نعیم گوید از قول اسحق که کرم
و نر بود خاکستر کوشش و جگر وی چون بازیت بر شغافاتی که از سر مایه بود
بماند نافع بود و خاکستر جگر وی بازیت بر خنار بر نهند نافع بود
و جدام را و کوشش وی را و جگر چون پزند و در طبع آن نشیند و
کرازی که از خشکی بود بغایت سودمند و جگر وی بریان کرده باشد
بخورند خرع را نافع بود و بول وی در دوده را سودمند و در خواص
آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند که ترسد بگریزد
و گویند چرک کوشش وی چون بخورد کودکی دمنده که گریه دیگر نکند و در
خواص آورده اند که کسی را که غریب گزیده باشد یا دانه از بلبل در گس
خر بگوید که غریب مرا گزید و از گوسفند بر خورشید در دانه زایل کند
و خرا در دانه کند و اگر پوست پیشانی وی باین مصرع با خود نگاه
دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود البته و در خواص آمده که
چون خرم در سبک را عظیم ناخوشی آب چهار وحشی یا رسی چو
گویند عبد الملک بن زهر گوید نظر بر چشم وی کردن صحت چشم را نگاه
دارد و منبع نزول آب بکند و این از خواص است و جالبینوس گوید که
وی چون کوبه و جوان بود نزدیک بکوشش ابل بود و بغایت غلیظ بود
پیه وی چون بر کلف طلا کنند سودمند و چون با روغن قسط بخورند
جهت درد است و کرده که از بلغم بود و باد های غلیظ نافع بود و
زهره وی جهت دانه و دانه الی مالیدن سودمند و کوشش وی
چون پزند با آب و نمک و از چینی و زنجبیل و حرق آن پاشند
و کوشش چرب آن بخورند درد مغا صلا و باد های غلیظ سودمند بود
و کوشش وی بسیار خوردن در معده کند و بطبی خروج ثقل پیدا کند

و ادلی آن بود که از پی آن جوارشات مسهله چون شمره را آن نری
بخورند و اشال آن **حنظل** علقم خوانند و تخم وی مسمد گویند و
بهره کبست گویند و بشیراری کوشش و بکرمانی خرمه و بلغمی
خرنوبه روپاه و نر مایه بود مایه سفید و سست و زود شکن باشد
چنانکه سفید تر بود بهتر و پوست وی باید که زردی بود که سفیدی
مایه بود آنچه بکسوی زنده بود اگر بر درخت حنظل یک حنظل
پیش بنود آن کشیده بود و آن پیرزی و حنظل بود و بهتر این
ماده سفید رسیده میندی بود که و ضعف کرده شد و طبیعت آن
کرم است در سیوم و خشکست در دوم و بوحنا گوید کرم و خشک در
دوم و کندی گوید سرد تر بود و مؤلف گوید که حکیم مندی سهو کرده و
وی محلول و مقطع بود در دماغ صلا و اعصاب عرق الفاس و نفوس
بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک کند تخم وی مسهل بلغم غلیظ
از دماغ صلا و اعصاب مسهل را را سود و اصف بود و قوی بلغم ری می کشند
و ورق وی صرع و مالخوبیا و سواسه و التعلب و دانه و جدام
را سودمند بود و خاصه خون با دویه خلط کنند مانند انیسون و فستق
و نمک مندی ایا این غیر او صبر و حنظل و اگر در طبع حقه کنند بخیل
درست اند و درم تا چهار درم شاید قوی بلغم را بکشاید و درم سودا خام
پرون آورد و تخم آن شسته نیم درم بود با عسل و ادویه و نمک و نیم بود
باید که بغایت سخت کشد و اصلاح وی بکثیر کنند و بیج وی سودمند بود
و کزندی افعی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کند اعرابی که
عقرب چهار موضع وی بگریزد و درم از وی یا شامه در حال
صحت یافت و در حقه جهت کسی که قولنج داشته باشد سودمند بود
بخور کردن نوایس را نافع بود و چون بخورد بر کمر بند بکشد و اسحق بن
عمران گوید چون بگریزد حنظلی و سر آن بر کمر بند و تخم آن بیندازند
انور و غن زنبق پخته و سوراخ آن بخمیه بگریزد یا بگل در آن نهند

تا چند جو شش نهند بعد از آن بر گیرند و در جوی مالند سیاه کنند و
نکند که زود سفید گردد و مسج و مشک کوبیده اصل وی چون بخوشانند
جنت استسقا بغایت نافع بود و کزندی آفتی و حنظل باید که در گریه
و سر با سر مستعمل نکند که اسهال موی آورد و مضه بود بعد از
آن کثیر بود و مصطکی بدل آن کوبند و آب خرد و کوبند
بوزن آن غزل و چهار دانگ دندان قشقا و الحار و کوبند و وزن آن
غزل و چهار دانگ وزن آن قند خالص بهترین آن بود که بغایت
سبز بود و در حال خرد کرده باشند و طبیعت آن گرم است و قند
و کوبند معتدل است گرمی و سردی و عیسوی بدست در اول و
خشک است دوم و طبع وی سودمند بود و جهت و درمهای گرم و سوجی
الشرار نافع بود و جهت خشکی استخوان و ریش دهن و درمهای جنت
خانی کزندی و نیم مثقال چون پاشانند فو لنج بکشد و از خواص وی
است که کسی را آید آنگاه که دندانها بپوشند و بر کف پای وی
نهند این باشد از بکر که در چشم بر آید و مجرب است و اگر تخم وی یک
مثقال با عسل بپوشند و لعن کنند و باغ را بغایت سود دهد و
در خواص این زهر آورده است که چون دندانها بپوشند و بزبان
نهند و بدان ادیان کنند نیکو گرداند و اگر بای را بوی خضاب کنند
بست با دما بول المس سرخ رنگ بود و مضه بود کلن چون پاشند
و مضلمان کثیر بود **خند قوی** بشیر از وی اند قو قو کوبند و بپاشند
دوا است و بری بود و بستنی بود خند قوی بری را درق و جفا
خوانند و پیونانی لو طوس و اگر بوسه و معنی آن خند قوی بری بود
و از آن بستنی طریقی خوانند و بهترین بستنی بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در آخر دوم و کوبند در آخر درجه اول و کوبند
در سیوم کلف را نافع بود و دروغن وی در دماغ اصل را سود دهد و
در دانه بین و عصا به بستنی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند و

بری و بستنی صرع را سود دهد و استسقا بول و جفن براند و در
وی جنت بادها که در اعضا بود نافع است و اگر طفل در بکر است
چون بر وی مالند زود حرکت کند و اگر در طبع آن شست تمهین عمل
کند و تخم وی بهج باده بود و اگر آب وی بر کزندی عرق بریزند و در
ساکن کنند در حال و چون بر عضوی سالم بریزند لذت و وجع
پیدا کند و چون عصیان وی معوط کنند صداع آورد و جود
خانی آورد و در دقاق و مداوی آن بکشد و کاه و کاهنی کنند
خا الغول شیار است و ابو خلسا خوانند و گفته شد خا مجنون
و سحر است و گفته شود **حنطه** بهترین آن بود که میان صلابه
و لین بود و فربه باشد و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه بد بود
و طبیعت وی گرم بود و معتدل بود در رخی و خشکی چون بکوبند و بر
کزندی سبک روانه نهند نافع بود و چون بپاشند و بر دماغ میل نهند
بکشد و دروغن وی قوی از ایل کند و وی بهترین غذا بود این
حنطه رومی خند و پسر خوانند و خلاص نیز کوبند و گفته شود
خوز رومی اگر دفسر خوانند و تور خوانند و آن درختی است که
پوست وی زرد بود و کل وی گرم بود در درجه سیوم و خشک بود
در اول و ورق وی ضعیفتر از کل وی بود و صمغ وی کبر با بود و تخم
وی لطیفتر از صمغ وی بود و از اسر خوانند و ورق وی چون
سرکه بر تفرس ضما کنند نافع بود و نیز دی چون با سرکه پاشانند
صرع را سود دهد و تعظیم بول و منع آب شنی بکشد و شیخ الریس
گوید که وی لطیف است و سخت گرم است و یک مثقال از تخم وی عرق
النسا را نافع بود و اسحق گوید یک مثقال از ورق وی بعد از طریا
سرکه نافع بود جنت استسقا خوانند **خوزان** اسهال طریا بود
گفته شود خوزا سفندار بستنی افروخت و گفته شد **حیه**

ما رست انواع آن بسیار است آنچه در بایق مستعمل بود قرص افعی بود
 که از گوشت کفجی سازند و صفت وی و منفعت وی در مرکبات
 گفته شود **حی العالم** ابودن خوانند و معنی ابودن الحی ابد یعنی
 همیشه زنده و هرگز ورق آن نمفتد و همیشه سبز باشد و پیشین
 و بعضی گویند بستان افرد است و بعضی گویند نم آن است و این
 هر دو خلافت آنچه محقق است نوعی از ریاحین است که در تیرین
 بسیار بود و حی العالم دو نوع بود کوچک و بزرگ و دیسفورنیوس
 گوید سه نوع است یک نوع کوچک خود رو و در جایهای سایه دین
 دیوار باد کو بهار روید و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ پیش
 نبود و ورق بسیار بدان بود و بعد یک و خب بود و گل وی
 زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی
 بود و گوی بود و قد وی بدرازی یک گز بود و بستر وی انگشت
 و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن سرد است در سیوم و خشکست
 در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ نافع بود جهت دردهای گرم
 و جگر و سینه گرم طفا کردن و چون تنها با سونق بر جره و بکله ضا
 کنند و در بسترهای بلند و گرم گرم که در چشم بیدار شود و سونجی انش و
 نفوس بغایت نافع بود و آب وی قطره است درم پاشا است
 سودمند بود جهت سردی که در جگر و زمره باشد و مسهل صغیر بود و مرد
 و جهت گزندگی و تبدا بغایت نافع بود و چون آب وی بار و عن کل
 سر که بر سر نطول کنند در در سر را نافع بود و جهت سهیل در پیش روده
 نافع باشد و چون با شراب پاشا کنند گرم و از پیرون ارد و چون
 زن بخورد بر کبر و قطع سیلان رطوبت خرم از رحم بکند و اگر در چشم
 کشند در چشم را نافع بود و فو نس کوید بیخ درم آب وی با سنجین
 چون پاشا کنند حدت دم را ساکن کند و صغیر و قوت بدن بدهد
 و دیسفورنیوس گوید نوع سیوم تبلة حنفا بریه خوانند و بعضی

طبله فون گویند و اهل روم المیتا خوانند و این نوع میان سنجینها
 روید و طبیعت وی گرم بود و مقترح جلد بود و چون با سیه کمن بر
 خنایر ضما د کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسیر و تصدیر
 طین ارمنی بود **مصل حدق** است و گفته شد با لب **حلی**
خالق النهر صاحب منهاج گوید خالق النهر الذیب و می
 و در صفت قائل الذیب گوید قوه کثرت خالق النهر و موثره
 پس بدین تقدیر از مرد و اسیم و ما بهینه آن یک سهو باشد آنچه
 محقق است گفته شود خالق النهر نبات است که چون پلنگ دیو
 و کرک و یک و خوک و غیر آن بخورند خنایر نشان بکند و بدان
 خالق النهر قائل النهر خوانند که مخصوص است به پلنگ که در
 زود ترمی کشد و آن نوعی از زردیون است بحقیق اگر چه بعضی گویند
 اسقیل است و بعضی گویند خریق سیاه است و این مرد و فون طاب
 و اندا کو سیطن گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم
خالق الذیب قائل الذیب هم خوانند و در قوه مانند خالق النهر
 بود اما مخصوص است بکرک که وی را زود ترمی کشد همچنانکه خالق النهر
 مخصوص است به پلنگ خالق الذیب مخصوص است بکرک که وی را
 زود ترمی کشد و این بحقیق خریق سیاه است و طبیعت آن گرم
 خشکست در آخر درجه سیوم و چون بگویند و بر گوشت خام افتد
 و کرک بخورد ببرد **خالق الکلب** قائل الکلب خوانند و در عمل همان
 فعل میکند بلکه زیاده تر اما سگ را زود می کشد و وی سیم حیوانی بود
 که در بنال داشته باشد و آن از مژده و شان خیره و انرا ادواتی
 گویند و گفته شد خاتم الملک مارا و ران است و گفته شود
خامالان صاحب جامع گوید حراست و صاحب منهاج گوید
 که نوعی از مارا و ران است و صاحب جامع گوید خامالان اسم مارا و ران
 است و آنکه گفته اند که اسد الارض را زبونست و بسبب آنکه آن

سهو کرده اند و هم صاحب جامع گوید از قول بعضی از متاخران که
اسد الارض خاما لا کون فالس است که آن ماز بون است که سیاه با
پس برین تقدیر قول صاحب منہاج معتبر بود و خاما لیون کا لیون
نیز گویند **خامی لادن** **لوقس** معنی لوقس پیونانی سفید بود و
بجای آنرا انجیص گویند و به بربری ادا داد و در الف گفته شد
از شخص ایضاً اسود خالید و پیون و خالد و پیون نیز گویند
و آن دو نوع است گویند بزرگ آن را عروق الصفر خوانند و
کوچک آن را میران و معنی خالید و پیون او را الخطافی بود بدان
سبب این اسم نوی داده اند که پرستوک چون کج دی در آب
تا پینا شود و در برد و شای می ران با و در در آب پینا
بچه تا پینا پینا کرد و بفرمان خدای تعالی و این از خواص است
فتارک الله احسن الجالین **خامی لادن** با بوج است و گفته شد
خطا **خطی** معنی آن پیونانی خان الارض بود و آن خان
کوچک است و اقطی خان بزرگ و گفته شود **خامی لادن** از تخم
بشیر اندی سفترک خوانند و با صفهائی خاکستری و به تیرنی سوارون
و تیرک مرا شوم و بهترین آن سرخ خلوصی رنگ بود خرد شیرین
و طبیعت آن گرم و تر بود شری را سودمند بود و در حصه اصحاب
سودا و چون با شیر و نبات پاشا مندر بدن را فریه کند و لوزا
نیکو گرداند جانی پیاری خرد خوانند و بشیرانی نان کلاغ و آن
نوعی از ملوکی است و گویند که ملوخی بستانی است و ملوکی بری
و نوعی از ملوخی فغله الیهودی خوانند و ملوکی گویند و آن خطمی
و بری لطیفه و خشکتر از بستانی بود و طبیعت بی سرد و تر بود
در اول گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند تمیز در پی
معتدل بود و فوسر گویند گرم و خشک است این قوی دور است و در پی
دی چون برگزند کی ز بنور ضما کنند نیکو بود و قوی که خام بود و در

برخی نافع بود باز پیون بر سوختگی آتش و جمره و چون بر روی طلا
و طبع وی چون زنان در آن شسته صلابه رحم نرم گرداند و معقد
و در پی وی چون با پیج وی بگویند نافع بود جهت نهرها و
ادویه کشنده و برگزندگی ریشها ضما کردن نافع بود و بول براند
و کم وی چون خلط کند با تخم خند قوفا بری و چون با شراب پاشا
در دگانه پیرد و چون در پی دی پزند و بر دماییل نهند و در میان
اختیاج بسکافتن بود یکشاید و داده پیرون آورد و بدان گفته کرد
گزندگی روده و معقد و رحم سودمند و آنجی بستانی بود معلوم را
بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم قوی جهت خستونی که در پی
و شش و مثانه حادث شود سودمند بود و اگر پزند با روغن و
ضما کنند بر درهما که در مثانه و کرده حادث شود سودمند و چون
ضما کنند با کنه بر سر ریشی که سبب آن از بونی بود سودمند
و چون برگزندگی عروق ضما کنند خاصه چون بازیت بود و دل
وی نافع بود جهت فرجه مثانه و کرده آتشیدن و ضما کردن و
قبضان وی نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از
جانی بری بود که سهل مره خام بود تا حدی که گاه باشد که خون بیاید
خامی لادن بهترین آن بود که از کندی آفت نارسیده یا که در صلب
بود و نان سمید و خواصی سخوار از شکم سرون آید و نفخ در وی
زیاده بود و مولد ریح بود و سرد و جگر و شش گرفته توید کند و کم
بیشد و نان شکار سیر غلیظ کند و خونی که از وی حاصل شود میل
بسیار است با شش و نان خواصی بدن را فریه کند و نان که خاله
بسیار داشته باشد روده از شکم سرون آید و غذا اندک در او
اندک داشته باشد غذا آن بود که نان فطیر نخ در پی زیاد بود
از آنجی خمر داشته باشد و نان خشک که پزند و نان خشک و نان
با بتر کنند و نمک و بر قویا کنن ضما کنند زایل شود و شکم نرم دارد

ناره بنهند چند نوبت و چون بر پای نفوس بنهند با خاکستر درین
سود و بد و بزرگندگی زینور و کل نفايت نافع بود و مستسقي دايد
طلا کردن سود مند بود و بهترين دي آن بود که در فضل بهار باشد
چون خشک کنند بسوزانند و مستسقي بياشاید نفايت غايت
نافع بود و اگر زن بدان بخورند زادن برفی آسان گردد و بچه ده
پندارد و بچه زنده بکشد و در خواص این دهر آورد و است که
چون بر تالین بنهند قطع کند **خردبینی** غنکبوست و کشته شود
خدا ع الرخال بزرگ است و کشته شد **خردل ایضاً** بنهند
سفیدست و کشته شد **خردل** و پیاز سی پیدایند و اندک شیرازی کنند
و بهترين آن بحری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و
کوبند تراشت و استخنی کوبید گرم و خشکست و سیوم سهیل بلغم بود
و قوی بکشد و فایز و تقوی راناف بود و صاحب منہاج کوبید
شترتی از وی ده دانه معتبر بود و صاحب تقویم کوبید شترتی
حب بود و اعصاب راناف بود و هر صلابتی که بود چون ضما
کنند یا یا شامند نرم گردانند و سی حب سفید کرده چون سختی
کنند و بیا شامند سهیل بلغم دره رطوبات مای بود و قوی آورد
و غشای باز بد کند و در قوی چون بکوبند و با سونین خلط کنند
و ضما کنند بر زهرهای بلغمی و زهرهای گرم که در چشم بود سودمند
بود خواه بخت و خواه خام و نفوس در در فاضل چون ضما کنند
بغايت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بسینه و مصلح دی کثیر بود
خراشیدن ز غار گرم کوبید و آن اجعاً الارض و حرار الارض
می کوبید و گرمی سرخ باشد که در زمین نمک بی باشد در سب
کل و طبیعت آن گرم و خشک بود و خشکی وی در درجه سیوم بود
و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضما کنند و نه دوزخ باشد
بغايت سودمند بود و کوبید در ساعت سوددهد و با پیوسته ای

جست درد کوشش نافع بود و چون با شراب یا شامند بول براند و
یونقا نواناف بود و سنگ کرده بریزانند اما مضر بود با عصاب
و مصلح دی روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب شری تمام
دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و سخت کرده با روغن کنجد طلا
کنند **خریج** غصصست و کشته شود و صاحب فزده کوبید نوعی از
حرف است بوبری یا نهیب خوانند خرنوب شامی پیاز سی کورن
کوبید و شیرازی که کار زونی کوبید و این خشک بود بهتر از تر بود
و طبیعت وی قافض بود و سرد و خشک و خشکی وی در دوم بود
کوبید گرم است در اول شکم بکشد و با وجود شترتی و معده را اندک
و اگر بول کند خاصه چون با عقید العنت در ده باشد و جالبی
کوبید چون نرم بود شکم نرم کند و غنیم را بد بود و چون خشک بود
شکم بکشد و بول براند لیکن برهضم شود و چون نارسیده بود و
تایل را بدان مانند حکم آئینه زایل کند و متدارستعل از وی پنج
بود و در فوس کوبید غذای بدن بدید و طبیعت بکشد و در سر معده
راناف بود و در پیاسوس کوبید سودمند بود سودمند بود و چنه
اسهال با فراط قوت بدن بدید و اعمار را پاک گردانند از اخلاط
بلغم فاسد اما مجفف اعصاب بود و مصلح آن لغایت دانه و نبات
بود و صاحب منہاج کوبید که فایز ضروری کم کند و کوبید مصلح دی
ما العسل بود و جلاب و بدل خرنوب مایزولی سوراخ بود و بول
آن و کوبید طراشیت و کوبید قوط نوزن آن **خرنوب مندی**
خیار چترست و کشته شود **خرنوب مصری** بخره سطا است و کوبید
خرنوب بطلی بود و کوبید قوط است و کشته و مولف کوبید خرنوب
چهار نوع است مصری و مندی و بطلی و شامی و باز مندی و بول
یکی نوع چهار چترست و خرنوب شامی که کار زونی است و خرنوب
بطلی که در دست و خرنوب مصری قوط است و خرنوب مندی

دیگر است و در میند یک نوع خرنوب شامی می باشد که بغایت بزرگ بود
چنانچه شاخ از وی بمقدار یک کت و زیادت بود و همین باشد **خردل**
بهترین آن استانی بود تا آنکه قریه سرخ رنگ و چون بگویند زرد بود
و طبیعت آن گرم و خشک است چهارم و از خواص وی اینست
که چون در عصبه انکورا نده از نذ بکالت خود بماند و بخوشد و چون بکشد
و بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر تفرس ضما د کنند نافع بود
و بر داء الثعلب معین پس خاصه بر وی عرق النسا و بر در کسید
و بر دردی فرمن که باشد چون خواهد که جذب آن از عمق بدن
بکشد بظا هر بدن ضما د کردن سود دارد و از بخوردی گزند کان بگریزد
و خوردن وی قطع بلغم بکند و چون غسل با با نموم که اخنه و بازیش
پیا میزند و بر روی مالند روی را پاک کند و در لهای فرمن و خیار
تخلیل دهد بغایت و چون با کوبیت و سبکچین بر روی طلا کنند و بر
جرب و قوبا ضما د کردن نافع باشد و چنین گوید اگر کسی قوبا داشته
باشد که هیچ خیز زایل نشود و بر کبر خردل کوفته و قتی که از حمام برین
آمدن باشد و کرباس پاره بر آن کشد و بر قوبا مالد چندانکه خون
آلود گردد بعد از آن خردل کوفته بدان تمالد زرد آب بسیار از وی این
شود و صحت یابد و رازی گوید اگر کسی زرد دندان داشته که بی دریا
بود چون سخی کرده بردن آن نافع بود بغایت و باه رازیادت
کند و تنها کس زایل کند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود و چون
بر برص طلا کنند سود دارد و خمار کردن بر سر جهت زخمیت کلی باشد
نافع بود و سده مصفاه بکشد بد و در از وی خشم هست و بر
نافع بود خاصه چون بگویند و در آب میزند و چون با نودنه در شراب
بخورند گرم بکشد اگر آب وی در گوش باندند آن حکا کند و بر
ساکن کند و خردل بری خلطی نده از وی حاصل شود و بر سر که آنرا می خوانند
و مکه معطش باشد و در سر آورند و معطر بوند بماغ و فصدی

آن بود که بیا دوسر که پیر درند و باید که در خوردن نکند مندی با وی
اضافه کند و پاشا مند و صاحب تقویم گوید مصلح وی کافور و صندل
کلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب التمشاد و گویند و وزن
آن تخم شلغم **خرنوب** یعنی است که پوست وی مستعمل است
به پنج کبر مانند و کاشتن بلسان الحبل ماند و در از وی ساق وی چهار
انگشت بود و مجوف بود و بطعم از حرنوب سیاه تلخ تر بود و از این
روی ریشهای بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی است که
آن ریشه ندارد و الملس بود بغایت صلب و بهترین آن بود که
بود و زود منقعت شود و لعاب است شده بود و در حال نیاز آنکند
بعد از آن بکزد سخت و طبیعت آن گرم و خشک در وسط در
سیوم و فو لیس گوید گرم و خشک در دوم فاج و صرع و در مصلح
سود دارد و معی بلغم و اخلاط لزج سرد بود و معده پاک کند از
اخلاط مختلف مثل تلخ و سودا و چون زن بخورد بر کبر و خض بر آید
که بکشد و بسن وی بر بهش و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و در
در شیا فات جت دفع تا بر یکی خشم مستعمل کنند و روشنی دهد و آن
آن بود که یک رطل از وی باره کنند و در سه رطل آب با آن بخورند
سه روز و بعد از آن بزنند تا دو انگ بماند و صافی کنند و خرنوب بپزند
و در رطل غسل مصفی بر سر آن کشند بگوشتانند و کف آن بکشد و چون
بقوام اثر بر آید فو کبرند و شسته از وی لعقه بود با آب گرم
این سالم بود و این کسی که پاشا بد و اگر سخی کرده بود و بوی آن
بدر ماغ رسد معطش باشد و سرفه پیدا کند و اگر سخی کرده باشد
خطر بود و شنج و کزاز پیدا کند و قی آورد و نفوق و خفای پیدا کند
و اخراط کردن در آن ادوی را بکشد و مقدار مستعمل از وی پنج مثقال
بود و کسی که این خورده باشد بعد از وی چون مرغ بخورد بر دو صاع
تقویم گوید که مصلح وی ذوق نان و جلید بود و صاحب منهج گوید که

مصلحتی مصطکی بود و موافق کسی که خربق خورده باشد بمرق مرغ
و بویهای خوش و کسی که آنرا پاشاید شاید که معده او را بکشد
باشد و از خواص وی آنست که چون با سوتق و عسل بپزند و نوش
بخورد بمرق و وی هم کلابه خنیز بود و بدل فی جوز الفی بود یا با
خربق اسود حراقه وی زیادت از حراقه ایض بود و ورق وی
بورق چهارم اند اما شکافه نر بود و سیاه نر و ساقی وی کوهن
و کل دی سفید بود اندکی بمرخی یا بل و نخوی مانند خشک آنست
بود و پنج وی سیاه بود و در شیشه داشته باشد و پیرک بود و پوست
پنج وی مستعمل بود و وی در زبیهها خشک روید و چون وی را بشکنی از
اندر دهن وی چون عبادی بیرون آید و بهترین آن بود که میان
فرهی و لاغری بود و بسیار گره بود و اندرون گره محوف بود و گو
وی از بیرون سیاه بود مانند سعد و اندرون نه و بن وی اندکی
رشته باریک داشته باشد و آنرا خال زنگی خوانند و در جل الای کوبند
و مالیند بون و بالینوس نیز خوانند و طبیعت وی گرم و خشکست
در سیوم و مولف گوید مشابه بود با پیرشا اما با یکتر از وی بود
و پیرک تر و کوشش مرده بخورد و با سرکه برهنق طلا کردن نافع است
و و سواس و با لجن بیا را نافع بود و چون با موم و کنر و اسب فرقت
بار و عن قطران پیافیند و بر جزب مانند نافع بود و چون با سرکه
نیزند و بدان مضمضه کنند در دندان ساکن کنند و بخور کردن
نیمین عمل کند اگر نزدیک درخت انکو رود و پدید آید اگر از آن انکو برآید
سازند مسهل بود و چون در دروهای چشم کشند فواید بصره بدید
و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل صغیر و بلغم نیز بود و صفرا
خلیط مستفیع کند و از سقوبیا زیادت تر مفید است و در
صفرا و مره سودا باند با سانی و شربتی از وی نیم درم نود تا نیم
مثقال با فودج و سقتر و او و پها و ملطف گرم که معده را سوزاند

و بعضی در سکنجبین خوب است یا شراب شیرین بعد از آن بکوبند
یا بمرغ و مرق آن پاشند مسهل بلغم و صفرا و سودا بود اما
مضر بود بکرده و امهال بسیار کند و باشد که خنق آورد و مقدار
دو درم ششخ احدث کند و مصلح وی در اسپنحال کردن فو
و کثیرا و فطر اسالیون و سقتر بود و بدل دی کند شش است و پوست
پنج کبر مساه و می گویند بدل آن نیم وزن آن با زردیون است و چهار
دانگ از وزن آن عاریقون و گویند بدل آن یکسکه است
خرد الیک و الدجاج سرکین خردوس و مرغ بود و مجموع با سرکین
مسخن و محقق و مصلح قویج بود و چون با شراب یا سرکه پاشند
و تریاق فطر خابق بود با غسل و چون پاشند بوزن یک
مثقال با سنجبین نیم درم آورد و سرکین خردوس چونکه سخی کنند و
برگزیند کی سبک و روانه نمند سودا دارد و بخور و الفار سرکین مومین
گرم بود و در التخلیط طلا کردن سودا بد خاصه چون با سرکه بود و
اگر با گذر و شراب پاشند سنگ کرده بریزند و اگر از وی
شیاف سازند و کودکان بخورند شکم براند و چون بپزند و در
آب می کشند عسر البول را نافع بود و اگر در چشم کشند سفیدی
بپرد و مره برود و مانند زطونه قرینه پاک کند **خرد الیک** و طبع
و گفته شود **خربق** بطیخ است گفته شد خرافان بنایست
بشکل سنبل الطیب اما لون وی سبزی یا بل بود و پنج وی مانند
سنبل بود و بوی وی نیم سنبل بود و در طبیعت در خاصیت
نزدیکت سنبل و در طعم وی اندکی حلاوتی بود **خرف** قله الحلی
و گفته شد خرف لطیفه من خرفها خرف سرطان بحری بود و
طبیعت خرف سرد و خشک و حلاوت منده بود خاصه خرف تنور و
خرف سرطان خشک چون سخی کنند و با هم خندان نیم تریزه کوفته بر
هش و کلف و منشر طلا کنند از ابل کرد در می که از آن بسازند و جراتها

رود بصلاح آورد و جرب و قزهارا بفاعت نافع بود و خرف
بر نفوس طلاق کردن نافع بود و با سر که طلاق کردن بر قوت با و جرب
و حله و سعه و مصف بود و خرف و خرف عضای چینی دندانه
جلا دهد و خرف مضه بود با عصاب دماغ و مصلح آن روغن
بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود **خرف** خیری بری است
از وانه گویند و طبیعت وی گرم و لطیف بود و سخن دماغ سرد
و چون با شامند سوا المزاج را نافع بود و جگر و سیر و چون
بخورند بر بوی کزده که باشد زایل کند و سخن رحم بود و مخفف
که از آن روانه بود و رحم را پاک گرداند و بگو و چون زن فرزند
از وی بخورد بر کمر دانستن گردد و چون سخن کزده با رده بر شند
و جرب اخت ضما و کسند تکلیل دهد **خرف** جوار است و گفته شد
خس بیاری کا هو گویند و بری بود و بستانی بود و بهتر بری
بستانی بود و تان پس طبیعت وی سرد و تر بود و در بیوم و گویند
در دهم خوارت معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند
و خونی که از وی منولد شود بیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر
حاصل شود و میل بسری داشته بود و جهت آب کردن نافع بود
و آنچه ناشسته بود در وی نفع کثر بود و آنچه شسته بود نافع
در وی زیادت بود و اگر در میان شراب بدان تنقل کنند منشی کثر
کند و وی زود منضم شود و ششکی بنشیند و با سر که اشتهای
طعام باز دید کند و بر قزهارا نافع بود و جهت ورمهای گرم
طلاق کردن و برونی ضما کردن سود دهد و بخوابی زایل کند خواه
خودن و خواه بخته و قطع سیلان منی بکند و در جوش که از کرمی
بود ضما کردن سود دهد و تخم وی چون پاشا منسد سود کند و
کسی را که احلام بسیار افتد و قطع منتهوت جماع بکند و کا هو
بری پس وی در قوت مانند پس خشی اس سیاه بود قطع سیلان منی بکند

مانند بستانی و نیم درم از پس دی سهیل کموس می بود و جهت کزنی
عقرب و در تیل نافع بود و چون پاشا منسد و کا هو بسیار خوردن
چشم را ضعیف کند و تار یکی آورد و حواس تیره کند و مصلح آن
پایله مراد اولی که بک تو قایا تنقیه کند و آب را زیاده در
چشم کشد و کا هو مضه نود به باه و مصلح وی کرفش نفعی بود
خس و دارو خوبان است و گفته شد خشی ش سفید بستانی
بود و بهترین وی تان فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود و درم
و گویند در بیوم و عیسی گوید سرد و خشک است در دوم بود
بود جهت سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده و نشت دم
و مادنا نیز که فرود آید از شر و با غسل منی زیادت کند مقدار
دو درم تان درم مستعمل بود و جهت وی شکم بزند و آب
وی شکم براند و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی غسل
یا قند و صاحب نفوم گوید بسیار از وی مرغی شش بود و مصلح
آن مصطکی و سلقه بود و واسطی گوید پوست وی مضر بود و شش
و پوست وی از دانه منوم تر بود و غذا اندک دهد و مصلح وی
غسل بود یا قند و صاحب نفوم گوید چون پزند و آب بر سر آن
ریزند و ضما کنند بر بستانی بخوابی را نافع بود و بیخ وی چون با
بخوشا تند یا تابه نیمه باز آید نافع بود جهت جگر معاول کسی
که در شکم وی خلطی غلیظ بود **خس** صاحب نفوم گوید بری
بود و بستانی بود و صاحب فنهاج گوید که بری مصری بود و بهترین
وی فربه تان بود و طبیعت آن سرد و خشک در بیوم و گویند
در چهارم و گویند تر است در چهارم خاصیت کل وی آنست که
ریشهای جسم موای زایل کند و خشی اس سیاه چون بکوبند خرد و با
شراب یا شامند جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم
آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر بستانی و صد بر ضما

کنند بخواهی برود چون ضروری بود در دانه های چشم استعمال کنند
سودمند بود جهت حرارت جگر بجایت نافع بود و مقدار استعمال
وی نیم درم بود و بسپور بنوس که بدو چون بسوزانند و خاکستر آن با
روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بخام روند و بشینند تا بوق
فروید آید آن نافع بود و چون سخت کند و با سرکه بشینند و بر
صدغین طلا کنند و سرکه از گرمی بود و از حرارت اقیانوس
سودمند بود وی منوم و مخدر بود و مضر بود بسر و شش و مصلح
نخ را از زبانه بود و صاحب نفویم گوید مصلح وی روغن زنبق و
ترکس بود **خشکی شش** میقتن افزودن جو اند و معنی آن خشکی
بری بود و بدان سبب است اسم خوانند که چون زید سفیدی باشد
و بعضی از قلیا خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمر وی بخور
سفید بود و تخم وی مسهل بود و در قوت و طبیعت نزدیک
بجگر است بود خشکی شش منقر خشکی شش جری خوانند و غلاف آن
شش کا و بود بدین سبب وی را میقتن خوانند و نبات وی در کین
در بیا تا روید بر نفس طلا کردن نافع بود و چون بیج وی بگویند
ناب تا بنیمه باز آید و طبیعت آن پیا شامند سودمند بود جهت علت
جگر که از خلط غلیظ بود **خشک انگبین** عسل خشک است
که از گوشتان فارس خیزد از حدود کا از دوزن در میان حص
طبیعت وی گرم و خشک بود کرم و خشکی وی زیاد و از عسل بود
و فعل وی اخوی بود از عسل در همه حالتی و بدل وی بوزن آن عسل و
نیم وزن آن کز انگبین و گویند یک وزن و نیم عسل خشک را زدی بود
که محاله وی بگرفته باشند **خصه** بهترین آن خایه خور بود و در
و یک بدی خصه بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی
گویند سرد و خشک بود و غذای آن بگوید خاصه خایه خور بود و
منی زیاد کند و وی بخوار مضر بود خاصه که از حیوان پس بود

بدنیه

و مصلح آن انجدان و فرخ کوه بود و نمک و ستره **خصه الکلب**
بهترین وی شیرین تر بود و از وی بوی می آید و طبیعت وی گرم
تر بود در اول و شش و تند و فایده را نافع بود و شہوت جماع بر
الکلب و انعطاف تمام می آورد و مقوی باه بود عظیم و قائم مقام
بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یک مثقال تا دو مثقال
بود و صاحب مغزه شربتی و مثقال آورده و صاحب منہاج و
صاحب نفویم گوید نیم تراست و صاحب مغزه که این مطار است
جامع آورده که آن بخار است و در اینجا قول صاحب جامع عقشه است
آن بوزن آن بوزن آن است بوزن نیم ریزه و گویند بوزن آن نیم
جرم و نیم وزن آن نیم انچه و گویند بوزن آن نیم انبیت و در
وزن آن نیم جرم و صاحب نفویم گوید نیم معوم را موافق بود
و مصلح آن عصا نسان الحمل و شکر بود **خصه الکلب**
بجست مانند خصیت الکلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند
بلیوس بود بشکل اما بزرگانی با بل بود و آن زوجه بر فوق زوجه
دیگی فربه بود و یکی لاغر است و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد فرزند
ترند آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند آید و طبیعت
وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضل بود کحل در همای
بود و در پشای بید خورند و را نافع بود و قلاع و غله و ناهای و
و گویند خون تر بخورند با و باز یادش کند و چون خشک بخورند قطع
شہوت میکند و جالبیوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاد
کند و اگر نوع کوچک بخورند منع آن بکنند بخلاف دیگر وی مسخن بود
بشش و سینه و مصلح آن صمغ عربی و خشک سینه بود **خصه**
البحی جیل خایه کوساله چون خشک کند و بگویند و پیا شامند و غوط
تمام آورد و مقوی باه بود حصی الابل خایه بزرگ وی چون خشک
کرده با شراب پیا شامند نافع بود جهت نزدیکی **خصه**

خوبه نارسیده بود بیشتر از میوه یک خوانند و مولف گوید این میوه
در ففده آورده که مضبوط است **خط** بهترین میوه میوه
بود که کل میوه بود و آنکه بستنی بود بود از دانی خوانند
میوه سرد و تر بود و گویند گرم بود با غذای و در میوه تبیین بود و
انضاج دارد و خا و تخمیل و برهق طلا کردن با سر که سودمند بود
دقیقی که در آفتاب نشیند و در میوه طاهری که از آنجا در
بن کوش بود و خا زیز و بدلت و درم بستنی که از کوش بود و
درم متعبد که از کوش بود و درم فاصل با سر که غای طلا کردن نافع بود
و غای لب و عشته را نافع بود و طبع میوه چون پاشا منبت
عسل لبول نافع بود و قرحه امعا و سنگ کرده و خطهای خام غلیظ
عرق لب و عشته فاصه چون با شراب بخت پاشا منبت و چون با
به بطایم غای میوه و صمغ البطم وزن بخورد که در جهت ورم رحم
و انضمام آن لغایت سودمند و طبع میوه نهانیست عمل کند و نفع
چون با سر که خوشا منبت و بدان بضمضه کنند و در دند از اساک کنند
و تخم آن خواه خشک و خواه تر چون بگویند با سر که برهق طلا کردن
کند و چون خطمی خوشا منبت و طبع میوه بر کوش کی محل با لب سوخته
و چون با لب منبت و سر که بر اعضا با لب منبت و درم منبت که نافع
و درم منبت و سر که بر اعضا منبت بود و معنوی آن درم
از میوه قوتی را نافع بود و چون پاشا منبت و خون جگر و درم
و بول براند و جهت احلاط میوه استی لغایت معبد بود و بصدا عینه
را خنک کردن نافع بود و با آرد جود غسل بر ذات الجنب خنک کردن
سودمند بود و اگر در میوه با اندکی زیت خنک کنند بر کوش
جانور آن نافع بود و با سوختن آنش مجرب و خطمی منبت که گرم سود
بود فاصه چون با سر که لغایت میوه که با قند پاشا منبت و درم
میوه در خنک آن ذات الجنب فاصه سودمند بود و پوست میوه میوه

باب پزند مغا صلا و اعضا صلیب نرم گردانند و ورق میوه خشک
بگویند و بدان سرور شین شوند و نیکو گردانند و پاک و تخم میوه یک جزو
و آرد و استخوان خرد و در میوه که میوه شدند و درم قضیب خنک
کنند تخمیل و درم لغایت خطمی و درم غن کا و زیت را در منبت که
دشواری را بد اسان باریند و مولف گوید پنج خطمی کوشی جهت
گرم خنک کردن با کلاب لغایت معبد بود و جهت سرخ صفر
با نبات سفوف ساختن با کلاب گرم خوردن و اسحق گوید معبد
بشش و مصلح میوه غسل است و صاحب لغت میوه گوید که مضرت معبد
و احتیاط مصلح آن عصاره زراست و بدل آن گویند خنک است
گویند بدل خطمی سفید نیکو فراست **خط** و سمه است و گفته شود
خطمی پاشی بر سبک خوانند و طبع میوه نافع میوه و خاک میوه
و درم میوه و خشک بود احتیاط از زبان آرد و مصلح آن عود
منبتی و درم نعل بود و درم سفور بنوس گویند و چون بگویند که کوش
میوه قوتی که ماه را فزونی بود و سنگ میوه شکافند و سنگ را در منبت
میوه بود یکی بیک بود و یکی مختلف از رنگ از هر رنگی چون در لب منبت
بندند یا پوست گویند کوشی یا کا و کوشی پیش از آنکه خاک میوه بشیند
و بر میوه میوه بندند یا بر کردن میوه صرع زایل کند و خوردن میوه
روشنای چشم بر میوه و اگر بسوزانند و خاک میوه در چشم کند با صره
قوت میوه و اگر با غسل میوه پزند و در چشم کنند بهتر بود و خنک میوه چون
سخن کنند بر روغن زیت و بر نافع آن مالند نزد یک نفاس سودمند
بود و این زهری در خواص دارد است که چون بگویند و بر سبک میوه
و یکی با ده و آب شسوزانند و در شراب اندازند سر که لب شراب بخورد
منبت شود و خون میوه چون بخورد زن و منبت خنک اند شمشیر میوه
زایل کند و در خواص میوه که بر سبک میوه میوه ابل را در آستانه جمع کنند
از آنرا آن میوه میوه که آستانه و فکر و در میوه میوه میوه

چون در چشم کشند سفیدی برود و اسطاطا لیس کو بد در منافع اعضا جنوا
ز مهره پرستوکی چون بدان محفوظ کنند موی سر و پیش که سفید شود
سپاه کرد اند و دندان هم نیز سپاه کنند پس چون خواهند سفوها کردن
دمن پوز شیر تازه کنند تا دندانوا سپاه بکند و سر کمن دی چون نه مره
کا و پیا نیز ند و بر موی سپاه طلا کنند بی متکام سفید شود **نخاس**
دطوا ط خوانند و پیارسی بخت به گویند و نیز از می خوش کورد و ترس نیست
چون بکشد و بر زمار کوه کان پیش از بلوغ طلا کنند منع درستن موی بکند
و چون در روغن گندک بوشا نند آن روغن عرق النسا را نافع بود و چنانچه
چون چند نوبه مکرر کنند و گویند چون نیز در مرق آن اگر بیاورد
شکم براند و در دیورک سود و هر دو خاکستر وی روشنی چشم زیادت کند
این زهر در خواص آورده است که چون سردی در نظری مسبل یا امنی یا رو
زنبوق بر نماند که تهر شود و صافی کند و در غن بردارد و بر نفس
مالیدن و قانع قدیم در عسسه و درم که در اجساد بود و در بویغایت نافع
و اگر زنی در سجوار یا بد مزه وی در فرج زن باز در حال نرید و اگر باز
دماغ وی در سبب بای مالند یا راه را بیا بکند و اگر آب بکوشا نند تا مهر
و بر سوراخ فضاقت بکشد بول براند اگر طبع وی در آب بکشد و زن
در آن کشند صافیت قانع را بویغایت نافع بود و دماغ وی خون بسوزند
سخن کشند و در چشم کشند سفیدی بیاورد که در چشم بود زایل کند و سر کمن
وی چون بر قوبا طلا کنند سود و هر دو دماغ وی باب باز در چشم کشند
سود و در جهت نزول آب اگر سردی در سبب جام خواب بنهانی کنند
و کسی بران خستند نماند بخواب نرود و خواب بر وی شود و بید شود
و اگر دل وی چنین کشد بپیش عمل کند و اگر سردی در برج کبوتر بنهانی کند
هر چند کبوتر که بود از آنجا نروند و البته بکشد و اگر در سوراخ خوش
نهند همه مو شان بکشد از آنجا خفج نزول بری است در لیس
کنند شود **خلاف** پیارسی بید گویند و خلاف بخی برام است و گفته

و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ دی از ورق وی بیرون آید و
بهترین پید آن بود که در کن چشمها بسته باشد و طبیعت وی سرد و
خشک بود و مرق وی و ورق هر دو قابض باشند بی اینکه بکشد و
دی تخفیف بود و خاکستر وی در غایت کفیف بود در بستن خون چون
بردی ضعیف کنند تر کرده و صمغ دی بغایت جلد آمهده بود و خاکستر
وی با سر که بر زایل و نمل طلا کردن نافع بود و آب وی صدراع را
زایل کند و آب ورق وی نیکو بود جهت باده که از گوشش کشوده بود
و روانه باشد و مرق وی بر ضربی که بر حلقه زده باشند نهادن نیکو
بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر نافع بود و
وی جهت سحر جگر و برقان نافع بود و مقدار مستعمل از آب وی جهت
بود و آنخی گوید فضاقت شیر اسیف و مصلح وی کلاب بود **خل**
پیارسی سر که است وی مرکب بود از دو جوهر مختلف کرم و سرد سردی
غالب بود از کرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود
در سیوم و گویند سرد است در اول خشک در سیوم معده کرم را نیکو
بود و استنها بکند و قطع خون رفتن از مهر عضوه که باشد بکند چون
پاشا مند یا آن عضوه که از وی خون روانه بود بدان بشویند و بیا بریند
و یاد را بجا کشیند و چون بر سر نهند در سر را نافع بود و خوردن وی
مهم را قوت دهد و استهای طعام بید کند و صغرا دی مزاج را نافع بود
و بدان مضغه کردن دندانرا نیکو کند خاصه چون با کلاب نیم کرم باز
مضمغه کردن و چون با صوف ناکشته بدان تر کنند یا اسفنج و بر جراحت
نهند منع و رها بکند و ریشها که در بدن پیدا شود از جمره و نمل و جرب
و سوخکی آتش و قوبا و بواسیر و اخس خون یا بعضی ادویه موافق این
ز چشمها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای پلید خورنده چون
دایم لیس که بشویند زایل کند چون بشویم ناکشته بدان تر کنند و بارون
کل بر سر نهند در سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استنها

تخلیل دهد و کرانی کوثر در کرمی که در گوش بود پیرون بود و طنین زایل
کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد و بر کزندی جانوران بر وضع
زخم کرم کرده و قتی که بدن سرد شد با شنبلیله سم آن و اگر بدن گرم
گشته باشد سر کرم بر بدن آن موضع بماند بجا بماند و در جهت
دفع مضرت او به کشنده کرم کرده یا شامند خاصه مضرت افیون و
شوکران و خانیق التمز و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون بانگ یا
نافع بود جهت دفع مضرت قطر کشنده و چون بدان کنگره کشنده قطع
سیدان فصول از حلق بکند و خاق و لایه را سوخته بود و حلق که در
حلق حبسیده بود پیرون آورد و ملطف خلط غلیظ بود و شکم خشک
و تشنگی بیش از حد و سیر زان نافع بود و معده را دباغه کند و ماده را تیرد
چون برفی ریزند و جهت درد دندان که از کرمی سردی بود میوه در
انچه از کرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب ملطف
دی است و این خاصیت که در دی است بخری نیست و سر که از
انگور بخش گیرند یا نمک نموده جهت کزندی یک جوانه اما سر که
مضر بود بسودادی مزاج و بسیار خوردن دی بصرا و عنیف کند و عصب
زبان دارد و اگر ادمان خوردن دی کنند با شنبلیله و چون باقی کنند
مزاج کند مضرت وی کمتر بود و صاحب نفویم گوید مصلح آن روغن
بادام و پید بود **فصل الغسل** پیارسه که غصص گویند سودمند
بود جهت عرق النساء و تنگی نفس و چون بدان مضرت کشنده دندان
حکم دارد و کند دمان زایل کند خاصه چون هر باطرا دینا شامند و در
ازدی یا شامند و چون در گوش چکانند کرانی کوثر را نافع بود و خاصه
که در بینی در وی بود و چشم دوختن کند و دندان حکم گرداند و او را
صافی کند و در معده را بیکو کند خاصه چون طعام در معده وی مضرت
و مضر و را سوخته بود و کسی که مرده سودای غلبه کرده باشد شکم
بریزد و اخلاق دهم و صلا نه پسر زد و در و بر کس بجا بماند نافع بود

ولو ترا صافی کند خاصه در زمان نقاشه و درد سر و عصب زایل کند
از دو درم ابتدا کند تا بپست درم سر روز قدر سی افزاید صنعت این
بستاند اسفیل سفید پاک و بکار چوبه یا کرم کند و در ریهان
کشند و چهل روز در سایه پیا و بزنند و بعد از آن یک من از وی در دست
من سر که انگوی اندازند و شنبلیله و زرد را قیاب نمند در میان
از اول سرطان تا آخر اسد و اگر ضروری بود در سر که بچو شامند دردی
سنگ تا غصص لهر استود و فرد گیرند و صافی کنند و بعضی یک غصص
در پا بخند من سر که یا شامند من کشته و در اقا سهند و بعضی یک
مغشته در اقا سهند تا ماه دومه در اقا سهند بود قوت دی عا
بود و خاصیت وی زیادت بود **خلال** سبانت بلغة وادی المر
و بلغة اهل مدینه سدی خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلعه
وی صالح تر از بل بود و آنچه رسیم بود سهل بود و آنچه نارسید مشک
بود خلک بسیار سیه موش کور خوانند و بیشتر از آن بکشت بر آن
جانور است کور و در سبب زین باشد و گویند گویند است و بیخ نبات
و انچه از خورد و در سبب پیاز و کند یا بیشتر باشد و بطلب بوی پیاز
و کند یا از سوراخ پیرون آید و اگر خوانند که ویرا بکشد و وی از حمله
سوم قاتله است و این زهر در خواص آورده است و خنی که در گوشت وی بود
چون بر خا زبر طلا کند بجا بماند نافع بود و اگر سردی بسوزانند و غلط
سخن کرده کسی را که بینی کشنده بود در بینی وی منند کندی بر د و کس
تب ریح دارد چون بوی بندند شفا یابد و هر ار سس گوید و باغ وی
چون بر روغن گل بکند ازند و بر برص و بهنق و قوبا طلا کند و شفا
یا بندد هر چیزی که از بدن پیرون آید چون مالند زایل کند **خلر**
جلبان خوانند و خرفی گویند و آن چیست نزد یک بکر سینه و در
دنا حی کران و کوه بنان و لایت لرستان بسیار خورد و بنان
و همچنان تنها مانند عدس با فلا پزند و خورد و در بهار چون نر بود

با پنجه خورند اما دوار آورد و زبان آن قوم کرم خوانند بشیر از می شود
کانت خواص گویند بعضی آنرا خورند و خوانند و هر کس در خوردن می آید
کند لنگ کرد و طبیعت آن سرد و خشک است و غذا اندک به و خوب
بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضرب بود و بغایت
نفاخ بود و چون طبعی بجعل سبب است از خلطهای بد از آن معایر است
و حیض براند و محلل و ملین فضول سینه بود و مانند کرمه بود در وی
و نوعی از وی هست که از وی بزرگتر بود و آن پنجه شاد خورد و وی را بسید
خوانند و آن نوع بر می خوانند و چون زنان بخورند بشیرشان برقرار آید
سرمه ماء العنایت و دام و راح و مل و صهبا و طلا و غفار
و قنوع و قرقف و زنجبیل و بنید خوانند و بسیار است شراب کوبند
خوانند و بشیر از وی سبکی خوانند و بهترین آن بود که قوام آن معتدل
و لون آن زرد بود و خوشبوی می آید که ادویه در وی کنند و متوسط
میان نوری و کهن و آنرا ریانی خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است
در دوم آنما که سیاه بود غلیظ بود و در شتو از مضرب شود لیکن
زیاده کند و آنچه سفید بود و در قنق غذا کرمه و محرومی مزاج را خوش
بود و در ربول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان
سیاه و سفید و قوت وی میان بود در هر دو حالت اما که بشیرین بود
غلیظ بود و نفع در معده پیدا کند و شکم براند اما مثانه و کرمه را خوش
بود اما آنچه در وی مضرب بود در وی در ربول زیاده بود و مصدع و مسک
و آنچه غفیف بود شکم بنید و در وی موافقت اتصال غذا زیاده بود و
قطع سدان مواد کند و آنچه پس بود مضرب با عصاب کمتر بود و اگر
بول کمتر کند و آنچه کمین بود مضرب با عصاب خواص اما از بد طعم بود
لیکن چون بغایت کمین بود در تین و سفید بول براند اما مصدع بود
اگر بسیار خورد مضرب بود معده و آنچه تان بود با و اکثر بود و در شتو
مضرب شود بول براند بهترین آن بود که کشته شد در اول سودمند بود

جنت سهو کلبی و در بلغمی و غشی و شفا زهر با بود و مضرب را بنکوبند
و چون بکند تشنگی ساکن کند و بول براند و طبع نرم دارد و مولف
گویند شراب بنذر اعتدال خورند طبیعت بدن بروی مستوی گردد
لاجرم غریزی در آن زیادت شود پس آن حرارت در سینه تن بر آید
شود و معلوم است که همه قوای جسمانی که در تن در کارند بواسطه حرارت
غریزی در کار توانند بود پس هرگاه که غریزه زایل گردد قوت جاذبه
کاملتر بود و جذب غذا بهتر کند و قوت باطنه مضرب بنکوبند و چون
غریزه قوی گردد مادی غلیظ را بکشد و قوت دفع دفع
آن قادر تر بود و چون قوت دفع آن مواد غلیظه را دفع کند و در کما
ماده غلیظ نشی نبود و بلغم از معده برود و اگر افراط کنند در وی مضرب
عقل بود و سبب ضعف و اگر ضعیف و مبطل باه بود و شتو غذا
ببرد و نسیان آورد و در عشته و ربع و در ضعیف بصر و اعصاب
صرع و سبکته و مرکب معفاجات آورد و تبها آورد و اگر نباشد خورند
بعد از رجوی و کارهای سخت خنثی آورد و التهاب و افراط و مدد
دی بخشد کنند و یا بقی و کانت القیس که بد که سبب مرکب معفاجات
آوردن وی است که مزاج دل عاشق شراب است پس هر وقت که شراب
بسیار خورده باشد دل شراب بسیار بخورد کنند و باشد که جندان بخورند
که بخا و بف دل بر شود و جای نفس زدن نماند و چون چنین شود جرات
غریزی فرو میرد و مرکب معفاجات پیدا آید و اگر حرارت غریزی فرو
نمیرد کمتر شود همچنانکه چون جرات را بیش از حاجت روغن کشند
یا فرو میرد یا ضعیف شود و چون حرارت غریزی ضعیف شود
شراب نامنصوم بماند و بلغم گردد و مضرب آن در سینه تن بر آید
شود و آنچه از این فضلهها در دماغ جمع شود آن دماغ کرم بود یا سرد
اگر دماغ کرم بود آن فضلهها سوخته شود و از وی دیوانگی و وسواس
پیدا آید و در درد کوش و سه سام کرم و اگر دماغ سرد بود بسبب آن

با بهای بلغمی سرد شود و زیاده شود و از دی صرع و سکنه و لغو فاع
و سرسام سرد بود و فراوانی در عتبه و کابوس و ترسیدن در خواب
و بیداری بی بیداری و در طبع و سبل و ضعف و خاک
ظاهر شود و آنچه در دیگر اندامها بازمانده از دی تنهای تحت و آنها
و ضعف و ل و فاع و جگر بیداری و آنچه کانی بای افتد از دی
نفس و ضعف اعصاب بیداری و آنچه در جگر جمع شود اگر جگر گرم
بود بسبب گرمی شراب کمتر شود و خون را بنور و مایه صفرا سودا
زیادت شود و تنهای صفراوی سودا بی بیداری و اگر جگر در اصل
سرد بوده باشد حرارت غریزی ضعیفتر شود و جگر سرد شود و شراب
مضمضه نتواند کرد و فعل خود تمام نتواند کرد بدین سبب فضلها کرد
آید و اگر تن برانگیزه شود و سبب بیداری و با سستی و انا و
چنین بن علی گوید که از بن فضیل که بر شمر بیم معلوم شود که همچنان
که در شراب اندک خوردن منفعیت است در شراب بسیار خوردن
صد حذر آن مضرت است و اگر خواهند که مستی کمتر کنند رت غوره
یا تخم کزب متغلی کنند و غذا کمتر خورند و فالوده قندی خورند و نخل
بویند و اگر خوری بود متغلی نازک کنند و سبب مزه و کاه و حماد
طلع و غذا بیشتر از شراب خوردن و آش غوره و سماق و انار و زنه
دفع مضرت می باشد شراب نزع یار یواس **کند** نری و خشکی
دی بفرز نک بود در قلت و کثرت و نازک دی گرم بود در دوم و کم
دی گرم و خشک بود در سیوم و در دی قوت متضاده بود کم که از
گرم و سرد و سردی دی جهت حوضه بود و کرمی و جهت عفو صه
و کرمی طبعی جهت تک وارد و در دی قوت خلا بود و جدیده
بلغمی بکند از غمق بدن بظا سر آن و خلل و منضج همه درها بود و
دما بمل چون بانگ پیامیزند و اگر ضما کنند بر وجهی یا دردی که
سبب پای بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب خوب است

و بعد از دو ساعت صافی کنند و آنکی طباشیر و نشو و نجو زعفران
قند در مقدار سی درم از آن آب حل کرده پیا شامند تسکین خا
بکند و تشنگی نباشد و چون خمر در آب حل کنند و آنک و پنجم
وزن آن روغن بنفشه یا آن پیامیزند و بدان غوره کنند نافع
بود جهت درم اندرون خلق چون در آب حل کنند و از آن حبای
و قطره چند سر که بدان بچکانند و پیا شامند و قطع اسهال بکند خا
و نوع است بزرگ و کوچک خان کوچک میوانی خا اما قطعی گویند و
و بطینیه بذه و کشته شد و در باب یا در صفت نمر آن که از ازل
خوانند کشته شد و خان بزرگ شتوخته خوانند و کشته شود و قوت
هر دو محقق بود و در مل خلل بکلیس معتدل و قوت خا اما قطعی بود
و مسهل سبب رطوبتی می که در وی هست لیکن معدوم را بد بود و در
آن چون پیامیزند نازک تر می باشد شتی مسهل باغم بود و در و ساق
وی چون تان بود بچکانند همین عمل کنند و اصل وی چون با شراب
بچکانند و با طعام بخورد مستقی و مندی شود و نهد و اگر کسی را که
افعی زده باشد پیا شامند نافع بود و اگر باب پیامیزند و وزن در آن آب
نسبتند صلابه رحم نرم گردانند و بحال صحت باز آورد و نری
چون با شراب پیا شامند همین عمل کنند و چون بد موی باشد به
کند و در وی چون تر بود با آبست جو پیامیزند و بر درم گرم ضمما
کنند و بر سوختگی آتش و کزندی سبک دیوانه بغایت نافع بود و جو
با پیامیزند بر بنفشه ضمما کنند نافع بود **نخا مان** صندل خدیو
خوانند و آن حجر سیاه رنگ بود و آن نوع است و ماده و از آن
بر بغایت صلب بود و نیره رنگ چون باب بسیار محکم آن زرد
مانند زنج و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن پاک بود
و اگر باب بسیار محکم آن چون زنج بود سرخ بغایت و طبیعت
سرد و سرد بود و آن نوعی از آهن است پیامیزند خا من گویند و محکم

چون طلا کنند بر درم و حمره پیر مرغ سودمند بود و حرارتش را
و حرمان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دارند در ورمها
دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که ترید و تسکین دوی زیاده
بود از یک نوع **زخدر بیل** نوعی از کاشنی ری بود اما بنای
نم بود و آنرا بپسند خوانند و ورق دی بکاشنی صحرا سی مانند
و نرزی و کل دی و تساق دی بمین سپیل لیکن قدری گو چتر بود
و بر دی صمغی پیدا شود یا نند مصطکی بخندار یا فلای دقوة دی
مانند کاشنی شبانی بود اما بسبب تلخی دی که زیاده است تخفیف
در دی زیادت بود و صمغ دی چون سحی کنند و با مر یا جیزند و در
خرقه بخند مقدار زیاده وزن بخود بر کمره جیض بر اند و اگر
نبات قوی بمجان باغ بگویند و با غسل بپوشند و قرح سازند
چون باب بکند از آنند و با نظرون پیا نیزند و برین مالند سودمند بود
و صمغ دی موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیج دی بمین عمل
کند چون تر بود و بیکشی در دی نهند و رطوبتی که بر آن خیز خنبد
شود درین موی زیاده که در چشم بود جفتانند و موی زیاده را
زایل کند و چون با شراب یا شامندر مکینند و صمغ دی باب کاشنی
چون حل کنند و در چشم کشند یا در چشم بود زایل کند اگر در دم
از دی با خمر یا شامندر یا بر موضع کزندی افقی طلا کنند یا فغ بود
اگر آب ورق دی بر بوا سیر طلا کنند قلع کند و لین دی در موی سم
سمان عمل کند خند روس خا لادن گویند و آن حنطه رومی است
پارسی کا کل گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذای دی
سردن از غذای کرم بود و کثر اما غذای نیکو بود و از برنج غذا اینکو
نزد ه و طبیعت پند و معده را نیکو بود و چون با سرکه بپزند
و بر جرب تر ضما کنند قلع کند و اگر بطیخ دی خنده یا فغ بود جفته
فرجه **معا فسنی** برواق خوانند و بزبان بربری متعبدیس و ورق

مانند ورق کند با سالی بود و ساقی دی طس بود و آنرا انبارین خوانند
و بر سردی کلی سبید بود و بیج دی در از بود و کرد شکل بطریق بیج
نیلو فر و حریف بود و گفته شد در اصل الحشی بود و طبیعت آن
گرم و خشک است و گویند سرد تر بود و در سقور بنوس گویند چون دی
یا شامندر بول و جیض بر اند و چون در دم از دی با شراب یا شامندر
یا فغ بود جهت در پهلوی با سر فر و بیج دی چون سوزانند و خاکستر
دی ضما کنند بر اندا **التعلب** موی بر و ماند بند از آنکه بصوف یا ر
موضع آن مالیده باشند و اگر کزندی کنند و روغن زیت در آنی کشند
و بر آنش نهند تا بخوبی بر شغاف که از سر با بود یا لند یا فغ بود و بر
سوخکی کش بمین اگر آن روغن در گوش چکانند در گوش زایل کند
کراتی دی بر د و اگر ورق دی و کل و بیج آن بر موضع کزندی جابوزان
ضما کنند سودمند بود خاصه چون با شراب یا شامندر و اگر بیج دی
با در دی شراب بگویند و بر د ملها و ریشهای بلند و ریشهای بدو
و درهما که در پستان پیدا شود و درم خنبد ضما کنند یا فغ بود و چون
با سوتق یا نیزند و در قهای کرم را در اندای آن ضما کردن یا فغ بود
و اگر آب دی در گوش مخالف چکانند در دندان سرد و اگر سحی کنند یا
عسل و بر شک مستقی ضما کنند یا فغ بود و ساقی دی چون تر بود و یا
سرکه و زیت بخورند بر قانرا لغایت یا فغ بود و استغفار **سود دهر**
و بسیار دی مرار آورد و قصله دی آب تر مندی بود یا غول **خند**
بشیر از دی فرو کی بشیر کن خوانند اگر با زیت بگویند و در گوش چکانند
در حال درد ساکن کند و در خواص این نه راورد است که دی چون
در شب کل کنند مرده شود و چون باز در شب سر کس زنده شود و اگر
سرمای خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتر آن اجاع پیدا شود و قمر
نشدند و شریف گویند اگر موز دی پاره کنند و میل بدان فرود برند و
آن رطوبت در چشم کشند قوت با صره بد ه و نارسیه زایل کند

و اگر بازیت بچو شاند و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند آنه
بواسیر قطع کند و اگر خفسار نیم کوفت کنند و بر موضع کزندی عرق
بندند زایل گردد **خونچان** بهترین وی آن بود که سرخ رنگ و سطر
و کم گرم بود و آن نجی است باز از وی آشیانه سازد بر لب دریا در
وقت که کردن و آنرا در خانه باز بایند و وی از زمین یونان خرد
و زمین یونان آب برآمده است کس آنرا نیاید و آنرا در خانه باز آنرا
بگیرند و بشویند و پان پان بپزند و آنرا خرد و آرد و گویند و بشویند
آنرا قزعات خوانند و طبعیت گرم و خشک است و گویند در سیوم
معین باینکو بود و در قزله زایل کند و در کرده را تا قز بود و باده
زیاده کند و بعضی من خوش کند و طعام را مضمت گرداند و عرق
نافع بود و بول براند چون از سردی کرده و متانه بود و صرع را و
صداعی که از سردی بود و سرطان و خرابی و در دمای بلغمی بود و ای
نافع بود و بکشد با دارا و رطوبتی که در معده بود و شفت کند و باز
کریک منی کند و هیچ کس قدری از آن نگرفت که معوظ تمام نباشد و در
صاحب جامع گوید بکرم از وی سخن کرده چون بر سر چهار یکی شیر کاهند
و پاشانند و موت باده بداید که پاشانند و پاشانند و از خواص
وی است که در سردی که بود و بکشد آن بکشد و همه معده و کز
بغایت نافع بود و قوت اعضا باطنه بداید و گویند مضر بود بدل و
مصلح وی کثیر بود و غذایای حریص صاحب تقویم گوید مضر بود و پشینه
و مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی قزله یا قزله و اسحق ابن
عمران گوید بدل وی از جینی بود و خوش بپاشی شفا لو گویند و بپاش
آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زود تر مضمت شود و آن نوع
را اگر خوانند از معده زود تر بگذرد و آنچه صلیب بود و استخوان بر کوه
جسیده بود و غلیظ بود و در مضمت شود و طبعیت وی سرد و تر است
در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول

ملین بود و در وی قبیض بود و آنچه خسته بود ملین بود و معده گرم را
بغایت نیکو بود و آنچه عفن بود قافض بود و اگر خشک کنند قبیض
وی زیادت بود و آنچه خشک بود بچو شاند و طبع وی پاشانند
قطع میدان فضول از معده بکند اما خشک وی در مضمت شود و
و آنچه تر بود و رسیده آشیانه بپاشد و گرم و خشک مزاج را باده
زیاده کند و بهیای عرق را سودمند بود و حرارت پشاند و باز
تشنگی برده و قبادی چون فساد زرد الو بود و لذت تر از وی بود
اما غذای وی غلیظتر از غذای زرد آلو بود و در طوبیت وی مضمت
شود و مولد بلغم بود و اول آن بود که بعد از خوردن وی زجیل
برای خوردن یا غسل و یا شرب آب برنجانی اگر در وی پاشد و وی
بکشد و آب وی پاشانند و خست العرق و کرمها بکشد **خون سیاوش**
دم الاغین است و گفته شود خورسرج سم الحار است و شرباری
خمره گویند و بیاضی خرمه گویند و آن خلط است و گفته شود
خبر گفته خوانند و بیش از فیاریانک گویند و صاحب مناج
گویند لطیفتر از خیازن بود و سرد تر و در وی اندک قبیض و احتق
بن عمران گویند سرد و غلیظتر از آن بود و طبعیت وی
سرد و تر بود و در دوم و سوم و منند و جهت بهیای محرقه قبول براند
و تشنگی پشاند و میرد احتشام خوری بود و آب وی چون متقال
بگیرند تا چهل و پنج متقال باده درم تیکر پاشانند و مسهل را بپاشانند
و در از خوردن وی خلطی بدست آمد شود و بهترین وی کوهک بود
که تخم دی رفیق بود و افضل وی آب وی بود و موافق حکم و معده
گرم بود و غافقی گویند آب وی لطیفتر از آب خیازن بود اما جرم
خیازن در مضمت شود و بغایت سرد بود و خوردن وی تشنگی آرد و
در معده و خاصه و مصلح وی غسل بود یا بمویند یا جوارش که نان خوا
دکتر در وی بود اما آنچه بپاشد و زرد بغایت سرد بود و حرارت را

نشد اما در معده بپزد و اول آن بود که بعد از طعمهای غلیظ
بخورند مانند آتش و آتش غنوم و امثال آن باید که بعد از صبح
خورند و پوست دی خشک کرده مقدار چهار درم چون زن یا شاگردی
زادن بزودی آسان کرد **خیار شنبه** پیاری و مندی خیار خیره کوبید
و وی مندی و کبابی مصری بود بهترین وی مندی بود سینه و
سیاه رنگ بود و در سینه و فلوس وی ترقاق بود و پوستی
رقیق بود و بهتر آن بود که در وقت مستعمل در لحظه از قلم سرون
و استعمال کنند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت سرد و گرم
است و گوشت سرد است محلل و ملین بود جهت و درهای گرم نافع کرد
احتیاطا خاصه در خلق بود چون بدان غرغره کنند و آب کشیده و در
نور قطونا خنثی را نافع بود غرغره کردن و طلا کردن بر نفوس و در
ضلع و مفصل اسودد و در دگر نافع بود و پاک کند و چون
با تر مندی پاشانند سهیل مرده صغرا بود و چون بازیت پاشانند
سهیل بلغ و رطوبت بود و چون با آب کاشنی یا آب عناب
پاشانند بر آفتاب در دگر گرم بغایت نافع بود خاصه چون با آب
کشوت اضافه کنند و استعمال وی پس زخمیت و اذیت بود و ناخوشی
که اگر زن است بخورد هیچ زیان ندارد بلکه مصلح وی بود و زادن
بر وی سهیل شود و مرده محترقه و بلغ براند و شکم نرم دارد و سینه و قوی
گشت بد و سرپای از فلوس وی از پنج درم تا با آنجا درم بود و اسهال
فی بقوت جاذبه بود و گوشت بزرگ و بهر کس که با معده او ضعیف
بود اول آن بود که پیش از استعمال بر و غن با دام خوب پاشانند یا بر
نرسد بزرگ و اسحق گوید مضراست سبلی و مصلح فی آغاب
بود و صاحب نفوس گوید بضر بود بمعدده و غینان او در و مصلح
مصلحی و اینسون است و بدل وی نیم وزن آن تر کچین سر وزن آن
میورید دانه و قدری ترب خیری انواع است یک نوع خیری سیاه

و آنرا خیری بر دین گویند و سفت رنگ خوانند و یک نوع سفید
و یک نوع سرخ و آن بری بود و آن حرا است و گفته شد و یک
نوع زرد است و آن بهترین بود که پیاری خیری شیرازی خوانند در بغداد
و موصی آن مصغیره خوانند و طبیعت وی گرم بود و گوشت گرم و خشک
بود در اول گویند در دوم و بوییدن کل دی کلن با دمای غلیظ بود
از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آن بر دو کل دی چون خشک بود قوت
وی زیاده بود از تر و طبع وی حبض براند و درم رحم را سود دهد
و چون در آن شستند که مرده و میثمه سرون آورد و اگر پاشانند
مفسد بود بسبب خواریه که در وی است و قوت غم وی و کل
یکسان بود و اگر در متعال از تخم وی پاشانند حبض براند و اگر
بجسل بخورد بر کینه که زنده بپاشانند و که مرده سرون آورد اما غن وی
در قوت مانند ایشان بود و لیکن غلیظه بود و طبیعت زین
نزدیک بود و بر او چون خشک کرده با سرکه بر سر زخمیت شده ضما
کنند نافع بود و بگازد و نفوس را و درخی که در مفصل مد
بغایت صحت بود چون ضما کنند نافع بود و طبع وی سرد کرد
دندان اسودد و کل وی چون در موم روغن کشند شقاق متعده
انگشتان نافع بود و خیری سیاه که از ابشر ازی خطای گویند
طبیعت وی معتدل بود سود مند است جهت با دی که در سر بود و غیر
از نوع زرد و سرخ که منفعة آن گفته شد که در طب مستعمل است و منفعت
آن بسیار است اما در انواع دیگر خیری چند از منفعتی که مشهور بود
نیست که آنرا یاد کنیم که کسی خیری بخورد معلوم کرده باشد
و صاحب نفوس گوید بوییدن وی مضیع و مصلح آن روغن کل
سرکه **خیر** که بوییدن خوانند و مال بود بهترین آن نان فرم
پیر بوی بود و زادی گویند در قوت مانند قزفل بود و لطیفه از
قافله بزرگ و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیلوم معده جگر سرد

نافع بود و جهت معده نیکوتر از قافله بود و قی بنزد و عذرا مضمر کند
 و این ماسویه گوید معدن را از اخلاط بلفی کند و استعنا طعام
 و نافع بود جهت وجههای سرد خاصه در دماغ و قوت سرد پروا
 از پیاسوس گوید جهت بهنق که در همه بدن باشد بغایت نافع بود
 چون یک جزو از وی و یک جزو کنش و یک جزو تخم ترنیزه گوشت
 نیمه تا غسل برشند و طلا کنند و گویند مضر بود با حشاخوری و
 مصلح آن شیر تخم خرفه و سکنجبین بود و در آب بنیدی الاهی خوانند
خلوص این اسبابی است و گفته شد صفت آن سنگ در الف و
 صفت آن سنگ که از او اسودا سوزم خوانند و در همه گفته شود ان شاء
باب الدال دال و بر جت الی اسباب است و گفته شد
 دال از بروج دال و افرونگ نیز گویند بشیرازی انجک خوانند
 و از کوه کیلویه که از ولایت پارس است خبر داد و در هیچ موضع
 دیگر نیست و طبیعت وی گرم است و معتدل بود در تری و خشکی
 منی برآید و شهوت جماع برانگیزد **دادی** حبیب است یا تند جو یا کبر
 و در آن تر و بطعم تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم
 و گویند سرد است و بوخا گوید که در اول و خشک است تا دوم
 و بهترین وی سرخ رنگ بود کوی خوشبوی تازم و وی قاضی بود
 و بنید خرمایی را از ترشی نگاه دارد و بلین صلابات بود و شکم بنید
 و در د معده را سودمند بود بغایت و استرخا آن چون در طبع وی
 نشینند اگر دو درم از وی بگویند و بریت جرب کنند و سفوف
 سازند بوا سیر یا نافع بود و دفع زهر یا بکند و اگر در طبع وی نشینند
 معده و رحم که بیرون آمده باشد یا زجای خود رود و اگر کبیس باشد
 و لقی کنند که نهای بزرگ و کوچک بکشد و بسیار خوردن وی یا
 کشند بود و مداوی دی بقی و اسهال و تیر تازم و چیزهای جرب
 و صاحب تقویم گوید سرد آورد و بوا سیر و دار و مصلح آن

خیزان بکند

خیمه بنفش بود یا بلبله بقند و بدل وی در تحلیل صلابات چهارم
 وزن آن بادام و نیم وزن آن اهل اما در استنی نشاید که اهل
 مستعمل کنند **دانشین** خندول خوانند و بزبان بوری اذی
 و بلفظی دیگر استلا بوس آن درختی سبز خارناکت و در پوست
 خرافتی بود و در کل وی حدی و در جوب وی عفو صتی بود و این
 گویند بیج سبیل سندی است و گویند خوب سبیل رومی است و این
 خلافت آنکه محقق است پوست وی یا تند قره بود بشکل اما
 بشیری خیلی از وی سبزه تر بود و سرخ تو مانند خون و بهترین آن
 بود که کران وزن بود و آنکه بشیر خیزد و چون پوستش باریک
 بلون خون بود و خوشبوی و سبز بود و در طعم وی اندک تلخی است
 و نوعی از داریششان بود که امسک باشد و تابان و بغایت تلخ است
 و سفید رنگ بود و بوی نداشتنه باشد و طبیعت وی گرم است
 در اول و خشک است در دوم و گویند مسود است و تحلیل ریاخ بود و
 مصلح عنونت قطع خون بکند و شکم بنید چون طبع وی یا سبز
 و چون بشیر آب پزند و بدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند و برین
 که در دمن باشد و دما را نکاه دارد و استرخا عصب دال در آدم
 فرزند کند که بیندازد و عسر البول انا نافع بود و رطوبات غلیظ را
 نشف کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم و سودمند بود
 جهت نفخ معدن و چون سخی کرده بروغن خری برشند و در گوش نشینند
 گرم گوش بکشد و چون سخی کرده برشند و بر دمان نشیند در دما
 ساکن کند و جانیوس گوید عفو بات و نولات و سواس سوداوی را
 نافع بود و معده را پاک کند و استرخا بد مضرات بکشد و اصلاح وی بد
 کشد و صاحب تقویم گوید محقق اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی
 و خیر بود و بدل وی بد نفورس گوید در سودمندی استرخا عصب
 آن اسارون و چهارم آنکه آن را وند و نیم وزن آن در رنج بود و شاد

کوبید بدل آن که مارک است **فلفل** جالینوس کوبید بهار فلفل سبزه
و کوبید درخت دی غیر درخت غیر درخت فلفل است تحقیق بهترین
دی است که سینه بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک
در سیوم و کوبید خشک در دوم و کوبید تر است در اول کلل بود و در
سرد ایل چون در میان جگر زبیران کنند تا یکی چشم و شبکوی زایل کند
و مضمت طعام بکند و قوت مغصه بد بد باد را از باطن کند و قیام طعام
زنجبیل بود جهت کزندی جالینوس خوردن و بار و غن طلا کردن با
نافع بود و جالینوس کوبید معده را پاک کند از رطوبت لزج و سده
جگر و سیر زکته بد و سیفوریوس کوبید عرق النساء و نفوس و فلفل
نافع بود و فلفل کوبید قوت یشت بد بد و شتوت را زیاد کند و اندر
ماخس کوبید نافع بود جهت زهرهای کشنده و کزندی افغی و صرع را نیز
منفید بود و مقدار استعمال از وی نیم درم بود و مضرت بود لبه و مضرت
و صاحب مناج کوبید مضرت وی صمغ عربی بود و صاحب مناج کوبید
مصلح و نفی صمغ عربی بود و صاحب تقویم کوبید مضرت وی مندل و
کلاب بود و بدل آن بوزن آن فلفل بود و کوبید بوزن آن زنجبیل
و بوزن آن زرد باد و در سینه بهترین دی سیدانی بود و فلفل
و سرخ زنگ و نیز طعم که در طعم وی شیرین بود و طبیعت وی گرم
خشک بود در سیوم و کوبید در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضج و باد
در غایت لطافت بود و مضمت عفتونست بود در کام را سوزند
بود و خوردن وی و کل کردن تا یکی چشم زایل کند و مغز قلب بود
و در وی تر یا قبه است و چون با مصطکی بزنند و آب سران پاشند
فواق را زایل کند و غوطه تمام آورد و مضمت طعام بکند و در
که از سردی بود زایل کند و باد با شکر و عسل را نافع بود و سینه
پاک کند و سده جگر بکشد و قوت معده بد بد و اسهال را نافع
و در درم را باندوده تخم مرغ سودمند بود و زهرهای کزنده کار نافع

۸۶
و بر کزندی عرق یا انچه ضما و کردن بغایت سودمند بود و چون
سحق کرده با سرکه بر قوی طلا کنند سودمند بود و چون با عسل بر کلف یا
زایل کند و سینه کهنه سودمند بود و در کرده و عسل بول یا نیکو بود
و اولی آن بود که بکوبند و با شراب بپزند و قرص سازند و در سینه
خشک کنند قوت وی یا بخاره سال باند و نیز اط کوبید قوت است ناکما
دارد جدا که در جوف باشد و در سینه کزندی جالینوس کوبید معده و
دماغ را از فضول پاک کند و سینه ببرد و سیفوریوس کوبید جسم
روشن بکند و حیض براند و سر کزندی را نافع بود و و شام را قوت
و شام را نافع بود و صرع و دجهای سرد و مقدار استعمال از وی یک درم
و کوبید مضرت بود بماند و مصلح وی اسارون بود و کوبید مضرت بود
و مصلح وی جیمه بپخته بود و بدل وی پوست سیلخه بوزن آن و نیم وزن
آن کبابه یا اهل یا زرب و کوبید بدل وی بوزن وی خولجان بود و
کوبید بدل وی بوزن وی اهل و در غن دار چینی رسته را نافع بود
دلی افسوس خوانند و آن چیست بشکل زرد و دانه مورد و
عطاران شیرازی را میونج عسل خوانند و چون بشکست عسل بزنی بغایت
جسغیده در اندرون وی بود و بهترین دی تا نفع املس بود که لون اندرون
وی کزالی بود و لون بیرون وی سیاهی که بهر رخ و طبیعت وی گرم و
خشک در سیوم و کوبید در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضج و باد
استحق کوبید گرم و نوز بود و محلل و ملین بود و چون با زنجبیل بر ناخته باشد
نهند قلع کنند و بر درمهای سرد و بر شری بلغمی ضما کنند نافع بود و چون
با راتنج و موم خلط کنند اجزا مسادی بر درم بن کوش نهند مجموع در نافع
نافع بود و اگر ناکند یا بپزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوز
بر سینه نهند بکند از اند و بلغم و عرق النساء و نفوس نافع بود و چون نیم
درم از وی مستعمل کنند جذب رطوبت غلیظه از غن بدن بکند و نفوس
کوبید خلط را در اعضا بکند از قوت اعضا بد بد و رطوبت زایل کند

و فرور یوس که بد کلل اخلاط فاسد بود که در ورکین جمع شده باشد
اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قراقرور شکم پیدا شود و مغصه دارد
دو بار اولی آن بود که آب غسلی که کشیده و خفته کنند و سکنجبین بپزند
و گویند مصلح وی بآلکودکا و زبان بود و بدل دی نیم وزن دی قراقرور
بود و در تحکیم و در نهی صلبه در آن زمان که از آن کوز سرد و نیم وزن
آن ابل **سبب** بسیار است و دو شب فرامی گویند بهترین قوی
بصری بود که اندام بیدان خوانند و آن آتش نندیده بود و آنکه از
رطب فارس که نند و شب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود
کلف را ابل کند چون با قسط ذک بدان ناند و طبع نرم دارد و غذا
و هر یک که خاکی غلیظ و خونی عکرازدی متولد شود و مصلح وی
بادام و خنثی تر بود و بعد از آن سکنجبین یا مغر کا موخور است
و با قراقرور و کشته شود و جاج بسیار سی ماکیان گویند و مرغ
خاکی خوانند و طبیعت وی معتدل بود و گرمی و قاع را زیاده است
و غنل میفراید و دماغ وی چون با شراب بپاشند منع خونی که از
جیب قاع بود روانه بکند و آواز صافی کند و کزندی جانوران
پدید را نافع بود و چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع کزندی جانور
نهند و زبان زمان بدل کنند بغایت سودمند بود و منع سرایان نیم
بکند و مرغ غدا ای ناآنان بود و نشاید که ادمان خوردن وی کنند
و اولی آن بود که بعد از شاول وی میخنج بخورند و دماغ وی منی را
زیادت کند و دماغ را میفراید و شریف گوید چون جوان مرغ فرزند
با مسکه نیند چند آنکه بخته شود و کسی که سرفه خشک بود بخورد و ابل
کرد و اگر مرغ خشک دانه فربه کنند دوازده روز بعد از آن بپزند
و پیله وی سرون آورند و مجذوم در اعضای خود بمالد بغایت نافع بود
و اگر بر کسی که با لجه لیا سی سودا سی داشته باشد طلا کنند بغایت
نافع بود خاصه چون سه نوبت پیای طلا کنند و چون مرغ پیله دار

پاشند کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود منت ریزد
در سر و زیک مرغ بانان جوابی خورد لون وی بحال صحت او و بوی
نافع بود **سبب** روغن گوید فاضله ترین مرغ می بود و بعد از وی مرغ
و سمائی پس چل و دراج و طبع و سفتین و فرخ الحام و در نشان
و خواص و طبیعت آن گرم و خشکست و فن بسیار سی از آن گویند
و بیشتر از آن نوعی از جادوس است و طبیعت آن سرد است
در دوم گویند در سیوم و گویند که مست شکم بیند و بول براند
غذا اندک دهد و اگر بیشتر تازه بپزند خشکی وی کمتر بود و غذا بسیار
لیکن ستم و شک کرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سولق وی قطع
فی و اسهال که از صغیر بود بکند و اسحق گوید مضر است بیش و مصلح
وی مصطکی بود و شب بوز گوید بدل آن برنج است **دخان** یا سی
دود گویند و مجموع دخانهها مجفف بود و در وی اندک ناری و قوت برین
دخانهها دقان قطران بود پس زفت پس معده یعنی بعد از آن بعد از آن
کند و دخان کند در ادویهها جهت وزم چشم عمل کنند که در وی قره
بود آن قره را پاک گردانند و گوشت بر و یا ند در طبعها نیز مستعمل کنند
جهت منع موی زیاده که در چشم میروید و دقان بطم سودمند بود جهت
رطوبتی که در چشم بود لی آنکه در دقان و دخان قوار بر گرم بود قطع سیل
بکند و روشنی چشم میفراید دراج گوشت دی معتدل تر از گوشت مرغ
بود و فاخته و قارطیله و لطیفه و خشکتر از گوشت تدرج بود و در اجاز
کشته می را زیادت کند و شکم بیند و دماغ و فم را زیادت کند و مصلح
ناقمان بود و دراج بسیار سی بپاشند **در دی** یا بختی بهترین سی
در دی شراب کمین بود و طبیعت وی گرم و خشک بود محلل ادرام بود و
کلف و غش را ابل کند و آنرا ناری که با خند عدس بر روی پیدا شود چون
بپایند و با اشتنان خلط کنند سر و روی را بدان بشویند و وی را پاک
کند و جلاد هر در دی الحل در دی سر که چون خشک ده بسوزانند

مانند زبد البحر یا در یکی کوادی نو کنند و بر آتش نهند و غایت سو
دی آن بود که سفید گردد و بشویند مانند توتیای سوخته و وی
محرق و معفن بود و مسخن و محقق گوشت زیادت که در رشتها
بخورد و با اینج بر سفیدی یا خن طلا کنند زایل کند و چون بار عین
مصطکی یا اینج پیا میزند و بر موی مالند و یکشب را کنند موی را سحر
گرداند و آنچه شکسته بود آنرا در آب میل در پشه های آن بر د و باریکی
زایل کند و آنچه سوخته بود با مود نان بر شکم و معده ضما کنند
حکم گرداند و منع سیلان طویات از ایشان بکند و چون ضما کنند
بر شکم و بر ریشها قطع خون رختن بکند و بر ورم پستان ضما
کردن نافع بود و اگر بر سر و درم ضما کنند حیض باز آرد و مسکن
و رمای گرم بود **در روغن** صاحب منہاج گوید و نوع است فای
و رومی و بهترین آن رومی بود و آنرا در روغن عقیقه خوانند از بهر
بشکل عقیق بود و صاحب جامع گوید در گوشه شان شام و اندک
بسیار باشد طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و عیسی گوید که
گرم و خشک است در دوم باد با آب کشند و کنند کی جانوران زیر
دار را نافع بود و در درم که از سردی بود سود دهد و خفقان که ادر
بود و باد های غلیظ که در معده و امعاء و درم بود لطیف گرداند و
تخلیل دهد و بر گزندگی عقیق و ریشها با اخر ضما کردن و میجانی
نافع بود و تقویت دل بدهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود و او
آن بود که با اثرات سیب مزوج کنند تا نخوت وی کمتر شود و جهت
باقدری کا نور غلط کنند نافع بود و خاصیت وی باقی بود و کیفیت
وی بشکند و این زهر در خواص آورده که چون قطعه از وی در اندک
خانه پیا و یزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند و ریشمانی بوی
بندند و از میان سر در آن زن حامله بیا و یزند فرزند وی زانگاه
دارد از همه آفتی و محفوظ بماند و اگر دشمن از آید زانجا بدین بوی

و اگر پیا و یزند بروی و سردی بر پیمان بسته باشد و بن دی سوراخ
بدر از وی ایمن باشند از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این
از خواص است و سفین اندلسی بد مسخن دل و معده و جگر بود و ختم
طعام بکند و سودمند بود جهت بالجو لیا و معالی تحلیل نفخ و لطیف
غلظ اخلاط و مقدار استعمال از وی یکدرم بود و واسحق گوید و درم و
ممو گوید مصر بود و بر و فصل آن را زبانه و قد بود و زادی گوید
بدل وی درد دفع مضرت باد با که در رحم پیدا شود بوزن وی زربا
و دود آنک وزن آن فرغ و ششها بوزن بدل وی عاقر فرها بود
و گویند بدل وی دو وزن دی سولجان بود **در بختن** از حمله
فجرات بود و نباتی بد رخت زیتون بود لیکن از یک کوکبانه
تر بود و ورق وی بر یک درق زیتون مانند اما در از تر و تکرار بود
و بغایت خشن بود و کل وی سفید بود و تخم وی بقدر اگر کوبند
بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیج وی بدر از وی یک گرد
و بشیری آنکست فدر گوهار بود و در طبیعت مانند زهر البحر
و فاح و خشی آن سیاه بود و مسک بود و اگر زردین غوزند کنند
بود و عیش آن سخت و قواء و مقصود و اسهال موی و عیش و
دکشنم بود از چهار روز تا هفت روز و انداوی آنکس که آن خورده
باشد بقی کنند تا معدوم را پاک کند و همان حال که در خوردن بزرالنج
گفته شد در دار سحره البقی خوانند پیا رسی درخت شده و شیری
اسفندار و بسره قندی کل گرم و در صعدیان کجک و در اندلس سحره
الیم و در بخارا لاشکر و غرب نوعی از وی است و صفت غرب کشته
شود اما ورق در دردی مضی بود و جلای و پوست وی قابض تر
و سرد تر از ورق وی بود و طبعی اصل وی چون بر سحران سکه شده
نظول کنند سود دهد و پوست شیری وی چون یک شغال با سهره پیا
یا بشیر اسهال بکنم بود و ورق وی چون سحر کرده با سهره بر جریب

سند مالت سود مند بود و پوست وی چون بر جراحت بچند بصلح
و اگر بکوبند و با سر که بر ششند و بر برص طلا کنند زایل کند و بچ
وی چون بر شش نهند و بسوزد و در طوبی که از وی بیرون آید بکشد
و در گوش چکانند نیم گرم و درم گوش را نافع بود و اگر با عسل بماند
و در چشم کشند تا رنگی حشمت بیرون در طوبی که از وی بیرون آید بکشد
جلای نامی ناکم دهد و منجی گوید و زرق او سرد و خشک بود در درجه اول
درو بطریقی و در مطهر رس نیز گویند و معنی آن بلوطی بود با سر
بلوط و آن چیز است که بر درخت بلوط کهن بچیده می شود مانند سر
اما کو حکم بود و در وی جلای نامی بود با اندکی تلخی و تیزی اما اصل وی
با وجود شیرینی و تیزی و تلخی غرض بود و قابض بود و معفن بود و در
غایت حرارت بود چون بکوبند با سر و دی بچکان و بر موی همانا
کنند موی را بشیر و قانع و لغوه را سود مند بود و **سند** به بلغم
اهل شام شام خوانند و با سر سیستنبودان نوعی از بلغم که کوبند
و بوییدن وی و امان بدان نمودن دماغ را گرم کند و سده وی بکشد
و با دی که در وی بود بکشد و گوشت وی بکلی الهضم بود و بوییدن وی
سود مند بود و اگر خشک کنند و روی ابدان بشویند پاک کرد از جلا
دق جن است و آن دو نوع بود بری و نهی و هر دو نوع را سر
الحجار خوانند و با سر سی خرمزمره و بشیرانی خرمزمره و بهنرین وی بشیر
ورق بود و بغایت نافع بود و کل وی مانند کل سرخ بود بترک و نه
وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک است و سیوم و کوبند که
خشکی وی در دوم بود و گویند در اول و بغایت محلل بود و اگر طبعی
در خانه بپختند فلفل را غایت از جبهه بکشد و وی محلل و درمهای
صلب بود و حکم و جرب و در نشت و زانو جدا کردن خاصه چون
ورق وی بپزند و مانند مرهم بر درمهای صلب بکشند بکشد از آنند و آب
ورق وی چون بر جرب و حکم طلا کنند سود مند بود و چون با شراب

و سداب بکوشانند و پاشانند سود مند بود و جهت کزندی جا نوزاد
زهره از مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و فواصل را سود مند بود
فجاج و ورق وی ستم حیوانات بود از آدمی و مک و اسب و خرو
اشتر و غیره مجموع حیوانات و آنچه ضعیف بود از حیوانات قتل بود
میش و اگر دق فلج را ب خوبیا کنند و از آن آب بشویند از آنند
بود و اندکی از وی کوبند آورد و سخت و باد در شکم میداد کند و آب
که دق فلج در وی رسته باشد بود و فجاج وی بغایت معطن بود
و ورق وی چون با آب بپزند و با آب بپزند و بهر یک زطل نیم رطل است
کهن بر سران کنند و بخوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
و بعد از آن شش رطلی نوم سفید بر آن روغن نهند مانند مرهم و آن
مرهم بر جرب و حکم طلا کنند بغایت معین بود و اگر ورق وی
خشک کنند و بکوبند و بر ریشها را خشک کنند خشک کنند و وی شش
ریش کند و حوالی آن و میدادای کسی که دق فلج خورده باشد یا ششهای
و خیمها و لعاب بر ز قطنها و روغن کل و کثیرا و تر شتر مرغ
معین بود و همچنین با سر بصل و قند و حلا و ما و جلاب و رب غن
اضافه چیزهای جرب کنند **دلب** با سر سی خیار کوبند و بشیر از جلا
پوست وی و جوز وی بغایت خشک بود و در درجه اول سرد بود
و جوی سرد و تر بود و ورق وی چون تر بود با شراب بپزند و
بر چشم ضما د کنند آب فتن باز دارد و درمهای بلغمی و درمهای گرم
که در زانو باشد سود مند بود و اگر نیک بکوبند و بر ریشهای ترافشانند
خشک کنند و سوختگی اش را نافع بود و پوست وی چون با سر که بپزند
و بدان مضمتنه کنند سود مند بود جهت از دندان و سوختگی اش
غبار که بر مرق و ورق وی کشیده بود بغایت معین بود و اسب و شتر
او از را بد بود و باید که بشیر تازه آبپاش آن بخورند و صاحب تقویم
گوید مصلح آن عود بود یا قرنه و دار چینی و جوز وی با سر بکزندگی

جانوران ضا و کنسیر نافع بود و پوست می چون بسوزانند جلای کام بد
تا جلدی که برص را شفا دهد و چون ورق و نم دی نرود با شراب
پاشا منند گزند کی جانوران نافع بود و پوست می برص را از ایل کند
و طبع ورق می رید را نافع بود و اگر شکر می در خانه بسوزند فضا
بکریزد **البوت** نوعی از سوسن بری است آن معروف است سیف
الغراب بدان سبب این اسم بر دی نهاده اند که ورق آن مانند
است و بشکل ورق ابرسا بود اما ورق ابرسا باریکتر و کوچکتر بود
و ساق می مقدار یک گز بود و کل می سرخ رنگ بود و پراسترا
غالبیون خوانند و بعضی ما خاریون نیز گویند و اصل می مانند و پانی
کوچک بود زرد بکرانکه در شربت بود و لاغری و بالایی خرد بود و در
قوت جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن چنان فوج گویند
و زنان بغداد جهت خرمی مستعمل کنند و جهت جلای روی را چون بدان
شویند بغایت لون را نیکو گردانند در بغداد بسیار بود و از آن بسیار
و بیج بالایی می چون زن بخورد بر کمر جیض براند و چون با شراب سازند
سهوت جماع برانگیزد و بیج بپلی می چون زنان پاشا منند قطع سهوت
ایشان بکنند و زهرای گویند چون بیج می در شراب خورسانند و هلا
بواسیر هر روز مقدار یک اطل از آن شراب پاشا بد بواسیر حاکم
گرداند و اگر خشک کنند بیج می و هر روز بکند دم با ماء العسل پاشا منند
همین عمل کند **لبیک** نم کل است چون کل بریزد آن حاصل شود مانند
نم سه کل سرخ رنگ چون چخته شود در طعم می شیرینی بود و در شام
بعرف الذبک خوانند **لق** صاحب منباج گویند مانند سمور بود
سمه حالتی و با نس گویند می که از سمور بود و سهوت می معده را
از بهر آنکه طبیعت حیوان می گرم و تر است و لغین مایه بی برکت
سیاه رنگ و سردی مانند سرخول بود و دندان ارد و از آن خرد
بهر خوانند و در جردن خوک می خوانند و گوشت می خرد بود چون

پیه می بکند از نزد در غلطی که تخم بیرون کرده باشند و در آن بخورند
و در گوشت چکانند گری کهن و از آن نوز ایل کند و گوشت می سر
و غلیظ بود و در بر مضم شود و نمیم گویند گوشت می مانند گوشت
سکابی بود در غلط و در مضم و تولد سودا و کیموس بد و دندان
چون بر کودکی آویزند نم سرد و چون پیه می بخورند در دفع اصل
سودا و در دماغ بهترین مغز مغز غما بود خاصه کومی و نمیم
مغز مویشی بر و کوساله بود و شیخ الریس گویند مصلح کسی بود که
زهر خورده باشد یا کزنده فی را کزیم بود و بقراط گویند مجموع مغز
سرد و تر بود و طبع سرد و تر و غلط غلیظ از وی تولد کند و جو
مضم شود بد تر از فریه کند و دماغ را زیادت کند و مرطب امعا و کزده
بود و باه را زیادت کند اما مولد بلغم بود و اشتها پیر و معنی بود
نزدیک مضم شدن و بر معده مایلیم شود و فی آورد و شک نرم دای
و آنچه بریان کند بر تر از معده بکند از آنچه رسیده بود و مصلح دای
نفع و صغیر و قفل و خردل و دار چینی و سکه بود **دماغ الذبک**
و الدجاج مغز خروس و مرغ چون بخورند گزند کی مار و در آن نافع بود
و چون بسوزند بکند آسباب و مقدار با قلابی از آن بخورند خون
رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از جب
دماغ روانه بود **دماغ البقر** مغز بقر چون خشک کنند و با سرکه
پاشا منند صرع را سودمند بود **دماغ البط** و **دماغ البقر** و **دماغ البقر**
درم مغز سودا و دماغ البقر مغز اسب چون خشک کرده
با سرکه پاشا منند جرع را باعث نافع بود **دماغ البقر** مغز اسب
و معفن بود **دماغ البقر** مغز اسب با عسل خون در جیم کشند
در ابتدای تولد آب نافع بود و خاکشیر آن روشنی چشم بفراید و مغز
می تان چون بر کف پای مانند باه برانگیزد دم الاغ بر کف پایشان خوانند
و ایدع و دم البقر و دم الشبان پیارسی خون سیا و شان بید بوزی

قاطر الدم خوانند و مؤلف گوید آن سه نوع است چکیده و خشکی و تر
 بهتر بن آن چکیده بود صافی که قطعا خوب در وی نبود و طبیعت وی
 سرد و خشک بود و قابض و خشکی وی در دوم بود و وسیع گوید سردی
 در سیوم بود و بوجها گوید که در اول و خشک است تا در دوم
 قوت معده و جگر بد و ستاق مقدر او و سحر اعمار را نافع بود قطع
 خون رفتن بکند از هر موضع که باشد و چون هم درم از وی بر روی
 زده تخم مرغ نیم برشت پاشا مندر شکم بندد و بوج را نافع بود در
 داروی چشم قوت چشم بد بد و جراحتهای نان را سود دهد و درون
 گوید ریشها و دلمهارا و دانهها را نافع بود چون بر آن افشانند و بار
 جالینوس گوید که کوشک بر جراحتها که در اعضا بود و ظاهر بدن بر دیانند
 و وی شش را بد بود و مضاعف صمغ عربی یا کثیر بود و بدل وی در همه
 فعلی کا هو بود یا غصاره کا هو و گوشت حسی الحار و مؤلف گوید
 صمغ بقم بود و از جریس سقوطه خیزد آن چکیده بود و آن دویع
 دیگر از مندر و ستان خیزد از موضع دیگر دم خون گرم و تر بود
 و گفته شود هر یک جای خود **دم الارنب** پیاری خون خرگوش گویند
 نافع بود جهت بهش و کلفت خون گرم بدان طلا کنند و منفع و درهای
 گرم بود بر روی و چون با شش بریان کنند جهت خزه اعمار نافع بود
 و قطع اسهال زمین بکند و چون با شراب پاشا مندر سکوم را نافع بود
دم الاربل خون کوسفند و کا و کوی چون بریان کنند سودمند بود
 سمها که بر پیکان کرده باشند و دستار پیارا سود دهد و اسهال کهن
 و کسی که زهر خورده باشد **دم ابن عرس** خون را سو چون طلا کنند
 بر تخا برون فاعل تحلیل کند **دم السلغیة** خون لاکه است آن چ
 بری بود چون با شراب پاشا مندر صرع را نافع بود **دم الاناب**
 خون ادمی چون وقتی که خجاست کنند بکند و با ارد شکر بپزند
 و با سداب و غسل طلا کنند بر هر ریش که بر اعضا باشد خاصه

الغنم

در ساق و ریشها که آب از وی روانه بود بصلح آورد **دم القزاد**
 پیاری خون سپی گویند چون در میان شراب کنند مزی و دود
 و این از خواص است دم البقر خون کا و ماده چون بر جراحت
 خون بندد **دم الحلیم** دم القزاد است که گفته شد منع موی زیاد
 که در چشم باشد بکند وقتی که بکند و بر موضع آن طلا کنند و وی
 بود از دم صمغ در منع رستن موی **دم الحمام و الویشان و السغبین**
و النعاج خون کبوتر و خون درشان که پیاری کن گویند و خون
 بویار و خون مرغ خانگی بهتر بن آن بود که از جوان سبیم گیرند
 آن گرم بود جهت منع و رها که تولد کند سبب سقطه بار و غن کل
 نافع بود و جهت جراحات چشم در چشم حکا بیدن سودمند بود و خاصه
 خونی که از بال وی نهند و خون فاخته او که بیشتر قطع خون رفتن که از
 جبهه داغ روانه بود بکند **دم الثور** خون کا و ز چون تر بود در حمله
 سموات بود و از خوردن وی غلبه النفس و وجع حلق و مری و سرخ
 زبان و غشیان و سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خایت
 بخناق کشد و کرازا آورد و مداوی وی بکند و اسهال و فی ادرجا
 مملکت خطرناک بود که خناق آورد و بعد از خفته و سهل ادویها که
 نافع بود جهت فندکی خون مانند بنخ الجذان و بوره و حلیمک و
 خاکستر خوب آنچه در سر که و فلفل و این در سر که دمنند و خاکستر سرد
 تخم کرب و غصاره غوج و علامت خلاص وی آن بود که از دبر
 وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اولی آن بود که بر شکم و معده
 وی ارد و جو با مال العسل قنما کنند اگر خون وی همچنان گرم برادرها
 صلیب موی ضا د کند تحلیل دهد **دم الصندع** خون وزع بود که
 بشیر از وی یک گویند بهتر بن آن خون صمغ نر و کاسر بود منع موی
 رستن بکند و موی زیاد که در چشم باشد بکشد و بر موضع آن طلا کنند
 و زوید خاصه خون صمغ بزرگ و کوچک و چون بسوزند و خاکستر وی

در پنی دمنده خون رفتن باز دارد علی بن العباس مجوسی گوید چون طلا
بر دندان برویاند و غله و گوید که صفت دمنده خون وی چون بر طلا
نهند میفتند **دم الحیات** خون آفتاب برست که آن نوع از عصاره
است منع موی زیاده که در چشم بود بکند خون بکشد و بر موضع آن
طلا کنند **دم الحیات** خون کتب بره برستان طلا کنند بر حال
نگاه دارد و نگارد که بزرگ گردد **دم الحیات** گویند که مسکنی که
در معده نقرس بود چون بروی چکانند و چون بر حمره مانند نافع بود
و چون زن بخود بر کمر دمنده استنی بکند **دم الکلب** خون
سگ دیوانه سودمند بود جهت کزندی وی و سم و سهام از پسته گویند
بچه پریدن آورد و منع موی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس
گویند دروغ است **دم اللب** خون غریس خون کرم بروردها
نهند زود بخت کند و این زهری در خواص آورده است که خون وی
چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده برکنند باشند دیگر نروید
شرف گویند خون وی چون دیوانه پیا شد نافع بود **دم الورك**
و الحون خون ایشان چون در چشم کشند قوت با صره بدیدار
نوعی از عصاره اند صفت خردن گفته شد و در ک گفته شده
دم السوم خون بوم سودمند بود جهت بودم چنین برق وی و کوه
دی با قع بود **دم النیس** خون بز که بشیرانی دکه خوانند بهترین
آن بود که از بز گوی که نزد چهار ساله وقتی که تن که انکور رنگ خواهد
گرفت بیک سنگی میاورند و خلق وی برند و خون اول را بکشند و آخر
و از آن میانه بگیرند در دیک دریا کنند تا خشک شود و از غبار نگاه
دارند و بجای نهند که نم بود و چون استعمال خواهند کرد جهت شک
کرده و قشایه سه **دم لادوی** در کاه شتراب شیرین حل کنند و پاشند
با در آب که فرسج می در دقتی که وجع ساکن بود شک کرده بر
عجایب و این از جمله بحر با نشت و چون نرود و بر دهمای کرم طلا کنند

نفع دهد **دم المنز** خون بز چون با عسل پاشند و سنا را با
نافع بود و چون بریان کنند سودمند بود جهت سم سهام از پسته چون
با شتراب پاشند **دم الحلیل** خون بره گویند نافع بود بی صه
صرع را **دم الفان** خون موس چون بر شامبل و مسامیر طلا کنند
قلع کند **دم الحمر** خون خرگرم و نرود مانند خون آدمی و
گوشت وی مانند گوشت آدمی **دم الحمار** خون خرگرم و نرود مانند خون آدمی و
کسی که آذنی خوار بود **دم اللب** خون خرگرم و نرود مانند خون آدمی و
جهت خونی که از عتشی دماغ روانه بود **دم الحمار** خون خرگرم و نرود
که از جبهه دماغ بود بکند **دم الحمار** خون خرگرم و نرود مانند خون آدمی و
صرع را نافع بود **دم البیان** دم البیان است **دم الاخوین** خون
و گفته شد **دم البق** بقد خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود
و در قوه مانند نمک بود بلکه اقوی بود از وی چون بخن کشد بروی
علیقت نهند رقیق گرداند و نرم پیاری شود گویند دند بشیرانی
با تو گویند آن خرد و چینی است و جب خطای خوانند و جهت
سلاطین نر گویند و آن سه نوع است چینی و مبدی و سجری چینی بقد
فستقی باشد و سجری بقد اریدا بقر و قبل بسرمی زند و نقطه سیاه
بر آن باشد و مبدی از چینی گویند و قوا از سجری بزرگتر و فغان
میل بزرگی زند و بعضی گویند جب الملوك دند است و این خطای
و خلاف جب الملوك مودانه است و گفته شود و طبیعت دند گرم
خشکست چهارم و بهترین وی چینی بود پس سجری پس مبدی و سجری
از وی یک جبهه و نیم بود تا دو جبهه و گویند از دند انک تا نیم درم سهل
رطوبات و سود او بلیغ و آنچه در معاضل بود و نشاید که در شتراب
کر میسرستعل کنند اما در شتراب سرد سیر و طبیعتها سرد و مصلح وی
آن بود که پوست وی باز کنند بکار د و باید که لب نرود یک دی نرند
اگر لب پوست وی رسد سرخی لب بود و سفیدی مانند برص میداند

و مغزوی را بکشد و در اندرون فی مانند زبان کنجشکی بود آنرا پند
و با قدری نشاسته و ورق کل سرخ و زعفران و کثیرا و را زیاده
بگویند و اگر خواهند با ادویه مسهله مزوج کنند یا نزد عصا ده عصاره
و عصاره انیسون و مانند آن که همان مزاج داشته باشد و
شاید که دند در ترکی که اقیون و فریون باشد مستعمل کنند و اگر بایستد
خرد مسکه خورند هم شاید و وی می شود و دود جهت مره سودا و بلغم و
مسهل خلط قوام بود و دود فلفل را خلیل دهد و سیاهی موی را نکند و اگر
و نکند اگر که زود سفید شود و عیسی بن علی گوید که وی سیخ امعا و
و باید که بعد از آن شیر تان خورند و غذا آب گوشت یا شنبلیله
عنون و قدیمی نمیدانم بر آن افتد و اگر با می خوردند شاید اگر حبس
سازند از برنج و خوقشتر بر دغن کل نافع بود **در سیر زن خوا**
و آن حبسش است که در میان کرم رود و بیشتر از آنی که از اگر کباب
خوانند و طبیعت آن کرم است در اول و خشک است در دوم و گویند که
و وی بلین و رمای بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون بر د
القلب ضا د کنند سوده و د و چون با ارد بر عقر صفا کنند
سودمند بود و درم از وی مسهل کرم بود و وی مضر بود با بیهین و
مصلح وی کثیر بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که این
حبس وی که نداید که بار دیاینه و خشک کنند و بعد از آن
کنند و **دو قو** تخم قرمز است و سیخ آن شقاق قل است و هیا
وی خرس کباب خوانند و کد کبابه گویند و بغایت خرس وی را
دوست میدارد و گویند و قو تخم کوفش سی است و خلافت
پونانی و قو خوانند و د و قو نوعی از آنست شیرازی بد ران
گویند و صفت آن در قو فالس گفته شود صفت سه و بهترین و قو
تال زرد رنگ بود و طبیعت آن کرم است در سوم و خشک است
اول و گویند کرم و خشک است در دوم و عیسی گوید کرم است در سوم

و خشک است در دوم مغز را ساکن کند و بول و حیض بر اند و سیخ اطع
نافع بود و مقدار شش یک درم بود و مفتوح سیده بود و فضلهای
غلظت از سینه پاک کند و سوزم که از سبب آن بود زایل کند و باز
کنند که عقر را نافع بود چون پزند و آب آن پاشانند یا بر موضع
کنند که بریزند و در و قش گویند قوت معدم دهد و مضم طعام بکند
و منی بفرزاید و جالینوس گوید سهوت بیه برانکند و لغوط نام او
و اسر قافا اصل را نافع بود و سبک مثانه بریزد و فوس گوید
که مما وجبت القرح را بکشد چون با سیخ ارمی یا با تر مس یا شامند
و دوزن آن در سقور بنوس گوید صبح سهوت جماع بود و در
طمت و صاحب تقویم گوید مصعف مثانه بود و مصلح آن تخم
مورد یا بلوط بود و قش مناج گوید مضر بود مثانه و سهوت
جماع بود و مصلح آن مصطکی بود **و دالقرمز** و دال الصباغین خوانند
و آن کرمی سرخ است که در درخت بلوط یا بند و وی صدفی شکل بود
کوچک مانند حرون و جالینوس گوید چون از درخت بکشد و زیر بود
سرد و خشک بود در دوم و صفت و صفت وی در قرمز گفته شود
دوم و الحریه بیارسی کرم ابریشم گویند چون بکشد و خشک کنند
و سخن کنند و سه درم از وی بر حسوس که زارد کنند بود و خانه کنند
و یا شامند چند روز سیاه لون روی را بغایت نکند و بدن یا
فریه کزد و بر محوم او نرند بغایت سودمند بود و اگر یکی از وی خشک کرد
در خرقة زعفران بپزند و بر محوم تعلیق سازند نفع دهد **دو ع**
نجیض بقراست و گفته شود و د و د **دو ع** الصبغور کرم درخت صنوبر در خرقة
مانند زارچ بود و در فعل همان عمل میکند و ای نیز رنگ بود و چون بکشد
و بر موضع ضا د کنند گوشت را بپا کند و اگر بر درمی و دملی که بحاج
بشکافتن بود بپزند بشکافد **دو ص** است که اسن تا فیه در آن
اندازند و از مغز یا باه بود و صفت وی در صفت حدید گفته

دست منکی بنیست پارس دانه گویند و آن دو نوع است که یکی
و خنکی بهترین آن خنکی بیشترین بود و ترشی و شیرینی در آن
امتحان کنند که وی را بسایند و بر وی آینه کنند و در آن کشتن
شود اگر آینه رنگ بر آورد بلخ بود و اگر نه بیشترین بود و طبیعت آن
سرد و خشک و در طبیعت نزدیک بتوینا بود و سودمند بود
جهت سبندی چشم بام دارد تا سفته و تویشای مندی از هر یک
مسادی کوخته و بکشته بر آنند سرمه و چشم کشند و وی از جمله مسکوبات
بود و اگر خشک کنند و کسی که زهر خورده باشد یا شامه دفع زهر بکنند
اگر زهر خورده باشد و بخورد هم مملکت بود و اگر بر موضع گردگی عبور
مسح کنند درد ساکن کند و اگر تخی کشند و قدری با سرکه بکشد از زهر بر قویا
که از زهر سودا بود یا لیز زایل کند و سحفه که در سرمه و جمیع اعضا بود
سودمند بود و بمن اهل شیر خشک پارس و روغن کنجد خواست و بیشتر
خوانند و روغن سرکه گویند و بیشتر اندی روغن خوش خوانند و در
شرح گفته شود **دشمن الخلق** روغن زعفران است و صفت او این
در مکنات گفته شود **دشمن البیاض** روغن بلبان از درخت بلبان
گیرند و بعد از طلوع شوری شوری از این ساخته کنند و بر سر بر
کشند چنانکه بدان جایگاه که روغن است برسد و بر سر بپاشند
کند و روانه گردد و گویند به منبه حاصل میکند و گویند پیشتر
ساخته اند که هر یک پنج مثقال از آن بگیرد و در سبب هر یکی که سخن
کرده باشند پیاد برزد و بیشترین آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی
و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ
بر صوف نماند و اگر اثر بماند معیوس بود و اگر بر بیشتر چکانند و آب گرم
بسوزند و خاکستر آن بسروشند و در آب اندازند درین آب نشینند
و آنرا شیر بلبان خوانند و صمغ بلبان گویند و بحقیقت و بحقیقت آن
روغن نیست بلکه صمغی است و آن موضع که بلبان از آنجا خیزد و در

باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و بلبان از منجر عیسی
علیه السلام است تخم آنرا نیز روغن نیست و آنرا حب بلبان خوانند
و گفته شد و صفت عود گفته شود و حب آن بقوت تر از عود
بود و امتحان با جوال و زکند و مولف گوید این دو امتحان معیبر
نیست که بر روغن معشوش کنند تا بوزن از روغن سیاه شود و
غش آن بر روغن صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن خن
و شمع که اخته کنند جهت آنکه چون کلد یا بر آن حرب کنند و بلبان
دارند برافروزد و طبیعت فی کرم و خشک بود و در سبب و گویند
در دوم و لطافت وی از حب عود زیادت بود و در جسم بلبان
جهت نزدیک باغ بود و روشنی چشم بفراید و سردی و حم را سودمند
و چون زن بخورد بر کرم با موم و روغن گل مشتمل و یک پند از روغن
چون یا شامه بول براند و عین بلبان را نافع بود و دفع سموم میکند
مثل فائق الهمز و افیون و کسی که فطر خورده باشد و کزندی بجاورد
چون دود آنک از وی با آبی که ناخواه در وی جوشانید یا شامه بلبان
بغایت سودمند هر و سنگ کرده بریزد و مضمضهای بلبان نافع بود
و مولف گوید جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود و موجب بدل آن
بودن آن و من ادی با نیم وزن آن روغن نارگیل و دانه کدو نیم آن
زیت کهن و گویند بدل آن روغن دازقی و نیم وزن آن آب کافور
و این ماسویه گویند بدل آن یک وزن و نیم آن روغن زیت بود
و ابی ریحان در صیدنه گویند بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود
و گویند حب بلبان چون بگویند و در روغن دازقی جوشانند
بدل آن بود و گویند بدل آن روغن کادی است که در آدم نخسته باشد
دیو دار دیو دار گویند و معنی دیو از سحر الجان است و آن نوعی
از اهل است یا مقل و آنرا صنوبر مندی گویند و عیدان دی مانند
عیدان زرباد و شیر دیو اربین دی بود و کرم و نیز و عرق و عطر

و گرمی وی کمتر از خشکی بود چنانچه بیوست وی در سپوم بود اینست
عصب و قیاح و لغوم را نافع بود چنانچه هیچ بهتر از وی نیست و در
سرد که در دماغ بود و سکنه و صرع را نافع بود و شک کرده و
بریزانند و طبعیت بندد و در طبع وی شستن است و خا متعده را
نافع بود و دانه را نیز گویند **دیر و حس** دیر و جاس گویند
و دیر جاس هم خوانند و آن سه نوع است یک نوع معدی بود که
در جزیر قیرس از چاهی برین آید و آن نوعی از طبعیت است
لیکن تبصیری سبک بود چون با قیاح خشک کنند و نوعی دیگر
لقطی است که از مس میگیرند چون نحاس بکند از دانه است وی نیزند
چون از بونه سیردن آوند در سیب آن یا بندد نوع سوم مرقت
که می سوزانند مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالبیوس گویند
طبع وی و قوت وی مرکب بود و بعضی می زیادت از حرارت و
و بغایت محفوف بود سودمند بود جهت ریش که در دهن بود چون نهان
مستعمل کنند و اگر با عسل کف گرفته بود جهت خنای سودمند بود
و جهت سر ریش که در دبر و عانه بود و در من بغایت نافع بود و
کوشته ها را باده بخورد و در ریشهای بد که در بدن بود چون با ضمغ
البطم یا میزند یا در موم روغن کنند و استعمال کنند با صلاح آورد
و چون با سر که سخت کنند و بر حله طلا کنند زایل کند و چون سخت کنند
و بر موی غلیظ آفتابند رقیق و نرم گردانند **دیک** بسیار سی
خردس گویند فضیله وی زود مضام شود و گوشت وی گرم خشک
و بغراط گویند مرقی وی رسته و در دماغ حاصل را نافع بود خاصه چون
با سبب و سبب و یا زیزند و صاحب منباج گویند با سبب نهان
پزند تا دانه ای آب بماند و آن مرقی با شامند و مرقی خردس سر بود
سودمند بود و چون منباج و سبب افشانه کنند و قوی را نیزند
بود و با خشک از مسهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض نیزند

سج را نافع بود چون با شیر نهند قرصه مثانه را نافع بود و چون شکافند
بعد از آنکه گشته باشند و گویند چون زینم بود و بر کزندی است
و ما رهند بغایت نافع بود و پوست که در اندرون سنگدان وی بود و پوست
شک می اندازد اگر خشک کرده سخت کنند و با شراب یا شامند در
معدده را بغایت نیکو بود و مولف گویند و با نبات قندی سخت کنند و
سفوف سازند و همین عمل کند و بکرات بخوبی رفتند **دیر و حس**
آنرا اصل لکلی خوانند و جراثمه نیز گویند و مشط الاغی نیز گویند
نوعی از خار است شیرازی و بر اطوسک خوانند و ساق وی دراز بود
خار ناک و ورق وی مانند ورق خراس است و خار ناک بود و معنی
دنیسا قوس عطشان بود و چون خشک کرد و لون آن سفید کرد و در
سنگافند در میان وی کوفته ای که یک بود طبعیت وی و بیج وی خشک
بود در دوم و بیج وی چون با شراب بوشانند و بگویند تا بقوام میسر
و بر مقدار ضعیف کنند و شقاق را زایل کند و اگر بر نهان صورت دهند سود
دکلی وی خواه خشک و خواه تر اما تر بهتر بود چون بگویند و در خرقه
پاک کنند و سر خرقه را بپزند و در میان شیر نهند و بماند چنانکه هیچ
در خرقه نماند و آن شیر بر شیری دیگر کنند مجموع یک یا م کرد و بپزند
و اگر در آب بماند همچنانک گشته شد و سه یا مداد نشا یا شامند
سیر را دفع کند و چون بوشانند و بخورند مسخ بود و بول براند و اگر
خوشتر این ضعیف کنند و موضع که قطع خوانند کرد منع حسن بکند و الله اعلم
دیک بر دیک بر شیرازی مرکب موسی علی خوانند و مولف گویند
زربخ تصد است و کسی که آن خورده باشد مدادی آن در صفت
زربخ گشته شود و کله را سودمند بود و هر ریش که غش سنده باشد گویند
زیاده بخورد و یا سیر را قطع کند و بوی کند آن سرد و وی از حمله سبب
بود و الله اعلم **الذال** ذال می الا سکنه
و معنی آن پوناکی غار الا سکنه رانی بود و دیر و بیست و بیست و ورق

ان از ورق مورد بر کتر بود و نر متر و پنجاه پست سفید بود و نر دی در میان
ورق بود بمقدار نخودی و در کوهستانها روید و پنج دی باشد پنج مورد
برای بود لیکن بزرگتر و خوشبوی بود و چون پنج دی بکشد مقدار
شش درم و با طلا بپاشند سودمند بود و جهت سخاوتی از آن
و چکیدن بکشد جهت کسی بجای کبر خون از وی آید و جالینوس گوید که
طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و در حیض و بول برآید
و اما خاما ذاتی معنی آن غار الارض بود و ببقور بنوس گوید ورق دی
مانند ورق غار بود و لون دی سبز بود و قضبان دی مانند یک کمر بود
و نر دی کرد بود و سرخ رنگ و ورق دی خون نیک بگویند و ضما کنند
صداع را ساکن کند و عصا دی چون با شراب بپاشند بول حیض
براند و چون زن بفرقه کند و بخورد بر کبر همین عمل کند و جالینوس گوید
قوم دی مانند قوق ذاتی الا سکندرانی بود و عبد الله بن صالح گوید
فرق میان ذاتی الا سکندرانی و خاما ذاتی آنست که ورق ذاتی الا
سکندرانی اول بمن بود و با قضبان بود و خاما ذاتی ورق دی
کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی همه مانند یکدیگر اند و نر
ذائقه بد اس پودمانی معنی مانند غار بود خاصه ورق دی و آنچه
محقق است نوعی از اذریون است که در ق آن بمن بود و ما از
بزرگویند و به بربری ادا گویند و گفته شد استعمال کردن دی
بود **ذیل** جلد سلخا بندی بود و گویند بحری و چون بسوزانند
و خاکشری بسفید و تخم مرغ بسپارند و طلا کنند بر متفان کچن
و آنکشتن نافع بود و جهت شفاقی که زانرا نر یک حیض اعد
بکشد نافع باشد **ذی اس** این زهر گوید بکسر الوان بود
هر حیوانی را یکسوی سفتین بود و شتر و گاو و بشیر و سگ و خرد امثال آن و
گرمی بود و یکسوی از سر کین پیدای شود و اصل ایشان گرمی گویند
بود که از بدنهای ایشان بیرون و آن گرم باز مکس شود و زینور و با

همو گوید چون بکشد مکس بزرگ و سروی پیدا زند و بدن وی متغیر
که در مزه باشد حک کند حک کند حک کند و اگر مکس بکشد و باز در
تخم مرغ سخن کند نیک و ضما کنند بر چشمتی که گوشت سرخ در اند
دی جفیده باشد در ساعت ساکن کند و اگر حک کند بر داء الثعلب
حک کند و داء الثعلب زایل کند اگر بر کزندی زینور مالند و سخت درد
ساکن کند و ببقور بنوس گوید بر کزندی عقری زینور و کل چون
مالند سخت جند نوبت بغایت نافع بود بی صلیت و چون بسوزانند
و با غسل بردا و الثعلب و داء الجذیه طلا کنند موی برویاند و خاکش
دی سیرد و خشک بود **ذی ارج** حیوانیت از مکس نر کتر بقدر زینور
سرخ اما بار بکشد بود و بغایت سرخ و نقطه سیاه بر آن و آن سم
قاتلست و موف گوید در حوالی میدان و کوه که هر دو آن نواحی
بسیار باشد هر یک بمقدار زینوری و بر نبات شرم نشسته باشد
و غدایای ایشان شیر شرم بود و بی حد باشند در آن صحرا و جو
خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بکنن پاره بکند
و دوازده گون بر سر یکی که سر که در آن جوشند نهند تا بخار سر که با ایشان
رسد و خاق نشان بکشد بعد از آن متعل کند و بهترین وی خبثی
رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و خشک و گویند گرم خشک
در دوم و چون بر ثایل طلا کنند قطع کند و اگر در موم روغن کنند
بر ص ماخن زایل کند و ناخن تباه شده پیدا زند و بزودی بر ص
بهش با سر که طلا کردن نافع بود و با خردل سخن کرده طلا کنند
موی برانند و درم سرطان پیدا زند و چون باز بپشت بپزند تا غلیظ
کرد و طلا کنند نافع بود و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و او
از دی چون با دود بود که دفع نصرت دی بکشد بر بول بود و گویند
اگر در زیت بجوشانند موی بردا و الثعلب برویاند و اگر بر کزندی
عقری بوی حک کنند نافع بود و اگر بار و غن یک منته در اثنای نهند

و قطره در گوش چکانند در گوش زایل کند و گرمی سرد و در غشوی
محل و درهای بلغمی بود و هر کس که یک ذراع بخورد گوشت کشته
و علامت وی آن بود که درم قضیب در ناز و نوحی آن پیدا کند
قرحه مثانه بول بیند و بعد از آن خون و گوشت بانه بپوشد
پسرون آید و سوزش سخت و اسهال رنج و غشیان و اختلاط
عقل و سوزش خلق و افتادن در وقت برخاستن و غش و سوزش
چشمها و طعم در دهان طعم قطران یافتن و سه شوج از وی
مثانه پیدا کند و آبی صیقل با وجود آنکه سنگ مثانه بریزد و اگر
خواهند که در مداوای مستعمل کنند یک طسوج با ادویه که فصل وی بود
چکانند بود و طبع مختوم و بدل وی و بدل وی گوشت طبعی است
و گوشت گرم درخت صنوبر و زنجبیل و جاورس مندی است و شیرازی
زرت خوانند و آن دو نوع است و سینه و سباه بهترین آن است
فریه بود و طبیعت آن سرد و خشک است و محقق قطع اسهال میکند
و اگر استعمال کنند مانند ضماد سرد گرداند و خفاف پیدا کند
ذریق الخطاطیف بسیار سی سر کین برستوک گوشت خون در چشم
کشد و سفیدی در چشم نبرد و در وی نوحی از سدایب بری بود و
بداد و کل وی زردی خوش رنگ بود چون بگویند و رقیق با ناز
جست در اندرون و بت ربع و در دگر سودمند بود **ذنب الجمل**
نمات که در خند قنار و کومها روید و قضبان وی محوف بود و بر
ماخل صلب بود و بر کمره و بتر یک کمره و رقیق بود و از دگر بار یک
و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الجمل و پنج دی صلب بود
طبیعت وی سرد بود و در اول خشک بود و در دوم و گوشت سرد و خشک
بود و در دوم و قافض بود و خصوص عصاره وی و محقق بود و بصر
لذع و قطع خون رفتن میکند و بر جراحتها عظیم چون ضما کند باز
بصلاح آورد و اگر چه عصب بود و نفق را نافع بود و قرحه اعمارا

و مجموع انواع شکم رفتن خون با آب پاشا مندمد بود و عصاره
دی قرحه اعمارا و عصاره نافع بود و فصل وی خیمه بنفش بود
پنج دی و شیش دی سرد و عصاره بول نافع بود و در دوم و جگر و
و استسقا و بری نوعی از لحظه التماس است و بسیار مستعمل کردن
مرغی اعصاب بود **ذنب الحمار** تان الجمل است و گفته شود
و بدن سبب برین اسم خوانند که خوشه وی بدین خوشه ماند و اعظم
ذو خسته او را و ذو خسته اصابع پنجگشت است و صاحب جمیع
سهولته است می گویند فقط فلون غیر پنجگشت است
در این باب قول صاحب منهاج معتبر است و ذو خسته اقسام
و ذو خسته آنچه نیز گویند و در باب با در پنجگشت گفته شد
الف در التلقیم گفته شد **ذنب** بسیار سی سر کین برستوک گوشت طبعی
وی معتدل و لطیف بود و فوس گوشت گرم و لطیف نافع بود و جهت
دل و خفقان و ففونه آن در ادویه دانا العلب و دانا الحبه طهار کردن
نافع بود و سحاله وی در بدن گرفتار کند و من اینل کند و در چشم کشیدن
قوت با هر بهر در و سنی پیزاید اگر میلی زین هر باید از در چشم
کشد نافع بود و سحاله وی یعنی آنچه بسویان زده باشد در ادویه
جهت دفع سودا بنیست مفید بود و محلول دی لطیفتر بود و اقوی
از سحاله و صاحب منهاج گویند مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گوشت
مضر بود مثانه و مصلح دی مسک است و عسل و صابن و قویم گویند
مضر بود مثانه و آلات بول و مصلح آن جهت الاس بود و مثانه سحر
و شربتی از وی دانه بود و در دستور بنوس گویند نافع بود جهت
خون دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از شدت
سودا بود و خاصیت وی آنست که نافع است عظیم در دل را و قو
گویند بدن را فریه کند و سرد کرد و نافع بود و جدا نمودن سحاله وی
در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا و عرق من و نافع را نافع بود چون

ادویه پاشا منقح سباج و کاه در پوس سودمند بود و در
سودادی و مقوی عضاد اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر
نرمه گوش بسوزن زین سوراخ کنند و بیک فرام نشود و اگر
زخا خالص بر کوه کی آویزند ترسد و صرع کردی نکرده و در خس
جون الکسیرین زرد رنگت کنند در ساکن کند و اگر بید انگ
در زینق اندازند در ساکن کند **ذیب** پیارسی کک گویند
سردی چون در برج کبوتر پیا و یزند هیچ حیوان موخی کرد آن برج
نکرده و دماغ وی چون بکند از نند و با سداب و در غنایت
مانند نافع بود جهت هر عالی طاهر و باطن که در بدن باشد از سیر
و اگر چشم او بر کوه کی بندند ترسد و اگر کرمی فن کنند نزدیک هیچ
کرم نزدیک او دانیده نکرده و اگر سر کین وی در پوست نری کنند که
پاره از وی کرم خورده باشد و بر خرقه صاحب فو لج نهند بر سما
که از سبب کشتن بود که بعضی از وی کرم خورده باشد کما فاع و اگر
بعوض ششم غوغ در پوست ابل بندند و از زان شخص بیا و یزند
همین عمل کند و اگر بونی کویک از نفوذ بسازند که دو کوسه و آن
باشد و مقدار با قلابی در وی کنند و صاحب جمع بر خوشن
پیا و یزند و جهت دفع آن زهر مایه دفع کنند و این زهری در خواص
آورده که کرم فاک خورد و گیاه الاوقی که رنجور شود و همچنین یک
و همه حیوانات قضیب ایشان از عضله و عصبان بود بغیر از دوا
و کرم که از استخوان بود و اگر نبی در جایی که غلف خوار کا بود
پا و یزند مادام که آن آویخته باشد اگر چه کا و کرسنه بود قطعا کرم
آن نکرده و اگر در موضعی سر کین وی بخور کنند مویش را با جمع کردند
و اگر زن بر سر بول کرم نشاند هرگز استن نشود اگر خصله است
وی بگویند بازیت و پاره صوف بدان پالا بند و زان بخورند و
شهرت وی منقطع شود و اگر زمره وی بوزن دانی با عسل شربت

پاشا منقحهای کین زایل کند و چشم وی کسی با خود دارد منع با صرع
و هیچ سباع و کزنه کرد وی نکرده و از راه زنان و از دزدان این
باشد و این از خواص است و شیخ الکرمیس گوید زمره وی منقح
و کرا ز بکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی بود و چون منقوط کند
بدان نولهای سخت را نافع بود و در خواص این زهر آورده است
چون کرم کک اسبی را بکند از وی جدا شود آن اسب بر مجموع اسبها
در رفتن سحابین شود و سیه وی و التعلیل و الحیه را نافع بود و چون
بدان مالند و جاحظ گوید اگر آدمی خون آلود بود و کرم بوی خون
بشنود قصد وی کند اگر چه سلاح تمام داشته باشد و در سیاحت و
پهلوانی پس بظهور نا بدی که در پی وی کند که بخورد و ممو گوید که
سر کرم در موضعی که کوسند بود و فن کنند مجموع بپزند و اگر نکاح تمام
پوست نبی که بعضی از وی کرم خورده باشد بنویسند قطعا در
بیان زن و شومر موافقت بنود و پوست وی و چشمهای وی چون
جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب گردد و بخوبی خلاص
شود و الله اعلم **باب** **الزرا** راوند
پیادسی ریوند گویند و مؤلف گوید پیادسی ریاس است و صاحب نهج
گوید دو نوع است چینی و خراسانی و خراسانی معروف بود و راوند
الذات آن جهت طاریان مشعل کنند و چینی جهت آدمی و نه برین
وی چینی بود که چون سخی کنند بر نیک زعفران بود و چون بکشد
انزودن وی بطریقه کوبان کا بود و آنرا ریوند طبع خوانند و باید که
سمهای بزرگ بود مانند سم اسب و باید که قطعا سوراخ دردی نبود و
طبیعت آن گرم است و گویند معتدل است و مسیح گوید گرم است در سیموم
و خشک در اول و گویند گرم و خشک در دوم چون سخی کرده باشد که
بر کلف وی مالند زایل کند و چون پاشا منقح با دانا نافع بود و با
ضعف معده و درد کرده و قنانه در خم و درد جگر و مغص و درم سپرد

و عرق النساء و نفث دم که از سینه بود و در بوق و فاق و خفتن
و قرحه اسهال و تباه دانه و سوزش کزندی جانوران و سیر
ازدی از نیم دم بود و در دم و کوبید از دانه ای تا یک دم اگر با هم
بر قوباطا کنند زایل کند و چون با آب ضماد کنند بر درمهای گرم
یکه از نزد جانینوس کوبیده شود و در درج و سیر و سده جگر و
امعا بکشد و خاصه در جگر و دوجع آن اگر چه مزمن شد با شکر و
و صلاه آن و قوی جگر زیاده از نیمه چربید و از بیاموس کوبیده
بود با نهال که از ضعف معده بود و سبب الریس و چون بوغن وی با
جست فسخ که در عضله حادث شود و در آن و امتداد آن نافع بود و مجول
کوبیده چون طلا کنند میان هر دو مثانه خوف از دل ببرد و سفین اندیسی
مقوی اعضا باطن بود و سبب بکشد و در طوبهها و فاسد خشک کرد
و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سود دهد
سنگ کرده و مثانه بریزاند و بغایت نافع بود جهت در مثانه و بول را
و انواع اسهال که از سده ماسارینا و جگر از رطوبت بسیار بود و
و در بول با صبر و رفل وی اقوی بود و مجموع با هلیله کابل همه سینه
و ماغ نام بود و در من را نام و بیکو بود و صداع بلغمی زایل کند و اگر
ایام الوغاریا کهن با دیاضا و کند فعل وی قوی شود و سود
بود خواه با دی و خواه تنها بخور و فایح و علتها که از سردی ماغ بود
و نافع بود جهت قوی بلغمی و زیدی اطلاق طبیعت و بکشد ریح
بکشد و تب و تب صفراوی را نافع و فوسس و بیدن را پاک کند
از همه حرارتهای و درمها گرم را سودمند بود و در جگر و سیر و بوجا کوبید
و در معده و در شش و جگر را نافع بود و بواسیر و انقباض که در
بود چون سخن کرده بران بکشند خاصه با انزروت و کوبیده مضر بود
بسفلی و مصلح وی ضمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن را زانند و
و بوزن آن ورق کل سرخ و بنبل و رانی کوبیده بدل آن در ضعف جگر

و معده یک وزن و نیم آن ورق کل سرخ و پنج یک آن بنبل را باغ
نار کلیل است و گفته شود **رازیانج** بری بود و بستنی بود بستنی را
مارپون خوانند و بری را اقوام ریون بهترین آن بستنی بود تازه
بری گرم و خشک بود در سیوم و بستنی در دوم و بری را بیشتر از خلوص
و بستنی ورق وی گرم بود در اول تخم دی و پنج دی گرم بود در سوم
و لفظ اط کوبیده گرم بود در دوم و خشک بود در اول سده بکشد
و در ششای چشم بفراید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت نزد
آب چشم و در آنزد بکشد و آمدن آب را زیاده چون بخورند شیر زیاده
کند و تخم وی همین عمل کند چون پاشا کنند یا با جو پزند و اگر طبع
وی با شراب پاشا کنند که جالور از نافع بود و طبع وی
حیض را اندر بول و محل ریاچ بود و چون با آب سرد پاشا کنند در
تبها و عیثان و التهاب معده ساکن کند و پنج دی چون بکوبند و
عسل بامیزند و بر کزندی سک دیوانه ضماد کنند سود دهد و آب
رازیانه خشک کرده در کلها جهت روشنی چشم بغایت نافع بود
آب رازیانه بخورند و سه خوش کف دی بکشد و با عسل و بکشد
در چشم کشند یا با بکشد منع بول آب بکشد و روشنی بفراید و
پنج قی در معالجه آن تخم و ورق اقوی بود و ضمغ کوبیده جگر و سیر
بکشد و بری سنگ کرده و مثانه بریزاند و نظیر البول را نافع
و بنمای مزمن و شریف کوبید از قول فلاحه ببطی از قول آدم علیه
السلام که تخم رازیانه مفید است یک دم با یکدم قند سرد و مسوق سیاه
از ابتدا اگر آفتاب تحمل آید تا آنکه سرج سرطان رسد و مدام
بر آن نمایند در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا ریش نشود البته اگر
چه پس طبیعت برسد و خواست وی بصحت باشد تا آن زمان که ببرد و
پنج آن تریش کوبیده بطی الهضم بود و غذای بد دهد و سودمند بود از
جهت بنمای مزمن و اسخی بن کمر آن کوبیده را زیانج و پنج معده بود و تخم

دی خشک کرده سده متانه و کرده غلیظ نافع بود و سخن معلوم بود
در طوبیت آن بریزاند و دیگر اطیس که بیکرندگان تخم را از بانه
چرا کنند تا چشم ایشان قوت گیرد و افغی و مار بعد از زدنشان خون
از سوراخ برودن آید چشم ایشان شلج چشم خود را بدان مالند
چشمه روکشانی چشم و نقوبت آن فسیحان الذی الهمها بذا و ارشد
البه در از بانه محردی مزاج را صداع آورد و مصلح آن صنفل و
کا فور بود و بدل از بانه تخم که فرسوخ با باری وی افغی بود و شک
کرده بریزاند و بر تافتا شفا دهد و بول و حیض براند و شکم بندد و
طبع وی با شراب کزندی جانور از نافع بود و بر کزندی که شکم
طلک کردن سود دهد **راز پنج شامی** اینسون است و راز پنج دو
نیز گویند **راز سن** وی راز چهل شامی خوانند بلغمه اهل اندکس
جناب گویند و کلوج نیز خوانند و آن دو نوع است یک نوع بتالی و
و آن فیله شل است و گفته شود و یک نوع دیگر جلی بود و آن نیز بر شکل
فیله شل بود و پنج از این که اندر خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم گویند و در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین آن بود که
تا نه بود سودمند بود جهت در بهای سود و عرق النسا و در در فضا
که از رطوبت بود چون بار و غن نیزند و بدان طلا کنند و اگر در لوه
کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و تشن بود آری
تمام بدید و چون طبع وی پاشا مند بول و حیض براند و اگر پنج وی بر
کنند با شراب بغایت معده را نیکو بود و فر با جان کنند که اول
خشک کنند و کزندی و نیزند و بعد از آن در آب سرد خوبا شد پس بر
نهند و شیخ الریس که بد نافع بود جهت همه الهمها و درد پا که از سردی
بود و مفرج دل بود و مغوی آن و غافقی گوید قطع اخلاط بلغمه بکند
و باه بر این که دوا بن ماسویه گوید سودمند بود جهت اخلاط متفکک
از رطوبت بود و این ماسویه گوید جهت تعظیر البول که از سردی بود

نافع بود و مغوی متانه بود و سیفوریوس گوید کزندی جانور را
نافع بود مقدار در دم و لعوق وی سرفه عسر البول را سود دهد و
که با غسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را
سودمند بود و ماسر جویه گوید اگر زن در شلج خود بود و کزندی
حیض بکند و اگر بکوبند و با غسل بپزند و یک متعال پاشا مند
مسخن اعضا متالم بود که سبب آن از سردی بود و منصوری گوید که
عده جگر و پسر زکشا بد و بسیار خوردن وی خون را تها کند و
کم کند و شیخ الریس گوید مصلح بود لیکن در سقیفه بلغمه ساکن
خاصه نطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند مصلح وی باری
مصلح بود و حماما نیز بود و گویند خمره منقشه و بدل وی پیر سا بود
مرکب است از ماز و از پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دو شهاب و
عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض بود
و لطیف و صفت وی درم بکات گفته **راز پنج** راز پنج و راز پنج
در خنده در شینه نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود
یک نوع مایل بود که منعقد نشود و یک نوع صلب بود ساده و
نوع صلب بود بعد از آنکه با شش چیده باشند و آنرا قلفونیا گویند
و بشیرانی زنجاری خوانند بهترین وی آن بود که سفید بود و در
بزرگی زنده و بوی آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و
بود و عیسی گوید گرم است در سیوم و خشک در اول محفت و
محلل بود گوشت بر ویانند در ریشها لیکن صمغ الم بود و ریشها بصلاح
آورد یا کلنار و عرق و امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح
وی موم و روغن یا آب حی العالم بود و بدل آن علك البطم است و قنده
گویند بدل آن زفت کهن را زقی و صاحب جامع گوید راز فی سوسن
سفید است چند قول دیگر موارده که راز فی نظن است و دیگر گوید
راز فی کتان است و تمو گوید روغن راز فی از بهار را که راز فی گوید

و دیگر گوید روغن بزرگمان است و گوید روغن سوسن سفید است
و مؤلف گوید از قی کل زنبق است و صاحب منہاج گوید زنبق
سوسن سفید است و صاحب جامع گوید زنبق یا سوسن سفید است و
هر دو خلافت اما اگر گویند زنبق نوعی از سوسن سفید است و در
اسرار سر مویش چون خشک کنند و بسوزند و بگویند و با
پاییزند و بردا التعلب طلا کنند نافع بود را برای لایب سر و گوش
چون که بسوزند و خرد بگویند و با پیس خرس بردا التعلب طلا کنند نافع
بود **را** پیونانی دمان است و گفته شود رطبت مؤلف گوید
نابیی کوچک است از طرف هر موزمی آورند و در کرمسروی را
ماهی استخوانند و از روی ما پیس سازند و همچنان خشک
می خورند و طبیعتی کثر از آریان بود و قبیح یاه بود و با
معده را بیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلحتی که بود **رب**
السوس عصاره سوسن است و در عین گفته شود در عصاره
رتیل مؤلف گوید حیوانیست مانند عنکبوت و در بزوان
بسیار بود و آنرا خانه کرم گویند و پیادسی که و بترکی بای و از
جمله کزندگان زهر دار بود و لون دی زرد بود و نباتی است که سوسن
فالچین خوانند و نافع بود بکرنه کی رتیل از آن نبات دایم رتیل
خوانند و در فاکتله شود **رجل الحاد** شیخ الریس گوید فکله است
که قایم مقام تعلیه یانی بود و سودمند بود جهت سده و طبعی
نافع بود جهت تب ربع و تبهای مطبغه و میسج گوید زرنب است
و مؤلف گوید بختی زرنب است آنرا سر و نباتی خوانند و
گفته شود رجل الغراب در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله
خسایش بود شکل بای کلاغ و چون نیز نافع بود جهت سعال
و درد شکم خاصه اصل می چون بخورند و فوایح را سودمندی آنکه
مضر به بجای رسد و در پشت و ران و زانو مارا بغایت نافع بود

اما اصل وی کرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه
دوم و شیرینی از وی جهت نفوس چون تنها بود از دوم تا ششم
باشد گوشت و پیخته و در جتی که جهت مفصل مستعمل کنند از یکلام
تایک مفال شاید و در مفصل همان عمل مورخانی میکنند لی مصر
رجلیه بقله الحفاست و گفته شد زنبق نوعی از مفصل است
بشیرانی قره قوط خوانند و این ماسو گوید طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم معده گرم را بیکو بود و خلطی بد از وی حاصل
شود و اگر تشنگی از وی خود بر گیرند مسکم براند **رجله** مرغیست که
وی را مردار خوار گویند و دورا گویند و بشیرانی خرد خوانند و
وی چون در گوش مخالف حکا کنند یا روغن پیخته یا در شفیع
جانب مخالف بماند درد گوش شفیع ذایل کند و کودکان را
سقوط کنند یا در گوش ایشان حکا کنند جهت بادی که کودکان را
بود در کزهره وی با کلاب در چشم کشند و سفیدی که بود برد
و اگر سر کین وی در سبب زن بخور کنند بچه بیند از دوا اگر با زنبق
خلط کنند و در گوش چکانند کراتی گوشش سرد و زهره وی بر گوشت
مار و عقرب زینور مالیدن نافع و شریف گوید گوشت وی چون
با فودل خلط کنند و بخور کنند مفت و بخت در سبب کسی که بر زبان
بسته بود گشاده گردد و چون پی از بال است وی بکیرند و در میان
پای زن بستن نهند سهل نماید و در خواص این زهر آورده است
که بروی چون بخور کنند در خانه کزندگان زهر دار بکیرند و سر کین
وی بسره که حل کنند در برص یا لند لون آن متغیر شود و نافع بود
و جگر وی چون بریان کنند و شقی کرده با سر که حل کنند و مجنون
با شامد مر روز سه نوبت سه روز چنین گویند پیالی صحت یابد
و پوست زرد که در اندرون سنگدان می بود چون خشک کنند و شقی
کرده با شراب یا شامد نافع بود جهت مرسمی که باشد و اگر سر

بر زنی که دستوار از اید یا و نیز از اسان **براید** **رغام** نوعی از اجار
والوان بود و در دو سیاه و حمی و سفید و بخش و بهترین و سیب
بود و شریف گوید طبیعت آن سرد و خشک است خون سه روز مر
یک متقال سخی کشند مانند بهما لعسل بسپارند و بخورند منع و طما
بکنند و اعضا از میحان خون پیدا کرد و خون بسوزند و سخی کنند
جراحی که خون از وی روانه بود یا شستند قطع خون رفتن بکنند و با
بصلح آورد و منع نوزم بکنند و خون خلط کنند جوی از وی با جوی
شاخ سوخته و بر آهن طلا کنند در آتش بر نند تا سرخ شود بعد از آن
سروان آوردند و در آب فک اندازند آن آهن بریزد و اگر از کاف
که توارج بر آن نقش کرده باشند بر سر قبر بایستند و سخی کنند و
کسی که عاشق بود با سم معسوق آنرا بیا شامند معسوق را فراموش
کنند البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول
سودمند بود جهت سحفه و داد الثقلب **رغام** در فایست
گفته شد بسیار سیبند آن گویند و توده تری و طبیعت آن گرم و
خشک بود و لطیف که مایا بکنند و باد مارا بخیل دهد و قطع بکنم
بکنند و فطر بود بعد و شانه و نقطه البوال احداث کند و او
آن بود که محروق مزاج با کاشنی و گاه **رغام** **رغام** **رغام** **رغام**
از زیر خوانند و بیشتر از وی قلع و بهترین وی آن بود که صافی بود و
طبیعت سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرق آن و اسفنداج
لطافت روی زیادت بود و بلین بخیل و صفت حرق آن در آب
گفته شد و اسیر حاصل سود بود و سردی وی زیاده از قلع بود
و قلع را بقطره و قصد برسم خوانند و اگر صحنه نیک سازند از اسیر
بر عانه بندند یا کاه قلع اختلاص بکنند و اگر آن صحنه بر نور
که بر عصب پیدا شود نهند زایل کند و هر ماده که پیدا گردد در آب
مثل خیارک چون بر وی نهند بگذارد و در دمای مقود که بارش بود

و بواسیر و دمای قضیب و زمار و پستان و ریشها مثل سرطان
با عصاره که در درجه سردی بود بار و غنایت بار و غن کل یا روغن
یا مورد چون بوی اضافه کنند و آن صحنه به آن روغن حک کنند
و بماند نافع بود و براده آن چون پیا شامند همان علت حادث
که از خوردن مرا سنگ از بستن بول و غایط و نقل معوم و معاد
نفع در ایشان و صنیق النفس بجای که بخانی کشند و اما و سخی
کند و لون وی رصاص بود و مداوی وی بنی کشند و طبع وی گرم
و شل و با جگر دوده و ماز العسل و غذا اسفنداج و شانه طلا
وی آن بود که از راز بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الریس
گویند چون حل کنند رصاص با شراب بازیت نافع بود جهت در دمای
گرم و این زهری در خواص آورده اگر باره رصاص در دمای
هر چند که آتش در ایشان برافروزند گوشتی که در آن دیگر بود
بخشند بگردد قطعا و هر کس که انگشت رصاص در انگشت بکنند بدن وی
تا غر گردد و اگر رصاص در روغن بماند تا رنگ بر آید بعد از آن
روغن در آن طلا کنند سرگز رنگ نگیرد و صاحب فلاح گویند اگر
طوقی از رصاص بر درختی کشند که ترمه دارد ترمه بیفتد هیچ و ترمه
دی زیادت کرد **رطوب** گرم بود در دوم و تر بود در اول
و گویند حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود و هر چه جلاده وی
زیادت بود حرارت وی زیادت بود و اسحق گویند گرم و تر است
در دوم و غذا وی زیادت از غذای بشر بود و بهترین آن چ
و بعد از آن زرد و رطب نغم در شکم پیدا کند مانند آنچه نزد مثال
آنچه تر و خشک همچون خرما و رطب بود و رطب معده سرد را نیکو
و منی پیغاید و طبع نرم دارد سرد مزاج را و رطب و خرما معده را
بود و گوشت بن دندان تیار کند و مضر بود بخوره و از زوجه
که از وی حاصل شود بدبایستد و زود متغفن شود و مصلوح بود

و مولد ستم و مصدوم و بادام و خشیان بود که با وی بخورند و بخورند
منزکا هو یا خیار بر سر که بر سر آن بخورند یا سنگین **طب**
فصله است و چون خشک شود کوبند و غلت کوبند و
بپارسی است خوانند و در فاکته شود رعی الابل سفالی
کوبند و آن خشیانی است که دانه وی چون دانه مورد بود و در وی
حلاوتی اندک بود و طبیعت آن گرم است و اول خشک است
دوم و لطیف بود و شیرخون بوی چرا کند و معده را بوی نرسد
لیکن ستم جانوران زهر دار باشد و طبیعت وی بوی اسباده کند و کرم و
چون با شراب یا شامند جهت کزندگی جانوران شود و مندی بود
و وی مضر بود با خشا و اعصاب و مصلح وی قرفه بود یا سنبلی
الطب رعی الحمار فرسطار یون و فاسطار یون نیز کوبند
و آن قبی است نیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون کرم
از وی باز کنند بر یک عدس معتبر بود و صلب و بطعم عدس اندک
شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر و فی را دوست
دارد و کاه و مشک نیز خوانند و کاه و نیز بغایت دوست می دارد
و معجیزه های زیادی دارد و فریه نکند و ذیو مشک نیز خوانند و مو
کوبند و نوعی از کوسه است و در کاف گفته شود زعاده جواد
در پایی است و دستور بنوس کوبد یا می در پایی است بخورند
چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صداع ایل
کند و چون بخورد بر کبرند معده که بیرون آید شفا بخشد و اگر
بر زیت بچوشانند و آن زیت بر نفاصل مالند در دساکن کنند
رعی ادا دانه است که در میان کدیم می باشد و آنرا از کدیم پال
کنند و مضر بود خوردن آن و بیشتر از آنرا کوبند و با سرکه
رعی الملع زبد الملع کوبند و قوت وی زیاد است و از قوت
ملح بود و محلل و ملطف بود **رعی الملع** در عایت حار است

حراقت بود و با شد که بسوزاند **رعی سفلی** بخری است و کوبند و
برای و در بین گفته شود و فاشش کوبند جفت افردست و
بعضی کوبند و جفت بر برای است بعضی کوبند و خشیان است
و صفت هر یک در باب خود گفته شد **رعی فون** خفاست
گفته شد **رعی** هر دارویی که جگر کس کند آنرا رقیه خوانند مثل
انجبار و بنثومه و فاما اقطی و رقیه حاصل اسم بخی است سرخ
رنگ صلب و طبیعت آن سرد و خشک است چون بکوبند و یک
مقال از آن در دو پیضه نیم برشت سه روز پیاپی بخورند هر روز
این مقدار موافق بود و وانی و خشک که در بدن پیدا شود سلب
افتادن یا زخم یا بر دامن چیزی سنگین **رعی یانی** بخورالقی ماند
اما سردی شکافته بود و قلیت شکل بود و بهترین آن بود که رسیده
بود و طبیعت آن گرم و خشک است یعنی بکرم و رطوبات معده بود
و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد زمان اطو آنرا بیشتر بهتر
آن بزرگ شیرین رسیده و طبیعت آن سرد بود و در اول
درجه اول و تر بود در آخر آن کوبند گرم بود با غزال در دو
جلا بود یا قبض و ملین بود و دانه وی یا غسل درد کوشش نافع بود
و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و حقیقت آن را
نافع بود و موافق معده بود و بول براند و غصیری چون در سینه
کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در جشم کشند و شنی جشم منفر
و چند آنکه کهن شود بهتر بود و دانه وی بد بود و نفع در بجا در معده
پیدا کند و کوبند و مصلح وی آنرا نرمش بود و دانه وی کوبند اندکی
دارد و کبر باشد که نعوط آورد و محتاج با صلاح نیست از بهر آنکه
نفع وی نود و یکدرد و کل دی چون بسوزند جراحت را سودمند بود
رعی حافض آنرا نرمش بهترین آن بزرگ ایدار بود و انواع
آنرا غدا اندک دهد و تا بعض بود و تا بیشترین اجزای وی کل دی بود

و انار ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در تری و
خشکی صغرا است که منع میلان فصول کند از احتیاج دانه دوی
با غسل قلاع را نافع بود و عصا دهی یا خنجر را سود دهد و دانه
چون در آب باران حویس اند منع نشت دم کند و دوی خفایا شود
و جلا دل بدید و التهاب معده را نافع بود و جگر گرم را سود دهد و
بتهار را و سوپق دی مصلحه از دوی زبان استن بود و دوی ادر
بول زیادت بود از شیرین و سوپق دی جهت امهال صغرا دی نافع بود
و قوت معده بدید و جگر گرم را و آب دی بایست بود در دل
ساکن کند و انار ترش نان ترش و شیرین پوست از دوی جدا کند
و در ماهی سنگین بنهند و بگویند میخسان با پیله خود و بخت ریم
و طبل بایست در زم شکر طبیعت به اند قبضه و مره صغرا براند و
را قوت دهد و شراب فی و رت دی خار را سودمند بود و خشکی
و غلبان و قی باز دارد خاصه منع دوی بسیار خوردن نهوت را
مضر بود و انار دانه خشک ترش شکم بکشد و صاحب نفوس گوید
انار ترش مضر بود بینه و او از صاحب مناج گوید دانه دی
بود و تخمین حلق و سینه و مضر بود بجا و معده و مصلحه دی حلو
عسل یا قندی بود و مضر تران باشد اولی آن بود که زخمی برده
یا تریج برورده خوردند **رمان السعال** خشک ترش است و کشته شد
رمان آلر درختی است که بدرفت انار باند و گویند و فلفل
دانه دوی است و مغاات پیج دی و صفت حب فلفل کشته شد و مغاات
کشته شود در باب میم **رمان** پیارسی خاکستر گویند مجموع مجفف باشد
رمان الحار و ان جلا دهمده بود و معفن در و شنی چشم میفراید
خاکستر خوب بلوط قاصد بود خون بندد و جوان بگریز نمک بندد
و هر با دانه است که در دم با شراب میباید پاشند و مضر
بود جهت بلع معده و درین جهت نفع بود **رمان طبع**

خاکستر خوب بلوط قاصد بود

خاکستر خوب در بهترین آن بود که از درخت بر بود و طبیعت آن
سرد و خشک بود و گویند گرم بود در شش و ده را نافع بود و مقدار
نیم درم و گویند مضر بود به شش و مصلحه آن کثیر بود و چون با
سرکه ضماد کنند بر کوفته کی جا نوزان و سبک دیوانه نافع بود و اگر
سحق کنند و در غرقه کنند و بر بوا سیر ضماد کنند و چون سرد شود
دیگر بدل آن گرم بنهند بیانی دیدن آن دمان کند بغایت نافع بود
جهت کوشش زیاده که در بویست خصیه پیدا شود و چون بازیت و
سرکه یا پیله کن ضماد کنند جهت شاخ غصده و استرخا و مصلحه و
اعصاب نافع بود **رمان قصب** خاکستر بهترین آن منطی بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود در میوم و سده که در مراره بود
بکشد مقدار دانه کی و گویند مضر بود به شش و مصلحه آن کثیر
بود رمان غشین الخطا طیف خاکستر استیانه به سبک و بهترین
آن بود که استیانه در موضع سی ساخته باشد که هوا بلند بود و
صفت سوختن ایجان بود که در کوزه کنند و بکل حکمت بکشد
در تنوری که آتش تیر بود بنهند یک ساعت و بعد از آن بزدن را
و سحق کنند طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت سحر از آن
مقدار یک مثقال و گویند مضر بود به شش و مصلحه آن کثیر
بود **رمان اسه طامات** صاحب مناج گوید صفت سوختن دی جان
بود که کوزه کنند و در تنوری که آتش تیر بود بنهند و بعد از آن
پیردن آورند و سحق کنند و طبیعت دی گرم و خشک بود و گرم پیتر
و منفعت آن در باب سیر در صفت سر طامات کشته شود و
صاحب جامع گوید صفت سوختن دی جان بود که دیل صیین
سرخ بر سر شش بنهند و سر طان زنده در آن بنهند و بسوزند
تا چون خاکستر گردد و بردارند و استعمال کنند رمان البز قلا
خاکستر گاه با قلا و قتی که تر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند

با مالند در حمام اما رجب سیاه که در بدن بود **در رجب** صاحب
منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت غار است و
آس گفته شد و صفت غار نیز گفته شود در سس بهترین سرما
آن بود که از حیوانی معتدل بود که در طوبست گیرند و طیف آن
گرم و تر و غلیظ بود و غذا اندک ندهد و منی بیفزاید و مصلح
که بود و سریش خون پزند و برق آن خفته کنند اما منی پزند
و کرده و اعصاب بدن را بیکو کنند و باه را زیاده کنند و چون در
وی اندک حرارت و بیوست بود و خوردن دی مصر بود بعد
از بهر آنکه بر مضمض شود و اولی آن بود که با دار چینی خورند و باز
مصطکی بخاشند و سرکه سفید ترتر از سرکه بود و سرکه ترتر از سرکه
برین قیاس و فی الجمله غذایی بود که اندک سختی داشته باشد
و غذا بسیار دهد و قوت بدن ضعیف بدهد چون مضمض بودی
مستولی شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف را گمان کند و سی
معه وی ضعیف بود و نشاید خوردن که قوتی آورد و قوتی نجات
سخت و کوشش زبان بکشد بود و کوشش قدین غذا بسیار دهد
و چشم حرب تر بود زیاده خورند و کوشش قدین و کوشش تیر که و
صفحه و اندان و خردل خورند و اولی آن بود که بوسنها و عود
چنانکه امکان بود بخورند اگر آرزو غالت بود با سرکه و خردل خورند
مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد اما سرهای مانی کوچک نک شود
کرده چون بسوزانند جهت شقاق که در مقعد و ملازه و ورم کرد و
و ورم صلب است آن نافع بود و سرکه دین نمک بود چون بپزند و
بر کزندی غوطه انداخته بود و بنایت **در رجب** را سخت گویند
آن نجاس محرق است پارسه سوخته گویند و بعضی وی سوخته گو
و بهترین آن مصری بود و طبعیت آن گرم و تر بود در سیوم و
و مجفف و ملطف بود و مهمل آب زرد بود در خضابات می است

کنند و ریشها پاک کنند و بصلح آورد و چشم با جلا و هر دو کوشش زیاده
بخورد و ریشهای بد که در بدن بود منع کند **ارویان** ارپان است
و گفته شد و اهل مصر فوئیس خوانند و اهل اندلس مرغ و ن و این
در خواص آورده است که چون بگویند و با بخور سیاه و بر ناف حفا
کنند و جگر القح را بیرون آورد و گویند چون خشک کرده سخت کنند و با
فلعل در چشم کشند شکوئی را نافع بود و ما سر جوید گوید گرم و تر بود
با اعتدال فنی زیادت کند و شکم نرم دارد و ببری گوید پیش از آنکه
نمک شود کند باه را زیادت کند و غذای صلیح دهد و چون نمک بود
کنند تا کمین گردد و مولد سودا و حله بد بود و رازی گوید و بخور حنظل
شود و معدن را بد بود و ادویه آن بود که اصلاح آن سرکه دردی
و گریا کنند و بعد از آن جوارش عود یا جوارش سفر حلی فسهل خورند
و اگر تری و رخاچ بود از عشب آن رب آنار منع فغ خورد و اگر تری
باه خورد تا بد که سرکه خورند بعد از آنکه نمک خسته کند با رو
کودکان و زرده تخم مرغ و پیاز و کندنا را قلیه سازند و تناول
کنند مسخن کرده و رحم آورد و باه را زیادت کند و روس الحامد الا لای
سرکین خرواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیدان چون بکنند
چون با سرکه پیانند و اگر سرکین نان پختارند و آب آن در
پنی کنند و عاق را زایل کند و همچنین چون سرکه بروی افتد تیرد
نمین عمل کند و چون تر بود و پختارند و آب آن با شامند
کرده بریزانند و سرکین است نمین عمل کنند و سرکین خورند در علف
جربین بود چون خشک کنند و با شراب یا شامند جهت گریه
عقوت عظیم نافع بود و مولف گوید که خشک کرده و تری
تر بگویند و به نیز اند و با گوگرد سخن کنند و در روغن کجد خوبانند
و شنبه مالند و با مداد مصلح و عدس کوفته بجام بر روی پیش از آب
ریختن مالند نافع بود **در رجب** **ابرهون** سرکین است و خون دود کنند

در تب زنجیره و میوه پند از **ریش** بشیرازی آمده خوانند
و طبیعتی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح دی عسل بود یا دوشنب
و در صفت سیم گفته شود ز بهقان در لغت بعضی غرب عفران
خوانند و گفته شود **ریاس** پیارسی ریاح گویند و قوتی
مانند حماضی اترج بود و غوره و بهترین دی فارسی بود شامهای
ستبر آید از طبیعت آن سرد و خشک بود در دم حرارت نباشد
مستی باز دارد و خارا نافع بود و طاعون و وبا و چون عصاره دی
در چشم کشند و دوشنی میزاید و وی اسهال صفراوی و حصیه جدی
سودمند بود و بواسیر را نافع بود و غثیان ساکن کند و قوت اشتا
بدید و معده و جگر گرم و آب دی با ارد جو بر جمره و نمک طلا کردن
سودد و صاحب جنه ج گویند که مضرب و سینه و قریح و
مصلح دی اترج در با تود و صاحب تقویم گویند محقق اعصاب
و قطع باه و مصلح دی شراب غود یا انیسون بود و بدل دی جان
اترج است ریاس پیارسی شش گویند و صاحب جنه ج گویند گرم
تر بود و سهل الهضام و طبیعت پند و غذای دی اندک بود و
بیل بیلغم دارد و مضرب بود با صاحب کد و تیراط گویند مجموع شش
سرد بود و تر و در فسر گویند خشک بود و در سحر از مضرب و احصا
دی جنان کنند که بسیر که و گرد یا خوبه اند و بعد از آن بریان کنند
و بهترین ششها شش بره و گویند گویند بود و شش بره چون ریاس
کنند بی نمک و رطوبتی که از وی روانه باشد بکشد و بر تابل خشک
که بر اعضا بسته باشد طلا کنند و بدان ادا بان کنند زایل کند دم
این رطوبت بر قوا خشک ماند نرم گرداند و شش مضرب و معده
و آلات قول و مصلح دی جالاسی گویند **ریا الغلب** شش دی
چون ریاس که غصیل بخورند و بود و صفتش نفس را سودد و در ریاس
و الجبل شش خوک و شتر چون بسوزانند و خاکستر آن بر سخی که حاد

شود در پای سبب موز نافع بود و اگر سوخته بمیان کرم بران
نهند نافع بود و شش خرس بمین عمل کند و منع نورم آن نیز آید
و خاکستر شش خوک چون بر جمره تراشند نافع بود **ریا الحی**
الوختی شش خرگود چون خشک کرده بگویند و میانشان نافع بود
صفتش نفس را سرد را ریاس پیارسی قلمون بلا سوس آن کرب
که در ساحل دریایا باند اند آینه و چون تر بود محق کنند و بر ترش
ضماد کنند نافع بود و متقانی که در دست و پای بیست باشند بسبب
بر آن ضماد کنند نافع باشد **ریان** در میان الملک و صنف آن کوب
پیارسی شامسفرم خوانند و بواسیر را نافع بود و در تب کشند
ریان سلمان مسفرم و جاموس سلیم نیز گویند و نبات دی در
کوهستان فارس و اصفهان بود مانند مثلث تر و ورق دی با
ورق خطی بود و قیاح وی کوچک بود و مانند لباد بر درخت
چیده شود و وی محقق و لطیف بود و با سر که بر جمره طلا کردن
سودد و در ورمهای یکنی و نفوس و بواسیر و نفوس و گردن کی عفران
بقایت نافع بود و طلا کردن و چون زن بار و غن کل بخود بر کرد
بجست در درج نیکو بود و این با سوسه کوبد طبیعتی گرم بود
و بواسیر ظاهر کوباطن را سودد و بقایت و بسیار از وی صداع
آورد و مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوس
گویند بدل آن نیم وزن آن شادنج و نیم وزن آن عنب الثعلب
ریان الکافور کافور بودی و سحر الکافور نیز خوانند پیارسی
سوسن خوانند و آن نوعی از درخت و نبات دی بیشتر در خراسان
بود و کل دی مانند کل خربا بود و ورق دی مانند ورق کاشی صفا
بود و کل دی و برک دی بوی کافور کند و قوی چون بیونید یا در دست
باند خواه خشک خواه تر و طبیعت آن گرم خشک در دم
و بوبیدن وی و ادمان بدان نمودن رطوبات از غشی مانع بکشد

و اخلاط غلیظ که در سرباشد تحلیل کند و بوییدن وی سر و مزاج را
نافع بود نه گرم مزاج **ریش** صاحب مزاج گوید مشک است که
سرطان و طبع آن سرد و تر است در دوم شفت و طبوبات چشم کند
و جلاد و دوزوشتی بپزاید و مؤلف گوید آن نوعی از سرطان جری
است و در صفت سرطان گفته شود ریش شریف گوید بر مرغ
چون که بسوزانند و خاکستر آن بر جراحت افتانند خشک کند و برای
بزرگ باری مندم بود فی را و در علاج بینی شکسته و نافع بر هر
خود با منفعت آن گفته شود و الله اعلم **باز**
زاج انواع است سفید و سرخ و سبز و زرد زاج سفید قلیس
خوانند و سوغار گویند و یونانی خلقینس زاج سرخ سوری
خوانند و زاج بنر فلقیت و قلند خوانند و فلقط زاج زرد
بیاض زاج شتر دندان خوانند و بهترین تان مصری بود بر
مانند زینج بد خشی و چون در دست بماند زود در زمین شود و پاک
بود و گفته باشند و نوعی دیگر از زاج سوری است بیاضی زنج
گفتگوان گویند و بشیرازی ذاع سیاه و یونانی مالبطنا و
ملیطر نایز گویند و جالینوس گوید فلقط چون کهن کرد زاج شود
و وی معتقدترین زاجات بود و ملطفری الطفر محرقات بود
و زاج احمد و اخضر و اصغر در قوت مانند یکدیگرند و لیکن اختلاف
در غلط و لطافت است لطیفترین سفید است اقوی ترین سرخ
و غلیظترین سرخ و فلقط زاج الامور و سطها بود متوسط است
میان غلیظ و لطافت و زاجی دیگر است که یونانی مسیق گویند
و بهترین آن قیرس بود که لون آن مانند زرد و طبعیت
فلقط سرخ و خشک بود در سیوم و همه زاجات در طبیعت
مانند یکدیگرند و وی قیاض بود و محرق خشک شده احد است
کند و جرب و سعه و ناصور و عاف و ریش کوش و ماده

سودمند بود خاصه چون قشیده بچسل بیاید و فلقط را ببرد
و در کوشش نهند و اگله که در دندان و بینی و دمن بود و ریش
خاصه سوری نافع بود و خوردن آن مجفف شش بود تا بجای که
بسل کشد و از خوردن زاجات مرفه سخت جدا شود و مداوی
بشیر تان و مسکه دقت دمانند آن کنند و باقی منفعت هر یک
باب خود گفته شود **زاج** درختی است که انرا احران خوانند
و گفته شود زاج و رقی زینتی است و گفته شود **زلیب** یا **زلیب**
میونر گویند و هر مری که خشک شود زلیب خوانند الا خدا که در
لما لوط خوانند و زلیب بخوانند و زلیب عجم خوانند و بهترین
ان خراسانی بود بزرگ بشیرین کوشش فی کرم و تر بود در اول
و دانه وی سر و خشک بود در اول و جالینوس گوید سر بود
در اول و خشک بود در دوم و بادانه خوردن در معار انکو بود
و معده و جگر دوست دارند و کوشش فی کرده و شانه را نافع بود
و باری دمنده بود در ادویه سهل چون درم از وی اضافه کنند
و چون بی آن بود شکر براند و آن نوع که لا غرور و قیاض حرارت
وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت بنزد و محرق دم بود
و مصلح فی خیار سبز بود و گویند بشیرین لوزن و اسحاق گویند که
حدت دم نبتند و قول اول اصح است و گویند مصر بود بگرفته
مصلح وی غبار بود و میونر بدن را فربه کند و هیچ حضرت فاویه
برساند الا کبر مجذوری مزاج و مصلح وی سنگین بود یا از خوا
نرش جبری بر سران خوردند و دیتقور بنوس گویند کوشش وی
چون بخورند موافق قضیه شش بود و سودمند بود جهت سرده اگر
کوشش وی با فلفل خلط کشد یا با ارد جاورد و بعضی بریان کنند
بجسل و بخورند بنیم از دمن بیرون کشد و چون با میزند یا ارد فلا
و کمون و ضماد کنند بودم گرم که عارض شود در انقبض بغایت

و چون مغلط کنند سخن کرده یا شراب و خما دکن بر سر چه پیدا شود
پوست مثل جدی در پشتهای شمدیه و عفونات که در غافل بود
سرطانات و چون خما دکنند یا خا و پشه بر ترس نافع بود و چون بر
ناخن که چند جفا شد زده قلع کند و میوین غذا زباده از آنکورد
و جلا میوین که از جلا آنکه خشک بود و اطلاق وی که از اطلاق
آن بود غیر از آنکه میوین متوافق تر از آنکه خشک بود بعد و بدل آن
کشمش بود **زیب الجبل** میوینج است و گفته شود و صاحب
جامع گوید جت الراسل است این سهواست جت الراسل گفته شد
و میوینج گفته شود و بیشتر این میوینج خوانند زبده البحر یا سبک
کف دریا خوانند و این پنج نوع است یک نوع بشکل اسفنج قرمز
و سبک و بوی وی مانند بوی می بود و در ساحل دریا بسیار یافتند
نوع دوم بشکل ناخنه چشم بود یا اسفنج و بسیار بوی بود و بوی
وی مانند بوی طحلی بحر بود و میوینج بشکل کرم بود و بر آب میسوز
خوانند و بیشتر از کرم ابوب نوع چهارم بصوف جرم مانند بسیار
بجولیف سبک و مولف گوید آن اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم
بشکل مانند فطر بود و در آب میسوز و بوی وی خوش بود
مانند قشور و ظاهر المسموم بهنرمین آن دردی بود که برزدی
بایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم و گویند ترو
در البقل را نافع بود چون بسوزانند یا شراب سبز رنگ که قوام
آن رفیق بود بر دانه البقل طلا کنند موی بروی آنند و خا برود
و قویا و بهنرمین و علی که در قلع پیدا شود جت آن سودمند بود
چون با موم روغن و کل استعمال کنند و بشیر را صافی کند و کلفت
و از روی که در روی و میوین پیدا شود و بایل کند نوع میوین که گفته
شد عسل البول و سبک که در مل که در خانه بود و در کرده و استسفا
و درد میرزا سودد و میوین باند و باقی انواع آن و منفعتها

دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلا دندان بهر موی بود
برویانند چون بانگ و شراب طلا کنند و انواع زبده البحر موی سبز
و برویانند یک نوع است که سفید بود و طبیعت وی گرم بود
و نیز و خشک در دوم جلا چشم بهر دانه و دانه که خالص بود و سفیدی
که در چشم بود و مقدار استعمال از زبده البحر از دانه که دود آن
بود و نظره بود بر مصلح آن که کثیر بود و گویند مضر بود بر جگر
و مصلح وی روغن که بود و بدل وی بوزن وی حجر العقیق بود و اگر
خواستند که وی را بسوزند در یک کاس ناخنه نمند و سر وی میسوزند
و شکاف آن بکینند و در تون میان اشش نمند پس چون بخت
کرد بیرون آورند و بردارند از یک و بوقت حاجت استعمال
کنند و اگر خواستند که غسل کنند آنرا مانند اقلیم مغسول کنند
زبده البحر بیونانی از آرا قیون و اذریه و در امپرس نیز
گویند و بسیاری عافورا و آن کوبیده گردنی جمع می شود و در دریاها
بخ بود و در میان سبک و گاه با بند و لون وی مانند حجر استوس
بود و بشکل زبده البحر بود و بسیار سوراخ و طبیعت وی گرم بود
در چهارم و شاید که تنها مستعمل کنند یا بدکه آدویه یا وی خلط
کنند که کسر حدت وی بکند و قوت وی و اگر محتاج باشد از
جهت بیرون شاید که استعمال کنند و لیکن از جهت اندرون احتراز
و اجتناب از سبب شش قوت که در وی است و در سفورنوس
گویند جهت جرب ریش شدم و کلف و قویا و سیر ما و مانند آن
بغایت سودد و در قی الجمله و ابی حاد بود و ثعل مزاج بد که با
حادث شود در اعضا باز فرا جی یک کند و عرق الناس را سود
و رازی گوید چشم را جلا دهد و درم تسمان ساکن کند چون کوفته
باب طلا کنند **سبک** بسیار سی مسکه گویند و بیشتر از شک و بهر
آن تازه بود که از شیر غلیظ کینند و طبیعت آن گرم و تر است

و تری زیادت بود منضج و محلل بود و اگر بر بدن طلا کنند بر
فریه کند و غذای وی بدید و جراحت اعصاب انا فاع بود و
بن گوشت او را بشین و درین اگر بر بدن طلا کنند بر ترا فریه کند
بر لته کودکان بالند سود و در جهت زود رستن دندان و بره و
که در دهن بود نصیج دهد و چون با غسل خلط کرده لعق کنند نافع بود
جنت خونی که از شش آید نافع بود و ذات الجنب و درم شش سود
دهد و بدان حقنه کردن و درمهای صلب دارد که در رحم و امعاء و مثین
باشد و ریش روده سود دهد و اگر با ادویه بود که نافع جراحتهای
بود که در اعصاب و جبهه و غده مثانه باز آید سود دهد و ریشها
پاک کند و گوشت آن بر ویانند که ذبح زهر بکند و چون بر کزندی افعی
بماند نافع بود و سرفه سرد و خشک را سود دهد خاصه چون پاشک
و مغز بادام بود و ذات جنب و شش را نافع بود و منع خون و
بکند چون با نخله درم از وی با غسل خورد و بسیار خوردن وی سهل
نود و مغزی و غریخی معلوم و مضاعف وی چیزهای قابض بود و گویند
مضاعف وی فایده فندی بود و نافع بود جهت خشونت خلق و قویا
و سعه خشک خشن چون بدان بالند زایل کند و حره مثانه را
نافع بود و آنچه نافع بود در بعضی ادویه بدل ریت بود و در بعضی
بدل تخم و خان وی چون بکشد و در ادویه چشم مستعمل کنند مخفف
و قبضی اندک در وی بود و قطع سیلان توده چشم بکند و ریش آن
پاک کند و زود بحال صحت باز آرد **زبا** هر نوعی از طب است و
آن عقیده است که از میان هر دو پای جانوی گیرند بشکل گربه اما سر
کو حک نمود و آنرا گربه زیاد خوانند و طبیعت وی گرم بود در سوم
و معتدل بود در طوبیت و بیوست و بیدن آن و باییدن آن
نافع بود صدراع سرد و در سقیفه و زکام نافع بود و اگر یک قیر
در ده درم تری که هر یک یک یازند و پاشند خفان زایل کند

و ضعف لپرد اگر زبینه و تخوار زاید بکند از وی با بکند
ز عفوان در مرق مرغ فریه کند و پاشند آسان تر آید **زبیل**
بپا رسی سر کین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف
اشیاء ص یک نوع تنها خاصه انسان و مجموع زبیلها محلل و مسخ و
مخفف بود و نیمه بفضل گفته شود **زبیل اطفال** آنچه اول از طفلان
پردن آید بسیار خست کند و سخت کشد و با هم دندان و در
ما میا و هم دندان نبات و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود
زایل کند و در چند روز و بیشتر زبیل طفلان آن بود که از طفلان که
که محفوظ باشد از تحلیط و غسل بپاشند و بدان خشک کنند
خفای و ذبح نافع بود و با در خلق و منببین عمل کند و همچنین
کسی که تورم خلق پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ بود و احتیاج
بنفسه باشد از خفای سخت چون زبیل که خشک کرده بغسل
بپاشند و بر خلق وی طلا کنند بغایت نافع بود و باید که غذای
کودک سه روز نرسد با نان نمونی دهند که نمک خوش کرده باشد
و تری که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز پاشند
و غذای معتدل و روز چهارم زبیل وی پاشند و خشک کرده
نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر غذای وی گوشت مرغ
و دراج بخشد باب بود نافع باشد و باید که از غذا با رطوبت
داشته باشد نگاه دارند و اگر نگاه ندارند در فعل و قله بنشین
مانند زبیل کلاب بود و زبیل اطفال بزرگترین تریائی که پاشند
که بیکانی زهر دار بوی زده باشند زبیل انسان چون خشک کرده
با تریا بر غسل بپاشند و پاشند سودمند بود جهت تنها حازه
و کزنده که جانوران و ادویههای کشنده و ترکان نافع بود و با
قطع اسهال بکند و چون سخت کشد و بر موضع عقنه پاشند زایل
کند زبیل الملقی سر کین لعن چون پاشند مضر و ع را سود

زبل الجراد سرکین بلخ بهنق و کلف را از ایل کند **زبل الجراد و البورک**
خصانه لون را نیکو گرداند طلا کردن زبل الخطاف سرکین پستون
سفیدی چشم بر **زبل الجلاب** بهترین آن بود که از سگی کبرند که از کوه
خورده باشد و آن با غسل نافع بود جهت پیشبای کهن و نخل
کردن خنای را از ایل کند و جهت دفع اسهال را شامیدن با سیر
نافع بود خاصه چون دو سطر با یا باشد و جهت قوی بدان حقیقه
کردن باب گرم نافع بود و سیفید نیوس کوبیده سرکین سگ چون کبر
در تابستان بعد از غروب ستاره و خشک کنند در سایه و با شراب
پاشا مندی باب شک بیند و سرکین سگی که استخوان خورده بود چون
سفید بود و خشک کند بنود آنرا خشک کنند و نگاه دارند چون
خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خنای بغایت سختی کنند
با ادویه که نافع بود بدین جهت و اگر با ادویه که محلل بود خلط کنند
و درها بکند از اند زبل **الزرب** بهترین سرکین کرک آن بود که از
خار کبرند و سفید بود و در وی استخوان قوی بود و قوی را نافع
بود خاصه چون آن کرک استخوان خورده باشد رعایت کان نافع
بود سفید و اگر نزد یک حاصره پیایند بمسج خاص دهد و اگر در
پوست ایل یا پوست کرک گیرند و پیایند بر سیاهی که از سگ کبرند
که بعضی از وی کرک خورده باشد نیکوتر بود این مرض را **زبل الکلب**
سرکین کوبیده بهترین آن بود که از زردی کبرند که برنج خورده باشد
قویا و بهنق و کلف را سود دهد زبل العصاره سرکین کجشک
یا ک کنند و زایل کنند کلف از روی بود و چون بلعاب و منج
بسر کنند و بر تایل طلا کنند زایل کند **زبل البرق** سرکین را
چون دود کنند در شب زان بپندارد و چون بازیت پیایند
و در گوش چکاند کرانی گوش را زایل کند زبل الحمام سرکین کبر
کوثر از همه سرکینها بود و سودمند بود هر مرضی سرده که باشد با ادویه

چون پیایند محلل بود و چون با سرکه پیایند خنای را سود دهد
خاصه چون برزگنان کوفته بادی اضافه کنند و چون غسل
و بزرگنان خلط کنند و رهای صلب منفرج گرداند و خشک
که حادث شود از ارشش رسی چون بازیت پیایند سوجنی
آتش را نافع بود و اما سرکین کبوتر که در خانه و بر چهار دارند
بغایت گرم بود و سرکین کبوتر حیوانی و کوهی بغایت خد دی
سخت تر بود و سرکین کبوتر بسیار موضعها مستعمل کنند خاصه
چون با تخم حرف کوفته و پخته با خردل پیایند و مستعمل کنند در
سرده که احتیاج بسخت بود و قویا و درد مفاصل و سغه و در ورم
و درد کرده را نافع بود و چون با ارد جو پیایند و در آب بنهند
و با سرکه و غسل بپزند و ضماد کنند بر دمل و قناری و درهای
بهم بکند از اند بصلاح آورد و چون با سرکین دکی را که عسل
در آن نشیند نافع بود و در دغنه طلا کردن و نافع بود و چون
با سرکه با شستنی طلا کردن نافع بود و هم چنین اگر با سنجبین پیایند
سودمند بود و سرکین کبوتر سرخ چون دود درم از وی بار درم دار
چینی پیایند و بخورند سنگ کرده بریزند و چون بسوزانند در حر
کنان که مانند خاکستر شود و بر زیت پیایند و بر سوختگی ارشش
طلا کنند نافع بود و کوبیده سرکین کبوتر در حقیقه قوی را نافع بود
زبل الفیل چون زن به پسم باره بخورد بر کبر و هرگز استنش
اگر بخورد صواب است کهن را نافع بود **زبل الفرس** سرکین آب
سمان عمل سرکین خورس پیایند **زبل البخاج** سرکین مرغ اگر دود کنند
سودمند بود بخت در دندان و موافق کسی بود که فطر کشند و آه
کشند خورده باشد اگر با سرکه پیایند خنای و قوی را بکشد
زرب نوعی از زرد است طبیعت آن سرد و خشک است در
اول با صره را قوت دهد و دیگر نافع وی در زردی شود **زجاج**

پارسی آبکینه گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم موی بر روی
چون باروغن زینق طلا کنند و در وی قیض و لطافتی بود و سفیدی
خشم را زایل کند و در دشتی آن بفراید و چون بسوزانند در
علل اقای بود و آنچه سوخته بود سخن کرده سنگ کرده و شانه بریزد
چون با شراب پیاشند و اگر غیر حرق مستعمل کند باید که بجا
سخن کنند استتعال کنند و صفت سوختن وی آنست که در
کوره آهنگران نهند و بدیند تا نزدیک که خشن بسوزد و ن اوید
و در آب قلی اندازند بعد از آن سخن کنند و مستعمل کنند و گویند
سوختن وی چنان بود که سخن کنند و بر روی صغی از این گشت
که سر آن کشوده بود و استسخم در شیب وی گشت مقدار سیاحت
و دایم غریک کنند بعد از آن سخن کنند بغایت و مستعمل کنند
زرباد بر زبان مندی کور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکحل
دوی سخن است که از وی بوی کا فوراید چون نازم بود بلفظی
سطر آن می خوانند و در طعم وی تلخی بود آنچه در تری بکار دارد
کنند و بگوشت تلخی وی کمر بود و آنچه باره نکرده باشند تلخ بود
و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دم تا سیوم
و گویند در اول محلل زریح غلیظ بود خاصه در اهرام و بدن را
فره گند و قطع بوی سردی است و شراب بکند چون در دهان
قی نهند و کزند بک جانور را نرا سوده بدینا جلدی که نزدیک جگر دارد
بود شکم بندد و مغز و معوی ل بود بخا صیت قوم و قیض و
تلخیف و از آدینه نریا قات کبار بود و معوی روحی بود که در
جگر باشد و مسهل سودا بود و شیرینی از وی یک گرم باشد
و بول براند و سودمند بود جهت مرطوبی سودا سی و خفان ل
فساد فکر و غم و خشک در پیشته مفاصلها مانند در ارج بود و معده
نرا خشک کرد اند چون در دمن کبرند و بدان اومان کنند در دند

نافع بود و بوی بد از دمن زایل کند خواه که از ریخی بود و خواه که
و این زهری در خواص او درده است که چون نر بود و بگویند
و در شیب بای بماند هر علنی که در سر بود زایل کند از همداع
و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند مور بکمر نهد
و اگر تپا و نرند بر معوی کسی که شوشش منقطع شد با شراب
نه الکه طبعی بود بحال صحت باز آورد و انشتار حاصل کند و با
دیسقور بدوس گوید نافع بود جهت تر حر کو دکان و عرق النسا
و نقرس و فالج جرب کو دکان را با غسل بپوشند و طلا کنند حند
توبت و جاکینوس گوید در درد رگین و خفوقین و عرق النسا و
فالج و صرع و سکنه که سبب آن اندر طوبات بود چون با غسل
یا شامند نافع بود و صاحب منباج گوید که بسیار خوردن وی
قصر بود بدل و مصلح آن تویج بود و صاحب تقویم گوید مصلح
سبل الطیب و نبات بود و بدل آن را نمی گوید در مداوی کربک
و باد های غلیظ یک وزن آن در دنج و چهار انگ انگان طر حشوق
بری و نیم وزن آن دانه اترج و گویند بدل آن سیطرح و ریت
زین گویند درخت اترج است و مولف گوید درختی است
که در ولایت کارون بسیار باشد خاصه در شاد و دوق وی
مانند و رقی زیتون بود و کل وی مانند قرص اینه زین بود و
در وقت انکور است کف و ورق وی چون سبز بود بگویند و غصای
آن پیاشند با مسیخ عرق النسا و عسل النول و خلط را لایق
بود و خون بسته از مثانه پیردن باید و کزندی جانور را نرا سوده
وی مضر بود نمایه و مصلح وی حب الاس و بلوط باشد و بدل
آن بوزن آن قیطوریون یکبار یک بوزن آن حب الایرج و گوید
بدل آن نیم وزن آن زعفران است در او ند **در حرج** زراوند
مدور خوانند و معروف بود بشامی دوی داده بود بسیار سردا خوانند

و بهندی خورد زربا و نیز خوانند و کجور بهترین آن بود که بلون
ز عفرانی بود و بغایت قریه باشد و طبعیت آن گرم است
آخر درجه دوم تا اول سیوم و خشک است در دوم و گویند که
گرم است در دوم و خشک است در سیوم و دوی قوی بود و الطف
از طول نافع بود و جهت ریه و صرع و دوسواس و فواق و نفوس
چون دودرم از دوی پاش مندا نافع بود جهت کزندی جانوران و دوی
کننده و جذب سلی و شوک و سهام بکنند چون ضما د کنند و اگر
سروان آورد و هتق با نافع بود دندانرا جلاد بدود دفع اخلاط
بلغمی و مرادی بکنند و قوی شود در ریه های بد پال کند و گوشت
بردیاند و چکر کوشش پاک کند و ورم سبز و دهن و عضله و
پهلوی چون پاش مندا نافع بود و دماغ و معدن از اخلاط بد پاک
کند و درد سر و سقیفه که از سردی بود سود دهد و برقان صفرایی
و بلغمی چون با غسل پاش مندا و درد در کین و غرق البسه و لک
و فایح و درد های غرضی و کسین را نافع بود و صاحب منباج گوید
مضرت سیر و مصلح دوی غسل بود و صاحب تقویم گوید که محقق
بود و مصلح دوی روغن بنفشه دگد بود و مقدار استعمال از دوی
ثقیال تا کدوم بود و بدل دوی وزن آن زربا دود و دایم
آن سبب و نیم وزن آن قسط بود و اسحق بن عماران گوید
بدل آن یک وزن قانیم زرا و نیم وزن آن دیند چینی
زرا و نخل سحره را ستم خوانند و از مطلق و از مطلق و از مطلق
گویند و اهل اندلس مستقرا و مستقرا نیز گویند و یونانی دیگر گویند
و در قسط و بطور کسیندی زربا و دود و بهترین آن که هر یک را وند
در حرج بود و ستم باشد از انکشت زربا و ستم و طبعیت آن سرد
در سیوم و خشک است در دوم گوشت بردیاند و جهت صرع و کزانی
آشامیدن سود دهد و بلون را صافی کند و سینه را پاک کند از رطوبتی

که در آن بود و اگر گرفته بستر شدند بستر که و طلا کنند بر سر زربا
سود دهد و اگر در درهما یا شامند و ضما د کنند کزندی غفر
و همه جانوران و ادویه قانیم بغایت سود دهد و چون با قفل و
پاش مندا نافع را پاک کرد و انداز قفل بسته که در رحم بود و
خیض براند و کجور پیردن آورد خواه زنده و خواه مرده و اگر از فرجه
از دوی بسیار زدن و زدن بخود بر کرد و بکین عمل کند و گرم درازد
حتی الفرع بکنند و اگر بار و غن بر بدن طلا کنند شیش بکنند و جهت
بتهای نافع بود و معدن را سود دهد و اسحق گوید که مضرت بکند
مصلح دوی غسل بود و بدل آن شیطرح و گویند دود انکشت سفایح
و گویند نیم وزن آن قفل و نیم وزن آن زربا و درازی کوب
بدل آن در نفع از ریاح و تحلیل الخ در شکم سیر بود و وزن آن
زربا و نیم وزن آن از دود **ریشک** البکر یا زربا است و گویند
زربا و نیم وزن آن انواع است زرد و سرخ و سبز و نیر و دینج و
سعیید بود و بهترین آن زرد بود از منی که صفی بر روی بکند و
و بلون زربا و مانی طلق زرد براق و بوی کبریت از دوی آید
و پارس زربا بد چستی خوانند طبعیت آن گرم و خشک در سیوم
و سوزنم و در دوی قبضی معفن بود و لذاع و گوشت زیاده خورد
در آن ریه ها و موی ستر و بایه بر جراحت نهند سود دهد و جرب
سعه تر و اگر بازفت بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضربه
طلا کنند نافع بود و نوع سرخ در قفلون نیکو تر بود و اسحق بن عماران
گوید زربا زرد چون سخی کنند و بعضا ده بیج زربا شدند و بر سب
بغل طلا کنند بعد از آنکه موی بر کنده باشند هرگز زربا و دینقو
بد و می گوید قوت زربا سرخ باشد زربا زرد بود چون سخی کنند
باز آید پیافیه زرد و اگر سخی زایل کند زربا بر اعضا طلا کردن
آورد و مصلح دوی آن بود که بعد از دوی سرخ و خشک طلا کنند و زربا مصلح

گشاده بود و از خوردن میمان عارض شود که از خوردن سبک آن
الفارست و اکسیران آنرا زنج سبید خوانند و مداوی اکسیر
مصعد خورده باشد یعنی یا باب کرم دروغن کنند بعد از آن باب
کرم دروغن کنی باروغن بادام و شیر نان و لعابات دهند در
گوید بدل وی زنج سرخ و نیم وزن آن زنج زرد و صاحب غنیم
گوید زنج معفن حلاط بود و مصلح دی هلیله زرد بود و مقدار آن
از وی نیم درم بود و تشویه کردن زنج چنان بود که یکی کوبی و
در سیر آنکس نهند و زنج در آن کنند و دایم بخربک میزدند تا آنجا
که لون آن تغییر کند و بریان کنند و بعد از آن فرود گیرند و سرد گردانند
و سخن کنند بوقت استعمال **زنج** ر جل اجزاء خوانند و این هم
بدان نهاده اند که مثابه آنست و هندی شرح خوانند و طبیعت
آن کرم خشک در آخر دوم بغایت مفرح و معقوی است بود و مانند
سبب عطری که در وی هست و لطیفی و مفضی لغویت تفریح
بدند چون باروغن کل یا باب دروغن بخته معوط کنند و
سرکه از سردی بود سود دهد از غری نیز در وقت مانند سبب بود
و کبابه و معن سرد را و جگر ضعیف را نافع بود و دا و جاع و اعصاب
و مفلج باد و بود که در مجموع بدن پیدا شود و سبب بند و مصلح وی
جلاب نیم کرم بود و بدل وی داز چنی و گویند کبابه و کبابه
بدل آن هلیله است و گویند بقوت جوز بواسطه لیکن لطیفه
از ویست زرافه حیوان که وی را شیر کاه و بلک خوانند و در خواص
حیوانات صفت وی گفته شود و گوشت وی غلیظ بود و سود اکسیر
زنج کل یا نیست که در کوهستان جو جان پی باشد و نیز
آنرا اسفرک خوانند و جهت رنگ زرد و صباغ آن استعمال کنند
زعفران جادی خوانند و جسد در بهتقان و کرم و شعور الصفا
و خلوق و بهترین آن نان بود که بغایت سرخ رنگ نیز بود

و از ولایت فارس از کوه کپویه خیزد و آن نوع بهتر بن انواع
زعفرانت بعد از آن خراسانی که معروف بود به سبکندی خوانند
رود آوری و زعفران فرکی مشهور بصری بود بیشتر قلب بود
و طبیعت وی کرم است در دوم و خشک است در اول و فخر کرم
که مشیت در سیوم و خشک است در اول و در وی مفضی بود و کل
منضج بود و مصلح عفونت و بلغم بود و معقوی است و لون آن نیکو
بود و چشم را جلا دهد و تا یکی بر دوا آب رقیق باز دارد و چون با
سیر زمان در چشم کشند و چون با آدویه خلط کنند که فاسد بود
و یا شامه جهت درد اندرونی نافع بود و ضمادات و فرج
از وی چون مشتمل کنند در درج و معتد را نیکو بود و معقوی است
و مفرح و منوم و باده آنکه بود و لول بر اند دسد جگر را بکشد
چون باز ده تخم مرغ زبینه که در سحر از آید شاید مقدار دوم
در ساعت بارنگد و صاحب مناج گوید یک درم تمام بود و
چون با شرباب یا شامه بغایت مستی زیاد شود و مفرح
بخشد تا جلدی که نگاه باشد که از غایت فرح بدو انگیشت و وی
را نفع معن بود و قوت لیست بدو در در کین و رگشین
نافع بود و معقوی مایع بود از کوفه و مثانه ریکت آید و سبب
بغایت سود دهد و چون پزند و آب آن بر سر ریزند بخواهد
را نافع بود و در مهای کرم که در بن کوش بود چون بدان طلکند
نافع بود و نیز از وی نیم درم بود تا یک درم و اگر حق گوید
منصر بود و شش و مصلح وی انیسون بود و منضج وی گوید که
مصدق و معفی بود و مصلح وی عصا زرشک بود و صاحب
مناج گوید فطره او اسر بود و مصدق و منوم چون به معال از وی
باب یا شامه کشند بود و تفریح و مسج گوید مضی طعام بکند و
رازی گوید که اشتهای طعام ببرد و معفی بود و در خواص آورده اند

که در خانه که زعفران بود سام ابر صحرانجا نرود و رانی کوبید
آن بوزن آن قشط بود و بوزن آن دانه اترج و دانه نیم
آن سبیل و شش یک آن سلج و صاحب منہاج کوبید بدل آن
بوزن آن خلط و نقل روغن آن بود **زعفران حبس** نافع برای
خوانند و ارج نیز کوبند و اردینا و ذوات حیات هم خوانند
درخت وی را تلک خوانند و زعفران بیشتر از دیگر خوانند
جالبینوس از اهل بیون خوانند و بهترین آن سرخ بود و آن
بستنی بود و بعد ازین گفته شود اما نوع زرد طبیعت آن سرد
و خشک و قیاض بود و قیاض از سبب بود و قیاض را بگو
بود و شکم بول براند و مسکن صفرا و خون بود و قیاض دارد
و قیاض معدوم و جگر گرم بدید و صاحب نفوس کوبید غذای بدن
و مقوی و مسکن بود و قیاض بیشتر بدید و از اهل بیون را نافع
بود و لیکن مصدع و مفرج معدوم بود و فصلی وی کلسر بود
و صاحب منہاج کوبید در دوا و آن سه درم مستعمل بود و نیم
مصدع بود و قیاض کوبیده را بدید و فصلی وی جالبینوس بود
و اولی آن بود که کعبه رسید بود و زعفران **بستنی** شکست
عجم خوانند و بشیرازی کبیل سرخ و بهترین آن رسیده بود و
طبیعت آن سرد و خشک بود و کوبید تر موله بلغ بود و قیاض کوبیده
را بدید و فصلی وی را زیاده بود **زعفران** ضد الحاد است
و زنجار الحاد بدید کوبید و بشیرازی زبک من نیم خوانند و آنرا
از اتمین کوبید و طبیعت آن استخوانی است و آنرا بر روی
صحیفه کنند و نم کنند با آب و بنهند تا خشک شود و بگویند
آنچه مانده باشد بیکبار نیم کنند و بنهند تا خشک کرد و جدا
بگویند که باز عفران شود و انواع ساختن آن بسیار است
آن یک نوع آسان تر بود که گفته شد و طبیعت قیاض

و سرد و چون کهن شود کرم و خشک بود در دوم چون زن خود بود
قطع خون رفتن بکند و چون زن پیاپی شامد منع استنش بکند و
چون با سر که میایزند و بر جمره و شیره پیندا بندناخ بود و تهیه
دختر و خشونت افغان دیوا میر که رسته باشد در مقود شود
بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نفوس پیندا بندناخ بود
و موی بردا الثقل بپرویانند **زفت** سه نوع است
بری و بحر و جلی بهترین آن براق و صافی بود و پاک است
و طبیعت آن گرم و خشک است و عرق النساء و نفوس و قیاض
نافع و باد های سرد و لودناها و دانه و دانه و جدام را نافع بود و
چون ادمان بران کنند مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و آنرا کوبید
مضرات شش و مصلح آن کوبید و بدل آن جادو است و عسلک
البطم و کوبید بدل آن کف است زفت یا بنس زفت تراست که
خشک می شود و طبیعت خود و آنرا بوسفا سرخ اند و بیشتر از
بیشتر و از دیگر بندان صنوبر است که بر می دهد و طبیعت آن
گرم است و اول و خشک است در دوم و جالبینوس کوبید گرم است
سبوم و قیاض خشکتر از زفت و طبیعت بود و قیاض را نافع بود
ریشهای فاسد از طوبیت پاک کند و ریشهای سرد و کوبید در
ریشهای پرویانند و قیاض و مجمل و بلین جراحات بود و بر موضع جرب
طلا کردن نافع بود و قیاض و ریشهای صلیب **زفت** و قیاض
ترست و آن روانه بود و در مرهمها کنند و آن از قبل فراست و غیر
آن از انواع صنوبر کوبید و زفت نزدیک بقطران بود و روغن قیاض
قضا لاوت خوانند و آن دانه چنان کوبند که زفت درختن بر بالی
دی صوفی پاک میایزند و آنرا که بدان متصاعدمی شود چون بسیار
کرد آن صوف را بنفشارند در ظرفی یا در قرع اینس بنهند تا
بجکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با ارد جو بردا الثقل صفا کنند

موی بر ویاند اگر بر خایز نهند نافع بود در منصف اخلاط غلیظ بود
و بر صفت اخن بر دین و در همت صلب بود و قوی را زایل کند و چون
با شکر بخورند سینه را پاک کند و اگر بر ریش چاه پیاکان و جرب
ایشان بینداید شود و اگر چند نوبت بر هر عضو که خواهد
طلاکند فربه کند و بر شقای بای هم چنین وضع نشت دم کند و
و شریف گویند چون برفت خفته کند که نرسد که مار و عقرب را
نافع بود و کسی که غلظت فرود برده باشد و بدان روغن یا قطران جز
کند غلظت بیرون آورد از خلق و صاحب فتنه کوبید چون بکشد از
روغن دی تا ده دم و با غسل یا شامند نزدیک زهر نماند و بر کوبیدن
افعی طلا کردن نافع بود و دوده آن چه درم با غسل یا شامند
و در خان وی مژه حشر بر ویاند و در شل ان زایل کند و در قوت
مانند دغان کند و بود **از لینی** بشبه اذی ز لینی گویند و حلقی
خوانند و آن سبکتر از لوزیه بود و از قطایف زود تر بهضم
شود و سرفه نزل نافع بود و در خطوبت سینه و شش مولد بخوبی
بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین چزند یا اناری خوش
وسده جگر کوبند کند کسی که مجاری جگر تنگ بود ز **مرد**
از سطوطا لیس کوبید بر جد و ز مرد هر دو یک جنس اند و در معده
از از مغرب زمین خرد و طبیعت وی سرد و خشک بود و چون پاشند
بوزن شش جواز کند که بوزن هر دار و سمهای کشنده خلط
و باید که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند پاشند از مرکب خلط
یا بنید موی بز و دیوست یا نکند و سخت باید و اگر از وی
کردن بندی سازند و یا بکینی و با خود نگاه دارند دفع صرع بکنند
چون پیش ازین در حمت نگاه داشته باشند و چون بر کودکان
خرد بندند خاصه در زمانی که نرسد از صرع این باشد و این موی
کوبید نافع بود جهت خون رشتن و اسهال که چون پاشند و بمولد

کوبید زهر جد چون حک کرده بپاشند جدام را نافع بود و در خوا
آورده اند که چون افعی نظر بر زهر فایق اند از دایست حشمی
روانه شود و آنکه گویند کور شود خلافت و چون بحق کشند
ادویه جهت معفه استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر بد
کردن کندی حشم زایل کند **زج** مر غلیظت بدان صید کند و بپاشد
جرب کوبید و شریف کوبید کور شد وی خوردن و مداومت بر آن
نمودن ضعیف دل و خفقا نافع بود و چون زهره وی در خلط کند
تا بکشد حشم و شبکوی بر دو سر کین دی چون بر طرف غلظت طلا کند
زایل کرد آن زنجیر نهمین قوی حینی باشد که لون آن بزرگی
بایل بود اندک و طبیعت آن گرم است در آخر سیوم و حسکت در
دوم و این موی کوبید گرم است در آخر سیوم و نوبت در اول
نافع بود جهت سمن که در جگر رسد اسود از سردی و تنگی و بیعت
قوت دهد و محلل ریا غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و
معده سرد را بکوبد و جالینوس کوبید فایق و لغوم و اغماز و مجموع
در دما که از سردی بود چون بپاشند یا ادویه قوی باشد
نافع بود و فوس کوبید عرق النسا و نفوس فایق و خدر و جمود
سمن دماغ کند و اخلاط بلغمی بد را نافع بود و در فوجا شمس کوبید
که بپاشد و سح اعیان نافع بود و در سرد شفته که از سردی بود
چون در درم از وی باب فم و آب گرم پاشند یا شامند اسهال
لنج بود و در چشم کشیدن و خوردن تا بکشد حشم زایل کند و خط را
بپزاید و در طوبت از نواحی سر و خلق بر دایک و بلغم و مره وین
اورد و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق کوبید مضرب است خلط
و مصلح وی غسل بود و بدل وی بوزن وی دار فلفل یا فلفل سفید
کوبید بدل وی یک وزن و نیم را سمن بود و کوبید بدل آن عاقر قرحا
زنجیر فلفل الحار است و در وی باشد و در وی پید بود اما

بغایت زرد بود و قضبان دی سپرخ بود و بطعم زنجبیل بود و پیل
الکلاب از بهر آن گویند که سگ را می کشد و طبیعت آن گرمی
در سبب و خشکست در اول و چون تر بگردد با تخم دی و بر کلف
و نمش کمن طلا کنند زایل کند و اگر بود درهای صاب صناد کتدم
بکد از اند **زیت** کلبست سفید که اندرون کل دی و دو شاخ
زرد باشد و قد آن شاخ که کل از یک کز باشد و زیادت تر بود
و کوتاه تر بود و بهر شاخ چهار دین و شش دین و زیادت بود
و بوسی عظیم خوشتر است از دیگر شاخ مانند برک مورد بود و از
و برک اصلی دی باشد برک کاشنی بود و لیکن سبزه بود و صاحب
جامع گوید زینق هوالد من الحل و المرنا بالیا سبب و خطا کرده
صاحب مناج گوید زینق هو سوسن الا بضع و مولف گوید آنچه
محقق بود گفته که اگر گویند زینق نوعی از سوسن است شاید و باز
بعضی گویند زینق زینق است باقی همه قوالها خلاف است و
طبیعت او گرم است در اول و معتدل است در آخر و خشکی زجبار
بپارسی زنگار گویند و یونانی شیطوس و معنی آن مجرور باشد و
ان دو نوع است غلیظ و معدنی و بهترین آن معدنی بود که در معدن
مسر حاصل شود و از یونانی ناسفا و لفسج و معنی آن دوده
بود و طبیعت دی گرم و خشکست تا چهارم تر بود و خوردن آن
صلبت بود و جرب برص و بهنق را سود دهد و در مریها استعمال کنند
جنت ریشهای تلبد که در بدن بود و قوت زجبار مانند قوت مس
سوخه بود لیکن زجبار از دی قوت تر بود و چون در بینی دهند
کند بینی بر در ریش آن و باید که در من پر آب کنند تا گردان خلق
ترسد و اگر با دویه که نافع بود و جنت جسم یا بپزند تا خنثی و سبب
سفید چشم و جرب و فساد را زایل کند و نیز چشم زیاده
کند و رطوبت آن خشک کند و بواسیر را صورت که در معده بود و چون

بار از آن و روغن کل یا بپزند سود دهد و چون با عسل بسپزند
یا سرکه بپزند نافع بود جنت ریشها اعضا خشک مزاج را نماند
ریش من و استرخا الله و ریش من و کوش و بتر با و جنت
غلظ اجفان و چون با عسل یا بپزند و در چشم کشند و غبار دی
بخلق مضر بود و مداد ای دی بپزند و مسکه کنند و دی از جمله
سموم بود چون پاشا مندا از بهر آنکه چون بکمر رسد تقطیع کند
و مضر بود بعد از بهر آنکه معده عصبی است و عضله را خورد
دی مضر سخت و لذع قوی در خلق و طبیعت در احشای ریش رسد
کند فی آورد و معالجه دی آن بود که جلاب دایم و روغن
بادام و لعابات و مر قنار بپاشا مندا و بدل آن بوزن آن
افلیما بود و نیم وزن آن زنجفر **زنجفر** پیاز سی زنجرف گویند
و بیشتر از صنف و آن مخلوق بود و مصنوع بود و آنکه مخلوق بود
بیونانی سبب یونان خوانند و آن حجر الزینق بود و آنچه مصنوع بود
بیونانی قناری و آن قنار و آن از گوگرد و زینق سازند و
آنکه مخلوق بود از گوگرد جبری بعد از زینق رسد و سخیل شود
زنجفر و قوت زنجفر مانند سفیداج بود و گویند بقوت سادج
بود و طبیعت دی معتدل بود و حرارت و ذره دی قوتی کل
بود و گویند گرم و خشکست در دوم و گوشت در ریشها پرویانده و در
ورم خار بود و جالینوس گوید در سبب ورم حار و معده را
نافع بود و چون با روغن کل و کلاب طلا کنند و فوس گوید نافع بود
دانشانی که در سرد لب پیدا شود و چون با سفیداج صاب و روغن
کل بسپزند و بدان طلا کنند بغایت مفید بود چون درم هم کنند باز
سوخا نشین را سود دهد و الله جرحها با صلیح آورد و اگر در
کند بر آنکه نافع بود و ریشهای عفن و در داروهای چشم بقیه تر
از شادج بود از بهر آنکه قابض تر از شادج بود و قطع خون ریش

بکند و وی از سبوم قتل بود و چون پاشا مندمان عارض شود که از سبوم
مصعد و مرادای وی بجزای حرب و شمشیر و آنچه در مرادای رین
کشد و بدل آن در سبوم است و گویند بقوت شایع بود یا
اسفنداج **زهر** است و گشته شد در صفت خنک است
طبیعت آن گرم و خشک بود در سبوم محلل نفع بود و گزندگی غریب
خوردن و طلا کردن نافع بود و محقق می بود و حرب و حله را نافع بود
و مقوی بدن و در سینه و شش نافع بود چون با عسل کف کرکته
بود و چون سخی کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام خوانند
نافع بود و شش نکشد و نافع با آب سبوم که میست که بر سر
می ماند و جلی بود و نسیانی بود بهترین آن بود که از گوه بیت
المقدس آورند و آن مستور بر روفا مصری بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود در سبوم و لطیف بخار طبعی وی چون با آب کبر بود و بهترین
دوا و کوش نافع بود و بادی که در کوش بود و چون با سرکه پزند و بد
مضمضه کنند در دندان نافع بود و چون با آب کبر و عسل
سداب پزند و پاشا مندمان نافع بود بخت ورم شش گرم و در بود
سرفه کهن و نزله که از سر حلق ریزد و سینه و تنگداری نفس و گرم کشد
و جب العرق و اگر با عسل لعق کنند تبیین عمل کند و چون طبعی وی با آب
با سکنجبین پاشا مندمان سبوم غلیظ بود و اگر با قند یا آب ایریا
خلط کنند مسهل قوی بود و چون با آب بگوشتانند و صماد کنند خون
مرده که در مثیب جسم بود بکند از و چون با طبعی کبر پاشا مندمان
جندوز متواتر است و گزندگی جابوزان نافع بود و چون با آب
پزند و بر چشم نهند سودمند بود جهت نزول آب و متدار استعمال
وی چهار درم بود و سخی گویند مصر بود بکرم و مصلح وی صغیر عربی بود
و گویند غناب بدل آن لوزن آن بر سیاه و شان و نیم وزن آن
مرز بخوش **زهر** و سخی است که بر بدنهای پیش از من جمع میشود

سبب کبابی که تیر دارد و آن از پتو عات بود چون بخورند سبب
دقت آن تیر و سخی بردن ایشان جمع میشود و با شد که روان بود
از این نزد و بقوام آورند و گویند که هر گاه که ابل افی از این
قوت طبیعت ابل افی سمیت بود و حرکت کند تا دفع هضم
بکند عرق بسیار بر پیشانی قوی جمع شود و کثیف گردد از این
رطب خوانند و این نوع نفاست قوت بود و طبیعت رقی
تو گرم بود در دوم و گویند در سبوم و ترست در اقل محلل ادرام
صلب بود و در سبوم بدن صماد کنند و با پوره و آب کبر
سپرز و محلل صلابتی بود که در حوالی میانه و رحم بود و نافع باشد
جهت سردی آن و سردی کرده چون با اکلیل الملک و مسکه یا فیرند
و زن بخورند بر کبر فی الحال حیض و کجایان ببردن آورد و چون با
مرغابی یا پزند و بر سر شش کوش و قضیب و مقعد و رحم و میراث
آن و شش نافع بود و صاحب نفوس گویند مولد صداع بود
و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و مولف گویند آنچه مصنوع بود
صنعت آن بکند و پشیمانی که در میان ران گوشتند بود و حرک
آن در دلی کند و بگوشتانند و با قدری از آن جرمها که بر سر آب
آید و با کتد تا سرد شود و از آن بردارند و استعمال کنند و گویند
بدل آن مغزیاق بود **زهر** است و نافع است در تبیل مصر بر روی
آب بود و در آبهای استاده و نه با بود و در زمینهای شور نیز
روید و بهترین آن زعفران است رنگ بود که نهایت فتن باشد
و در طعم وی ستوری و گزندگی بود و محلل و ملطف بود و مصلح
ریشهای بلک بود و ریشهای چوبین و در طبعی که از کوش آید چون
با آب و شراب پاشا مندمان شکر براند و لیکن معده باید بود چون
با سکنجبین پاشا مندمان صرع را نافع بود و فی الحاله در حلقه تلذیع
مانند نکت بود **زهر** النحاس و آن خیر است که چون برسد بکند

و در کوی از ریش بریزند و آب بران بریزند تا بپزد و اجزای سرخ
آن آب چون گرم شود کنی کرده مانند نمک و آنرا از مزه الهی سرخ
بهترین آن سفید بود و وی و اکال و لذاع و قابض بود و گوشت
زیاده بخورد و گرمی کمین را بیل کند و چون سخن کرده در گوشت
مسهل است و بود و بویا سیر را خشک کند و در بهار را خلیل کند و در بهار
بلید عفن یا صلاح آورد و چون با شراب هم پیازند بیره زایل
کند و چون با عسل پیازند دیدان کمک کند و درم ملازه بکند
زیتون آنکه رسیده بود در حرارت و پیوست معتدل بود و گوشت
گرم بود و آنکه نارسیده بود با غایت سرد و قابض بود و زیتون
بهترین آن بود که تر بود و طبیعت گرم و خشک بود و زرد تر از بهر
مختص شود و چون با استخوان بخورد بخت بود و در ضمای شش
نافع بکین خوردن دی بخوابی آورد و صداع و خلطی سودای
از دی منولد شود و او بپزد آن بود که در میان غذا خورد و سر
که کسب بعضی از وی بکند و مقوی معده بکند و استنها طعام بپزد
و مجامعت زیاده کند و قوت ذکر بدید و زیتون کوی گرم خشک
بود و آنرا غنم گویند و زیتون الما آنکه نارسیده بود معتدل بود
در حرارت و استنها یا وزد و قوت معده بدید خاصه چون
با سرکه بود و چون سخن کنند و ضما د کنند ریشهای جریک پاک کند و پیوست
استش آنرا فاع بود و زیتون سیر طبیعت بپزد و معده را دانت
کند و قوت بهتوت غذا نیک بدید خاصه نمک سودا و اما در برضم
و شکم بیشتر بپزد و غیر نمک سودا سخن گوید چون بپزد درم از دی
پاشا کند نافع بود جهته قره صغرا و گویند مضر بود و شش گویند
مصلح دی عسل بود و عصا زیتون چون زن بخورد بر کبر
سیدان بخون آن باز دارد و مغز استخوان دی چون با آنه وارد
پیازند بر صان زایل کند و نمک بی که زیتون در وی باشد چون

بدان مصغنه کنند بن دندان و دندانها متحرک را حکم کند و آنکه
تانه بود و بلون یا قوت بود معده را نیکو بود و آنکه کسبیه
و رسیده معده را بد بود و زرد و تپا شود و آنکه در نمک آب
نهند بهتر بود و آنکه ویرا در آب تنها نهند **زیت** پیازی
و روغن زیتون بود و آنکه شیرین بود دی را از زیتون رسیده
گیرند طبیعت گرم و تر بود گرمی معتدل و آنکه از زیتون
سرخ گیرند دی متوسط بود میان رسیده و نارسیده و آنکه از
زیتون سیر گیرند از زیت اتفاق گویند و طبیعت آن گرم
خشک بود در اول گویند در وی رطوبتی باشد و معده نیکو
بود و آنکه از زیتون بری گیرند مانند روغن کل بود در اکثر حالتها
سودمند بود جهت حمزه و شری و جرب و قویا و صداع و
دندان متحرک و سبوره سرد و اگر هر روز در وی مالند با نمک
که زود سفید شود و آنکه زیت کمن بود بقوت روغن جود بود
و آنکه تانه بود گرم بود با اعتدال و میل رطوبت استنه باشد
و اگر آنرا بشویند معتدل بود میان بری و خشکی و شستن وی
بخان بود که در آب شیرین کنند و بدست بزنند چند نوبت و با
صافی کنند و بعد از آن استعمال و جالینوس گویند زیت گرم است
در دوم و کمن وی چون در چشم کشند تاریکی جسم زایل کند و بر
تقریر طراکون نافع بود و آنکه شسته موافق درد اعصاب و عرق
النسا بود و با جواب خوردن ده درم مسهل بود و با آب گرم این
و فی کردن کمر با بکند و زیت اتفاق زیت الاضی گویند و بهترین
آن شیرین تانه بود معده را نیکو کند و دندانها محکم کند
چون زمانی در دهان نگاه دارند منع عرق بکند و چون در دهانی
کشند بگوشتا بقوام عسل بد مفعت وی باشد خضض است
و مجموع زیتها منع سر با بکند از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند و بکین

طبیعت کند و جهت تولید که سبب آن از دود امعاء یا از سینه که
عارض شود بدان خفته کردن سودا و دوزیت کهن کسی که در چشم
دی باد بسل بود یا در اجفان دی طبعی غلیظ یا بس یا در باشت
چون در چشم کشند زایل کند و قوت با صره بد و دروشنای سیرا
وزیت یک سال کهن گردد و بهر چند کهن تر گردد فاضله بود
اگر بر کزندی عقب بماند در حال درد ساکن کند و بدل زیت
کهن گویند روغن حروع است و گویند روغن فحل در درد و دیال
زید البجر بود **زیت ابل** زیت است دیوانی آمودی خوانند و
بعضی عکرا زیت و بیارسی دردی زیت و چون پزند طبیعت آن
گرم و خشک بود در دود و منفعت وی در عکرا زیت در باب عین
شود **زیت زکایی** زیت افغانی است و اهل عراق زیت ارکا
خوانند بدان سبب که بیشتر آوردند از شام و اهل مصر زیت
فلسطین خوانند و گفته شد در زیت **زیت السوان** گویند زیت
الهرجان است و اهل مغرب و افضی ار جان خوانند و آن
درخت دو نوع است یک نوع بزرگ بود خارناک و ثمر آن مانند باد
کوچک بود و روغن آن میگردند و شیرازی درخت وی را رخن
خوانند و یک نوع دیگر بادام گومی است و شیرازی بخاک گویند
و بهر پی نوزال بر خوانند و گویند زیت سودا و آن بخار زیت
هر جان است و آن زیت که از بلاد سودا آورند و بغایت
گرم بود سودمند بود جهت در دما و غلتهای سرد اما منفعت نوزال
در حلوز گفته شد زیت صره است و آن حیوانیست که کوهک
مانند می باشد و پرا جرد و سگ خوانند و زیت آواز کند
و در صا د گفته شود **زیت بیارسی** بیارسی گیاه گویند و ویران
بسیار است بلخه اکسیران العنان الغبط الزمزم الحی الحاد السی
النور الزوا و رقی الروحانی عین الجیوان اللبن الحلی الدمن الباقی

الغرار الروح النافذ الطیار این مجموع زبان اکسیران است و
بشیرازی جوی گویند و بهترین آن بود که زین بود و مشتمل کرده
باشند و بغایت چمنه بود و اگر در کرباس پاره کنند و بقتارند
تا بیرون آید و لون کرباس سیاه شده باشد استعمال کرده باشند
و طبیعت یقین گرم و محرق بود و گویند سرد و تر است در دود و دی
مصنوع و قابض بود و مقتول وی جهت قتل شیش حصو طبیعت
و باروغن کل جهت جرب و حله نافع بود و خاک وی چون باطبا
بسر شدند و موش بخورد ببرد و چون با سر که بر جرب و حله طمانند
نافع بود و دقان دی رنجانی بد پیدا کند مانند قانع در غشه و کوی
عقل از ابل کند و چشم را ناریک کند و لون زرد کند و جستن اند
بیدا کند و بوی دمن و حله دماغ و در موضعی که دود وی میبود و مار و
عقرب و کزندگان بود و اگر بگرزند بگرزند و زیت مصعد کشند
و اگر زیت در گوش کسی نریزند اختلاط عقل پیدا کند و باشد که بصیر
و سکت کشد و دای وی که میلی از صا در گوش وی کشند تا زیت
بوی سید و بیرون آورد و آنچه نه مصعد بود و نه معتول چون با
پاشا شد در حال از شیب هر زن آید و مضربه زیادت نرسد
چون نزن بود و علاج کسی که زیت خورده باشد مانند علاج کسی بود
که مردانک خورده باشد کند و حولف گوید صنعت بختعید
بسیار است این یک نوع گفته شود بستاند زیت و یا بترند
با نیم وزن آن اسرب قلعی و بسیارند با نمیدن زاج سوخته و نیم
خندان خست بخته و بوزن مجموع یک بریان کرده و محه را بر صلا
بسیارند و آب حاض و آنج بد آن میریزند و بسته آرمش و می تاش
تا بغایت سوده گردد پس از آن بریان کنند و در شیشه بکمال اندوده
کنند یا در یکی نو بکمال اندوده و بسته با کس نرم مفت نوبت خن
کنند و بعد از آن بسیارند و در شیشه بکمال حلت اندوده کشند و بختعید

سه نوبت تا سفید شود مانند دانه مر و در آن سم قاتل مملک
والله اعلم بالصواب **باب السین** **ساج**
صاحب منہاج کو بدیندی بود و روی بود مندی را ما مستان
و ما لایزن و ملا بردن نیز گویند و آن در قیست مانند ورق که در
و بر روی آب پیدا شود و وی را بی بود مانند عدس اما و بهترین
آن بود که تان بود و یک روی وی بر روی بایل بود و یک روی بیری
و آنچه بری قوی بود و آنچه لون وی سیاه بود بر کل قریق بود و طبیعت
ساج گرم است در دوم و گویند تراست و رازی گویند تراست و گرم
در سوم و خشک است در دوم از خواص وی است که چون بر جام
پراکنند از و سو اسل این باشند اگر در شیب زبان نهند بوی جان خوش
کند و معده و جگر سرد را سود دهد و درد جگر من و درد پسر و در
رانافع بود و مقوی بدن بود و مسکن درد معده و بادی که در روده
شود و در شخاری زادن نافع بود و مسکن مختل را بردن آورد چون
زن بخورند و با سر که بر شکم طلا کنند حیض شیر بر آید و مره سودا را
سود دهد و در دل و خفا نافع بود و بول بر آید و بوی بعل
زایل کند و در قوت نزدیک سنبل الطیب بود الا از وی تر متر بود و مقدار
یک مثقال مستعمل بود و استحق گویند مضارست شش و مصلح آن مصلح
نود و مضر بود بشانه و مصلح وی شراب به بود و بدل وی بوزن وی
سنبل الطیب بود و گویند سکنج یا طالیسفر باشد **ساج و ادا**
تقرظ خوانند معنی ساج ادران سودا و القضاة بود و رحم الملک
نیز گویند و بشه از وی سبک ادران گویند و صاحب منہاج گویند که
ضمغی است و صاحب جامع گویند چیزی است مانند صمغ که در این
صمغ درخت کوهان که جوف ستم باشد یا بند و مؤلف گویند
چیز است که در میان درخت بطم کهن باشد و از آب بن خوا
و صاحب جامع از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده و بهترین آن بود

که بسترخی بایل باشد و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در سوم
و گویند که مست خون را بزند در خوردن و از پیر و ضما کردن
یا بخورد بر کوفتن خاصه چون سخن کنند و نیم درم از وی بایل
یا شش مند سمجین و اگر بدان خفته کنند رحم را بمسین غل کنند اگر
حک کنند و در آب رقی مورد سبز مقدار و اشغال و سیر درم با
سج درم روغن مورد اضافه کنند وزن موی خود را بدان غلاف سازند
و بن موی بایل بود که از ادر وی حل کرده باشند تر کنند چندانکه
بخورد قوت موی بد بد و از شش قط منع کند بجا صیتی که در وی است
و اگر بایشان مند مقدار نیم مثقال معده و امعاء را پاک کند و اگر
بر و درم خصیه و ذکر سکه که حمزی طلا کنند نافع بود و بد بخورد
بجا صیت موی را قوت دهد و خوردن وی گویند مضر بود بستر و مصلح
وی زعفران بود و بدل آن فله مرج و دودا یک وزن آن سج
بی بود **ساج** شریف گویند درختی است در میند و شان و سج
درخت از وی بزرگتر نبود و جوب وی صلب بود سیاه و طبیعت آن سرد
و خشک بود و چون بسوزانند و در آب بایشان اندازند و بعد از آن
سخن کنند و پزند و در چشم کنند قوت عده بد بد و ورم اجفان را
نافع بود و چون جوب وی خشک کند بایل سرد و در سگ بالند بر
سر صداع گرم زایل کند هم چنین بر ورم صفراوی و دموی بایلند و
بکد از اند خاصه چون بایی که طبیعت وی سرد بود و از سردی روغن
سازند که معروف بود بدین الساج و غیش نافع خشک بدان
کنند و در آن عوض کنند و پدید آید الا وزن آن زیاده کند
و نشان جوب وی چون بایشان مند گرم از شکم بیرون آورد و بقی
که در وی است **سام ابرص** صوارا خوانند و صاحب جامع گویند
که دروغ است و سهو کرده و زغنه سم مملک است و سام ابرص نیست
بشیرانی از آنک خوانند و با صفهانی بالوالی خوانند و طبیعت آن گرم

خشک آن بود و بهترین آن بود که در پستانها بود کزندی عرق
بشکافند و بر آن نهند در دساکن کنند و گویند چون خشک کنند و با
زیت یا چغندر و طلا کنند معوی بر سر کل بر ویانند و بوی دی خون
وی فشق گوید کاز باغایت سودد و چون نهند و در آن نشینند
و همچنین بوی و خون وی یا فدی مشک در سوراخ قضیب که دکان
چکانند فشق را سودمند بود و جگر وی چون بر سوراخ دندان نهند
درد ساکن کند و چون بگویند و بر موضع مهام نهند بیرون آورد
سائل شاطل گویند و نمائیل نیز خوانند و گفته شود **شالامند**
نوعی از اعضا یا است و چهار بای دارد و در کان نشاء در بسیار بود
و دنب وی کوتاه بود و آن بزرگتر و پهنتر از سام ابرو صمغ بود و در
دی باریک بود و لون دی ابلق بود از سیاه و زرد و گویند چون
در آتش اندازند نسوزد و اکثر سرد است آن سیاه بود و گویند جو
سنگ بر وی زنده کارگر نشود و از جمله سموم فائده است و از زجاج
و معالج وی مانند معالجه زجاج بود و علامات کسی که آن خورده باشد
درد معده سخت بود و درم سگ و گراز و احتباس بول و درم زبان
و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه کند مانند باد بخان و منفعتی
در خوردن گفته شود **ساقی البقر** چون بسوزانند و بگویند و پاش
نافع بود جهت شکم چون رختن **سپستان** مخاط و مخاطان گویند
معنی سپستان اطباء الکلب و بعضی دلق خوانند و بهترین آن کرمی
که تارخ و ذریه بود و صمغی بود طبیعت آن معتدل بود و گویند سم
بود و گویند کرم بود و نزد نافع بود جهت حرقتی که از سردی
از کرمی و خشکی بود و حلق و سینه را نرم گرداند و شکم براند
نشکی بنشیند و مهمل سودا بود و متغی بدن و معوی آن و اموا
از اخلاط بد پاک کند و در ادویه مسهله بگویند و فعل وی و در
پنهانی کرم که سبب وی خون یا صفرا بود و آنچه از بلغم سوز بود

سودد و مقدار مستعمل از وی سه عدد بود و لیکن غذا اندک دهد
و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بیکر و مصلح وی غناب **سج**
صاحب جامع گویند سبب سیاه براق که از منده و مشان آورد
و صاحب منهاج گوید آن خمر است بلکه منکی است مانند کبریا در
چرخ لیکن سیاه و براق بود و مولف گوید آن دو نوع است
یک نوع از در بند فحاشی آورد و آن آست که بر درایام نهند
کردن تا اثر شدت نموا و یک نوع از چندان آورد و آن کانی
بود و بهترین آن در بندی بود و بسیار سی شکر گویند و بیشتر یک
گویند و بشیرادی شوق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود
صمغ در خواص آورده است که هر که از آن با خود دارد از حشم
بدایمن باشد و در جسم انسان ضعیفی باشد مانند خیال یا مانند کسی
و بر آن نظر وی دارند و منظور نظر خود گردانند آن زحمت نایل کند
و از نزال اب ایمن باشد و هر که بهره از وی با خود دارد و از علة
آتش ایمن باشد میل آن در چشم کشیدن و روشنی بیفزاید و قوت
باصره بدید **سبع الارض** بر سیاه و شان است و گفته شد **سج**
کرم و خشک بود معوی معدن تر بود و سرد و جگر کشید و تلخی که در وی
بود و مضر طعام بکند بجا صیت و قطع بلغم لزج غلیظ از معده بکند
و سینه بکشاید و بادها بشکند و مصروع را نافع بود و مضر بود
بمحرور مزاج و نیت آورد **سج** بسیار سی کن گویند و آن دو نوع است
یک نوع خادارد و یک نوع نرا که خادارد آنرا خیال گویند و آنچه
ندارد غیری خوانند و در بقی گفته شود و بهترین آن بود که ورق
آن سبز و پهن بود طبیعت آن گرم و خشک و فانی و بیغایت
فاصل بود و صاحب منهاج گوید صمغ دی جز از راز ابل کند و وی
سرخ گرداند و ملین و نرم بود و محلل بود و اسهال گویند و درم از وی
مقوی اموا بود و مضر بود بره و مصلح آن کثیر نبود **سداب**

فحين خوانند و ميغايين نيز كويند آن بستانى و برى و جلى بود و
بهترين آن بستانى بود سبز تيز بوى كه نزد يك درخت انجیر رسته
بود و طبعش انحراف بود گرم و خشك بود و خشك آن گرم و خشك
بود در سوم و طبعش بى گرم بود در چهارم و كويند در سوم
و بستانى منقطع و محلل اخلاط غليظ لزج بود بهيق را از ابل كند
و تا بيل چون كجايند بوى سبز و بياض قطع كند و محلل خوار تر بود
و چون بوان خنما دكند و قافصل و عرق النساء و در د فاصل
خوردن و خنما كردن نافع بود جهت صداع مزمن يا سوتق خنما
كردن نافع بود و با سركه خنما كردن بر پيچي جهت رعايق نيكو خورد
ورق دى بستانى انجیر خشك و كركان دفع نفوم قنارى كند و هواي
صنر جانوران بود و چون با بستان خشك پزند و پاشا منقوص يا
ساكن كند و چون استعمال كند چنانكه ذكر رفت در دفع نفوم در د بيلو
در سینه و دستخواسى نفس سرفه و ورم كرم كه عارض شود در شش و
عرق النساء و در د فاصل را نافع بود و چون با زيت پزند و بیدان
خنمه كردن نافع است كه آنرا قنولون كويند و بوى رحم مستقيم ادر و نافع
باشد چون سخن كند و با غسل پير شستند و بر فرج زنان نافع بود
سودمند بود در درج كه از احتياق بود و چون با زيت كچوش
و پاشا منقوص كرم را بکشد و چون بانگ بود و غير نمك روشتى
چشم زيادت كند و در چشم كشيدن هين سبيل كند و چون باله
را از باله و غسل با ميند و در چشم كشد خنمهف جسم را نيكو بود و اگر
با سركه و اسفنداج دروغن كل بر كمر و نيزه و ريشه اى تر كه در سر بود
بمالند نيكو بود و شريف كويند با بوى در عيشه و شش را نافع بود و چون در
يك دم از دى پاشا منقوص و اگر از اب طيخ دى خوار نمودار سركه
يا بستان درم غسل پاشا منقوص فواق را از ابل كند و اگر پاشا منقوص
يا خنما دكند جهت كزندكى عرق و مار و زيريد و سگ ديوانه نافع بود

و دافع زهرها بود و در نفس كويند منع استنى كند و طبرى كويند و
چون بگویند و بگردم با و درم پاشا منقوص غسل يا سبيل يا فاق
جهت فواق كه از جهت سردى در سرد معده پيدا شود و بفايت
صرع و كا بوس انا نافع بود و چون پاشا منقوص بوى ربحى را سود دهد
و چون پيرند در زيت و بر شانه نيكو كند عسر البول را نافع بود
اسحق ابن عيران كويند چون سخن كند بفايت و بستان سداب
جلى را و طلا كند بر موضع از الثعلب ابل كند اگر چه كهن شده
يا نند و عصاره سداب جلى و اصيل دى يا قوم يا ميند و بر موضع
از الثعلب ابل كند اگر چه كهن شده يا نند موى بر ايد و منع نيكو
نيكو تر از اين نبود و اگر اب و رقى بستانى در اندرون نينى طلا كند
سودمند بود جهت صرع چكان كه از ارام الصبيان شيه كويند
و سداب منى را خشك كند و منقطع شهوت باده بود و مضر بود و چشم
بسيار خوردن دى و مصدع و مولد سفتقه بود و آن را مصلح انيسون
بود و مقدار استعمال بستانى سرد بود بزرگان و كودكان را از
غير اطمى و قيراط و كويند بدل بستانى لغاع و فوخي بود و كويند
سبيل سبز و برى چون بگویند و بر عضوى خنما دكند و درم كرم چا
شود كه از خوردن دى حرقى و التهابى سخت پيدا شود و مداوى دى
بغى كند و آنچه در او اى فلى گفته شد **سرخ** سرخ نيز كويند و آن
قطف است و گفته شود **جربس** جيلدار و و كيدار و در جان و غير
و كيدكان كويند و سونيانى بطاريس كويند و به لطفى و بگر فلقون
و آن نرو ماده بود و قوق نهرد و مانند بگر بود و بهترين آن بود
كه سياه و بزرگ بود و چون شسته اند و دى فستقى بود و طبعش دى
گرم و خشك بود در دم كرم كيد دانه و كرمهاى ديگر بکشد و سركه
اورد و جالبشوس كويند چهار مقدار از دى يا با الثعلب پاشا منقوص
جهت التفرع را بکشد و چه نيزون آورد و زنده بکشد و چون بر جانتها بند

خشک کند و دستغریبوس کوید چهاردم از وی بر هر جراحت که نهد
خشک کند و در فکس کوید ریش کرده و عرق النسا و شانه و درد
مفاصل نافع بود چون با غسل بیاشاند و صاحب مناج کوید شری
از وی دو درم بود و این مقدار از وی با ادویه های که قائلان دود
خلط کنند عمل کنند و الا نکند و کوید مضرب بود بکره و مصلح وی
شاه بلوط بود و شکری سفید و بدل آن شیخ ازینی **سرطان نری**
بهترین خزه یک جوی آن بود که بر زل بود و در آبهای شیرین با
طبیعت وی سرد تر بود مسلول است و در خصوص شیر خرد چون
مضمض شود غذا بسیار دهد و خاکشتری شقایق یا به که بسبب سردی
سودد و کلف و بهنق از ابل کند و برگزندی سگ بوانه یا به که
استعمال کردن نافع بود و اگر با جنطیانا و کندر باشد شاد کند
یک خرد و جنطیانا با بخ خرد و خاکشتری ده خرد و اگر با غسل استعمال
کنند همین عمل کند و برگزندی عقرب و ریتلا خوردن و ضما کردن
دهد و محلل او رام جاسیه بود چون بوی نهند و خاکشتری سلق
مقدور انا نافع بود و سرطانات چون خام بگویند و سخی کنند و با به
خوبی بیاشاند و بگزندی جانوران را و عقرب سودد و به و چون نهند و
عرق آن بیاشاند و قرصه شش انا نافع بود و چون بگویند یا با دوح
و تر و یک عقرب برند فی الحال بکره و شریف کوید اگر بیاشاند
بشراب سفید غریب البول انا نافع بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد
و چون بار ازین باخ و کرفس بپوشاند و ضما فی کند و آب آن بپاشد
مقدار سی درم بول و حیض بپاشد و اگر همچنان خام سخی کنند و به آب
بشوند و عرق کنند بد آن مقدار سکره شقایق و دوح و لورین سودد
و اگر چشم وی پادیزند و کسی که تب غلظت باشد سفایا بد و بصری
کوید گوشت سرطان نری و عرق آن پادیزادت کند و مسلول
را سودد و کوید چون با حشیش شعیب نهند نافع بود جهت ابتدا

سل که از خشکی سینه و شش بود و شیخ الرئیس کوید شوار مضمض شود
و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با ماش نهند بختی نیک و کوید
مضرب بود بختی و مصلح وی طین قریبی بود و بدل سرطانات سبب
و مسوسع بمرق آن عرقه کند صحت یابد و اگر بای سرطانات
پادیزند از درختی میوه دار میوه آن درخت مجموع بقتدی علی و
اگر بسوزند و طلا کنند برستان کسی که سرطان داشته باشد سفایا
یابد و مؤلف کوید صفت غشلی وی چنان است که با بهای وی
میند از نزد شکری را بشکافند یا کشته چوب و نمک بشویند
و بعد از آن پیرنگ با ماش یا با جو مسلول را سودد و صفت سخی
وی چنانست که یکی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان نهد
در آن نهند و آتش برافروزند تا سوخته گردد مانند خاکشیر و باید
که در زمانستان بود بعد از طلوع شهری عبور چون قیاس کند
بود و از قمر مجله شکر شده بود **سرطان جری** نوعی از خزه یک
در بای جری بود در تمام اعضای وی و حرق وی الطیف حرقاوت
صفت سوختن وی آنست که در کوزه نو کنند در کل حکمت گرفته و
یک شبانه روز در تنور نهند و بردارند و آن سرد و خشک بود
در سیوم سوخته وی چون سخی کنند و بدان سنگون سازند و بپاشد
جلاد دهد و کلف و عیش را زایل کند و ریشها از چشم زایل کند و
رطوبات از طبقات وی بکشد و تقویت طبقات و عضلات
اعصاب جسم بکند و روشناسی میزاید و در کلها استعمال
کنند جهت جربک چشم و ناخفته آن و نوعی هست از سرطان در
دریای چین که چون از بحر بیرون آید و میوه بوی بهر
صلب میگردد مانند سنگ **سرطان مندی** سرد و تر بود و گویند
خشک مسلول انا نافع بود و باده را زیادت کند و سرطان را نری
کلنجک خوانند **سر جینو** و سراج الخطر مل نیز گویند و صاحب

منهاج گوید آن خرم است آن نبات نزدیک بزونا و مستعمل از وی
تخم دی بود و بهترین آن تخم دی بود که شیرین بود و طبیعت آن گرم
بود در اول و خشکست در دوم قابض بود و قطع خون رقتن میکند
و ریش روده را سود میدهد چون بدان اجتناب کنند و صاحب طب
گوید سراج **القطر** بمرح الوفا است و شجرة الصنم گویند و موهو که
شجره سلیمان بن اود علیهم السلام است گویند شجره ذوالقرنین ملک
الاسکندر است و اقوال دیگر بسیار آورده و خود نیز گفته که آن
افنیوس است که آن حدیثی است فرقول را بی آورده که آن نبات است
که در میان کمان بود و قنار دی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جو
بود و قول شریف آورده که از نبات است که در شش مانند شعله است و
خون تر بود و اگر خشک گردد فعل وی باطل شود و قول دیگر آورده
که بیخ سرد در خانه نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شد مانند
گوری بیدار شد و چون برخاست بیخ سرد را دید و با تر بود چنان
بود چون خشک شد فاعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف است
آورده اند و محقق نگذرد که حقیقت و صاحب منهاج مطلقا گفته که
آن خرم است و صفت بمرح دریا گفته شود **سراج** در طبیعت
حدیثی در احادیث و مرارست و عفو صفتی و حرارتی بود و طبیعت
وی معتدل بود در گرمی و خشکی و گویند سرد است و ورق وی قاص
و محلل بود و خون را قطع کند و چون بگویند و با سر که پاپیزد موی را
سیاه کند و چون ضماد کنند آنها با سونق جو بر خمره و نهاده و در آنها
گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت شیرین بپایند
دبر مقعد نهاده مقوی باده بود و طبیعت وی سرد است که در دندان را
سود میدهد و خاکشروی چون بر سوختگی استنشاق نمایند و مجموع
ریشهای تر سودمند بود و ورق وی و جوب وی و خون وی چون
دو کنند پیشه بگریزد و ورق آن بر نفس ضما کردن سود میدهد و با

صفت جوزوی در حیم گفته شود و از آن عسلک وی در عین کینه
و بدل وی نیم وزن آن پوست انار و بوزن آن انزروت سرخ
سراج استرخ گویند و از اسفنداج سوخته بود و در قوت دی بود
بود بسا دانه بلکه بقوت تر از وی بود و طبیعت آن سرد و خشک
قابض بود و چون با سیاه یا آب لسان الحمل خفته کنند قرصه امعا
سود میدهد و اگر با زیت پزند تا چون مرهم شود گوشت بر جراحتها
بروید و خون باز دارد و در مرهم جبهه سوختگی آتش بغایت نافع بود
سالتوس سالی گویند و سالتوس سیسالیوس هم خوانند و
و طردیلون نیز گویند و آن گیاه آن روحی است و کاشم روی نیز
گویند و مانند آن بود لیکن در از تر از وی بود اندک که در
سیند بود آنچه روحی بود بهترین آن بود که ورق آن کوچک بود
و بیخ آن خوشبوی بود و جمع طبیبان طبیعت وی از آن کاشم
خوانند و سیسالیوس گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
محلل و ملطف بود و در دمای اندر دمی را سکن کند و بطن نشه بکند
و گویند چون چهار پایان یا شامند منهاج ایسان زیاد که شود و
چون با شراب یا شامند متع هزر سرها بکند در سفا و در دشت
سود میدهد و مصرع را میخند بود و مقدار مستعمل از وی یک درم
و ربو و صفت القیس و سعال ترمن نافع بود چون تخم دی و بیخ وی
با عسل برشته و لعن کنند و وی معده را زینکو بود و کفص رخی را
و سکن بکشاید و زایشان آسان کند همه حیوانات را و عسل بول و
اختناق رحم و درد کرده و قنانه را نافع بود و رباح خاصه و با
حالبین را سود میدهد و گویند بدل وی خردل سیند بود و گویند که آن
طیب مثل آن بود و بسیار از وی مستعمل که آن مضغف جگر بود
و مصلح وی عصیان از شک است **سراج** در **سراج** گویند که در
و موهو که بدان نوعی از کندش است از آن از بگویند و گفته شد

و اگر از آب پیچ دی و نقطه در پنی چکانند در دندانها سود دهد
و چون با جا و شیر و پیچ که پاشانند و مشک بریزانند و بول برانند
و دم سیر ز بکشا بد و چون زن بخورد بر کبر بول برانند و پیچ بکشد
و چون با سوتی و سرکه ضماد کنند بر جرب ریش شده نافع دوی
محک عطسه بود و چون سحر کنند و غسل بیاورند و سحوط کنند
نافع بود و جهت بلغم را اندن و طبیعت وی گرم و خشک بود و نزدیک
در جبهه چهارم و بغایت معطش بود و در سفید کردن کتان و صوف
بغایت نیکو بود و بیا سیر از اکلیم شوی و قصب شوی گویند
و در صفت غرطینا گفته شود و بیشتر از آنرا جو یک اشنان
گویند و بدل آن در الف گفته شد **سطح اطیونس** بنامی
است که آن پیچ نی است و بر روی آب سدا شود و ورق وی باشد
ورق بادرنویه گویند و از نفع بزرگتر و طبیعت وی سرد و تر بود
چون پاشانند خونی که از کرده آید بیند و چون با سرکه ضماد
کنند منع درم از جراحتها بکشد و حمزه و درمهای بلغمی را نافع بود
سطح اک سطوکل گویند و آن زرباد است و کثیر **سطح ریون**
قرسط ریون گویند و باریسی بر آن خوانند و آن کباب
طبیعت آن گرم و تر بود و در دوم درم سرد بکند از اند چون وی
بگویند و بر آن نهند و بر کزندی عقرب ضماد کردن سود دهد و البسم
سطح فینش بنامی است که در کوهها و سنگستانها و زمینهای
روید و مانند در استیون بود و در از ترازی و در قنی گویند
بود و بسیار بود و خوشبوی بود و قضیان وی بسیار بود و مال
ونی می بود و قضیان وی سفید بود و قضیان و رقی فراست
زد بود و طبیعت وی گرم بود و در سیوم و بول حیض برانند
پیه فاسد کند و نمیشد پرون آرد و دره شود اما که کند و بالخیلیا
و جمیع مرضهای سوداوی و مغوی قلب و نشرب و پخوابی را بیل کند

و کزندی سگ دیوانه نافع بود و چون در زیت بپوشانند در
دندانها نافع بود و در اندکس بیان خوانند **سطح انواع**
بهترین آن کوفی بود و خوشبوی در به بستانی سفید و بعد از آن
مندی و باید که چون سیاهی از وی بپاشانند و فریه و سفید بود
شیر از یک نوع است که آنرا سعدری می خوانند و در میان یک
و در میان کل رز و کمار رود و فانیها بود و آن نوع اگر که کوهک بود
اما اندوی سفید بود و سعد را به کی بپاشی و جراتش و فرقون
سم سعد است و طبیعت وی گرم است در اول و خشک در دوم
بی آنکه بکزد و محففت بود و در وی قضی بود و آنرا نیکو کنند و بوی
خوش کند و چون سحر کرده استعمال کنند اگر که از ایل کند و باز
ریشها که مشکل بود بر ریش و من و منع و مشک بریزانند و بول
حیض برانند و کزندی و در من و فلاح و استر فانیها بغایت نافع بود
و حفظ میفراید و تسخین معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف
شانه و کرده و سردی رحم و تنهای کهن و بواسیر دندانها و باز
اعصاب با قوت دهد و قطع فی کند خوردن و ضماد کردن و چون
بازفت بپاشانند آنها که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار
مستعمل اندوی یک درم بود و در وی قوت تسهیل بود که مهای را از
جست الترع پردن آورد و چون شراب بپاشانند مقدار ده درم از آن
شراب پاشانند و وی مضر بود بسیرقه و خلق و مصلح دی قند
یا صندل بود و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح دی انیسون
بود و سعد سورن خون بود و بسیار خوردن وی مداوم آورد
و نوعی از سعد مندی است که بر بخیل مانده و چون بخاشانند
زعفران بود و چون بر پوست لطوخ کنند در زمان موی بشود **سطح جمل**
ببارسی آبی گویند و بیشتر از آن به گویند و پیونانی قود و سا مبل
خوانند و بهترین وی بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در

درجه اول و گویند در آخر دوم و گویند در سیم و شیرین می
تر بود و گویند معتدل بود در کرب و سردی و ترش و قابض
بود و شیرین بول براند و ترش مقوی و قابض بود و کل دی
سمتین و سقر جل منع میدان قبول احسا کند و عصاره دی نافع
جهت انتصاب نفس و ریو منع نفث دم کند و غماری را نافع بود
د آب و فاضله از جرم دی بود در تقویه معده و بول براند و
آنچه بعسل نجسته باشند ادرار در دی زیادت تر بود و در سقراط
سودد و در خون رفتن باز دارد و نافع بود جهت حره بول چون
عصاره دی در سوراخ قضیب حکا کنند و اگر بر سر طعام خوردند
شکم براند بقوت عصاره و اگر بسیار خورده باشند طعام مض
نشدن پیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم بندد و طبع
دی خفته کردن شقاق متعدد در رم را سود و دوز و بوبیدن دی
مقوی دل و دماغ بود و قطع غشای و تی بکند و چون بسیار خوردند
در د اعصاب و قولنج و معص تو لکند و آنچه نارسیدن و سجا
مضم شود و مصلح دی رطب یا عسل بود و سقا و دیوس نوعی از بانه
برای است طبیعت آن گرم و خشکست و مهمل بود و خام خوردند
بخنه **سقو لومند روبرا** سقو لومند ریون خوانند و گفته شد در الف
شفتت می در اینجی گفته شود و یونانی اسقلینس گویند و سقو
و البنون و قطار یام خوانند و قو لوف گویند شیرازی زکی دارد
خوانند و نباتی صخری بود مشابه بکر بید و البیر و طبیعت آن گرم
در اول و خشکست در دوم و گویند معتدلست در گرمی سردی
و دی لطیف و محلل بود و عظیم جهت سیر ز نافع بود و چون بسره
بیزند یا بنجین و جل روزی یک یا شامند و نقطه بول را بر
دهد و سنگ کرده و مثانه بریزند و مقدار مستعمل از دی دو درم بود
و دی سقو رید و سر ک بدنیان و فای و لقوه و سوا سوا می

صرع را نافع بود و فولس ک بدی صلابت سیر و غلط آن سودد
و بار و غن بغمشته کعوط کردن فای و لقوه و سکنه نافع بود و گویند
چون از خود پیا و بزند منع استنی بکند و اگر با سیر بود نیکو بود
و دی مضر بود بدل و معده و مصلح دی فصطی بود و مضر بود
بمثانه و مصلح دی عسل بود و بدل آن دو وزن آن کادر بوس
سقو نیا محمود گویند و آن عصاره کیمیاست از سوغات که
بر کبان بلبلاب مانند نبات دی بدرازی سه گز یا چهار گز بود و
شاخهای بسیار از یک نوع بود و کل دی سفید بود و بهترین آن
که صافی و سبک و محلل بود و بولون اسهال بود و چون در دست باند
خرد شود و سفید بود و در آب بود حل شود و چون حل شود مانند
شیر بود و آنچه سیاه بود یا زرد سخت بود و بر سر انگشت خرد شود
و آن نوع بد بود و تا در میان سبب و به مشوی کند و یک است
کند و مولف گویند مشوی کردن دی جنان است که در کینه تریان کند
و به با سبب عالی کنند و در میان آن نهند و سران باز قای نهند
و کوبی محکم کنند و در میان خیره گیرند و در تنوری که آتش است
نهند و را کنند تا نجسته شود و بعد از آن پیرون آورند و در ساق
خشک کنند و پس استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوم
و گویند در دوم و حرارت دی زیادت از بیوست بود و بر بعضی
بهت و کلف طلا کردن نافع بود و محلل جراحت بود و چون با عسل
طلا کنند و جهت درد سر کین شده یا سر که در و غن کل طلا کنند نافع
و سقو نیا مهمل صفر بود و شری از وی از طبیعت تا دودا
بود بر حسب مزاج و هوا و باد و به از شوجی تا دانی بر کزیدن عرق
طلا کردن و خوردن سودد و دی مضر بود با حشا و معده و کل
دل و کرب و غشای و تشنگی آورد و اسهال طعام میر و مصلح
آن بود که با کثیر آوا اینسون و دو و تو و نشاسته و روغن بادام شیرین

مخرج کنند بوزن آن و چون پاشا مندا زوی سیار آن یک گرم
اول امساک کند بعد از آن کوب غیاث آورد و عرق سرد سهال
با فراط آورد و باشد که بکشد و اگر زن بخورد بر کمر بکشد و دوم
از زوی کشنده بود و شریف گوید یک جزو از زوی با چرخ و تربید پاشا
نازه پاشا مندا شاکرم بزرگ دخره پیرون آورد و اصل نبات
وی چون با سر که پیرند و نیک بگویند و با آرد جو صماد کنند بر
عرق اللب تا فاع بود و در طبوت بیج زوی چون به نیشم کوا حاش
پسند ایند بکداز اند و چون با سر که پیرند و بر جرب آیش شده با
سود و بد فیهج وی بر بر صطلاک کردن عظیم تا فاع بود و مداوی
کسی سقونی بسیار خورده باشد بدوغ و سولون نباح و رب
سفر جل درت سحاق و رب زبواس کنند و صاف منهای گوید
وی خردع گویند و گویند سه وزن آن و مؤلف گوید صبح ادویه
عمل وی نیک و بدل دی بنود در سهال صفا چندا نگه امتحان کنند
و قوت سقونی تا می سال باقی بود **سقور دیون** قوم بی بود
و انرا اسقور دیون گویند و گفته شد و شفر دیون نیز گویند و طبعه
آن گرم و خشک بود در چهارم ملطف و معق بود جراثیمهای عظیم
حیث با اصلاح آورد و نسیخه عضله را نیکو بود و باقی منفعت
آن در شین گفته شود **سقور** درک مای است و سقور نیز گوید
و گویند از نسل تساح است و آچنان است که نیک بر لب رود
بیل خایه می نند و بر سر آورد و مرجه در آب می افتد نیک می
و آنچه در یک می ماند سقور بود و وی هم در آب هم در خشک تواند
زیست و وی از زو ماده نیز مثوله شود و صاف جامع گوید که
وی بیشتر در زمستان بود در شدت سرما از آب پیرون آید و در
به پیان نند و صیاد بد و رسد و صید کند و این قول خاصه صیاد
جامع است و موقوف از این جمیع کند که سقور در مل کما رینج

بیشتر در صید و در آب نیل میرود و بدان سبب درک مای گویند و در
از بهر آن خوانند که مانند درک است و مای از بهر آن گویند که
آب میرود و میان سقور و درک است که سقور در نیل و زردی
آن بود و درک در پیانها بود و در درک پیرن بود و در سقور بار یک
و کشنده در یک درک زدی که سرخی و تیرگی زرد و پوست بی
بود در یک سقور ابلق بود از زرد و سیاه و سفید و تیره و پوست
دی الملس و محمد ابراهیم الحیم در کتاب مرشد گوید که سقور و صیاد
دارد و ماده آن دو فرج دارد و مؤلف گوید که یک سقور دیدم که
که قضیب وی سرش بدو شاخ بود اما بن آن یک بود و آن دو قضیب
دارد و آن همچون حصه فروس بود و هم در موضع آن بود که از آن
و ماده وی بیست ریخته در رمل دفن کند و بحار اقیانوس تمام شود
و بجه پیرون آید و غذای وی در آب مای و در پیان عضایات و غیر
آن و در بعضی کتب خواص دیدم که چون سقور بصیاد رسد و
عضوی از این صیاد گویند طلب آب کند اگر آب یافت در آن رفت
و اگر نه نشاید و در بول خود غلطید صیاد در حال مرد و انکه سقور
سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت یا در بول خود غلطید
سقور بر قفا افتد و مرد و صیاد سالم ماند و این از خواص است
است و بهترین آن بود که در وقت بهار صید کرده باشند در موسم
پیمان ایشان و بهترین اعضای وی ناف و گردن گردان و کرده و
بن دت و سه آن بود که از موازی ناف بر گیرند و کرده و پیر با وی
در نیک می بایند که بسیار بود که سرخی بایل بود و بر هم جبیند بود
و آنچه سفید و ریزان بود نیک مگر بود و سقور چون تان بود گرم و
بود در دوم و خون نمک شود خشک کرد و حرارت وی زیادت شود
و رطوبت کمر و صاف منهای گرم بود در دوم و چون نمک شود کند
و خشک کرد و حرارت وی زیادت شود و رطوبت کمر و صاف منهای

گوید کرم بود در دوم و خشک بود در اول و موافق کسی بود که مزاج
ایشان سرد و تر بود و کسی که مزاج کرم و خشک بود موافق نبود بلکه
مضر بود و اگر تنها استعمال کنند فعل دی افوی بود و از آنجا درم نبات
استعمال کنند و شربت از گوشت وی از یک مثقال تا سه مثقال بود
بحسب مزاج کسی استعمال کنند و سن دی و شربت وی و وقت استعمال آن در
کدام فصل بود و اولی آن بود که اگر تنها استعمال خواهند کرد سختی
کنند بر سر شراب کهن صافی یا بر با العسل یا بختبر یا بقیع زبیب
شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ چون نیم برشت کنند و یا شامند
و تخمین نیم دی در اطعمه از یک درم تا دو درم بود بحسب مزاج
اگر بر سر زرده نیم برشت کنند و یا شامند آنها یا با تخم جرجیر شود
بوزن آن این شغل را بغایت مفید بود و مستغفور نافع بود جهت
مرضهای عصبانی سرد و کسی اگر در مجامعت ضعیف و نقصی بود
منی سفید و دقوت شهوت بد به خاصه به کرده وی و گویند چون
یک درم با شراب پیرا شامند از حوالی کرده وی شهوت با بختی
بر آنکه که ساکن شود مگر در عسل یا عدس یا تخم کاهو یا بیا شامند
و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است و مولف گوید در آرد
مانی هر چند آفتان کرده شد هیچ آدویه بخصی الثعلب نرسد
خاصه با شراب پیرا شامند و گویند مستغفور در میند و شامان
می باشد و در بحر قلزم نیز و گویند در بلاد جلشه نیز به باشد اما
این نوعی مشهور است و گویند بدل فی خصی الثعلب است که در
و بوزن آن قضیب کا و جوان خشک کرده سوده و نیم وزن آن تخم
کنند **سکه** یا زنبی سکه گویند و در منهاج مراد سکه را بلوچ است
و بهترین وی است که سفید و سفاف بود و از طرف میند و شامان
چین آورند و آنرا قند خام خوانند طبیعت وی گرم است در آن
اول یا در اول دوم و نرسد در میانه اول و چون کهن کرد و بدل خشکی

دوی بلین بود و نافع بود بعد جلا سکی در وی است و در جلا نزد یک
بجسل بود و شکر سیلانی تلین در وی بیشتر بود و عسل قصب بلین در وی
بیشتر بود که در فایند و عسل طبرزد در وی تلین بیشتر بود که در
عسل محل و شکر مصلح ریاحی بود که حادث شود در امعاء و بطن
و محلل طبیعت بود و معوی معدن و جگر و مفتحه سده و جگر و مقدار
شربت از وی ده درم بود و اگر بار و غن با دام شیرین بخورد
منع قویج بکند و کهن وی سودمند بود جهت تلخی که در معدن بود
الاستیک آرد و غونی دردی آینه از وی منوگد شود و صفر البرک
و مصلح وی رمان مز بود و شریف گویند چون بار و غن کا و یا کوه
اگر پیرا شامند اجناس بول سودد به و چون ده درم از وی که آخته
در میند درم روغن کا و تان نیم گرم کنند در ناف و اندون
نافع بود موافق بود محروم و مبر و در با اعتدالی که دردی بود و محتاج
مصلح بود سیم بکشد و بخوردن قطع زکام بکند و سودمند بود
جرب خفوف چشم چون بر پاره شکر حل کنند تا چون آلود شود و اگر
اختیاج بود دیگر باغ مکرر کنند و اگر در دوی چشم کنند سفیدی شکر
و چون پیرزد و کف از وی دور کنند عظیم تشنگی نافع بود و زانی که
زائید با شامند پاک کرد انداز مواد و اگر شربت یا کرم آنجا
با دمان بر فزاید کند و آواز بکشد و نزل را نافع بود و سکه
را نرم کند و خشونت نشانه زایل کند و اولی آن بود که کسی در طبع
بیشتری است باشد و سحاح بسیار خوردن وی حذر کند و گویند بدل
وی اب الوسیا است و مصلح آن به بود و طباشیر بدل آن گویند موی
خراسانی **سکه** صاحب منهاج گوید صمغیت که از درخت عشر
پیردنی آید در موضع کل وی که خشک جمع می شود آنرا سکه العشر خوانند
و همو گویند طبیعت که بر درخت عشری آید در خراسان و جمع میشود باز
مجموع تر چیرگی می آید بر خاسی مانند بان نمک در وی حلا و سبب بود

و اندک غفوصتی و سفید بود و چون بخیر جانی بود میل بسیار داشت
و مولف گوید در خار مانند مکس بزرگ استیانه سازد و آن کرم در آن
استیانه مانند آن کرم را بشیرانی خرگک تیغال خوانند و استیانه
را بپارسی تیغال خوانند و طبیعت وی معتدلست و میل بحار است
دارد و نزد یک مزاج شکر بود و وی لطیفتر از وی بود و در وی رطوبت
بود و طبع نرم دارد و چون در جسم کند سفیدی که در جسم بود زایل
کند و روشنی زیاده کند و شریف گوید که سی روز متواتر از وی
پاشانند هر روزه درم با ب نیم گرم ریود و شیخ اری نفس را سود
نمود و باین لقاح استسقا را نافع بود و نقطش نبود مانند انواع دیگر
از بهر آنکه خلوات وی اندکست و وی معده و جگر و کبد و مثانه را
نیکو بود **سنگین** صفت ناست که بشکل مانند قنار بود و صفت
منهاج گوید نیکوترین وی آن بود که پیردن وی سفیدی نند و اندر
وی سرخی و تیز بوی بود و در آب حل شود و اصفهانی بهتر
بود و صاحب جامع گوید نیکوترین صفاتی بود و پیردن وی سرخ
بود و اندرون وی سفید بود و رایحه وی متوسط بود و میان رایحه
خلیفت رفته و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
ملطف و محلل بود قانی را نافع بود و مصلح ماده بود که در دیرین پاشانند
و قونی را نافع بود چون پاشانند یا در حقیقت کنند او جاع بوا سیر را
سودد و چون شهاب پاشانند و سنگ کرده بکازند و سردی که در
بود درم و اعمارا نافع بود و حیض و لول پاشانند و یکمکند و مهمل
آب زرد بود و بر کزندی عقر و بار طلا کردن سودد و بد و صرع را
نافع بود و آنچه اصفهانی بود باه را زیادت کند و شیخ الریس گوید
محلل ضدا ع بارد و برخی بود و استسقا و مغض را سودد و ضما د کرد
جذب سکرو شوک بکند و کرم و کد دانه و کرمهای دیگر بکشد و گویند
نقرسی که سبب آن مری بود سودد و در دماغ حاصل و سینه را پاک کند

و مسهل بلغم لزج در طوبات غلیظ بود و عرق الف که سبب آن بلغم
و در دشت و باد های غلیظ که در اندرون بود سودد و در فانی
چشم و غلط اجفان و وی فاضلترین ارومای بود که بخت دفع
نزد آب استعمال کنند و شریسته از وی از یک درم تا یک مثقال
بود و شاید که بغیر از سر مزاج با مرصنه های سرد استعمال کنند و با
محوری مزاج بغایت مضر بود و اگر با تراب پاشانند کزنده
جا نوزان و زمرهای کشنده را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و
مصلح این اینسون و مصطکی با شش و بدل وی قند سفید و گویند
نیم درن آن جا و شیر و گویند بدل آن قند و صبر و اشق و جا و شیر
باشد از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج گوید نوعی از قند
مستحیل میشود به سنگین **سنگ** اصل وی چینی بود و آن عصاره
اکمه بود و نوعی دیگر مرکب بود از بعضی و تیل مانند را یک ترکیب کنند
و بهترین وی آن بود که بوی دی نیکو و خوش بوی بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم و قیاض بود و مقوی احشا بود منع سی
یکند که از رطوبات بود و چون بر شک ضما د کنند بید و قوت اعضا
اندرونی بد و باه را زیادت کند و سقم بکشد و در دماغ حاصل
نیکو بود و در دماغ عصاب منع نرف دم بکند و در دماغ اسودد
و مقدار نیم درم مستعمل بود و بیدن وی سرکه را صداع آورد
مصلح وی کافور بود **سنگ مرکب** بود از ماز و قنار و
فلنج و با سه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل و در مرکبات
کننده شود صنعت آن **سنگ سیاه** و سنجسویه است و آن بر
سیسبان است و جب العقده هم گویند و گفته شد که رصفت آن
ساق دو نوع است یک نوع بیارسی هم سلق خوانند و مشهور است
و آنرا اسود خوانند و یک نوع دیگر بیارسی چغندر خوانند و بهر
آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک در اول و کونند

مرکب القوی بود و گویند تراست در اول دردی قوتی تمام است و ملطف
و مخلص بود و مفتوح بود و در سیاه وی قضی بود و در سفید وی جلا و
تحلیلی و کلف داد و التعلب و حرار و تا بیل را نافع بود چون باب
طلا کنند و ورق وی بخت و سوختگی تشنه را نافع بود و بر قوبا با
عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر باب وی بالند شش را نکند و بر
دال التعلب طلا کردن موی برد یازد و قوتی را سود دهد بامری و توان
و عت و قطع بلغم بکند و آب پیچ وی در سینه مصرع چکانند و ادمان
کنند اگر سبب آن از جمع شدن اخلاط المزج در دماغ بود بغایت
نافع بود و آورده اند که چون آب و قوی بر خمر ریخته بعد از دو
ساعت سر که شود و اگر بر سر که ریخته بعد از چهار ساعت خمر گردد و
اگر آب وی با ادویه مسهل یا شامه بلغم بیرون آورد و اوصاف قوی
و مفصل را سود دهد و چون درم آب وی با نیم درم غار نقول
خلط کند خلطهای غلیظ المزج بیرون آورد و وی تحرق دم بود و موی
نفع و کیموس را بود و مصلح وی سرکه بود و در اول اصل وی معده
بد بود و مغنی و مصلح آن رب غوره یا شراب تریج بود **سلق الحما**
حار التهریت و کشته شد **سلق بری** سلق جلی است و آن نوعی
از حاض است و کشته شد **سلق حلی** سلق بری است و بیش از
سج آنرا حلیم خوانند و آن طبع آن است پارسا زار دارد و خوانند خلط
نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم بر نفس و مفصل حتما
کردن عظیم نافع بود و جهت سرفه بلغمی یا نبات سفوف یا حقن
مجرّب بود و کو عضوها که گفت خورده باشد ضما کردن با کلاب
نافع بود **سلق بیاض** گویند و پیونانی طراغیس و آن باشد
کندم بودی پوست و در صفت شجره کشته شود **سلق قشیا** خوانند
پوست درختی است که آن درخت را سلقه گویند و سلق سلقه بدان
سبب گویند و آن انواع است نیکو ترین است که سرخ رنگ بود

و سطر و در طعم وی اندک تلخی بود و عفو صفتی تمام و چون کشته مانند
پیوند تلخی بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی شک و مانند قرص
بجید بود و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق بود کسل بود
که بعلت سلیخه فرو شدند و صفت آن در کاف کشته شود و گویند
از سلیخه مت که ملخی بود بدار چینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه
گرم و خشک است در سیوم مخلص باج غلیظ بود و قوی اعضا
و حیض بکشد و بول براند و باد را و های چشم تیزی چشم زیادت کند
درد پهلوی و سینه که تولید کند از اخلاط المزج یا از ریاض
غلیظ شود و معده بود و مسهل نیست دم بود شراب وی جهت معده
و جگر نافع بود و چون دود کنند بدان رحم را پاک کند از رطوبات
فاسد عفن و بوی آن نیکو کند و چون با عسل یا میزند و بر رطوبات
لبنی که در روی باشد پیندا یزد یا لکند و کزندی آنی و مجموع و نبات
گرم که عارض شود در اندرون و درد کرده را نافع بود و دوسده بکشد
و که زنده و مرده پندارد و مشیمه و مقدار مسهل از وی تا بکند
بود و گویند مضرت با معا و مصلح وی کثیرا بود و بجای بن مشو
گویند بدل آن نیم وزن آن در جیبی بود **سلق الحبه** پوست دارد
و نیکو ترین آن پوست است یا زرد بود که لون آن سفید بود و اربس
گویند و خک بود بغایت محقق بود اگر بشراب میزند و در کاف
چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان مضمه کنند درد دندان
شود و دهر و اگر با ورق که میزند و بدان مضمه کنند همین
عمل کند و اگر مقدار یک درم از وی با سه خرما بسازند و بخورند
بعد هر فرامی یک سال درد چشم نکند و اگر بالند بر تا بیل
زایل کند و اگر یک درم یاره یاره بکند و با دو درم ارده جویند
و در سبب انشاد فن کنند تا بخت شود و بخورد صاحب نواسه
خواه طاهری خواه باطنی سود دهد و اگر در زیت میزند و از آن

موم رو غنی سازند نافه بود جهت در لبان و مقعد چون درک
بخور کنند مار بکشد از آن موضع و چون بر دل زن حامله بندند
آسان زاید و خون در زیت بکوشانند و در گوش چکانند
گوش که از سردی بود در پیش آن دانه که از وی روان بود
سودد و بخور چون کنند در سبب زنی که میمیده و بارگشته
باشد یا که در شکم دی مرده باشد مجموع ساقط گرداند اگر
در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بپا و بزند جهت
غلظ اجفان و در مصرع و بجا که در خون جدا شود کحل کردن را
نافه بود **سنگافه** بسیار سی سنگ لشت گویند و بیشتر از دیگر
لشت در پایی بشر است پاشا مندر و پیرمایه هر گوش و گوش و گوش
سودمند بود جهت که زنده که جانوران و کسی که صمغ اچا
خورده باشد زمره سنگ لشت بسوزانند تا سفید گردد و با روغن
کاو سخن کنند و بر چیزی طلا کنند و بر سر طالع ایستاده نهند
آن پاک کنند و گوشه بر دیانند و دیگر عود کنند و مجموع ریشها
و سوخته را از ابل کنند شریف گویند سنگ لشت به نوع است
بحری و نهری و بوی و چون خاکستر آن با اندکی فلفل یا خیره
و با عسل بپوشند و معلول را با باد و شگاه مقداری بپوشند
بدهند سودمند بود و در لبت را و چون خون سنگ لشت
بحری با ارد و عسل بپوشند و مانند فلفل چسبانند و مضرع
از آن مر روز نپاشند و هر شانگاه بخورد مجاری نافه بود و خون
وی صاحب شش پاشا مدافع بود و چون با جیدند اسهال
کنند شش را نافه بود و چون سنگ لشت در پایی بسوزانند و
خاکستر آن با سفید تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق
پایها شقاق خسته و صاحب فلاح گوید اگر در موضع تنگی که
اید و زبان دلی بکشد سنگ لشتی و دانه کوبه برین بدارند و شقاق

دپایهای دی بر هوا کنند و همچنان رها کنند دیگر تنگی در آن
نبارد و این زهر گوید زمره قوی چون خشک کنند و بپسلی که
دود ندیده باشد سختی کنند و در چشم نشاندند دل آفتاب بود
و ماسه جویه گویند چون بپزند آب و گوشت کانی را که قفق بود در آن
آب نشینند سودد **سودا بنون** در فنیست که بالای وی از
زربین مقدار سه کوبه بر آید بود و کلی سرخ دارد و بعد از آن
دانه کند مقدار کشیده و آن نبات با جوی جهت که زنده گی بار
و مجموع کوبند کان زهر دار سودمند بود و چون و چون پاشا مندر
سینه و خلق را از خستونت پاک کند و آواز بگوید سلاحه
بول بر کوهی است که بهنگام سحر بر سنگ کرده باشد و سنگ
سیاه شده مانند قیر بود و در آدینه استعمال کنند که جدام را
سودد **سپاسانی** نیم خوانند و طمطم گویند و عرب بهمانی ازین
خوانند و بگویند وی تان بود و طبیعت آن سرد بود و در
دوم گویند در اول و خشک بود در سیم و نبات تا بپزد
و منع ترش دم بکند تا بکشد که بعضی گویند که اگر از خود بپا و بزند
همین عمل کند و قوت ورق و سی قاضی بود مانند آفتاب و طبع
ورق دی موی را سیاه کند و بدان خفته کردن قرصه امعاء
سودمند بود و خوردن و در آن شستن اگر در گوش چکانند
چون که از گوش روان بود بپزد و ورق خشک دی چون آب
پزند تا بقوام عسل آید مانند حنظل بود در عمل و فعل و غیر
دی و اگر تخمین کنند همین سیل موافق بود چون در طعام
اندازند جهت کسی که اسهال مزمن و قرصه امعاء داشته باشد و
رازی گویند چون سماق بشوید با بعضی پاشا مندر قطع اسهال و ترش دم
از رحم بکشد و کوبت بول آفتاب بود و بعضی گویند اگر بپزند در
صوفی سرخ رنگ بر کسی که خون از وی روان بود آید و بپزند از سر

که بود و بیند و این سوپه کند آشتها طعم پیدا کند بخوفضتی که در
و طبیعت بیند و بخوفضتی که دارد و اسهال از من صغرافی شود
چون بخورند یا بدان صبح کنند و اگر با کوشش در آج و مرغ پزند
شکم سخت دارد و اسهال بن عمر آن گوید اگر در چشم کشند از بوی
سلاق و سوزش چشم و خارش آن را ابل کند و کسی که فی ایم کند
و به در معده وی قرار گیرد سفاق و گمون بگویند و باب سرد
ساق مندی باز دارد و سفاق و باغ معده بود و مقوی آن و بار
نشدن بنشاند و غشای صغرافی ساکن کند و سح را سود دهد
و دستار را با بدان خفته کردن و سیلان رحم و بواسیر را بیاورد
نافع بود و شریف گوید اگر بزرگ درم در معده در خم آب
فوت باب به بعد از آن خرقه زایل در آن آب فرو برد و بر جسمی
که جرب بود و ابله و سفاق بکشد کنند تنها نافع بود و چون بپزد
تنها به آب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکشد و اگر
در چشم بخورد و چکانند خون سوخ شده باشد این باشد از آنکه
آبله در چشم می براید و چون کرد سفاق یا کلاب مضطربه کنند
فلاخ را از ابل کنند و ورق وی بچین و چون ضما د کنند بر ناف
بن مضطرب نافع باشد سلس البول که سبب آن استرخا بود و سمان
مضطرب بکشد و گویند مصلح وی مضطرب بود **سمن** چربی بود
بکوتران بود که از حیوان مشتکل کردند و طبیعت آن گرم و تر بود
شکر براند و نود مضطرب و باه را از یادت کند و غذای بد بود و
بلغنی را از و در مستعمل شود بد خانی و مرانی اول آن بود که اندک
خوردند بعد از آنکه لذت ببرد و مصلح وی لمبو نمک بود و در حیل
و در اسن محلل **سمن** پیاز است که بپزد و بهترین دی آن بود
که تان و بزرگ درم دی با قوی بود از روغن دی و
طبیعتی گرم است در میان درجه اول و تر است در آخر آن و با

گویند در دوم بلین بود و محلل خون بسته و اثر گویدی که از ضرر
حادث شود و نافع بود جهت سفاق یا بهیا و خشونتی که در بدن
باشد و بر اعصاب ضما د کنند محلل غلط آن بود و بر و بهما و
سوختگی آتش ضما د کردن سود دهد و لغتیه سمن حیض براند و یک
پند از و چون مقشر کرده بریان کنند غذای صالح و بهر فریبی
اورد و چون مضطرب شود و معده و حشا و لعوق وی مرصهای
سینه و شش سرد را نافع بود و خونی که از وی متولد شود
بنفوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن حرقی و لذعی بود که در
معده عارض شود از خلطی نیز یا از شراب یا از داروی
گرم بود و وی سینه پیازید باه را از یادت کند و گزندگی دارد
و بهر مقدار ما خود از وی پنج بود و معده را بد بود و بوی آن
بد کند و مرضی معده بود و غشای ساکن کند و ششکی ارد و میو
خلطی غلیظ بود و بطی الهضم بود و ادلی آن بود که بریان کنند
و با غسل بخورند و جالبوس گویند بدل وی در غلبه سفاخته بند
کتان بود و اگر بمیان بخورند و قدری بر سر آن بخورند نود بکشد
و اگر بطبخ ورق فی موی را بشویند نرم گرداند و در از کند و اسهال
سمن ری جلهنک است و گفته شد **سمن الحمار** و فلی است که
سمن پیاز سی و روغن کا و گویند و کوسفند و فعل دی نند زید بود
و در الصباح و ارقا و تلین قوی بود از وی طبیعت دی گرم و تر
بود در اول و حرارت دی بیشتر بود از زید و خونی گویند روغن
کا و مع سمن افعی بکند در با بکند که بدل رسد و از وی گویند که شخصی را
که در بادیه افعی بکشد و روغن کا و گمن پیازید و بهر ضرر بوی رسد
و روغن خند که گمن تر کرد و حرارت دی زیادت گردد و فوت حلا
بکشد بود و ششک الویس گویند منضج و محلل بود و بیشتر فعل دی در
بکود پیان بود نه مزاجهای حکم و منضج در بهما بود خاصه درم بن

کوش و از آن کودکان و زنان و سینه را نرم دارد و منصفه
بود که در وی باشد و خاصه با شکر و بادام تلخ و همه شکم بیند و
همه براند و وی تریاق زهر مای بود که خورده باشند و شریف
گوید چون آب خاکستر حقنه کنند تر خورده آن معانی نافع بود و اگر
بر سینه نهند و بر دمان جراحتی نهند که خواسته که سران با هم نماند
منع گوشت رستن بکند و سران جراحت فراخ کند و چون خار غن
کهن بکشند و بر جرب کهن طلا کنند زایل کند و چون پیا باشد
از وی مقدار ده درم با نج درم شکر بول براند در حال و چون نوز
بجو بر گیرند ریش درم را سود دهد و چون بر مغز مالند بواسیر را
نافع بود و چون نیش را لعق کنند سه فقه خشک کن و نرم کرد
اولی آن بود که کسی وی را علق باطنی بود اجتناب نماید از وی
و چون روغن بودی طلا کنند مفت شد و بدان سینه روی را پاک
کند حسن بفراید و جلای نام بدند و زبد نیز تمییز عمل کند
طلاوی **سمنون** سمنه است و نکته شده و به ترکیبی که بدزا
فریه کند سمنه گویند سمنه پارسای را مای خوانند و بقیاس
بعضی کرم بود همچون کوب و مار مای و مار مای منی بفراید و به
کرده نیز دهنش مای محوری بود که پوست وی ریش بود و فلوس
وی کوچک و متوسط بود و در خردی و بزرگی و فریبی و لاغری
و سهولت نداشته باشد و لذت بود و فا ضلترین انواع آن
شبوط بود و بازنی پس بستی و شبوط در فرات و در دله بغداد
بسیار بود و فا ضلترین جایگاه ایشان جایی بود که شک زده بود
یا رطل و آبهای شیرین و اگر کرمی بود افضل آن بود که لجه بود و فصل
آنچه خوردند جهت تر طبیعت سینه باج بعد از آن ششوی بر طبق
و آنکه با شش بریان کرده باشند بکتر بود بعد از آنکه در
روغن بریان کنند و آنکه در آرد ملوث کرده باشند و بر روغن

کرده باشند بد بود و شکی آورد بسیار و دیر از معده بگذرد
طبیعت مای سرد و تر بود در دوم باده را زیادت کند خاصه با
و بدی که عرق کند فریه کند و مرق وی نافع بود جهت زهر
که خورده باشند و کنند کی نیز و مای که وی را سلور خوانند
آن در نیل مصر بود و دیرا فصوص و ریش بود و طویل و المسن بود
و سردی بدرازی بایل بود و دمن وی کشیده بود و مانند خرطومی
و دیرا فصوص گویند دیرا سلور کس خوانده و وی فریه بود
و نوز و در گوشت وی زحافتی و لزو جتی بود و جهودان و پرا
نوزند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نکسو کشند
عند اندک دهد و قضیب شش پاک کند و او از صافی کند و اگر دما
خوردن وی کنند برهنه آورد به سبب بسیاری رطوبتی و لزو جتی که در
وی بود دیگر از آنک سود کنند و بهر که خوردند که قوت نکسو قطع
فصول وی بکند و انواع مای مولد بلغم بود و در مری اعصاب
موافق بود الا بعد کرم و شکوری آورد و مصلح آن مثلث بود
یا غسل بسیار که غسل و بیا کرم کند لطیف و زود پیردن آورد و با
جالیوس کس بد و شخوار منضم شود و د شخوار خوق از وی متولد شود
و چون متولد شود ملو از لزو جات بود و بلغمهای بد غلیظ از وی
حاصل شود و از آن بلغم مرصهای غلیظ و مای که کسر شده باشد
در موضعی نمناک نهند از خوردن وی بمیان عارض شود که از خود
فطر و مای آنکه نمک بود بود نیکو ترین آن بود که زیاده کهن بود
اولی آن بود که باب بچو نشاند و بعد از آن در آن اندازند و پیر
طبیعت مای شور کرم و خشک باشد و سردی را نافع بود جهت درم طلا
و شقاق مقعد و سردی شور که انرا سماریس خوانند خون بسوزانند
و بر کنند کی سکت بواند و عقرب نهند سود دهد و گوشت وی چون
بجوزند بمیمن عمل کند و مای شور بلغم بکدازد و بهمن سیاه آورد و شکی

بیشتر از مایه آن آورده و مصلح وی آن بود که بسر که و سقتر دگر
معمول کنند بعد از آن حلوا و روغن خورد و سر مزاج نشاید که
مایه آن خورد و معدن بلغمی را مضر بود بابت ادمان خوردن
آن مرضهای بد را عصاب و دماغ پیدا کند و اولی آن بود که اگر
ادمان خوردن وی خواسته کرد بر روغن گردگان و روغن زیت
بریان کنند و قندل خرد کوفته بر آن آفتابند و بخورند بعد از آن مزاج
را تخمیل و شراب صبر فحمک و آب بخورند چند آنکه خوانند اگر
اتفاق آب افتد دگر معده پیدا کند و فی آورد و بهتر آن
بود که آب بخورد کم و دزی که غم نمی کردن دارد و اگر بخورد و
فی نکرد بعد از آن داری مسهل یا شادمانه از معده و بدن بران
اید و الا بلغم لزج زجاجی از وی متولد شود بسیار آن سبب
قوتی سخت و فایده و سنگینه کرد و مصلح وی غسل بود که اگر عتب
وی بخورند و بلغم بزداید و تغیر در مزاج پیدا کند و سر که نیز
موافق بود در اصلاح آن و سنگ مملوح مفقود نیکوترین آن بود
که نزد فریه بود و وی نکند و از تازه بریان کرده و وی مضرب
بعرق النفس و سودای مزاج و مصلح وی انترج و با و یک مسک
نیکوترین آن بود که بهار یا بود و آن اسهال است و اولی آن بود که
بسر که بخورند یا سداب دگر فسخ زعفران بعد از آن مایه را
نمک کنند و در آن اندازند و پزند بخند آنکه متهرا شود و لذت وی
باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی را بکشند
بخند آنکه متغیر شود و تنبیه کرد و طبیعت آن سرد بود و معتدل
بود در طوئه جگر گرم را نافع بود و بر فغان و تنهای صفراوی مضر
مضر بود و نصیحه وی فالودج بود **سبک صید** او در شام
آنکه خوانند و سرف کوبید وی در چشمه بود و نزدیک بینه صید
از زمین شام وی باشند و کی کوچک بود و وی را در زمان بهار صید

در هیچ فصل دیگر نتوان کرد که وقت بهیایان میان بهار است نیکوترین
آن نبود و مادام که زنده بودند فرق توان کرد مزار ماده
و چون مرد و خشک شد علامت وی پنهان شد و چون صید
کردند نمک سود کنند و خشک و چون استعمال کنند نیم درم از وی
سحق کنند و بر سر شراب سفید کنند و بیات میند و اگر در طعام
کنند شاد و سهوت می معیت را برانگیزد و لطف تمام آورد
بزدی و بعضی گویند فرق میان نزد ماده آن بود که سر آن سر کوب
و بدن دراز بود و این جمیع گوید در کتب است که نیکوترین آن بود
که بعد از نیمه شهر شباط صید کنند و زمان بهار بود مردان را
و ماده آن بهار بود و نافع و سر مضربه نیم برشت کنند و بخورند
سالی شریف گوید مرغ غنیمت که از دریا خیزد و بر آفتاب و اگر بعد
بدان سبب که چون آواز در غده بشنود بمیرد زهره وی چون لعلی
جگر را سود دهد و خون وی چون گوشه چکانند در دگر کوشند
زایل کند و چون ادمان کل وی کنند دل سخت را نرم گرداند و
این خلصیت در دل وی است و بس و این زهر گوید سر کین وی مطلق
بسر کین خشک اندن شکل دانه مزاج و در مزاج میان یک مزاج
وی بگوئیم که کوچک نزدیک بود و لطیفه از وی بود و میل گیری
دارد و بکوس نیکو دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهت
درستان و نافعان و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند و
صاحب نهج کوبید نیکوترین آن بود که مخالف وی نبود و طبیعت
وی گرم و خشک بود و مفصل هر در اسودد هر شیخ الریس گوید
خوردن گوشت وی تشنه و تده پیدا کند چون خرمن خورده باشند
بلکه در جوهر وی این قوت است و طبع آنست که خربق خورده باشد
بلکه در جوهر وی این قوت است و طبع آنست که خربق خورده باشد
نشا کشتی که میان ایشان است و مصلح وی آن بود که بسر که و کشید

بیزند و بشیرانی وی را ارمی خوانند **سمور** جانور است که در
بسیار بود کرم و خشک بود و سختی زیادت از همه حیوان سبکی
بود و پوست وی زود تغییر پذیرد از بهر آنکه دماغش وی را
همچون نمک پوستها بود و صاحب منباج گوید و دلت نزدیک
یکد یکد باشند سخت و محفوف بود و پوشیدن وی پیران و سرد
مرا جانرا سود دهد و غیره گویند پوشیدن سمور سینه و کرده
را بیکو بود **سنا** بیکو ترین وی خجاری بود که برگ وی بطرف
برگ موز بود و طبیعت وی کرم و خشک بود در اول سهل
مره سودا بود و صفرا زایل کند و بغم و غوص در غاصل کند تا
عرق بدن و تقریر عرق النساء و در کمال حاصل که حادث شود
از اخلاط مره صفرا و بغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ
از چهار درم تا معنت درم بود و اگر کوفته مستعمل کنند ناسه درم
شاید و در یستورینوس گوید نافع بود همچنان سودا و مسهل
آن بود مسهل بکرم و قوت بدن بد و استحقاق بن چنین گوید
از قول یولیس که وی سودمند بود جهت و سواس سودا و سواس
که در دستها بد است و تسخ غصده و داء الثقلب و داء الکبد و
شفتش که در بدن بود و صداع کهن و جرب و حله و شراب و صرع
نافع بود و شریف گوید چون بازیت اتفاق نیند از آن باز
باید نند در دشت و در کین با سودد و در خلط خام بدن او
و گویند مصلحت وی بنفشه است و اسحق گوید مضرب نشانه و با
مصلحتی بیکه زرد بود و در مطبوخ صالح تر بود که بد فوق ورق
وی بکون با قنایا نیند موی را سیاه کند و فنی وی مستعمل
کنند **سنبلیله** صاحب جامع گوید سه نوع است مندی و در وی
و جلی و سنبلیله طبیب مندی بود و لسان العصاره نیز گویند و در
رانا رین اقلیطی خوانند و در وزن گفته شود و بیکو ترین آن بود

تان سبک خوشبوی همچون سودا اشتغال بود و خوشه وی کوچک
و محفوف زبان و بوی خوشش وی را نوا سودا همچون نمایند
آن از کرمی خرد که از آن طرف دریاست و از طرف نمند و
آنکه سندیست آنرا غنیمتس خوانند و این اسم مشتق از اسم نهری
بحری است که بجانب کوه غنیمتس رود و نزدیک آن رود که در کوه
غنیمتس از سودی بود بسبب طوبی که در موضع رسن وی است
خوشه وی در از تر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبلیله طبیب کرم
در اول خشک بود در دوم و گویند در سیوم دوی معنی و محفل بود
داولی آن بود که خون مستعمل خواهند کرد که در پنج وی ماسک کل جزئی
بود و آن خاک وی بکنند و آن خاک جهت است شستن بیکو بود
و خوشبوی و بعد از آن سنبلیله مستعمل کنند و در وی معنی عرق بدن
و وی جگر را نافع بود و در معده چون پاشا بند و چون از پیر و
ضاد کنند و وی محفل ادرام بود و مقوی دماغ و در کلهای اگر کنند
موی برویاند و نافع بود جهت خفقان و بول براند و شکم بند
و خون فرخته از وی زن بخورد بر کبر قطع ترفتم بکنند و باز
رطوباتی که روانه بود از ریشها خشک کند و چون نیند وزن را
نیکو کنند و در آن آب نیشند درم کرم که حادث شود و در
رقم زایل کند و سینه و شش را پاک کند و بر قنایا نافع بود و سده
جگر و معده بکشد بد و قوت هر دو بد و در تسخ ایشان بود و همه
اعضا و لو زایل کند و ضیق النفس را زایل کند و استسقاء
و مسک طبیعت بود و فنی بلغمی یا زرد دارد و محفل ریاحی بود که مقلد
شود در معده و مقوی فعل قوت ماسکه بود در بدن پیران مجموع
و سده که در سر بود بکشد بد و بوی همان خوش کند و در سینه را
سود دهد و مقدار را خود از وی یک درم بود گویند مضرب بود بکده
و مصلح آن کثیر بود و جالینوس گوید بدل آن از خرخوسوی بود

دو وزن آن گویند بدل آن سادج بود **سنبلیله مندی** صاحب
گوید که بدستی که آن دار شیشعانی است و خلافت سنبلیله مندی
سنبلیله طب است و گفته شد و در شیشعانی هم گفته شد
سنبلیله الکلب صاحب جامع گوید که شیشعانی در دار است که معده
بالسته العصاره و سهو کرده در دار بیاری سیاه سفید آید گویند و
بهری سحره البش و البسته العصاره نیز درختی است که بیاری
انرا اندر خوانند و سنبلیله الکلب بیاری است **سدر** صمغی
زردست بماند که با لیکن سست تر از وی بود و در وی اندکی
لجی بود و طبیعت وی صاحب جامع گوید گرم و خشک بود و در
فرضی بود و این با سوبه گوید گرم و خشک بود و در وی قحطی بود
خون را بپزند و بواسیر را سودد بد چون پاشانند قطع فضا
بلغ از معدن بکنند و امعا و کرها و جفت القرح بکشند و جهت
اشترک اعصاب که حادث شود از از قراط برودت و رطوبت و
افتلا و اگر روغن وی در نا صورت مالند خشک کند و اگر خر کرده
بر جراحت افشانند خشک کند و در خون با ما العسل یا مندی
و جفن براند و چون در چشم چکانند جلای تمام بدید و چون
پاشانند خون از سر موضع که پاشانند بپزد و در خان وی ترکه و زکام
زانا فاع بود و جهت درد دندان نافع بود و معتدل تر از وی نبود
در این و مانند که با بود در قوت و چون با روغن کل یا فیرند جدا
غلظ شود و طلا کنند بر شقاق دست و پا خاصه غرض بغایت سود
دند و خفقان و سواس و ربو که از وی بود سود دهد و اسهال غرض
و طحال را عظیم نافع بود و در وی قوی بود که بدن را بغایت
کند چون هر روز قدری از وی با سکنجبین پاشانند **سند** و قش
سرخ است و گفته شد **سج** زنجفر است و گفته شد **سنا** دج
ارسطوطالیس گوید طبیعت حر وی سرد بود در دوم و خشک بود در سوم

و معدن وی در جزایر دریای چین بود و در وی جلای تمام و تیزی
و دندان را از چرک پاک کند و جلای عجب بود چون با شش سوزند
و سخت کنند و بر ریشها و ثمرهای عفن که در از کشیده باشند و کهن
شدن بدان با لپند ابل کند و سودمند بود جهت اشترک فالت
و نقاشان در جلایکنها و خوانها مستعمل کنند **سنبلیله** گرمی وی
کتر از سمور بود و گویند بقیاس وی سرد تر بود و پوشیدن وی
محروران و جوانان را نیکو بود و هر کسی شربت پاشانند **سند** با
عود مندی است طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم چون پاشانند
و بر نفوس صفا دکنند بغایت نافع بود **سور** بیشتر از وی گرم خوانند
در وی ایجه مندی بود گرم و خشک بود و بغایت مسخن بود و قانم غلام
فرو لغت بود و شریف گوید چون وی را بمحان سوزند در بکلی که
بجل گرفته بود تا بمحو غلظت شود و یا سه که یا فیرند و طلا کنند سر
بر شقاق که در میان انگشتان دست و پا بود زود ابل کند و شقاق
گوید گوشت که به گرم و تر بود و نافع بود جهت درد بواسیر و سخن
کرده بود و در دست را نافع بود **سور** کمال در مصه عکله خوانند
و در عراق لعنه بربری و یونانی فلجیقن و بعضی بلیموسا و بعضی
ایفارون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون پاشانند
بود و در شکستن صلب بود و ایجه سرخ و سیاه بود بد باشد و
حبیب بن الحسن گوید طبیعت وی گرم است در اول و سیوم و خشک
در اول دوم و بعضی گویند خشکست در سیوم و گویند سردست
در دوم و در وی قوی بود که مسهل بلغم بود و بخار صیتی که در وی
شکستن در دفع صلب و ترش و خدر در بدن پیدای کند و نافع بود
جهت جراحتهای کهن و اگر بسیار صفا دکنند از وی و درم را صلب
کند وی تر باقی جمیع مفاصل بود و نیمه گوید و وی را خواصی عجب
است در بواسیر باطن چون سخن کنند و نیم درم از وی بر روغن گویند

کهن بپوشند و به بنه پانچ خود برگیرند در معده و شش نافع بود
و محتاج شب سیوم نبوده و در مفاصل با بعضی از بهاء بطوخ کردن سود
دهد و منصوبی گوید منی بپزد و بمول گوید که سورجان سفید باد
زیادت کند و صاحب مناج گوید خا صه باز بچسل و قوتنج و گون و
مقدار نیم مثقال با قند و شیخ الریس گوید چون جهت مفاصل خورد
اولی آن بود که با گون و قلعن یا میند و فسل بلغم خام بود و
سری تمام از وی یک مثقال بود با قند و اندکی زعفران خون
با اذویه خیزند نیم مثقال تا یک گرم و اسحق گوید مضر بود باره
و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیر بود با قند و زعفران
و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با اذویه سهیل یا میند
اذویه سهیل را در معده بپزد و اقی عظیم بداند و این هر دو نوع
نشانند که استعمال کنند که در ایشان به نسبت و بدل سورجان
سفید بوزن آن نزدیک بود و دانک وزن آن اقیتمون و دیک
آن خرفی سفید و گویند بدل آن بوزیدان است و **توبه سوس**
سنگ خوانند و باره سی همک گویند و جالینوس گوید منفعیت در
سج وی است و عصاره آن در عین است و اصل آن در الف کشته
و طبیعت وی گرم و خشکست و گویند معتدلست و گویند سرد است
صاحب جامع گوید در جگر نافع بود و مقدار با خود از وی یک
مثقال بود و گویند و گویند مضر بود بپز و مصلح وی و رقی کل رخ
بود سورسین چهار نوع است یکی سفید و آنرا ازاد خوانند و یکی
ارزق و آنرا کبود گویند و یکی صحرا سی و آن الوان زنگ از از وی
و زرد و آنرا اسمانی خوانند و پنج وی ایرسا گویند و یکی زرد بود
آنرا خطابی گویند و قد شاخ وی بغایت بلند بود و سورسین بزرگ
و ستانی بود و نیکوترین آن اسمانی بود و طبیعت آن گرم است
در اول معتدلست در خشکی و در وی محلی و لطیفی بود و گویند

معتدلست و سورسین بپزد ستانی گرم و خشکست در سیوم و سورسین بزرگ
گرمی خشکی وی زیاده بود و جلا سی دهد و کلف و نمش را سود دهد چون
روی را بدان بپوشند و جربت بپوشند و ریشها خشک بود
دارد و بر وی فاضلترین اذویه بود که جهت سوختگی بآب گرم با
استعمال کنند و در دسیر و گزندگی نافع بود خاصه غریب بود
وی محلل فضلهای دماغ بود و پنج سهیل آب چون به آب زرد چون
بآب عسل یا شامند و شری از یک مثقال تا سه مثقال بود و بود
وی مضر بود بدردری که از کرسه بود و مصلح وی کا فور بود و تفر
گویند سورسین از طبیعت وی نزدیک است به زعفران و همان حکم
داند لیکن در گرمی خشکی کثیر از آن بود و از اذویههای فلی بود و
و تفرج دزدی بود **سولان** شیخ الریس گوید و اسی رومی است
گرم و خشک بود تا چهار درم چون یک جبه از وی با آب سهیل
کنند لغوه را نافع بود سولان یا پنج غلیظ که باره سی دارد گویند
و بشیرازی ادنک خوانند و طبیعت وی گرم و خشکست و زیاده
زیادت کند و مضر بود دماغ و در گوشت وی حدی بود از بهر آنکه
حشرات بخورد و بوسی بداند و وی بد بود خاصه چون لاغر بود
سورخ نوعی از کف دریا است و در موهنها که سنگ بود نزدیک
دریا پیدا شود و در قوت مانند سنگ بود و مانند زمره الملع و وی
لطیفتر از نمک بود به بسیار و ملطف و محلل بود **سورخ کشته**
بپارسی است جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بود بریان کرده و
نخاله وی آنکه بود و وی سرد تر از است کندی بود بسیار و گرم
بپزد و چون بآب انارین بپوشند یا سهوف کنند همچنان بپزی
معده را خشک کند و فی صغاری باز دارد و درد سرد را سود دهد
و قشبان و قوت معده بدید و اگر از وی حبوبا عصیم سازند
با قندی بپزیند و غذای اطفال از آن کنند بدن ایشان سرد کند

در انواع آن مضرات آب می حیض براند و طبع خشک می جو
یا قدری قند یا شامند تا فاع بود جهت بهای صفادی و شکم براند
شاه **انجیر** کشته شد شاه تریج و سیفوریوس انرا فیصل
خوانده است و جالینوس می را فایینوس گفته و معنی آن را
بود و می کون بری بود و می را کز برن الحام گویند و بقوله الملك
بشرازی شاه تری گویند و نیکوترین آن بود که سبز و تان بود
بطعم تلخ بود و در قی آن نیکوتر از قضبان بود و طبیعت آن
معتدل بود در حرارت و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک
در سیوم و گویند سرد است در اول خون را لطیفی کند و چون
پاشا مندر جرب حکم را بغایت نافع بود و بن دندان سخت کند
و سده جگر بکشد و بول براند و مره مجتره بود و طبع را نرم
دارد و چون آب تری می بخان خام پاشا مندر خلطهای سرد
و جرب حکم که سبب آن از خون غفلن و صفرای سوخته و بلغم
عفن بود و نافع بود و این خاصیت در آب تری بود
و شری از وی ارده درم تا نیم رطل بخداد بود بقصد آنک
بجو شاند و سرتی از خشک می در طبع از چهار درم تا
ده درم بود و از جرم کوفته و پخته تنها است درم تا هفت درم
بود و تخم می اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن بپزند
و اضافه کنند شاید و اگر سیر که پیورند و بخورند می را ساکن کند
و غشای زایل کند خاصیت سبب آن از اجتماع بلغم و معا
از قضاوت پاک کند و شریف گوید اگر حبش می در آب خوراک
و بعد از آن تریوریش را بدان بشویند سبب کشته و زایل کند
و چون باب تان می تری می می باند و پاشا مندر حکم و جرب
زایل کند و قوت معدن بدهد و سده جگر بکشد و دانه می گویند
بدل می در جرب و حیات کهن نیم وزن آن شامی و چهار درم

آن بپزند زرد بود و گویند مضرات سیر و مصلح می بپزند زرد
شاه **سبلوط** قسطل خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و قسطل
و خشکی می کمتر بود و نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و طبیعت
آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و گویند در
دوم و در می اندکی حرارت بود و گویند گرم است در اول و
گویند سرد است در دوم غذا پشتر از خوب و بد و در می حلا
بود و سموم را نافع بود اما بطی المصنوع بود و غذای می نه محمود بود
آدمی را و جوک را نافع بود و مصلح می قند بود و گویند بدل می
بلوط بود و گویند خربوب بود **شاه** چینی گویند عصاره گی
است چینی و گویند بجهت خواست آب را سخت می کند و شش
که میسر شدند و لوح می سازند و طبیعت می سرد بود و صمد اعظم
و در میهای گرم را طلاء کردن سود دارد **شاه** **مسفر** هم چینی کره
بود و نیکوترین آن سفتری بود و آنرا شامسفر هم گمانی خوانند
در بیان خوانند طبیعت می گرم بود در اول و خشک بود در
دوم و گویند در سیوم سرد است و محلات جویا بسرد
بروی ریزند و بپوشند و خوری مزاج را نافع بود و در ورق می
قبض لطیف بود و سده دماغ بکشد و دماغ را از بجا برسد
منه کند و قلاع را بغایت سود دارد و چون باب سرد بر شند
و بپوشند خواب آورد و گویند مصلح می بپزند و دانه می جویند
سودمند بود بجهت حرارت و سوختگی و صداع و خواب آرد
شادخ بسیار سی سادنه گویند و بوی جردالم و آن انواع است
عدسی و جادری و همیدی و عدسی باید که از عدس پهن تر بود
و بغایت سرخ بود و خاکه بسیاری بپاشد بود مانند گل می
چون بشکنند اندرون آن سرخ بود و زود شکن باشد و آب
کو چکه باشد و کرد تر چون در آب بپزند سرخ می زایل شود

سند شود و آنچه بزرگتر باشد و کرد تر میفند شود و صلب بود مانند
سنگ و آن نوع بد بود و اینرا شادانه غلی خوانند و شادانه
خشتی است سنگی سرخست و قطعا بران و شادانه امندی حجری
صلب است یک رنگ و شادانه چون شسته باشد کرم است
اول و خشکست در دوم و آنچه شسته بود در شست در اول درجه
دوم و شستن در میان کنند که بتا شادانه خوب و بگویند
بغایت سخت کنند و آب در کاسه چینی کنند و آب از سردی بریزند
و در کاسه دیگر کنند و آنچه با آب روانه شده باشد نگاه دارند
و دیگر سخت کنند چندان مکرر کنند که آنچه شادانه بود در میان
نشیند آب از وی بریزند و شادانه را خشک کنند و در وی قفص
سخت بود و بخیفی و چون بر کوشش زیاده افتد بکند از اند
در ستهای چشم را نافع بود و چون بر آب ناریین یا شامه
نفت دوم را نافع بود و خاصه چون با سفید کرم مرغ شود و جهت
خستونت اجفان و درم کرم آن نافع بود و چون شادانه سازند
با آفتاب میزند و در چشم کشند و بجای چشم و جربان نافع بود
و وی مضر بود بعد و احتیاط و صلیح وی عصاره زرشک بود
و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانگ آن تویا
بود و شادانه بود بدل وی حجر نقیاط پس بسوزند و شادانه بود و در کل
شادانه و شامه غایبانک نیز گویند و شادانه و شامه
هم گویند و آن بنفشه الکلا است بر عری نشو الکلاب گویند و
صاحب جامع گوید زراف است و ممو گوید سحره ابریم گوید است
و ممو از قول عافقی گوید نوعی از قیصوم است و از قول صاحب
جامع گوید جربیم بری است مولف گوید این اقوالها خلط
آنچه محقق است بنفشه الکلا است بشیرانی آنرا تسک خوانند
کرم خشکست در دوم صرع را سود دهد و قطع آب قن از دمان

خاصه ز دمان کودکان و محلل ریح شکم اطفال باشد و زخمها
قائم مقام مرزنجوش است **شادان** و شادان نیز گویند و آن دای
مندی مانند گاه خشک گویند و قیست خشن بر گوه مانند بسفنج
و بقدر مانند قلابی بود و مولف گوید قول او اصح است که لون آن
مانند گاه خشک بود در آخر سیوم سهیل کمیوسات محرقه بود و
ناج و لغوه و داء الصرع و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود و
بشرتی از وی نیم درم بود با ویزن آن نبات که با آب کرم میاشند
فلعل سفیدست و گفته شود شادان شهادی است و گفته شود
شیرانی نباتی است که در ستهای رود و کنار جویها و صحراها و مولف
بشیرانی و براگا و بطولک گویند بدان سبب که اگر گاه و آنرا بخورد ببرد
و گویند مرزنجوش بود بهیض حضرت بوی نرسد و بهترین وی سبک بود
که لون سابق آن بسرخ می باشد و بدترین انواع آن باری بود و با
صاحب منهاج گوید کرمست در اول درجه دوم و خشکست در آخر سیوم
و همیشه این الحسن گوید در سیوم خشکست در آخر دوم و در
جمله تنوعات بود و لبن دی کرم و خشک بود در چهارم و کاه حب
منهاج گوید لبن وی قلع دندان میکند و درد و باید که شرم اصلاح
ناکرد و مستعمل نکند و اصلاح وی چنان کنند که ستهای شیرانی
و شرم ناکوفته همچنان در آب خویاشند یکبار روز و زیاده شرم
نکنند و در آن یک تنبا نوز و نوبت با سه نوبت شرم را تازه کنند
و صلیح وی بود و بدان در سابه خشک کنند و قدری ناکوفته بپایزند
با ادویههای سهیل که ملایم دی بود تا نازد از مسون و رازانه و کون کرباس
و نریزید بلیله پس بگردین ادویهها مراجمی صالح است در رفع طبع
و ابدان خلاف آنکه در شرم است از هر که ملطف اند و حل و برزانی
کنند و اگر در معالجه قولنج که سبب آن زیاده غلیظ بود و بطن مستعمل نکند
خلط کنند با قلع و میکیج و اشق و سرکن کرک قسازند و اگر در معالجه

در دمان

اورام و سیم و آب زرد و بلغم سودا استعمال کنند چون از تیره شدن
و خشک کنند در آب گشنیز آب ازبانه و آب غلبه صافی
خویشاند سه شبانه روز و بعد از آن خشک کرده قرح سازند با آن
نمک سندی و صبر و تربد و هلیله و بعد از آن نیکو دوا می بود و پس دی
نشاید که قطعا یا شامند البته که هیچ نمکی در دمی نیست و کشنده بود
مقدار شربت از اصلاح کرده با دوا و بهر که گفته شد از دانی که تا دو آب
بجست قوق و صاحب سنجاق گوید که شربت از دمی که بود فی الحقیقه
بود خاصه ایهای گرم و مضر بود بعد و معالجه وی مسکه در روغن کاه
کنند و مؤلف گوید اگر پس می بر تو باد خشک طلا کنند البته زایل
کند و پس مجموع تیوعات این عمل کند و بدل دی از یون است **شربت**
پارسی شود گویند بهترین دی ستر تان بود که کل دی کشنده باشد
سخن دی بیان درجه دوم تا سوم بود و جفا دی بیان اول دوم
بود و اسحق گویند گرم و خشک بود و در دهم و دوی مضجع اخلاط سرد و سکن
او جاع و چون تر بود حرارت دی کمتر بود و در طبیعت در دی بود انضاج
دی سخت تر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیادت بود و سبب مضج
درها بود و اگر در زیت سوزان روغن محلل و سکن و جع بود در می
که بضع نیاید و خواب آورد و چون شربت سوزانند گرم و خشک بود
در سوم و خاکشیران ریشها که حادث شود در سفل و در که سوزانند
و بر ریشهای که آن نشاند نیکو بود و اگر بر بوا سیر که رسته باشد ضما
کنند سودا و در مقدار را خود از سبب پنج درم بود و بلغم پنج که در
بود در دینه و شش با فاع بود و عصاره وی در دگر کوشش را نادر
در طبیعتی که در دی بود خشک کرد اند و طبعی دی با عسل بلغم و صبر
پاک کند چون سخن کرده با عسل سوزند تا منع گردد و بعد بلغم لطیف
کردن شکم آسان بود و طبعی دی در دشت و باد مارا نافع بود و لیکن
منجر بود و محرومی و امواتی نبود و اگر طبعی دی بخورند بعد از آن باز

سکنجبین ساده بخورند اگر محروم بود و طبعی دی در دگر کرده و مثانه چون از
سرم بود یا ریاحی غلیظ نافع بود و سبک است نه بریزاند و ادا مان خوردن
دی مضعف جستم بود و مضر بود بعد و کرده و مثانه و مصلح وی
بمورد گویند مصلح دی عسل بود و صاحب تقویم گویند مصلح وی در آب
یا قوئل و بدل دی تخم دی است **شربت** انواع است و از انواع
بلور خوانند و از کوه فرد جلد و بنفشه یا تندج آنچه از کوههای کهنه
و لون دی مفید بود که بزرقی بایل بود و قایض بود و در وی موصوفه
بود و نیکوترین انواع شربت بسیار است اما آنچه مستعمل است در معالجه
طبی سه نوع است مسق و رطب و در حرج مشق بانی بود و طبیعت دی
خشک بود در دوم و سرد بود و گویند گرم و خشک بود و گویند گرمی وی
در دوم بود چون با در دی سرد بود نافع بود جهت ترقیم از هر جمع
که بود و چون با سردی و عسل مضجعه کنند دانی که متحرک بود محکم گردانند
و چون با عسل یا میزند و استعمال کنند قلاع را زایل کند و اگر با عصی
یا میزند بتو سودا بد و سیلان داده که از کوشش آید باز دارد و چون در
رزیزند با ما العسل جرب ریش شرم را موافق بود و چون با آب سبب
جهت حله و بر ص اظفار و در اخس و شقاق دست و پا که از سرما بود سود
دهد و چون یک جردی با یک جزدنک یا میزند ریشهای بدر اسود
خاصه که در اعضا منتشر شده باشد و چون با آب رفت بر سر اند
سببینه زایل کند و چون با آب فقط بالان شیش مشمول کند و سخی است
سودا و در دوا را م بلغمی لطیف کردن نافع بود و در سبب بغل آید
کند بغل بر د چون اندکی از وی پیشم یا بغم رحم مند قبل از می کش
بغایت نیکو بود و قطع خون و منع اسهال شنی نمکد و یکم پرون او زد و
جهت ورم کشه و لهات و تعلق و خم و جمع او بین و او جاع فروج
و او جاع آبتین سودا و در از می گوید در خواص دی که چون در آب
اندازند صافی کنند در اندک زمانی رود و گویند که چون شربت در شربت آب

کسی نهند که در خواب با یک فریاد کند نهد و خوردن وی مضرب بود
که کشنده بود و در نه سخت پیدا کند و باشد که بسلا بخامد و دادا
وی بشیر تازه و قد و مسکه کشند و بدل وی تنگ تلخ بود و تنگ سیاه
بوزن آن **شجره حمان** بزرگست و گفته شد ستره قطه نوعی از آن
و درد حله بغداد و فرات بسیار بود و زمره وی در داروهای چشم
استعمال کنند و منفعت وی در سیک گفته شد **شجره حمان** درخت
ماهور است و گفته شود **شباب** آزاد درخت است و گفته شد
شجره ابله ابله میزدی است و بیاری بود و گویند و صنوبر می
و در آل گفته شد **شجره الجبالت** درخت سرو است و در سیمین گفته
شد و این اسم بدان میباید اند که جایگاه ما راست **شجره حمان**
رزاوند طول است و گفته شد **شجره میوس** غلیظ الکلی است و گفته
شد **شجره الصی** صبر که الجدی است و آن نبات است که بر هر درختی که نزدیک
آن بود میخیزد و آن نوعی از فاش است و گفته شد **شجره ابر**
غافقی گوید چنگش است و بعضی گویند شامیان و صاحب
گوید درخت نرم است که آن بغداد است **شجره ابله** در درختها
اتفاق خوانند و آن نبات است که در موضعها نماند و دید و در میان
و در جامه پاک کردن چنان باشد صابون است و مولف گوید آن
نوعی از کلیم ستوی است و صفت کلیم ستوی در اصل العربینا گفته
و پنج آن مره اسودا و اسهال را موافق بود جهت مجموع از محتند
تختی جدام **شجره مریم** صاحب جامع و غیره اقوال مخالف یکدیگر بسیار
آورده اند و محقق گفته صاحب منهاج محقق گفته که آن بخور
است و آن سه نوع بود یک نوع برنی دهد و دو نوع بر میدهد و پنج
آن عربینا است و گفته شد در بخور مریم **شجره حمان** صاحب منهاج
گوید بهترین وی کوچک بود و گوشت وی کرم و خشک بود و در مصر
بصبلی که دارد و غذای بد بود و خونی کرم و خشک از وی متولد شود

و روغن بسیار مضری کم کند و صاحب جامع از قول رازی گوید که کوب
وی تر بود و کیموس وی محمود بود و روغن مضرب شود و فراطیس و صاحب
گوید بد رستی که فاضلترین غذا اصحاب را بخور لیا بود و بسیار است
ویرا در خوانند و از مرغ خان خوش از بود **شجره حمان** بزرگترین پستان
بود که از حیوان فرم مشکلی کردند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف
بود بسبب حیوان که از وی حاصل شود و رطوبت وی بکثر از سیمین بود
از بهر آنکه چون بگذارد روغن تر از وی بسته شود و گویند خشک است
نافع بود جهت خشونت خلق لیکن مرغی و معنی بود و مدخن بود و در
مضرت وی بلیمودنک و خیل و راسن محلل کنند **شجره البط** کرمتر از
پیه مرغ بود و بقایت لطیف بود چون بموم روغن بکازند و بر وی
روی را پاک کنند و جلاد بد **شجره الدجاج** کرمی وی کثر از پیه بط بود
پیه خردس میانه بود و پیه مرغ خشونت زیان دارد و در رحم را نافع بود
شجره انار در آل الثعلب را سودد بد و شقایق لب و روکی را نافع بود
شجره الارض صاحب منهاج گوید قطان است و گفته شود و صاحب
جامع گوید خراطین است و مولف گوید خراطین را اعیان الارض خوانند
و آن گفته شود **شجره الفیل** کرم بود چون در خود بماند کرم کان بگریزد
شجره الاسد نبات گرم بود شیخ یا سودد بد و چون لطوح کنند
گویند کان بگریزد **شجره الی** کرمترین آنها بود و رطوبت وی کثر بود
و خشکی وی زیاده بود و بقوت تر بود جهت کلیل او را م غلیظ صلب
شجره حمار الاهی نافع بود جهت ترنایی که در پوست وی بود و سوسنی
الشیرین نافع بود و بار و روغن فسطرد در ششی که از باد بود سودد بد
شجره الکفر قاضی بن تمها بود و شجره قیش کلیل دردی کم نیست جهت
لذع کما در پیش آن و شجره مغربوت تر بود از شجره خمر بر آنکه از
بسته شود و گفته کردن بدان شجره معانی تر خمر را نافع بود و کسی که
ذرا بچ خورده باشد **شجره الحمر** بزرگترین آن بود که از خمر بر جوان بزرگ

در طوبی و زیادت از مجموع تخمهای بود و فعل وی نزدیک بر
لیکن تبیین و نفع در وی زیاده بود که در زیت و گرمی آن کمتر از
گرمی تخم بزر و بیشین و نافع بود جهت در مفاصل و فرجه امعاء و کزندی
جا نوزاد و مقدار ماخوذ از وی تا سه درم بود و اولی آن بود که عوص
وی به بزر کنند و قایم مقام وی بود در آن زخمها و وی حرام بود
و کوبند بدل وی تخم الکلب الملبود **تخم الببر** گرم و خشک از پیله
و بزر بود و متوسط بود میان سه و شش و بزر و بدل وی کوبند به نظر
بود و تخم العجل گرمی وی گرمتر از تخم بزر بود و تخم ادب لطیف بود
و دال الثعلب را سود دهد و شقایق که از سر ما بود و جهت خلط و حبس
و نفوذ مزمن و بر صرا نافع بود و شریف کوبیده وی چون در پوست
انار گرم کنند و با هم چندان زیت پیامیزند بعد از آن بر آب طلا
کنند موی بسیار بر ویانند و چون بنا صورت مالند تا بیل کنند و اگر موی
سحق کنند و بر قفاصل نفوذ طلا کنند بر و بسیار بر ویانند و چون بنا
صورت مالند تا بیل کنند و اگر موی سحق کنند مالکند بی نرم تا اعصاب
دبر را بخورد و اعصاب لطیف گرداند و در غایت تبیین بود
بدل وی تخم الکلب بود و این زهر کوبیده چون بردا الثعلب مالند موی
بر ویانند و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده بر کشیده
دیکر نر وید و چون کد اخیه در کودکی مالند که زایلند باشد از چشم
افتها این بود و در وقت عظم بود وی را **تخم السمسم** یا **تخم الیتری** گرم
زیاده کند و نزول آب سودا دهد با غسل کشیدن تخم الیتری
گرم و نیز بود و بیشتر اطباء همه متفق اند بر آنکه منع نزول آب
از چشم و علی بن عیسی کوبیده منع موی زیاده که در چشم بود بکند و وقتی
بدان مالند و اسحق کوبیده مقدار دانی از وی تا و کد آنک زهر
کزند که با اسود دهد و مضرو بود بدل و دفع مضرت وی بصل الفار
تخم النور و می فاوند کوبند و در قاف گفته شود **تخم الثعلب**

در کوشن را ساکن کند چون در روغن سوسن بکشد از و به بنه یاره در
کوشن نهند در دند آنرا سود دهد و کوبند چون کد اخیه بر نفس
مالند زایل کند و اگر بر خای یا جوی طلا کنند و در کوشه خانه را بکنند
بر اغیث بر وی جمع شوند **تخم الخنظل** چون از خنظل بر ویانند
بعد از سه ماه قوت وی ضعیف شود و منفعت وی در خنظل گفته
شود **تخم اس** در خشت نظر آن است و آن از جنس سحر صنوبر
بود و موی مانند سر بود و لیکن کوچکتر بود و وی خار ناک بود و آن
دو نوع بود در از و کوشه در پوست وی بعضی بود و طبیعت وی گرم
خشک بود و نزدیک بر رجه سیوم چون بر که ورق وی بزنند و بدان مصمض
کنند در دند آن ساکن کند و موی سر فخر نافع بود و جگر را تم
و تعطیر البول را و مشیمه را بیرون بیرون آورد و بول براند با قفل
و شکم ببندد و موی چون با شهاب کسی مالد و مالد که از بخت بخیزد
با شد سود دهد چون با تخم ابل پیامیزند و بدان بدن را مسح کنند
میج کزینم نزدیک وی نکند و موی معده را بد بود و لداع و
در دیر آورد و کج بیند از دوا صلاح وی بعضی لسان الحمل و حلا
کند **تخم** نوعی از سقر است و ورق آن در از بود و بسیار
بود و نیز بیان آنرا موز خوانند و در صفت گفته شد **تخم الجن**
شعر الیات شعر الارض و شعر العول و لجنه الحمار و ساق الایمن
و ساقه و ضفا بر الجن و شعر الجن زبرد کریم السیرین جمله اسم بسیار
بود و کرمانی وی را کور سو خوانند و زمان شیر از وی را کبیر نری
خوانند **تخم** نوعی از وی پی پوست بود و آنرا سلت خوانند و
بپارسی جو بر مننه کوبند بزرگ دانه فربه طبیعت وی سرد و خشک بود
در اول و کوبند در دم و خشکی وی بیشتر از با قفا مضرب بود با تدبیر
چیزی اما در همه فصلتها مانند وی بود و چون بیرون استعمال کنند
چون بخته خورند و فاضله از با قفا بود و در وی جلا و خنظل بود و غذا

وی از غذای کرم بود و بر کف کرم کرده طلا کنند سود دهد و بر جرب
ریش مثل با سر که کرم کرده طلا کردن نافع بود و وی باداکنه بود و بعض
آورد و از بهر آن وی را بچو شانه و گویند کرم نهند مضر بود و بشانه
و مصلح وی اینست است با سر که بر تفرس کرم طلا کردن سود
دهد و منع سیلان فضول از مفاصل کند و ارد جو یا پوست حیوان
و اکلیل الملک ضما کردن بر ذات الحلب بود و چون با آن بپزند
بتهای بلغمی را سود دهد و چون مرصوص کنند بر آنش کرم کند و بر شعله
که از حرارت شود بکشد ساکن کند و بر ورهای کرم عین عمل کند
و بکارزد و چون بار آید و زفت و سرکه بپزند و بر ورهای
صفت نهند بضم و چون باز زفت و موم و بول گاو گاو که تخم
نشده باشد زیت یا بنیزد و بر خا بپزند بضم دهد و چون با عصا
سر در بپزند مانند گامو و نوزک و آب و باه نوزک ضما کند و بر ختم
و رم کرده و رم کرم ساکن کند و بر ورهای کرم همچون حمه و خمره
و فلفله و سبزه و اقالی آن و چون سرکه بپزند و بر پیشانی طلا کنند در
سر کرم ساکن کند و تنها یا با آدینه که موافق بود استعمال کند فلاح
را نایل کند **تغیر** جالینوس گوید موی را که بسوزانند در قوت
بیشتر سوخته بود یعنی کرم و خشک بود در سیوم و اگر موی آدمی بر کرم
بسر که و بر کرم کی سبک نهند منع تورم آن بکند و اگر بد آن دهان
خانی رحم و سیلان آن سود دهد و موی سوخته چون سخن کرد بر سر
بپزند و بر شرات نهند نایل کند و چون سخن کرده با عسل بپزند
فلاح که ظاهر شود و در دهان اطفال مانند بنایت نافع بود و چون
سخن کرده با کندر مسحق بر جراحتها که در سر پیدا شود بر آن افشانند
نافع بود خاصه بازیت و اگر سخن کرده با عسل بر جراحت مانند زایل
کند و چون بار و عن کل یا بنیزد و در گوش چکانند در گوش ساکن کند
و درد دندان و این زهر گوید اگر بپا و بنزد موی طفل پیش از آنکه

بر کسی که تفرس شده باشد یا عقرب گزیده بود نافع بود و اگر موی
آدمی بخورد کند بگیری زرد گرداند و آب مقطر وی خون سردا الثقلین
موی براید و صفت سوختن وی چنان بود که دیکی بپزند و بشانند
موی و طبعی بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود پس بر سر
آتش نهند تا سوزد **تغیر** ثم اللصف است و آنرا قنار الکبر
خوانند و در شاکفته مثل **تغیر** بری مرغیت که وی ایام
خوانند و بیارسی بویهار و صاحب تهاج گوید که بهترین وی کوچک
و طبعی وی گرم و خشک و خشکی وی بقوت بود مفلوح را
سود دهد و بخوبی آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و نشاید که اگر
یکسال گذشته باشد خورد که بگویند مضر بود و اولی آن بود که بعد از
که شستن بکروند و بپزند و بخورند و درازی گوید که پیران را
و نا قهارا نیکو بود و ارسطو گوید خاصیتی قوی دارد در قوت بیهوش
و در این باب از یک عالمه بود و این زهر گوید که **تغیر** بام
حفظ را نیکو کند و ذین نیز کند و قوت خواستند **تغیر**
جری جانور است بشکل خفاش و بلون هم مانند وی بود و در
دی مانند بوب موثر بود و درین آن خالی بود بمقدار پیش و بد آن
بزد و دردی سخت پیدا شود از کزندی وی و صاحب جامع گوید
در مدینه مالقه از بلاد اندلس و بر ابرق خوانند و شریف گوید
اگر زبانه یا مردی بول کند در موضع و آن موضع خار یا نه جری
فرود برند اگر کسی بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی سخت پیدا شود
و مادام که خالی را جای فرود نهد و هر ارس روی گوید چون نهند
شیت حالمه خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده باشد
بخواب نرود تا آن بپزند و اگر دهن کنند درین زحمتی بارور
شود و خشک گردد و اگر دهن کنند در خانه قوم آن شفرق کردند
اگر سخن کنند و خاکستر بدو کس افشانند از یکدیگر پراکنده شوند و با

بعضی از احوال را میخوانند **شقایق** استخوان مرغ خوانند و پنهانی
اراحوتی و بری بود و پستانی بود و کل وی بزرگ بود پیاری لاله گویند
و نوعی دیگر است از شقایق که آنرا از کون خوانند و گفته شد
و طبیعت سرد و نوع صاحب منباج گویند گرم و خشک بود در دم
محلل و منفع و جلائی و جذبی در او بود اگر کل شقایق با کوب
جوز تر یا میزند موی را بغایت سیاه کند و خضابی نیکو بود و اگر
در سینه کشند و در شب و یا لای آن یک شغال روی سوخته نهند
در سه کسین تر جمل روز دهن کشند چون پروان آورند در ساعت موی
خضاب کشند تنها و عصا روی سفیدی چشم زایل کند خاصه از کودکان
و چون کل مری کشند در روی کشند قوت چشم بد و شریف گویند چون
روی در چشم کشند حدقه را سیاه کند و منع نزول آب بکند در ابتدا و با
بیزی زیاد کت کند و قوت وی بد و اگر یک رطل شقایق و نیم
رطل پوست گردگان تر در شسته کشند و دهن کشند در سر کرم و بقیه
و موی را بدان خضاب کشند سیاه گردانند و این رضوان گویند که
چند روز متواتر هر روز یک درم به آب سرد یا شامند از ترخص
شقایق بکند و در سقور بنوس گویند چون بچنان بگویند و آب آن
بگیرند و بدان سقوط کشند سر را تنقیه کند و چون بخاند قلع بغم
بکند و چون پزند بشرب و بودرم گرم چشم ضما کشند زایل کند
نافع بود جهت شش و حریب ریش شده و قوی با شقایق قل اشغال
و شقایق نیز گویند و گفته شد مضمونی گویند مریاوی کوی گرم
بود و منحنی معده و جگر بود و منی را زاده کند و بسیار خوردن آن
این را اند گویند گرم و تر بود در اول در طوبی بیشتر از حرارت بود
و هیچ باه بود و لغوط تمام بود خاصه مریاوی و جالب بنوس گویند که
بود در سیوم بیشتر بفراید قوت باه بد و جگر و سرد و او و موی
اعضا بار بود و در سقور بنوس گویند در ابتدا استخوان را نافع بود

و فوسل و اریا سوس گویند مقوی صلب بود و منی میزاید و لذت زیاده
کند و اختناق رحم و کزندی سک دیوانه و سباع که زهر ایشان
سرد بود نافع بود و مقدار را خود از وی در دم بود و شیخ الرئیس
گویند طین من است که سختی لطیف بود و در طبیب وی قوت
در روح زیادت کند و رانی گویند که بدل آن بوزن آن بوزن آن
و گویند بدل وی اریحنی دیم کز بود بسیار خوردن وی مضر بود هم
بشش و فصل آن بر سیاه شدن بانیات بود که جلاب کشند **شقایق**
بلواسه گویند و شیشه بهارسی کاسیکینه و بشیرانی کشیکینه گویند
گرم بود و در وی مومنی قوی بود و اما محلل ریاخ غلیظ بود که در امعا
باشد خوردن وی ششور دیون اشغور دیون خوانند و آن استخوان
و گفته شد و آن بی بود و حافظ الا جساد و حافظ المونی خوانند
و بغایت گرم بود بول بود چون تر بود بگویند و چون خشک بود
پزند بشرب یا پاشند کزندی جانوران و ادویه کشنده را
نافع بود و سینه را از کجوس غلیظ پاک کند و چون مقدار در دم
بامار را غسل پاشند فرجه امعا و غسار بول و بذر معین با نافع
بود و چون رن بخود بر کمر حبض میاند و چون با خرف و غسل
را اینج یا میزند لعق کشند سرفه مزمن را سود دهد و چون با سر
یا میزند و بر موضع بفرسینند درد زایل کند و اگر با آب خنک
کشند نمکین پیل **شقایق** صاحب منباج گویند در قوه مانند باد آورد
بود نیکو ترین وی ببری بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم خشک
بود در سیوم و گویند گرم است در اول و خشک است در سیوم و وی
محلل لطیف بود بغایت و گویند چون در شیب خواب کودکان نهند
سودمند بود جهت آب رقیق زبان ایشان و بر فایح طلا کردن معوط
کردن و با شرب اشامیدن نافع بود و مقدار مستعمل در دم بود
و جالب بنوس گویند سودمند بود جهت مره سودا و بغم و مقوی بدن بود

و معین و اما پاک کند از فضلهای بد و جدا هم را نافع بود و
فوس کوبید جام و بهیق در بر صنداق نافع بود و چون با فستقین
پاشا منند مسخن بود و صاحب نفقیم کوبید مقدار مستعمل از وی رخ
درم بود و کوبید مضرت بشش و مصلح دی صغ غزی بود و سنج ابرس
کوبید سودمند بود جهت تهی کردن خاصه صیدانرا و موفک کوبید
که بشیرازی انرا خا رنک کوبید و جهت تب زرع و تب سرما
بجلا ب خوردن نافع بود **شک** ثواب الهالک خوانند اهل
عراق و اهل مغرب رنج العار کوبید و بر سیم الهی و بشیرازی
مرک موش کانی و صاحب منہاج کوبید کوبید و در دست و کوبید
دود نقره و در خر اسان در معدن نقره حاصل میشود و موفک کوبید
آنچه محقق است از طرف دیامی درند و از کویکوت و می کوبید که وی
کافی است و الکیر بان وی را از رنج سفید میکند و وی سیم قابل بود
و معالج کسی که آن خورده باشد مانند معالج کسی که زیتق خورده باشد
کند و مشکل خلاص یابند از بهر آنکه بغایت مهلک است و اگر
میان خیم کنند یا در چیزی دیگر در میان خانه بنهند تا موش خورد
سر موش که آن خورد ببرد و هر موش که بوی آن موش مرده بشنود
شکر و شکر نیز کوبید و آن لغت است پیارسی شکر کوبید بر
بود و بستانی بود و طبیعتی گرم است در دوم و ترا است
در اول غذا بسیار داند و مولد می باشد و سینه را نرم کند و باه
برای کینه و بول براند و مسهل نبود و چون با سر که بود استیهای طعام
پا دزد خاصه که خردل مسخوق در آن پاشیده باشند آب دی
حصه را نافع بود و آن زحمتی بود که بشیرازی رطوبت خوانند در کفری
شکر از و حاصل شود و تبادون کوبید در وی غلط و نفع بود و محرک
سہولت جماع بود و چون بخورند و احساس بخورند در خود کوبید و بار
بعد از آن جوارشی تناول کنند مفید بود **شک** اسحق بن عمران

که شل را در منند و ستان سفر حل خوانند و آن تری در بود و نافع
رزد و کوبد قوت وی مانند زنجبیل بود و طبیعتی گرم بود و سوم
و نر بود در اول ملطف کیموس غلیظ بود و هدایت اعصاب
نافع بود و شیخ ابریس کوبید طعم دی تلخ بود و تیز و قابض بادار
بشکند و در وی نیز غلیظی عجب و اعصاب را نافع بود و عرق النسیا
و نفوس و تبادون کوبید نافع بود و ریاحی که عارض شود در رحم را
و کج را نکاه دارد در رحم و چون با غسل نماید استعمال کنند
معین را پاک کند و قوت امعا بدید و کشف رطوبات معده کند
و نافع بود چون با مطبوخ افیتون پاشا منند و مقدار مستعمل از وی
تا یک گرم بود و کوبید مضرت بشش و مصلح دی غسل بود و صاحب
نفقیم کوبید صداع آورد و فضله آن حسنی سر سیاه و شکر بود و صاحب
منہاج سهو کرده است از خوردن وی همان عارض شود که از زیتق
مفتول و حق بر طرف صاحب قمع است او از شک تا شل سهو کرده
که از خوردن وی همان عارض شود که از زیتق مفتول و حق بر طرف
صاحب قمع است **سج** پیارسی موم خوانند و لیسفورینوس کوبید
نیکو ترین وی سرخ رنگ بود خوش بوی که از وی بوی غسل آید و بی خلط
بود طبیعتی معتدل بود و کوبید گرم بود و ملین و ماده مرهمی
سرد و گرم بود و در وی بضمی اندک بود و ملین اعصاب بود و خشک
ریشها و ششونت سینه را نافع بود و منع بیشتر بستن در پستان تا نماند
و چون ده حب هر یک مقدار جاورسی از وی پاشا منند یا بمبین
مقدار در حنای از جاورسی برنج کنند و بخورند فرجه امعاء را
نافع بود و جذب محوم بکند و جراحتها که از بیکان زهر دار بود نیکو
طلای کردن و شریف کوبید چون بار و غن جوین یا زیتق بر روی طلا
کنند لون را صفائی کند و کلفت سرد و مضج ملها بود و استسباب
را که وی در زمان و با نافع بود و خوردن وی سهولت طعام را ضعیف

ششتر امر زنجوش است و در اذان الفار گفته شد شماس را زیارت
نیز د اهل مصر و شام و گفته شد شمام و شنبویه است و گفته شد
شنبلیله صاحب جامع از قول غیبی گوید شنبلیله فلاح سوزی است
و نیکوترین آن سفید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوی
آن صداع سرد را سودا دهد و باد های غلیظ که در دماغ بود بشکند و سینه
دماغ بکشد و چون اذل یا این باشد که هنوز آفتاب بجای نرفته باشد
بشکند و مانند سار را بویج شکفته بود بشکل و نقد و بویکی نیز داشته
است نوعی از حلزون است بیاری کلک خوانند و بیشتر از آنی قویک
و آن کوچک بود و بزرگ و صاحب جامع گوید سینه بزرگ و بجمیع
ولون آن ظاهر زرد بود و باطن آن سفید و عطاران سینه از آنرا آئینه
اکبر گویند و آن ودع است در واد گفته شود و بهترین سینه آن سفید
المس بود و چون سوزانند در دماغی حشم مستعمل کنند و صفت سوختن
وی جان بود که سینه را در کل که نیکو کلی که سینه در وی سرشته باشد و در
سوی نهند که آن سینه یافته بود تا بسوزد و علامت سوختن وی آن بود
سفید گشته بود و اگر سفید نشد باشد دیگر در کل که نیکو در آتش برند
یا در کون که آبی کنند و در کل که نیکو در آتش برند تا تمام سوخته شود
سفید گردد بعد از آن باب سختی کنند و بسوزند و خشک کنند و دیگر
بار سختی کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود
سفیدی که در حشم بود را بیل کنند و نشف رطوبت از حشم بکند و آب
رفتن باز دارد و جلا را باده بد و اگر نا سوخته در حشم شکند جلا را
نزد بد و اگر بعد از سوختن غسل کرده بود نشف بی لایع بکند و سینه
کودن دندان را جلا دهد و مسکن و جهای گرم بود بقدر نیم گرم اما
بود بیشتر و مصلح وی غسل بود و بدل آن ودع شنبویه ششتر است
فته السودا گویند بیاری سوزنر خوانند و نیکوترین آن قره بود و
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلفم بکند و جلا بد و محلل

ریاح دفع بود و درهای بلغمی کمین شدم و درهای صلب چون بگویند
 و با یکدیگر که در کان کربالغ نشین باشند بپوشند و ضماد کنند یکبار
 و چون بپوشد که وجوب صنوبر بپزند و بدان مضمضه کنند در دندانها
 ساکن کند و چون کوفته بابت تر کنند و بر ناف طلا کنند حس القرح
 پیرهن آورد و اگر بابت دریمندگی بپوشند و طلا کنند مجموع که مهای
 شکم پیرهن آورد و چون سختی کنند بر بیان کرده و در صحره بپزند و
 دایم بپوشند ز کام باز دارد و اگر با فذری و غن حبه الخضره سختی
 کرده اینها بپزند و سه قطره در گوش چکانند نافع بود درد آنرا و حمله
 بادی و سردی و سده در گوش بود و اگر بر بیان کنند و بگویند و در
 خوب بپزند و از آن ذیت سه قطره در بینی چکانند یا چهار قطره
 ز کامی را که عطسه بسیار آید نافع بود و اگر با سه که بر بهن و برهن طلا
 کنند نافع بود و اگر با عسل یا شامند و آب گوم شک کرده و شانه
 بپوشاند و چون بار و غن کاو و عسل بپوشند نافع بود جهت در درم
 و درد کرده و درد نفس را نافع بود و در زمان امساک نفاس کند و
 درد آن ساکن کند و چون سختی کنند با بول و بر ریشهای سر طلا کنند
 و بدان ادمان کنند ریش را پاک کنند و موی بر و باند و قطع تا میل و بهن
 بپزند و بر ص و جرب و ایش شدم و بر پیشانی طلا کردن درد سر را سود
 دهد و اگر از سردی بود سه مضافات بپوشاید و چون بپشت در سر که خوب
 و باید اد سختی کنند و بدان سحوط کنند درد سر کمین و لعوم را نافع بود و چون
 بخورند حیض براند محکم و یک زنده و مرده پیرهن آورد و شسته پندارد
 و شریف گوید چون منقذانه از دی بپوشد زنان خوب بپزند یک ساعت
 سحوط کنند و در بینی کسی چکانند که بر تاق آید بود و چشمهاش نزد شده
 باشد بقایب نافع بود بسند و لغین سمن و گویند مضر بود بگرد و
 مصلح وی کثیر بود و بدل وی صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن از وی
 کشنده بود و نوعی از وی هست که خنق و غشای آورد و اولی آن بود که

قی کنند و شیر باشد و مداوای وی چون مداوای کسی کنند که کین
خوردده باشد **شکر** انواعی از برنج سفید است و آنرا مسکن و کین
و طبیعت آن گرم و خشک است و قهقهه های نیز کنند و سودمند بود بهمت
عرق النساء و او جاع نماید و حاصل سرد از بهر آنکه مهمل اخلاط غلیظ
از جود شود و شیر و آب است و میل نماید و مال بر آن نیز گویند و آن
ناتوان ضحار است و گفته شود **شکران** معطوط گویند و پیوسته
فوتیون و میقونیون و باریقون و طفسقونیون نیز گویند و آن
طبیعت است و گویند که نجیح روحی است و در پیغمبر نبوس گویند ساق آن
مانند ساق ازبانه است و ورق مانند ورق چیا زرد و گل قوی سفید بود
و تخم دی مانند اینسون روحی بود اما سفید تر بود و در فروع بد و ورق آن
مانند ورق سروج زردی نهایت بود و بیخ آن بازیک بود و تخم آن مانند
مانجراه بود و بشکل نه بطعم و لعابی است و گفته باشند مولف گویند آن بیخ
گوشتی است و پیارسی و در کس گویند بهترین آن بر دی بود که از ولایت
از نقت خیزد و آنرا در مس لغتی خوانند و تخم آن **شکران** است و طبیعت
آن سرد و خشک است در میوم و یا چهارم گویند بود و اگر عصاره وی
بگیرند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در افتاب نهند تا منعقد شود
بسیار منفعت دهد و اگر اطلبله در شفا نهایت درد چشم استعمال کرد
نافع بود و چون طلا کنند بر جمره و غله نافع بود و اگر نبات دی همچنان
بگویند و بر این صفا کنند سستی در وی پیدا شود و چون بر نبات
و خیزان بگر صفا کنند تا آنکه که بزرگ شود و اگر برستان بیشتر از صفا
کنند قطع شیر کنند و اگر بر زمار یا موضع که موی بود طلا کنند
موی رستن بکنند و اگر با خضبه که در کان صفا کنند تا آنکه که بزرگ شود
و کسی اگر بخورد علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی
نارنگ شود تا حدی که هیچ بیند و فوای آورد و اعضا فی سرد
شود و در آخر کار شمع اعصاب آورد و فوای که در قصبه

خیزد پیدا کند بسبب ریح و مضرت وی پس نیز بدل رسد تا جدی که
تنگی بکشد و مداوای وی بقی کنند بعد از آن بشراب صرف و فلفل
پس شیر خربا است و فلفل و فلفل و چندید شد و مداوای شراب
قودمانا و میعه و فلفل و تخم الجره با شراب و ورق ریحان و الجوان
حلیت بار و غن و مداوای فوای نیز گویند و اگر تخم دی اندکی در
شراب کنند بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن آن بر آب بنج بود
شکران پیوسته این است و گفته شده غذا اندک بهر و کیموس
دی که در **شکران** است و آن بقی بود و بستانی بود در
گفته شود صفت آن **شکران** غصابت خوانند و زبان بر بری و پیوسته
ببیند و آن انواع است بهترین آن صاب منج کوبید میندی بود
یا بجای و مولف گویند چند آنکه امتیاز وی کرده شد بهتر از باری
که در خطه ابله نیز در اطلبله و مندی ابله نیز پس محقق شد که
حدت دی زیادت از مندی است و این نوع بیکو ترست و در وجه
یکی آنکه نان بود و دوم آنکه معشر بود و فی الجمله طبیعتی گرم و
خشک است در آخر درجه دوم و جای نبوس گویند که در درجه چهارم و
بیخ اگر بیس گویند بر بهق سفید و برص و جرب با سر که طلا کردن
نافع بود و چون پاشا مندر در فضاصل با نافع بود و بر سر طلا
کردن بکند و در ورق دی چون نیک بگویند و با سر را سن بر عرق الیاف
ضما دهند و ساعتی را بکشند نافع بود و بر سر نهادن بر جرب پس
شدم ماییدن نافع بود و چون از خود پیاو نیز بچ ازاد در دندان
ساکن کند و مولف گویند از خواص وی آنست که اگر کسی را درد دندان
شیطانی را در کف دست خالی بزند و بر پیش وی نهد در دندان ساکن
کند و مقدار مشعل از وی یک مشعل بود و گویند مضرت شش
مصلح آن مصطکی بود و بدل وی فوای و گویند بدل آن بیخ که است
شیخ پیارسی در مینه گویند بهترین آن از مینی بود و آنرا در مینه

و اگر با میخندان خنیا میزند و بر زانو طلا کنند در زانو ساکن کند
و اگر بر غش طلا کنند زود ببرد و چون بخوشانند بار و غش کل و بزرگ
سر کودکان طلا کنند بپای چند نوبت خشک گرداند و زایل کند
و چون در دم از وی باد درم سلیقون که آن ز بجز محرق است
و مهم جندان نوزده آب بده بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آنکه
شسته باشند پاک و نیم جبهه کنند موی را سیاه کند و تغییری تمام پیدا
کند و شرف گوید بپایت محرب است اگر سر را بدان بشویند در حمام
شپش بکشد و سیر را پاک کند از سبوسه و بهنق و غش زایل کند و چون
بر او رام بلغی سخوار تضحی کنند تنها با ادویه که موافق بود تضحی دهد
و یکد از آن و چون بکشد با ادویه که کشاید او رام بود مانند
حرف و سر کین بپوشد و اصل قمار الحار فعل دی قوی کند و گویند که سر را
چون بدان بشویند موی را جعد کند و بر سر جراحتها طلا کردن بکشد
و اگر بخورند کشنده بود نزد یک بخورن نوزده بود و مداوی دی قوی
یا آب گرم کنند و در غن نجده بعد از آن آب کوشت از مرغ دروغ
با دام و گویند قمار الحار است و گویند نوعی از بیوت عات است **ص**
لوف الصغیر است و گفته شود حساب گویند عصاره سناس است و گویند
سناس است و گویند عصاره زرد رنگ است و طبیعت آن سرد است و نفوس
گرم را نافع بود **ص** سه نوع است اسقوطی عربی و سمی و سمی
و بهترین آن اسقوطی بود و سقوطه جزیره است نزد یک ساحلین
و آن جزیره چهل فرسنگ است و اهل آن جزیره بی دینانند و بسیار
محکم و اصل ایشان از یونان است اسکندر ایشان را از زمین بدان جزیره
فرستاد بکشته ساجری و ساختن صبر و زنان ایشان را غلبه ساحرانند
تا بجای که اگر کسی خصمی داشته باشد اگر آن شخص حاضر نبود و الا
شکل وی در صحنه خود دارد و قدحی پر آب پیش خود بپندد و آغاز سخن
کند تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پیدا شود بعد از آن

آن قدح پر از جگر و دل و شش کرد و آن شخص در حال ببرد و چون
ششش شکافتند جگر بند در درون شکم می شود تا بدان مبالغه سخن
می کنند و نیکوترین صبر سقوطی آن بود که لون آن مانند لون جگر
بود و بی وی مانند مر بود و براق نزدیک بصمغ عربی و چون دست
بالند زود خورد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی نوعی دروغ
گویند آید قطعا شک ریزه در وی نبود و نوع عربی را عربی خوانند
و بینی گویند و وی مایه بود و سمیانی بد بود و آنرا صبر بزرگی گویند
و طبیعت صبر گرم و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند در سوم
و حال بنوس گویند خشکی دی در بنوس بود و گویند در اول و بنوس معده
از همه دوا سی سودمند تر بود در بنوسهای که شکلی شود خاصه در ذکر
دو بر چون باب یکد از آن و طلا کنند نافع بود و در بهاسی که در دهان
و بینی و چشمها حادث شود سود دهد طلا کردن و فی الحمله خواص دی
است که منع داده بکند و اگر جمع شدن باشد یکد از آن و مسخ معده
بود و دماغ آن دیاد باشد کند و مسهل صغیر بود و در طوبیت و بلغم
از سر و دماغ حاصل جذب کند و سیده جگر بکشد با وجود آنکه
مضر بود بیک در ریش چشم و جربان و در دی و سوزش آن زایل کند
در طوبیت آن خشک کند و جهت ابتدای نوزل آب و سر و معده و مجوع
بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک کند و اعصاب عروق را
از او ساخت پاک کند و در من ضایعی کند و جیش بن الحسن گویند شاید
که صبر در سر و سر و کرم مستعمل کنند الا در زمانی معتدل که اگر
در سر و سر مستعمل کنند مضر بود بقتل و باشد که اسهال موی آورد
از بهر آنکه مری عروق پر امون معتدل پس افواه آن بکشد بدو
خون روانه گردد و صبر عربی کرب و منفع آورد و قوت دی در طبع
معدم یکد و در زبانی مانند و سقوطی جندان بود که چون بپایند
بخاری لطیف از وی نصا عد شود بر دماغ و فضول و بلغم جمع

شده باشد پاک کند و در صافی کند و بجای که از معده برطرف
می شود از دی جزوی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک کند
و روشنی چشم زیادت کند و بدین سبب است که صبر در ایام رجات
و معاینه چشم کنند و صبر چون نشسته باشد زیادت اسهال کند
و چون مغسول کنند قوت دوائی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوائی
پسرون رود و صفت شستن وی صاف جامع گوید بکمر بند صبر متوجه
یک رطل و سحی کنند و بمخلی صبیض بزنند و بعد از آن آفتاب نشین
و رطلی از او به ابار مصطکی و هست بلسان دار چینی و سنگه و
عود بلسان و سنبلیله و انارون از هر یک سه درم و این دارو تا در
دو رطل آب شیرین بزنند تا به نیمه باز آید و فرود گیرند و در دست
بالند و صافی کنند و صبر کوفته و نیمه در تاون کنند و آن آب
برو و فرو بزنند و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب از صبر
صافی شود دیگر بار در تاون کنند و دوم بار بشویند و در ظرف
تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا مانند خاک گردد بعد از آب بر وی
ریزند و صبر با سبب ماند پس سه درم زعفران با وی می آمیزند و
بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربت از وی
یک درم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه شود و باز
نشسته وی رود و از آن نشسته ضعیف گردد و گویند مهمل سودا بود
و آنچه نه مغسول بود صاحب منہاج گوید بشر بنی از وی مفرد با پس نیم
درم تا دو درم بود با آب گرم مهمل بلغ و صغرا بود و اگر با ادویه
بود شسته از دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و تغذیل
آن بکثره آگند و مضر بود بکمر و مصلح آن مضطکی بود و
ورق کل سرخ و قفل بود و منصوبی گوید که شربت از وی یک
مثقال تا دو مثقال بود و نوع سمجانی سیاه بد بود و صبر تنها
مستعمل کردن بغایت مضر بود بمقدار از بهر آنکه خشکی دی در درجه

سیوم است و متعدد عصبی است و مزاج وی سرد و خشک بود و چون
بر آن بکند و شکافند و خشکی مضر بود بعصب و شریف گوید چون
بآب کنند ناسخی کنند و طلا کنند چند نوبت بوسه که از مغز بسته
باشد بپندارد و روغن گل که در ظرفی اسرپه یا قلعی حل کرده باشد
بمالند از سبب آن و بدل صبر بوزن آن حنظل بود و در رفع معده
بوزن آن آفتابین و گویند بوزن آن حنظل و آفتابین و اگر
آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بنی و گوش طلا کنند زایل
کند و نافع بود و چون بستر که حل کنند و بر جمره و ستری طلا کنند
نافع بود **صحنه** بپارسی یا میانه گویند و طبیعت آن گرم و
خشک بود در دوم و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و آنرا از مایه می سازند که آنرا مایه آشفته خوانند در کرم سبز
و خلطی بد از وی حاصل شود و شفت طوبت معده بکند و
جمع و ورک بلغی نافع بود و کند و مان که از قیاد معده بود یا
زایل کند و قطع بکند و جرب و حله او برد و ششکی و صدراع
اورد و مصلح وی مغز کامو بود و هدف بهترین آن سفید باشد
که در آب شیرین بود و طبیعت آن خشک بود و هدف فرودش
هدف فرود از آن سوخته شداید که استعمال کنند از بهر آنکه بغایت
صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در غایت تخفیف بود
و اولی آن بود که بغایت سخت کنند و این صفتی عام است به
هر چیزی که جوهری تجری بود پس چون تنها استعمال کنند نافع
بود جهت جراحتهای خفیه از بهر آنکه تخفیف بود بغیر دفع
و چون با سرکه و عسل یا شراب خورند نافع بود جهت جراحتهای
متعفن خفیه و گوشت هدف بری چون سخت کنند و طلا
کنند بدینرا خشک کند بقوه و هدف جذب سلی عظام بکند
و مسکن وجع معده بود و چون بر سبب زخمها داند و در آنکه

تا خود را نکند بغایت نافع بود و چون زن بخود برگیرد حیض را
براند و گوشت وی سودمند بود بهمت کندگی سک دیوانه
و مرق صدف کوچک شکم براند و بدان بخور کند اختناق رحم را
نافع بود و همیشه بیرون آورد و صدف سوخته در جلیل و جلا دهنده
و در کلهها چشم مستعمل کنند و ریش چشم را نافع بود و درد دل را
و مقدار مستعمل از وی شغالی بود و از آب وی سه درم بود و
صدف سوخته بهق را زایل کند و اسحق گوید خوردن وی
مضر بود بپشه و مصلح دی غسل بود و بدل وی و **صدف البوابه**
نوعی از صدف است که در ساحل دریای فلزم بسیار باشد و در
بحر حجاز نیز باشد و چون در شب خواب خود کند بر آب
زایل کند و چون بسوزانند و بعسل بپزند قطع تا بیل کنند
و نیز حر را سود دهد و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود الا دی طبی
داشته باشد و بوی کبریه بود و لون وی قرقری که بسیار می
و در فلزم بر کب معروف باشد صرب صمغ است و گفته شود
صرب را با در و چ است و گفته شد **صرب** زبر کو بند آن حیوان است
کوچک مانند میخی کوچک که بشب آواز کند و بشیرازی جبر است
خوانند و بسفور بنوس گوید چون بریان کرده بخورند درد
را سود دهد و جالینوس گوید بعد از آنکه خشک کنند کسی که قوی
داشته باشد یک عدد یا یک انه فلفل بخورد و شربت سه عدد
ازین حیوان بود یا پنج یا هفت عدد یا مثل وی فلفل در وقت
پیمان درد و صعوبت آن صاحب متعاج گوید چون در زیت
پزند و در گوشت چکانند درد ساکن کند **صرب** اسر با گویند
نوعی از خرما سرخ قرمز است و آنرا هم صرمان گویند و بسیار سی
گویند و در نرگشته **صعنه** و بشیرازی او شته گویند و سیوا
او ریغاس آن دو نوع است و از ورق و کبر و ورق و کبر

آن کوچک در ق بی بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم
و کلان بود درد و کین و درد دندان که از سردی دیاد بود و چون در
بخامند ساکن کند و طبع وی چون با شراب یا شامند کند کی جانود
را سود دهد و چون با بچه یا شامند دفع مضرت شوکران امون
کند و چون با سکنجبین یا شامند دفع مضرت حبسین کند و با جاز
نیکو بود کوفتگی عضله را و معل و جگر را نافع بود و چون نهند
و آب آن یا شامند گرم بکشد و جت الفزع بیرون آورد و باز
اشتهای طعام پیدا کند و با دارا تجلیل هر دو تا یکی چشم و
شکوری که از رطوبت حادث شود زایل کند و مقدار نیم مثقال
مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را نافع بود و چون قصب وی
با غناب پزند و آب آن یا شامند خون غلیظ رقیق کند و این
خاصیت در وی موجود است قفاح وی سهل مره سودا بود و بلغم
و شربت یک مثقال با نیک بپزدی و سرکه بود و صغیر قوی و در
رحم و قشانه را نافع بود و چون با غسل سکر برورند و مریت
یک مثقال بخورند و بران خسفند جیت دفع تر ذال آب بغای
مغید بود و ذمه را نیز کند و بر کندگی عرق ضما کردن نافع
بود و چون صغیر نزدیک بقویا که مضعف چشم بود بهمند ضرر
آن زایل کند و نوعی از صغیر بستانی است که آنرا میکارند آن صغیر
از بری بود در قوت و در فعل و در تن نیز بسیار کارند و اگر با ای خشک
بخورند عرق بران کند و لون را نیکو کند و اگر با سوبق بروزها
بلغی ضما کند بکازد و خوردن وی مضع طعام نیکو بود و معده
و معار از بلغم غلیظ پاک کند و غذا با ای غلیظ لطیف سازد و
سردی محل و جگر را سود دهد و سله بکشد و صغیر مضر بود
با ریه مصلح وی سرکه انکوری بود **صعین** صغین نیز گویند و
آن شکلی است و گفته شد **صنینه** درخت اهل است و آن غر

و گفته شود **صفحه** غلبت که کجاست را صید کند و بیارسی باشد خوا
و به بی نهایت و ابو عمان نیز خوانند که شستنی گرم و خشک بود
چون پزند و خشک کنند و سنج کنند و درم از وی بیایند
باب سه و بیست و سه روز سرفه سرد و دیورانی نافع بود و سرفه
دی جهت ابتدا نزل آب چون در چشم کشند نافع بود و قوت
باصره دهد و سه کین دی چون در کلفت مالند زایل کند
صلون حزن و غم بنظر است و نمرودی در مصر بحسب الکحل خوانند
آنها غورس نیز گویند و صفت غروب گفته شد و در بینبوت گفته
شود **صلصل** بیارسی عله خوانند و آن عقیق است و گفته شود
صمغ جالینوس که بدین مجموع صمغها گرم و خشک بود لیکن بعضی از
بعضی فاضله بود و صمغ کثیر از وی از دو گویند و بیارسی زد کند
صمغ عربی بهترین صمغها بود بنکو ترین آن بود که صافی بود
و خوب اندیش داشته باشد و شفاف سفید بود و چون در آب
نهند زود بگذارد و طبیعت آن معتدل بود و خود گویند گرم بود
و گویند سرد و خشک بود و در وی قهقهه بود و جافی با غزال و
سرفه گرم را نافع بود و آواز صافی دارد و قوت معده دهد و
اسهال صغری نافع بود و حلق آلوده بشکند و اسحق گویند
سنگ و مصلح وی کثیر بود و بدل آن صمغ بادام و حب الابر
و گویند مصلح آن شراب فندل و کلاب است **صمغ اللوتی** بهترین
صمغ بادام آن بود که سفید بود و از درخت جوان گیرند و طبیعت
دی بایل سردی بود و گویند گرم و تر بود صمغ بادام شیرین در خلق
سرفه و تب و نافع بود و از وی آورد و صمغ بادام تلخ قابض
و مسخن بود و چون پاشانند نفع درم را نافع بود و اگر با سرکه یا
و بر قویا که بر ظاهر پوست پیدا کرد یا مالند زایل کند و چون با سرکه
مزوج کنند و پاشانند سرفه کهن را نافع بود و سنگ کرده بریزند

و گویند صمغ بادام مضر بود بسیار و مصلح آن قند و خشی ش بود
و بدل آن صمغ عربی و کثیر **صمغ الاجاص** بهترین آن صمغ بود
بود که از درخت کهن گیرند و در وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم
تر بود در دستش سینه را نافع بود و چون با شراب یا شامند
کرده و شانه بریزند و چون با سرکه یا میزند و بر قویا که با
زایل کند و جراحتها با صلاح آورد و چون در چشم کشند و ششی نفع
و چون در سر که حل کنند بر سر تا مالند خراش و شری و حصف زایل
کند و اسحق گویند مضر بود بسیار و مصلح وی قند صمغ الساق چون
در دهان گیرند و در میان کند و جراحتها را نافع بود و اگر در شایان
کنند و ششی چشم زیاده **صمغ الایدیش** بنکو ترین آن بود که صافی
باشد و بسیار صافی بود در غایت حد و جرافت بود و تلخی تمام
داشته باشد و مولف گویند از این بیشتر از وی و دکل خوانند و از
حد و بیشانکاره نیز در در هیچ جای دیگر نبود ملطف بود جهت
باد های غلیظ که در معده و امعاء بود سودمند بود و بلغمی که در معده
بود لطیف کند و بگذارد در قوت مانند خلطیت بود و بول
و مولف گویند جهت در دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع
بود اگر سبب آن از نفع بود صمغ الساب که مست در سینه و خشک
در دوم باد با را بشکند و در مایه های صلب بگذارد و در شش خشم را نافع بود
چون بدان افشانند و خنار که در خلق و شیب نفع بود بگذارد از آن
در شش کهن را نافع بود چون بدان افشانند و خون مقدار دانه
سقوط کنند و بدل آن دوزان خلطیت است **صمغ الحشم** سرد
تر بود و ششی ساکن کند و شکم بشد و نافع بود جهت مره صغیر
صمغ الجوز الرومی که باست و گفته شود **صمغ الطریش** شقی است
و گفته شد **صمغ القناد** کثیر است و گفته شود صمغ الکشری
بنکو ترین آن صمغ امرودی بود که از درخت کهن گیرند و طبیعت

آن کرم و تر بود در شش و ریشهای آن نافع بود و مقدار شش از
وی دو مثقال بود و گویند مضر بود بسیار و مصلح آن کل ارغنی
بود **صمغ البطم** علك است پاریسی است گویند بیشتر از
و طبیعت آن گرم بود و محلل و ملطف بود و در خواص و منفعت بود
بمصطکی بود و الله اعلم صمغ السدر گرم و خشک بود و در قوت
مانند صمغ سداب و صمغ کهنوب بود و چون بدان معوط کند رطوبت
دماغ پاک کند و خون بر ریشهای سر و افتانند با کلار زایل کند و مجموع
ریشهای اعضا بمین سبیل **صمغ الحارث** کنیز زده خوانند و بسیاری
کنیزی خوانند و آن تراب القی بود و گویند زده کشته شود صمغ الزعفران
اصطراک است کشته شد و صمغ بری فی ازاد و به قتل بود و چون
چشم کنند سبکوی و تار یکی جسم زایل و بول و قیض بر اند و چون بر
و ندان نهند در ساکن کند و جرب ریش شش را سود دهد و که
پهن از د و بدل آن عصاره طراپیت است و گویند شش **صمغ البلبان**
صاحب جامع گوید موناکی کیو فلا معنی آن پاریسی از سنگ سخت است
و آن خیز است که از زخام و سنگ میسازند و صاحب مناج گوید
بود و مرکب دالجه مرکب بود و مر از هر یک نیم خرد و کوفته و سخته
کنند و به آب صمغ عربی برشته و بر دیواری که برنج سفید کرده اند
و بنفشه در با کنند تا خشک گردد و هر چند که گن شود بنیکو تر بود
و دی مجفف بود جراحته را نافع بود و منع خون درم بکند و ریشهای
تر با صلاح آورد **صندل البین** بنکونین آن معاصری بود و در
و طبیعت آن سرد بود در سبوم و خشک بود در دوم و صاحب مناج گوید
سرد بود در آفر دوم و خشک بود در سبوم در سرد و خفکان که عارض
شود از نهایی جان و مره صندل و جگر کرم و دمن کرم و مخدری مزاج
نافع بود و ضعف معدن را سود دهد و چون با آب صندل بکند و که
و اندکی کافور برشته و بر پیشانی طلا کنند در سردی که از حرارت بود

و چون در حمام با نوره در خود مالند بوی آن زایل کند و چون با آب
عنب الثقلب یا با آب حی العالم یا با آب طحلب برشته و بر تن کرم
طلا کنند سود دهد و بر درم کرم بمین سبیل و مغز و مغزی قلب بود
و چون محلول کنند و اندکی حرارت در وی پیدا شود و مضر بود با و از
و مصلح وی جلاب نبات و بدل آن **صندل احمر** سرد و خشک
در دوم و گویند سرد تر است از سفید و گویند سفید سرد تر است از
سرخ بکن سرخ خشک تر است از سفید محلل و درام گرم بود و وضع ماده
بکند و بر جمره طلا کردن نافع بود و در سردی و شرف گوید چون بحق
کرده بار و غن زینق پائین زد و بر اعضا مالند و زرد زایل کند و
گویند که بغایت صندل سرخ سرد تر از سفید است و بدل آن فلفل
بود **صندل** بیشتر از کاج خوانند و صفت حب آن در حالت کشته شد
و در پوست صندل و قیض و قوتی تمام بود و سج را نافع بود و چون قری
رسمه کنند و چون پاشا منده شکم بیند و اگر در کمر کنند بر سوختگی اش
و آب گرم نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم است در
دوم و خشک در سبوم و گویند در اول و ورق آن تر تر از اجای آن
بود و جراحته را نیک گرداند و غرغره بطبخ فستقوی کردن بلغم را
جذب کند و پیردن آورد و دخان دی سودمند بود جهت کسی که در امر
دی است و فانی بود و هر علتی و زحمتی که بود زایل کند و قشود و ورق دی
چون پاشا منده درد جگر و شش را نافع و گرمی مینماید و در وقت
صنوبر بقوت ذراغ بود و قشود و سرد و صنوبر چون زمان در شیب
دو دکنند که و شش پیردن آورد و ورق دی چون بگویند و ضما کنند
بر و رهای گرم در از آن ساکن کند و جراحته که خون از آن دانه بود
چون با سر که پیرد و بر سبب دنان نهند در بشکن و چون با آب یا
الحسل پاشا منده مقدار یک مثقال موافق بود جهت کسی در جگر وی
علتی بود و هم چنین پوست قی و ورق دی چون پاشا منده عین عمل کند

و چون خوب دی شکسته و پاره پاره کند کو چک و با سر که پزند و طبعی
درد مان نگاه دارند درد دندان زایل کند و اگر بسوزانند و ذوق
وی درد اروم می چشم کنند مره چشم را نیکو کند و دیگر که بوی
مره بریزد و درد مان را بختن لعاب بر دارد و شریف گوید که
صنوبر که آن حلقون است چون بکوبند و با عسل بپزند و
بامداد سه گرم بخورند از افلاک خلاص یابند و خوب وی چون نهند
بابت اعضای کسی که زخم کشیده باشد بدان بشویند نافع بود و
ان زفت است **ضمین** و بر آشی غنی است و ضعیفی است که اگر
بمن می آورند و بلون مرود و در جراحتها استعمال کنند و قطع آنها
کنند و ازین صمغ شکل حوض همچنان قرص می باشد و آنرا بول
الابل خوانند و جراحتهای خفیه با صلاح آورد و صوفه پیاری
پیش خوانند و طبیعت آن گرم و خشک و نیکوترین آن بود و پیش
سوخخته خشک بود و در سیوم و مخفف بود و صفت سوختن آن باشد بر شمع
بود که نند دیگر آهین یا گواری نوذ اگر گواری بود نیکوتر بود و پیش
را بشویند و نشانه کنند و در یک نهند و بر سر آتش نهند و طبعی
بر سر آن نهند که سوراخ باشد تا آن زمان که سوخته گردد و وی ششها
نافع بود و گوشت زیاده که در ریهها بود بخورد و ششها سوخته کرد
چرکین بود چون بازیت و سرکه تر کنند یا شراب و ضماد کنند بر جراحتها
چرک در اندای آن موافق بود و بر جانی که ضربی زده باشد یا آنجا
شکسته باشند و چون با سرکه در روغن کل تر کنند ضیاع و درد چشم
مجموع اعضا را نافع بود بدان ضماد کردن و شریف گوید خرقه صوف
چون بر کردن روند گمان نهند خشکی برایشان نکند و چون شمع
زیاده بپا کنند میان بکشتن است و پایی که شق کرده باشد شفا یافت
ان زایل کند و باید که پیش از زدن بر آن کشند پس برون آورند و
بار مکرر کنند تا زود زایل گردد و رازی گوید چون پویند صوفی

که گوشت آن کو سفند کرک خورده باشد حله در بدن آن کس پیدا گردد
و دیگر اطمینان کوبد ریهایی پشیم در کردن کاوی بندند زبون عاقر
کرد **صوفی** نوعی از سلق است و زرد رنگ بود و صفت
سلق در سمن گفته شد و الله اعلم و حکم با **الضاد**
ضال ثمر البستر است پیاری که اگر بکوبند و در بنفش کنند شود
چو اینست مانند کرک چون بر آید رود لنگ نماید از بهر آن ضعیف
عرجانام کرده اند پیاری گفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود
در دم مانند گوشت سگ چون آدمی در دست وی حنطی بود و زرد
گفتار آن از وی بگریزد و چون یک دندان وی با خود نگاه دارند و
بر سگ بگذرند سگ با یک نرند و چون موسوسان خون وی بخورند
نافع بود و چون زهره وی بگذراند با میخند آن روغن جوان و در هر
مسین کنند و سه روز با کنند و بعد از آن طلا کنند بر چشمی که دانه
داشته باشد در هر ماسی دو بار سفید زایل کند و دانه برود و چند
که این روغن کهن شود نیکوتر بود و چون زهره وی با سرکه بر روی
طلا کنند کلف بر دلون صافی کنند و چون زهره وی تنها در خیم
کشید تیزی چشم زیادت کند و در طبعی وی که با شست و بخورد نفع
نشدن در دفع اصل و قوس را نافع بود و بادیهایی غلیظه بر دوزخ
جمع غلتهای فاضله و معز ساقی وی چون با آب انفاق بگذرانند
بنفس طلا کنند نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حایله بندند
یک نگاه دارد و اگر از جلد وی خیلی سازند و بدان یکله تخم جنت
زرع کردن به میان دندان زرع از نیمه افتها این باشد اگر آن است
در قدمی که نند و در آن آب کشند و بکشی مهند که سگ گمانه او را کشند
باشد یا شاید سبب زخم بوی نرسد و صاحب جامع گوید که صاحب
مفرده است که پوست پراچون فاحره وی چون بسوزانند و بازیت
سحق کنند و محنت در بر خود ببالد این را زوی زایل شود و صاحب جامع گوید

در هر ماسی دو بار

اگر موی که پیرامون در و خصیه می بود بدین نوع که گفته شد استعمال
کنند این عمل کند و اگر از حبشه ماده بود بگیرند و بگویند و سعی کنند
بریت و طلا کنند بر مردی که آن زخم نه داشته باشد با نیت بر روی
غالب شود و این از خواص است و گویند که نجات خود خواص این چنان
گفته نمی آید از جهت آنکه کثیر نوعی همه حیوانات بود و از بهر آن
میگویند که هر حیوان هم جنس می که بر روی بگذرد البته بر پشت می
و در خواص حیوانات آمده که وی سالی بر نود و سالی ماده و سبب
است که در سبب نبوی خطی باشد که با دام نرین و ماده نرین
باشد و پشت شکافه کرده و وی نیز موافق هر گوشش بود و مخالف
همه حیوانات و از عجایب خواص وی است که سبک بر بالایی است
باشد در متاب و سبک بر زمین قاده بود کثرت در زیر پای
سبک بود چنانکه سبک در سبک مستغرق بود و سبک خود را از بالایش
اندازد و آن کثرتی را بخورد و اگر زهره وی در چشمی کشد که موی
زیاده بود و قتی که بر کنده باشند دیگر نرود و کثرت در پشت
حیوان با وی برینا بد **ضرب** عضایه است و عضایه گویند و آن
نزدیکت بودن سیاهی موی که بر کف و پشت
طلا کردن نافع بود و سبب بر ضعیف و ضعیف و سبب
که از درختی باشد درخت بان حاصل میشود و نبات وی در کوه قزو
از زمین عمان می باشد و آن صفتی سفید بود که چون جام بدان بود
پاک کنند پاکتر از صابون و مردم سر را بدان بشویند و دانند آن
نعمت بود و زبان را بکشد و صبح بفتح ضا د نام هر درختی است که
در کوه دام وی را بوبند مانند خروار و قنطاری **ضرب** درختی
که در کوهستان بین مانند درخت بلوط بود و کثرتی بر کوه بود و در
وی چون نریند و صافی کنند و دیگر نریند تا نیک انعقاد بعد از
بردارند و استعمال کنند جهت چسبندگی و سرفه که از سردی بود

و در دمان و گویند که قلع را زایل کند در حال و صمغ وی می آید
بلکه و بقوه مانند لادن بود و در بویهای نرینان استعمال کنند
و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در دوم و
نرین بود در اول و گویند خشک است اول و بعضی گویند گداز و رقی
نعمت خواص است و گویند گداز گداز است و بصری گویند صمغ صند
معروف است بگداز و طبیعت آن گرم است در درجه دوم و خشک
در اول و محلل جداب بود از غش بدن و اسحق بن سیدان گویند خواص
روغن جوی است که ریح بلغمی را زایل کند و رازی گویند صند و جهت
دفع قلع و استطلاق بطن در غایت شکوی بود و شریف گویند
بسیار از جوی سرون آید یا باران بشکند و مغص سرد و چون
پاشانند یا مانند از آن روغن محلل و محقق بود و چون ورق وی
باروغن نریند و در گوش چکانند در گوش سرد و شحم وی جهت
جراحات نیکو بود و خاصه جراحت خسته کودکان و قطع خون زخمین
چون باب نریند و بطبیعت آن مضطرب است و دندان محکم کرد و بلغم
زایل کند و چون در قیام وی همچنان بسوزند تا خاکستر گردد و با آن
پاشانند و صافی کنند مقدار سی درهم از آن پاشانند در خواص
زایل کند و اسحق بن عمران گویند بدل ضرر و بلغم صند و اسحق
بعضی گویند ضرر درخت است **ضرب** صابون است
گویند غسل است و صابون طایع از قول شریف گویند این حیوانیت
بلغت مردان وی را شهم خوانند و به لفظ دیگر دل آن نوعی از قند
بزرگ است و خار دارد و مانند نرین اندازد و چون خواهد که پندارد
کرد شود و چون راست شود نریند از دگاه باشد که سه چهارمیند از
اگر بر عضو آدمی زند مجروح کند گوشتی گرم و خشک بود و وی
مقدار سکی کوچک بود و گوشتی وی چون خوردند نفوس را نافع بود و همچنین
خون وی بر قند مینماید کردن نفوس را زایل کند و کلف را جلا دهد و چون

خون دی در بدن مالند حرک پاک کند **ضرع** بهترین نشان آن بود
که از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو بود و در وی شتر بسیار بود
طبیعت وی سرد و خشک بود و ادلی آن بود که برشته بخورد تا از
از مده بگذرد و شتر لایق گوید زن شتر دار که شتر وی اندک بود و چون
بخورد شتر وی زیاده کرد **ضرع** نباتیت که در ساحل دریا باشد
و طبیعت وی گرم و خشک بود و چون به آب یزد در آن نسبت
در دفعه حاصل را نافع بود و چون خشک بود و بدان بخور کنند کام را
نیاید کند و چون خشک بود و سختی کرده بدن را در حمام بدان بنشیند
جوش که ترا سودد **ضرع الطلب** اسمی یعنی عربی است
درختی را که در کوستان که بود و آن زقوم است و درخت آن کل
درخت صبر بود اما وی مجموع میفید بود **طریق** قشای القشای
است و گفته شود و نباتی دیگر است که ساقی بات مانند بامون بود
و آنرا نیز صغیر کوبند **ضرع البراج** بر سیاوشان است و گفته
شد **ضرع** بسیار سی خوک خوانند و وزع گویند بشترانی یک
خوانند و یونانی بطر خوا و گوشت وی نری بود و چون باز است و یک
بیزند نافع بود و جفته که زندگی جانوران و باد زمره حدام و مجموع گردید
بود و مرغی وی چون بدان نوع یزد و با موم روغن کل موم روغن
سازند موافق بود و جفته مرغهای مرغی که از اثر دیشها بر آمده
و بدنها بران گذشته چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که خور
اید پاد عاف بران افتانند خون بند و چون سحر و پرا بردن آن
بی درد میقتد و بوی وی کشنده بود و چون چهار باکی در میان علف
و پرا بخورد همه دناهای وی میقتد و در خواص آورده اند که زیاده
وی چون بر نافع خفته نهند بر پی کرده باشد بی ای که و پرا خور
در خواب بگوید و سخن گوید شخصی را پسگانی در استخوان روی مانده
بود مدتی در از علاج بسیار کردند و هیچ فایده نداد و خفندی

و پوست از وی باز کردند و بر سر آن جراحت پیرامون آن نهادند
در یکبار خورد آن میکان پیرون و در غایت قوت جاذبه بود
و آن بهر آنست که قلع دندان میکند و از خوردن وی بدن نورم کند
و لون پیره گردد و قذف منی از احداث بکند و برترین ضفد عمار
ای که گفته شد سبزه است که در پشته بود یا سرخ که در دریا بود و چون
باز رفت تر بسیار میزد و بردا الثعلب مالند زایل کرد اند و گویند چون از
ضفدع پزند و بر موی زیاده که در چشم بود چکانند بعد از قلع
آن من بعد نرود و چون با آب دسر که پزند و بدان مضمضه کنند
در دندان را نافع بود و چون وی امر صوفی سازند و بر کزندی عطر
ضما کردن یا لذع یا زنجبیت سودمند بود و مداوی کسی که آن خورده
باشد بقی یا باب گرم کند و غسل و یک تا نعل وی پاک کرده بعد از آن
در حمام رود پس بکشد و او سفیداج با دار چینی و شراب میشت
و پرا نافع بود و هر چه نافع بود جهت استسقا و از خون خلاص باشد
و دانهایم از وی میقتد و اگر ضفدع زرد خورده باشند قطع سهوت
و طعام بکنند و لون را تپاه کند و عیشان و قی و درد دل و درم سبک و
ساقین بید کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج ای که پیش ازین گفته
شد و گویند دل وی چون بپزد و بر کسی که بت غل باشد
نافع بود **ضرع ان** صاحب جامع سهو کرده که آن ضفدع است و
قول صاحب منهای معتبر است که آن بد مشک است و آنرا بهرام گویند
و گفته شد و بدل آن برم است یا بلخچه بوزن آن ضفدع آن ضفدع
بیز گویند و آن شامسفر نیم شیرازی خوانند و آن سبز بود و چون کوبند
و صاحب جامع گوید فودج جوی است سهو کرده است و طبیعت وی
خشک بود در دوم و گویند سرد بود و محر و مزاج را نافع بود خاصه
چون کلاب بر وی ازند و بر جانی که سوخته بود و ضما کنند نافع بود
و قلع را زایل کرد اند و الله اعلم **باب**

طاليسف برهونانی دار کبسه خوانند و ما قریز کویند و صاحب
گوید ورق زیتون مندی بود و آن قشودی مندی است و صاحب
طمع اقبال بسیار آورده اول گفته که بسیار است و دیگر قول این
خلی آورده که سان العصاره است و دیگر گفته که عرق شجره مندی
و دیگر گفته که عرق درخت توت که کرم ابریشم وی را می خورد و
این قولها خلافت قول مجوسی آورده که ورق زیتون مندی است
و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب جامع و صاحب
منهاج تحقیق نموده اند که این چیست مولف گوید پوست پنبه زیتون
مندی باقی قولها خلافت و خطا و اینرا پوستی سطره تر از درختی
است و صلب تر و میل بسیاری دارد و طعم آن بنیابت عسل بود و
قابض و اندک عطیه تی است نه باشد و جالینوس گوید در وی هیچ
کرمی و سری نبوده و گویند خشک بود در سیوم و این عمر آن گوید کرم
خشک بود در سیوم و زبانا فاع بود و خرجه امعاء و ترش م و بواسیر
و فاع و لقوه و مقدار خود از وی یک مثقال بود و چون بر کرم
و بدان مضغه کنند در دندانرا نافع بود و قلع سقندابل کند
چون آب وی در دهان نگاه دارند و گویند مضغه است و شش و غصه
وی عسل بود و بدینورس گویند بدل طاليسف چهار انگ در آن
کمون بود و نیم وزن آن سادج و گویند بدل آن مقل و اهل بود
مسوی **طاليسف** مژه آزاد درخت است گفته شد طاليسف
مرغیت مشهور و شریف گوید بعد از سه سال تمام پر بار آورده باشد
و هر یک سال یکبار یک بر آورد و گوشت وی و پیه وی چون با سفید
پزند و بخورند و مرق آن با شامند ذات الجنب را نافع بود و جالینوس
گوید گوشت وی صلب تر از سفیدین و لط و در شان بود و غلیظه
و دیرتر مضغ شود و این ماسویه گوید گوشت طاليسف پس بد بود مزاج با
و صاحب جامع از قول صاحب منهاج گوید که یکونترین آن جوان

و طبیعت آن کرم و مصلح معدوم کرم بود که با ضمه وی بقوت بود
و اولی آن بود که بعد از کستن دو روز یا سه روز را کنند و سنگی در
پای وی بندند و بیاورند و بعد از آن با سر که نهند و این زیر گوید
اطباء اما تقدم مرغها که گوشت ایشان صلب بود یک عت پیش از این
گفته اند و همچنان بیاورند و بخت اند و این از بهر آن کرده اند که تا
رود مضغ شود که چون زمانی درنگ کنند مانند خمر که در آرد
رود مضغ ناان بهتر بود این همچنان است و رانی گوید طغی که سبی
در وی بود چون طاليسف بندد و فریاد زند و چون به بندد
ظرفی که نیم در وی بود بستند و این زیر گوید اگر سطون نه ره وی
با مسکینین و آب کرم پیا شامند شفا یابند و اگر خون وی با نیک و با
انرا و شست بیاورند و بر ریشهای ترید که بر کنند که اکل گردد بدان
طلا کنند زایل کند و اگر زیل وی بر تایل طلا کنند ازالت کند و اگر
استخوان وی بسوزانند و سخت کنند و بر کلف طلا کنند نافع بود و
اگر بر بر صمغ لندون آن کرده اند **طاليسف** علی این سخن گوید
طالقون کاسی بود که مدبر کرده باشند بوبال کاسی که در کینه کا و
خوبی سینه باشند و مرجان که در آب تیان تر خوب سینه باشند
پس در وی سمیتی تمام و حدتی تمام و قوتی بود و دیگر گوید که آن
نوعیت که پس زرد ماند و فرق میان وی و انواع مس زردی
بود و چون از آتش بیرون آورند و نیک نهند و مددی در وی
شود و زرد کرد و دوش کنند تا سرد شود و در کتاب حجار گوید طاليسف
از جنس نحاس است و غیر آنکه بگویند با ادویه کرم مدتر کنند تا سمی
در وی اهدا کنند و اگر از طالقون خفتاشی سازند و موی ناده
که در چشم بود بوی بر کنند و بگویند و اگر مکرر کنند بهتر و اگر کسی
به لقوه داشته باشد در خانه کار یک رود که قطعه از شش وی را
اچا بنامند و آینه از وی ساخته آنرا بر نظر خود دارد و بدان امان

کند لغوم را از ابل که اند و شفا یابد اگر طالقون با نش سرخ کند
 و در آب فرو برند هیچ چهار پای گردان نکردد اگر قلابی از وی سبب
 و در آب آویزند ممکن نبود که هیچ مای از وی خلاص شود و طری
 گوید طالقون نحاس بر بنویسند و آنی سر آنج در زمان رنجین
 مرتفع می شود لغوم در موضع سینه و در بول کا و خوب است
 مولف گوید که اکثر بان طالقون را مس رست خوانند و گویند در
 کان مس میروند طبیب **نیکوترین** آن سینه سبک بود
 که زود خرد شود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند
 در دوم و مس و شقی گوید سرد است در دوم و خشک است
 سیوم و شقی اگر کسی که در کتب القوی بود مانند کل و در وی مضی
 بود قوت معده بدید و قلاع را نافع و مولد گوید که ابو الفضل
 گفته که ابو یوسف ادوات که در شهر میند و رقیق بصبهای را از بود
 و باد های سخت آید و بر م لباید و اشتر از آن بکشد و قضیه
 کرد و حریق وی طبیب شود و باشد که چندین فرسخ از آن شود
 کرد و شکم نبندد و بنهای خاذه و ششکی را نافع بود و قی که از
 صغیر بود باز دارد و گرمی جگر باز دارد و دندان متحرک را می کند
 ساختن و نوا سیر را نیکو بود و قوت دل بدید و خفقان که از جرا
 بود از ابل کند و تو خش و غم و ضعف معده و التهاب آن عیش
 و کرب را نافع بود و مفرج و مگوی قلب بود و نذر کربان معده سبب
 کند و سرد مزاج را بر عزان معطل کند و در تفرج و تقویت
 بغایت نافع بود و گویند خوردن وی ماه را مضرب و اسحق گوید
 مضرب و اسحق و مصلح ذی کلاب بود و گویند مصطکی و ابن سینا
 و بدل ذی عصا و کیمیا التیلس است و گویند بدل آن سه وزن آن
 کا فوریت و گویند بدل آن بوزن آن کل محتوم و بوزن آن کا
 مصری سوخته و گویند بدل آن نیم کاشنی و نیم وزن آن صند

طبار نوعی از انجیر است سرخ بزرگ و گشته شود و طبیعت
 از گندم است اما باریکتر از گندم و حبش می یک بالای مرد بود
 و در کرم سیر نامی دارند و آنرا کا کل گویند و مانند گندم مزاجی گرم
 بود و طبیعت او هم چنین لیکن نفاخ بود و نان وی چون کرم بود
 نیکو بود اما چون سرد شود بد بود و در بر از معده بکشد و اگر
 از آرد وی خسوی سازند سینه را پاک کند و سرفه سخت را نافع
 بود و بول بر اندو کرده و مثانه را پاک کند و در معده نفع فراوان
 میداند و اگر اسهال بخورد هیچ مضرت بوی نرسد چنانکه از گندم
 نیمه **طبار** استی پاریسی معرب است و اصل آن تبرزد است
 از تبرانکه صلب بود نه نسبت و نه نرم و نمک طبرزد از بهران گویند
 که صلب بود **طبار** خرد و الصفا دع است پاریسی جاجو آب
 یک خوانند و طبیعت آن سرد بود در سیوم و گویند در دوم
 و تر بود در دوم خون را بندد و طلا کردن برورتهای گرم و
 نقرس گرم و جمره و در دفاصل گرم معین بود و چون در زبیت
 کهن بگویند عصب را نرم کند و اگر ضا دگشت بر قله گوید کان
 نافع بود **طبار** نیکوترین سیر از آن بود که از حیوان فریه کند
 از بهرانکه بدی آن کمتر بود از آن لاغ و سنج الریس گویند بهترین
 سیر با سیر ز خاک بود و نفع ذلک کمپوس دی بد بود و طبیعت
 آن گرم و خشک بود و گویند سرد بود و در وی مضرب و خون بود
 از وی متولد شود و در بر مضرب شود و بسبب غدا ای و عفو صنی
 که دارد و اولی آن بود که بار و عن دینه بسیار و سه بخته کنند
 بر سردی شراب صافی ریش خورند یا کبر که **طبار** قویون
 و طغشیقون نیز گویند و تاویل آن فوسی بود از بهرانکه آن
 دوا سی است که اهل رمن همه میکارند بوی زهر آلود کنند و در
 جگرها بکارند و طبیعت با زهر وی است **طبار** بر سنج نیز

امعالم

گویند و آن مایه دریایی بود و بیونانی طریقی خوانند و اهل
اندلس مل خوانند و دیسفور متوس گویند اگر ادمان خوردن وی
کند بشکوی و تار یکی چشم آورد و چون بشکافند و بر کزند
تین بخری و عقرب و عکبوت تیند سیاه یا بند **طریقت**
طریقت نیز خوانند و بشیرانی بل شیرین گویند و سرخ و سفید بود
و بهترین آن بود که بر دوشک قافض بود و رازی گویند که
خشک بود در سیوم قطع خون زشت از بینی بکند و متعدد و مجموع
اعضا در رحم سگ ببرد و قوت مفاصل است بدید و مقدار با جود
از وی یک شال بکشد و اسحق گویند مضرب بود بسفلی و مصلح وی کلنار
و بدل آن جفت بلوط بوزن آن دو گویند نیم وزن آن پوست سیخ
با پوست تخم مرغ سوخته شسته چهار انگ و زن آن قرط و شش
یک آن عطر ده یک آن صمغ عربی طریقت خون بشیرانی نیز خور
گویند و بیکوترین آن بستانی تان بود و طبیعت وی گرم و خشک
در دوم و در وی قوت مخدره بود و این مایه گویند گرم و خشک
در وسط درجه سیوم و گویند سرد است مخفف رطوبات بود و شیف
نری بکند و قلاع را نافع بود و چون بخامد پیش از خوردن از وی
که به طعم احساس طعم آن نکند بسبب بخدیر و معدوم را قوت دهد
در دمل آورد و در شوارم هم بود و قطع شهوت باه بکند و تشنگی
و مصلح وی کرفس بود و نمیمی گویند آب دی با آب رازیانه تر و در
سندی و گویند که انرا کافه خوانند و کدر گویند منع اند و حصه
بکند و خاصه آب طریقت این فعل میکند و منع حدوث علقه
درین معنی آن بیونانی دو تله ادراتی گویند و این اسم در
به حد قوی است و آن گفته شد در نبات خضی الثعلب نه گفته شد
و دیگر بر دواهی که مخصوص است با این اسم و آن جو مانه است و بیونانی
نام بسیار دارد و بعضی دیرا سوانس خوانند و بعضی اسفلیطس

مستقن و بعضی اسکوفیلن و آن نبات است که در ازی قندی یک کز بود
یا بیشتر و دیگر قضبان وی باریکتر بود و سیاه مانند خر و در اندام
نوی سداب کند و به آخر بوی قزو کل وی زیزی بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم مانند قز الهود و تخم وی و درقی وی
چون به آب پاشند نافع بود بشوره و علیه البول و صرع و ابتدا
استسقا و در درم و جیص و بول براند و باید که از تخم وی سه درم
و زورق وی چهار درم بخورند و بعضی از مردگان در تنگ مشک سه
ورق و سه حب از وی با شراب پاشانند و در تب و ربع چهار ورق
و چهار حب زایل کند و پنج وی از دواخل ادویه های معالجین بود و
ورق وی چون با سکه چین پاشانند سودا بدجست کزندی جانور
بعضی گویند که طریقت نباتی وی چون با پنج وی بر موضع کزندی و
جانوران ریزند در دوا ساکن کند و این **طریقت** یا سیاه
درخت کز خوانند و آن انواع است یک نوع تریوی کزمارک خوانند
و آن اثل است و تریوی را جب اثل خوانند و مژه الطرافه گویند
و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قضا و بختی بود و مژه
وی نبات قافض بود و گویند که وی گرم بود و طریقت وی خون باز
نظول کند بر شش بکند و چون ورق و پنج و قضبان با سرکه یا سر
بیزند میرزا نافع بود و در دند از اینر بدان مصغنه کردن و
موافق زمانی بود که رطوبات از جم ایشان روانه بود و زمان در
بر آن گذشته باشد چون در طریقت وی کشید نافع بود و خاکستر خوب
وی بخود بر کزتن همین عمل کند و از وی چون بر ریشهای ترافانند
خشک گرداند و کا صید ریشها که از حرق آن تر شود نافع بود و دوا
وی زکام و جدی را نافع بود و این دافد گویند بر زکام طعام ظاهر
شد پس از طریقت پنج وی با میوه های چند پاشانند و از وی زایل شد
و گویند بخورند زکام دیگر را و مفید بود و جوی گویند که چون

و خان گند و رم به راناف بود و رانی گوید بخوردی سه نوبت بوی
خسک کنه و شریف گوید چون بخور کنند در دهان کسی علق بران چسبند
باشد بپزند و نمره دی گزند کی رنبد سود دهد و دیگر بپشور بپوش
گویند بدل نمره الطرافه در روی چشم عفن کنند **طریق**
و طر شقوق نیز گویند و آن مندی بای بری بود و گفته شود
نوعی از مایه که حرکت از طرف ادر با نجان می آورد آن طر
تبریز مولف گوید آنرا از لجه دریای قلمز گیرند و آنرا در انجاشا
مایه خوانند بهترین آن بود که نه کهن باشد و طبیعت آن گرم
خشک بود و طبع براند و اندکی از وی ملطف سودا بود و در تنها
ربیع و وی مضرب بود بسیار و معده و مصلح دی روغن بسیار بود
طریق بنام نیست که در جزیره اکثر بطش رود و صمغ می اند
صمغ عربی بود و حرارت و رقیق و صمغ می در اول در حبه میوم
بود سنگ کرده بریزند و حیض براند چون یک مثقال از وی باشد
و این نبات بغیر از جزیره اکثر بطش می رود و درخت می باشد
در وقت مصطکی بود طر و علو قطر **عصغور الشوک** است
و عصغور السبلح نیز گویند و مولف گوید آن مرغ است بمقدار
مخسکی و در بال وی بری بر د بود و بعضی سفید بود بنال وی بود
و بر لب آب نشیند و دینی در از دارد و دام دنی وی در حرکت
و بشه از وی و براد شک با یک گویند سنگ مشا نه بریزند و در
کنند که دیگر جمع شود و دیشقور بپوش گوید چون از خون وی است
بخورند سنگ بریزند و ویرا صفرا غون و طر علو دیس نیز گویند
طریق نوعی از سبزه است طر لیا نیا نیست که در دهان
رود و کل وی مانند کل خسق بود زرد و گرد بر گرد خا رداست
و بشه از وی انگر نیز خوانند و آن قراط بری بود و گفته شود در ف
اگر طریخ وی بگزند کی عقر ب افی ریزند در ساکن کند و اگر

و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان در دوز حمت سدا کند که از گزندگی
افعی **طریق** عدس نقشه است که با سه که بخته باشند طلق
گویند الا وض خوانند و عرق العروس و پیونانی اسطرا ای گویند
و تنبیه آن گویند الا رض بود و رازی گوید سه نوعت بحری و با
و جلی و علی ابن محمد گوید هم سه نوعت بانی و مندی و اند
صحنه دی سبزه بود و غافقی گوید آن نوعی از چنی است و آن
معروف بود بعرق العروس و اسطاطا لیس که بدخا صیت طلق
است که اگر به یادن یا به آهن و مطرقه در هر جزه که چنه بایدان
توان گفت بگویند کوفته نشود الا مکرر الحامش بشکند و قطعا
دی سخن بتوان کرد و اگر سنگی چند کوبک با وی احیا کند توان
در خرقة حسن یا بوی بندد و در آب میخا نند با جسم وی خرد
شود و بگذارد و علی بن محمد گوید حل می چنان کنند که در خرقة
بندند با سنگی خرد و در آب نیم گرم اندازند و با سنگی میخا نند
تا حل شود و از خرقة بیرون آید بعد از آن آب از وی صافی کنند
و در اقباب پاک کنند تا خشک گردد پس درین ظرف باند مانند
ارد خرد و مولف گوید که این عمل احلی است چنانچه این عمل
با این طلق چون کرده باشند مخلوب خوانند نه طلق مخلول و تنبیه
گویند خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است در اول و حرکت
بود در دوم و قابض بود خون را بندد با آب لبان الجمل و درم
تدبیر و در ام ذکر و خلف از دین و مجموع گوشتی که سست بود در ابتدا
مافع بود و خون که از سینه روان بود با آب لبان الجمل نوشیدن
و طلا کردن خاصه و منظر را بار سود دهد و غافقی گوید بگویند
جهت رگشهای که بر اعضا میزد و مان پیدا کرد یا که در اند و زایل
کند و صاحب منهاج از قول اسحق گوید که نیم مثقال از وی سنگ
کرده بریزند و گویند مضرب بود بسیار و مصلح دی کثیر بود و

سوخته نشود الا بکبد **طبله** ابو حنیفه گوید اول ثمر کل طلع خوا
دقتر وی کنیز خوانند و جفری گویند و آنکه در اندرون قشوی
و لیع گویند و بیارسی بهار خرم گویند و طبیعت آن سردست و
خشک در دوم و گویند قبض وی ممکن نیست و وی نر بود و با تو
گویند دقیق خل که بیارسی کش خرم گویند باه را نافع بود و می معت
نوشته دهد و این ماسویه گویند خشکی وی غالب بود بر رطوبتی
چهار و سردی وی مانند سردی چهار بود و در معده بزرگ و در شکم
بلند و در بیا خوردن وی در دفعه بیدار کند و قوی و این فعل
خاصیت وی است و صاحب منهاج گویند مصلح وی سهد است
رازی گویند طلع معوی معام بود و خشک کننده و محر و راج
سود و در دفع مضرت وی بکسر از نخ و معده و در راز معده که شستن او
بر کبیل می کنند با کوار شات گرم و این ماسویه گویند اگر مسلولی بود
باید که با خردل و مرغوی و زیت و فلفل و گردیا و سیاه و کرفس و نعناع
و صغره خورند و اگر خام خورند با طعاهای جرب مانند مرغ و زرد
فریه و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن چزند **طبله**
میوه است در طرف دریا که انرا موز خوانند و گفته شود **طبله**
نوعی از جندخت که حکم اهل شام و بر اطلبس خوانند و اهل مصر
و بنس و عکس با آن خورند و در صدف گفته شود طلا و جرات
و گفته شد بعضی گویند مثل است و این سمیون گویند نوعی از بطل
و مولف گویند آنکه مشهور و محقق است طراب کهن خوب را طلا خوا
ططم سماق است و گفته شد **ططر** اخروغ است و گفته شد
طوان پیش است و گفته شد **طوفی** نوعی از کادریوس
نعنی است و گفته شود **طوط** فطن است و گفته شود **طوط**
عناب الغلب است و گفته شود طوط طاق اغر و گفته شد طوط
و آن نوعی از سلق بری بود و در حاضر گفته شد صفت آن **طلف**

غافقی گویند ذوق است و گویند طعاجی است که از ذره سازند **طبله**
نوعی از حی العالم است و گفته شد بعضی از خواص وی در حرف
گفته شد و جالینوس گویند طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود
در دوم تا سیوم جراحات عفن را بصلاح آورد و برهمنی و برص
با سر که طلا کردن مفید بود و در بسفور نیوس که بد و رقی و می خون
بر برص ضما کند و شش ساعت را کند تا ابله نرند و صمدید
بریزد و برص را بغایت نافع بود و باید که بعد از آن اردو ضما
کنند و چون از وی گرفته با سر که امیخته در اقیاب بر بهنق مالند و
را کند و را کند تا خشک گردد و بهنق بسته زایل کند و عریت
طبیعی و طبیعی نیز گویند و آن وادی است و گفته شود **طبله**
بیارسی تهو خوانند و بزبان اندلسی ریس و نیکو ترین آن
نر بود که در زمان خریف کیرند و طبیعت وی معتدل بود و در کرمی
شکم بندد و نا قمار را نافع بود و دشتاید که امان اکل وی کنند
فصلها اصحاب ریاضه و اولی آن بود که مانند هر سه نرند
از هر انکه غذاوی غلیظ طبعان کرات بری بود و گفته شود **طبله**
طبله میو است مانند ذرا بچ که از آن کو حکم بود و در کرد
و بختان سرخ بود و نقطه سیاه بر آن و همان فعل ذرا بچ می کند
و مولف گویند بیشتر از وی و بر او و مسک خورند و بدل از ذرا بچ است
و گویند کرمی بیشتر بر درخت صنوبر **طبله** نوشا در است
گفته شود طبله مجموع کله مبرد و مجفف و **طبله حکمه** بسیار کل
حکمت خوانند و صفت آن بسیار است و مولف گویند بهترین آن
نوعیت کبر کل زرد پاک چهار من و یکوید و به نر و یک من کاه
و نیم یک در آب سر کنند و بدست مالند تا خا حل شود بعد از آن کل
بر سر آن کنند و چهار یکی موی سر آدمی بمقراض حیده و چهار یکی بر سر
پنجته بر سر آن کند و نیک باله جدا کند باله نیکو نشود

انگاه غنم غنم بنهند تا خشک گردد هر زمان که خواهد بگوید و باب
صافی خیمه کند و استعمال کنند که بهترین انواع کل حکمت این است که
کنند شد و نوعی دیگر صاحب منہاج آورده یک جزو کل و یک جزو غم
کوفته و بخت و یک جزو طخ و یک جزو خطمی و قوی چیدن بنشینند
و نیک بنگ بآید و مستعمل کنند نافع بود **طین مخموم** کلی سرج
بغایت افسوس از بل بجهه آرند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات
خشت نیست و هیچ شکر در آن زمین نبود و قبری در آنجا نیست
آن کل را مغزه لمانی خوانند و طین لکامنی گویند از بهر آنکه زبانه
ساحرا از کل یافته است و مغزه لینه و خوابیم نیز خوانند و صورت
ارطیس بر آن بود ایستاده و در یسوی بنوس گویند کلی است از جزو
لیموس که بخون بزگویی میسر شد و آن صورت بدانچه میهند و
خوانتم الملك و ختم الملك از بهر آن گویند که صورت ارطیس بر آن بود
و احوال بسیار آورده اند در این کل و جالینوس گویند نیکو ترین این
کل و جالینوس گویند نیکو ترین این کل آن بود که از وی بوی سبب
آید و خون را بندد و خون در دمان که بر نوزبان را بچسبند و خون
گویند که امتحان وی اول بر لب کنند اگر بر لب بچسبند دیگر بار بر زبان
نهند باید که بچسبند و بغایت نرم و املس و براق بود و گویند
آن زمین که کل مخموم از وی بیاید آوردند از زمین یونان بود و این
زمان آب گرفته است و هیچ آب بر سر کوه بد طبیعت وی معتدل بود
کرمی و سردی مانند مزاج آدمی الا بنوسه وی بیشتر از رطوبت بود
و در وی رطوبتی که متخرج نبوست نوده باشد و در وی خاصیتی
بود در تقویت ل و تخرج از آن و تریاق مطلق بود و مقاومت با
مجموع زهر با بکند اگر بر سر سم خوردند یا پیش از سم دفع زهر با بکند و
مولف گویند که یکی ساله قریب دو مثقال گویند بر یک که از
سموم قتل است خورده بود و در زمان قدری از طین مخموم با شیر

بخورد و دادند آغازتی کردن کرد چنانچه مجموع که خورده بود شد
دیگر بار قدری با شیر بوی دادند دیگر تی کرد و یکد و مجلس طبیعت با
و از آن زهر کشنده خلاص یافت و کسی که در این خورده باشد و از آب
بحری طین مخموم یا شامه در حال تی کند و در ساعت دفع سم آن کند
و حب الغار نیز همین عمل کند در دفع سم و میس گویند سخی کرده یا
دفع وی در زمان دبا دفع و با بکند و اسحق گویند مضارست بنشین
و مصلح وی کلاب بود و بدل آن در قبض خون طین رومی بود و طین
ارمنی که بخون بزگویی میسر شده باشد و گویند بدل مغزه است اما
در تریاق بدل وی نیست و مجموع ریشها که از وی خون روان بود
چون بر آن پاشند خون بندد و چون بدان حقه کنند و سطر
نافع بود و سسل و نشت دم و سح اعا خوردن و حقه کردن نافع بود
و مقدار ما خود از وی تا دو درم بود و جهت کزندگان و جانوران
کشند با شد افی و سگ دیوانه با شرب آب خوردن و با سرکه طلا
کردن سود دارد بغایت دفع سم آن بکند و درین اعمال بغایت
جربست طین **ارمنی** کلی است سرج رنگ که بقیه رنگ زرد
اسحق بن عمران گویند سرجی است بسیار سیاهی زرد خوشبوی و مذاق
دی تریاقی بود و بر زبان بچسبند و طبیعت وی سرد و خشک بود
در اول و صاحب منہاج گویند نیکو ترین آن زردی بود که در
رملی نبود چون سخی کنند و چون بر زبان نهند بچسبند و طبیعت
سرد بود در اول و خشک بود در دوم خون را بندد و طاعون را
خوردن وی و طلا کردن نافع بود و در احاطات دقاع را و نزله که از
سر سینه برزد و از آن ضیق النفس پیدا شود و میس و او به از وی بود
و مقدار یک مثقال مستعمل کنند و سسل و نافع بود و بسیار
شش خشک گرداند و جهت سبب عظیم نافع بود و گویند در
زمین ارمن و قتی و با سی عظیم بود چنانچه گویند چند کس معصن

و باقی تلف شدند و آن چند کس را چون تحقیق کردند همیشه این کل اند
خوردندی و این خواص از اینجا معلوم شد از بهر آنست که اطباء
و کلاب فرمایند و اگر بت بود بکلاب فقط و آب سرد و کس عظم
نافع بود باقی قیاطا کردن و پوست بواسیر از معده بیرون آورد
و گویند مضر بود پسند و مصلحتی کلاب بود و اسحق ابن عمار
گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف یا بجای بود و
بدل آن مفره است یا طین لاک **طین رومی** مجفف و متبضع
منع درمی که در جفون پیدا شود بکنه چون با آب کاشنی طلا کنند
و خون که از چشم آید باز دارد طین را موسی طین ساس
خوانند و گویند یا موس نیز گویند و بهترین آن بود که سفید
بود و بغایت بر زبان بچسبند مانند بن قی چون در آب نهند
رود حل شود و از بلاد یونان از جزیر کبرس خرد و وی
خشک تر از طین مخموم بود و و بر اغسل حاجت بیست و
بستن خون قایم مقام طین مخموم بود و بر درم نذین طلا کرد
سود دهد و در ابتدا نفوس در نفست دم و در قیضه معاش
از آنکه متعفن شود خفته کردن با العسل بعد از آن نمک آب
بسیار با لسان الحل خفته کردن سود دهد و اگر با سرکه خرد و با
بسیار با شامند و دام حار را نافع بود خاصه چون طوبت
بر آن زیادت بود و سبب باشد مانند بن و پنبه و مجموع
گوشتها را فاسد که معروف بود سود دارد و چون با کلاب
بوی خورند قطع نفست دم و ترف رخ و طمست دایم کند و چون با
رودغن کل بر خصم تدا بین که در می گرم داشته باشد طلا کنند
ساکن گرداند و قطع عرق بکند و چون با شراب نباشد طلا کنند
حالتون و ادویه کشنده نافع بود **طین قریشی** کلی است رخ
طکون و چون در دست بماند سرخی در دست بماند و چون

در اندرون وی بکما بود و چون بر زبان نهند بچسبند بغایت چسبند
بجمله باز توان کرد از زبان و طبیعت وی سرد و خشک بود
و در وی قیضه معتدل بود نافع بود جهت مجموع حرارتها و در
طلا کردن و شکستگی اعضا و کوفگی در زمان افتادن از جا
طلا کردن و معتد را خود از وی بخورم بود از قول اسحق بن
معاصی و کس نفست دم و قرصه امعاء نشامیدن و خفته کردن
نافع بود و جهت دفع ادویه قناله چون یک درم از وی با آب
و مطبوخ سیاه مانند نافع بود و بدل آن طین مخموم بود **طین**
قناری حرا تر خام خوانند و گویند طعم وی اندک کافوری
دان مانند صفای رخام بود سفید و برای و خوشبوی و گویند
از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود مانند چسبن
و در سیف و رینوس گویند آن دو نوع است یکی سفید و دیگری
فرقی دوی دسم بود و جالینوس گویند قیضه وی مرگش بود و در وی
نبریدی و کلبی بود و از بهر آنست که چون مغسول کنند قیضه
جزو محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد و خشک کرد و
با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی است نافع بود و آنچه خاص
بود بسیار منفعت دارد و چون با سرکه طلا کنند بر مجموع و در نهاده گرم
دورم سبب معده و ریشهای بخوار رحم چون بسوزانند و شسته
کنند نافع بود و مؤلف گویند در گویستان بزرگی باشد و زبان
جهت جلا زوی استعمال میکنند و در وی را پاک میکند و این سخن
گویند بدل آن طین مصر است از آن حسان گویند اهل بصره طین
طین را خوانند و اصناف وی بسیار است از منی و سجلا سیه
و اندلسی و ارمنی نیکوترین همه بود بعد از وی سجلا سیه و
از اندلسی بود در معالجه و آن بغایت مفید بود و در جمیع طین
درود سبب نکرده و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون حل

در دی لزوجت بیشتر بود که در غیر دی و اندلسی و نوع بود یکی
و یکی سیاه و آنچه بقایت سفید بود در محالی مستعمل کنند و آنچه
سیاه بود بدو و تصرف در آن شاید کرد و محمد بن عبدون گوید
طین از طین غلک خالص است و از سنگ و مل و علی ابن محمد گوید
طین از خالص از مل بود و مولف گوید که کلی مست در نزدیک
شیراز و بیشتر آنی کل کرسی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی
بود و آنرا نیز هم بدین اسم خوانند و آن کلی بقایت زرد رنگست
نزدیک بزمی را و چون با آب و است با دام و قان کنند از بهر خورد
لو ترا سرخ گردانند و طعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکرده خورد
و علی بن زین گوید طین از سر و خشک بود با غندال بنیکو بود
جهت همه جراثیمها و اگر ناسر که بر کزندی زینور طلا کنند در در
زابل کند **طین فارسی** بهترین دی سرخ بود و بیشتر از دی را کل
شوی خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود در دشت و اناج
بود چون دو مثقال از دی مستعمل کنند گویند مضر بود بکمان و
مصلح وی آب سرطانات بود طین از سر طین الصنم گویند و
از موصی که نزدیک قسطنطنیه است میان دو کوه دارند و آن
زردی تیره رنگ بود و در آنجا رمانا کنند که برین کل مری کنند
و آن طایفه کسی نداند خواندن و ندانند که چیست بغير از ایشان
که اگر کسی بگریسازد از طلسم شناسند و آن غریز بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود بر درهای گرم طلا کردن نافع بود و خون
باز دارد خوردن وی در رستن خون از همه طینها بقوت تر بود
و فاضله **طین بل** **طین مصری** طین حریره مصطکی طین حیا خوانند
و دیوسس هم گویند و دیسفور بنوس گوید بنیکوترین آن بود
سفید بود و بلون خاکستر بایل بود و این کل رفیق بود و صفی
داشته باشد بارهای مختلف شکل بود چون در حمام خود را بد

بشویند روی و مجموع بدن را جلادید و فاضله بن ادویه بود که
جهت ریشها که از سوختن آتش بود مستعمل کنند **طین افریطس**
مضعف ترین طینها بود که یاد کرده شد و مضعف تر از سر بود
ریشهای چشم را نافع بود و چون زن آبستن از خود پیا و نزدیکی
نگاه دارد و وی جلادید بغير لذع طین کرسی میوه است
اسالمیطس خوانند و معنی این اسم کرسی بود و بعضی قوامیطس
خوانند و این اسم مشتق از فرمان بود و معنی آن دو بود و این
کل از مدینه سلوک تا بلاد سوریا بود و بنیکوترین دی آن بود که
سیاه بود و مانند نم و از خوب صنوبر که با و آنچه خاکستری رنگ
بد بود و جالبینوس که بد بدان سبب طین کرسی خوانند که در
زمان بهار در اول ابتدای درخت کرم ورق بیرون کنند این کل
بر درخت می بماند کرسی که ورق انکوبه خورد و جشمهای
آن درخت تپاه می شود و دیسفور بنوس گوید قوت وی فایده
و بلین و مبرد بود و در کلها مستعمل کنند موی قره بر و باند و
جالبینوس گوید جوهر دی نزدیک به جرد بود **طین مصری** از بلین
خوانند و جالبینوس گوید مطحون و مستعملان بسیار دیدم که در
اسکندریه طلا گردانند و نافع بود و بر درهای کهن و در دمای من
و بواسطه طلا کردن بقایت می شود و طین نیش بوی طین با کل
خوانند و طین جراسانی گویند و آن کلی است که قام و بریان کرده
خورد و بدان شغل کنند و دی نوعی از طین از بود و لون وی بقایت
سفید بود و مانند سفیداج و بیشتر از کل سفید خوانند و طبیعت
وی سرد و خشک بود و گویند کرم بود بسبب آنکه اندک شورشی از
قوت نم معدی بدید و عشی را نافع بود و متع فی مکند و مری معدی
زابل کند و مقدار با خود از وی از یک درم تا یک مثقال بود و اگر
زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده آورد و شک در کرده بداند

و خلافت عاقل درخت جال است و گفته شد **عجب** و عجب نیز
گویند و آن ثمه کاکج است و گفته شد عجب تر جال است و گفته شد
عتمه زیتون کوبی است و گفته شد **عجب** حب ایسل است و گفته شد
عجیم فضا خوانند و پیارسی دانه میو نیز گویند و طبیعتی
سرد و خشک بود در اول گویند در دوم و شکم بندد و عده
بلین خوانند و پیونانی قاقوس و دی قعاج بود و مرکب از قوت کا
و جاله و پوست دی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود
پهن که زود پخته شود و چون در آب پخته کشاید سیاه شود و طبیعت
وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند
اول و خشک بود در سوم و در سقورینوس گویند ادمان اکل وی
کردن تا یکی چشم آورد و با سوتق بر نفس ضعیف کردن نافع بود
و با اکل لیل الملک و در غن کل و سفر جل بر درم چشم که از کرم بود
و درم نشان صفا کردن نافع بود و جرم عده شکم بندد و آن
آب که غده روی پخته اند شکم براند و خنای را نافع بود و در عده
مولد خلط سودا بود و خواب استغنه نماید و خون را غلیظ کند
و در بر مضمر شود و معین را بد بود و مولد ریاچ بود در معلوم
و امعا و اعصاب و شش سرد را بد بود و خون بافتند با بالاسان
الحمل یا سلیق سیاه یا حب الاس یا شوزمان یا ورق کل خشک
از عود یا سفر جل نیزند قوه قبض وی زیادت کرد و شکم بندد
و هذت دم ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقصر کنند وی
دانه از وی فرو برند یا ستر خالص را نافع بود و چون با سسل یا
ریشهای عقیق را با صلاح آورد و سلیق البریس که بد خون را غلیظ
کند و در آن کند که در عروق روانه گردد و خلطی سوداوی و امراض
سوداوی تولید کند و بسیار خوردن وی جدام آورد و درهای
صلب و سرطان و نشاید که عده سن یا شیرینی خورد که سده بسیار

جگر پیدا کند و مضر بود با عصاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض
و بدترین وی نکسود بود و گویند استسقا را نافع بود و عصاب
جدری و ادرام کرم را نافع بود چون با سرکه یا غون طبع نمایند
دفع ضروری آن بود که با گوشت تن فربه نیزند یا بروغن کاه و یا
برغن بادام و بدل وی طبع ماست بود **عده** بیشتر از بیست و نه
گویند و آن نوعی از عده سبزی بود و وی کرم بود بدل و حیض براند
و مسهل دم بود و گویند در وی نیز قاقیه مست بدل وی فوج نیز
بود و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه اختلط بود و در وزن آن
عده س عودا نکند ش است و گفته شود **عده** عصاب منہاج کوه
بر سیاه شان است و عصاب جامع گوید طبعی است و گفته شد عده
خزما راج است و گفته شد **عرف** بلفه اهل نجد قضیه است و گفته شد
عرف الجبار در الجبار گفته شود **عمر** سرد و کوبی است که جگر
و بزرگ بود بیشتر از بیست و نه و گویند درخت وی کرم بود
و در سوم خشک بود در اول مسخن و ملطف بود و در خان کردن
وی کزندگان بکمر نیزند و نافع بود جهت اخنای رحم و سدم را
بکشد و بول و حیض براند و دفع کزندی جانوران بندد **عمر**
بهار است و گفته شد **عظم** مستعمل از وی پنج دی بود و از اهل
شام ممد خوانند و اهل مشرق فلیقی و بعضی عسل خوانند و شیرازی
جو یک ایشان گویند در آذر بگویند و بدل آن را زراوند طوط
بوزن آن و فوج دانه اربع بوزن آن **عروق** در جگر بسیار
پنج کبر گویند و بهترین وی باریک بود و طبیعتی وی گرم و
مسهل بلغم بود و مقوی معده و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و
بود بماند و فصل آن عسل بود و منفعت وی باقی در صفت کبر گفته
عروق الصفرة عروق الزعفران و عروق الصباغین گویند و آن
نوع است که چک و بزرگ و وی را پیارسی نزد چوبه گویند و بعضی

هر دو کوکوی کوبند مایه است و کشته شود و طبیعت دارد گرم
خشک بود تا سیوم و کوبند در دوم و در وی جلای قوی و خایند
وی در دندانها نافع بود و عصاره وی در ششهای چشم مفید
و سفیدی بر د و با آب میزند و اینگون چون پاشا میزند
برقان که از سده جلزود سود دارد اگر بکوبند و بر ریشها
خشک گردانند و اگر در چشم کشند قوت با صره بد **عروق**
قوه است و کشته شود عرق **پیش** مستعمل است و کشته شود
عروق الشمر ملک است و کشته شود عرق الکافور در نهاد
و کشته شد عرق یا پس قلعو نیاست و کشته شود **عدس** این
چیز است که زیاده می شود و طاهر می گردد نزدیک انوی است
وی در عرب آنرا عظم البقی خوانند و بسفور بنوس چون بکوبند
و سحی کنند و با سر که پاشا میزند صرع زایل کند و در مداوی
کرنده کی جانوران مستعمل کنند و کوبند نیم درم از وی چون بخورند
کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود **عرم** اسمی است که
برای باد بعضی حدیق خوانند و کشته شد **عصف** یا بهی است
اهل مغرب سردین خوانند و یونانی غاریس **عروض** کافیتور
و کشته شود **عرق** نوعی از کنار است و آنرا کاند کوبند
بر روی هر و غار را دارد مانند مغار مرغ و بعضی مانند قلاب
عرق نزدیک اهل مغرب خواص خوانند و دوم کوبند بخت اهل
خند قصب خوانند **عزیز الکس** قطور یون غلیظ است و کشته
عزیز الصغیر قطور یون دقیق است و کشته شود **عسل**
لف الکرم است و کشته شود و با رسی پنجه در خوانند **عسل**
مبعضه ساید است و کشته شود **عسل** بهترین وی آن بود که
الحلاوة بود و خوشبوی و سفید بود و کوبند فاضله تر عسل
که بسرخ زایل بود و در پیعی بود و بعد از آن صیفی و آنچه ششهای

بد باشد و نوعی از عسل خرفی بود که چون بپزند عطسه آورد آن
نشیاید که خورند و کوبند بوسیدن آن غشی آورد و عرق سرد و عمل
زایل کند و چون بخورند البته عقل زایل کند و مداوی وی بقی کنند
بعد از آنکه مایه ملک بود و سیداب چند نوبت خورده باشند که
تا معن را پاک کند بعد از آن قنار فرد کتری بخورد و حکم نوعی دیگر
عسل بود که حکم وی و شوکران یکی بود و همان علامت حادث شود
و معالجه وی چون معالجه شوکران کنند و آنچه عسل نیکو بود طبقه
آن گرم و خشک بود در دوم و در بسفور بنوس کوبند بقوت طایفه
رطوبات از مغز بدن بکشند و دفع عفونت بکند و چون با شست
پزند و بر قویا مالند زایل کند و با قسط بر کلف مالند نافع بود
تنها اگر مالند شبش بکشند و دفع کند و چون بدان کمک کنند
یا غره ورم حلق و ورم عضله که در جانب بان و حکم لوزین
بود و خنای بلغمی نافع بود و بول بر اند خون گرم کرده بار و عن
کل بایش مندر سرده را موافق بود و کزندی جانوران دگس که
افسون خورده باشد و فطر و منصوی کوبند و مستعمل شود بصیر
و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان نافع بود و در تابستان
خوردن و مزاجهای گرم را مضر بود و رازی گوید مبع علاج جبهه لثه
و دندان در تنقیه و جلا و در کوبش رویا نندن لثه بر از وی شود و با
جسم مرده را نگاه دارد و اگر با کشت ستون سازند دندانها سفید
گردانند و چون با سر که یا میزند و بدان مضحکه کنند صحت دندانها
نافع بود و شریف گوید چون بار و عن کل بر ریشهای شمدی و مجموع
ریشهای بلغم شور مالند زایل کند و بجز ریش چون با دویه خلط کنند
که در وی جلای لودنوششهای چشم مفید و قوت با صره بد و
نفاست مغزو جان نافع بود و اگر قشر محک لوز مر دارد و بادیه یا
اضافه کنند و در بدن مالند عرق بسیار دارد و چون با دویه بر صورت

بهرشند جلا آن زیادت کند و چون با آب پاشا مندریش رود پاک
کند و سینه را از فضل و اخلاط پاک کند و بجا معیت را باعث بود و
مطبوع دی سموم را نافع بود و چون نیک از وی متولد شود خاصه
زمستان و جوانا نیز مضیه بود و کسی بر وی مرار غلبه کرده باشد و
و چون بسیار بخورند فی اورد و چون با ارد و حواسی بهر شند و در و
بکشته نهند و بکشد و حرک آن بکشد و چون با رذا و نطوین یا
کرشته بهر شند لم بر جراحت عمیق نروید و مصلح دی رمان فرود
و حاض اترج و در یوب و فواکه و بدل آن بیخه سیرین بود و اعظم
عسل الطرود و القصب کرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم لرزد
و عسل طرزد براند و عسل طرزد بسیار سی شیره نبات خورند و از آن
قصب انچه اول از نیشگر که نند **عسل لبلبا** در معیت آن در بلاد
گفته شد و صنعت یک نوع دایمی نرفته شود و اگر غیر آن نوع با
خواهند مانند روغن کزدم و خود کزند و شیشه را در کل حکمت که
و بلاد در آن اندازند بعد از آنکه شربهای و ترا برکنده باشند
و آتش در پشت شیشه بسته برافروزند بعد از آنکه سرنگون نهاد
باشند و قدری موی آب یا لیمو غرما بر سر شیشه نهاد تا عسل از
دی جگه برآرد و استعمال کنند و موقوف گوید آنچه بی آتش کزید
بهتر بود بکینه بلاد و بشکافند و مردود دست بگردگان فائین
بالند و آن بلاد را در دست بالند و بکار عسل دی از دست حاصل
می کنند آن مقدار که خواهد و مر زمان که دست را پاک کنند دیگر گردگان
فائیده در دست بالند و این نوع بهترین انواع است و موقوف جند
نوبت خود امتحان کرده و هیچ مصرت نرسیده **عصا صاب**
منهاج گوید در قتی اعرابی بانی بود و آن یکی از بیوه ها است
و نموی را خرم خوانند و قحاح وی باشد قحاح و فلی بود و گویند
نوعی از وی است که اگر در سایه می نشیند کشنده بود و طبیعت

دی کرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم و در وی قطنی باغدا
بود و بسوی بر قویا و سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل جنت
قلاع که در دهن کودکان عادت شود میبند بود و شکم براند و با
منعطف احسا بود و بسوی سه درم کشنده بود و سکر دی در سینه کشنده
شد **عصفه** نوعی از لبلبا است و گفته شد **عصا صاب** شکر جنت
گفته شد **عصبت** بزبان بغدادی و موصلی چیزی زرد است و گفته
شد انواع آن **عصفه** بسیار سی خشق خوانند و صهبانی کل کاوش
در نیک عفران نیز گویند و آن دو نوع است بری کبستانی و طبیعت
بانی کرم است در اول و خشک است در دوم بری کرم و خشک بود در
سیوم و دی معتدل بود با نضاج کلف زایل کند و با سیر که بر قوی
مالیدن نیک بود و در همای کرم با عسل جنت قلاع که در دهن کودکان
بود و چون بدان مالند نافع بود خاصه بری وی و حالینوس گوید
بدل وی زهره الملع است **عصا صاب** صاب منهاج گوید حفرم است
و گفته شد و صاب جامع گوید لبلبا است یونانی و برا قوس
گویند و گفته شود **عصر البراغی** بطباط خوانند و برسیان ارد
و شیرازی گفته گویند و به لفظی دیگر سرخ مرد و آن دو نوع بود نزد
ما و بهترین آن کبستانی بود سرخ رنگ که بسیار مایل بود و طبیعت
آن سرد است در دوم و گویند خشک در سیوم و گویند نراست و
وی قابض بود و منع خون رفتن کند و طبیعت سبب و نرا و ارام نوی
و جمره و ممله طلا کردن نافع بود در عصاره وی چون در گوش چکانند
گوش بکشد و بریش انرا خشک کند و درد زایل کند و اگر زن از
دی فرزخه بخورد بر کبد قطع میلان فرم از رحم بکشد چون آب
پاشا مندر قشدم که اگر سینه بود نافع بود و تا دو درم از وی شعل
بود و اسحق گوید مضیه بود و شمش و مصلح فی صندل بود و بدوی
فضیله الثعلب و قطیر البول اسودد و از بهر آنکه در اول حکم کند

و قویج را نافع بود و چون با شرب یا شام میزند که جانوران زنده
را نافع بود و چون قبل از برآوردن آفتاب یکساعت یا شام میزند
سودمند بود و جهت تری و آوار **عصاره پیاز سی** که خشک خوانند و
نیکیوترین آن فریه بود و آنچه در خانه ها فریه کنند بد بود و اولی آن بود
که از آن اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد شود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیبوم گوشت وی صابن است از گوشت در آج بود
ماه را زبادت که خاصه دماغ وی و ابو العلاء بن زهر کوید نافع بود
جهت استرخا و دفع و لقوم و انواع استسقا و مجامعت را زبانش
کند و لیکن محروم از آج را موافق بود و دوی مضرب بود بر طوبی با خلی
و خلطی صفراوی از وی متولد شود و اولی آن بود که بر و غش بادام
بریان کنند و چون با مری مطبوخ کنند گویند زود تر بگذرد که بران
کرده و باید که قطعه ای از استخوان وی بخورند که هیچ در مری و انفا
بیدار کند عصاره یا شیشاف یا شیشا خوانند و بهترین آن بود که
زرد بود و سبک عمل در میان آن که در نواحی موصل سازند طبیعت آن
سرد و خشک بود و در نهایی گرم را بخیل دهد و حرارت آن بپاشند و در
چشم که در نور نافع بود و صنعت وی چنان است که آب وی بکشد
بخوشانند تا غلیظ شود و شفاف سازند و بدل آن جنض است
پوشش در بندی **عصاره خشک** است و اینون است و گفته شده
عصاره المثلک عصاره السوس است و در السوس خوانند و طبیعت
وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبض اندک بود و دوی
خشونت قصب و شش را نافع بود و در پیش ثانه و تشنگی قطع کند
قوة ادویه خان بشکند و بدل آن دو وزن آن اصل السوس بود
عصاره القز آفتاب است و گفته شد عصاره القز که بکشد غایت
تر و بکوبند و آب آن بکشد در آفتاب نهند تا بجمد گردد و بر آید
و استعمال کنند در غایت نخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد

خشک بود ملطف و مقطع جرب و حله را نافع بود و چون با شرب
و سکنجبین یا شام میزند و بهنای کمن و درد جگر را و مقدار را خود از وی
تا یک مثقال بود و گویند مضرب بود با بنفشین و مصلح آن مصطکی بود
و بدل آن سه وزن آن در قی سماع بود و گویند سر و زن آن عا
عصاره الحبه بهترین آن تان بود و صنعت آن مانند
صفت غایت است که گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک بود
درد شش و نفث دم و سحر را نافع بود و مقدار را خود از وی یک
مثقال بود و اگر ضما کنند بر اعضا و مشرب به قوت آن بد بود
اسحق گویند که مضرب بود بکرده و مصلح آن ماء العسل بود و بدل آن
آفتاب عصاره قیاض الحما گرم بود در سیبوم معنی بود و غشایی
عظیم پیدا کند تا جلدی که بخاق کشد و غشی و آفتاب زن آوزد
مدادای وی بخی کند و آنچه در مدادای کسی که کندیش خورده باشد
و صنعت آن در قیاض الحما گفته شود و بدل آن عصاره پیاز سی
بود **عصاره استسقا** صنعت آن مانند صنعت غایت است که
گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک و مشرب به متضرب و بهنای
کمن را نافع بود و سحر جگر بکشد و مقدار را خود از وی
تا یک درم باشد و مره صفرا از معدوم پاک کند و مصلح وی بود
بود و گویند بدل آن سه وزن آن در قی است عصاره آنرا بن
سرد و قابض بود حرارت جگر و معدوم و در نهایی آنرا نافع بود و با
قوت سرد و بد بهر صنعت آن بکشد زرد و سبک و نان رسیده و آب
آن بکشد و صفائی کند و همه بخوشانند تا غلیظ شود و بر دوی کاغذ
کنند تا رطوبتی که بود نشف کنند یا در آفتاب نهند تا تمام شود
و اگر زرد شود خشک وی را در آب بخوشانند و بپاشند
و صفائی کنند یا با قیاض نهند تا تمام شود یا چنان کنند که گفته
شد و بدل آن دو وزن آن از شکلی آید **عصاره الکرب**

کرم بود در درجه دوم عصارة الزمان بحق کوبید کرم بود در دوم
عصارة اذان الفار کرم بود در دوم عصارة کوبید کرم بود
 در دوم **عصارة ورق العز** سر بود در سوم عصارة کوبید کرم بود
 الفان کرم بود در سوم و بدل آن عصارة کوبید کرم بود
البخر بدل آن غویج است عصارة کوبید کرم بود بدل آن مرزنجوش
عصارة البخر کوبید کرم بود و خشک و قابض بود و بدل آن عصارة
 قرط است که آن آقا قیا بود و کوبید عصارة غویج بود
 عصارة اللوسه و خشک و قابض بود **عصارة الشول**
 عصارة السباح نیز خوانند و آن طرد علود قطرس است و گفته شد
 عصارة سوختگی بری بود و گفته شد **عصارة** و عصارة کوبید
 و آن صلب است و گفته شد عصارة در لغت اسمی است که
 واقع شده است بر هر درختی از درختهای خارناک مانند غویج
 و قناد و قرط و سدرو و امثال آن **عصیل** قاضیترین گوشت
 مویشی بود و نیکوترین عضله است و بیش از بی شکک خوانند
 زودتر منضم شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصبی آدمی منجمد
عطیل خوانمان است و گفته شد **عطب** قطران است و گفته شد
عطارد سبیل آدمی است و گفته شد عطشان نباتیست که در
 پیونانی دینیا قوس کوبید و گفته شد **عظام** سوخته و
 محلل و محقق بود و کوبید استخوان آدمی صرع را شفا دهد و باز
 جالینوس کوبید چوبی که استخوان سوخته از صرع و درد مغز
 شفا یافته اند و استخوان کهن چون بسوزانند نافع بود جهت
 ریشهائی که در اعضای که مزاج وی خشک بود مانند گردن
 و امثال آن و شریف کوبید چون پزند استخوان بوسید بستر
 طبع آن بر سر ریزند قطع رعا ف بکند و چون سخی کنند استخوان
 بوسید ریزند که در دیوار ما بود و بکلاب بستر شدند بر ریهها

ضما د کنند بر اثر آبله نافع بود و کعبه من خون بسوزانند و آن را
 با سکنجبین پاشانند و درم سپرز بکند از اند و چون با عسل پاشانند
 باه بر آید و چون استخوان را با کاه بسوزانند و خاکستر آن
 با عصارة عصبی الراعی پاشانند قطع ترنم می کند و شکم من
 سود دهد و اگر استخوان مرده سخی کنند و بخورد صاحب بت میزند
 چنانچه نداند نافع بود و عافیتی کوبید خاکستر استخوان چون با سر
 سخی کنند و بر سوختگی نش ضما د کنند نافع بود و در خواص هم
 آورده اند که کعبه این عرس چون زنده بود پیردن آورد و برین
 او ریزند آبستن میشود و در خواص این زهر آورده که دندان کوبید
 آنکه اول میزند پیش از آنکه زمین رسد در صنفه نقره کوبید و برین
 او ریزند منع آبستن می کند اگر استخوان آدمی مرده بر آید و ریزند
 که در دمی است که با سوز از وی زایل شود و اگر بر صاحب بت نفع
 بند نداند نافع بود و جدم نافع ده گانه اگر بسوزانند و آن خاکستر
 بخورد کسی منجمد محبت و الفت در دل آنکس پیدا کرد و اگر دندان
 آدمی و استخوان بال راست به در سبب مع خفته نهند مادام
 که نهاده بود پیدا نشود و اگر دندان پیش رو باه بر مصرع آید
 صرع از وی زایل شود اگر استخوان پهلوان کتار بر سر صاحب درد
 شقیقه او ریزند نافع بود راست بر راست و چپ بر چپ و کوبید
 در طرف بال فرود و استخوان هست که مورخ دارد اگر از آن
 بر صاحب بت دایم او ریزند شفا یابد و هر دو استخوان چون بر آید
 یا بهایم او ریزند منع لعن و شکستگی می کند و در سقور بنوس کوبید
 ناب کلیت یعنی پیش یک چون آدمی بکشد پس بکشد و در پان
 پوست بپزند و در بازو بپزند یا بمن بپزند از یک دوانه و در خواص
 این زهر آورده که ناب یک چون بر کسی بپزند که در خواب سخن
 گوید بکشد و اگر بر کودکی او ریزند دندان وی پست زحمت بر آید

و اگر بر صاحب برقان بنزد نافع بود و فی الجمله اگر با خود دارند
سک یا یک نخند **مختص** درخت بنال است و نیل عصاره وی است
و بر آن و سحر خوانند و گفته شود و گفته نیز گویند **مختص** بسیار
مازو گویند و پیونانی فقیس و بهترین آدی آن بود که سبز بود و سوراخ
نذاشته باشد و از آن اتفاقا کلبه فرخ آید و آن غوره بود و آنچه
رسیده بود سرخ رنگ است و بزرگ بود و این نوع ضعیفتر از سبز
بود و سوختن وی با آب نشو بود یا با زیت بسوزانند تا سوخته
گردد از بهر سیاهی موی خضایی نیکو بود و طبیعت وی سرد بود
در دوزم و گویند در اول و خیس بود در سیوم و گویند در دوم
و بغایت قاطع بود و چون بنها سوزند و سوختن کنند و مانند ضما
بنهند بر هر و رخی که باشد در دوزم و پیردن آمدن مقصد نافع بود
و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند و آدی آن بود که بر روی اس
نشوید کنند و در شراب اندازند و یا سرکه خورند اینند و آب وی
خضایی بود موی را و چون سوختن کرده در غذا یا آب کنند اسهال
کمن باز دارد و قوت مره ضعیف بد و اگر آدی در اندرون
بود در سوراخ دندان دهند در دسان کنند و بطبع وی سست
خمت مقعد سروا بدن و رحم و سیلان رگویت که از رحم روان بود
و کمن شش بود و سودا بد و اگر با سرکه سوزند و بر جمره و نمک طلا کنند
در ابتدا نافع و واجب آن بود که چون خواهند که پاشا منده
امساک سیلان مقصودش خض نیم برشت یا بصمغ عربی در آب
کرده تا حضرت بکلیت زیاده بدل فی ثمره الطرفا و آدی همه پاشا
یکد بکزند در طبیعت **مختص** گویند مغاث است و گفته شود
عفتق از سطوطا پس گوید اجناس وی بسیار است و معدن
بسیار است در بلادین و سیاهل محروم و نیکو ترین آن بود که نافع
سرخ رنگ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد و خشک بود قوت

قوت چشم بد و خفایا نافع بود و قوت دل بد بد و دندان منحرک
محکم گرداند و اگر انگشتر بن عقیق در انگشت کنند و برار خصم رود
خشم وی فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از بهر عضو که باشد خا
زنایی که خون از ایشان روان بود اگر خرد کرده سنون سازند خون
رفتن بن دندان باز دارد و زنگ میرد و دندان را سفید گردانند و جلا
تمام بد بد خا صه بامر وارید و **مختص** است و لو فخر بود
و گفته شد عقیق بسیار سی گویم خوانند و پیونانی سقر نیوس
حرما و س بهترین ذی بود و شانه زان بود که ضعیف و لاغر بود
و بیش دی سخته بود و داده دوزم و بزرگ بود و بیش دی باریک بود
طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در
کوش چکانند در دسان کن کنند اگر خرد کنند و بر کزند کی وی بنهند
زایل کند و اگر بریان کرده بخورند مجسم عمل کند و شرف گوید اگر خا
وی در چشم کشند ضعیف چشم را نافع بود و عید الرحمن این بهیم
گوید چون بکند یک عقیق و باید که سه روز یا چهار روز از ماه نافع بود
و در شیشه کنند و دروغن زیت بر سران کنند و سر آن محکم بکند
در ماکند تا زیت قوت وی اخذ کند جهت درد پشت و ران
نافع بود و گویند این دروغن چون بر بوا سیر ظاهر مالند خشک کند
پندارد و اگر عقیق مرده در حرقه بندند و بورتی که دایم که می
اندازد او برزند بگرچه نیندازد و محفوظ ماند بفرمان بادی تعالی
و این ماسویه گوید اول آن بود که عقیق را بسوزانند یا اندکی کبر
و شیش اگر تیسر گوید صفت سوختن وی چنانست که شیشه سنبه
کل جگت گیرند و عقیق را در آن کنند و در تنووی گرم نهند بکشد
کتر و باید آدی بر گیرند و آبکینه به از حرف که آن نافع بود و اخذ
قوت بکند و صاف صهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که بکند
دیکی مشین و در خمیر بکند و سران بکل بکند و در تنووی نهند که

که خوب زردان سوخته باشند و آتش بیرون آورند و سه نوبت
نیکو و یک شب با کتد و در دیکر سرون آورند و در ظرفی آب
کشد و بوقت حاجت مستعمل کنند و خاکستر سوخته دی سنگ کرده
و مثانه بریزند و مقدار خود از وی انکی بود و اگر نیم گرم آردی
یا شامند گزندگی مارا نافع بود و صاحب جامع گوید خون درشت
نسوزانند و آن زیت بر موضع آلتعلب طلا کنند موی برود
و اسحق گوید خوردن وی مضر بود شش و مصلح وی حکم قرص
و کل ارضی بود و چون سوخته وی سخت کنند و با هم وزن آن
سر کین موشش یا فیرید و محل سازند بیزی جسم را زیادت
کند و جربله وی زایل گردد و اگر سخت کنند عرق بزرگ سیاه
بعد از آنکه خشک کرده باشند و با سرکه بر برص طلا کنند شفا یابد
و چون در زیت بگوشتانند تا سوخته گردد و ریخته های که شوار
نیک شود چون از آن روغن بماند در آن و عرق سوخته شود
بر آن افتانند بصلح آورد **عرق بجزی** زهر آوی گوید که
گرم در بای می بود و یک تیره رنگ که سرخی زرد و در سر
خاری سفید بود که بدالتی تیره بد جسم وی خارا که در سردی
بزرگتر از بدن وی بود و از گزندگی وی همان الم سخت که از عرق
بود حاصل میشود بلکه سختتر از آن و در سقور بنیدس گوید
سفر بنوس ماه سنوس جویان بحری است یا هم عرق جی خوانند
و زمره وی موافق بود جهت نزول آتش جسم و شکوای و قرصه
عارض میشود در چشم و اندالوقها خوانند اعقار خمر است
گفته شد **عقید البیض** میخچه گویند و رب العنق را نیز گویند وی
بیشتر از وی و ساقانند و مشک نوعی انش غرقین خاص
گویند و عکله و بشیر از وی قالیه و پیاری کالیجه گویند و سر کین وی
ر بوزان نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند بخر که گوشت

و زمره وی چون در چشمشند نافع بود جهت نزول آب و روشنی
پیداید و چون بر وی بخور کنند آفتاق رحم را نافع بود و سر کین وی
بر کلف و ثربای که در روی پیدا گردد لطوخ کنند زایل گردد
و گویند محلل خا زبر بود **عکرب** حرسف است و گفته شد **عکوب**
لعبه بر بریه است و از اسوریان گویند و گفته شد و در صحر عکبه
خوانند و در اندلس سور بخان و در عراق لعبت بر بری گویند **عکرب**
این سمون گوید و سخا که راست و مولف گوید و سخا الکود سیاه
مویایی خلی خوانند و بشیر از وی بر مود و بغایت گرم بود و گویند که
بسیار از عینان گرم جهت سکتگی اعضا و از جایی اثبات
و در خوف همان عمل مویایی معده می کنند و شتر تی بکیم
یاده درم غسل بود یا قند یا نبات بشیر است نیم گرم یا شامند
و گویند عکرب خیر است که در عینان غسل بود و بشیر از وی اندا دارد
خوانند و مولف گوید مکس محل اندا از برای خورشید و در یکسان
می آورد از مجموع کلها و آن الوان باشد زرد و سفید و سرخ
و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان غسل بود غسل را تابا کند
و صفت و سخا الکود گفته شود عکرب البیض پیاری در دی زیت خوانند
و بهترین آن کهن بود و طبعش آن گرم و خشک بود در دوم وی
نافع بود جهت بادی سخت که نزد یک سیر بود و در چشم کشیدن وی
محلل نزول آب بود و مجموع جراحها و ریشها که در بدن پیدا شود و
در سقور بنوس گوید چون طریقی مس قمری اندازند و پزند تا غلیظ
شود مثل غسل فاضله از حصص بود مانند آن و اگر در حقنه کنند
مقد و فرجه و رحم را نافع بود و چون با آب غرغره پزند تا غلیظ
شود مانند غسل و گردن آن خورده نهند پندازد و اگر با خال او
پا پزند یا بقیع بر منس و بر مواشی لطوخ کنند جرب ایشان زایل
گردد و اما آنچه تان بود پزند پس چون گرم کنند و بر نقرس

یا در مفصل و جمع از ازا ایل که اند به درج **عکس من السوس** دردی
روغن سوسن چون در جسم کشند محلول نرول است **علفنا** بیاری
در گویند و یونانی با طرس و توت و براتوت سه کل و نوعی از ان
علیق الکلیت خوانند و گفته شود و عوینج هم نوعی از علیق است و
نیکوترین غصاره دی آن بود که در آفتاب خشک کنند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن چون پخته خضاب نیکو
بود موی را و چون پاشا مندر شکم بندد و قطع سیدان رطوبت کین
از رحم بکنند و موافق بود جهت کز کندی حیوانی که ویرا قریض خوانند
و آن مار است که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود و بی آب قلع و یا
ریشهای تر در دهان بود زایل کند و چون خشک شود خشکی وی زیاده
شود و در کل وی همان قوت که در سحر و جادو است بعینه و
و بیج وی سنگ کرده بریزند و چون درق وی بگویند نیک و مفید
علیق نهند که ضعیف شده باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و
عصانه نموی چون بغایت رسیده بود در دمن آمیخته بود و
نموی بخورند تا بخت شکم بندد و کل وی چون با اثر آب پاشا مندر قریض
بود و شریف گویند چون بگویند ورق فی و اطراف فی تازه و خور
کنند بیج را شود و اگر از وی شفاف سازند تا خور بود همه علتهای
که در جسم پیدا شود و صفت سارخن فی است که تازه وی بگویند و با
بنشاند و صافی کنند و سخی کنند بر صلابه تا غلیظ شود و ضمیع
باب حل کنند و صافی کنند و مزج کنند با اندکی از ان و شافه ساین
و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلیت** علیق الکلیت در سحر خوانند و
درخت سه کل خوانند و بر سه کل خوانند و در اندرون وی مانند سیم
بود و کل وی باورد است باخ خوانند و نمیرن است باخ و یونانی در
افزایش با طرس خوانند و نموی چون رسیده شود سرخ گردد و جانی
گویند نموی بغایت فایده بود و ورق وی قبضی اندک است و با شد

و ادلی آن بود که از نموی خدر کنند بسبب آنکه آن در اندرون وی
مضر بود بنقصه شش و بیقورینوس گویند نموی چون خشک کنند
و آنچه در اندرون بود پیردن کنند بیج حضرت بنقصه شش زیاده
و با اثر آب پزند شکم برانند و بندد و بول نیز بندد و بدل آن شود که
المضره است **علف** رطبه است و گفته شد غنسی فقر خوانند و
بیاری ضعیف تر گویند **علق** شریف گویند چون بر موضعی نهند که
خون فاسد بود قایم مقام حجامت بود خاصه کودکان و زنان
و بر ریشها بد و سحفه و قویا نهند خون فاسد بکشد و چون بسوزند
و خاکستر آن با سه که بستر کنند و طلا کنند بر موی زیاده که در چشم بود
بعد از آنکه بر کنند با ششند دیگر زد وید و علیق بیشتر از وی درن خوانند
و با صفهانی در بوج و بلفظی دیگر زلوی و در خواص آورده اند که چون
بخور کنند در دکان ایکنه که هر چند ایکنه که باشد شکسته که علق
نه صفی که آنرا توان یافت از آنرا علق خوانند و علق الا بناط صمغ
البطم است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم و
گویند تر است و بهتر من آن شریف بود که بر زردی زنند و در طبیعت
بمصطکی بود و علق روحی مصطکی است و گفته شود و ضمیع البطم
در کوشش و بایندن در ریشها مانند را اینج بود و درم همایلی وی
کنند و اسحق گویند مضر بود بجص و اصلاح وی بعسل کند **علک**
سوسن نلغونیا خوانند و آن نوعی از راتنج است و گفته شد
غلظت گویند قنار الحار است و گویند خنط و هر چه تلخ بود آنرا
علقمه خوانند **علج** یونانی خدر یلی گویند و گفته شد **علق**
بناط است که آنرا قراح خوانند و گفته شود **علجان** که فاس است و گفته
شود عمر و نوعی از خزین است که گوشت وی سرخ بود و بهر
بود و میخان با تخم خورند و آنرا خربزه رمتانی خوانند و در بطیخ
گفته **عما** رند است و گفته شد علف بیاری انکور گویند و سفید

دی نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین آن بازقی و مشق لی بود بخت
الکوری سرد و خشک بود و گوشت دی گرم و تر بود و دانه دی سرد و خشک
بود در دوم و الکوری غذای نیکو بود و قوت بدن بهر دو آنکه سیده
بود ضرر دی کمتر بود و غذا الکوری بیشتر از غذا عصیری بود و در
فرهی آورد و خونی نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود
و پوست دی در مضمضه شود و الکوری مضمضه بود و ثمانه و ششکی آورد و
مضمضه بود بجز و سبز که غلیظ شود و دفع ششکی دی بر تان مکنند
و صاحب نهج او را است که الکوری که در دوزخ بود که حیدر باشد
بشتر از آن بود که در دوزخیم باشد **غلبه** نافع خوانند
در برقی و نیش آن نیز گویند بسیار سی و باده تربک خوانند و سبک
گویند و به لطف دیگر طویل بدن و رویا نیز خوانند و بهترین آن نزد
تانیخ بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم
نزد و در همای گرم را در آخر ضما کردن سوددهد و با اسفنداج
و روغن کل بر نمزد و حمه طلا کردن نافع بود و باک دی غرغره کردن
و دم زبانه نافع بود و مشق لی از پوست پنج دی با شراب استامین
خواب آورد و چون بگویند و ضما کنند در سردی نافع بود و چون غصه
دی در چشم کشند پوست چشم بهر دو چون زن بخورد بر کمر قطع خون
رفتن بکنند و استسقا و در کم معدوم را نافع بود و اسهال گویند مضمضه
بماند و مصلح دی نند بود و خوردن و ضما کردن ششکی بماند
چون آب دی با اسفنداج پیامیزند بر سوختگی شش و هدری که سبک
شده باشد طلا کنند خشک کرد و اند خون همچنان کوفته ضما کنند
سرطان ریش شش نافع بود و ساکن کرد و اند خون بدان ادمان کند
بصلاح آورد و خوردن نثر وی قطع اصططان بکنند و آنکه سیاه
بود بد باشد و حذر و جنون آورد و نوعی مست که چهار درم از وی نافع
بود و مداوی دی نفعی کنند بعد از آن بشیر تانم و بمانا نیسون یا با بمانا

یا سینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدل دی بطباط است
گویند ساد و اوران غناب اینکو ترین آن جرجانی بود تانم که خود
نبود و دی معتدل بود میان گرمی و سردی و نثری و خشکی و میسج گویند
گرم و تر بود در میان درجه اول و حرارت دی غالب بود بر رطوبه
و گویند سرد است در اول نافع بود جهت حدت دم و خلطی نیک از وی
متولد شود چون بخورند یا آب فی پاشا منده حدت و حرارت دم
ساکن کنند و سرفه و ربو و درد کرده و مثانه و درد سینه و خلق را
نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند بهتر بود و غذای دی اندک بود
و مضمضه دی سخاوار بود و مولد بلغم بود و معدوم را بد بود و مصلح دی
کشمش بود یا میو یز مضمضه و شریف گویند و ورق دی خشک کرده چون
بگویند و با سرکه تخم کنند و بر آنکه افت نند بغایت مفید بود و آن
آن بود که پیش از آن پیر مرغ غسل بدان طلا کنند و چون بوی مشق
درخت دی بگویند و با هم چندان اسفنداج پیامیزند و بر ریشهای
بلند مالند یا کس کرده اند و چون ورق دی سبزند و صافی کشند و پنج
روز سر و زخم رطل بغداد یا قند یا شامه حله زایل کند از بدن
و چون استخوان مطحون کنند قرصه اعمار نافع بود و صمغ دی
چون با سرکه حل کنند و بر قوبا طلا کنند و دوسه نوبت پیاس
مکرر کشند البته زایل کند و ورق دی چون بجایند نیکوتر از طرخون
بود جهت کسی که از وی مسهل خورده باشد و غشای نیاورد و غنا
مضعف باده و معطل منی بود و بشیر از وی انرا شیلان گویند **عنب**
الکلب درختی کوهی است و انرا غنابش خوانند و نثر وی مقدار
کنای بود که جگ سرخ رنگ و در اندرون دانه کوچک جراحی بود
و طبع دی قابض بود و نثر وی شیرین بود که اندک تلخی داشت و سبک
و لزوجه و مقضی نیز دارد و اگر از خشک دی سوبق سازند نافع بود
جهت اسهال کهن و کل دی مشابه کل خا سرخ بود اما کو چکر بود

و لون آن میان رزمی سبزی بود و نمر دی نیت دم را نافع بود
عنب الحبه نمر منار حشاش است و آن کثره البیضا است و کثرت
شود و پوئانی نمر کبر را بدین اسم خوانند **عنب** بر این جان
گوید و روشت دایه مجری است و گویند چیزی است در قعر دریا
میروید و حیوانات دریا میخورند و شتر گویند در شکم مانی
که میخورد و میبرد و شیخ نالریس گویند از حشمت دریا حاصل می شود
و اقوال بسیار آورده اند و مولف گویند آنچه محقق است موی
و نیکوتر آن است که آنرا سفید خوانند و بیکر ازرق که آنرا مستقی
خوانند و بیکر زرد که آنرا خشنی گویند و عنبر باید که حرب بود و
هر چند که سفید تر و سست تر و سبکتر نیکوتر بود و طبیعت آن گرم
و در دوم و خشک در اول بر اثر نافع بود و دماغ و حواس دل اسود
دهد و طقوی جوهره و رومات بود در اعضا ریسه و درد معد و در
سودد و باد های غلیظ که عارض شود در معا و ستم چون باد
یا از پیرون طلا کثرت نافع بود و در سقیفه و صداع که از خلط
سودد چون بدان بخور کنند نافع بود و معا صلی که از رطوبات بیا
بلغمی بود ضما کردن بغایت سفید بود و اگر در روغن کرم ملان
مرز بخورش یا روغن بابونه و اقحوان خل کنند و بدان سحوط کنند
علتی که از بلغم غلیظ و ریاخ بود در دماغ پیران بکشد و در
ازدی شامه سازد مثل تعامی و بادمان بوبند قیاح و لغوه و کز
را نافع بود و چون در روغن بایان حل کنند نافع بود جهت انواع ریاخ
اعصاب و جدر که در اعضا واقع شود بغایت مجرب است و فی الجمله
مقوی اعضای عصبانی بود و گویند اگر اندکی از وی در قند می
شرب کنند و یا شامه منستی زد و آرد و مصباح منہاج گویند
قوت دل و دماغ و حواس بد و بلغمی عجب و روح را میفراید و
مقدار شربت از وی آنکی بود و مضر بود با صحاب یا شربت

بویدن وی کافور بود و خیار و اسحق گویند مضر بود و مصلح
صمغ عربی بود و بدل آن دود آنک و زن آن مشک و آنکی مرود
زعفران و گویند بوزن آن مسک و مرود زعفران **عنب** استیل است
و گفته شد **عبد** نمر است و گفته شد عنقر مرز بخورش است و در
اذان اندر صفت آن گفته شد **عزروت** از روت است و گفته شد
عجده عجم الزیپ است و گفته شد عکیموت منفقه شمع وی در ایرک
کما گفته شد **عغم** گویند جدا رست و گفته شد **عود الصلیب**
قوان است و گفته شد عوجع نوعی از علق است و نوعی از
عوجع امعیلان خوانند و در پیا با نیا بود و نیکوترین آن بود که
یا با نیا سبز درق بود و طبیعت وی سرد بود و در اول و گویند در دم
و خشک بود در سیوم و ورق وی بر غله و حره طلا کردن نافع بود
و شریف گویند و ورق وی چون پاشا مندر حرب صفراوی و التهاب
صفرا نافع بود و چون بگویند و آب می بکشد و صفت و در پیا
در چشم چکانند سفیدی زایل کند خواه کهن و خواه نو و نمر عوجع
چون آب بکشد و خنایدان بسر کنند و در حمام بالند حرب و
حک زایل کند و ورق وی چون بخارند قیاح را زایل کند و چون
با غصان دی و دکتند کزندگان بکشد و چون بگویند و آب
آن بکشد و در با کشت تا خشک شود و مقدار آنکی با سفید عجم
یا بیشتر زمان در گوش چکانند نافع بود و دردهای چشم خالص
سفیدی آن و صاحب منہاج گویند چون بر پیشانی طلا کنند نافع
بود و در فضلاتی که در چشم آید بواسطه بعضی که در دمی
و مقدار استعمال از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود و بسیر مصلح
وی کثیر بود و بدل آن در درمهای گرم بوزن آن است و بوزن
آن قوفل بود **عود الوح** و ج است و گفته شد **عود الصلیب**
نیکوترین عیدان وی امس اسمر بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و

خشک بود در سیوم و سدی بکشد و عرق النساء و صرع و دوار را
بود و تار یکی جسم و بود و صفتش التشنج و خون بخور کنند شغف رطوبه
از رحم بکشد و عرق انافع بود و پازهر زهرنا بود و کوبندگی است
و سردی نعم و جگر را سود دهد و رطوبات از دماغ پاک کند
و مقدار ما خود از وی نیم مثقال بود و مضرب بود بجا و مصلوبی
کثیر بود و بدل وی حبت بود **عود الفالوج** شنی راست
گفته شد عود الفالوج اصله لاجدان است و گفته شد **عود**
البحوج و بلخج نیز گویند و آن انواع است و میخ الریس گویند
نیگوثرین آن عود مندی بود که از وسط بلاد هند آورند و بعد از
آن عود هندی که آن جلی بود و فا ضلحه از مندی بود از بهر آنکه
شش در جابه رها کند و بعضی از مردمان فرق میان مندی و مندی
نکنند و یک نوع سمندری بود و از سفاله مندی خرد و آن با فلیه
بود بعد از آن نمایی و آن نوعی از سفالی بود و بعد از آن قادی
و برنی و قطعی و چینی و انرا قسیمی خوانند و آن نر و شیرین
و مندی به مجموع وی نیگو بود و بعد از آن سمندری از رقی
خوبه صلیت بار با سینه که قطعا سفیدی روی نبود و دریه بود
در آتش نماند و بسیار است بود و فی النجده فاضله من عودان بود
که سیاه و سخت و کران دژن بود و در بن آب نشیند و چون بکوبند
بهیچ ریشه در وی نبود و زرد کوفته شود و آن را در وی آب اند
بد کوه عود پنج درختی است که می کنند و در زمین فری می کنند تا
خسبته از وی بقیعین زایل می شود و تغییر در وی بدای می گردد
و عود خالص شود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در دم و
لطیف بود و سترم بکشد و باد را با بکشد و خاییدن وی
بوی دانه خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و جوش
دل بود و مفرج ان در طوبت عفن از معدن پاک کند چون نیم

از وی پاشا مندی بکدرم و نیم و قوت معوم و جگر بد و در دم
ببندد و در سطر یا باران افغ بود خا صه سودا سی و مضرب بود
ذی بر صهای گرم که در دماغ عارض شود و اسحق ابن عماران گویند
چون بخور کنند بلغم از سر فرو دارد و وی منع ادرا بول از سردی
و ضعف مثانه بکوبند و اسحق گویند خوردن وی مضرب بود سفله
و مصلوبی در رقی کل سرخ بود و گویند بدل وی در شکم بستن
صندل زرد بود و اگر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران و
دارچینی و زراوند و حرج از هر یک دو دانگ قایم مقام آن
بود و بدل عود هندی در نفوس قنطاریون باریک **عود الحباب**
شریف گویند نبات و نمردی در شهر سودان بود و مشهور بود و
عود سوس بود و صلیت و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی
پاشا مندی از زهر که باشد سفایا یا ستر خواه گرم و خواه سرد
چون در دست نگاه دارند هیچ ماز که از آنکس نکرده و گویند که چون در
دست بگیرند و جسم آنکس بر ماز اندازد حرکت نکند و بخود شود و
چون بجایند و ثقل آن در دمان افغی اندازند زود بمیرد عود الروح
اسمی است مشترک در شام ما و ایما بدین اسم خوانند و اهل مصر را
ما میران و هم اهل مصر قسرا اصل این بار پس و عود الراج نیز بدین
اسم خوانند و صفت هر یک بای خود گفته شود و بعضی گفته است
عیون الک حبیبیت سرخ مدور که از طرف منداورند و موی
کوید ثمر درخت بقا است و آنرا بیا رسی جسم خردس گویند و طبیعت
آن گرم و تر بود باه را قوت دهد و منی زیاد کند بسیار خوشی
و چون بکدرم از وی پاشا مندی عطر را این زعفران است و گفته شد
عین الک گویند خراست و گویند بقیعین تخم است هیون
الجبین اینم با نیست با فرقه که معروف است باذان الفار و روج
و نزدیک اینان محرب بود و جته عرق النساء چون بادیه کبیرین

عین الدرد اهل مغرب و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و ابو
کوبید عیون البقر نوعی از انکور سیاه است بزرگ مدور که صادق
الحلاوة بنود عیسوب بخور است و گفته شد در **عشام**
مرز کوش است و گفته شد در اذان النار عیدان الطباطبای
عصی الراعی است و گفته شد **عین الدب** شریف کوبید چشمهای
خرسن خون در خرقة بندند و برضایب بربیع یا ویزند
از وی زایل گردد **باغین** غایت
بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و در
نیز نیکو بود و آن کلی است لا جوردنیک در از شکل و شاخهای
وی یاریک بود و در رازی یک و جب بود و کوتاه تر بود و گل
وی و شاخ و ورق وی همه تلخ بود تلختر از صبر و طبیعت آن
گرم و تر بود در اول خشک بود در دوم و کوبید مغنیل بود در
گرمی و سردی و کوبید سر دست و وی لطیف بود در ابتدا و اندک
عظیم نافع بود و با سیر کهن بر ریشهای که در شجوار بود با صلیح
آورد و در جگر و سینه آن و صلیب است سیر و در جگر و معده و
مزن و صفراوی و مخترقه پیردن آورد و مقدار شربت نیم مثقال
بود و حیض بر اند و کوبید مضرب و سیر و مصلح آن انیسون بود
و بدل وی نیم وزن وی آفسیدین یک وزن آن اسارون **غای**
بلغم عمان قوایح است و گفته شود غار درختی بزرگست و در
وی در از تر از ورق مد بود و جت وی از بند قی کو حله بود بقدر
فستقی و صفت آن گفته شد و پیونانی را قی کوبید و بعضی بود
ورق آن یاریک بود و بعضی هین تر بود و هر دو در زمین سنگست
روید و بهترین آن بی بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم و وی طلا کردن با شراب برهمن نافع
بود و با سوبنی برورهما و در اعضا و حقیق النفس و انتصاب

و انتصاب العن کردن سودد و صاحب منهاج کوبید چون بر
معدن تریخ کنند و راجکت دود در دم را و مثانه را نافع بود
و شربتی از وی نیم مثقال بود و در دم از آن سهیل بود و صاحب
جامع کوبید چون پیا شامند مرطی معدن بود و قی راجکت دود
ورق وی چون تر بود و بکوبند و بکوبند کی زینور و خل ضایعند
سودمند بود و پوست سنج وی چون چهار دانگ نیم با شراب یا
پاشا مند سنگ بریزند و علت جگر زایل کند و صاحب فلاح
کوبید که اگر یک ورق از وی بچینند و در با نلکند که بر زمین افتند
و خلف اذن خود نگاه دارد چند آنکه شراب خورد مست نشود
و کوبید خوب در خست وی چون پیاد بریزد در موضع کرم طفل در آن
موضع خستد در خواب نترسد و ورق وی چون پیرند با سرکه و
بدان مضربه کنند در دوزخ از آن نافع بود و بدل غار سیسین است
بوزن آن **غار یقون** دو نوع است نر و ماده و بهترین آن
ماده بود که بغایت سفید و اطلس بود و زود و شفت و موثق کوبید
غار یقون باید که سفید و سبک است بود و آنکه سست بود نیک
آنکه نر بود بد باشد و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و کوبید تر بود در دوم و قی محلل و مقطع اخلاط غلیظ بود
و مقح ساس بود و درهما سودد و در عرق النسا و درم سیر را
با سکنجبین مناسب بود و وی بخا صیت منفی فضول نافع و اعضا
بود و شربتی از وی از دانگ نیم تا نیم درم بود و صرع و در بود
نشت دم از سینه و ترحه و یرقان و درم سیر را نافع بود و سهیل
اخلاط غلیظ مختلف بود مانند بلغم و سودا و بر کزندی که زهر است
سرد بود و شربتی از وی بخا صیت نریاق همه زهر با بود
و کزندی افعی و مقوی قلب بود و مغرر سهیل اخلاط کدر بود و
اگر بر ورق زراوند استعمال کنند سنگ کرده را عظیم نافع بود و

پشت که از خلط خام بود و چون با اینسون بگویند در دمای اندر
که سبب آن سردی بود و مجموع را سودمند بود و اگر با این کی چند
سید است استعمال کند قولنج بقل و بلغمی و جمیع انواع آن نافع بود
و گویند چون با خود دارند غریب انگس را نیزند و در استعمال
کردن آن باید که بغزال موسی یا لند یا فردید و گویند آنچه
سپاه بود یا سید کشنده بود و خانی آورد و دانی می
که آن خورده یا سید بقی کند یا باب کرم و شیر تازه و مجموع برادر
که در کندنش گفته شد و بدل فی در مسهل بلغم سودا بوزن آن
ترید و دود آنک ان ایتمون و ده یک آن خرباق سفید و جالینو
گویند بدل آن نیم وزن فرنیون بود بدل آن نیم وزن صبر و یک
وزن آن ترید و جوف سفید بود **غالا لوطا** با قلا و قطنی است
گفته شد غالیه شیخ الرئیس گویند او را مصلک را نرم کند و اگر
در روغن خربق یا روغن خت البان بکداریند و در گوش جگانه
در درازا بل کنند و بوییدن آن فصوص را نافع بود و صداع مریض
و چون در شراب حل کنند کسی را دهنده مست کرد و نهایت بود
وی مفرح دل بود و وی جهت در درج سرد بخود برگزین غطس بود
و در و درمهای بلغمی صلب بکداریند و همض براند و احتیاقی
رحم را نافع بود و پاک گرداند و آبستنی را بادی **در غیری** است
و گفته شد غیرا بسیار سیسند گویند نیکوترین آن بود که کوش
مند و فریه بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و
خشک بود در آخر دوم یا اول سیوم غذا اندک دهد و معده را
دباغت کند و شکر را بپزند و فی ساکن کنند و مجموع سیدان را
باز دارد و صفا است که چون بدان مفعول کنند منشی و بر آورد
سرفه کرم را نافع بود و بول بپزند و صبح صغریادی را نافع بود و
موانع اطفال بود چون با شیر یا پیشان دهند از بهر آنکه نفع دل

در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضرب بود بعد و مصلحتی فا
بود و تیمیمی گویند نوز سحر غیر اقوی نام دارد در شهبوت
برای بختن **عنا را رخا** بسیار سی کرد آسپا خوانند مخفف بود
چون بر پیشانی طلاء کنند منع فضائات که بخشم رود بکند عبا ربه
عاب الدب است و گفته شد **غیر الحود** بسیار سی اسهال می خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بسویکند
قایم مقام توینا بود و اگر با جوز سرد بر قیق ضمه کنند نافع بود
و بر سینه و بر سو خکی اسش طلاء کردن و سر سیم پوست کاهود
کا و میس چون با سر که طلاء کنند بوقی با و جرب تا این شده نافع
بود و الکسک بسیار سی اسهال می خوانند و آن مانند می است
که در شکم مای در یا می بی باشد و طبیعت آن خشک بود در
وی حرا کسب بود و نیکوتر آن بود که سفید بود و در وی اندک
خسوفی بود پس کوبیده موافق بود در ادویه بر ضد متفاتی بودی
در مرهمها کنند جهت سرد و جرب متفرخ و در لون بپزید و اگر در حیا
کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سر که حل کنند بقوام لعاب
داد و به قیق بدان سر شدند نافع بود **در غیری** در قتی است که
انرا اطا گویند و بیشتر از وی درک خوانند و آن درختی بزرگ بود
و صمغ آن نیکوترین بوده و تا زخمی بر ساق دی نرسد که وی
سکا کشد کرد آن صمغ از وی بیرون نیاید و وی هیچ اثری که شاید
خوردند به و طبیعت وی سرد و خشک بود و در هر وی و ورق وی و شتر
دی و عصا دی قایقین باشد و مخفف بغیر لزج و خاکستر شتر
دی چون بسره که با هم بپزند و بر یا لیل که بر دست و پای بود ضمه
کنند نافع بود و پوستیخ دی در خضامات موی مستعمل کنند و
طیخ دی چون نقرس بدان بسویکند و نطول کنند نافع بود و خزار
سبیل و صمغ دی و کل دی ظمت حشم را سود دهد و قشر وی

نفت دم را نافع بود و بدیعورس گوید عصاره وی علق از حلق برود
آورد و عصا وی و پوست نزدی سخت کرده بار و غن کل در پوست
انار چون نیزند در کوش را نافع بود و میشت دم را نافع بود
و این با سوبه گوید و رقی غریب چون پاشا منده عظم آورد و دند
دم را نافع بود و گویند عصاره وی بهترین علاج ماده بود که از
کوش بدانه بود و مستحق جگر را نافع بود **غرقه** نوعی از غوج است
و گفته شد غر را اسم نوعی عصی الراعی است که کوه که معروف
بود باده و گفته شد **غراسا** را سن است و گفته شد غر منفع
نوعی از انکو سب است **غزال** پیارسی موبره گویند و منفع
گوشت وی در لام گفته شود اما شک وی چون با سر که نیزند و بر
و دمای بلغمی نمند بکند از ایند غسل خطمی است و گفته شد **غصا**
عربی است و گفته شد **علیجن** بلج است و گفته شد علف
فودج بری است و گفته شود **غلغا** علقه خوانند و مولف گوید
آن کجا میست که بکیر ماند و برک و ساق وی کربا شد و در صهای
شیر از بسیار بود و شیر بسیار دارد و هر شمشیر که دارد که بشیردی اب
دیند زخم آن هر کس که رسید ببرد و اگر بشیردی بر قو یا با لند زایل کند
غام اسفنج البحر است و گفته شد غنقلی بضم عین سلیج است و
گفته شد **غوجشته** نوعی از گاه و فطر است و صاحب جامع گوید
در زمین بیت المقدس بسیار بود و آبی بکیرشته خوانند و چون حبک
بود بدان جایه بشوند و در محوضات خورند و طبیعت آن سرد و تر
بود در درجه اول و همان سرد بنود که گاه آن و خلط بد که از گاه
حاصل شود و از وی حاصل نشود **عنوک** ضفدع است و گفته شد
غیم غام است و گفته شد **غی**
فاشر اسمی است سربانی و هزار جان و هزارشان نیز گویند
و پیونانی ابنا لوس و معنی آن کرمه الیضا بود و معنی هزار جان

هزار گوید و به بربری را جالون و پیارسی کرم دستنی خوانند شیرازی
نه خوش از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمی شود و فاشترین
نوعی از پوست و نبات وی بر سر درختی که نزدیک بود بچیده شود و باده
خوشبوی قریب ده دانه داشته باشد و در اول بهر بود و در آخر
بغایت سرخ شود و کل وی لا جوردی و بشیرانی وی را سیاه دارد و خوا
و منفع وی نزدیک است با شرا لیکن ضعیفتر از وی بود و فاشتر
بلغطه دیگر بر و اینها و حلق اشتر نیز گویند و میزدی مانند فاشتر
ستین بود و پنخ وی کرم و خشک بود و در سیوم و حدت و حراخت
داشته باشد جلای تمام دهد و ملطف بود و سیر ز سخت شده را
بکند از ایند و چون پاشا منده و با الحیر از پیردن ضما دکنند و جرب و بر
علتی که در بدن بود شفا دهد و میزدی که مانند خوشه بود گویند و با جان
سختی کند جهت حلق شتر و پنخ وی چون با کرسنه و حلیه بد نیز این
بشوند پاک کرد اند و صافی و آن کلف و یا لیل سیاهی که از ریش
بود پیرد و چون با شراب بردا خس ضما دکنند نافع بود و همه در زمین
کرم را تجلیل دهد و دملها را بکشد و اگر بار و غن نیزند تا چون موم
کرد و سودمند بود جهت بواسیر که بر فتق حادث شود و حصف داده
از آن پنخ پیرد و پاک کند و اگر با شراب ضما دکنند درم را سرد کرد و بند
و در دمای کرم را بکشد بد و سگ شکی استخوان را نافع بود و اگر سرد
شد از یک درم پاشا منده صرع و فالج و سرد را نافع بود و چون درم
پاشا منده کزندی افنی و مجموع کزندی را نافع بود و پنخ وی چون زن
بخود بکیرد که پندازد و منبجه پیردن آورد و چون اول آن بود که با
وی پیردن آوردند و چون کشته شود بول شکم براند و بلغم و چون غسل
لعن کنند سرفه و ذات الحجاب را نیکو بود و عصاره وی همان تر بود و
پاشا منده خلط در عقل پیدا کند و با صبر بر درم سیر ز ضما دکنند و نافع
بود و بدل آن بوزن آن در پنخ و نیم وزن آن بسیار **غانسرتین**

بسیار می کشند آن کویند و پیونانی انبالس مایا معنی آن کرم الاله
 و در اندلس معروف بود و پوطا نیز و بربری میمون و بشیر از بیابان
 و ورق بی بین تر از ورق بلبل بود اما مانند بلبل بجهیده
 شود بر درخت و آن نوعی از فاشتر است و در فاشتر گفته شد و هیچ
 آن پروند سیاه بود و اندرون بزرگی بل بود و دی کرم بود با غزال
 و در فعل مانند فاشتر بود لیکن صنعتی از قوی بود اندکی انکه نباتی
 بر وید پزند و بخورند نول و حیض را بند و محلل درم سپرد بود و صرع
 نافع بود و معنی فاشتر سینه را نافع است و صفت علت بود و **فایده**
 چندین شربت و گفته شد فاشتر بهترین آن بود که از قند سیاه
 سازند و دی غلیظه از شکر بود و طبیعت دی کرم و تر بود و در
 و کویند حرارت قوی در سیم بود و آنچه سبزی بود کرم و خشک
 در دوم سودمند بود و جهت سرفه و شکم نرم دارد و خوبه معتدل
 از وی متولد شود و سینه را نیکو بود و مولف گوید این فایده که
 منفعت او گفته شد بشیر از کعب الغزال گویند و باید که قطعا از در
 بنود و فایده های که این زبان مستعمل است گویند مجموع آن آرد بود
 پس ولی آن بود که در هر ترکیبی که فایده بود قند بجای می کشند
 یا کعب الغزال که آن فایده افضل است و صنعت دی جان است
 که قند بقوام آورند و بکشند تا وقتی که تمام نشود بعد از آن پال
 کنند یا با کرم یک **فایده بسیار** فایده بسیار از بیابان با قند است
 و گفته شد فاشتر القطن با قند فایده بود و آن جاسیه است و گفته
فایده بیخ نیکو فرمندی است و از اقل خوانند و گفته شود
 فاشتر خرد و پیونانی از بیخ زعفران کوچک است و گفته **فایده**
 بسیار سیاه گویند و بشیر از بیابان شکافته و از سفاله مندر خرد
 و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیم و کویند در دوم و در وی
 قبضی و تخلیه بود و مصلح معده و جگر سرد بود و سوسنم از بیابان

بود و شکم بیند **فایده** سیاه شیطیح مندی است و گفته شده است
 فارسطار یونانی الحام است و گفته شد **فایده** سیاه بلارح
 و لعلی است و مرغی مشهور بود و در خواص این زهر آورده است
 که استخوان دی چون با خود دارد عشترا ایل کند و صاحب منهای کرم
 بیضه وی خصالی نیکو بود موی آقا خفته گوشت وی کرم
 بود فایده را نافع بود و فایده بیضه و فایده بیضه و فایده بیضه
 خوانند و لوفافینس هم گویند و آن بیاضیست که کل دی مانند کل سبزی
 بود و تخم دی سیاه بود اما نه بیاضی عدس کوچک و بیخ دی باریک و
 کوچک بود و اول که از زمین بر کنند زرد بود بعد از آن سفید گردد
 و در نلای خاک روید و ورق و تخم و کل دی چون با شربت سازند
 کزندی عقوب و رتلا نافع بود و محلل مغص بود و قوت دی لطیف و
 مجفف بود از هر آنست که مغص را نافع بود **فایده** صاحب منهای و
 صاحب جامع گویند آن دوا بی بزرگی است که دفع مجموع زهرها در کرمها
 بکند و چون باب سرد یا شامند در دمای سخت میکان کند و مولف
 ظن من آنست که جدوار است که از طرف خطای آورند فایده
 مولف گوید سبزی زرد است که سفید می زند و سبزی و هر رنگ بود
 ظاهر بود و این رنگ از آخر مندرستان آورند و از فخر چین و نیکوترین
 آن چینی بود و شربتی از وی کسی که زهر داده باشند و از ده جوبند
 به باب سرد یا شامند و این رنگ است که سفید و چون بار زده شود
 بسیار بر رنگ نندسته نماید و زهر می زهر بود خاصه و طلاکد
 و بعضی گویند فایده است که گفته شد **فایده** و فایده و فایده
 که با و آن غود الصید است و زهر ماده بود و آنچه تر بود و ورق
 مانند ورق جوز بود و بیخ دی سبزه بود و سفید مانند انگشتی و در تخم
 دی بعضی بود و آنچه ماده بود کثیر الشعب بود و بیخ دی مانند بلوط بود
 و گفت یا نهشت عدد بود و نیکوترین آن سبزه رومی بود و دی فاشتر

از مندی بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم و گویند مقلد
بود در حرارت و در وی تخمینی قبضی یا تجلیل بود و متغ و ملطی
و وی آثار سیاهی از بشره بر د و چون بر اطفال او برند مادام که
با ایشان بود صرع زحمت نند و چون با شراب بپزند و بپاشند
شکم بندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف
و چون شکافته شود جهای سرخ بسیار بود مانند خون و بشکل آن
دانه بود و در میان آن جی سیاه رنگ بود چون ازین جی سرخ
پارده جی شراب سیاه رنگ فایض می باشد قطع ترخ دم از جی
بکند و در دم معد و لذع که عارض شود در آن آنچه جی سیاه بود
از وی پانچ جی شراب سیاه مانند اختناق رحم که عارض شود
در درج و کابوس را نافع بود خاصه ماده وی و بعضی گویند چون
با من پاک کنند این خاصیت از وی حاصل شود و نفوس را نافع
و حرنه و سقط و صرع را عظیم نافع بود و چون مری بخور کنند مصراع
و بخون را نافع بود و اگر از مری کردن بندی سازند و بر کردن
کو در مصراع او برند صرع از وی سرع باز آید و اگر عود وی را
محق کنند و در حره بندند و مصروع و ایم بید نافع بود و دیگر طبع
گویند وی و مری نافع بود جهت مریضی که باشد و جان کردن و با
اسحق گویند عود الصلیب فضر بود بمعین و مضیع وی کثیر بود و گویند
بدل آن زک بود و گویند غار بقون و زراوند مدحرج و بدیعورس گویند
یوست انار یا ورق انار و فر و سمور و سوبق النملان چون با هم
جمع کنند بدل عود الصلیب بود و خاصیت بد **فان** یا رسی پوس
خوانند خون وی قطع نمایند و چون بشکافند و بر خا برهند
یا بر کزندی عقرب نافع بود و گویند چون بریان کنند و بر کزندی
عقرب نهند سودمند بود و چون بریان کرده بکودکی دهند که
بسیار از دمان وی روانه بود باز دارد و خوردن گوشتی بسیار

و غشیان و مفید معد بود و چون بشکافند و بر موصی نهند که فای
با پیکان در وی بود پیردن آورد و کسی که عمر البول است باشد
چون در جلیخ آن پشند نافع بود و سر کین وی در خروالار گفته شد
و سر وی در ریاس انار **فان** پیش پیش موثر است و گفته شده
فا و زهره بر د و ای که حافظ روح بود بوق و دفع ضرر می کند از
فاد زهر خوانند آنچه مخصوص است اسم حجر التیس است و حجر الحبه گفته
شده است **فان** یا رسی ترب گویند و بشره از وی تریزه و جوی
اقوی بود پس پوست پس درق پس گوشت و نیکو ترین آن بستانی بود
بشره نافع و طبیعت آن کرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود
گویند خشک بود در دوم و موی بردا الثعلب بر ویاند و دانه بر ویاند
و فولد ریا ج بود و معد را نیکو بود و مسخن بود و بول بر انداختن
گویند چون بعد از طعام بخورند شکم نرم کند و غذا را یاری دهد و گشتن
از معد اگر پیش از طعام بخورند شکم طعام بکند از آنکه قرار گیرد
و چون بعد از طعام بود مضرم طعام بکند خاصه درق وی و با سب
قی او در آب می کشند و نافع بود و چون در چشم چکانند جلالت
و چون تخمه خورند نافع بود سرفه کهن یا و کیموس عظیم که در سینه بود
گویند و درق وی جلالت چشم بدید و نیز در پستان میدا کند و آب وی
چون با شراب بپاشند کزندی افی را نافع بود و مار شاخ دارد
اگر آب وی بر عقرب چکانند میرد و اگر وی خورده باشند و عقرب
برزد و د بکند چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند بکرم
فانی بلغمی را نافع بود و فجل بری در غمه حال اقوی بود از بستانی
و در و فسل گویند فجل بلغم را نافع بود و چون مضرم بدندان و چشم و
او مسک و معد و مفید طعام بود و دانه های آن را باید بود و باز
شیش در بدن میدا کند و صاب فلاح گویند در در کرده و فانه
سرفه نافع بود و بیه برانکند و چون بر بدن طلا کنند کزندی

جانور از اسودد هر و تخم وی در دفع سمها و گزندگی جانوران نبره
تر باقی بود و ادمان اکل وی کردن موی بردا و الشعلب بر ویانند و
سفر اید و سنگ مثانه بزرگ و خرد بریزاند و این فعل نفعی صفت میکند
و بحر است و طبری گویند آب و ورق وی بر قاناز ایل کند و گویند چون
فحل گویند و ورق و آب از وی بکشند و ده درم بنیاید یا شانه
سنگ مثانه بریزاند و گویند منی زیادت کند و انعاظ آورد و اگر
تخم وی با کشند شش بپزند و با سرکه بشیر کنند و بر بقی سیاه در حمام طلا
کنند زایل کند و تریف گویند چون سروی بردارند و اندرون وی را
خالی کنند و روغن گل در وی گرم کنند و در گوش چکانند و زایل کند
و این زهر در خواص او در که آب وی بکشد و باز روغن گل بکشد
چونش بپوشانند و نیم گرم در گوش چکانند گمانی کوش زایل کند و اگر
اندرون وی خالی کنند و چهار درم تخم سنگ در آن بنهند و سران با
جای بنهند و در خمیر که نند و با شش گرم نهند و غمه کنند و اندک
سرد کنند و بخورند سرور سیاهی سنگ بریزاند و جرم وی مفتی بود و قشر
وی و ورق وی با سنجبین غلیظ با سانی او در **در سبب**
افزیمون و فریمون نیز گویند و تا کوب خوانند و باید که چون فریمون
از درخت بکشد و مان بپزند تا غبار آن در دهان نرود که جلگی
ند از آنرا بریزاند و چون وی را بکشد باید که با قلا مغمسه در میان وی
ریزند قوت وی را نگاه دارد مدت سه سال تا چهار سال و این
بنهایت مجرب بود و در ظرف کنند و آنچه نان بود نیز بود و زرد
در زیت بکشد و آنچه کهن بود بخلاف آن و لون آن سرخی یا
و گویند قوت وی بعد از سه سال بود تا چهار سال متغیر شود و هفت
سال و ده سال باطل شود و نیکوترین آن صافی زرد بود که رایحه وی
در غایت حدت و حرافت بود و طبیعت آن گرم خشک بود در تمام
و گویند خشکی وی در سیوم بود و ویرا قوت ملطف و محرق بود و

عرق النصارا نافع بود چون با دویه که موافق آن بود پیا نهند
و بر گزندگی جانوران و سگ یوانه طلا کردن نافع بود و لخته
و قوتج و سردی کرده و فضلهای بلغمی از مفاصل و اعصاب پاک کند
و مسهل آب نرود بود و بلغم لیمو که در در کین و پشت بود و گرم خرا
بد بود و کسی خون بروی غلبه کرده باشد و نشاید که تنها پیا نهند
و مضه بود با تبخیر و چون بروغن گل حرب کنند قوت وی شکسته
کرده و معالجت السوس و کثیرا و صمغ اصفهانی که کشد اگر خوا
که استعمال کنند و شربتی از وی قیر اطلی نهند و انکی بود و وی بنایت
رحم را بد بود و انضمام پیدا کند تا جلدی که منع او در مسقطه بکشد از
استقاط چنین و چون در روغن بکشد و بدان تریخ کشد فایده و خد
نافع بود و با غسل در چشم کشیدن جلاد هر یک روز آن دو روز
بانی بود و قطع نرود آب بکشد و سه درم از وی کشند بود در سه روز
ریش در معده و امعاء پیدا کند و از خوردن وی کمره سخت و
لبسی عظیم و لذت در شکم و فواید پیدا کند و باشد که اطلاق با فرا
آورد و مانند این بد او ای کسی بود که قزونی سبیل خورده مثل دوع و آ
انار و سبب نرود کافور و آنچه بدان اند و گویند بدل آن بوزن این
دود و انک آن باز بوزن بود و گویند وی صمغ ناز بون است و گویند
دود انک آن چند پندستر و گویند دود انک آن چند پندستر و گویند
نیم وزن آن باز بوزن فراموش و اسنیدین بپزند و حشیش الکلی
و طریف الارض نیز گویند و آن کرات جلی است و بیارسی کند تا کوی
گویند و بهترین آن زردی بود سرخ رنگ بلغم طبیعت آن گرم بود
در دوم و خشک بود در سیوم و معده سدن و جگر و پسر بود و سیر بود
سبب شکست را پاک کند و حیض براند و عصا وی در گوش نهند
نافع بود و با غسل چشم را قوت دهد خوردن و کل کردن و بصا
وی مسقوط کشد بر قاناز نافع بود و بانک بر گزندگی سگ یوانه

ضماد کردن سودمند و کل دی چون با آب طنج کنند قرصه شش اشفا
دهد و در بصره و اگر ایرسا خشک یا میزند فصول غلیظه از سینه یا
کینه و زمان چون پاشا منده چمن براند و مشیمه برین آورد و باز
دستخواری زادن را نافع بود و عصیان دی در داری های جسم و جرب
جدید و قدیم و احناف جرب سه گانه چشم زایل کند و چون با آب
انار ترش حل کنند و برک چشم باز کنند و طلا کنند و در کلها کردن چینه
انار ریشها و یا خنک در چشم بود قدیم و جدید نافع بود و در شفا
جلاد مندم جهت عشاق و اغیث تقویت نور با صره مستعمل کنند
و چون ضماد کنند بوری دی و غسل بپاشا خبیث پاک کوراند
و را حنظل و خم حورده قطع کنند و در دهلورا ساکن گرداند و عصا به
ورق دی که در آفتاب خشک کرده یا شند همین عمل کند و چون ضماد
کنند بود یا میل و خازن را رسیده تحلیل دهد و منجم و ملین آن بود
لی در دوا ذیبه بکشتا بد خوردن و ضماد کردن دی با دمای غلیظه
نافع بود و چون بر سینه ضماد کردن ضیق النفس را نافع بود و ورق
دی چون بخایند و فرو بریزند نافع بود جهت وجعی که در معده مثوله
شود و اندرون دی چون با آب بنزند و زیت به آب فقط نکند
بر زبانه زدن و رجال نافع بود جهت وجعی که مزمن شدن باشد
عسل المول المزاج رطوباست و از جمیع اصناف اوجاع و دوی
دی چون تر بود و با کرده به بگویند و بر درهما نهند بکدازاند و چون
ورق دی بغسل بر درند بنگویند و سودمندترین معالجه سرده
بود و ضیق النفس بود و اگر آب نمایی بکیند و مشیمه بهارزند و در
نخستین بچ درم و ورق دی اضاف کنند و تمام بنزند و پاشا منده نافع
بود جهت سرده مغرط و غلیظه نفس و باید که شش روز بیانی باز
استعمال کنند و چون دوق تر دی بگویند و ضماد کنند بقطر امعا
و جمع آن بغایت نافع بود و اسحق بن عماران گوید مضر بود بکرده و

مثنائه تا بحدی که خون بعوض بول از دی جدا شود و تخم را نه یا نه با
دفع حضرت آن میکند تا بحدی تمام و چون با دی خلط کنند پاش
از دی یا بعد از دی پاشا منده دفع آن از کرده و مثنائه می کنند
و صاحب منہاج گوید مضر بود بعصبات و مصلح آن سنبل طیب
بود و بدل آن بوزن آن بارون و چهار دانگ و وزن آن پان
و گویند بدل آن بوزن آن اینسون و اقیثون است و گویند که
بوزن آن بدل آن لاغیه است و صاحب منہاج گوید شترتی از دی
مقدار نیم درم بود سده جگر و سیر بکشد و چمن براند **قرصه شش**
اگر بکشد و خوراند و کشته شد و دی بوا سیر را نافع بود و مره را
پنجاه و تخم دی چون پاشا منده بخت ننی بود و دی فعدل بر
از درنگوش و اسپنر بود و منفعنها دی در الف گفته و بدل آن
گویند قرصه نقل است و گویند قرصه نقل یا با درمنویه بوزن آن و باز بار
از ابا الگو گفته خوانند قرصه دتوت است و در ناکشته شد است
قرصین بقله الحماست و گفته شد قرصین و به بنفشه است و
گفته شد قرصین حله است و گفته شد **قرص** شامرج است
و گفته شد **قرص** بقله الحماست و گفته شد فواح الحمام باری
بگویند و در دی حرارته و رطوبتی و فضلی بود و غلظتی و این
ما سوبه گوشت از جمیع گوشت مرغیان بود و دستخوار مضرب بود و چون
بپاشا از دی متولد شود و رطوبت صاحب منہاج گوید کسوج را
نوشته دی خوردن سودمند و گوشت دی کثیر المفضل و سرخ الفت
بود تا بحدی که سهر آورد و مصلح دی سرکه و کشته بود و مجرور مزاج را
اولی آن بود که باب عوز کشیم و مغر خیار با لک بخورند در آب
گویند گوشت دی گرم و خشک بود و به دی را حرارت ظاهر بود و باز
مواظق مجروری بود الا سهر از گوشت مرغ از سهر بدن دود خانه
چون باب نمود و شنب و شنب پزند و مرغ دی نافع بود و شمر مزاج را

و کسی شکم دی قبضی داشته باشد و در پشت که سبب آن غلظت
مزمین بود و کرده را فربه کند و باده را زیادت کند اما مضر بودیم
و دماغ خالصه بریان کرده و اولی آن بود که بر سر وی زود چیزی
نیاست مانند که منع صعود بخار از سر بکند و آب می چون به در
بسیار بود باده را زیادت کند اما مضر بود چشمت و دماغ و نیز نفوذ
ادمان اکل بریان کرده وی خون را بسوزاند و شاید که کد ام کشید
خاصه در مزاج طفلان که حاکم صاحب مزاجان کرم و ممو کوید که
بگو ترجمه در یک اندازند و دروغن کیند بر سر آن کنند چندانکه آنرا
بیوتانند و نمک و هیچ توایل در آن نکنند و پیرند چون چخته شود
و کسی که سنگ داشته باشد بخورد از وی زایل شود بفرمان حق تعالی
که خترین پوستین رو باده بود بعد از آن سمود و بعد از آن نمک قائم
و بعد از آن برم و هر یک بجای خود در صفت حیوان وی گفته شود
فصل بیاضی پسته گویند که مثر از گردکان و بادام بود و
نیکوترین آن نان بزرگ بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و
خشک بود در دوم و گویند که سیه وی در آخر درجه دوم بود و گویند
خشک بود در سیوم و گویند در وی رطوبتی فضا می بود و گویند برست
در سیوم سده حکم بکشد بد و منع غشایان بکند قوت معده و تم
بد و شکم نیاند و به بندد و کزندی جانور از اسودد و باده را
زیادت کند و سرفه بلغمی را نافع بود و کزندی عرق و غذا اندک
و در شری آورد و مصلح وی زرد الو خشک بود و شریف گویند از
خواص وی آنست که بوی دهان خوش کند و مغضی زایل کند و گویند بوی
سبز سردن وی چون در آب فرو بیا نند و یا مانند ششکی بپاشند
و فی با زرد و شکم بندد و دروغن وی مضر بود بعد از صیدنی که
وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حبه الخضر آلوده گویند
بیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز بن **فصل** الباریج البانی

و گفته شد به لفظ اندلس **فصل** بلغم اندلس روله خوانند و صاحب
جامع صفت وی گفته است که نبات وی چون بر شاخهای انکور بچیده
شود مفسد وی بود و مولف گوید بیشتر از وی از اسرم خوانند
فصل سیارسی اسپت خوانند چون تر بود فضا صده و رطبه
گویند چون خشک گردد قوت و علف خوانند و بهترین آن بپزید
درق بود و دردی نفخی بود و تخم وی شیر میزاید و درازی گویند که
چون وی را پزند و بگویند تا جوان درم شود و ضماد کنند برست
کسی که عرشه داشته بود و در روز و نوبت نافع بود و دروغن وی
نیز همین عمل کند خوردن و تخریج کردن و غاصی گویند و آب را فربه
کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم براند و خشک آن شکم بندد
و سرفه و خشونه شکسته را نافع بود فصاعه الزم است و گفته
شود **نقطه** این ماسویه گویند که خاله وی سگ و خشک بود و
با غنای گویند معتدل بود در گرمی و سردی و نبات قابض بود
و شبنم الریس گویند که خاله و چون با آدویه یا میزند حقا تر نافع
بود و جرب و حله و غیره بول را میفید بود و مقدار را خود از وی
دانکی بود و فعل وی حکم فعل با قوت دارد لیکن بجلی ضعیفتر از
وی بود و گویند شراب از نوره خوردن مستی زود آورد و نوره چون
بوی گوگرد بشنود سیاه گردد و چون بنمک بپزند سیاهی از وی
زایل شود و جلادی بد و سخیاله وی چون باز بپزد بر نواسه طلا
نشد نافع بود و مضر بود بشانه و مصلح وی غسل بود **فصل** سماند
گویند و آن انواع است یک نوع قنق و یک نوع خوشنه گویند
و قنق را بیارسی مصلح خوانند و یک نوع معیل و مجموع انواع را
خوانند و بدترین همه فطر بود و یک نوع کجای بود و یک
ذخ در شیب سر کین روید و نوعی در شیب خم شراب دانه
سرخ بود و زهر بود و آنچه سفید بود یا زهر دانه در شیب خم شراب

پوست فی باز کنند و خشک کنند سر کرا چند مرتبه بکشتی بدیند سهوش
کرد و پوست دی ز سر بود و گویند هر که بنا مای سماروغ خوزد
سند دی منقطع شود و دیگر از وی فرزند حاصل نشود و خلطی
از وی متولد شود و خشک کرده و برآبدی کمر بود و طبیعت آن
سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دوم خدر و سکنه آورد
و کاه باشد که بکشد و اگر نکشد مریضه و عسر البول احداث
کند و فی نخوار مضم بود و نوع کشته غشی و ضیق النفس و عرق
سرد آورد و بکشد در روز و آن در موضعهای غفن یا در موضعی
که مقام کزندگان بود یا در شب درخت زیتون و مصلح دی
است که مسلولی کرده یا کمری نزد خشک بخورند که یا صحت
مضروی میکند و شراب سخت بر سر آن خورند و معالجه کشته می
بمقطعات کنند مانند سکنجین و فودج **فطر اسابون** تخم کرفس کوی
بود و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک
در سیوم و قوت دی زیاد و از بستانی بود و بدل دی دو وزن
آن تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن است
فعلیون خنک است و کفته شد **فقع** نوعی از گاه است و بسیار
مکمل خوانند و آن در لب جامها و در اندرون جامها و کنار آنها
روید و آن سالم تر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ
فقد خشک است و کشته شد **فجاج سورجیان** سرد و تر
که بود آنرا فجاج خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و حیض بندد و مقدار را خود
از وی یک مثقال بود و نیم مثقال را نافع بود و طبع وی سنگ برزا
و بول و حیض را اند و بغراط گوید در رحم و کرده و نیز دم و در
سرد که جگر بود و معده را سود دهد و اگر او مان بوبیدن وی کند
سر را اگر آن کند و خواب آورد و اسحق گوید مقل خون بود و مصلح

باز زد است و بدل دی نصبت الذریع **فجاج کرم** صانع هر است
کشته شد **فول** پیارسی دل خوانند و آن شکوفه انکور بود و طبیعت
آن سرد است **فلیج** اقلجه خوانند و آن تخمیت مانند خردل لیکن
بغایت سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست مالند بوی
سبب کند و طبیعت آن گرم و خشک بود و آن در عطرهاست مشغول
کنند و معقوی معده و جگر سرد بود و سترم که در سرد بود بکشد بد
دق و دماغ بدید و آنچه نرزد بود یا سیاه بد یا شد و چون سخت کرد
بازیت بر کزندی عرق طلا کنند نافع بود **فول** صاب منج
گویند نافع است و آن پنج پیلو فرمندی است و قوت دی مانند قوت
پروچ بود و گویند گرم و خشک بود و صداع را ضما د کردن نافع بود
و اسحق گویند نیم گرم از وی سخت کرده در معده را نافع بود و مضر
بود و ثانه و مصلح وی عسل بود و بدل دی لغاح و صاحب جامع از قول
اسحق ابن عمران گویند که فل نری مندی بود مقدار شش و لون مشر
وی بلون قندق مانند و معقوی جرب بود مانند مغز جلعون زردی
که بسببیدی بایل بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم است و
عصب را نافع بود و بواسیر **لفلمو** اصل الفلفل است و در
لففل گویند و آن خشن حریف بود و بشکل قسط بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در دمای سرد و شنج امتلاسی و نفرس و قویج و باولی
سرد و نافع بود و در ک طلا کردن عرق النساء را نافع بود و برورک طلا
کردن عرق النساء را نافع بود و عافیتی گوید لوزا نیکو کند و مرقه سودا
پرون آورد برقی بخانی که او به پرون آورد و باه را زیاد کند و چون
با سر که پیازند و ضما کنند و یا شامند درم سیر را بخیل بد و چون
با میو بزیج بخانند و بدان غره کنند بلفم طلع کند و بدل آن از فلفل بود
و گویند بدل آن بوزن آن نار خشک دد و او این سورجیان و نیم وزن
آن مغز خشک از **فلفل** درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس

گوید اول نمره فلفل از فلفل بود و از هر اینست که در فلفل نمره از فلفل بود
و صفت از فلفل گفته شد و همو گویند نمره فلفل چون نارسیده بود
سفید بود و چون رسید سیاه شود و مولف گوید هر چند تخم کرم
از بازو کان که از طرف میزند آمدند و این فلفل در وقت از فلفل
غیر درخت فلفل است و بیشتر در بنکاله می باشد و آنکه می گویند فلفل
سفید هم از درخت فلفل سیاه است این نیز هم خلافت و صاحب
منهاج گوید از قول یسفور بن یونس که بهترین دوی آن بود که سبک
بود و گرمی دوی صغیرتر از سیاه بود و مولف گوید فلفل سفید نمره
از فلفل سیاه بود و لون دوی بزرگی بایل بود و بقدر کوهی کوچک
بود و دورا طبع و طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک بود در
چهارم و مولف گوید درختی است بزرگ و کس بر سر درخت فلفل نتواند
رفت باد آنرا بریزاند در آب و از آنجا جمع کنند و خشک کنند این
تسخیر که در وقت از است و فلفل را هم ای بخوشا نند جای دوی بجا
و فلفل زمستان و تابستان بار آورده خوشه خوشه و چون اثنای
گرم شود بر کما بران خوشه ها افتد تا سوخته شود و چون اقیاب
شود بر کما از آن باز شود و درخت دوی حر بود و مالک ندارد چون
در کله ها کنند جهت جلا جلائی تمام دهد و مضطرب طعام بکند و اشتها
و درم سیر ز را نیکو کند و بول حیض براند و طبیعت آن گرم کند اندک
در شایقات مستعمل کنند و بلغم شود و پاک کند و مقدار خود از دوی
تا نیم مثقال بود و محقق منی بود و مخدخ چنین بود و مضطرب بود
و مضطرب دوی عسل بود و این با سوبه گوید و بدل دوی زخمیل بود
نیم سوبه پیونانی با بادی خوانند دوی کرمیتر از سفید بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و در دوی حدی و تکیلی و جلائی بود
و بلغم از ج دفع کند و منخن اعصاب بود و مسکن آن و چون بارفت
پاییزه که محلل خا بر بود و چون با نظر دن پاییزه نند بهی بایل کند

بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخورد بر کرد استن شود
سرد مزاج را نیکو باشد و منخن معده و طبع بود و همه اعضا و منخن
خون بود و خون با او پیو یا میزند که در دوی قبضی بود و قطره بود
که از سردی بود سوخته بود و قیاح و خدر و عینه را نافع بود و باز
سودمند بود جهت هر علتی سرد که در اعصاب بود و گویند بدان
یک وزن و نیم آن فلفل سفید بود و دوی حوت خلعت عرق است
رقیق نافع بود و چون سحق کنند و با پیاز و نمک یا میزند و برود
الثعلب ضما کند بعد از آن که نیک نیک مو حشع آن مالیده باشد
موی بر رویانند و چون سحق کرده در زیت بوشانند و مالند و قیاح
و خدر را نافع بود و اعضایی که سردی بر روی غالب بود خون با او پیو
یا میزند و الثعلب را نافع بود و فلفل الما پیونانی او در دوی
بانی گویند آن نباتیست که در آنها ایستاده روید و در این
نمونه دو آن بود و ترککان دوی را فرغین خوانند و گویند چون کرم
دوی را بخورد میزد و نبات از او است ارد و ساقی دوی کرم
بود و درازی دوی یک کرم بود و ورق دوی مانند ورق سید بود
بزرگتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی دوی خوشن نبود و ورق
ساقی دوی کوچک بود و رسته بر شاخهای کوچک که ازین ورق
مجموع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم نبات خریف بود
و چون ضما کنند ورق دوی و نمره دوی بغایت نافع بود و دوی
بلغمی او فرم و سیاهی که در شلب جستم بود زایل کند و کلف و کس
به بر روی بود ضما کردن نافع بود و اینج دوی دراز بود و میقت
ندارد و مولف گوید آن زخمیل الکلاست و گفته شده است
فلفل السودان چیست مانند جلیان و بطعم مانند فلفل بود و
ماد سوبه این آریند در دوی نافع بود و چندی آن فلفل
الصقال بزرگتر است و گفته شد **فلفل نرود** حب الکرم

و گفته شود در کرم **فلفل الحواص** ما سودا نه است و گفته شود
فنجکشت اسم کرم نوله است که آن کرم عود بود و گفته شود در اند
ناخواه را بدین اسم خوانند و بعضی کرم فنجکشت را بدین اسم خوانند
فلفل جلی است سیارسی بود نه کرمی گویند و آن بود
از بود نه است و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن
صمغی بود و نیم شغال از وی مشتبه کردن آورد و مضر بود و نیم
و مصلح آن بود که بر وی بود فنجکشت دو حبه و راق دو حبه
اصابع گویند و گفته شد **فنا** غلبه است و گفته شد آ
بیک کرمه از سیاه بود و سبز تر از سحر و رازی گویند بیک
فانم و حواصل معتدل بودند در حراره **فوم** حنظل است و گفته
شد **فوم** چنست که ورق نبات آن مانند ورق کرفس بود و بزرگ
دکل وی مانند کرس بود بزرگتر و ساق وی یک کرم زیادت
و اما سبز بود و لون وی بفرغری بود و سبزی علامه وی مانند
بود و در اصل وی عطری بود و گویند قوت وی مانند سبیل بود
و در بسیار چیز نیکوتر از قوی بود و در اربابول پشترار سبیل کند
طبیعت قوی گرم و خشک بود در دملورا نافع بود و بول و حیض
و خشک وی و مطبوخ وی **الفلفل** را سودا نه و مقدار آن خود
از وی نیم شغال بود و مضر بود بکرده و مصلح وی تخم رازیانه بود
و جالینوس گویند که به در طعم قوی مانند وی بود و الا لطیفتر از او
بود و گویند بدل آن بوزن آن سبیل و کباب بود و گویند بدل آن
فلفل سیاه است **فوق** کرم نوله است که در قوق مانند صندل
بود و درخت وی مانند درخت نارچیل بود و وی سرد بود و قوت
و نابس بود و قابض بود و در مای گرم غلظت طلا کردن نافع بود و اعضا
مستخری محکم کند و بوی آنرا خوش کند و قوت دل بدید و منع اشتها
چشم و جرب آن بکند و حرارت دهان باز دارد و قوت کله

دندان بدید و گویند بدل وی بوزن وی صندل است سرخ و ربع و
وی بزرالنج و گویند بدل آن نیم وزن آن کشته تر و یک وزن
آن صندل سرخ و ربع وزن وی بزرالنج و گویند بدل آن نیم وزن
آن کشته تر و یک وزن آن صندل سرخ و ربع **فوق** و قوق
نیز گویند و آن سه نوع بود جلی و بری و نهی و کلف گویند جلی
دو نوع بود یک نوع را حاشا گویند و گفته شد و یک نوع فلفل
و هم گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع را مشکطرا گویند
و گفته شود و یک نوع دیگر بود نه جوی گویند و آن مطلق بود
بود و نهی یک نوع پیش نبود و نیکوترین جلی آن بود که
فوسبوی و تانق و سبز بود و ورق آن کوکب بود و طبیعت آن
گرم و خشک و در سبوم ملطبی بغایت قوت بود و عرق براند
و بر اثرهای سیاهی در بدن بود و همانا کردن نافع بود و فاحش چون با
شراب نجسته یا شند و طبع وی در حمام جرب و حله را از ابل کشد
و جذب و زایش دهان و قوای و چون با غسل و یک بخورند فضا
که در معده بود بیرون آورد و حیض براند و مشتبه وی میندازد
و چون خشک کرده بسوزانند و سخی کنند هفت استر قاف و گفته بغایت
نافع بود و چون با سوبق صفا کنند ورم گرم را سکن کند و بر قوت
و استسقا را نافع بود و سهیل سودا بود و نهی یک گرم و دود
بود کلاب وی که نذکی غوب را نافع بود و چون بگویند و سبزند
یا شامند که بکشد و استخی گویند مضر بود با معا و مصلح وی کثیر بود
و بدل وی یک وزن و نیم فوم نهی بود **فوق** نهی قوت شراب
وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین بود نه جوی سبز بود
و بود نه فارسی قوی بود از مجموع بود نه و طبیعت آن گرم خشک
بود و در سبوم چون بخورند و بعد از آن با الجین یا شامند جذرو
بیانی **الفلفل** و دوالی را نافع بود و طبع وی انصاف نهی را بود

و چون با سر که نبرد یک پنی کسی برونند که غش کرده باشد نافع بود و منع
اختلام بکند و طبع وی تا مضرا نافع بود و برود غش وی مخرج کرد
همچین سبیل خوردن و ضما کردن و وی کند کی جانرا سودد هر داکر
با شراب خورند رفع سموم قناله بکند خاصه که پیش از آن خورده بود
و از دخان و دق وی کند کان بکند و خابیدن وی بوی سر
زایل کند و مقدار نه است از وی یک درم بود و چون با شراب
سزند و بر هدام ضما کنند نافع بود و وی منقطع باده بود از بهر ضرر
وی بکرده و گویند مصلح وی کثیر بود و گویند بدل آن نفع است
معرّوف بود بقیع الصبا عین و به پازسی و ناس کوب
و آن نجیب است سرخ و بیکوزن آن بود که ثمان و سرخ و بار یک بود
که ازار من آورند و آن معروف بود بر بندگی و طبعست آن
خسک بود و گویند در وی بعضی سردی بود و جلا سی تا عتال دپی
و بر بهن سبب و قویا با سر که طلا کردن نافع بود و بدن را از نظر
که بود پاک کند و یک درم تا دو درم هتة سقطه و ضرر نافع بود
چون با قدحی شراب بخورند و نردی چون با سکنجبین یا شام
درم سیر را بکند از اند و ورق وی یا نبات وی چون یا شامند
کند که جانرا سودد و هیچ دی خون زن بخورد بر کمر و جوض
براند و کج بیند از وی نجابت بدو تا بجدی که ادرار بول کند
و جگر و سیر ز پاک کند و سرخ آن بکشد و گویند مضر بود بهر
و مصلح آن آتشیون بود و بدیغور سرخ بد بدل وی در تنقیه جگر
و سیر و آنزال خض و بول و وزن آن سکنج بود و دود آنک از آن
آن بیور سیاه و چون با ماء العسل یا شامند عرق الشارباغ
بود و اد جاع و رک و استر فا ر عصارا سودد و اگر با عسل ص
کند همچین سبیل و ادلی آن بود که هر کس که آن یا شامند روز بخانه
و گویند بدل وی در برص و بهن و جرب سیطر است **نیلجو**

پادسی فلکوش خوانند و آن لوف است و گفته شود فسنج بر
سداب گویند و گفته شد **فینز بهرج** درخت مضض است
نره وی تا نند قنقل بود و حنض عصا وی است و معتدل بود
حرارت و برود و بر روی طلا کردن طلا سی افوی بود و قوت تمام
بد بود و چون یا شامند در د سیر و بر قنرا نافع بود و طبع
فروع وی حیض براند و بدل آن حنض بود **فینز بهرج** نوعی
از اجار است از زرق بیکوزن آن نیست بودی کمن بود طبع
آن سرد و خشک بود و چون سخن کرده یا شامند کند کی عرق است
نافع بود و ریش اندر وی چون در داری حشمت کشند مشکوبی و
تاریکی حشمت را نافع بود و گویند جوهر و غش بوی یا سد خراب شود
و عرق نمچین و لون آن بکلی تباه کرد و مشک بمچین و ارسطاط
کوبید هر جوهری از اجار که از کون خود بکرده نوشیدن آن بد بود
فیل فیوانی معروف است و دندان و دیرا عاج خوانند و در تنقیر
یوسس بد براده عاج قابض بود جوهر اخس ضما کند زایل کند
و تریف کوبد چون نشاره عاج هر روز درم یا ماء العسل یا شامند
خط را بیکو بود و اگر نیکی که عاقبت بود مفت روز یا سکه شاد
دو درم نشاره دی یا ماء العسل یا شامند و بعد از آن چون مرده بوی
زد یک شود استن کردن و حولف کوبید که امتحان دی بنوعی بر
سیم سبب مرثب یک متقال نشاره عاج با یک متقال نبات
مصری یا بدین زن سقوط سیاحت و شب سیوم و چهارم مرده بوی
جمع شرم در روز استن سیم اما بشرط آنکه بعد از ظهر بود و اگر
نشانه وی جزوی یا نیم وزن آن براده آتشی یا نیرند و بغایت
سخن کنند و بر بوا سیر ملقند یا شامند بغایت نافع بود و طبری کوب
چون از دندان قبل خیزی در کردن طفل او نرند از دیا اطفال کمن
بود و مر کمن قبل چون زن بخورد بر کمر یا عسل هر کز استن شود

و بخوردی تنهای مرغنه را نافع بود و چون بسوزانند و بر معده طبع کنند
 زایل کند در هر جا که بخور کنند برا غیث کمک نماید و اگر امان کند
 دیگر نماید و این زهر در خواص آورده که اگر درخت انکور و زرع
 در قهنگای دیگر یا استخوان قبل بخور کنند قطعا مبع کرم گردان کند
 و اگر مارده از دندان وی در خرقة سیاه بندد و بر کا و بندد از دوا
 اثبات این باشد و اگر نشانه وی مقدار ده درم با ب فیه در
 کوبی چند روز بیانی بیاشامد مجذوم را نافع بود و نگارد که ز
 زیادت شود و اگر بانه از علاج بر عصوی کنند که استخوانی درد
 شکسته بود جذب کند و با سانی بیرون آورد **مبطل** اگر
 اندلس را طایفه خوانند و آن کمون بری بود و سفید و لیون گویند
 و در کمون گفته شود **فک** بفتح کوفیند و آن قنبر است و گفته
 شود انشا الله تعالی **باب** **القاب**
قاس دو نوع است بزرگ و کوچک از آن بزرگ از جوز بوا و از
 بود و جبه آن مانند نیمه دانه بود بزرگ و پوست آن صلب بود
 و رنگ وی سرخی بود که بسیاری زنده و قافله کوچک شمرند
 و غیره و با و میل بوا نیز گویند و آن سه نوع است یک نوع بمقدار
 استخوان بلبله بود و یک نوع بمقدار جوز بوا لیکن مثلث است
 و دانه ایشان نزدیک یکدیگر بود و یک نوع بمیل است و گویند
 لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ را نیز خوانند و کوچک را ماده طبیعت
 آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم تا اول سیوم و گویند با عده
 نزدیک بود و دردی قنضی و بکلی و تعویبی بود فی و غیثا نافع بود
 با آب انار بن و معضم را بادی کند و معضم را پاک کند و مقداری
 مسنحل از وی تا یک دم بود و در دگر سر را نافع بود و چون از وی
 هر روز در دم پاشانند و چون با تخم خیار بن پاشانند اجزای
 آن مساوی و هر روز یک دم با سنجبین پاشانند سنگ که در براه

و کوچک وی شور طوبت از سینه بکند و حلق و معده پاک بکند
 و معضم را قوت دهد زیادت تر از بزرگ و لطیفتر از وی بود و با
 قنضی ای کمتر بود و حرافت بیشتر و گویند مضر بود به شش و
 مصلح وی قند بود و بدل قافله کبار یک وزن و نیم صغیر بود و
 گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن صغیر بوزن آن غل
 بود قافله کبابه است که مانند استخوان بود و در طعم وی میوای بود
 با قنضی و استحقاق این علم آن گویند مانند کشتوت بود و در فعل طبیعت
 وی گرم و خشک بود در اول و مسهل آب زرد بود خاصه تخم
 وی داب وی و مدر بول و منی بود و مسهل صغیر و ضعیف حکرا
 سودد و در کیموس وی نیکو بود و در معده لکلی پیدا کند و سب
 اندک لزوجتی که در وی هست و نیز بتی از آب وی دودانک بود
 رطلی تا نیم رطل بود با ده درم شکر سرخ و صاحب میناج گویند
 با سکر العسل و جیش بن الحسن گویند شکر سرخ با قافله کبابه
 و بلبلاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر سفید **قالب** **البز** خاقین
 البز است و گفته شد قافل النحل نیکوتر است و گفته شود
قالب **الحک** او را فی خوانند و آن خاقین الکلب است و گفته
 شد **قالب** **الزب** خاقین الزب است و گفته شد **قالب** **الزب**
 فیوند خوانند یا رسی به ق و نندی خوانند و در دستایان
 و پراشیر میل خوانند و آن از مند و ستان آورند مانند به
 بود و طبیعت وی گرم بود در دما سی که از سدی بود چون یک درم
 از وی در حسو کنند و پاشانند نافع بود و مالیدن نیز سودد و در
 دما جبه جامع گویند وی از بجمه کبر تد که مانند قندقی بود با سب
 خرد کنند و در دغن وی بکیند و در با کیند تا بمجد گردد **قالب** **الزب**
 آقا قیاست گفته شد **قالب** **الزب** حصی الکلب است و گفته شد
 و از بهر این اسم بر وی نهاده اند که ایشان دود و سح اند مانند

مانند و زیتون که در سالی یکی فریه بود و یکی لاغ و در سال دیگر یکی
فریه بود لاغ کرد و آنکه لاغ بود فریه کرد **قصاص** بپارسی
شکدان گویند و صفت قرانص گفته شود **سج** چهل خوانند
بپارسی یک ضایع منهای گوید نزد یک بطیخ بود و لحم دی
الطف بود از لحوها و گرمتر بود و چون بریان کنند شکم بکند
و مسخن بود و باه را زیادت کند و دل را روشن کند و غذا بسیار
دهد از بهر آنکه در معده شود و شریف گوید گوشت دی معتدل
بود و غذا نیکو دهد و زوایا مضمت شود و دماغ دی چون با شراب
صرف یا شامند صاحب برافرا سودمند بود و جگر دی چون
گرم بود فساد ریم قشال فرد بر ندر صرع راناغ بود و زمره دی
شکونی و تار یکی چشم راناغ بود محل کردن و چون با عسل و
دخلا اجرا میسوی بسیار بندد و از پیرون چشم استعمال کنند تاغ
بود جگر تروال آب و خون بزمره وی سقوط کنند در ماه دمن
زیادت کند و شبان کم کند و قوت با صره بدید و اگر زمره دی
یا مر و اید تا سفته و مثل آن مسک سخت کنند و کل کنند مفیدی هم
دغبت و جرب راناغ بود و چون خشک کنند و با بکینه فرعون
و دار فلفل اجرا میسوی سخت کنند و بیزند و بعسل حل کنند و در هم
کشند تاغ بود و بیضه دی چون با شرک غصیل بیزند و بخورند
درد شکم و معده اسود میزند بود **تست** رطبه خشک است دان
فصصه است و گفته شد **تست** خمار است که صمغ دی کثیر است
و بشیرازی وی را کم خوانند و خاری را بسوزند و خوب دی را بکا
و شتر دهند و غذایی نیکو بود ایشانرا و طبیعت آن گرم و تر بود
سرفه راناغ بود و قرحه شش و منفعة کثیر گفته شد **تست**
قشر خوانند و کوچک آن متعارف و صفا بیش گویند بپارسی
خیارن گویند و ششکیار و خیار دراز هم خوانند نیکوترین آن با

نیشا بوی نجسته بود و طبیعت آن سرد تر بود در سیوم نیکس چرا
و صفر ابکند و بول باند و ششکی نیشاند و نشانه را موافق بود
و بوبیدن قنار و قنار چودی که از حرارت بود و انقباض است
و ورق دی با عسل بر شری بلغمی طلا کردن تاغ بود و خوردن
دی کند کی سک دیوانه راناغ بود و کیموسن بد بود و مستعد
عنونت بود و بنهای صعب آورد و درد معده و مصلح و عسل
با میوز بود یا ناخواه و رازی گوید سبکتر از خیار بود و زودتر
بکشد و خیار و خیارن و کرم و خوردن خیار راناغ بود و محتاج صلاح
نبود لیکن اگر بسیار خوردند نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلحی
جوارشش کمویا و سفر حلی بود اما اگر مزاج را مضرب بود و اولی
ان بود که بسیار بخورند و شرباب بقوت از عتب آن بیایند
و جوارشش گرم **تست** **سند** خیار چیره است و گفته شد
تست **الحا** بپارسی خیارزه سیند گویند و آن قنار و بری بود
و ابل اندلس غنم خوانند و ارد قیانی نیز گویند و پیونانی اسفرا
و اغریوس و عصا که تروی اطریون گویند و نبات دی نبات که
ماند اما خار ندارد و لون دی سبزی بود که بسیار سیاه می باشد و منفعة
عصا دی حیانت که تیره دی در آخر تابستان که از دست شود
بگیرند و در خرقه کنند و مالند تا آب از وی بیرون آید و صافی کنند
با بنجی یا لایند و راوق کنند و در ظرفی کنند و خشک بروی باز
خاکستر کنند و بر لوحی کنند در سایه و قرحه سازند و بکربا مس میاز
نیز کنند و دی خاکستر بخت و عصا که غلیظ بران ریزند تا کربا
آب را فرو خورده پس بر ضلایه سخت کرده قرحه سازند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در اول قرحه سیوم و گویند حرارت وی در
دوم بود لطیف و محلل بود و بیخ دی چون بدان مضمضه کنند یا
در می بلغمی کهن که بود بخیل دهد و چون با صمغ البطم بر جراحت بزنند

از دمل و هر چه بود بکشد و چون با سر که نبرد و بر نقرس ضما کند
نافع بود و طبع دنی در خفته جهت عرق التماس نافع بود یک درم و
عصاره وی چون در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و مضغه
بدان کردن درد دندان را ساکن کند و چون خشک کند و سحق
کنند جرب ریش ستم و قویا و آثار سیاهی که از ما میل و ریشها
بر روی پیدا شده باشد زایل کند عصاره ثم ریختن در تول
بر اند و چون زن حامل سازد بجهت تباها کند و چون با سینه سغوط
کنند بر تان سیاه را نافع بود و صداع کهن بچشم و چون در گوش
درد گوش را نافع بود و چون بازیت کهن یا با غسل یا با زهره که
بدان خشک کند یا طلا سازند و درم حلق و خیره و حق و راغبت
نافع بود و وی مسهل خام غلیظ و مرده سودا و ما اصفه بود و با
که با آدونه که موافق بود غلط کند مانند صبر و قنطاریون یا زهر
و سورجان و بوزیدان و کما قنطوس و قنطاریون و زعفران
و سبیل الطیب و دارچینی و سکنجبین و زرداوند و جرج و انیسون و تخم
کرفس و فطرانسا لیون و جاف و شکر و سبکبینه و معقل و زرد و نیک
هندی و جب بلبلان و چون با بعضی از آن آدویهها یا بیه نذر
بود جهت بسیار درد و چون درد معده حاصل و نفوس و قولنج
نفق و خدر دست و پای و درد مایی که از زهره سودا بود و شاید
که با آدویههای طار مثل سمنونیا و تخم حنظل یا بیه نذر و مقدار سر
از وی دانی بود تا دانه نیم تخم مزاج و مضه بود بشتن و
وی صانع عرب بود و طبعی از نیش و نیش بود اگر نیش الحار را در
کنج نبرد و بر بویا سر که ظاهر بود پیرامون معده طلا کنند نافع بود
و انیسون بن عمران گوید که روغن وی که از آب وی و زیت بکشد
یا در آب یا در آتش نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان
و کلف و اثر نانی که بر روی بود و جهت و او طبعی که در گوش بود

و کرانی گوش که از ریاحی غلیظ بود و تشریف گوید چون طبع وی و روغن
وی و پنجه وی یا شامند مجذوم را نافع بود و وی خلط خام و لزج
پیردن آرد و تشریف از وی بگویند و درم بود و روغن و صفتش را
نافع بود و عصاره وی در خفته کردن نافع بود جهت درد نشت لیکن
سج آرد و مسهل خون بود و تنها در خفته کردن خط بود الا که با آدویه
خلط کنند که موافق بود و از یک درم تا یک مثقال کنند بحسب مزاج
و باشد که فی با فراط آرد و دلداری وی نه است جو یا سبب
و یا سر که کند فی باز دارد **فرد** گوشت خوک بود و نیکوترین
ان بود که از حیوانی نر بود و هر از آن دی که از نر بود بود
قوت بدن بد و مستسفی را نافع بود و خاصه چون در سر که خوب
ناشتنی که کند و کرسکی که از مسفی بود یا طل کند و قلیل غذا بود
داوی ان بود که با روغن دیرینه **فرد** و با خوانند و یا سبی
کم و گویند نیکوترین آن ترینه بود و طبیعت آن نر و نر بود و در
سیوم غذای که از وی متولد شود مانند صاحب وی بود اگر با خور
خورند خلطی غلیظ حریف از وی متولد شود و اگر با نر بخورند
خلطی مال از وی متولد شود و مسلوکی وی غذا اندک دهند و در
بکدر و صفرا و خون ساکن کند و مولد بلغم بود و محرومی و صفرا و
مزاج را نافع بود و هر از آن نیش نر که با آدویه و خشونت سینه
و سرده کسی که جگر وی گرم بود و تب گرم چون با جواب با سبب
مقشر و روغن با دام سیرین بر نافع بود و سبب مزاج و بلغمی
مزاج و اصحاب سودا است که خورد که قوی غلیظ آرد و اگر
خواهند که خورد بازیت مطبوع کنند و مطبوع بقلع و خردل و
سداب و کرفس و نعناع کنند و سبب صرف بزرگان خوردند و
جوارشات و خردل و مری نیز مصدق وی بود و چون مسلوکی کند
بعد از آن باب غول و آب نادر سر که در روغن با دام و زیت

الفاق بخورند خلطی سیم از وی حاصل شود و سوبق دی سرفه و در سینه
که از حرارت بود نافع بود و تشنگی نباشد و کرب که از صفرا حاصل
شود نافع بود و در خلق را نافع بود و را ذی گوید و غنای
مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود و سرفه حرارت را سود دارد و با
آب دی صمد را زایل کند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خیمه
گیرند و در میان آتش بریان کنند و آب آن بکشد و بافتند
بناشاند نهتهای سوزان و تشنگی نباشد و غذا ای نیلوفر
و چون پاشانند بعد از آن که در آن آب فلوس خیارشبه و تخم
دخیره بنفشه حل کرده باشند صفرای مخفی برآید و حرارت
که وی تر را چون صفرا کنند در ابتدای رطوبت نافع بود و الم
کند خاصه که با دقتی شکر بپزند و همین صمد را با نافع
بود چون بوضع گرم لطوح کنند خواه در تب و خواه در غیر تب
و بر همه صفرا کردن دعه ناده کند و الم آن ساکن کند و سینه
زایل کند و خضابی عجب بود و شریف گوید که وی که کوبد
که اول بیرون آید چون در خیمه گیرند و بریان کنند و آب
کحل کنند زردی چشم که از برقان بود زایل کند و دانه وی خورند
کنند و روغن از وی بکشد در دگر کوش و در دایع گرم را سود دارد
و که و چون با خرمد و بن آن کشانند و سودا خج کشاده در
آن بکنند و نجات آید پیدا کنند تا تمای شود بن آن باز وی
نهند و چهل روز با کنند در درخت بعد از آن بچینند و آنچه در درخت
وی بود بیرون آورند و بنشانند ابی سیاه از وی بیرون آید
در سینه کشند که بر شود و با کنند و چون خواهند که استعمال کنند
خامد آن بپزند و بر موی خضاب کنند موی را سیاه گردانند
منزدانه وی سرفه که از کرب بود سود دارد و م طبع میانه بود
و مقطع تشنگی چون در آب بماند و سوکش قشانه که از خلطی تر

نافع بود و وی مولد بلغم معدن بود و اولی آن بود که با سفرجل سیاه
در مسلوبی کرد کان و بعد از آن با موی سفید و فلفل و خردل و
فودج خورند **قرنفل** میا رسی بیک گویند و زنان مانند یک
استخوان زیتون بود در از تر و بغایت سیاه بود و علق وی در
قوع علق البطم بود و بیکترین آن نیز بوی شیرین طعم و با نری
و تلخی اندک بود که خوب دی باریک بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود و در سیوم بوی دانه خوش کند و چشم را روشن کند
و شکوی را زایل کند کحل کردن و قوت جگر بدارد و قی و غشای
و سلس البول و نظیر خون که از سردی بود قطع کند و مسخن زخم
زبان بود اگر نیم گرم از وی سحق کرده با شکر تازه ناشتا یا شام
مجامعت را قوت دهد بوی وی معوی دماغ سرد بود و کسی که علق
سودا بروی غلبه کرده باشد وی معوی دل و فرح پیدا کند و سودا
مزاج را نافع بود و معوی معدن و جگر و مجموع اعضای باطن بود
و مسخن آن بود و گویند مضر بود بعا و مصلح دی صمغ عربی بود و
بدل وی نیم وزن آن جوز بود نیم وزن آن دارچینی و گویند بدل آن
قرقه است و گویند بدل آن نیم وزن آن فرخیشک و نیم وزن آن خولج
و گویند بدل آن فرخیشک با وزن آن خولجان **قرقه** **القرنفل** **قرقه**
الطیب خوانند و درختی بود که قرقه خوانند وی او قوت دی نزد یک
بزر نقل بود و آن پوستی نهند بود بلون قرقه و طعم قرنفل کند غیر
خاوت دارچینی و اگر بشیرین تر بود از قرنفل کند غیر هلاوت
دارچینی و اگر بشیرین تر بود از قرنفل ضعیفه بود بفعل و طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و گویند معتدل بود در گرمی
و سردی و بدل وی قرنفل بود **قودا** یا کر دیا بری بود و کر یا جلی نیز گویند
و مولف گوید بشیرانی نیم تر خوانند و نیم بذر آن گویند و طعم وی
تلخی بود و بیکترین آن تازک از بود و فریه و طبیعت وی گرم بود در سیوم

و خشک بود در دوم سینه را پاک کند و چون باب پاشا مندر صرع
نافع بود و سرفه که از سرفه بود و عرق النساء سودا و دانه و
اشترقها و غصص اعظم را نافع بود و گریه و حب القرع را بکشد و سرفه
آورد و چون با شرباب را شربت مندر کرده و عسل ببول و قویج
را نافع بود و گزندگی عرق و مجموع جانوران زهر دار و چون کرم
با پوست بچ غار یا شربت مندر شک بریزند خاصه از کرم و شربت
و دانه وی کردن بکشد در شکم و مقدار را خود از وی بکشد
مقتال بود و گویند مضر بود بسیار و اصل وی اینست که بود و بد
آن اذخ و حرمل بود و گویند که بدل آن مسکه است و شربت
فرزدق در سعادات و کشته شد در باب سینه و قرا و سینه
گویند و مولف گوید یا رسی الوابو عل خوانند و آن سه نوع است
بیشترین و ترس و غصص آنکه بیشترین بود کرم و تر بود در دوم و در
معدن بگذرد و مری وی بود و مستعمل شود به طبعی که غالب باشد
و شکم براند و طبع نرم دارد و غوطه را زباده کند اما تحقیق
معین غذا بود و مولد سودا بود و آنچه ترش بود و تشنگی نشانه
و شکم را بزند و معدن ببلغمی که مخلوط بود سودا و از بهر آنکه
خفیف در وی شربت بود که در غصص بود و چند بشری با شک
و نافع بود و در سقور نبوس گوید چون تر بود شکم براند و چون
بود شکم بزند و صمغ وی چون با شرباب آب یا شیر بزرگ
زایل کند و لون را بکشد و چشم را روشن کرد اند و منصف
بود و چون با شرباب پاشا مندر شکم بریزند **فرزدق** و عرق
و کشته شد **فرزدق** و فرو تو معما نیز گویند آن نعل و عن
بود پیونانی و بهترین آن خوشبوی قریه سیاه بود که هیچ جور
وی نبود و چون در آب بگذارد از آن بلون و عرقان بود و چون
بکاید دندان را رنگ کند رنگی سخت که باقی بود و وی مسخن و منصف

و خشک بود در سوم بول براند و تار یکی چشم زایل کند **فرزدق** العین
که فسل الما و حیر الما خوانند و پیونانی سلینون و آن بیشتر است
استاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخ وی را
در طوبی لرج با شربت جنانکه بر دست بچشد و در وی عطریتی بود
و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود با نذکی و مسخن و محلل
و بول و حبض براند و سنگ کرده بریزند خواه خام خورند و
خواه بکشد و کج نیرود آورد و خوردن وی قرحه اطهار را نافع
بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بحدی که روی بدن را
سرخ گرداند و لون نیکو کند و در دهر بکورد و نافع بود و محلل و
منفتح مدم بود مسخن معده **فرانیت** در خشی است بزرگی در
کوهستان سرد سیر روید و ورق وی مانند ورق آزاد و خشت بود
و تری مانند زیتونی دراز بود چون نار سبده بود بمنه بود
چون رسید شود سرخ گردد مانند خون و از آن خورند و در
طعم عفو ضعیفی تمام بود و مولف گوید در ولایت جیلان بسیار
در کوهستان و بقدر اندکی در دانه و آنرا تله دانه خوانند و گویند که
خرمای جیلان است و طبعه وی گرم و قابض بود و مواضع اش
شکم و قرحه امعا بود چون در طبعی کنند و بخورند و در کتاب
نهند مانند زیتون و در طوبی که از ورق وی آید چون تر بود حال
کرد و بسوزانند و بر قوت با نافع بود و ورق و قضبان وی
نهایت غصص بود و بحقی قوی بود **فرزدق** در اندلس شوی که
ابو نیم خوانند و آن با انواع بسیار بود و نبات وی در سنگت نهاده
زمینها و خشن در یک بوته روید و آن نوعی از خار است و چون اول
و چون اول سیردن آید ورق آن بر روی زمین بین بود و سبز بود
و خشن و چون بزرگ شود خار شود سفید بقد یک و جبهه نازک
بود و نبات وی اینست بود و کل وی سفید بود و سر کل وی سرخی

بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب کجاست اندود دست با
و صافی کند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کند و یا شامند
ابو صلیت گوید همچنین سودمند بود جهت استسقاء زنی و طبعی
این سرایون گوید شکر سی از مقشری پنج مثقال یا اندکی نمک
مندی بود جهت تسهل بلغم و اما الجندی که بغرضی بسته باشد جو
یا شامند با افیمون یا بجزلی و جذام را نافع بود و چون مغز
جگر در آن بالندیت بلغمی را نافع بود و باید که سیر و رطل بود و خشک
دانه کوفته نیست در وی بالند بعد از آن بنهند تا پخته شود
و آب آن بکشد و استعمال کنند و گویند بدل آن جنه الحضا است
قرطیم مندرک حب البیل است و گفته شد قسم طبعی یونانی
انظر فطوس گویند و بعضی دیگر فیرغ یون و آن خار است
خار قرطیم بستانی و مولف گوید بیشتر آنی انرا الکریم خوانند و کل
وی زرد بود و جالینوس گوید مسخن بود با عذال و مجفف و دینور
نیوس گوید چون سخن کنند و در وی یا ثمری یا فلفل و شراب
یا شامند گویند که عرق را نافع بود و بعضی گویند چون مسخن
استعمال کنند در ورا زایل کند و چون بکریه باشد استعمال کنند
همان وجه پیدا کند و مولف گوید طریقیان نیز گویند و گفته شد
قرطان نوعی از گاه است سفید کوچک **قرطان** هر طایفه
و گفته شود **قرطاس** پیارسی کاغذ گویند و اسحق گوید بهتر است
ان مصری بود پاک سفید از بهر آنکه از بزرگی ساخته اند و وی با
مضر بود بکرده و کاغذهای دیگر مضر بود بکرده و سوخته وی سفید
نافع بود و منع ترف دم و عاف بکند و در پیشهای معده را پاک
کند چون بکدرم از وی یا شامند و قرطه شکر را نافع بود با آب
مرطبان نهی نموده **قرون** مجموع مجفف بود و قرون پیاز
شاخ گویند و سرد گویند **قرون المزد و الابل** نیکوترین آن بود که

از ابل بر گیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبعیت آن سرد
خشک بود سوخته وی دندان را جلا دهد و لثه را محکم کند و باقی
وی در ابل گفته شد و مضر بود بشش و مصلح آن کثیر بود و در
ان اسازون و خولجان و مقدار مستعمل از وی بکدرم بود و در
شانه و پرفا را نافع بود **قرون البقر** براده شاخ گاو چون
با آب یا شامند عاف را بیند و چون سوخته با آب خورند
نفت دم را بیند **قرون السهل** بعضی گویند نوعی از سبیل
سفید است و گفته بود و در میان سبیل یا بند و گویند پنج خالص
التمرت و صاحب منهج گوید و دوا سی شده بود و نزدیک
پیش بود و چون بخورند خون بعودش بول یا بند و زبان سیاه
کند و دمنه مخاط شود و دوا وی وی بقی گویند بعد از آن
و استعمال کاغذ یا کلاب و آب انار در شراب خرقه که بر
سرد کرده باشند یا کلاب یا دوغ کاغذ یا قرص کاغذ یا بند
و شیر تان یا شامند و سونق سبب ترش و سونق سبب
برف و کلاب و چهار که و خواب دهند و جگر و دل وی سرد
گردانند بعضی دات سرد مانده مندل کاغذ و کلاب و مانند آن
قرط نوعی از رطبه است که در مصر میکارند و ورق آن بزرگ
از ورق رطبه بود و چهار یا یان بخورند و فری می شوند و طبعیت
آن گرم و تر بود چون تر بود شک برانند و چون خشک گردد مسک
بیند و سرد و خشونت بیند را نافع بود و آنرا پیارسی شیدار
خوانند و یا صندیا سینه شود و ثمر وی بر سبیل خوانند و بقوت
از نبات وی بود و در وی قضی بود شک بیند **قوط** اسم نوعی از
کرات است که معروف بود بکرات الماکیم و کرات البقول گفته
شود انواع آن **قرطیه الدار** پیارسی دار چینی صینی گویند
و آن باریکتر از قرطه قوتقل بود و شیرین تر از وی بود و طبعیت

کرم و خشک بود در سیوم فوت اعضا باطن بد بود و جرب و قوبا و
مرضهای عصبانی و وجع و ورک که از بلغم بود و مغلوب و مصروع
رانا فاع بود و وی با قوی بود در فعل از داری جلی و در تقویه جگر و
سردی که نوزاد و بدل آن نیم وزن آن قرنفل نیم وزن آن ارچی
فراج اگر نیا نیست باشد از یانه که بستره و کوسند و دواب
می خورد و مولف گوید آنرا بستره ای که خوانند و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم بول براند و در دمای سرد اندر قوی ساکن
و محلل ریاخ بود و قوی در این متغیها بقوت تر بود چون سیرند
آن با تیشا مندر میگرد و دوازده علیان نیز خوانند **قسطور بون**
چندین شتر است و گفته شد و قسطون نیز گویند **قسطور و شتر**
کاکج است و گفته شد **قسط** که با گویند و آن رصاص است
گفته شد **قسط** یونانی قسطی خوانند و آن نوع است و جمله
بخ است یک نوع عربی بود و آنرا قسط بحر خوانند و آن
سیند ز یک بود و یک نوعی مندی بود و آن سیاه رنگ بود
و آنرا قسط مر خوانند یا رسی قسط بلخ گویند و بنایت بلخ بود
و یک وزن و صاحب جامع گویند قسط مندی سیاه و شیرین
بود و قسط بحری سفید و تلخ و سهو کرده است و قسط سفید
بود و آن دومی است و قسط سیاه تلخ بود و آن مندیست و یک
نوع دیگر است که بلون سیاهی مایل بود و بوی صبر کند و همه اینها
باز سهو فریب بود و بعد از آن مندی سیاه سبک و طبیعت
آن گرم است در سیوم و گویند در چهارم و خشک بود در سیوم
نافع بود جهت هر عضوی که محتاج است به جذب خلط از
مغنی بدن بکند و اگر با غسل و آب بر کلف لطوح کنند زایل اند
و انشعاع عصبی و عرق النساء و بول و حیض براند خوردن و در
سبب دامن بخور کردن و در درم رانا فاع بود چون در فرغانه

کنند یا بکشد یا بطول و چون پاشا منند با شراب اقمین بکند
کنند کی اقمی و مجموع کنند که رانا فاع بود و در میده و کوفتی
عضله و منک و بجم رانا فاع بود و چون با شراب پاشا منند محرک
شهوته جماع بود و چون با آب پاشا منند حب التریح و دیدان
افراج کند و بازیت لطوح کردن نافض و قیاح و انشعاع فاع را سوده
و جهت نافض قیل از وقت بوقت لطوح کنند در مهور رانا فاع بود
در ازنی گویند کام رانا فاع بود چون بخور کنند و میخ گویند چون بخور
کرده بر ریشهای ترا نشاند خشک کند و قلحان گویند چون بخور
کنند حیض براند و یک بکشد و طبری گویند چون پاشا منند مفتوح شده
جگر بود و گویند چون بدان بخور کنند تریلات رانا فاع بود و با
که حادث شود از عفونت و چون معنی کرده با غسل نشسته
و پاشا منند در معدوم و مغص در دکرده رانا فاع و سنگ از کرده
برآند و اگر با سکنجبین پاشا منند بجم رانا فاع بود و چون برحق
و نشتر طلک کنند و کلف بجم یا بجم که با نظر آن زایل کند و بوی
برداشته برباید و قطع اخلاط لزج بکند و مضرب باشد
و صلیح آن ورق کل سرخ و قند بود و گویند که مضرب بوشش
و صلیح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن عاقر قاقا و گویند
بدل آن وج است و فصلی آن خطمی مولف گویند قسط رودی
قسط بترین است و این نوعی از بجم سوکس ایجایی بود که در
سیان بنفشه پرورند و با طراف می پرورند و معروف بود به بجم
بنفشه و آنرا شکر نورد هم خوانند **قسطر شانی** راسن است و گفته
شد قسط مندی صاحب جامع سهو کرده است آن قسط
شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن قسط تلخ
و گفته شد انواع آن **قسط** میوس گویند و آن معود
بجمل المساکین است و آن بلباب بزرگ بود و ورق دی بزرگتر از

لبلا ب کوچک بود و لبلا ب بزرگ می پخته گویند و آن اضافی
نوعی سفید گویند و نوعی سیاه و دیگر قسم خوانند و این سه جنس بود
و آنچه سفید بود نرم و سیاه بود و آنچه سیاه خوانند نرم و
سیاه بود و در بعضی با سببانی مانند لون زعفران بود و بعضی
مردمان آنرا بوی کوبون خوانند و جنس سوم که آنرا قفس خوانند
مشبک بود و منج نم زند استند باشد و شاخهای باریک بود و در
کوک دارد و مجموع اضافی قفس حریف و قابض بود و یک
نوع از آن لادن از وی حاصل شود و آن نوع گرم بود باقی اضافات
سرد بود عصب را مضر بود و کل وی چون با سبب آب میاشامند
فروجه امعاء را نافع بود و اگر احتیاج بخوردن وی بود و باید که در
روزی دو نوبت میاشامند و خون بگویند و سخت کنند و با موم
و روغن زیت خلط کنند و حرق کنند و اشتراک را موافق بود و در قوی
چون تر بود در سرد که طبعی کنند و بگویند و بر درم نیز میاشامند
سود دارد و چون ورق وی سرتهای وی بگویند و آب آن
و با سبب که و روغن سر را بدان تر کنند در سرد کنن زایل کند و نوع
سیاه آن چون آب وی میاشامند بسیار بدتر از صنف کوبند
و در من را مشوش کنند و چون بکیرند از سرتهای قوی پنج عدد
و یک بگویند و آب وی بکیرند و در پوست انار گرم کنند
با روغن کل در گوش مخالف چکانند در دندانها نافع بود و وی
موی اسبیه کند و چون ورق وی بشرباب پزند و از وی
ضماد سازند بسیار ریشها که عارضین گردد از حرق نافع
بود و کلف زایل کند آنکه وی را قفس خوانند سرتهای وی چون
پاشامند مضر براند و چون قضبان وی و ورق وی در عسل
فرو برند و زن بخورد بر کبد حیض براند و باریکانی بیرون آورد
و چون بگویند و آن آب بکیرند و در پینی چکانند کندی زایل کند

و عفونی که در وی بود و اصول آن چون بکیرند و بگویند و آب
با سبب که پاشامند کزند کی ریشها را سود دهد و معده وی که آن را
صمغ وی خوانند و معده است که گویند چون بر موی لطوح کنند
سببش بکشد و موی بستر و حاجت منیاج گویند چون با سبب آب
و فریاد پزند و بر موی طلا کنند منع نسیا فظ آن بکند **فصل**
فرا میرون خوانند و آن نوعی از حرق خشک است و اهل مغز
مقتل خوانند و اهل کبد عرق بر سر موم گویند و طبیعت
آن معتدل بود و در کسین و خشکی و در وی قفسی بود و بکیرند
گرم بود در دوم طبیعت پزند و قوت معده بدید **فصل**
سلیخه است و گفته شد **فصل** پاشامند و در وی
لطیفه از پوست میو نیز پیرن بود و بکیرند و بدل آن میو نیز
منفی بود **فصل** از **الفصل** پوست پیرنی سبز کردگان چون
پزند و بر وی از وی بکیرند جهت خنای که از بلغم و رطوبت باشد
نافع بود **فصل** **جهره الصلب** چون بسوزانند و خاک کشته آن بر ریشها
افشانند خشک گرداند و مخفی نیکو بود بقدر لذت **فصل** از **الفصل**
پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم خون بخامند بوی سر را بیل
کند و چون بخورد قوت احتیاج بدید و نقدار ما خود از وی
تاده گرم بود و وی محلل ریا ج بود و چون اندکی از وی بخورند
و اگر بسیار از وی مستعمل کنند مضر بود بکبد معده و مضر وی
عسل بود **فصل** **الکندر** طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در
وی قفسی قوی بود چون بر جراحتها پاشامند کوشش بر ویانند
و اگر بر ریشهای دسوخ را افشانند بصلح آورد و چون زن بخورد
بر کبد رطوبانی که از رحم روانه بود و مزمن شدن یا شد باز دارد
و نفست دم و فروجه امعاء چون پاشامند نافع بود و در داروی
جسم استعمال کنند جهت ریشهای آن نافع بود و اگر بریان کرده

حکمت چشیم زایل کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم بپزد و بدل
آن دو وزن آن کند بود و بوزن آن دقان آن **فشر اصل**
الکرم کرم و خشک بود در دوم و ملطف و منفتح بود
و بول براند و باقی منفعت وی در کرم فشر گفته شود فشر
اصل البوازی با کرم و خشک بود در دوم فعل وی بر دیک است
بفعل پنج کرم فشر منفعت وی در راز با کرم گفته شود **فشر اصل**
الکبر در اصل الکرم گفته شد **فشر اصل** البهید با در صفت منبت
گفته شود **فشر اصل البیان** پوست پیچ اما ز بود و خشک بود
کرمهای حب الغرغ بکشد **فشر البیان** آنچه پوست انار و زرش
بود سرد و خشک بود در دوم و آنچه سیرین بود سرد و تر بود برده
کرم و در پنج ضمه کردن نافع بود و چون با برنج و جو سفید کرده و
باب آن حقه کنند نافع بود سیخ امعاء و استهال بود و قطع خون
بواسیر کند و چون باب وی بضمضه کنند مقوی شود و چون بدان
از سبزی کند مقوی میخورد و اگر سبزی کنند دهنم از آن سفوف
و آب کرم از سبزی آن بیاشامند که همارا بقوت پیرون آورد **فشر**
بما نصف مسیح گوید سرد بود در دوم و خشک حکم و جرب کرم
نافع بود چون بسوزانند و سخن کرده کل کنند و اگر غسل کنند و سخن
کرده کل سازند سبیدی که در چشم بود زایل کند و قوت چشم
بد و در سفش شک کنند و منع موده آن بکنند و قرص و تیره که در چشم
بود زایل کند و چون با تخم حربین بر کلف طلا کنند فکک کند و بکشد
چون باب کشند تر حل کنند و در بینی چکانند قطع رعا فکک
فشر الارز پوست برنج از جمله سمومات بود و چون بیاشامند
دیامان و زبان و درم زبان پیدا کند و بیاشامد که درم درم میخورد
و معادالتهاب مجموع بدن پیدا کند و بدادای وی باشد مدادی
کسی بود که در اربع حوزده باشد **فشر نقیب** **الغاری** پوست

سوخته وی کرم و خشک بود در سیوم و المخلط را نافع بود و سفیدی
چشم زایل کند **فشر** قماست به لغته اهل یمن و گفته شد
نصب **الشکر** فی شکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی تلخین
زیادت بود و بیکوتترین آن سیرین است و در بود و طبعش آن
کرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حرارت و گویند که
وی قبضی بود و مانند صمغی از قبض کبرند و سبیدی که در چشم
بود زایل کند و فی شکر پی آورد و سینه و سرفه را نافع بود و
مثانه را پاک کند و خونی معتدل از وی حاصل شود و بول براند و
رطوبت شینه برآید و مولد لیم و ریاچ بود و اولی آن بود که با
کرم بشویند بعد از آن منشر کنند تا نفع از وی زایل شود **فشر**
زرره فی بار یکست مانند قلم و بار یکست نیز بود و آن دو نوع
یک نوع خوب کندی خشک مانند آن نوع کوتاه قد بود مقدار یک
دوب آنند که زیادت تر و یک نوع دیگر املس بود و بعد از آن بود
از یک کرم در از تر و بطعم تلخ بود و بر یک تیره و چون بشکند
مانند نفع عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع اگر بکشد
و طرف منداورند و از آنرا بر کینه خوانند و بیکوت تر و خوشتر بود و
و آن نوع که به نبات سمسم مانند و بر شاخهای وی تخم بود مانند خود
و در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع هم باز از
منند و شنان خرد اما بد بود و طبیعت نصب الذریر کرم خشک
بود تا سیوم ملطف بود و با اندک قبض محلل و راتم بود و با
کرم فکک اعضا و عضلات نافع بود و چون وی بنه با با صمغ بطن
در حلق بود سرفه را نافع بود و حلا و جسم بد و چون در و زرد
بکرم و معده با غسل با با تخم کرم فشر بیاشامد نافع بود و نقطه
بول و استسقا بود و در او چون زن در طبع آن نشیند و با
بیاشامد در رحم را نافع بود و در دل و مقدار ما خود از وی نیم

یک درم بود و بدل آن اطفا را لطیف است یا صندل و عسمر و
گویند بدل آن عدد یک است **نصف** فی بر دی محکم بود و خاکستر
وی کرم و خشک بود در آخر درجه اول تا اول دوم و در اصل
وی جلای اندک بود بی حدت و در قوی و اصل وی با بار
جذب سلی بکند و وی بول و حیض براند و کزندی عرق را
نافع بود و کل وی چون در کوش افتد گوی آورد و پیردن توان
آوردن **فصیحه** بود وی است و گفته شود **فصید** عوج
و گفته شد **فصید** فصیحه است و گفته شد قطره قریش
و قم قریش نیز گویند و آن تخم سحر است که انرا کوفی خوانند
و آن بیخوشست و گفته شود و خراشوب نیز گویند و گفته شد
و صابن جامع گویند صندل بر صغارا است و گفته شده است
قطران روغن است که از درخت عرو و تالاب و عثم و شربین
و شوب گیرند و نیکوترین آن بود که از عرو گیرند و بدترین آنکه
از تالاب و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سوم
شیش و در شش را بکشد تا بکشد که از آن موافقی و مغوی و گوشت
است بود و جرب را نافع بود حتی جرب ذوات الاربع مانند
و شتر و دراز کوش و غیر آن و در اول الفیل و دوالی و اسب
مفید بود و صداع مرده و دندان متحرک را محکم کند و چشم را روشن
کند و اثر آن ریشهای چشم و مره بر دو که ها را بکشد و چون
فصید مالند پیش از می نمک است منع استنی بکند نه هر از نب
بحری بکند چون در سیم ایل بکند از اند و براعضا مسح بکند هیچ
کرد وی نکرد و اگر بر کوش مرده مالند نگاه دارد از عفونت
اگر بخود بر گیرند که زخم بکشد و چه مرده پیردن آورد وی
ایدان زخم بود و حافظ ایدان مرده و بدین طب است که در
جیوه الموه خوانند و سحره وی معده را بد بود و قوت

وی مانند خان زیت بود و چون قطران بر حلق مالند خنقی دورم
بوز بین که عبا رشت از کوشک اطفال نافع بود و اگر بر دندان
خورده نهند در مساکن کند و با سر که مضطرب کنند همین عمل کنند
و چون با سر که در کوشک چکانند در مساکن کند و دودی طنین
آن ساکن کند و مفسد منی بود و گویند بدل آن بوزن آن نطف
و نیم وزن آن خلاف باورق آن بود و گویند بدل آن نطف
سیاه است و جادویش **قطف** سر مش است بیشتر از سیاه فاج
ر قوی گویند بری بود و بستنی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در
دوم و گویند سرد بود در اول و در وی قبضی بود و در دوزخ از شکم
دورهای گرم و خمر را نافع بود و تخم وی بر نازا سودمند بود و کوی
چون پزند و اندک بخورند شکم براند و چون بخشد خنما کنند
درهای گرم را تحلیل دهد و وی خلای نیکو بود و جگر گرم را نافع
و محرومی مزاج را از احتیاج با صلاح آن بنود از بهر آنکه موافق
ایشان بود خاصه چون بازیت پزند و سر مزاج را بعد از آنکه
پزند با بد که بریت بریان کنند و به ابا زیر کوم و مری خطیب
بر اند و بخورند و گویند معین را بد بود و مولد رباح غلیظ بود و
دخ و اسحق ابن عمار گویند تخم وی درهای گرم را نافع بود و اگر
دورم از وی بچسبند آب گرم برایش منقذی مره صغرا آورد و شتر نیک
تخم وی با هم جندان نبات سخن کنند و کل سازند جرب چشم را نافع
بود و وی محلول درهای حلق بود و بلبس سینه و تخم وی در غایت نهایی
بود در شفا و درهای طاهر و باطن آنچه ظاهر بود بگویند و با بقطف
نیز کرده طلا کنند و آنچه باطن بود سخن کرده پاشا منند با شتر تب
مانند سبب جلاب و کلاب و آب وی چون سه هفته پاشا
جست استسقا روز دو درم نافع بود و چون در قوی نیم کوفت
خام مالند که رانافع بود و چون جامه ابریشم چک گرفته با

طبع وی بشوید پاک گردد و لون را بگرداند اما نوع بری وی
خون بکشد مقدار پنج درم و بگوشتانند در نود و شش سال است یا بانه
اید و صفاتی کند و در سینه را بکشد و شکم مانده باشد یا شامه
و اگر چند روز بود مینداید **قطین** که سرفه بر سر و طوط و عطش
خوانند و آنرا خور گویند و کمن آن قضم و نیکوترین نوع بود گویند
وی و گویند معتدل بود در حرارت و لینه و عصا و ورق وی
اسهال کودکان را نافع بود و چون وی را بسوزند و بر جراحت
نهند خون باز دارد و کمن وی بر گوشت مرده نهند بخورند و در
آن زکام یا نافع بود و چون ورق وی تان بود بکشد و به آب
بجوشتانند با قدری سیخ وی چند آنکه قوت باب دهنه و وزن در آن
نشیند اختراق رحم و درد آنرا نافع بود و چون با ورق نوزک
کنند بر مفاصل کرم دسود و هر وی صیت تسکین نفوس و
دایمی که شود از آن بکشد خاصه که هم خون با قدری روغن کل
و خشک وی لاغری آورد و منفعت حب وی گفته شود قطره
مرغی است که جگ یا رسی اسفود گویند و مانند کجشکی بود و
سروی شاهی بود و گوشت وی را جراثیم ضعیف بود و بیست
حکم نافع بود جهت کسی که سرد و ضعیف جگر و استسقا و تباهی
مزاج داشته بود و صاحب منہاج گویند شیخا و ملضم بود و غذا
بد و هر و ضروری بود و غن بسیار کم شود درازی گوید قطره و آنچه
بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان سرخ بود بر که مصلحان
بود در خواص این زهر آورده است که اسهال قطره چون همه
بسوزانند و خاکستران بازیت بجوشتانند و بر سر افروخته و در
التهاب طلا کنند نافع بود و موی بر و باند **قطر** سی سال
و گفته شود قفسل پیونانی ستر اطمینان گویند و منقلاب بود
و آن نباتیست که پنجه وی مانند بصل الزبد بود و لون آن بر سر

زرد و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق سوسن ماند و پنجه وی
قوت و طعم مانند بصل النار بود و بعضی بدل وی گویند لیکن
ضعیفتر از وی بود و در بسفوز سوسن گویند در قوت مانند بصل
النار بود و بعضی بدل وی گویند و چون آب وی بکشد و آب
که سینه بدان بسوزند و قرض سازند و مطول و مخنون را
باما العسل بدینند نافع بود و صاحب منہاج گویند طبیعت
دی گرم و تر بود در دوم دان نوعی از کامیت و مولف گویند
نبات وی کودکان شیر از آنرا کنند و خوانند قفسر البهود
انواع است یک نوع عرق الجبال گویند و بشیرانی موی
گویند انواع از آب حاصل شود و آنرا مویاسی آبی گویند و آن
نوع کوی عرق کوی است که بجوشتانند و می یا لایند و وی با
زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن فزری بصیر زین
بود و سیاه چرکن بد بود و غش وی زفت کنند و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و قوی
افضا بود و خون بسته بکشد از درد شکم و سبیدی ناخن ببرد و جو
بالند و مضح خنار بود و چنین گویند آنچه خالص بود نافع بود
جهت کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا چون ضما د کنند از سوزن
و بازیت بجوشتانند و بیاض مژ و مولف گویند در شکستگی
اعضا و کوفتگی عمل مویاسی بود چنانکه امتحان کرده شد و آنرا
مویاسی گویند خوانند پیونانی اسفوطس و ابو طامون گویند
و کفر البهود نیز خوانند و بر قوی با طوع کردن و نفوس عرق
النسا نافع بود و چون زن بخورد بر کمر و باد خان دی نافع بود
جهت اختراق رحم و اخراج آن و گزندگی مجموع جانوزان
و عرق النسا و درد بهلورا سودمند بود و چون بکشد از سینه
و با جواب حخته کنند خرجه اعمارا نافع بود و استنشاق و در

نزل را سودده و چون بر دستان نهند در ساکن کند و چون با
 جو و شمع و نظرون خمد کنند نقرس و درد مفاصل نافع بود و
 خون در چشم کشند سفیدی را بیل کند و مجفف رطوبات بود و
 ریشهای نژاد کرم در مسم کنند گوشت بر و بانند و وی بادمای
 غلظ که در معدی بود بکشد و چون در جای کای دود کنند
 باز و عقب و مجموع کنند کان مونی بکوبند و صیاده و بر ابر
 خوانند سبج الریس کوبیده مقوی اعصاب بود و فرجه شش را
 نافع بود و زفت و ماده از سینه بیرون آورد در مضمای
 و لوز بنین و صلابت رحم را نافع و بدل آن گویند زفت است
 و وی صنداع آورد و مصلح دی کا کوز و کلاب بود و ترشتری
 مقدار و درم بود قفور این است که قطا بدان چرا کند
 ازین ماسویه کوبیده کرم و خشک در سیوم مجفف رطوبات
 بود که در سربانند و محل آن **نقل** و قلاقل و قلعان
 اینم درخت است قلع است و گفته شد **قلع** سبب است
 در آب روید و ورق وی بورق که دماند و بباقی و نرند
 باشند و اصل وی مانند اترجه بود بیرون بریج و اندرون سفید
 و در طعم وی قبیضی با حرقه بود چون باب نرند حرقه از وی
 زایل شود و طبیعت آن کرم و نرود در اول و کوبیده معتدل بود
 در کرم و نرود در دوم و کوبیده معتدل بود در کوبیده و نرود
 در دوم و کوبیده خشک بود در دوم باه را زیادت کند و ادمان
 اکل وی کردن مولد سودا بود **قلع** باندلس سحر فراغند
 و معنی آن کامر کج بود و پیونانی لبیش مرمن خوانند و معنی آن
 کجی بود و سیدمان بن حسان کوبیده از بهران این اسم بوی نیاده
 که این اسمی است از اسمها فضله و آن محبت صلب سفید
 نقره در سفیدی و صلابت نبات وی در اندلس بسیار بود

و بمقدار کر سینه کوچک و در موضعهای حشن روید و قوت است
 تخم است که چون با شراب سفید یا شامند سنگ بریزاند و بول
 و حیض براند و در فواق زایل کند و شکم بیند و بویا سیر یا
 سودده و مجفف منی بود و ترشتری از وی کوبیده بود و قلع
 نوعی از زجاج است یا سی زجاج شیشه دندان کوبیده و آن کرمی
 و جالینوس کوبیده قلع سیس مستحیل لعلطایست و وی معتدل
 زاجات بود طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم خار و
 و حرق بود و سوخته وی کجیف در وی بیشتر بود و لزج بود
 و در وی قبیضی تمام با حرارت زیادت بود و حرق کوبیده
 زیادت بود و در عاف نافع بود و در کله جهت جلا و غلظ
 جفون استعمال کنند و جالینوس کوبیده مجموع زاجات بدل کوبیده
 باشند و صفت مجموع گفته شد در زجاج **قلع** هم نوعی
 از زجاج است کرم بود در چهارم ملطف و حرق بود و وی از وی
 زین زاجات بود و الطف و طهنت وی نیز گفته شد قلع
 هم نوعی از زجاج است و لون آن بیرون زجی بود و کرم و خشک بود
 چهارم و کوبیده حرارت وی در سیوم بود مجفف و اکال بود و
 قبیض و اعراق مجفف لحم بود قوی و نا ضرر که در پنی بود سود
 بهد و منع رعاف بکند و کرم کوش بکشد و دفع مضرت قلع
 تا خوردن وی منشف رطوبات است اصل بود و مصلح وی بیشتر کوبیده
 و مقدار استعمال از وی نیم مثقال بود **قلع** یا سحر هندی بود
 و از اجب القلت خوانند در رنگ فی سرخ تیره رنگ بود و
 بغایت تیره و ابله بود و بقدماند کرمی کوچک بود مطلق
 سیاقی بود که کالان سازند خاصه شباف اغیر که بحیث
 قشقر است و طبیعت وی سرد است در دوم و نر است در اول
 و کوبیده کرم و خشک فواق را زایل کند و سنگ کرده و شانه برآ

و بول و جفن بر اند و شکم پند و قلب نیکوترین آن بود که
از حیوان کوچک و بزرگ و دوی گرم بود و صلب است و صفت
نافع بود و خون مستحکم شود و مضم آن غذای بسیار بود و مضر بود
بالات مضم سبب عسر الهضاج که دارد اولی آن بود که سر که دوی
و الجدان و الفلفل و زیره و صفت پند و بعد از آن ز کحل مرص
بخورند **فصل** نیکوترین آن بود که از ایشان که نند و قلی الصفت
و شب العصفور نیز خوانند شیرازی قلبه گویند و طبع آن
گرم بود در چهارم و خشک بود و محرق و اکال بود بقوت اثر از ملک
هتق و جرب نورانی نافع بود و گوشت زیاده بخورد و بر سحفه و قوی
طفا کردن نافع بود و قلعو نیا نوعی از صمغ صنوبر است و بر
قوی گویند و در را پنج گفته شد و این عکس است و بجزه گویند
بسیار سی و نیکوای خوانند **فصل** نیکوترین آن بود که
شنبلیله گویند و آن در شیشه است و گفته شد **قلیما** اقلیما
و آن انواع است فصبی و ذبی و نحاسی و معدنی بود و
علمی و علی از زرد و نقره و مس و مرص است که نند و نیکوترین آن بود
که از جربین قمرین رند و آنرا در آب بایند و بعد از آن بعد
و باید که لا جوردی رنگ بود و طبع آن معتدل است در جرات
و بر قدرت و خشک است در سبوم و آنچه علمی بود از دود و زرد
و نعل است و اولی آن بود که بسوزانند چون در دار و بای
کنند و صفت سوختن آن است که آنرا در کون گوای و گویند
و سر آن بکل گیرند و در شورانند و اقلیما نقره بر تو از اقلیما
رزد بود و در دوی بجنین و جلاسی با عتدال بود و فعل دی مجتنب
در ایدان معتدل کنند نه در گوشتهای صلب و جرب و ریشا
نر که در بدن و در چشم بود و زرد کردن سود دهد و صفت
سوختن دی مانند سوختن نقره بود نافع بود جهت ابتدا و تروا

د سفیدی در پس چشم و جراحتها پاک کند از چرک و گوشت زیا
بخورد و قوت چشم بدید و محقق بقدر نفع بود و بدل اقلیما زرد
نقره و مرد اینک سفید بود و صفت غسل و نیت که نیت
سحق کنند و آب از دوی نیز نند تا آن زمان که بر سر آب
بج چرک مانند بعد از آن بدست جمع کند و بردارد و استعمال
کند **فصل** نیکوترین آن بود که از ایشان که نند و قلی الصفت
در بین گفته شد **فصل** نیکوترین آن بود که از ایشان که نند و قلی الصفت
د گفته شد **فصل** نیکوترین آن بود که از ایشان که نند و قلی الصفت
سوراخ با قلیانند و صاحب نیت و بجزه شفا یابد
فصل نیکوترین آن بود که از ایشان که نند و قلی الصفت
بشیرازی سوزد گویند و طبع آن گرم و خشک بود در اول
و گویند معتدل بود در کرشی و دوی لطیف بود جلا و مقطع بود
کلف و هتق را از ایل کند و سودمندترین جربا بود جهت
بر ص و خوردن و ضماد کردن و روغن وی باییدن در اندک
روزی نافع بود و بر پس ایشان ورق وی ضماد کردن و سینه
شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سیم شش و جگر و سیر
کتاید و آب وی شکر بزند و بر کزنده جانوران و بواسیر
ضماد کردن در ازای گویند معدوم و جگر را نافع بود و ملائم محوری
بر دوی بود از بهر اطلاق طبع و فواید گویند و سودا بود
خاصه آنکه نیک نهند و مضطرب دی روغن بسیار بود و صفت
تقوم گویند از اصلاح دی به سید کاک و شکر کنند قلیطوبه یونان
قطر از یونان غلیظ گویند و سونای طوما عا گویند و سیر آن قطره
بگیر بود و بعضی بویست خوانند و ورق دی بوق کره کان نند
سیر نزد یک بوق کره و ساق دی بساق حاصل نند در آری
آن دو کو بود یا سه کزد کل دی کلی رنگ بود و نقره نند خشک بود

و در اندرون کل وی مانند چشم بود و بیج وی سبزه و صلب بود و قلیل
و بدرازی دو کمر بود و از طویلت پر بود و بطعم حریف بود و با آنکه
قبضی و بلون خود و در وی اندک طلا و سبکی بود و لون
عصاره وی مانند خون بود و جالبینوس کوید بیج فی حیض
و یکم مرده و زین پیرون آورد و نشت دم را تا قح بود و مقدار
شربت از وی دو مثقال بود و در سیقورنوس کوید که اگر کثیر
بیج وی نشت است نه باشد با آب بپزند و اگر نه بشت شربتی
از وی دو درم بود و موافق بود جهت درد هبلود بود
کهن نشت دم از سینه و مخص در رحم و مجموع را سودمند
و اگر بشکل فرخ از وی بسیارند و بخود بر کمر که حیض براند و اگر
اخراج کند و عصاره وی همین کند و مصلحت آن آب لسان
طین قیر سی **قنطاریون** قنطاریون در قیق کوید
و نیونای طویطون و معنی آن قنطاریون صغیر بود و با
بعضی طویطون کوید و تفسیر آن قنطاریون دجین بود و
بعضی در آن کسینون کوید و ساقی وی باریک بود و بدرازی
یک و جب بود و کل وی سبزی بود که بفرمزی بایل بود و ورق
بورق مشکط استیج مانند بیج وی کوچک بود و بیج منفعت
و طعم وی بغایت تلخ بود و منفعت وی در قضای و دورتی بود
بود و منفعتی بسیار دارد و قولنجی که سبب آن بلم بود سودمند
بود و یک مرده پیرون آورد و کز از آن نافع بود و اعصاره
را با آن کز و تنقه تمام و مصروع را بغایت کمال مفید بود و سبب
آب زرد بود و خام سهلی بقوه و مره صغیر که با بلم مخاطی میجوید
براند و در مفاصل و عرق النساء و قولنج و قنقه کردن نافع بود
و مقدار شربتی دو مثقال بود و در قنقه بیج درم و عصاره وی
نافع بود جهت درد سر که از حرارت آفتاب خیزد از خوردن بر آن

صرف چون بسر که بکند از نزد بر صید غن و پشانی ضما و کند و سر
زایل کند بعد از آنکه سر را بنوع ببالند و موی را بسترند و با
بشوبند و آن عصاره بسر که بکند از نزد و بدان طلا کنند و چون
با ما العسل اندکی حل کنند و در موی ببالند ششش و رشک
بکشد و اگر این عصاره با آب ببالند و بر روی سنگ بپزد که کادر
بدان تیز کنند و بر پشانی لطوخ کنند آب از چشم رفتن باز آید
و اگر بشیرد قنآن حل کنند و طلا کنند بر روی چشم دردم و ورم از
نافع بود و مجموع در دمای کهن که در چشم نوزایل کند مثل حرب
سبل و شغیره و سفیدی که در چشم بود و در آبی که در طنقه قنقه بود
مجموع از آن نافع بود و مجموع غلته که بی که در گوش نوزایل کند
مانند طینین و دوی و فرجه و اگر با آب نوزایل حل کرده در گوش
چکانند که آینه گوش زایل کند و مجموع ریشها که در بینی بود نافع بود
در عاف زایل کند چون بسر که حل کنند و قدری زاج سوده
با آن اضافه کنند و در بینی چکانند و ریشی که در دهان بود و ورم
از آن روانه بود و بوی دهان که کهن شده باشد چون شربت
کهن قابض حل کرده بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه
دارند شفا یابد و جهت ملازه و ورم لوزین و شفا و شفا
و خناق و دندان متحرک و کزندی زبوز و خل و کزندی مجموع
بوزان زهر از نافع بود چون یکدرم از وی در سیت درم آب
که با آرد خشک در وی جوشانند یا شند حل کنند و با آنکه
صاحب منہاج کوید افراط کردن در قنطاریون مهمل خون بود
و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا داسحق کوید بسر که و مصلح وی
عسل بود و کوید بدل وی بوزن وی ورق خیا و و دایک آن
سورخان و بوزن آن لبی بود و کوید بدل آن بوزن آن
پرسا و شان و نیم وزن آن ورق خیا بود قنطاریون

از کرم است و پارسسی آنرا کرب رومی خوانند و بهترین آن
نان زرد رنگ بود و طبیعت آن سرد بود با اعتدال و گویند
کرم بود در اول خشک بود در دوم و سمن بکشد و خوار
ببرد و منع مستی بکند و همچنانک کرب و طبع وی بطول کردن
بر در و مفاصل سودمند بود و وی غلیظ بود و خون را غلیظ
کند و نفع در پهلواحداث کند و او سیان بود که نیک بکوشند
و بار و عن بسیار با گوشت خرب و تبر که ورمی و دانه های
کرم بخورند **فصل** پارسسی است بشیرازی پیرزد گویند طبیعت
آن کرم است در دوم و گویند در سیوم و خشکست در دوم
و گویند در سیوم ملین و محلل بود و خوار بود و تبور عدس
و کز از و صرع را نافع بود و مصروع چون بوی دی بشنود بخورد
و سدر و کلف را نافع بود و اگر بردن آن خورده نمهند نافع بود
و خفاق رحم چون با شراب بخورند وی تریاق بیکان زهر
بود و از دود کوی مجموع کنند کان بکریزند و وی مفادست با
مجموع زهر تا بکند نزد یک بسکینج و خون بخورد بر کرم که را
بپند از دود از خواص وی است که مفسد لحم بود و باقی فتنه
دی در بار زکفته شد و صاحب تعویم گویند بخورند مزاج را
صداع آورد و مصلح وی روغن بید مشک بود و کا فور بود
بار و عن بقیه و کا فور و صاحب متعاج گویند مصلح وی
است و است و گویند بدل وی در ضعف معدن و کرم دزدن
نیم ریوند چنی است **فصل** صاحب متعاج گویند تریوری
رغمی است و صاحب متعاج گویند از قول یمنی که آن یکی از متعاج
که از آسمان می افتد در بادیه یمن و از قول اسی که گویند
و صاحب تعویم نیز همچین گویند و از قول دیگری گویند فاکت
سرخ بریان کنند زرد کرد و فی الجمله طبیعت وی کرم و خشکست

در سیوم و یمنی گویند کرم و خشکست و مجفف قوی بود و پارسسی و
سیج گویند سرد است و خشک و سیج اریس گویند کرم خشک
در دوم و این ما سویه گویند در وی قبضی تمام بود و وی جت
الفرع و مجموع کرمها بکشد و پیرون آورد و کشف رطوبات
ریشها بود و بتر که بر سرد روی طفلان پیدا شود که در مان
آنرا راه خوانند و اطباء آنرا سغفه گویند چون بر روغن کل جرب
کنند و قنبیل بدان پاشند خشک گردد و کشف رطوبات
آن بکند و مقدار بیشتر از وی تا در دم بود و گویند مضرب
با معاد مصلح وی سیج از منی بود و بدل آن را زیانه و ترمس
گویند و مصلح وی اینسون و بدل آن ترمس و برنج کابی بود
و گویند مضرب بود و معوم و مصلح آن مصطکی و اینسون بود
فصل پارسسی خا ریش گویند و آن بی بود و جلی دخی
بود و جری مانند بی بود و جلی بزرگ بود و آنرا دلال
خوانند و طبیعت آن کرم و خشک باشد بغایت و محلل بود
و بعضی گویند گوشت وی تری بود و مخدوم را بغایت نافع بود
خاصه گوشت بی خشک کرده و جت کو و کان که در جاح
نیز کنند و گویند که جانوران نافع بود و مقدار ما خود از وی سیج درم
یک سود خشک کرده بود و با سبکچین استسقا و فاج
و دال الفیل و در کرده نافع بود و امان خوردن وی عمر طول
احداث کند از بهر آنک مضرب بود و ثمانه و گویند اصلاح آن
بجسل کنند و گویند بجم کرفس و شکر و سیج اریس گویند کرم
دی خا زهر را نافع بود بغایت و در ضمای عصباتی و سل
نهای مزمن و کزند که جانوران و غافعی گویند امان کل
دی کردن مفسد معدن بود و جگر دیمه وی منع انقباض
از احتشاک کند و خاکستر پوست دی دال الثعلب را نافع بود و ج

چون بازفت نزالند و در استقور بنویسند که پید نوع بحر معده را
بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم و در بول بود و پوست
سوخته وی با ادویه که موافق جرب بود یا نیز جرب زایل کند
اگر بسوزند جذب ماده بکند و ریش پاک کند و گوشت بریان
بخورد و مجرب است و جگر می خون خشک کنند در خرقة که با قلاب
کرم بود موافق است تقاطع بود و هر زحمتی که گوشت وی بدان
مناسب بود و زهره وی چون با بوم نرسند و بخورند که مرده است شکم
پسردن آورد و زهره وی در جگر کشیدن سفیدی زایل کند و طعم
کوید گوشت وی چون بمر که غنصل نهند مجذوم را نافع بود و در
افتدای و گرده و فاضل را سود دارد **فصل** سه نوع است
برسی و بستانی و هندی برسی و قضبان وی مانند خطمی بود و
لیکن بغایت سیاه بود و در بنی وی مانند ورق بستانی اما خرد
و سیاهی کمتر و سفیدی برسی قالی بود و زهر وی پرخ بود و
نمروی مانند فلفل بود و در یک یک التمه و بیخ وی چون نیزند و
بر درهای کرم ضار دارند و بر زهره و اعضایی که کیمونان در
نیمه ستم باشد و دم ساکن کند و کیمونان بکند از اند و عصاره
وی در دگرش را نافع بود و از ان بستانی تخم انرا استهدای خورند
و چون بسیار خورند قطع نمی بکند و خون تخم وی تر بکوبند و آب
و آب وی بکند و در دگرش حکا کنند در دگرش را نافع بود و جاب
کوید تخم وی با دما را بشکند و قرح خلل نهد بود و جفنی حکم دگر بسیار خورند
منی را خشک کند و اند و سینه را برسی پید خلط وی بد بود و قلیل غذا بود
و در مشقی کوید طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در اول و با
عنشف رطوبت معده بود و خون باب وی معوط کنند دماغ را
پاک گردانند اسحق بن کران کوید غمر الهضم بود و معده را بد بود
و صداع آورد و شکم بپند و بول براند و مصلح وی شراب است

و اسحق بن سلیمان کوید تخم وی چون بریان کنند مضرت وی کمتر بود
و دفع مضرت وی بکچین مندی کنند که بعد از وی پاشا مندوز
وی چون بکوبند و باب ان سر بکشند موی را خشک و پاک کنند
در از وی کوید مضجع و نظلم چشم بود و دفع مضرت وی باب برین
و برف یاریت فواکه ترش کنند و نوع بیوم را که آن قش مندی
و بشیر از وی بنک بکوبند و سبز بکوبند و با رسی خشک شش خوانند و بعضی
وی را خرد اعظم خوانند و وی نوعی بود که مجن بود و اگر زیاده
وی را استعمال کنند کشنده بود و نوعی مغز بود و طرب آورد
و نشاط و اشتهای کاذب و نوعی بود که حزن آورد و خیالهای بد
و نوعی بود که معوی باه بود و آنچه بکوبد مقدار ما خود از وی
و بکوبد بود تا در دم نجس است استعمال کنند و آن بود که اگر زیاده
بخورند کشنده بود و آن نوع از سیاهانک و لایت نزد خرد و اگر کسی
بسیار خورده باشد دفع مضرت قش بکند یا روغن کاه و آب
رم تا بهج در معده نماند و شراب حاض بغایت نافع بود **فصل**
مندی کوید و گفته شود و قند کس نه اسم حیوانیت معروف
فصل عصیر بنی سکر چون بخورند قند خام خوانند و بعد از آن
دن دیگر بریزد انرا بلع بخورند و برسی سکر کوید **فصل**
عنفت نا خوش طعم که از بلاد عرب خیزد و کوید سدر و سول
کوید سدر و سول است و کوید سکیست که از بلاد مغرب خیزد
و عولف کوید آنچه محقق است و عنفت شفاف مانند سدر و سول
و ترا لعل معبری خوانند و وی اثر و نیشا پیر و در دندان زایل
کند و جسم روشن کند و با با الحسل را نافع بود و چون
مندی از وی با سبکچین و آب پاشا مندوز بدن را لاغر کند
و چون درم پاشا مندوز سبز ضعیف کند و با با الحسل منقض
براند و کوید نوعی از سدر و سول را رسیده است **فصل**

ساد اوران است و گفته شد **قنط** دم الا خون است و گفته شد
قن **سپونانی** برد بدو کس خوانند و آن نوعی از عصا قن
که بیشتر انی از اجزای کوبیده و سیفونوس کوبیده و قنط
کنند و بخورند در قنط را نافع بود و جالینوس کوبیده و چون باز
با سیفوناج بریزد و با مرق وی بخورند قنط را سودمند و رازی
کوبیده مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم بندد و صاحب
منهاج کوبیده نیکوترین آن است به بود بریان کرده و طبیعت
گرم و خشک بود شکم بندد و غذای وی نیکو بود و مانند عصا
بد نبود با آنکه محقق بود و مضر نبود و او گفته آن بود که با آن
که با روغن بادام استعمال کنند **قنط** **سپونانی** و قنط را غریز
دو قنطری خوانند و او را با غریز کوبیده و آن نوعی از عصا
باد را شکست و علت تنگی را نافع بود و مخصص شکم بریزد
و عصا قنطری درین دندان با شکست آید نافع بود و چون
بخورند عرق از بدن بیرون آید و در دبول براند و بیشتر از آن
نیز خورند و آن بری بود و آنچه جلی بود از آن است برای
بدران خوانند و آن را دو با غریز خوانند **قنط** **سپونانی** مرز کوبیده
و در همه گفته شود **قنط** **سپونانی** است و گفته شد **قنط** **سپونانی**
آب خاکستر خوانند **قنط** **سپونانی** و آن را تنگیس خوانند و ذرات
الملوک کوبیده اهل مغرب کوبیده نوعی از حی العالم است که
که نبات است که منفعتی از آنند حی العالم بود و ورق او وی
سنگ بریزد و بول براند و چون صفا کنند بروردهای و هر چه
خا زبر و تنگیس که از سر ما بود و البته نافع بود و قنط
صاحب منهاج کوبیده جو اینست بجای در قنط نزدیک بخورند
گوشت وی صرع و اختناق رحم را نافع بود و همان است
قنط **سپونانی** کوبیده که آن بیض است و گفته شد **قنط** **سپونانی**

سنگدان کوبیده بهترین سنگدان آن بود که از او تازه فریاد
دوی غلیظ بود و غذا بسیار معده را نافع بود خاصه بوش
سنگدان خردوس و دوی غذای اصحاب کد بود و چون مضمت شود
خونی نیک از وی موله شود و آنچه از آن مرغ خاکی بود و
مضمت نشود و موله قنط بود و او گفته آن بود که نیک گفته
دنگ و مری اضافه کنند و بخورند **قنط** **سپونانی** در وقت قنط
د گفته شود **قنط** **سپونانی** است و گفته شد **قنط** **سپونانی** یعنی
کوبیده و آن قنط است و گفته شد **قنط** **سپونانی** نوعی از قنط الحقیقی
قنط **سپونانی** نوعی از برنج سفید است و بهترین آن نان بود
و طبیعت آن گرم است در اول و کوبیده در سیوم و کوبیده
تراش در اول و کوبیده گرم است در دوم و خشک در دوم و
کوبیده مسهل صفا و گرمها بود و جالینوس کوبیده کل وی نیکو تر از
استنن بود و در وی نافع بود و چون بسوزند و آله الخشب را
نافع بود و با روغن تر پزده جهت موی ریش کسی که براید خون
مالند زود براید و حیض براند و سنگ کرده بریزد و عرق آن
زمن را نافع بود و روغن وی انضمام رحم و غسول البول را نافع
بود و زهر بار آورند که جالینوس نافع بود و چون با شراب شامند
و مقدار شش از وی یک مثقال بود و در دم و موافق خواص
نیز بود بلکه آنرا بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
شش و فصلی است از قنط بود و صاحب بقویم کوبیده مصدق وی
ضخ و خیر و خشی است و در دبول وی در درد سر کاه سردی بود
بدند با نافع است **قنط** **سپونانی** تر مس است و گفته شد
قنط **سپونانی** است و گفته شد **قنط** **سپونانی** حجر القنطور خوانند و
حجر القنطور و جنک نیز کوبیده و آن نوعی از کف دریا است و
مؤلف کوبیده آن مانند سنگ است سفید و بکوبید بسیار در آن بود

و در میان کف دریا و مرجان سفید بسیار بود و در حمام دست
بدان مالند و صلیبی داشته باشد و اولی آن بود که سوخته است
کند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف دندان را جلاد دهد و
و سفید گرداند و چون بدان سون کنند در ستردن موی است
کند موی بستر و در پشه های عمیق بر گرداند و گوشت زیاده بخورد
و اگر در خمر شراب اندازند که جویشان بود از خوشن با زائنده
سوختن وی خنای بود که در سبب ایشان کنند گرم شود پیرون
و در شراب ریجانی اندازند پس دیگر در سبب ایشان کنند خون گرم
شود پیرون آورد و پاکت تا سرد شود پس بردارند و بوقت
حاجت استعمال کنند قیر سیاه بویانی شمع را گویند و گفته شد
قیر سیاه و بپارسی قیل گویند **فیوید** که قاصدنی خوانند
و تخم قیدونی گویند و گفته شد قلیوط ورق کنند ناشی
و گفته شد **قیر سیاه** موم روغن بود و در موی که از بوم
روغن گل و صندلین و ورق گل سرخ اکیلل الملک و زعفران
و کافور سایند و آنرا قیر و طی خوانند و الله اعلم بالصواب
باب الکافور کافور که در خوانند
نایبیت که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن بیخه باشد و گویند
طلع آنجا است این سم چون گوید بیشتر در زمین میزند و درخت
وی مانند درخت خرما بود و لیکن درخت وی در از بنود کل طلوع
وی مانند طلوع خرما بود و پیش از آنکه از پوست بشکافند دردن
میگرداند و از پوست پیرون می آورند و در روغن می اندازند و
با قصاب می بزنند تا روغن فونت وی اخذ میکند مولف گوید
در کرمه بیشتر از بسیار بود و بپارسی کل کیدی خوانند و آنجا محلی است
کلپست که در بحرین و عمان می باشد و بوی عظیم خوش دارد و یکی
که جامه که بوی وی بگیرد بر زمین می شود بوی از وی زایل نشود و رازی

گویند جذام را قطع کند و وی معتدل بود شرابی حصه و حدی
نافع بود تا جدی که کسی را که ابله سرور آن بود نه عدد شرابی
باشد بدین عدد برسد و بدل آن بوزن آن فندل سرخ و بوزن
آن بغم بود **کافور** و **چشم بهارست** و گفته شد **کافور** و **چشم**
نوع بود و شیخ الرئیس گوید فیضوی و ریاحی سفید بود مانند بر
داراد و اسفند و از رقی و نیکوترین آن فیضوی و ریاحی
سفید بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در شیموم منع و ریاحی
گرم بکند و محوری مزاج و اصبی صداع صفراوی بوبیدن وی نه
یا با فندل سرشته بکباب یا با کل ارمنی نافع بود و مغزی حواس
و اعضا ایشان بود و خون ادمان بوبیدن وی کند قطع سهوت
با جماع بکند چون با شامند فعل وی افونی بود و اگر مقدار دو جو
باب کاهوم روز سهو ط کند قطع حرارت دماغ بکند و خواب
آورد و صداع و خون بینی باز دارد و با آب بادروج و عصاره
یا با آب کشنه برشته فمین عمل کند رازی گویند سرد و لطیف بود
و صداع گرم و درمهای حاده که در سرد جمیع بدن بود سود دهد و اگر
باشد سردی کرده و مثانه و اعضاء اهدا است کند و منی بقتل
در فضهای سرد در نواحی کرده و انشین می آید و شکم صفراوی بکند
و دانکی از وی درمهای گرم را نافع بود و یک درم از وی از وی خلص
دهد از بوم غریب یا آب سبک سرش در ربع متقال یا بیشتر نافع بود
بست کسی که کسوف بنبل خورده باشد یا آب نارد و شیر بخورد یا بر
و بسیار وی سری آورد و قطع باه بکند و سنگ کرده و مثانه نولد
کند و مصلح وی همچون کل بود و بوبیدن وی در تنها سرد آورد و مصلح
وی بنفشه و بنفشه بود و گویند زعفران و ما سرخوبه گویند محضی
شش متقال کافور به نوبت بخورد و معدنی وی ناسد شد قطعا
طعام مضمر می شود و سهوت وی منقطع گشت و بیخ زحمت دیگر

بروی عارض شد چون در دغ غن کل حل کند و در بینی چکانند سوز
کرم که نه از ماده بود که اندر دماغ و چشم متولد شده باشد و علامت
آن بود که در طلوع آفتاب تا نیمه روز زیاده می شود و چون نیمه روز
بیا آید روز ساکن میشود و چون رسید مرتفع بشود باشد و مری
آن بود که بسیار در آفتاب در زمان کرم درنگ کرده باشد و چون بهوا
سرد رسید با شد سرد را بر منته کرده باشد و مشام می سست شده و
چون باز دغ غن کل و سر که یا منند و برشس طلا کنند صداع کرم
ناخ بود و تعدیل می بشکست غلبه کند و مقوی و مفرح بود و کرم
مشارک می بود در این معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت
و بدل می دو وزن آفرط باشد بود و وزن آن ضدل سفید بود
کا و زبان که میست که از آب و پسته انسان التور خوانند نافع بود
جهت فرغ و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم برود باقی منافع می
لام گفته شود **کاسه الکرام** بر دالغ است و گفته شد کاول
کمرات الکرام است گفته شود **کاسه الکرام** از آن دمی بود و پیوسته
لیق طیفون گویند آن کسب الیوس است و نیکوترین آن رز
بزرگ ورق بود مانند ورق انجدان در قوت باشد کون بود و صفت
وی این مسموم که بد کرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهای کرم
کرم بود در وسط درجه سیوم با دما باشد کند و مفتح و منضج بود
و طعام را مضج کند و مقوی بکند بود و یکدم از وی باشد آب
مسهل دیدان بود و جب القرح و بول و خبض براند و کرم و باز
کرنده کی جانور از نافع بود و سده جگر بکشد بد و طوبیت و گویند
مضر بود بشیر و مصلح می کیم راز یا نه بود و جالینوس گوید بدل
در ادرار کیم اجه بود یا کیم کرم در تپا دوق گوید بدل کاسه الکرام
بوزن آن ربع وزن آن از برین سفید بود و اسحق بن عماران گوید
بدل آن بوزن آن نیم بود **کاسه الکرام** پارسسی عروس در پرده گویند

دیک نوع بشرانی کومن خوانند و بیومانی نفعان و قوت می
تزدیک لقوت غلبه بود خاصه قوت و دق می و نیکوترین
جب آن گویند کومی بود و صاحب منهای کرم و نیکوترین در
آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دودرم و گویند
در دوم و گویند در سیوم بود و لبت و غیر النفس را نافع بود
و شریف گویند اگر از جب می سرد و یک شغال فرو برند
از رفاتن جلا قس یا بند با در اربول و اگر زن بعد از طهر منت
روز منت جب فرود برد منغ آبستنی کنند و بحر است جگر و کرم
و قنانه را نیکو بود و در اربول بکند و فرجه که در مجاری بود
سودد و فوسر کرم بد کرمها و جب القرح را پیرون آورد چون
جزوی از خشک می با جزوی شیخ از می سخت کرده یا شامند
و مقدار شریسته از وی دودرم و محذر سر بود و مصلح می معجون
کل بود و جالینوس گوید بدل وی غلبه الکلب بود و گویند غلبه
الغلبه و جب القرح **کاسه الکرام** با کرم باست و گفته شود کسب بیومانی
قار سر خوانند و بشرانی کورک و دی نمره بود مانند جی و نمره
یکدرد مانند قنانه و انراق الکرمی حریف بود و کرم و چون در
خیم شراب اندازند شراب از غلبان باز دارد مانند خردل و نیکوترین
آن بستانی بود و سودمندترین پوست بیج آن بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم دوی محلل بود و اصل وی
منقطع و ملطف بود و در پوست بیج دی حرارت و حرارت و
قبض بود خازنه صلابات از ابدا از اند و ریشهای جگر کن دع
النسا و در در کین و منک عضله نافع بود و پوست بیج دی جهت در
دندان سفید بود و نیکوترین چیزها بود جهت سبز خوردن و همان
کرم خاصه با آرد جو و بسیار از وی غلیظ سوداوی از پیروز
سنتفع گردانند و مهمل خلط خام بود و خبض براند و کرم بکشد

و بام را زیادت کند و فی تر باقی سمها بود و آنچه بسره که نهند سده
سیر زکات بد و صلا بت ان بکد از اند و بلغ از معدم پاک کند
دیسفور نپوش کوی پرتو وی و ترم دی چون بانگ بود بخورد شکم نرم
داده و معدم را بد بود و تشنگی آورد و چون از ترم دی سی روز
سر روز و درم با شرب آب پاشا مند درم سیر زکات از اند و بول
براند و مسهل دم بود چون پاشا مند عرق النسا را تاخ بود
و حیض براند و چون بجا بند قلع بلغم بکند و دانه و چون بسره
سیر زکات و بطبخ آن مضمضه کنند در دانه ان ساکن کند و چون بوش
پنج دی بغایت خرد کنند و بگویند و سحر کنند و با سر که کهن پاشا
در موضع نهی سفید لطوخ کنند زایل کند و ورق دی و پنج دی
چون بگویند و بر خا زیر و درهای صلب استعمال کنند بکد از دانه
بگویند و قتی که تر بود آب آن بکشد در کوش حکا کند کرم کوش
بکشد و برون آورد و چون مکرر کنند بغایت جرب است و بصری کوی
ورق دی و ترم دی در قوت مسادی بود لیکن ترم اقوی بود از
ورق و پنج دی قوی بود از هر دو و بیونست در اصل دی سیر
که حرارت و طبیعت کبر کرم و خشکت در سیوم معدم را بد بود
و سر که دفع ضرر دی کنند و فایده کوی که تر باقی است بوی دهان
خوش کند و بام پفراید و خوری کوی که تر باقی است در اماقی بود
شفق و بد و پنج دی چون دود کنند در سبب بوا سیر را تاخ بود و
طبری کوی پنج دی ریشهای ترم چون بروی نهند از هر دو و چون بر
و آب بر سیری که ریش شش باشد بریزند و سر را بدان بشویند
زایل کند و چون با قفل و سداب بخورد سحر جگر را تاخ بود و
خاصه که از سیری بود و استحقاق این عطران کوی که جت دی غذای
متعفن شود و بمره سودا منجیل شود و ترم دی نیکوتر از دی بود
و این سخن کوی دفع و فضبان وی سیر را تاخ بود و ادلی

که چند روز در نمک آب خویسانند و بعد از آن به آب شیر بشویند
و دو نوبت یا سه نوبت پس بسره که نهند بعد از چهل روز بخورد سیر
بکد از اند اما باید که زیت شسته بران بریزند و بخورند و معدم را
پاک کند از بلغم و گویند مضر بود بشانه و مصلح ان اسطوخودوس
بود و گویند مضر بود بکده و مصلح ان خولجان و عسل بود و تا بول
کوی بدیل ترم دی جت دی و ورق دی بود کوی که کف سیر
خوانند و یونانی بطرا خون گویند و آن نوعی از کوش بر می است
و بعضی سالس غریون گویند و وی انواع بسیار است یک نوع
ورق ان مانند ورق کشنیه بود اما از وی پهن تر بود و لون دی
بسیدی زرد و در وی رطوبتی لزج بود و کل دی نبرد بود و
دی شسته بود و بد را زنی یک کوی بود و در از ترم و پنج دی کوی که
و سفید و بغایت پیره رنگ بود و بغایت جرب بود و نوع سیوم
کوی بود و کل دی ذبی رنگ بود و از اینها زنی کسر بران
خوانند و یا صنفیانی موسک و نوع چهارم هم بنوع سیوم
لیکن کل دی مانند شیر سفید بود و طبیعت هر چهار نوع کرم
خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و بغایت حدت و
دفع بود و از بیرون بهر عضو که نهند ریش کنند و جالینوس
و بدت باشد که طبیعت انرا استعمال کنند که بجا صیت تحرق
در ازلت قلب است و از سموم قهاله است و بر برص بدن و
جرب و االشعلب و جیه و تا بیل طلا کردن با سر که تاخ بود و پنج
دی از معطیات قوی بود و دی مغز اخشا بود و اخشا دی
بشر و شاکند و صاحب منهاج کوی که مدادی که آن خورده باشد
مانند مدادی که کوی بلادر خورده باشد **سیر جت** الهمی
خوانند و در قوت مانند فو بود لیکن از دی لطیفتر بود و نیکوتر
ان خوشبوی بود که زبانا بکزد و طبیعت دی کرم و خشک بود

تا دو درم و اسی کوید در سیوم و میسج بن الحکم کوید در دی قوی
مقتضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بر دی غالب بود
و دی لطیف و منیع بود در خلق را نیکو بود و شکم بیند و سنده
جگر و کرده بکشد و مجاری بول پاک کند از ریک و چون بی بند
اب آن در قضیب مانند ز نزاله عظیم حاصل شود و دی
قوت معده و اعصابی باطن بدید و خلق را صافی کند از ریس
عفن که در لته بود و قلاع که در دهن بود نافع بود و چون در دهن
کیرند بوی دمان خوش کند و آواز صافی کند و نفس معطر گرداند
سنگ کرده و قنار بریزد و پیرون آورد و بول بریزد و شراب
اسهول را سود دهد و خون دود انکس از وی با سنجین میاشند
کویند مضرب و بماند و مصلحی مصطکی بود و کویند مصلح
و مصلح آن صندل و کلاب بود و کویند بدل آن بنیل بود و
میل و دانه چینی **کبر** پیاز سی کوید خوانند و آن موکب
بود و صاحب منہاج کوید زرد و سفید بود و صاحب جراح از
قول با سر جوید کوید که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد و زول
استحق بن عمر آن کوید چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه
و این سنجون کوید کبریت چشمه است روانه و خون بخند
کبریت گردد و زرد و سفید و تیره بود و کبریت است از جوامع
و معدن وی در آن واد است که خود را نند که سلیمان علیه السلام
بر ایشان بکشد و آن خود را نند چهار یا نند تیر زرد و
ارسطوطا لیس کوید کوید سرخ در معدن خود تیش افروخته شود
مانند اشک خنانکه روشنی آن چند فرسنگ بدید بر افون آن چون
از معدن بیرون آید این خاصیت نند و در اکثر مستعمل
کنند سفید را سرخ گردانند و صفتی نیکو و طبیعت کبریت سی
کوید کرم و خشکست و تا چهارم و چنین کوید در سیوم و دی لطیف

و جاذب بود بر صرا از ایل کند چون سخن کنند در موضع گرد
جانوران زهر دار باشند یا باب دمان بسر شدند و بران نهند
یا بکتر بسر شدند یا بسر کین کین یا بعسل یا بعسلک البطم بغایه
نافع بود و با سر که بر هین مالند نافع بود و دفع حضرت بین
بحری و کزندی عرق بچین با سر که و جرب ریش شده و قوی
با صمغ البطم نافع بود و خوردن بمین عمل کند و چون با نظردن
بر لیس ضماد کردن نافع بود و آب وی حیض براند و بخور کرد
ز کام و نزله را سود دهد و چون سخن کرده بر بدن باشند قطع
عرق بکند و چون بخور کنند و در زیر زن حامله چه بیند از دود
وی موی را سفید گرداند و ارسطوطا لیس کوید کوید سرخ
داد الصرع و سکته و سقیقه را نافع بود و چون بنمود کنند و چون
در زیت حل کنند که در آن زیت امقیل خوشایند باشند
و قدیمی موم اضافه کنند و موم روغن سازند جرب نند و
خسک و خار کشیدن بجا نافع بود و چون بجا بسر شدند
بر قویانند نافع بود و بدل کبریت سفید زنج سرخ و کبریت
سبز بود بعد و نافع و مصلح وی بفت و شکم بود و صاحب
بقویم کوید سرخ است از دی دو درم بود و جالینوس کوید بدل وی
نه در اشک افروختن از آن کوید زرد زنج بود و از آن کوید
سرخ زنج سرخ **کبر** طبیعت جگر کرم و نیکوترین
آن بود که از بز بکیرند و چون مضرم شود غذا بسیارند
و صاحب منہاج کوید خوشه نمود از وی متولد شود و این سوره
بطی الهضم بود و خون غلیظ از وی متولد شود همچنانکه از سر زرد
خصیه و جالینوس کوید جگر مواشی و حیوانات الوفه متولد خلطی
غلیظ بود و غصه الهضم و دیر از معدن بکدرد و از معافا خلط
جگر تا در جمیع احوالها جگرانی بود که انرا تنه خوانند از بهر آنکه

ویرا حیوان گاه خشک داده باشند و رازی گوید جگر فدا می شود
خاصه جگر حیوانات مختار مانند چش و بن و نیکوترین آن جگر
مرغ و خروس و بوم و اما تیل و سوزار مضم بود و اولی آن
بود که بامری و زیت میزند و بخورند یا نمک کوزه ارجنی و عرو
مزاج با سرکه و گردیا و گشنیز خشک و جگر مواسی باید که بعضی
حوادث از بی آن بخورند **کسب الطبی** نیکوترین جگر
جگر بط فریه بود یا مرغ فریه خاصه خون علف دی فو که خسته
داده باشند و طبع تلخ کرم و تر بود و خونی محموده از فی
متولد شود و مصلح آن زیت و نمک بود **بصری** لیکن
گویند بسیار سی کند و دریا می گویند و اصفی گوید سه خیر است که
بین خیزد و در هیچ جای دیگر نبوده لیکن در دوش و غضب
یعنی و ابو حنیفه گوید لیکن نبوده الا بر درختهای عمان و درخت
آن خار ناک بود و قد آن دو کرم زیادت بود و نزدیک الاله
و ورق آن مانند ورق مور بود و ثمر آن هم مانند ثمر مور بود
و عسل و بر آن خوانند و نسلم گویند و یونانی بسیار گویند
و نیکوترین آن سفید بود و حرج بود یعنی جبهای کرد بود و چون
کهن کرد و سرخ شود و غش دی بضمغ و را بلنج کنند و بر فر
میان ایشان است که صغ در اشغال فروخته شود و را بلنج افرو
شود اما دود کنند و کند را فروخته شود و جالینوس گوید طبعه
کندر کرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند در ششم
قوت حافظه نیکو بود و خون بیند از سر موضع که بود
دم که از جگر دماغ روان بود و آن نوعی از عاف است و منع
ریشها بد که در معده بود بکند و چون با عسل بر دوا خست طلب کنند
کرد و چون با سیم بط یا سیم خنجر بر پیازند و بر قوت با لند فایز
کند و ریشها که از بین سوختگی از شش بود و شقاق که از سر با لند فایز

و چون با نظرون پیازند و سر را بدان بپزند ریشهای تیز ابل کند
و چون با شراب حلویا پزند و در گوش چکانند انواع دردها
آن زایل کند و ابو حرج گوید حرق خون و بلغم بود و جگر سرد
اگر یک مثقال در آب خویسانند و هر روز از آن آب خورند
بلغم نافع بود و دمنده اجلا دهد و دفع بسیار بکند و بسیاری
صداع آورد و مضم طعام بکند و بادها را بشکند و فی بیند و ریشها
جگر را نافع بود و جفا را نافع بود و شیخ الریسی گوید مضمغی روح
و دل و دماغ بود و قوت تریا قیته در وی هست بسبب آن قوت
و دی در زمان ذبا نافع بود و بسیار خاییدن وی باشد که حلا
و برص و هوس سیاه پیدا کنند و قشور وی مضمغی تمام داشته
باشد و صفت وی در دقاق الکندر گفته شد و دقاق الکندر
و دقاق الکندر بسی فاضله از کندر بود و دقاق کندر آن بود که
کندر نیکو قسته در مجل کنند و به پزند و آن خرده که از مجل بقیب
ایند آن دقاق الکندر خوانند و نیکوترین آن سفید بود و مقدار
شربتی از کندر نیم درم بود و دقان کندر جهت غلتهای چشم نافع
بود و گفته شد صفت آن دقانها و کندر مضروب و شش و با
مصلح وی از زیاده سی بود و بدل دی مصطلی بود و از سخی گویند
بدل آن یک وزن و دانه یک نیم آن دقاق فی بود که کندر
و کندر شش را بسیار سی کند شش گویند و مستعمل از وی پنج بود و پیر
هم سیاه بود و از دوزن دی سفیدی که بر روی زند و طبعیت
دی کرم بود اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه
سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی مقطع بلغم و سوزا
بود و برص و بهق سیاه و خرب و سیر را نافع بود و بول که حیض
بریزاند و شک بریزاند و مسهل بلغم لریج بود و از مفاصل و شش
از وی تادانک و نیم بود و اگر سخی کرده در مینی و مند عطسه آورد

و نشاید که در تابستان معوط کنند از بهر آنکه تشنگی و عطش
و اگر در خزان زمستان و بهار معوط کنند شاید و اگر چه شش ماهه
یا چهار ماهه در شکم مرده باشد آنرا سختی کرده با غسل نشینند
و قتیله سازند و بخوبی برگیرند بچه بیرون آورد و مضرب و بشش
و مضجع وی کثیران بود و کند شش از او و نه قتل بود و بی بسیار
آورد و عثمان و بامد که بخناق انجامد و فدا دی کسی که آن
خوژده باشد یعنی و حقنه قوی که در آن تخم منطل بود کنند و
اگر تشنج پیدا کند و معالجه تشنج کنند که از پوست بود و
و بدل آن در می بوزن آن خوراک می بود یا دود انگ و وزن
فلفل و رازی گویند کسی که در شش ماه و شش ماهه نه میزند
عدسی بار و عن نهفته معوط کنند دوسه نوبت شب کوژی
کرم حریف است و گفته شد طبیعت آن گرم
بود یا هر از یادت کند و عرق را خوشبوی کند **کرم**
پارسی کنگری خوانند و آن صمغ حریف است و طبیعت آن
گرم و تر بود در او ل و گویند سرد بود و وی بی آورد یا
چون باب کرم و سنگین بیاض میند یا با غسل و بدل آن نیز
شبستان است و گویند در فی بدل آن حوز الفی بود
کوز **کند** کوز جندم است و گفته شد و صاحب تشنج
در خواص وی آورده است که چون یک کبله از وی برگیر
وده رطل غسل و سی رطل آب و یک نیم بریزند و بر
طرف بنهند در ساعت **شیراز** رشید گوید و آن
فرهی آورد و منی بفراید **کوب** **کوب** گویند کوب
و رازی گوید طلق است و این بخون گوید و زخمی است
که بپوشان شود و گفته شد که طلق است و بیشتر از طلق
کو اربع بیشتر از وی دسند گویند کیموس فی لزج بود و آن

عظیم شود و در مضم صالح بود و عدم الفضول بود و حسن بود
و فوئی سرد لزوج از وی متولد شود و اگر با سرکه و انجیران مشتمل
کند نوزده و پیرودت آن کمتر شود و وی سحر و خشت
خلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از آب گریه بود سود
دهد کبیر یا صغ جوز رومی است نیکوترین آن شمع رنگ
صافی سرخی که بزرگی نهند و طبیعت آن سرد و خشک بود و
خشک دی در دوم بود و گویند در وی جراثیم اندک بود و گویند
کرم بود در سیوم و خون را بپندد از هر موضع که بود و خفاها
نافع بود و مقوی دل و مزاج بود و چون نیم مثقال از وی به آب
سرد یا شامندی بپندد و از فصطکی قویت معده بدید و در
معده را نافع بود و عسر البول اسودد و در جوی گوید قطع
آن بکند و چون بزورهای کرم یا ویزند نافع بود و مثاقیر
سپیس گوید کبریا چون بر زن آغاله بپندد که نگاه دارد و اگر
بر صاحب برفان بپندد بغایت نافع بود و دانه گوید خون
خیض بپندد و بواسیر را قطع کند و گویند مضرب بود لبه مضم
دی از پیاری بود و بدل دی طباطبائی و بیادوق گوید بدل دی
وزن دی سدر و نس بود و بدیعورس گوید بدل دی و وزن
وزن دی سدر و نس بود و بدیعورس گوید بدل دی و وزن
دی طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن سلیخه و نیم وزن
آن بزرگ فظونا بود بر این کرده **کبیر** یا دیمان است و گفته شد
کبیر مصطکی است و گفته شد **کبیر** از سر خشت گفته
شد **کبیر** مزعور است و گفته شد **کبیر** جادوس است
و گفته شد **کبیر** کان نوعی از کرات است و گفته شد **کبیر** از سر
جگر و شکم و دی را نافع بود خوردن و بر طوبیت آن محل کردن
بوی بریان کنند و سر بر بجا ران داشتن همین عمل کند **کبیر** اعی

جگر خون بریان کنند و بخورند مصروع را نافع بود **کبد الصفا**
 جگر میش چون بریان کنند و بخورند نافع بود جهت کسی که لبنی باشد
 باشد در طبیعت جگر **کبد روزه** جگر روزه چون بریان
 خورده نهند درد ساکن کند **کبد الحلب** جگر مرکب یوانه
 نافع بود کسی که کمرین باشد چون بریان کرده بخورند منع ترسیدن
 از آب خوردن بکند و منفا بخشد **کبد الحمر** جگر حمری
 چون در سر که نهند بخورند کزندی جانور را نافع بود **کبد الحبل**
 جگر کبک چون خشک کرده بگویند و یک مثقال از وی پاشا من
 مصروع را نافع بود **کبد اندک** جگر کمرک درد جگر آسود
 و در اما سیاه بدل آن نیم وزن آن زبوند و نیم وزن آن دار فلفل
کبد الابل جگر گا و گویی و بز گویی چون شرمه کنند و از فلفل
 و فلفل سفید خرد کرده بران پاشند و برایش بریان کنند و در طبع
 آن در چشم نشکولی از ابل کند و در ابتدای درد آمدن آن
 نافع بود و چون جگر وی بیرون آورد و خشک کنند و از وی بر روی
 سارک نشکولی و تیار یکی چشم ز ابل کند و ابتدای نوبت آب را
 نافع بود **کبد الحمار** بگویند از گوشت بر رسیده نه بود
 باید که آفتاب کنند از آنکه برنجی که از جوب الجیر و دوسه
 و تداخیر و مانند آن بود کباب کرده باشند و طبیعت آن گرم
 تر بود غذای وی سبزی از غذای مثنوی بود سودمند بود کسی
 که رگ زده باشند یا مجامعت کرده اما مغرم ضعیف را
 بود از بهر آنکه در برتر از مثنوی مضاعف شود و مصلح وی طریقی بود
کبد مظل است و گفته شد **کبد نر** و خشک بود و معتدل
 حرارت بدن بود چون بوشند و ما سر حویه گویند جاه کجای معتدل
 بود در حرارت و برودت و رطوبت و خشک و پوشیدنی
 شش تری و عرق از بدن بکند و شش کمتر پیدا کند و میوه

اگر خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان جاه کجای نوب
 و در تابستان جاه کجای شسته و اگر عکس آن بود لاغر نشوند
 و بولس که بد چون بسوزانند و دوی لطیف بود و سده ز کام بکند
 و مصلح رحم بود **کبد صفا** صفا صفا کوبید و سینه است و گفته شود
کبد صفا صفا صفا است و قوت فی مانند قوت صمغ بود و
 بگویند این صفا پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در
 حرارت بود و تر بود از صمغ عربی بود و فووس کوبید گرم و تر بود
 در اول و سبب این حکم کوبید سرد بود در دوم و کوبید سرد و خشک
 بود و کوبید تر بود در دوازدهم و کوبید صفا صفا صفا صفا
 مسهل مدد اسهال بکند و غذا را نرم مثقال یک درم و کوبید
 ادویه بکند و سرفه و خشونت سینه و حلق و ریس شش و مثانه
 نافع بود و چون بر منجیح خویش است و با قدری قرن ابل محرق
 مقبول یا نیز نذبات که شست یابی و دود کنند سوزش مثانه
 را نافع بود و فووس کوبید معوی امعا و مسهل مده سودا بود و بغم
 رنج و مغوی بدن بود و صمغ آن و چون کثیرا بر موی طلق کنند
 سکا فیه نکرده و چون بدان ادمان کنند آن زحمت ز ابل کند
 و اسحق کوبید مضرت نسفلی و مصلح وی ابلسون بود و کوبید
 بل دی مغزانه کوبید و دینا دوق کوبید بدل وی صمغ عربی بود
 و کوبید صمغ بادام کناه صاحب جامع کوبید بزر جریر است
 گفته شد **کبد الحمار** صفا صفا است و گفته شد **کبد الحمار**
 سان الحمار است و گفته شود **کبد الحمار** رز بنیاد است و گفته شد
 محصور لسان الثور است و گفته شود **کبد الحمار** این اسم مشترک
 بر چند چیز اول لسان الثور دوم بر بناتی که انحراف لسان خوانند سوم
 بر شکار چهارم بر بناتی که انحراف عینون کوبید **کبد الحمار**
 سرمه کوبید و کل مطلق مراد آن سرمه است و گفته شد که انحراف

خوانند گفته شد و کل سیمان و کل جلا خوانند **کل بار**
انند و شست و گفته شد **کل اسودان** تسخیر جت و بشتر خوانند
و گفته شد **کرس** بستنی بود و اجایی و جلی و صخری وری
و فریشی و مشقه و نوعی از آن در آب روید و آنرا کرفس
و جرحه الما و قره العین و سیر گویند و گفته شد و کرفس جلی
قطر اسالیون خوانند نه نم کرفس جلی بلکه صخری را و گویند
و بری اسوریون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و این ماسویه گوید گرم بود در اول در دوم
و خشک بود در وسط دوم و روفش گوید بستنی بود و اجایی
خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم
جالیونوس گوید کرفس بستنی جت معده سودمند تر از انواع
کرفس بود از بهر آنکه لذیذ تر است بول براند و جض و
ریاح بود خاصه تخم دی و منقح سیم جگر و سیر بود و
و جگر سرد را نافع بود و بوی دیان خوش کند و غرق اله
و ضیق النفس را سودمند بود و منتطس در کتاب فلاح گوید
بیهوش مردان و زنان بر آنکه دوازده سبب است که زن
که سیرد مند منع ایشان از کرفس خوردن کند از بهر آنکه با در
بر آنکه و شیر باز کند و این سخن از قول جالیونوس گوید
که زن حامله خون کرفس بسیار خورد که چون سیرد ابد
عفن و تیرمائی بد بر اعضائی او بود و نشاید که زن جوهر
دهد کرفس خورد که که وی احمق و ضعیف العقل بود و فعلاً
وی اقوی بود از تخم و بیج وی بیشتر اطلاق کنند که در قدیمی
بود از ورق و تخم و نشاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از
طعام بخورند موافق بود اندک و چون بانان یا با سوبن آن
ضماد کنند بر درم بستنی که از حرارت بود یا درم خشم گرم

سودمند بود و چون با بیج پزند و طبع آن پاشا مند نافع بود
جهت ادویه کشنده و محرک بود و شکم بیند و در تخم دی در
زیادت بود و گویند که جانوران و خوردن مردان سنگ را
دهد و عیسی بن ماسویه گوید جگر و کوفه و مثانه را پاک کند و
آن بکشد و مخلل ریاح و تخم معده بود و مصروع را بغایت
مضر بود و شریف گوید خاصیتی در وی است که چون بگویند و با
عسل یا میزند و بخورند و در کین را عظیم سودمند بود و چون
تخم دی با تخم جذان نبات بگویند و بارو غن کا و حریب کنند و
سه روز یا شش روز مجامعت را قوت دهد اما باید که غذای وی
گوشت خردس و خصیه آن بود و اگر عصبه دی یا زو غن کل و سر که
در حمام بر اعضا مانده مفتوح روزیانی حله و جرب را نافع بود
و اگر با کامو خوردند تغذیل پیدا کند و روفش گوید خوردن
کرفس رحم را از رطوبت حریف بر گرداند و طبری گوید در
تروی چون بخورند معده و جگر سرد را نافع بود و سنگ برزخ
خاصه جلی و خشک سیرد آورد و رازی گوید اولی آن بود که کسی
از کزندی عقرب نرسد نشاید که کرفس بخورد از بهر آنکه
منقح مجاری بود و زود سیمی بدل زسد و کرفس برای داء التعلل نافع
در و شقوق اطفال و شقاق که از سیر مایه بود و کرفس رومی معون
اینکه بود و گویند مصروع را چون اهل وی از کردن بیا و بیزند
این باشد از حضرت دی و زنان استسنا را مضر بود و ضجاع
آورد و مصلح وی کامو بود و بدل وی را از بانه و گویند مصلح وی
معجون کل مصلحی بود **کرات** بسیار سی کنند تا گویند و آن شاسی
و بنطی و بری و جلی بود و جلی یا فرا سیون خوانند و گفته شد
و بری را **کرات** الکرم خوانند و وی بیهوش متوسط بود میان
دم و کرات و طبیعت وی گرم و خشک از انواع کرات بود

کرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کرات بنطی که آنرا کرات
المایم خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی کرات
قبضتی بود و کرات شامی را فلو ط خوانند کرمی و خشکی وی کمتر
از پیاز بود و جرم وی غلیظتر بود و در برضخ شود و نیکوترین آن
بنطی بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و کوبند کرم
در سیوم و خشک بود در دوم و کرات شامی اصل وی خوراک
نه فرع و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم و چون بلع
بر تامل ضما کند نافع بود و با نیک جهت ریشهای بدن اصل
وی فو لنج را نافع بود و بول بر اند و قنغ بود و کرموس بود
و شکولی آورد و فیض را بر اند و مضر بود بمشانه ریش و سینه
کرده و ورق دی شود مندی بود جهت رطوبت رحم و خون طبع
کنند باب در با دسر که وزن در آن ششند انضمام رحم و سینه
آن بغایت شود مندی بود و چون کوبان پزند و بجور کافور
ار سینه اخراج کنند بغایت درین عمل محرم و نافع بود
و کرات بنطی خون آب می با سر که در دقاق کند ریاضت
قطع دم بکند و محرک شهوت جماع بود و اگر ادمان خوردن وی
کنند تارگی چشم آورد و معده را بد بود و مصلح بود و مولد
بخاری بد و مصلح وی آن بود که بگوشتان در آب و بعد از آن
در آب سرد خورک کشند پس با سر که در روغن و مری پزند و بخورند
بواسیر را نافع بود و طبع وی نیز اگر سیاه باشد و نمین پس آن
و چون بگویند و صناد کنند بکنند که افقی و کنند کان نافع بود
در کرم مزاج را موافق نبود بلکه در چشم آورد و اعتلا در
بدان کند و مندرش است و انسان بود و اگر اکل وی باروغن خلک
و کیند نرند فو لنج بلغمی را نافع بود خوردن و باب خفته کردن
عصان کرات خشک سهل دم بود و کرات برنی مفرج بدن بود

و اگر در بول شتر کنند و معده را بد بود و کرات بنطی قوت
ریش بد بود و باه را بفراید تا بجای که غنی را بحال ضمت باز
کرم پیازی کوبند و بشیرادی کلم و آن است
بود و در وی بود و آنرا غلیظ خوانند و گفته شد و بگری بود
برای بود و کوبند اما و نیکوترین آن کوبند بنطی بود که آنرا کوب
بشانی خوانند و طبیعت آن کرم بود در اول و خشک بود در دوم
و کوبند در اول و صفا حب فلاح کوبند کوبند و در غایت بنطی
خواری و بنطی مشهور است و خواری و ورق دی غلیظ بود و خشک
داشته باشد و کوبند بنطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان وی
در غایت بخیف بود و منضج صلابات بود و چون با سینه بخم
مرغ بر شوخکی آتش کنند نافع بود و چون طبع وی بر فعال
و قوی پزند سودد و در و چون عصبه وی باز آید و سر که با سینه
و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و کوبند سر که کهن را نافع بود
و عصبه وی چون با شراب پیاشند جلد زرد در سینه
زایل کند و چون کوبند بخورند آواز صافی کند و لون را نیکو
کند و ریشه را عظم نافع بود و ورق دی سر که در دیش کین
را نافع بود و در دز آگورا سودد و در شکم بر اند خاصه چون در نوبه
بگوشتان و عصان وی با شراب کوبند که جانوران و سگ و گاو
نافع بود و خوردن وی در شراب پرستی آورد و وی مولد مره
سودا بود و اگر با کوبند قریه پزند یا در روغن بادام یا روغن
کنند بسیار غایله آن کرم بود و وی مضر بود معده و تارگی چشم
آورد با وجود آنکه در داروهای چشم استعمال کنند و وی مضر بود چشم
کسی که مزاج چشم وی خشک و کسی که مزاج چشم وی خشک بود و
منج مضر نبود بلکه سودد و کوبند سید ای مزاج را و صاف
دوای و دال الفیل و سرطان و بواسیر نشاید خوردن و فی الجمله

مخوری شاید که خورد و اگر خورد بعد از آن شراب بر سر آن خورد
و سرد مزاج با خردل و سیر جودن و مرق آن ارشیه آن پاشند
و چون ورق دی بگویند و ضماد کنند تنها یا با سبوق مجموع و در
نافع بود از بلغمی حمزه و شری و کربن بری تلخ بود و پخته در
ساحل دریا روید و طبیعت دی کرمتر از بستنی بود و دی
چون خشک کرده سخن کنند مقدار دو درم با شراب پاشند
از کزندی افغی خلاص یا بند ثمری مقدار فلغلی سفید بود
و دی نیز جهت کزندی افغی نیکو بود و کربن بحری بیشتر از
خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه و تخم دی کرم را بکشند و آب
الفرع بر دهن آرد و در طعم دی متورای بود با اندک تلخ بود
کرم **المانی** نیکو فرستاد و گفته شد **کرم** **بعضا** فاشتر
گفته شد **کرم** **التهاب** فاشتر سستین است و گفته شد کرم
بپارسی درخت انکور خوانند و بیشتر از دی رز و رازی کوبیده
آن سرد و خشک بود و در رقی و قیوط دی و چون سخن کرد
ضماد کنند صداع را ساکن کند و ورق دی چون تنها ضماد کنند
یا با سبوق الشعیر بر درم کرم معده و التهاب آن نافع بود
و عصیان در رقی دی و قرصه امعا را نافع بود و در معده که از
کرمی بود و کسی که خون فی کند و زنان استسج را نافع بود و چون
دی چون در آب خوبانند و میاشند همین عمل کند و در زای
و سار چون شپا های دی پزند ابی از آن بگند نقطه نقطه و چون
بر قضبان بخند کرده مانند صمغی بود و چون با شراب پاشند
سنگ بریزانند چون بر خوبا و جرب متفرج و غیر متفرج مالند
نافع بود و چون اجتناج مالیدن دی باید که پیش از آن عضو
بنظرون بستوبند و اگر بار و غن زیت مالند و ادمان آن
کنند موی بر ویاند خاصه دفعه که از قضبان تر وی کسند

و قضبان تر وی مقوی معده بود اما تخشن حلق بود و مصلحتی
کثیرا و صمغ عربی و خاکستر جوب دی چون با سر که ضماد کنند بر معده
که لوایر از آن قطع کرده باشند نافع بود و بر کزندی افغی با
همین سبیل چون بار و غن کل و سداب و سرکه ضماد کنند گرم
کرم که در سیر ز بود سود دهد **کرم** **ناج** بپارسی کوبیده کوبند
و فاضله بین آن از مرغ فربه تر بود و باید که با شش سوخته تر
گردانند و روغن بادام جوزدان بند متصل و طبیعت آن گرم
تر بود و معده گرم را نافع بود و ایدان متخلل و کسی که ریاضت
بسیار کشیده بود و خواست که زود قوت وی زیاد شود
بود بمعده ضعیف و مصلحتی بیخه بود **کرم** **بعضا** **بعضا** **بعضا**
از و نس کوبند و بیشتر از دی کشک آن جی است که طعم وی میان
ماش و عدس بود و در ملک دی بیشتر از دی و چون متحرک کنند
عده مس فشره بود و هیچ چیز کارا مانند دی فربه نکند و در لایست
را محرد و کان خیزد و بعضا بسیار کارند و نیکوترین آن بود که
لوان آن بسجیدی زنده قدر مشقی یا مصری بود و طبیعت آن
گرم است در اول تا دوم و کوبند در نسوم و خشک است در دوم
سینه و شش را نافع بود و از زطوبات غلیظ پاک کند و برهمنی
بکلف و اثر باطل کردن نافع بود و چون با شراب و کزندی
افغی و سبک دیوانه ضماد کنند نافع بود و گوشت پرویان در
جراحتهای متعده و مؤلف کوبند اگر ابرسا و زراوند جرح کنند
و دم الاخوین با هم اضافه کنند و با سبکجین غصلی بسجند و
بر گوشت بن دندان که خورده باشند مگر زنده البته گوشتی
بر ویاند و جلیخ کرسنه چون بر شتانی که از سر ما بود و حکم که
بر بدن حادث شود در نزد نافع بود و چهار درم از وی بریان
کرده و کوفته با غسل لاغر از او نافع بود و چون با سر که استسج

بار و عن کجی جرب کرده و عسر البول را نافع بود و دقتی دی
ملین و دام ضلک بود که در پستان و اعضا عارض شود و سغیف
و تار فارسی اطلاق طبیعت کند و در ادراک بول و صفت طریقی
دی جانست که بکیر کورسند فربه سفید و آب بر سر آن بریزند
و زمانی نیک خرتیک این می کنند تا آب بخورد پس از آب سرد
او زد و بریان کنند تا مفسر شود پس با سیب خرد کنند و نمکی
نیک بپزند و مقدار را خود از وی دو درم بود تا سه درم و خلطی
از وی حاصل شود و غذای خشک بود و بسیار خوردن وی عود
بول خون براند بقوتش در ادی که در وی هست و مهمل خون بود
بمغص و گویند مصلح وی کلاب و جو بود و گویند مصلح وی کل آن
و کاکج بود **کرتیف** قطن است و گفته شد که اگر او را با بر
و قریب و دقین و دویوانی افار و او به لفظی دیگر گفته و آن زرد
رومی است بشیرانی گریه خوانند و در قوت نزدیک با بیهوش
بود و معده بهتر از بیره بود و طبیعت آن گرم و خشک در
دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید گرم و خشک بود
اول و نیکوترین بستانی تازه بود با دارا بشکند و مخم طعام
بکند و بول براند و گرم بشد و حب التفرع بیرون آورد و کون
معین بدید و شکم بندد و خفقان که از اخلاط لزج بود و سرد
و مغص مقدار را خود از وی دو درم بود و اگر هر روز بنیشت
دین کنند و در با کنند تا نرم گردد و جای بندد و فزونی و بیهوش
بغایت نافع بود و بفتح معده و امعاء و کرم و قنار را سود دهد
چون بدان آدامان کنند بفتح که در معده بود بکند از اند و جالینوس
گوید سهیم امعاء را نافع بود چون با غذا استعمال کنند مستمن بود
بود و مقوی آن و گویند مضر بود بشش و مصلح وی معتبر بود
و بدل آن نیم وزن آن کون بطنی و نیم وزن ابسون **روبا** یا **سپه**

شامیه و کردیا و دیمه جلیسته قردمان است و گفته شده **کرکات**
هند قوی است و گفته شد **کرکیرین** عاقر قرحا است و گفته شد
کرکر صنوبر کو چکست که معروفست بقم قریش و بشیرازی از
کاج خوانند و گفته شد **کرمانه** صاحب منهای گویند ز عفا
و گفته شد و صاحب جامع قوی جدا آورده گوید که غوی الصفا
و سمی گوید اصول در س است گوید درس نوعی از است
کرک و گردمانه نیز گویند و جردمان و جردمان و غافقی
گویند که درخت شش ز است و در میم گفته شود و بعضی گویند
انچه است و خلافت و مولف گویند بختی که آن تخم نوعی از
مازنی است و بغایت گرم بود و بشکل فوزانه بود و مسخن قیل
بود بغایت و مهمل با در صفر و مره بود و درم از وی کشند بود
و از خوردن وی عکله و درم عارض شود و بکشد و ادای کسی که
ان خورده باشد مانند ادای کسی که فرغون خورده باشد کنند
کرب تیارسی کلنگ گویند نیکوترین آن بود که باز صید
ده باشد و باید که چون بکشند بعد از چند روز میزند با بر
دیگر باب و نمک پزند و صاحب منهای گویند با باز بر گرم پزند
با از آن خلوا قند یا عسل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک بود
و بند سرد بود و شریف گویند دماغ قوی و نرمه وی جو بارون
بنیق یا میزند و سحوط کنند بسیار زایل کند و هیچ چیز فزونی
ند و چون مغز وی در چشم کشند شبکوی را نافع بود و خصیها
ی چون خشک گردانند و یا میزند با مثل آن زایل سوخته
داف و نبات حب اجزائش وی و در چشم کشند سفیدی
سفیدی که در چشم بود بسبب ابله بود باشد یا نا گفته زایل کنند
بسته و دماغ وی چون باب خلیه بکارند و طلا کنند برادر ام
تین در جلیس نافع بود و چون شحمی بکارند و با سر که عنصل

مطلوب باشد چند روز بیانی بجايت کمال نافع بود و زهره
چون با عصا در فرزند خویش بگذارد و صاحب لغوه معوط کند
مخالف محل لغوه در محلی تاریک چنانچه مفت روز روشن پدید
و روغن گردکان در محل لغوه می ماند بکلی زایل شود و چون زهره
وی بآب و رقی سلتنه بپزند و معوط کنند سه روز فایده و لغوه
را نافع بود و زهره وی بر خرب قترج و بر برهنه لطف کون
بود که **یر** گویند قناریا که است و خلافت است که محقق است
قناریا است **کردن** سیارسی کشیده گویند و نیکوترین
آن بود که از شکم بفرزید و پیش برون آورد و طبیعت آن
سرد بود و عصا که باید که بکلیج بزند و خوشنجان فلان
با بایسدای کرفس و انازیر مطفه و ناچار هر که اذیان خوردن
وی کند بطن بسیار بیدار کند و در بخوار از شکم برون آید و باید
که بعد از آن بخوارشان مسهل بخورد و وی در سگای مضمض شود و بعد
اندر دهن و بکسوی بلغم بود و اولی آن بود که بکسوی
و خوشنجان و قناریا بکسوی بسیار سی که گویند و آن حیوان
بود که یونانی رها خوانند و میان هر دو چشم سر و بی داشته
باشند بزرگ و بغوث دی بجايت بود تا بعدای که قبل بر
آن سر و بردارد و گویند زهره وی خون بخور کنند با دانه
و هر سحر که باشد زایل کند **زهره** و کسره نیز گویند و نفع و
یونانی قوزون و بسیار است که بکسوی و نیکوترین آن استانی
نان فریه طبیعت آن سرد بود و در اول در آخر در اول تا
دوم و آنکه خشک بود سرد بود در سوم و بقرط کوبیده در
حرارت و برودت بود و نزدیک فالینوس میل بسختی دارد
در کت بود از قوت مضاده و در نسقور نوس و در
و غیر ایشان گویند سرد است اگر نه سرد بودی معصا رده وی شده

بودی به تهرید و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنای بر
تخلیل کردی بدستنی که این فعل با نجی صفت میکند با از بهر
آنکه جوهری لطیفست و خواص و زود نفوذ و غوص میکند
و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بیات منند محلل حرارت بود
بزدی و فعل سردی وی باقی ماند اگر نه سرد بودی حمزه را شده
بودی و دردی مضطرب کذب بود و چون نزدی با خشک
بماند بوی سیر و پاز زایل کند و عصا وی با شیره زانان با
سکن بر ضرر بانی سخت بود و چون با سبوق بر حمزه و فله ضما
کند نافع بود و همچنین بر شری و درم حصیه که از کوبیده
و نار فارسی ضماد نافع بود و چون با ارد با فله ضما کنند بر
خا زهر بگذارد و چون با سر که در اسفیداج و روغن کل حمه
در آم خانه نافع بود و جهت دوار که از بخار ماری بود با
بود و دهن خوردن وی تا یکی چشم آورد و اشامیدن وی خفای
فع بود و نجی صفت بخار از سر بکشد از بهر اینست که در
عام مصر و عمان حمه بخار معده و نزدی را چون بگویند و آن
در بینی حکا کنند قطع دعا ف بکند خاصه چون مغذای
نور و بکند آب وی کل کند و چون آب وی با شیره زانان
کرده در چشم چکانند ضرر با نرساکن گرداند و خون با ناسخ
شامند در دانه و پشت که از گرمی بود سوددهد و دفع ضده
و خون خشک می گویند با عصا زهری مضمضه کنند و
شش و انهای در زبان و دمان بود زایل کند و کشنده خشک
صفت مغوی دل و مغز بود خاصه درم جای گرم و درم
دی با سبوی دم آب لسان الحمل چون بیات منند قطع خون
کند و منع فی و جشاد خاصه که بعد از طعام بود و خشک
و بر بیان کرده شکم بپزند و بسیار خوردن ذمن را مخلص کند

شیخ اثریش کرم و خشک بود در دوم و این رضوان گوید در
اول حرب و قوبار انا فاع بود و مهمل بلغم غلیظ بود و رطوبات
فاسد و این ماسویه گوید ملطف و محلل بود و انا فاع بود جهت اضمحلال
بلغم و رطوبات و برطرف کردن سردی و اضمحلال و این سرافین گوید
بنا طبیعت مقطع شوت باده بود و مهمل منی و شیر و مصلح آن
حب صنوبر بود و مولف گوید انا فاع بود و انا فاع بود که زبان
شیراز اگر چه کوچک شیر حواره بسیار گوید در کمواره ایا
نکیر در سبب شیر ایشان یک عدد بنهند قرار گیرد و دیگر
اصطبلون یا دخیان بی خوانند و مر فاعی نیز گویند از شیر
انکه بر جام می خسند و ساق آن مانند یک کز بود و برده شود
بود کمر بدست بخسند و نمردی مانند جوز خیار بود و گویند
و خازنای و در باغهای شیراز بسیار بود و تخم آن محلل بود و
و دق آن چون خشک کنند و سخی کرده در چشم کشند سیف چشم
زایل کند و الله اعلم **کعب الجوز** کعب خوک چون بسوزانند
و سخی کرده سنون سازند و سنونی قوی باشد و چون با سنجین
یا نهند نشکنی بنشانند و نفع که در سیم بود و سوز
کعب کعب کا و چون سوخته سنون کشند دندان مخرب
محکم کند و خون با سنجین یا نهند سوز بکند از د و محل
شکات باده بود و برص انا فاع بود و با غسل مفرح دل بود و
فریه کند و جگر را قوت دهد و شری از وی سه مفعال بود
چون در چشم کشند روشنی دهد و گوی پیونانی فیض
و آن پوست بهار خا بود و انا فاع بود از نخل بود آنرا کا فور گویند
و قفورا خوانند و آنکه ماده بود کفری و کفراه گویند و دیگر
آن خوشبوی عفت زربین کشند بود که اندرون دی جرب
دوی قابض بود و چون در صمادات و مرهمها کند منع ریهها

بد بکند و استرخا مفاصل انا فاع بود و چون در صمادات شکم کند
معده ضعیف انا فاع بود و درد شکم و جگر را موانع بود و انا
موی بطیخ قوی بشود چند نوبت موی را بسپاه کند و چون
طیخ دی پیا شامند در د ا عصاب انا فاع بود و درد کرده ممان
و اشته و قطع سیدان فضول از سکر و رحم بکند و قوت دی بدید
و بهار که در اندرون دی بود مانند یک کز بود و چهار نیز چون کز
و چون نیزند همان عمل کفری میکند **طیخ** بهار سی کرده گویند
دوی معتدل بود در کرم و خشکی و این ماسویه گوید سرد
خشک بود و گویند سرد و تر بود و خلطی بد از وی متولد شود و
عمر الهضم بود و دیوار معده بگذرد و این ماسویه گوید بخورین
کرده بود کا همه چون کرم بود و صاحب قنجا گوید بهترین کرده
حشون بود گویند اولی آن بود که با سر که و مری نیزند یا ناکت و
فلنل و دار چینی همچنان با سر وی بخورند گاه انواع است
یک نوع **خوشنه** گویند و گفته شد و در فطر نیز انواع است
نفته شد **شیر** با سر جو به صمغیت مانند جادو شیر کوبند
طلیست و گویند تحقیق صمغ کرفس که مهر است که فطر است و سنون
نم است دوی در ممال حوالی اقوی بود از جادو شیر و کرم خشک
بود در دوم و گویند کرمی دی در چهارم بود بول و حیض براند
دیچه پندارد محکم بقوی قوی و بی نظیر بود در اسهال
است زردوی بدیک و محلل بود کثرتی بیارنی امرد گویند
و آن انواع است و فاضله بین انواع آن نوع است و فاضله بین انواع
آنرا شاه امرد گویند و آن انواع است و فاضله بین انواع
و آن مانند اب نبات است بود خوش بوی خوش رنگ نیست
یک بزرگ و بعد از وی سخیانی بود در سینه و آن معتدل بود و گویند
سرد و تر بود و یک نوع که آنرا خسینی خوانند سرد بود در ایا

و خشک بود در سیوم و بصری گوید کثری سرد بود در اول خشک
بود در دوم و حبیبی سرد و تر بود در اول و آن نوع که شاد دارد
خوانند شک براند و کثیر غذا بود و کثری سست از خواک و شک
غذا بدید که خاصه بزرگ و بیشتر بود و آنچه ترش بود شکمند
خاصه خشک کرده وی و قوت معده بدید و تشنگی نباشد
و مسکن صغرا بود و خلطهای صغراوی و رما دانکه قابض بود
علاج کسی که فطر خورده باشد و اگر فطر کثری نبرد ضرر آن کم
شود و خوردن وی منع از غذا منع صعود و بجای از سر بکند
و بجای حبیبی که در وی است قوی آرد و در پیرا نیز مضر بود
مصلح وی مادی العسل بود یا دو بهای گرم باز بخیل مرطوب
و جب وی گرم را بکشد و نغراط گوید کثری اخون صلب بود
میرود و محقق بود و شکم بدید و آنچه رسیده بود نرم
بیشتر بود پس سخن در مرطب بود و شکم بدید و شیخ الریسی
مقوی معده بود و در و فسر که بدید آنچه متولد شود در بدن از وی بود
از آن بود که از سبب متولد شود و در شیخوار معده شود در از آن
گوید نشاید که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از وی طعام غلیظ
بخورند و اگر یک شک که هادق بود بخورند باید که خواب کنند
و بعد از آن شراب کمین صغرا یا شاد باز بخیل مرطوب
و این ماسویه گوید کثری طبعیت بدید و در ابع معده
و مقطع اسهال را حفره بود **کا در بوس** پیونانی قاطع
گویند معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب متیاج گوید کثری
روقی است صاحب کامل گوید طر خون رومی است یا کاشکی
رومی و بعضی گویند برک و شایخ قنیه است و هم خلافت و مولد
شیشی است که کلی بنفش رنگ دارد و با خر تخم کرده و بشیر از آن
ما تر دارد و خوانند و تلخ وی زیادت بود از آبتری و صاحب متیاج

گویند که بهترین آن بستانی بود و طبعیت آن گرم و خشک بود
سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند
کریه وی در سیوم بود و گویند گرمی در سیوم بود و مفتح و جلا
دمنم اعضا باطن بود و در وی قوت مسهل بود و چون
بر صلبا تنها نهند و بر ریشهای غصن با عسل سودمند بود و چون
پاشا مندر عرق النسا را نافع بود و سده جگر بکشد و برفان
سوداوی را نافع بود و چون منت روزیانی پاشا نشند
خاصه با شراب بول و حبض براند و مقدار آن خود از وی یک
شعال بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی آب پیسون بود و
دل آن نیم دزن آن سیالوس و دانک و نیم آن سلخه و در
پیوس گویند چون با مادی العسل چهل روز یا شاد مندر غرالت
و علت جگر و کرده و معصر را نافع بود و طبعیت وی چون پاشا مندر
دفع ضرر رفاقی النمر بکند و چون با شراب یا شاد مندر
بالا سی پاک کند و مسهل بلغم غلیظ بود و نشسته از وی یک درم
بیم بود و بدید پیورس گوید بدل آن بوزن آن سیسالیوس بود
و دانک و نیم آن سلخه و این ماسویه گوید بدل آن بوزن آن
زیم کربانی بود و گویند بدل آن کا در بوس است **کا در بوس**
پیونانی قاطع است و معنی آن بلوط الارض بود
و بعضی طو قور دوسر خوانند و آن در جایگاه خشک و شکست
و گویند برک و شایخ است و جلافت مولف گوید کثری
بیم رنگ بجا بست تلخ و آن در قضاوی و تخم بود اما اندک
تخم دارد بیشتر در قی بود و بشیر از آن را با دار و تلخ خوانند
و بهترین آن نان بری بود که بعد از ادراک تخم گیرند و طبعیت آن
گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم دوی مفتح و لطیف بود
و چون با عسل بر ریشهای غصن نهند پاک کند و چون پاشا مندر

نان دی یا باب پزند تا قلع بود جهت سرفه کهن و ابتدا استنقا
و حیض و بول براند و سیرز بکند از د و یک پیرون آورد و شرف
کوید چون بایی اندک پزند و پیالا بند و سه روز یا بی هر روز
سی درم بنام شنبازیت یا شامند نیم گرم شک بریزند و
مقدار شربتی از وی تا سی آنک بود و وی سودمند بود
جهت درد مانی مزمن که در نواحی است و شش بکند از د و چون
سختی کنند با جلاب یا شامند شش و برفان و نفخ که در
رحم بود و سلوا لضم و ابتدا استنقا را بجایت نافع بود و بد
آن عروق غافقت بود و بد بغورس کوید بدل آن منقول
قند یون بود بوزن آن و تیار و ق کوید بدل آن بوزن
آن سنجیده بود **کرم** یا رشی زین کوید و کرمانی و کافور
و شامی و بنطی بود کرمانی سیاه بود و فارسی آنچه رسید
بود میل برزدی زند و اقوی بود از شامی و بنطی و کرمانی
اقوی بود از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک در سینه
و کوید کرمانی در دوم بود گرم را بکند و باد با شکند
و مضطط طعام بکند و چون باب وی روی نشویند لون باها
کند و بکس کوید کرمانی سک بکند و بنطی براند و این با سوسه
چون بریان کند و در سر که خوابند شک بکند و باد مانی غلیظ
ساکن کند و مجفف معده و جرب را نافع بود و اگر زن بازیت
کهن بخود برگیرد قطع کثرت حیض بکند و چون در سر که خورند
و خشک کرده سختی کند سقف سازند و بدان ادمان کنند باز
قطع مهتوت طبعین بکند و چون بانگ بخابند و فرو برند و قطع
سبلان لعاب بکند و چون با سر که سختی کنند قطع رعا ف بکند
و چون تنها بایند و آب آن در چشم حکا کنند و ترا بکند
و عصا بری وی چشم را جلا دهد و برای وی سیاه رنگ بود

مانند شونیز و نوعی از برمی است که تخم دی مانند تخم سوسن بود و
چون با شرب یا شامند کوید کی جانور را نافع بود و شک
بریزند و مقدار شربتی از وی و درم بود و کوید مضطط بود
و فصل آن کثیر بود و بسیار خوردن وی لون را زرد کند
و بدل آن کرمانی یک وزن و نیم بنطی بود و چون با سر که با ش
نواحی را ساکن کند و چون بازیت و غسل یا میزند و ضا کند
بر اثرهای سیاهی که در زیر چشم بود زایل کند و تخم تخمین بر درم
انتهین که از کرمانی بود ضا کردن نافع بود و تیار و ق کوید
بدل آن بوزن آن کرمانی بود و کوید بدل آن تخم کرب بود
والله اعلم بالصواب **اللام**
لادن آنیکو ترین آن خوب خوشبوی بود که لون آن نری
زند و هیچ رمل دردی نبود و در روغن حل شود و هیچ ثقلی
نداشت با شد طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول و کوید
در آخر درجه دوم و وی تر بود و کوید سرد و قابض بود و این
قوی در است و کوید خشک بود و جوهر وی بغایت لطیف بود
و در وی قبضی اندک بود و منضج رطوبات غلیظ باشد و طبیعتی
معتدل و قوت بین موی بدید و بردیاند و بار و غن مود و موی
نکا دارد اما برداد الثقل و داء الحمة ممکن نیست که بردیاند
و معالجه آن در داروهای دیگر بود که تجلی بسیار در ایشان
بود و خندان لادن و اگر لادن در سینه دامن کوز که مرده
و شبیه نیردن آورد و مقدار ما خود از وی تا نیم مثقال بود
و طبیعت صلابت معین و جگر دهد و قوت ایشان بهر چون
سقف و سردی در ایشان بود و چون با سر که سختی کنند و بر
درم منقد نهند در ساکن کند و چون بار و غن کل حل کرده
خفته کنند هیچ را نافع بود و کوید مفتوح سمن بود و کوید مضطط

بسفلی و مصلح آن سبیل الطیب بود **لا ترد** در بسیار سی لاجورد
گویند و نیکوترین آن بر خشت بود و مؤلف گوید بنی طبیعت ترقی
و تقویت در وی زیادت بود که در نوع دیگر وی بسبب محاسن
لعل و نوع و زامی بد بود و بسبب محاسن کی اسرب و طبیعت
آن گرم بود در دژم و خشک بود در سیوم و قوت وی مانند
ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیفتر از وی بود در سهل سودا و گوشت
قوت وی مانند لذائق الذمیب بود اندکی ضعیفتر و لاجورد سهل
سودا بود و هر قلیطی که غلیظ بود و با خون آمیخته بود و با لیمو یا
رانا فاع بود و در بوجون زن نیم گرم از وی در فرزه کشند
با یک گرم روغن زیت که نگاه دارد در رحم تا بیست رسد
و از آن دن این بود و شریقی زیادت از وی تا یک گرم بود
و در و کرده و مثانه را سود دهد و تا بیل قطع کند چون با سرکه
سختی کنند و بر برص طلا کنند تا بیل کند و موی مزه بر وی اندود
زن بخورد بر کبر و حیض براند و لاجورد مضر بود بنیم معده و
مصطکی یا حما بود و بدل آن حجر ارمنی بود و گویند بدل آن
لذائق الذمیب که بود **لا عنبه** نوعی از میوه عات است
و کل زرد دارد مانند کل سبب قورق وی بر روی زرد و درین
اندک داشته باشد در دامن کوههای بسیار بود و چون
شیر بسیار داشته باشد و زینور عسل بر کل وی خرا کند و
گویند نبات شکر است و فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک
در سیوم و گویند در چهارم از خواص وی آنست که اگر
در قعای که مایه بود در آن آب اندازند ما میان همه بر
آب اندازند و بسن وی سهل است زرد بود و استغفار از آغ
بعد و ورق وی چون پزند و بخورند بهین سبیل و اگر در وی
وی بگویند و عصیر آن پاشا شد سهلی قوی بود و فعل وی

قوی بود از بسن وی اما معنی بود و بدل آن فراسیون شد
لا کی بیست که از طرف مکه بی آورند و جهت بواسطه
بخور کردن بقایست نافع بود خاصه ثمر آن و در دفعه اسهال
کند و چون پاشا شد خون را بپزند و طبیعت وی سخن بود
و در وی قضی بود و بسیار از وی مضر بود بیثانه و مصلح وی
جبت الا من بود **لبلا** فیه پوله خوانند و آن نوعی از میوه
است و معروف بود بعنفه و حلوب نیز گویند نباتی
سرمه خوانند و نبات وی بر نبات که نزدیک وی بود باز
مجده شود و آنرا جمل المساکین گویند و طبیعت وی معتدل
بود در حرارت و بیست و گویند گرم و خشک بود در اول
ذکویند سرد و تر بود و وی بسن و محلل بود و اگر عصیر وی بر
کل بر پخته در کوشش حکا کنند که درد کند نافع بود و در کسر
کهن دسینه و شش و دلو و سده جگر نافع بود و ورق آن
با سرکه سیرتر نافع بود و آب وی سهل صفا سوخت بود
و صحت مناج گویند شریقی از وی بی درم بود و نبات بی
بخورند و غافقی گویند شریقی از وی نیم رطل کتاب بود و نبات
جمل و نج شغال نیم بود و با بیست درم نبات و اگر بخورند فو
وی ضعیف شود و سرفه که از حبس طبیعت بود و قولنج که از
سبب آن خلطی گرم بود و محلل در وی بود که در نفاصل و احش
شد چون با فلو س خیار چتر مستعمل کنند فو حه اعمار نافع
و آن بار و غن بادام پزند و گویند مضر بود بسیار و مصلح وی
نبات بود و بسن نبات بزرگ موی سترد و بسن نبات و
ضعیف تر وی سهل خون بود و بدل لبلا سبب و ورق وی
خطمی خبانی بود **س** خردل بری خوانند و آن درینست
مانند خردل بود نه طبیعت و آن حرارت که خردل دارد ندارد

و در بطنه احسینه خوانند و آنرا بزگی می خوانند و آن تر بود
از حاضی و غذا پیشتر دهد و نیکوتر از دی بود بعد چون
پزند و بخورند و شریف گوید چون پزند و در طبع دی طفلان
که از ضعف اعصاب و برودت براه می خوانند رفت جو
در آن نشاندند و نافع بود تخم دی چون سخن کنند و با شیر بسند
و بر روی بالند کلف سرد و حسن زیاده کند دلون نیکو کند
و اگر بران ادمان کنند غش و برش زایل کند و چون با شیر آب
صرف باسم پاشانند یا با میخج منک بریزانند و اگر از تخم دی
لحونی کنند و با شش با لعل کنند سرده کهن را نافع بود **لباس**
پارسی شیر گویند و آنکه حلیب بود این با سوبه گوید گرم و در
بود و کریمه وی کثر با شور و ذلیل حرارت دی خلالت است
و همو گوید قوت دی در حرارت و وسط درجه اول و در
درجه دوم و رانی گوید از قول جالبوس که حرارت دی زیاد
نمود برودت و برودت دی زیادت بود بر حرارت و در
حرارت میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیکتر بود و از بلغم دور
و ما سر حوله گوید گرم و تر بود خاصه خون غلیظ بود و صاحب
منهاج گوید پس دی کسره و تر بود و حلیب دی سردی کند
از غیر وی بود و همو گوید معتدل بود و مقوی بدن و چنین گوید
باید که نظر کنند و به مبتدا اعضای که دی مضرب می کنند
چه طبیعت دارد و عضو تن بین مضرب می کنند پس سرد و مرده باشد
از بهر آنکه طبیعت وی سرد است و صاحب منهاج گوید بهترین آن
که بغایت معتدل القوام بود و بر روی ناخن باشد و صاحب
ترین نیز با شیر زنان بود و بعد از آن حیوانی که نزدیک طبیعت
آدمی باشد در طبع و آنکه گوشت و آنکه گوشت حیوانات
الالت بر جوده البان در آه آن کند اگر از حیوانی مثل سگ

و گاو و شیر و یوز و سباع و امثال آن که گوشت ایشان حرام بود
بد بود اما گوشت حیوانی که خورده شود بود مثل گوسفند و بز و گاو
است و خرگور و آنکه امثال آن نیکو بود موافق بود و شیر حیوانی
که لون دی سفید بود قوت دی ضعیف بود و آنکه سیاه بود
القوی بود و نیکوتر بود و برتر بود و در بهار رطوبت دی و رفت
دی زیادت بود و در تابستان سخاوت و جوفه نیکوتر بود و
این از جهت آنست که در عی که آن زمان خورد از سم و غلط بود
و آنکه در پیشها چرا کرده باشد غیر این اربط بود و شکم را بر
و آنکه در کوه چرا کرده باشند جفت است و نیکوترین شیر
شیر خوان سن بود و گوشت سگ من شیر دی تر بود و بزرگ سن شیر
دی خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود حیثه و مائت و زید و نیز
و چون از یکدیگر جدا شود هر یکی فعلی خاص داشته باشد و شیر
چون با غسل پاشانند ریشهای او روئی از اخلاط غلیظ پاک
گرداند و نفع دهد و غذای نیکو دهد و دماغ مغز اید خصوصاً در
زمان و زود مضرب شود چون از خوسه مؤلفه شدن باشد که در
غایت انضمام بود و اولی آن بود که چون شیر پاشانند کفشد و
سج غذای بزرگ آن خورد تا دی بگذرد و نافع بود بغایت مزاج
گرم و خشک را چون در معده دی صغرا نبود و با غسل و یا نبات
مضمرا را ریج بد و نیکوترین خوردن اوقات دی بهار بود که آن
زمان کمقندل بود در غلظ و لطافت بود و حیثه در دی بیشتر
بود از بینه و در زمستان شد بد که خورد و نشاید که تا چهل روز
که زاید باشد شیر دی خوردن بسبب سائت و شیر دی چون باز
با نبات پاشانند لون را نیکو بود خاصه زنان و فریبی آورد
تا بجای که صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب شیر نشیند رفو
فریه شود و جرب و حله را نافع بود و باه برانگیزد و شیر بخشنه که

سنگ یا تش تا قه با شست با آب من داغ کرده شکم بپزد و شیر
مفرط هیچ را نافع بود و کسی که از وی گشاده خورده باشد خاصه
در ازج و ازج و ازج و خالق الذییب و پنج شوکران و وی
تزیاتی زهر با بود حتی افی و دی در معده صفراوی مستحیل صفرا
شود و منفع بود و سدر در جگر مد اکتد و مضر بود با صواب
سیدان دم هیچ چیز مضر تر بر بدن انسان نبود از شیری که ناپد
شده باشد و میوه مضر بود با ورام با طبعی و اعصاب و ادرام
بلغمی و چون بسیار خورد برص آورد و شیش در بدن پیدا کند
الاشتر شتر که وی برص کثر آورد و شیره علاج بسیار و غم و مر
بود و مضر بود به کشته و دندان و تار و بی جسم آورد و شکم وی
خفان که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر
بود و سنگ کرده و سده جگر احداث کند و ادلی آن بود که به
از وی مضغه کنند شراب و غسل یا پیش از خوردن وی با آب
مضغه کنند و بعد از آنکه خورده باشند شراب صرف و خورند
چون این بخورند و بعد از آن شیش بخورند و غی و زایل کند و اگر
شکم بسته شود بسبب شیره یا به غیر آن غرق شود آورد و عشی
جمن یا فاض بود و اگر با پیر یا به سسته بود و زود بخاک کشد و باید
که از ملو جات اجتناب کنند که تخمین زیادت کند و باید که سر
با آب مزوج کرده بپزند یا فودج هیچ درم که در ساعت کباب
کند یا پیر یا به یک مثال یا پیر یا به یک رقیق کرد و بقی و اس
پرون آورد **لبن حار** و شیره یکه ترین آن بود که مسکه وی را
بود و چون مسکه از وی بگیرند و نرم شود آنرا مخض خوانند و با
دوغ گویند و چون مسکه از وی گرفته باشند بسیار سیست
خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود که مزاج را
موافق بود و شیش از ریش کید است در مزاجهای گرم هیچ باه بود

به آنکه در طب و منفع بود و وی دندان را سودد هر لیکن خلط را خام
و بطی المضم و استر بود و لثه را زیان دهد و دوغ معده گرم
نافع بود و خسای وی و خانی بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند
اسهال صفراوی و دیوی بپزد و ششکی ساکن گرداند و باید که
با العسل مضغه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل بعفوت
یا حوضه و او و عشی و معض در غم معده تولد کند و باشد که با
بیسضه کشنده کشد باید که فی کند و کجده از وی پاک کند با
العسل بعد از آن شراب صوف یا مثک یا فلفل یا شمشاد
و روغن نارنج بر معده نکند **لبن انقار** و روغن کوبد
شیر حیوانی که مدت حمل فی پیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان
بود ادلی را باید بود و آنکه مسافری بود ملا دم بود و از بهر آن
که شیر گا و غنای تر و نیکوتر بود و غنای تر از شیرهای دیگر بود
بود و سوت و غلیظ دی زیادت بود و غذا بیشتر از همه خیر
دهد و فربهی آورد و برتر بکشد و در بود و سل و نفوس و بهای کهن را
نافع بود **لبن الحار** شیر بر معتدل بود در میان شیر گا و
شیر خر و زله را نافع بود و در شش حلق و غرق انسان که از حسی
و غم و سواس و سرفه و سل و لثه دم را نافع بود و غرغره بدن
کردن خفای و درم ملاط را سودمند بود و در شش مثانه و دینف
نوس گوید شیر بر ضروری شکم کثر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه
چرا کردن وی بیشتر در چیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی و
درخت بلوط و درخت توتون و درخت جبهه الحضر و مثال آن
از بهر اینست که معده را نیکو بود و در دس گوید شیر بر اسهال
فی ضعیفتر از شیر گا و بود و باقی در همه احوالی با نفع وی بود
طبری گوید پتهای کهن را و اسطلاح بطن را نافع بود از بهر
آنکه بسیار دود و اندک خورد و بر چیزهای تلخ چرا کند و بول براند

وگویند مضر بود با خنثی و بدل آن شیر گاو بود **لبن السجاج** لبن الال
بپارسی شیر شتر گویند و وی دسومه و چینه کمره است باشد
لغایت رفیق و طریبی بود و سمن اجداث نمکند چنانکه شیر با
دیگر و بلکه سده بکشد و جگر تاز کند و هضمی النفس و رود
ما اصغر را نافع بود و وقت جسم بد بد و مرضهای سبزه را نیکند
و با بول می چون پاشانند استغفار نافع بود و اگر با بول
شکر العسیر پاشانند استغفار کرم را نافع بود و چمن گویند که
استغفار طبعی و زنی را سود دهد و غلطی که در جگر بود بکشد از
دورهای صلب چایسه و بواسیر را نافع بود و شهوت جماع را بر
و مقدار یک زطل تا دور طل مستعمل بود و وی زود از معده بکشد
و غذا کثر از زبان دیگر دهد و بدل آن شیر برنجیا بود که در شش
دو ششیده باشد **لبن السجاج** و لبن الضان نیز گویند
بپارسی شیر میش گویند و سم و غلیظ بود و چینه و زبدیه
بسیار داشته باشد نفع است و فرجه شش را نافع بود و باز
ندارک هیزر جماع بکشد و وقت باده بد و دود سخته را
نافع بود و نیز حرده امعاء و ریه و سرفه و نافع بود و باغ پیچ
و لون صافی کند و میخان شیر زخمود بود و وی کرم زود و ملائم بود
و قرا قروم را و بلغم آورد و قوی **لبن الحما** بپارسی شیر
خرد سومه وی کمتر بود و رفیق بود و چون بدان مضمضه کنند و
لبنه و دندان را حکم کند کلاف شیرهای دیگر و سرفه و سل و
نفست دم را نافع بود و غیره النفس و مجموع مرضهای سینه پس
مثانه و مجاری بول لغایت نافع بود و چون از حلیبوی پاشانند
مقدار شیر سی دم با دبا که با بیشتر داد و دیر شسته
دو معاراد نیز حر را نافع بود و موافق نبود و احیای صداع
و طین و دوار و بدل دی شیر نر بود و گویند شیر بیشتر بود

لبن الخبل لبن الرمال خوانند پارسى شیر اسب گویند چینه
در وی کمتر بود و زبدیه و زود بکشد و خون حبض که منقطع شده
باشد براند و چون پاشانند مزمستی کند و ترکان از انقصر اند
لبن الف شیر زئمان بول براند و تریاق ارباب بحر ی بود
و در دجیم را نافع بود و چون در چشم دو شستند و خشونت جسم
زایل کند خاصه چون با سینه تخم مرغ بود و سل را نافع بود
چون پاشانند زئمان زبان که از لیکنان پیردن آید با بکشد
از لیکنان لیکن از زئمان صحیح البدن معتدل المزاج بود و دم
کوشش کرم و فرجه آن نافع بود **لبن البشیر** از زئمان خوانند
طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج کرم بود و بدن را زخم
کشد و وی بطنی الهضم و غلیظی علیک از وی منولد شود و در باز
معده و امعاء بکشد و قوی نفخ در معده و درد بید کند و حشای
دی و خانی بود و هیچ فوائ و مولد حصی بود و چون با عمل بود
غذا بسیار دهد و فصلی بود **لبن القرم** هضمی است
که از طرف مغرب آید و طبیعت آن لغایت کرم بود و مفسد بدن
باشد و گویند بوسیدن آن عطسه و زعاف آورد و سم هلال
بود و چون بر دوفهای صلب پاشانند فرا سیون بود و بدل وای
لبن السودا صفات آن در لایحه گفته شد و جالبینوس گویند
در قوت پاشانند فرا سیون باشد و بدل وی لبن اللاعیه
شیر بوعایت پاشانند از بون و خلط و سبب و ایچ و عطفیت
و انواع آن حار و محرق بود و معضد خون بود و اگر بر اعضا
حکد بسوزاند و مداوی آن در آبی که لغایت سرد بود نشستن
بود و بخارهای دیگر سرد و مولف گویند شیر بوعایت خاصه سبب
و لایحه چون در قوی با پاشانند زایل کند **لبن البشیر** است
مغز خشک آنه گویند کرم و خشک بود و سهل بلغم بود و قوی را

بکشد و استغنا از قی و لمی نافع بود و شسته از وی متعال بود
با سغتر **بسته** میوه است که ساییده بود آنرا غسل لبی خوانند
و میوه ساییده خوانند و آن مانند عسل بود و دردی حلاوت بود
و آن صمغ درخت روحی است و دیگر نیکوترین آن بود که ساییده
بنفس خود و خوشبوی و زرد رنگ و سیاه بود و طبیعت آن گرم
است در اول و خشک است در دوم و گویند ترست و دردی منضج و
بلین بود چوب تر و خشک را نافع بود و در سرفه مزمن بلغمی و از صفا
کند و طبع نرم دارد و چون زن بخود برکیرد یا با شامد حیض و
بول براند و مسهل بلغم بود بی زحمت تا چون یک متعال از وی
مستعمل کنند و وی مسهل بود و در ترله را بپزند و مصلح وی بوزن
وی صمغ بادام بود که احتیاطی وی کنند و بدل وی چند پندست
و دروغن یا بچین بود و گویند بدل وی جاوشیر بود و در بعضی
مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر غذا و مولد دم اما بعضی از
بعضی فاضله و نیکوترین آن متوسط بود و در بی و لاغری و
غضل معتدل تر بود و خصی کرده فاضله از خصی ناکرده و
وی غذا بی مثنوی بدن بود و در دود مستحیل بخون شود و صفت
مجموع گفته شود **لحم الجملان** فاضله ترین گوشتها گوشت
بود و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبیعت آن گرم بود
اول و نیکو بود جهت بدنه ای معتدل و معده معتدل و مولد غذا
بسیار گرم و تر بود در اول و نیکو بود جهت بدنه ای معتدل و
معده معتدل و چون بسوزانند و برهنه طلا کنند سوددهد
فاکثر گوشت سفیدی چشم را نافع بود و گوشت سوخته کزندی
مار و عقرب و حرارت است نافع بود و یا شراب کزندی پاک
و بوانه را سوددهد و خورن وی مولد بلغم بود و مصلح دیشت
یا حلوا شکر بود و مضر بود بکسی که غشیا نداشتند باشد

مصلح وی آن بود که با شها قاضی بپزند **لحم الفلاح** گوشت
میشینه بود حرارت آن کمتر از گوشت بره بود و حولی بداری
حاصل شود **لحم الغن** زبیر نر سایان گویند گوشت خوک
بهترین گوشتها بود و گوشت بری وی بهترین گوشت و خوشبو
و آنچه صحیح است بهترین گوشت و خوش گوشت است و بود
و گوشت خمر بر می املی زود مضمن شود و بکدرد و غذای اندک
و اما بقوت تر بود و جالبهوس گوید موافق انسان معتدل
المزاج بود و گویند قوی که گوشت آدمی می خورند اگر گوشت خوک
بخورند فرق نموانند کرد لون و طعم و بوی و این دلیل ملاوت
و مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود و قطع لزو است آن بود
که جلوی قندی کنند و گویند که شراب **لحم الفلاح** گوشت
نصول آن کمتر از گوشت بره بود و بزغاله شیر خوان که شیر نیکو خورده
باشد نیکو بود اگر شیری بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن سیاه
بود و سبکتر و لذیذ تر بود و گویند گوشت آخر سرخ بود و چسب
رزی بود حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در
طوبت و میوه و زود مضمن شود و نافع بود بر کسی که دل و دانه
اعضای وی بر می آید و خونی معتدل نیکو میان لطافت و غلظت از
بی موله میشود و چون بریان کرده بود مضر بود بقوی و مصلح آن
نسل و جلوی قندی بود **لحم الفهد** و **لحم الفهد** گوشت بز ماده
دو که شکار مضمن بود و غذای بد و مولد خونی بود که میل سیاهی
داشته باشد **لحم البقر** گوشت گاو را بهترین آن بود که چون
ساز بود و نیکوترین اوقات خوردن آن بهار بود و وی حکمت از گوشت
بره بود و در کسب کمر از وی و گویند کمر از وی و گویند گرم خشک
در چهارم و وی کثیر غذا بود چون بکباب پزند منع میدان داده از
مصلح بکند و وی از اغذیه اصحاب که بود و در شکار مضمن و غذای

غلظت دهد و آنچه سیاه بود مرصهای سوداوی تولید کند و بهنق
جرت و سرطان و قوبا و جدام و داء الفل و دوائی و دوسواک
و شرب و پیر زید کند و در چینی و فلفل و زنجبیل ضرری
کم کند و در چین اگر پوست حریزه در یک اندازه زود گوشت
بخند و هر شود **لحم الجمل** گوشت گوساله نیکوتر از گاو گوشت
بود و نیکوترین آن بود که نزدیک زاید باشد و طبیعت
آن گرم و تر باشد و غذای معتدل بود و زود جفتی ندارد و خوب
نیک از او متولد شود و مصلح اصحاب ریاضت بود و مطحول
مضر باشد و مصلح آن ریاضت و استحمام **لحم الجا** گوشت
گوشت گاو پیش غلیظترین گوشتها بود و کمیوسن بد و در
مضم شود و در معدن قلیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود
در جنب گوشتها گرمی دمی در طبیعت مانند گوشت نعام و
گوشت سنور باشد **لحم الحی من الحيوان** گوشت حیوانی
بهتر از حسی ناکرده بود چون حیوان مزاج دمی خشکی مایل بود
و نیکوترین آن حلی جان مغز بود و ذکا کهنه من آن بود که مان
فربهی و لاغری باشد بلکه فاضله از همه گوشتها بود و در کثی
دی که از خانه دار بود و زود مضم شود و خونی معتدل از دی
متولد شود و قریه آن مرطب بدن بود و ملت طبع و لاغری
لاغری آورد و مجفف طبع بود و دمی مزاجی معده بود و مصلح آن
آب فواکه فاضل بود **لحم الخزال** صافترین آن گوشت
آب و بود با وجود آنکه مجموع گوشتها صید بد بود و فو
غلظت سوداوی از آن متولد شود و آموخته بدی دمی که
داشته باشد و نیکوترین آن خشک باشد و طبیعت آن
گرم و خشک است و قلیح را سود دهد و فایده مصلح بدنی بود که
فصول بسیار داشته باشد و دمی مجفف و منحن بود و مصلح

ادمان و حوصات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش بخار
گوشت آمو بود و بهترین گوشت صید بود و نیکوترین آن بود
که یک صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و
مق گوشت دمی صاحب تقرش و مفاصل شیند نزدیک بود
بمنفعت مرق تلخ بود و گوشت بریان کرده دمی فربه ای
نافع بود و شکم بند و بول براند و بهی آورد و مصلح دی ابا
ملطف بود **لحم الابل** گوشت گاو کوهی اصل او بد بود
و زود بگذرد و بول براند و دمی غلیظ بود و شب ریه آورد
لحم البقر گوشت گاو کوهی گوشت گوسفند گوی و
فکر طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم غذای بد و بدو
دعیه الهضم بود و لحم البقر سودمند بود کسی که در ریه حورده
باشد **لحم البقر** گوشت آب مصلح اصحاب شفت سخت و
ریاضت آفری بود و مشام متخلل دمی مانند گوشت شتر بود و غلظ
در اذات و تولید سودا **لحم الید** گوشت خرس فربح دمی
دعیه الهضم بود و غذای بغایت مذموم باشد لحم البقر و الاغ
گوشت در ارام بوا سیر جیم را نافع بود و قوت آن بد بود
لحم البقر گوشت خمر آن گنده بود با حجاب کد سخت و
در آن متخلل دمی بهتر از گوشت شتر بود و غلیظ تر و تولید
سودا در دمی پست بود و دمی بدترین گوشتها بود **لحم البقر**
گوشت گاو گرم و تر بود و گوشت سرد بود و بوا سیر را نافع بود
و منحن کرده بود و در پشت را نافع بود **لحم الخ** گوشت
شتر که بغایت گرم بود و تر هر را نافع بود و مصلح اصحاب کد سخت
در ریاضت بود و گوشت مصلح اصحاب عرق النساء بود و در اسه
شب ریه نیکو بود و دمی غذای غلیظ بود و غلیظتر از همه گوشتها
و خوش و سخت تر تولد سودا کند و مصلح آن زنجبیل رسته بود

کلیسای با نیست که بر روی آنرا موصوفه بسیار خوانند و بسیار می
سینخ گویند و بعضی از آن باب الجبل با صفهائی سنگ قابض و باریک بود
خون بینی بیند و از آن رحم و مجموع اعضا و نیکوترین آن تر
نام بود و طبیعت آن سرد بود در اول خشک بود تا بسوم
و گویند در دوم گرم بود در اول اعضا یا سخت کند و از بهر آنست
که در تریاق مستعمل است و در وی قبضی بود مانند تخم کل و وزن خشک
آن ریشهای کهن را نافع بود و عصا در وی نشت دم را نافع بود
و مقوی معدی بود و سودمندترین چیزها بود جهت قرحه امعاء
و شکم بیند و جراحتهای عظیم با صلاح آورد چون بران نهند
و اگر جگر غصب منقطع شد با شکر در آن تخم کل دکن است بوزن
الحام **الذنب الحام** اذان الزامی گویند نیکوترین
آن معدنی بود از منی و آنچه معمول بود از بول گودکان بود و سرکه
که در مایه منین در آفتاب جندان می سپارند که منعقد می شود و
طبیعت آن گرم و خشک بود و قاعده قابض و منقبض و بعضی از نافع
بود نه سخت گوشت را که زیاده بود بکند از اند و در جراحتهای بجا
بغایت نیکو بود و پاک گرداند و طام الذنب ریشکای الصاع
خوانند و نه سنجار است و صفت آن گفته شد **لسان الحمل**
بنا نیست مانند زبان بر روی آنرا ورق باریک گویند و آن
دو نوع بود بزرگ و کوچک و کوچک می را ورق از بزرگ کمتر باشد
و جوهر فی مرکب از نایبه را خیمه میرد باشد و با رطوبه قابض
سودمند بود بزرگ تازه و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم
و ورق آن قابض و رداغ بود منع سبلان خون کند و خشک
لداع بود و اصل وی چون از گردن صاحب خا زیر پیا و نرند
نافع بود و وی در باری گرم و شری و خناب بود و دانه القبل و صغ
و عله و سوختگی اشش نافع بود و برگزندی سگ بوانه نهادن نافع بود

و گویند مضر بود بسیار و مصلح وی مصطکی و سینخ بود و بدل
آن در قحطی حاض بود **لسان الشور** خستنی است که پاری آنرا
کا و زبان گویند و گویند نوعی از مروارید و بهترین آن سبکی
یا خراسانی بود و غلیظ ورق و بروی نقطهها بود و طبیعت آن
گرم و تر بود و گویند نزدیک عیندال بود و در وی سردی اندک
بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود رطوبت آن کمتر
بود و گویند سرد تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود
رطوبت آن کمتر بود و گویند سرد تر بود در سیوم سوختن وی
فلاح را زایل کند و التهاب من و مفرج دل و مقوی آن خفای
و علت سودا می و تر است از وی در دم بود و سرکه و خشونت
سینه را نافع بود چون با نبات نهند و گویند مضر بود بسیار و
مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابو یوسف سوخته
و چهاردهم وزن آن پوست انجیر و گویند بدل آن بادام بود
است و میند باد و گویند مصلح آن بملکه بود و است و بدل
آن دو وزن آن پوست انجیر **لسان العصار** تر درختی است
که آنرا بسیار می خوانند و بکساری آن نم را تخم اهر گویند
بسیار سی زبان بکشد و بکشد از و آن نیز گویند و طبیعت آن
گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق آن درخت بعضی
بود و این ماسویه بود لسان العصار در دقا صره را نافع بود
و شک بریزاند و پاه را زیادت کند و قوت مجامعت است
به هر دو بد بخورس که بد خفای نافع بود و بدل آن در تخم
پاه بوزن آن جوز مغشیه و بوزن آن نو دری سرخ و گویند بدل
آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود **لسان کلک** حاض را برین
اسم می خوانند **لعین** بر روی بعضی گویند چهره نیست مانند سوری
و بعضی لعین سوری آن گفته و آنچه محقق است سوری آن است

و در مصر بکنه خوانند طبیعت آن گرم است در سیوم محرک شهوت باد
و باقی منفعت آن در سینه گفته شد و بعضی گویند نوعی از پیرود
و بدل آن بوزن آن جوز معتبر و بوزن آن بودی و نیم وزن
آن فلفل **لحا** مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج
شخص قوت آن مضج و محلل بود کلف و غش را زایل کند و محلل خون
مردم بود کفاح عمر پیروج است پاریسی ساینج خوانند و مغذ
خوانند و مغذ اسم باد بجان و نیکوترین آن بزرگ سیربوی رسیده
رزد بود و طبیعت آن سرد و تر بود تا سیوم و گویند در وی حار
بود و گویند خشک بود در سیوم پس وی نفس و کلف را قلع کند
لذع و تخم وی چون با غسل زیت کنند که جایوز آن نهست
نافع بود و ورق کوچک وی با دزهر غنث الکحل بود و کشنده
بود و بوییدن وی صدراع را نافع بود و وی منوم بود و بسیار از
وی بوییدن سکنه آورد خاصه آنچه در وی سفید بود و با
که با برم بوییدن و چون طفلی بغلط از وی بخورد و قی و اسهال
پیدا کند تا بخدی که کشنده بود و کشنده وی با اول خنق رحم سها
کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند مستان و مداوای وی بقی یا برنج
کا و و غسل کنند و بعد از آن انیسون و بعضی از اطباء گویند در آب
سرد شینند و بدل آن نیم وزن آن جوز مائل است و نیم وزن
آن بزرگ البخ و دودانک آن حشیش و گویند بدل آن بوزن آن
جوز القی بود **لب** صمغیت که از طرف دریا آورند
مولف گویند انرا بسیار بی رنگ لاک و رنگ لکا گویند و از وی
کنا و سازند جهت بر خنای زنان و انرا بیشتر از سیسته تا یک
و گویند قفل است و خلافت قفل اندازد و من خوانند و نکند
که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال کنند و صفت
غسل وی خبانت که بکیرند لک منفی از جوب و یک بوب

و ابی که ریوند چنی و پیچ ادخردان جو رسیده باشند باید
اندر یک بر آن پی ریوند و بدستنه باون تحریک می دهند و بعد
بر روی شک صافی کنند و در هم کنند و در ما کنند تا درین آب
نشسته و استه امشته آب از روی وی میریزند تا لک با ند
خشک گردانند و بعد از آن دیگر سخن کنند و استعمال کنند
طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و اسحق بن عمران گویند
گرم و خشک بود در اول و اسحق بن عمران گویند گرم و خشک بود
در دوم خفقان و بر قان و استغفار نافع بود و در جگر را
و قوت آن بدید و سیده آن بکشد بعد معده را سوده بد مقدار
ماخوذ از می تا یک مثقال بود و چون با سرکه پیاشند چند روز
پای هر روز یک گرم تا یک مثقال بود و چون با سرکه پیاشند
چند روز پای هر روز یک گرم تا یک مثقال بود و چون با سرکه
بود بد نوالا غر کند و وی مضر بود بیدنها لاغر بقوت و گویند
نضارت بسیار و مصلح وی و مضطکی بود و بدل وی رازی
وید در تقیج سیم و ضعیف جگر چهار دانگ و زن آن ریوند
و نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن طبا سیرتید
جوز **صو** پاریسی با درام شیرین گویند نیکوترین آن
بزرگ فریه بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و تر
بود در دوم و گویند گرم و تر بود در اول و غذای متوسطه
بیان کثرت و قوت و مسکن بود و سوبق وی سرفه خشک و نفث
دم را نافع بود و سینه را پاک کند و خرقة بول ساکن کند و چون
با شکر بخورند منی بفرآید و شش و مثانه و امعاء نافع بود و با
بریان کرده معده را سوده و وی سخوار مضم بود و کهنه صغرا
و مصلح وی شکر بود و با وی که از بادام متولد شود غش آن و کرب
و غش آورد و مداوای وی بقی کنند و بعد از آن بر بوی نوالا

مانند عوم و سبب در پاس و مجموع و آنچه در مداوای غرض حاصل گشته
و بادام تر چون با پوست بخورند و قتی که هنوز صلب نشده باشد
لشود و با آن نافع بود و حرارت آن ساکن کند بسبب سردی
و عفو صفتی و محو صفتی که در پوست پرون وی هست **لشود**
نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ و روغن دار بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوزخ و میخ کوید گرم و تر بود در سیموم
و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی آنست که شش را
و بر کف روی طلا کردن نافع بود و وی شری و قوی را نافع بود
و با شراب و عسل طلا کردن غله را سود دهد و روغن آن در
کوشش را نافع بود و چون سردان بشویند با شراب آن از آن اهل
کند و اگر پیش از شراب بنج عدد بادام تلخ بخورند منع مستی نکند
و گویند بنجاء عدد و اگر دوا با طعام بخورد و وی قوت
را دهد و بول براند و عسر النفس را و عسر البول را نافع بود و در
بریزانند و مضه بود و مصلح دی بادام شیرین و نبات هضم
بود و جمله درخت وی در قوت یافتند وی بود گوشت آلبو
و لوبیا نیز گویند و شامردان گویند سهل تر از ماش هضم شود
و بیرون آید و تلخ وی کمتر از باقلا باشد و نیکوترین آن
سرخ گویند طبیعت آن گرم بود در اول و معتدل بود و در زیر
و خشکی گویند سرد و خشک بود و سرخ وی کمتر از غیره وی بود و آن
که آنرا در وی بخت باشند جیضی اند خاصه سرخ وی و دم
نفاست و بول برآید و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود
و سیمه و بچه مرده پرون وی مولد خلط بلغمی بود و معنی و جود
اخلاط بد و تلخ بود و ضرر آن کم شود و چون با زیت و مری سرخ
با خردل و نمک و فلفل و دارچینی و سقتره مستعمل کنند و شراب
بر سر آن پاشانند **لشود** حرقه ایست پیارس سلکوس خوانند

و آن سه نوع است یک نوع را پیونانی در اقیطن گویند و آنرا
معنی لوف ایچیه بود و لوف السیط گویند و آن لوفی البکیر است
و یک نوع را پیونانی لادن خوانند و پیری ابرسیه و بزبان اهل
اندلس حاره و آنرا لوف الصغیر و لوف الجعد گویند و نوع سیموم
پیونانی اریصادن می گویند و آن صریس است و اهل مصر آنرا
دوسم خوانند و لوف الجعد سراج مشحون بود و از سبط و لوف
السیط ارضیه در وی ششتر بود و مقطع اخلاط غلیظ بروج
مقطعی معتدل و بیخ وی کلف و کش و قوی را ایل کند و چون عسل
طلا کنند و با شراب بمشاق که از سر ما بود سود دهد و ورق وی
جراحتهای بد را نافع بود و در بول که رسودد و چون با شراب
پاشانند محک شتوت باده بود و اگر بیخ وی در بدن باشد افی
کنند و تندی مقدار سی حب یا سیر که پاشانند بچه بیندازد و لوبیا
خوردن وی خلط غلیظ متولد نشود **لشود** حرقه قوی است
را بدین اسم خوانند و گفته شد و ششین را هم این خوانند و
نوعی را از پیونان است که در مصری را خرمی خوانند و آن بیلور
دیگر را اعدای گویند و لوطس نوعی از سدر است این قوی
بیدار است **لشود** پیارسی در دارید خوانند و بهترین آن سبب
آن بزرگ سفید سپهرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و با
جفت در دل را نافع بود و خفقان و غم و نفق دم را نافع بود و مقدار
خود از وی دو دانگ بود و در ششهای حشم را سود دهد و خشک
نفوی آن بود و صحت خشم را نگاه دارد و گویند مضه بود نبات
مصلح آن بسد بود و بدل آن یک وزن و نیم آن صدف صافی
و این رسم گویند چون در دهان نگاه دارند قوت بدل بد و نافع
زد **لشود** نوعی از حاض بزرگ است که در بستانها
زودید و صفت آن در حاض گفته شد است **لشود** حاض متباج

گوید مانند اترج بود و فعل وی درد مانع سود دهد و پوست وی در
دی کرم و خشک بود و اقل و خاص وی مانند حاض اترج بود و
منفعت و قوت بلکه اخوی بود و نشاید که با پوست از وی
بگیرند لیکن بیشتر باید کرد و بعد از آن آب از وی بگیرند تا عصا
قشر باقی بریای میزند که برودت وی بشکند **نوع** پنجم در
و گفته شود **سبب** بنام است پارسه بنده گویند **سبب**
نوعی از اقلیم است که در جزیره قبرس در معدن کاس باشد
و گفته شده است **و الله اعلم** **نوع** ششم
ما میثا میثا نیز گویند و آن دو نوع بود یک نوع کل وی
سرخ بود و آنرا از عاویبه گویند و یک نوع کل وی زرد بود
نیکوترین آن زرد بود و از وی طبایف سازند و آن عصا را
و طبایف میثا نیز گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و در اول
و قابض بود و درهای کرم را نافع بود و در ابتدا رطوبت نافع بود و
جسم نود و در دینج را سود دهد **نوع** هفتم و ما میثا نیز گویند
و بسیار بی همته الگو خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و آن نیز بود
که لیس میزند و چون در غلاف بود مانند لوبایی بود که کل
خلاف وی سفید بود و چون بشکند سفید باشد و صاحب جاح
در مائه اسم وی و تفسیر آن که گفته سهو کرده از بهر آنکه وی
ما میثا نیز گویند است و گفته ای قائم بنفسه ای نه تقوم بذاته فی
الاسمال و حال آنکه ما میثا نیز خوانند نه ما میثا نیز و طبیعت حب
الملوک کرم و خشک است در دوم استسفا و مفصل و غرق الذی
و قویج را نافع بود و چون درق وی میزند باغ و سی سردی آن
و وی کسبی تمام داشته باشد مانند تنوعات و اگر از حبس وی
شش نموت آن به سبب میزند و فروزند مسهل بلغم و مره و کمی
مای بود لیکن باید دانست که آن پاشا میزند و شربت زیادت

با جرم حب بود و اگر بی بند مسهل قوی بود با فراط و اگر بمیان بود
برند مسهل یا اعتدال بود و معنی با قوت بود و موافق معنی بود
و پس وی چون پاشا میزند فعل لبن بتوع کند و مصلح وی اینست
و گفته بود و بدل وی نیم وزن وی دند و گویند بدل وی حب
الخروج است و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب البیل است
نوع هفتم و معنی آن هم الکسک بود و آن پوست بیج نبات
و درخت آن صاحب منہاج گویند مانند درخت شرم بود در آن
دولون عمریه بود و بصغرت با بل بود و مولف گویند درخت
مای زهره بدرازی یک کوزه نیم باشد در آن زرد و کوتاه تر و کل وی
زردی خوش رنگ بود و میانه کل وی سرخ بود اندکی و کل بیج
داشته باشد و بر کل وی بنفشه زرد چنانچه صاحب منہاج گویند
و اصل وی یکی بود و شاخهای بسیار داشته و گویند که نوعی
از تنوع عالشت و طبیعت آن گرم و خشک است در سیموم و
نقرس و درد مفصل است و در آنهارا نافع بود چون با آد و آب
سهل مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در ابی اندازند
نه مای بود اما بیان است که در وی آب افتد و شربت از وی
وی چون بابت بود یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با آد و آب
دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با آد و آب دیگر نیم
درم بود و مضر بود و میاید که بر و غن با دام حریب کنند و کیم
دند و اینسون اضافه کنند و آنرا سبک از الحوت خوانند و
نوع بود و نوع کوی و یک نوع صحابی و کوی قوت نر بود
و آنرا بوضه خوانند و قلوئیس گویند و نوع صحابی معروف بود
با چمنه نام **نوع** یون ناما لا گویند و آن دو نوع است یک نوع
انحصر خوانند و آن را زبون سفید است و صفت آن گندم
و یک نوع دیگر مولف گویند بیشتر از میست و خوانند و پارسه بنده

گویند و ورق وی از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مور
بزرگتر بود و سبزه تر و لون وی بزرگی زند و نیکوترین این نوع
بود و گویند در قوت مانند شمر بود و نوع سیاه وی گویند
از شمر بقوت تر بود و طبع آن گرم و خشک بود و در تمام
برهق و برص و نش طلاء کردن نافع بود و با غسل بر خشک
و خرب طلاء کردن سود دارد و مسهل باد و اصف بود خاصه چون
بود و در موسم کل آن بیکت و مسهل کرد و هاد و هلاک بود و سزا
با آدوهای که بواسطه بود و شمر بی زیادت از دی و دد آنک
و باید که مدبر کرده را مستعمل کنند که سر که غایانه وی شکند و صفت
مدبر کردن وی جفاست که بکیرند و از دیون تان و بزرگی دوق
در سر که خوبانند و شبانه روز و بعد از آن سر که تان کنند تا
سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سر که بریزند و وی را با آب شمر
سه نوبت بشویند و در سیاه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آن
خشک کنند و اگر در سر که خوبانند و بر سر زهند بگذارد
وی جگر را مضرب بود و در طوبیت جگر خورد و جمیع جسد و اگر در جی
و فرضی کنند نشاید از بهر آنکه در غایت قوت بود و در غایت
مخل نبود و از دیون مدبر چون بگویند بغایت خرد و کثیره آن
وی کنند و بر روغن بادام شمرین خرب کنند و اگر خواستند با
که مصلح وی بود پیازند مثل ترید و اقیقون و بلبله زد و در وی
کل سرخ و رت السوس و کون کوفانی و نیک مندی و ای جوی
بود جهت غل خمره سودا که با سیمان برون آورد و نافع بود در
بلغمی را اگر خواستند که با اصف برانند و بر کنند با آب و سیمان
النجاس و اسارون و مرصافی و سکیبج و نمک مندی و بلبله
و تخم کرفس ستانی و عصا و وی غایت و عصا و سیمان
و سکنجبل مصطکی یا چیزند و آب غلبه در از یانه تر که در

و جوشانید و صاف کرده پاشانند اگر طبعیت وی سخت بود
پس مغز خیار چیره یا آب بقول که گفته شد زیادت کند مسهل است
زرد بود و محدودی مزاج در زمان گرم و در کرمسیر استعمال کرد
بد بود و نوع سیاه آن کشنده بود و در دم بکشد بکرب و فی
و اسهال و معالجه وی بیشتر نان کنند و سیالی یا جلاب و معالجه آن
بزرگترین مژده و بطوس بود یا تر یا قی طین مخموم و چون با آرد و
زیت است یا چیزند موش و شک و خوک را بکشد و بدل با از یون به
و زن آن آب ریخته بود و دود آن در آن ان مقل الهیود **ما** **بکشد**
ما مقوده گویند و آن دو ای مندی بود و آن دوق قضایه بود
مانند شمر و روغن از وی بکیرند مانند یا سیمین و طبعیت وی
گرم بود و لطیف بود و بوی بی سبیل **ما** **بکشد** **ما** **بکشد** **ما** **بکشد**
بویا شمس گویند و بنوع سیاه گویند و جوهر وی نزدیک به با قلا بود
و نوع وی کمتر و فاضله تر استعمال کردن وی تابستان بود و
بلو برین آن بزرگترین فربه بود و طبعیت آن سرد بود در اول و
معتدل بود در رطوبت و پیوسته چون منقش کنند و گویند خشک
در اول و معتدل بود در رطوبت و کیموس وی مجود بود و زود
زبا قلا بگذرد خاصه مقشروی و جهت در اعضا هماد کردن نافع
بود و اگر خواستند که شکم برانند و هیچ نوع در وی نبود بشکر
و روغن بادام شمرین بکشد اما باید که در دم و تب صغراقی نبود
و اگر تب حاده باشد با غلظت الحما و کافور و سنانج و جو کوفه
و اگر خواستند که شکم بپزند و بجهان با پوست بپزند و آب سماق و آب
پدانه و زیت اضافه کنند و بخورند و ازت ساکن گردانند و شکم بپزند
و اگر زیت و روغن بادام بود و وی سرقه را نافع بود خاصه کون
است بود و در صغف دندان بود و مضرب بود باه را و در بکشد و در
نعمی اندک بود و در وی جلا نبود و باید که با روغن بادام شمرین و چون

و چون بگویند و با آب خورد بهر شند و ضما د کنند بر اعضایی که گفته
شد باشد قوت دهد و دوی ملان را نیکو بود و در هر زیاده مصلح دوی شیر
خسک را نه بود و بدل آن با قلع مشرب بود **س** پارسه الماس
خوانند و آن چهار نوع است اول سندی بود که لون آن سبزی مایل بود
و بزرگی آن مقدار انگلیسی بود و بهر تخم چار ماند و مقدار کجند نیز بود
باشد که از با قلع بزرگتر بود لیکن تا در افتد و لون آن نزدیک
لون نوشادر صافی بود و نوع دوم ماقده دنی بود لون دوی باشد
اول بود اما بزرگتر بود و نوع سوم معروف بود بتوکید دوی یا زهر
الکة لون دوی مانند آهن بود و دوی نوزن بغیر تر بود و آنرا در زمین
بین و بلاد سوخته یا بند و چهارم قهرسی بود موجود در معادن
قهرسیه و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند
خشک بود و کریم دوی بقوت تر از خشکی بود و چون در دمان
دندان را بشکند و بغایت محرق و معفن بود و دوی سم قاتل بود
و مداوی کسی که آن خورده باشد بتی کند یا آب گرم دروغن کاد
بعد از آن شیران یا شامخند و الماس با سرب یا بهر شمشیر
سخت و چون بشکند بیشتر سهو باشد و اشتن نوی کارکنند
یا بهر آن گویند نوعی از خودی الصغیر است و از دوی گرمتر بود
و آن چینی بود و خراسانی بود و چینی زرد بود و خراسانی تیره زرد
بود و بسیاری زرد و آن عروقی باریک بود و گره داشته باشد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در آخر دوم و گویند در چهارم و گویند گرم است
در اول و خشک در سوم و طبیعت آن گرم و خشک در آخر
دوم و گویند در چهارم و گویند گرم است در اول و خشک در سوم
سفیدی ناخن سفیدی چشم زانای بل کند و روشنائی بفراید و اصل
وی بر قانرا نافع بود و معطر بود و دردی در اربول بود و مقدار آن
از دوی نیم درم بود و چون با سرکه محق کنند و بر کلف طلا کنند یا بل کند

و گویند مضر بود بگرمه و مصلح دوی پس بود و بدل آن بوزن آن
عروق الصغیر و نیم وزن آن گرم بود **س** **س** چینی گویند مازون
و گفته شود **س** نیکوترین آب چشمه آن بود که از طرف مشرق
بود و نیکوترین آن بود که بشکست پیرون آید بر قاعله شمال و بیشک
روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم بدندان
باشد و چون اقاقیا بر دوی تا بد زود گرم شود و چون از دوی زایل
شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد و مثل طعام خشک گردد
از آن و طبیعت آن سرد و تر بود نوری آن در چهارم و مقدار آن
از دوی آن قدر بود که غدار یا بی دهد و با اعضا سازد و در طبوبات
آن نگاه دارد و بدن کس نضار و تقویه از دوی بکند و دوی ریشیا
را بد بود و بسیار خوردن وی گرازد و رعمه و سیات و سیان آورد
و مولف گویند بسیار خوردن وی سه حضرت بزرگ داده اول است
که آب سرد و تر است و چون حرارت غریزی را ضعیف کند و چون
بمه قوتها که تدریج کند بواسطه حرارت غریزی کند چون حرارت
غریزی ضعیف شود قوت جاذبه غذا بواجبی نتواند کرد و
ماسکه غذا را بواجبی نگاه نتواند داشت و با ظم مضم طعام
ساخت نکند و دافعه دفع تعلل نتواند کردن و دافعه دفع القها
نتواند کردن و قوت حسی و حرکت را نقصان ظاهر شود و خلل
در همه تن بدید آید دوم است که آب بسیار خوردن با طعام
بمخته شود در رکها و اما ساریقا بگر رسد قوت نمزه که در جگر بود
آن ابها از غذا جدا نتواند کرد پس ابها زیادتی با غذا بمخته شود
اگر در میان پوست شکم و عشارین باشد اشتقاق از فی بدید
و اگر همچنان بچله عضوا رسد و اشتقاق لمی بدید و چون کوفتی
نیز نتواند کرد و ضعیف شود و ادرار بول کند بیوم است که چون
آب بسیار خورده باشد طعام را پیش از طعام نامضوم باند

و با نذر و نگرار رسد و با به بلغم مستحکم شود و بدان مبتت بهما
بزرگ حاصل شود و نشاید که نشانی بر ند که ستموت را قوت و
نقصان دهد و محقق قسم و مظهر کفر بود و نفراط کو بد نیکو
آبها آب باران خاصه که از زمین نیکو نبرد و قطره دلی اندک نبرد
در ماه کانون و دی شین نبرد و سبک زن نبرد و سردی دی
کمتر از آب چشمه بود و دی سرخه را نافع بود خون چون اگر شرب
از جهت سرخه از دی نبرد و آب نبرد سرخه بود به طبع و آب
اگر با عتدال یا شام نبرد معده و جگر بود و بر مضمون قوت
و مضرت بود بدندان و حنجره و سینه و نرس و امراض و احشای
بارد و عصب و مصل و ریبا ضعیف است تمام بود و نشاید که
خورد که گران آرد و تا بعضی معده ضعیف و بدن ضعیف بود
که گوشت اندک داشته باشد و تا ثمان و صاحب سیر و
برقانی و استسما یا و بواسیر را نشاید که آب خورد و بد
از مجامعت و حرکات محکم نشاید که خورد که مضعفت حرارت
غریزی دشت بد که درشت را نشانی سخت که حادث شود و آب خورد
که حرارت غریزی نیشاند و استسما آرد الا سبب آن خری
گرم و خشک یا سوز خورده باشد اگر اندکی خورد نشاید و آب
گرم نیکو ترین نیم گرم بود که حرارت دی لذت بود و دی گرم بود
بعضی طبیعت براند خاصه چون بانیات یا غسل بود و چون
آب سرد و قنوج کنند و مصرع را نافع بود و درم خلق و ملازه
و سینه را سود دهد و اگر به آب سرد و مرغ نمکند مصرع را
نافع نبرد بلکه مضرت بود و نشانی با کن نیکند و اگر بسیار خورد
مفسد مزاج بود و فرخی معده و دماغ بود و از آن بکار
کند و مضرت افاسد کند و بسبب فساد مضمون نوزد کند و سیر
جگر نوزم کلد و مبع ر عاف بود و باید که با کلاب پیامیت

تاریخی معده نبود **با** باید که از کوششی محمود بود
ماند بره و حولی و چسب و سودمند ترین چیز با بود جهت ضعیف
دل و ضنقه آن بقرع اینتی کیرند و آن مانده عصب بود
در غایت قوت و منفعت **با** **الشعیر** بسیار سی قوت گویند
و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که از اسیر جو گویند و در کاف
کنند و وی بر دو مرتبه بود حدیث اخلاط بشکند و
براند و شهای چاره را نافع بود ساده آن و اگر بلغمی بود بکفرش
در از یا نافع بود و جگر گرم را سود دهد و خونی مغنذ صانع
از وی تولید کند و نشانی نیشاند و از معده بکدرد و معده
رود بیرون آید و اخلاط سوخته با دی مستغرق شود و مضرت
با خصل سرد و قنوج بود و معده سرد را بد بود و دفع حرارت
بجنگند کنند **با** **پارسی** آب نبرد گویند کلف و جرت
نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل صغیر بود و برقا براسود
دهد و با فستون مسهل سودا سوخته بود و درایت جگر نیشاند
حدت صغیر و ایتمو و فاضلترین خوردن آن بسیار بود و
مقدار شربتی از وی در هر روز سه نوبت یک رطل بغداد و میان
هر نوبتی دو ساعت بود یا دالکی نمک مندی دینکو ترین آن
بود که از بر سرخ جوان کیرند ازرق چشم که علف خوردنه کسبه
و اگر احتیاج بود علف اردو جو و کاشنی و چار و دراز یا نه مندی
برمند **با** **اورد** **پارسی** کلاب گویند دینکو ترین آن بتر بوی
که بطعم تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود این مرد
قول جالینوس است و گویند سرد بود در اول و بعد از دو سه
طوبت و پیوسته و با بل و طوبت بود مقوی دماغ و مسکن صد
گرم بود بوییدن و طلا کردن قوت دل و معده بود بوییدن
و خوردن و نشانی سخت کند و در چشم و حرارت آن نیشاند

و چون پاشا منده غشی و نشی دم و خفتان کرم را نافع بود
و مقوی جسم بود ببطریقی و قضی که در وی هست چون بر
پزند خا را اچلیل دهد و ضداع و سیار بر موی رنجین موی را
سبید کند و مقوی معدوم بود و مخشن کینه و مصلح دی حلاب
نبات بود **ما البکایه** نیکو توین آن بود که مانند روغن
بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیموم محر و فراج
در سردارد و دفع مضرت وی بود روغن بنفشه کشت که با وی
خلط کند و سرد مزاج و پیرانرا و زبستان و در شهرهای سرد
موانق بود و ماسه جویه و یو خا و را زنی کوید درخت کا فور
چون بشکا فند این آب از وی روانه گردد و گویند کا فور که
بوست درخت مختلط شد با شند پیرند و صافی کنند و آن
آب ذریه نیک از وی بکیرند چون در طعام کنند کس که در آن
نکرد **ما النون** آب نامی نیک سود را با نون خوانند
و آن مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی بود و
کثر از مری شیری بود و چون بدان حقه کنند در ورق و غرق
و فرقه امعا را نافع بود و وی قطع بلغم بود و در پشه های متعفن
که در اجعا بود خشک کند **ما الملب** و بکیرد بنوس کوید تو
وی و فعل وی مانند نیک بود و استنهای طعام بیاورد و
بر اند و مرصهای سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود چون
خلط باشد که مستعد دفع بود و سبک بندد چون در معده قوت
بقوة غدا به بدن بود و اگر زن باشد از فرا فرزد یک ناف بیا
کند اگر آبستن بود و اگر آبستن نبود و مضر بود یا صاحب کرم
کرم بود و مصلح آن ربوب فوا که خامض بود و صنعت آن یک
جز و غسل در بگردی آب شیرین بکوشانند تا لثی برود و در وقت
باند و فر و کیرند و بیا لایند و اگر خواهند که گرمی وی زیادت کرد

مصطکی و زعفران و زچسل و قزل و دار فلفل از یک قدری در
صره بسته با وی بکوشانند **ما الحمر** و ص است و گفته شد
ما النفر شراپیست که انرا خند یقون گویند و صاحب منبراج
گویند که از خمر یا رشتت و غسل و داروهای گرم سازند و صله
جامع گویند که ماد العسل است و گفته شد **ما الحمر** یا رسی است
گویند و صاحب جامع گویند که از جماعت یا زردکانان شندم که
بطرف مندر شود و بود و از غیر ایشان از اقله های دیگر که آن
است یا رسی رنگ خاکستری ارد بقایت نا خوش شوی و چون کین
کرد و سیاه شود و مولف گویند انرا از شکم مای که ندر که آن
مای را تخم خوانند در بحر چین بود و اگر آن مای را خیزی مثل
جوال دوز بزنند در حال درست گردد و اندر وی وی مایند
لیسه بود و از این آب و از خواص وی است که هر عضوی که
نیک شده گردد مقدار دو مثقال پاشا منده و در با نکتد که بدندان
رسد که دندان را مضر بود و در زمان آن عضو در دست کند اما
باید که باز جای بسته باشد و در حال پاشا منده قنارک الله
خسین الحی لفتن نشان این آب است که چون خوردند در حاک
آن شخص که اسخو آن وی شکست است و اند که آب رسیده یوض
گشته **ما** عسل است و گفته شد **ما سو قزل** یا در موی
ست و گفته شد **ما** یا بیج مای در از است و گفته شد
روانرا مای خوانند **ما صمغ بون** درخت قنه است و گفته شد
رقاف **ما** یا تزجت و گفته شد **ما سنجان** بهر جهت
بدان است و آن نوعی از مایه ریون است که مدانه لحم است
و گفته شد است **ما** آب انکود بود که بکوشانند
نوی بکیرند تا چهار رنگ بسوزد و دود آنک باند بعد
از آن فرد کیرند و استعمال کنند و مصلح وی نزدیک نافع خبر بود

و خونی صالح روشن از وی متولد شود و مضمت غذا بکند و چون با
پیا میزند محروبی را نیکو بود **مجموع** نوعی از ریاحین است و
پیا رسی خوش نظر گویند و طبیعت آن سرد و خشک است و گویند
دوم سرد و خشک بود و گویند تراست و وی قابض بود و منع
خون رفتن بکند و طبیعت سبب و جراحتهای تر بصلح آورد
در پیش آنرا خشک کند و چون عضله وی در کوشش چکانند
کرم بکشد و درد زایل کند **مجموع** مایش است و گفته شد **مجموع**
اصل لا یجد است و وی بقوت منافع حلیت بنود و بهتر
آن سفید سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بر مضمت
دهد و معده را پاک کند و معاد محلل نفع بود و مقدار استعمال از
وی نیم مثقال بود و واسحق گوید مضمت بر شش و مصلح وی عمل
بود **مجموع** درختی است مانند درخت سید و کل وی سفید
نود و ثمر آنرا حبس الحلیت خوانند و گفته شد **مجموع** سفتو نبات
و گفته شد **مجموع** اصل آن از سر مخلصه را بدین اسم خوانند **مخلصه**
مجامع خوانند و الیوم و آن سه نوع بود و مولف گوید یک نوع
بشیر از وی کار زیک خوانند و بیارسی بدین شامی و نبات نوع
کشیز کوی و یک نوع نریاق کوی و سه شبه نوع تخم آبشار
شما به یکدیگر بود و اما در نبات و جای رستن آبشار آن
تفاوتی باشد نبات کار زیک خوش بود و تخم وی بغایت
بود و کل وی از رقی بود و در گوه و سنگستانها بود و آبشار
کشیز کوی اصل بود و بهر ذکر که بود و تخم آن بزرگتر بود و بهر ذکر
و در مرغزار نادیده که در دامن کوه بود و کل وی بزرگتر بود و نوع
سپیدوم در رمل رود نبات وی کوچکتر بود و کل وی سفیدی بود
که در وی زردی و شباهتی بود و مولف گوید بهتر است آن با
شبانگان بود که از گوشه شان شبانگان از نده هر گس یک شتر

از وی پیا میزند از کزندی بار و عقرب و مجموع کزنده که یک سال
ایمن باشد و شتر است از وی یک درم تا یک مثقال باشد بار و
زیت و اگر بار یا عقرب یا افی کزین باشد پیا شاد از حضرت
آن خلاص باید و مولف گوید حجر البیس که بیارسی با در زهر خوانند
و از ایل کوشستان آنجا خیزد چون حجر البیس بودن با خیز
رسد در میان آن دانه یا فدی خوب باشد و آن دانه با جو
از آن مخلصه بود و بدان دانه باز سر جمع شود و بهر و رایام
می بندد و بزرگ می گردد و غذای آن کوسفند گویند و بغیر از ما
و مخلصه است و بی الجمله در وی تر یا فقه هست و مولف گوید
تخصی در نیرول افتاب بحمل سه روز و هر روز یک مثقال مخلصه
با شراب بخرچ بود در آن سال چند نوبت و بر از هر دادند و
بردی کار کردند مثل دانه و نیم الماس یک نوبت وی
دادند و یک نوبت زهره افی و هند سیمیات و دیگر و بروی
بهر عمل بکرد چون تفحص کردند در او و آن سال مخلصه خورده بود و خیم
با کرده شد و این مجرب است و بحقیق و مخلصه بود از آن جهت
م نهاده اند که از همه زهری خلاص میابد **مخلصه** مخلصه
گویند و دق گویند و بنفردان سیتان است و گفته شد
مجموع بیارسی مغز گویند و وی لذیذ تر از دماغ بود و نیکوتر
و موافق ترین مغز با مغز ساق کوساله و اصل بود پس کاویس
کوسفند و پس بر و طبیعت آن گرم تر بود و مسخن و ملین و
کثیر غذا و بهترین آن بود که در آخر تابستان بود و وی
محلل و ملین صلابات بود و چون زن بخورد بر کبد فرخنده از
مغز با خود صلابت رحم را نفع بود و اعضای صلبه مکن
مجموع و ستاقی دست و پا بها و مصلح معدوم بود و بهشت و
مغنی بود چون بسیار بخورند و مصلح آن با زیر کرم بود و صفت

و نمک و انجیر باشد **مخمس** شیرازی دوغ خوانند و نیکو
آن بود که از شیر کاه و جوان کپرد و در لبن خامض کشته شد
ماد و نیکو ترین آن بود که سبک وزن بود و بسیاری نافع
بود و طبیعت تنه انواع آن گرم بود و محففت الایمنه که
بولس و برادر جبروات شمرده است و چون برورم گرم طلا کنند
نافع بود **مرجان** در بند کشته شد **مرزخوش** اذال النفا
کوبند و کشته شد در الف و طینخ وی استسقا را نافع بود و
بخ درم از وی شری بلغمی سود دهد و عسل البول و مغص را
نافع بود و اسحق کوبید مضرب بود بمشانه و مصلح وی تخم توک
و بدل فی اسهالین رومی است و کوبند و وزن آن را با جود
و کوبند بدل آن در قی یا سیمین است و کوبند بدل آن را با جود
ایست و کوبند بدل آن نیم وزن آن فلفل **مران** مالبا خوا
و آن درختی است که باریک دراز بود و از جوی وی نیره سبز
و در ملک تمام بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی قنطری
و محففتی عصا ره و ورق آن چون پاشا مندیاد ورق آن را
با شراب ضما کنند که زندگی افند و نافع بود و پوست درختی
خون سوخته به آب بر جرب مالند قلع کنند و شانه جوب
فی کشته بود خون پاشا منند **مر** کهنه ای است که مو تاج
سرمه خوانند و وی خالص بود و مغشوش و غش آن بعضی
از بنوعیات کنند که انبار بارباشش خوانند و فار فایس کوبند
و آن نوع کشته بود و نیکو ترین آن بود که بسری مان بود
و خوشبوی و زین و صافی بود و بنایت تلخ باشد و طبعه
آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و وی خففت و محلل
بیا ح بود و در وی قنطری و اراق بود و در او باسی بزرگ
استعمل کنند از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت کند

تا بکدی که مبتدیان نگاه دارد از تغیر فتن و اثر بهشت زایل کند
و چون در دمان نگاه دارند بوی دمان خوش کند و اگر بهشتین
یا ترمس یا عصا ره سداب خفته کنند حیض بخاند و بوی خوش
آورد و زودی و اگر مقدار با قلاهی که آن بوزن دوازده قیراط
بود یا شامند برقه زمزم و عسل النقیس و در دمان کوبند و اسهال
و قرحه امعاء را تلخ بود و چون در سبب زبان هندی و آنچه
حل میشود فردی بر بند خستوبه قصیده شش از هم کنند و او را
صافی کنند و گرم کنند و این خوار کوبند چون سبب کشد و بای
مورد کسر کنند و وزن بخود بر کوبد بوی مشتین که از قرحه دی مد
زایل کند و اگر مرزیت فلسطین بر کوبند و بر طلا کنند بر
اکشت بهام پای دانست قوت مجامعت تمام بدید مادام
که بر ابهام وی بود چون بوی کشد بر کوبند تا نماند مرم شود
و در سر مالند در دسر و صد غین که سبب آن ندانند زایل کند
ورازی کوبند در کوزه و قنانه را نافع بود و تلخ معین و بعضی
در درخم و قفاصل و زهر ماران نافع بود و اگر ماران نافع بود و
پیرن آورد و محلل اوام بود و درم کسیر زرا سودمند بود و چون
با شراب یا شامند کزندی عقرب و استر خاد معدوم را سود
دهد و مسهل آب زرد بود و اگر زن نیم درم با زرده تخم مرغ
نیم برشت پاشا منند منع خون رفتن با قنطری و اگر با
سداب زن بخود بر کوبد که بیند از دوا اگر بای نوب حل کنند
در خوشی که بر سبب جسم متعقد شده باشد طلا کنند محلل
دهد و اگر در آب خافض یا بارخ حل کنند بر سوغه طلا کنند
و آن مداومت نماید زایل کند و خشک گرداند چون با روغن
کل و سرکه حل کنند و بر جرب ریش شده و حله و غیر آن طلا کنند
ساکن کند و اگر بر شغیره مالند خشک کند و بر کلف مالند سود

و چون با کدر و زعفران به خود بر گیرند تر حرار اناخ بود و در کمر
وی مصدع منوم و مسدر بود و گویند مضر بود و بانه و مصلح
وی غسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ بود یا قصب
الذریع و قسط تلخ و قفاح اد فر **مردا** **مردا** اس بی است
و در قوت مانند باد آورده بود و گویند بهترین آن دومی بود و
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم صرع زان اناخ بود و مقوی
معده و جگر بود و چون بخورد بر کرم مذکور معقد بکشد **مردا** **مردا**
معنی آن زوال فقر بود و قضا بکجامع گوید **مردا** **مردا**
و گفته شد و طریقی آنرا از خانه خوانند **مردا** **مردا**
المجوس است و موم الهرا بده خوانند و گویند طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم بکینه تعاقبت بود و مجوسی گویند مشک را
بریزند و بول بر اند و صاحب منهج گویند نیکوترین آن
دی بود و آنچه تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود با اعتدال
خون را بزند از جراحتها چون بگویند و بران نهند و خون بزند
و آب آن بخورند بول بر اند و فضول بدارد و معرفت وی در
گفته شود **مردا** **مردا** انواع است نوع خوشبوی وی **مردا**
خوانند و شیرازی **مردا** خوشش گویند و گفته شود نوعی **مردا**
که بوی دی کثر بود وی را استموسا خوانند و طبیعت وی گرم و
و تر و **مردا** **مردا** شیرازی **مردا** گویند و نوعی دیگر از **مردا**
و در **مردا** **مردا** گویند و آن **مردا** **مردا** بود و وی معتدل بود در
و رطوبت و در وی کثرت بود و گویند بد رشتی که لسان الثور است
و گفته شد و یک نوع دیگر **مردا** **مردا** گویند و هم گفته شد و یک نوع
دیگر **مردا** **مردا** خوانند و از شیران نیز گویند و از شیرازی
مردا **مردا** گویند و به لغتی دیگر **مردا** **مردا** گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم مجفف و محلل تلخ بود و بلغم و سردی

و صدراع سرد و در معده که از بلغم بود سود و بد و اسحق بن
عمران گویند دار ما بر و سفید است الا **مردا** **مردا** که خود و جب **مردا**
سفیدند و این نوع مشهور بود **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا**
غیر لسان الثور باشد و نوعی دیگر است که آنرا پیشتر خوانند و آن
کا و چشم است و گفته شد **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا**
و شبی بود و هر جنس مشابه بود بهر جوهری که بوی منسوب بود و در
لون و از اجزای نور و حرار و ششای خوانند و از بهر رو عین
چشم و طبیعت آن گرم و خشک است در مینوم مقوی چشم بود و
دیگور **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا**
چشم را جلاد دهد و منفع او را م جاسه بود چون را بهر خط کند
و گویند زیاده بخورد در ریشها و از بی گویند چون از کردن کودک
پیا و بزند ترسد و اگر در مینما کنند نیز محلل بود و قاطع دم بود
و بدل آن مغنیا بود و اگر در سر که سخن کنند و بر بر صطل
کنند سود دهد و زایل کند و گویند محلل ماده بود که در زیر چشم
بود و قوت چشم بد و با سر که بر ریش طلاء کردن **مردا** **مردا**
و در **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا** **مردا**
خوانند و نیکوترین آن اصفهانی بود و براق که بر سر زند و
طبیعت وی سردی یا یل بود و مغسول وی بکمال حال سرد بود
و قاضی مجفف و از خواص وی آنست که چون در سر که اندازند
سر که شربن شود و اگر در نوزده بود بد نرا سیاه کند و وی ماده
ر مینما تود و بوی بدن خوش کند فاضله سلب بخل و کلف را
زایل کند و اثر بسیاری و خون مرده و اثر آنکه و منع عرق بکند
و گویند در ریشها برویاند و مغسول وی چشم را جلاد دهد و خورد
وی نشاید از بهر آنکه کشند و بول بزند و نفع در شکم پیدا
کند و فیض بنیان بکند و با شد که قوی بود و با شد که اطلاق

بول و غایط بکند و خنق آورد و مدای بی ثقی کنند بعد از آن
وزنجش میس و اسفنداج و چون طلا کنند در شب بغل و فضله
سوی دل کند پس اولی است که بار و غن کل یا میزند و داری
که کسی که آن خورده باشد مدای وی بی ثقی کند و بانی که در شب
پخته باشند بعد از آن مقدار سه درم مر یا ب نیم گرم یا شمشیر
و کرم الحرفان و سه که و خمر سیاه از غنق بدینند و بدل آن
موی یا رسی یا کاه یا ری خوانند و اینکاه به حق گویند و این
از وی سازند کرم و خشک بود تا سیوم گویند کرم است در آن
و خشک است در دوم اخلط غلیظ پاک کنند و نشویند بکند و بوی
خوش کند و در پیشانی عرق در و رک و عرق النساء و از طوبت بعد
نافع بود و جهت جفهای فولج می شود و مندوزد و مسک گزیند را
سود و در و رازی گویند مری عمل نکند و الا از وی لطیف دانی
بود و شک براند و قطع نروجات بکند و ملطف اغذیه غلیظ بود
و معطش آشفته معده و حکم و محض آن و چون بنامش اندکی
پاشانند که میمانند و اگر در چشم کسی کشند که ویرا آید و نیاید
کرده باشد هیچ در چشم دی بر نیاید و اگر برآمده باشد بکند از آن
و چون بدان غرغره کنند و جذب بگویند بسیار بکند از دماغ و خشک
و درم نافع پاک گرداند و چون منجم کشند باشد و نوعی از شکاکا
دبا آورد و در فعل نزدیک است بایشان **مرطبیس** سنگ است
که در وی خشونت صحری بود و بلون لا زور بود و چون سخی کنند
بوی خیمه کند و اگر بوزن سه جواز وی پاشانند در دال نافع
بود **مرطبیس** جو ز مندی است آن جی است مندی مانند و جو
و طبعیت آن کرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و گویند
خشکی وی در چهارم بود و گویند کرم بود در اول و وی لطیف بود
و محمل و مسکن ریح بود و سرد بلغمی بکشد و چون سرد را

برنجار آن دارند صداع سرد را نافع بود و وی منشف و طوبت بعد
و مغوی آن و مقدار مستعمل از وی یک درم باشد و منع فی بکند
و بوی آن مصدع بود و مصدع آن را یا جین سرد بود و بدل
آن مرزنگوش و اگر از جهت شکر بود بوزن آن آشفته و بار
دود آنک از عفران و مرزنگوش و مر یا حوز و جعفرم و
فرنجشک و بار زنبویه همه قایم مقام بکند بکند در ایدال **منغی**
جانه نام غرگرم و تر بود حرارت وی از ضوف کمر بود ملایم
طبع انسان بود و بدینرا بگوید ارد از نرمی بسیار که در فی هست
و منحن کرده و مغوی است بود مر مر نوعی از خام منغی
دینکو تر آن بود که از معدن خرغ آورد و یونانی اسطر بطون
خوانند و بعضی گویند اسطر بطوس خرغ است و بوزن طش
گویند اسطر بطوس چون بسوزانند و با نیک اندازانی سخی کنند
بگو و دندان قلته را بدان مالند نافع بود و لته را محکم کند
دانش سوخته را درست گرداند و در یسفور نیوس گویند چون
بگویند و سخی کنند و بر محل سوخته آتش افشانند خشک کند
دبا را اینج در زفت یا میزند و در مهای صلب بکند از د و چون در
موم روغن کنند در معده را یا کن کند سالم ترین زهر مای مرغی
زهر مرغ و دراج و یک بود اما مر آن جوارح بقایست قوت
نذاع بود خاصه که از ایشان اختیار آن بود که لون وی زردی
طبعی بود و اگر زنگاری و لا جودی بود بد باشد و طبعیت آن
کرم و خشک بود در چهارم و چون با نظرون فبول را یا میزند
جرب ریش منغ را نافع بود و مجموع زهر مای را یکی خشم را نافع بود
خاصه مر آن جوارح خصوص خشک کرده و آشفته ای بر اول اسطر
میند بود و مجموع مر است طبع براند و سخی گویند بقوت زین
زهر چهار با بیان زهره شیر بود پس کشا پس کشا و پس کشا

کردم و مار و زنبور و صاحب مناج کوی بدن من است که لطیف
کنش **و رب** یعیصد است آن نوعی از مندا باری بود
رازی گوید **و رب** صیفی از کامون است که پیر از وی روان
و نافع بود و قوتی خوانند و این نیست که از کندی و جود کارد
و غیر آن سازند و ترکان از آن باده خوانند که خوش برون
و مست کنند بود **و رب** از **اراعی** زبان **اراعی** گوید و گویند
عصی **اراعی** است و گفته شد **مزج** درخت بادام تلخ
و در لوزم گفته شد **مسک** بسیار سی مشک خوانند و نیکو تر
آن بتنی بود و گویند ختنی و این و افد لعل از مسعودی است
که در کتاب مزج از مذمت آورده و در معادن الجواهر گفته که
فصلت مسک بتنی بر ختنی دو وجه است یکی آنکه اموی بتنی
بر شنبل چرا کند و بهمنین اموی ختنی بر خشنایش ببرد و گویند
آنکه اهل بیت قطعا از نافع بیرون بیاورند و بجنان را کنند
و اهل ختن از نافع بیرون آورند و عیش بجای وی کنند به مثل
خون و غیر آن از نفعهای که عیش توان کرد و نیز ختن را را
در دست و بد را که شستن در سبب نم و اختلاف هوا بود
آن دقت آن ضعیف کرد و نیکوترین مسک آن بود که
وی زرد بود و را که وی نغافتی بود و از اموی که نند که جوش
بود و بعد از غایت نفع بود چون از وی گیرند و فرق میان
این امو که نافع دارد و اموان دیگر در لون و شکل و شاخ و
صورت هیچ نیست الا بغیر آنکه این امورا و دندان
بشکل دندان قیل و خولک اند یک و قب زیاد و مکنه و گویند
قوت آجا بشکار روند و اگر تیر بزنند نافع وی ببرد و خون
نافع بود خام بود و بخت در سبده نباشد و بوی فی اندک
داشته باشد پس خندت را کنند تا بوی سهولت از وی

و از ماده مواد مستحیل مسک کرد و این دلیل است که میوه که بر
نار سیده بود و نتوان خورد چون از درخت فرو کشیدند
و چند روز با کنند بخت شود و نتوان خورد و فی الحمله نیکوتر
مسک آن بود که دروغا خود نفع یافته باشد و در سده
خود مستحیل شده باشد و از حیوانی بود که مستحیل و تمام المواد
و طبیعت مسک گرم و خشک بود در دهم و گویند در سیوم
و گوشت در سیوم و خشکست در دوم این ماسویه گوید و عرق
خوشبوی کند و قوت بدل بد و تنجاعت زیادت کند و مره
سودا زایل کند و چون با ادویه بود که مصلح وی بود درین
مسخن و مقوی اعضا خارجی بود و اگر بر وی نهند و اعضا باطن
یا شامند و جماعتی از اطباء فارس و اموا از ذکر کرده اند
که در وی رطوبتی است و بدین سبب است که باه را یاری
و سرعت انزال دفع کند و قوت جماع هر چه تا شرب بد و در
گوید چون در طبع حل کرده یا شامند و همین را گفته اند و علتهای
سر در آوردن و طبری گوید ططف و مقوی اعضا بود و چون
بدان معوط کنند مقدار نیم عدس یا هم چندان از عرقان
صداع که از سردی بود زایل کند و قوت ذراع بد و حکیم
بن چنین گوید اگر در او و بهای چشم کنند قوت چشم بد
و اسحق مرطوب مزاج و پیرا را موافق بود خاصه در زمان
و سردی و مصدع جوانان و مردی مزاج بود خاصه در زمان
گرم و گرمی و در فی الحمله نافع بود و مجموع علتهای سرد که در
بود و سده بکشد و در با حی که عارض شود در چشم و جلد
نافع بود و شکم بندد و زردی روی زایل کند و عمل سیوم باطل
کند و خفقا زانافه بود و شیخ الرییس گوید وی اهل تنجاعت
ملا اهل بود و قرون شنبل و مزج بود و خوش نافع بود و نفع

کوبیده بی بکا فور کنند و از آن خشکی بود غن کل و بنفشه و این
کوید ریاح را غلیظ کردن تا فاع بود و صاحب مناج کوید
ما خود از وی قیراطی بود و شرب دی مضرب بود بدماغ کرم و مصلح
فی کا فور بود و کوید بدل آن چندید ستر در در غص
و در معده فعلها الا در بوی خوش شهاد کوید بدل آن هم
مرز نکوتش است و مسک **مسک** مسک و مسک و مسک و مسک
کوید و آن زید القوار بر است بیارسی کف ابکینه کوید
و ما از الزاج خوانند و آن آبی بود که بر وی ابکینه مایه کن
بید اگر در و بعضی کوید آب خمرهای بنیت منکام ساخته
و بعضی کوید بیه ابکینه است بفاست حار و حاد بود و سوز
جسم بود و مخفف رطوبت بود و حکم در جرب چون در خام
اعضا طلا کنند تا فاع بود و بدل آن ابکینه بنفشه و قلیه
مسک سکی است الوان که کار و سبزه و غیر آن بدان
حکا کان چون بر پستان لطوخ کنند و خضیه کوید کان و ما
که بزرگ شود بردارد الغلب لطوخ کردن موی پرویان و اگر
پاشا میزد و رم جگر سوز و فاع بود اما مسک زنی سبز
چون شکسته کنند و به آتش بپایان کنند و سحر کنند با سر که
نظرون حکم و قویا و خفا بپوش و سرطان و اکله را فاع بود
چون سحر کنند تنها و در جسم کنند البته سفیدی جسم بر دوازده
اینست که شفافات که همت جسم سازند بروی بپاشند و اگر
سوزند و سحر کنند و بر سوز خکی آتش بپاشند تا فاع باشد
مسک بیارسی بزرگ الو کوید و فیضی خوانند و بیوت
ار میناقن خوانند و بیکوین از منی بود و طبیعت آن سرد
بود در دوم و دلیفور بیوس کوید خوش طعم تر از سفا بود
و بعد بیکوین از وی بود و خودی کوید مسهل صفا و موله

غلظت بود و خشک کرده دی چون بخوبی بپاشند و نفع آن بسیار
مسکن تشنگی بود و میرد معد و بپاشند و بنهای حاده را فاع بود
و اگر در معد طعامی بود فاسد کند و بکدر دلی آن بود اگر
در معد بقتنی طعام بود بخورند و از پی آن سکجین بخورند و کوید
بیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب منه همک خور
و اگر معده استخوان دی بخورند غشای و غشی او را و بدادای دی
بقی کنند پس بوب فواکه ترش با نند غول و انرج و لیمو
و روغن استخوان دی بپاشند تا فاع بود **مسک** **مسک** **مسک**
بندی است و گفته شد **مشکط** **مشکط** **مشکط** **مشکط** **مشکط** **مشکط**
و آن فودج بی بود و بشیرانی رنگ بود چون کوید بوی
چرا کند بعوض شیر خون از پستان دی بیاید و طبیعت
آن گرم و خشک بود تا سیوم و کوید خشکی دی در چهارم بود
رطوبات لرج از سینه و شش سردن ادر و شراب دی غط
تا فاع بود و غشی و کرب و جفن و بول و دم فاسد ابراشند
دشک کرده بریزند و مقدار را خود از وی یکس متعال بود و فاع
آن ربت مورد بود یا بلوط و جالینوس کوید و دلی از وی بخور
کنند و با روغن بلیان بپاشند و زن بخورند در درم یا
بپاشند و اسحق کوید و فاع بود و چون دانگی از وی با دلی
سقا بپاشند و بکدرم کثیر آورده درم حمیر بنفشه و به اب کرم بسیار
دار یا سوس کوبید کسی شوش قطع شد در سر سه روز
روز نیم درم از وی با سه درم تخم خربزه دده درم مسکه پیش
بپاشند درم عمل بخورند شوش زیاد کرده و دوی از غایت
فراط و ادرار که در دمی است بعوض بول خون براند و چون باشد
بخور کنند که بپندارد دوی مضرب بود بسفلی و کوید که اصلاح
دی بپاشند که خمری کنند و بدل دی کوید فودمان است و دیگر

گوید که بدل آن در ادرار عدم است و وزن آن و ثابوت
بدل آن اکیل الملک است و گویند بدل آن شقایق است **مصلی**
پارسی کند رومی خوانند و بسیاری کجای و پیونانی بخیر
و انرا علق رومی گویند و کجه آن صمغی سفید بود و سیاه بود
آنچه رومی دسیند باشد و آنکه که سیاه بود معرفت بطل بود
تجفیف در وی سخت تر از تجفیف مصطکی سفید بود و قوت
قبض در وی کمتر بود و وی لطیفتر از کندر بود و گویند حدت
کثر از مجموع صمغها بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دم
و گویند که حدت و بسیار است و طبری گوید تراست و قبض
اجزائی وی بسیار بود یعنی در عروق و ورق و قضبان و اغصان
و اطراف و تر و لای آن و عصاره و ورق آن و قشور و بن آن
قائم مقام آقا قیام بود و استطلاق بطن و نفث دم و دیسنتری
گویند قوت مجموع درخت وی قابض بود و قوت کمر وی در
وی و قشور و بن وی مساوی بود و اگر طبیعت در وی بر ریش
کمر و بر استخوان سگسته و بر اغصان و بن سگسته نافع بود و با
قطع سیلان و رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و جوانان
مضمضه کنند و بدان متحرک را محکم کند و جرب را نافع بود و آن
که جرب مواشی و سگ و اگر از آن شکار اسواک سازند و در آنرا
جلادند و جالینوس گوید مرکب بود از قوق مضاده یعنی از
قوت قبض و تسخین و تلخین و بدین سبب است که او را مفعده
و مفعده و معار و جگر را نافع بود و قاضی بلغم از سر باشد
و سرفه بلغمی را نافع بود و نفث دم و نفثی معدوم و اگر بود
محلل رطوبات بطن و مسکن معض که از رطوبت بود و چون باز در
زنبق سحوط کنند صداع سرد را سودمند و چون بازیت کد
شقایق لیسان نافع بود و چون در ضامات کنند در اعمار از ابل کنند

و چون با آب سرد یا شامندر طوبات معدوم را دفع کند و بلغم
بکند از دوا شتها می آورد و درم جگر و نفث دم را سودمند و نیز
گویند مضر بود و بیش از مصلح وی آن بود که در سر که خوب سازد
خشک کنند با کثیر استعمال کنند و صاحب نفث دم گویند بسیار
از وی مستعمل کنند شش را بد بود و مصلح آن صمغ عرب بود و قوت
و بدل آن یک وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوزن
آن لبان که انرا کندر دریا می خوانند **مصلی** بمرغوب است و
قابض بود و شکر را بکند و اگر زیاده خورد قوت بلغم سخت آورد
مضغ طبیعت آن سرد و خشک بود در دم و در آن با سوبه
گویند در کسب نوم و سودای مزاج را بد بود و مضر بود بعد و
سفلی و کیموس بدید و اگر با کومنت خرب بپزند ضرر آن
کم شود **مضغ حسن** بیکوترین آن بود که رسیده و نیز بود و آن
که خشکتر از بخته بود و آنچه با سر که و کوریا بود گرم و خشک بود
آنچه ببری بودی سر که بغایت گرم و خشک بود و وی لطیف بلغم
بود و منشفط طوبات بود و آنچه با باز بود و سحر مضم بود
فیر تشنگی آورد و اگر سر که بگوشتانند بعد از آن بریان کنند
شکی می آورد و آنچه پی سر که به آب بگوشتانند و بعد از آن مطبوخ کنند
دری و در چینی در آن بپزند تشنگی می آورد **مفعده** صمغ اچا
ست و گفته شد **مفعده** بیکوترین زرده آن بود که از خوی کمر
و گوشتند فربه و طبیعت وی سرد و خشک بود و عصبی مصلح
سبی بود که غذائی دهانی بود و وی دوالی در ساقین احداث کند
و بهر آنکه خون که از وی متولد شود بد باشد و میل ببری
و باید که پاک بشویند و بسبب ج پزند و با زیر **معدوم** خون
معا بود و راجع الیها و وی مصلح از معا بود سرد و خشک بود و السلام
نات بهترین آن بغدادی و سفیدی بود که میل ببردنی داشته

باشد و طبیعت آن گرم و تر بود در ددم و گویند که خشک بود مغوی
اعضا بود و مسمن و ضعیف کردن سستی و کوفتی و الم و نفرس
صلابت و قضاصل و تشنج را نافع بود و پس صلابت خلق و تشنج
بود و باده را برانکند خاصه تخم دی و مقدار ما خود از دی یک درم بود
و گویند مضر بود **بمشابه** و مصلح دی غسل بود و در ضمادات است بدل
قلت و گفته شد **مفرد** نوعی از طین سرخ است و پیوسته
ملیطوس خوانند و بر طیفون و بشیرازی کل سرخ خوانند و
آن مستعمل کنند و نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن سرد
گویند سرد بود در اول و خشک بود در دوم و فوس گویند قاصر
باشد و بخفیف نیکوتر از طین مختوم بود و جراحتها را باند
آورد و گرم بکشد و چون در سر که حل کنند بر حمره و مجموع در
گرم طلا کنند نافع بود خواه ریش شل و خواه ریش ناسیده را
بر سوختگی اثر طلا کنند و دع ماده بکند و درم بکند از در ریش
خشک کند و طبیعت بکند و در در جگر را نافع بود و اگر باب
الحمل قننه کنند قطع افراط خون حیض بکند و خون که از معده
روان بود معین صاحب منہاج گویند مانند قرفش باشد
و نیکوتر و گویند طبیعت سیاه رنگ که از کوه کاشانی است
و مولف گویند آنچه محقق است سنگیت الوان بغایت است
اکثر سیاه رنگ بود که کمریخ زیند و نقطهای سفید بر آن بود
ایکینه گران استعمال کنند جهت آنکه ایکینه را سفید کند و آنرا
سنگ مغنی خوانند و رنگ بر کان گویند و در ولایت شیراز در
قریه فاروق بهیست که آنرا بر کان خوانند و از آن در
و آنرا سنگ بر کان از بهر این گویند که از کوه کاشانی است
و مولف گویند آنچه محقق است قاصد مغر و بخفیف بود
مغوی معن بود و سنگ کرده برزاید و در دار و دمای چشم استعمال

کند و مقدار ما خود از دی نیم درم بود و مضر بود بدل و صلیح
دی گویند غسل است بدل آن مرثیثا **مفرد** لنفاح بری
و گویند باده بخان است و گویند نوعی از گاه کوحک است
لیکن قول اول دوم صحیح است و صاحب منہاج گویند باده
و گفته شد و لنفاح بری را معدا خوانند و هم گفته شد فقیل
صمغیت که آنرا کورا خوانند و معروف بود بمقل ازرق و مل
بکرو مقل الیهود و عری بود و صغیر بود و غیر مقل که آن
نزد دوم است گفته شود و نیکوترین دی است که صافی و بدون
ریش بود و از ریش که بر سرخی بایل بود و در دحل شود و منج
جرکی و کوبیده در دی بود و چون بخور کنند خوشبوی بود مان
طهار الطیب در ایحه عار کند و طبیعت دی گرم بود در سیوم
و گویند در آخر درجه اول و خشک بود در سیوم و گویند سرد
بود و گویند تر بود و درازی گویند گرم و تر بود در دوم طاعون را
نافع بود و دینقویوس گویند چون بغایت مان روزه دار
مل کنند چون مرهم کنند و بر درم خیره نهند نافع بود و چون
بخورد بر کبرند و بخور کنند انضمام رحم بکشد و که بر دهن آورد
هر رطوبت که باشد پاک کند و چون نیک پاشانند سنگ کرده
و نشان بریزانند و بول و حصن برانند و اگر در مسهلان کنند
منع می بکند و اگر پاشانند کزیدن جانوران را سود دهد و با
سرفه کهن را نافع بود و قوت مجامعت بدهد و فربهی آورد
منفخ سیم کرده و نشان بود و مسهل ملغم سودا بود و مقدار
دی یک درم بود و دی خنایر را از ایل کند و با سر که بر سوجه طلا
ردن نافع بود و فسخ عضله و صلابت اعصاب و نقدان
و کز از درد پهلوان دریاچ را نافع بود چون پاشانند یا خود
بر گیرند بوا سیر را نافع بود و خون آن بیند و محلل اورام مغنی

و انقباض خون بسته بود و عرق النساء و نفوس را نافع بود و بحق
مضر بود و مصلح آن زعفران بود و گویند مضر است به شش و
مصلح فی کثیر بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم و نیم وزن آن
کنار دریایی بود **نقل سیاه** نم نقل دوم است و صاحب
منهاج گوید نم در خشت مغل بهش فرخ اند و چون تر بود و چون
خشک گردد و فل خوانند و در اندرون وی استخوانی بود و آن
یکتبه بود و خارج آن در که خورند و لذت بدود و در اندک ناراحتی
خورند و عفو صحتی تمام داشته باشد و آبی اندک و بغایت
خشن بود و قاقبض و باره شکم بیند و قوت معده بدود و
وی کتبه نقطه البول را نافع بود و این نم را نقل که خوانند و
مقلوبه یا ملوتیا گویند و گفته شد **میرد نس** و مغز و سینه
گویند و آن کر قفس را قدونی است و منسوب با قد و نیا روم بود
و آن قطر اسالیون است و گفته شد و قلوب مس و بوقیه نیز گویند
و آن مابین هرج است و گفته شد ملح بهاری نمک گویند
و آن انواع است ملح عجین و ملح اندرانی و سیاه و لفظی و سیاه
و غیر لفظی و ملح هندی سرخ رنگ و ملح مراجه تلخ بود و سرد است
به وزن بود و بیکوزین آن در آبی بود و سفید و شک و بسیار
انرا نمک طبرزد گویند و طبیعت آن گرم و خشک و قاقبض بود
در دوم و دس فور بنوکس گویند قوت وی قاقبض بود و جلا دهد
و محلول و منقح بود گوشت زیادت از ریهها بخورد و در دانه
و اورام بلغمی و حله و نفوس و جدام و قویا مستعمل کنند و باد
بشکنند و منع عفونت کنند و غلیظ اخلاط بکند از اند و چون
زیت و سرکه و عسل بیاورند و بدان محکم کنند خاکی را سب
کنند و با عسل درم بهشت را نافع بود و با بزرگان بر کزیدن عطر
و با پودنه گومی و روغن بزرگان کی افقی طلا کردن سوددهد و با

زفت و قطران و عسل کزندی را رشیخ دارد و با سرکه و عسل کزندی
نم را ریای و زینور انا نافع بود و کزیدن نمک را نافع و چون بحق
کرده در گتان کنند و در سرکه اینتر فرو برند و بر عصب کزیده
مانند نافع بود و چون با سنگین پیاشا مند دفع مضر است اقیون
و کزیدن و خطر کشنده بود و ابوجریح گویند چون با غذای که سرد
بود مانند پیر و مای خلط کنند از طبیعت خود بگرداناید
که خشک گردد و بر اسهال و قی یاری دهد و بلغم لزج از معده و سینه
دفع کند و معده را بشوید و مضم طعم را بانی داید و موافق هر طبع
خارج را و بخارا مضر بود و چون یک که حل کنند بران مضبوط کنند
قطع خونی که ازین دندان آید بکند خاصه که قطع کرده باشد
شد و اگر گرم کرده در دندان نگاه دارند در دندان را نافع بود
و نمک اندرانی جستم را نیز کند و ناخنه و سفید چشمت را نمک و
ضعیف کند و بسل او در معده سرد را نافع بود و مسهل بلغم
خام بود و مقدار نیم درم بود و نمک سوخته دندان را
جلا دهد و صفت سوختن وی نمک را بشویند و بر آتش خشک
رود پس دردی کنند و سرد یک بپزند و بر سر آتش بپزند و آن
سوخته گرد بر گرد یک کنند و در نا کنند تا از حرکت باز آید
از زبان سوخته بود و نمک تلخ مسهل سودا بود و بقوت و رازی
وید بسیار خوردن نمک حرقی دم بود و مضبوط بصر و قفل منی
و حله جرب آورد و صاحب منهاج گویند مضر دماغ و بصر و شش
و مصلح وی آن بود که بشویند و صفت اضافه وی کنند و گویند
نیم وزن آن نوشا در است و گویند نیم وزن آن بوم بود
و **نقل سیاه** بوره در خشت عرب خوانند و کوی اقوی ترین بود
و گفته شد ملح هندی نمک هندی گویند گرم و خشک بود
دی گویند و لطیفه از انواع ملح بود ملح **نقل سیاه** بیکوزین آن

که منتن الی که بود و طبیعت آن کرم و خشک بود و باری و گرم
خشک بود مزاج را سهل شود و مقدار شراب تا نیم گرم بود
مضر بود بعا و مصلح وی هلیله زرد بود **ملوکوب** ملوکوبه گویند
و آن نوعی از خجاری است و آن بستانی بود و بیشتر ازنی خطمی
کوچک خوانند درخت دی مانند درخت خطمی بود اما کل وی
سرخ کوچکی و نیکوترین ملوکوب آن بود که سبز بزرگ بود و
قضبان فی لبس به مایل بود و طبیعت آن سرد بود و در اول
و تر بود در دوم و گویند سرد تر بود در سوم انما تافع
بود چون بر معدن و سینه ضما د کنند سیدان جرض را تافع بود
و اخیام و موی را بچین و صداع و درد چشم گرم را تافع بود
چون با آرد جو ضما د کنند و اسحق گوید سرد جگر و زهره بکشد
چون از آب وی سی درم پیاشا منند و گویند مضر بود بپاشا
و مصلح وی کل بود با کلاک **ملوکوب** متغولیا خوانند و آن
د آن خرمن دراز گویند بیشتر ازنی از خیار دراز خوانند و آن
مانند خیار زم بود و طبیعت آن سرد تر بود و زود مضم شود
سین سر طبعی و سبکی که بر درختی افتد آنرا من خوانند مانند
تر کچین و کثر الیکین و پیدا الیکین و شیره خشک و اقبال آن
باز ما سر جو به گوید گرم و تر و معتدل بود در بیوست و رطوبت
سینه را نیکو بود و شش را و رطوبت آن برزاید و خشونت
نرم کند و سرفه که از رطوبت بود و جیش بن الحکیم
گرم بود در آخر دوم و خشکی زایل کند و وی نزد یک گرمی بود
و نیکوترین آن بود که لون وی صفی و مبع خوب درخت باوی
آمیخته نبود استر خا معد را نیکو بود و طبیعت محکم از
و ماد اصغر را سودد و چون پاشا منند و ضما د کنند بر شک
و چون مقدار آنکی معوط کنند دماغ را پاک کند و باد های

غلظت از وی بیرون آورد و مقوی ادویه بود چون باوی خا
در شربت **مشقور** خیری را بدین اسم خوانند و گفته شد نوی
از خشیاش است که آنرا مشقور خوانند **موز** درختی است که
مانند گل و شردی را موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد
و بطعم شیرین بود و مانند خشیاش با پوست بود و طبیعت وی
این مالکوبه گوید گرم بود در وسط اول و تر بود در آخر آن
و غذا اندک و بدو ریش خلق و سینه و شش و قشانه و زهره
و خشک بود نافع بود و باده را بکشد و زود کرده را نیکو بود و بول
بر اند و شک و بسیار خوردن دمی مولد ستم بود و ضما د از باده
کند بچین و وی بر معدن تفتیل بود و مصلح وی نبات بود
که باوی بخورند یا غسل پیش از طعام باید خورد و بعد از آن
سکنجین روی و بعد از غذا نشاید که خورد تا آن زمان که
غذا بگذرد و بی صلیت سم کلاست **موز** بر می است و
نیکوترین آن روی بود و طبیعت آن گرم و خشکست و در
صرع و تافع بود و چون بخورد بر کرم گرم را بکشد و موت
میونانی میون خوانند و بعضی آنرا اشام بطقون خوانند و سا
نبات وی و ورق وی مانند شلست بود و لیکن ساق وی غلیظه
بود بدرازی و درگز بود و بیخ و پیرا مو خوانند و بوزن و لون
غاریغون بود و لیکن بزرگی با بل بود و اندک تلخی دارد و جو
بود و این بیخ مستعمل است طبیعت آن صاحب منهای گوید
گرم و خشکست در سیوم و نیکوترین آن پاک سفید روشن بود
و بعضی براند و ملطف بود و گرم تر از شلست بود و بی بضر
در دماغ صلا را سودد و زود جگر سرد را و عسر البول را تافع بود
آشامیدن و ضما د کردن و درد قشانه و کرده را که از باد های
معدن بود و معض و درد رحم و سینه را سودمند بود و چون بر

بجوشانند و زن در آب آن نشیند حیض براند و چون ضعیف
گشت بر زنار کوه کان بول براند و اگر زیاده مستعمل گشت صداع
آورد و اسهال کوبیده مضر بود سپهر و مصلح وی تخم کرفس بود
و بدل آن نیم وزن آن جوز بواو نیم وزن آن سنبل و کوبیده
بدل آن نیم وزن آن فلفل سیاه بود و کوبیده و وزن آن
جوز بواو **مویسی** نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت
دارا جرد خیزد و بسفوف بنوس کوبیده که مویسی بقوت
زفت و قمر بود و چون با نم یا میند هم طبعه باشد
الامویسی که منفعت بسیار تمام دارد و طبیعت آن گرم
بود در سیوم و لطیف بود و محلل و شیخ الریس کوبیده که
خشک بود در آخر دوم و در اول مقوی روح بود و بی صفت
و رهای بلغمی را نافع بود و خلط و کسه سقط و قمر به ذیال
و لقوه خوردن و طلا کردن در سینه و صداع سرد و دوار
خون جبهه با آب مرزنگوش سقوط کنند گران زبانه خیزد
سعفر بارسی یا شکر مند و منع نفث دم بکشد و خفاق دور
حلق را قیر اطلی یا سکنجین یا رت توانست و قیر اطلی از
وی باب کمون و خفاژا نافع بود و وجه از وی قوای
سودد و بد چون بطبخ کرفس یا شکر مند و قیر اطلی از وی بشیر
نان مانند را نافع بود و وجه از وی با قیر اطلی کزندی عود
را نافع بود چون با شراب صرف یا شکر مند و هم جندان با
باروغن کا و چون بر موضع کزندی یا شکر نافع بود و ابتدا
جدام و برص و داد الفیل منفعت روزی با بی بطبخ افقون
سرو و نیم آنک یا شکر مند و در معده که از سردی کوه صواب
سرو و دو جبهه شراب صافی یا شکر مند کزندی که مار و عقرب
کسی که زهر خورده باشد هر روز و وجه بایی که ابیسون و ورق

در نیمه و بود نه کوهی در آن بخته باشند یا شکر مند و عسته
که ظاهر گردد در اعضا بسبب برودت هر روز و وجه با سی
که سعفر بارسی و راسن جلی در آن بخته باشند و جهت اخلاص
رحم مجموع علتها که زنا نماید شود از سردی و وجه با سی
ساده جبهه یا شکر مند جهت تب ربع گن هر روز نیم آنک
در آب که لیست یا دورد در آن بخته باشند و یا شکر مند
و این خاصیتها و زیادت ازین دارد ایسی کوتاه کردیم لیکن
الک از ولایت دارا جرد خیزد و معروف بنیانکاره بود
این منفعتها دارد غیر از آنکه که ان معمول از آدمی است و غیر
انواع دیگر که از کوهها یا از آب خیزد و آن قیر الیهود بود
و منفعت آن بمویسی نزدیک بود و صفت آن گشتند
مویسی نیکوترین آن بود که بدون مردانک بود و باز
جالی بنوس کوبیده بقوت مردانک بود و در مرهمها کوبیده بود
و مولف کوبیده بشیر از آنرا که ماله خوانند و چون به آب یا شکر
و در سینه بغل مالند کنند آن بره **موقنون** نوعی از سموم است
نزدیک پیش و مداوا اگر کم آن خورده باشد مانند مداوی
پیش کنند **مهب** صاحب مهباج کوبیده سکنجین بلور و کوبیده
بلور است و صاحب جامع کوبیده نوعی از ابگینه است که در معده
با مغیسا جمع می شود و هر می گردد و در بحر اخصر یا شکر و در
صعید مصر و آن سکنجین سفید بکرنک و نوعی دیگر است
که حسن و رنگ وی کمر و صلیب بود و چون نگاه کنند ظن بود
که طبع اندرانی است و نوع اول که گفته شد بلور است تحقیق و
ابو طالب بن سلیمان کوبیده هر بی صلیب چون زن در زمان
زاییدن از خود یا ویزد بر و سهیل گردد زاییدن و مرص کوبیده
گرانی زبان و کسی را که سخن تباه کوبیده چون سخن کند بر که دندان

مرو زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند و زبانه بدان خربک
میدهند چند نوبت از آن زحمت خلاص یابد و کسوف را طبعی
نه سودمند بود باز تعارض و بدل که عارض شود کوه کازا و زنی
که میزد سحر از ایشان آید چون بر بستان طلا کنند سیر آسان
پایید و بختی گوید چون به آب سحر کنند سبندی جسم را از
کند **سبب** درختی است بزرگ و پیونانی خلوص خوانند
و تری بزرگ از فلعل بود و سیاه رنگ و مغزوی سفید و شیرین
بود معده را نیکو بود و سبب بندد و دوی لطیف و محفوف بود
نشا ره خوب دوی برفتم و سبب باز از نافع بود و قرحه اموا
و ذرب را و بسفور بنوسید طبع از نشا ره خوب دوی چون
پاشا مندا یا خفته کنند قرحه اموا و زبانی که بطویات زمین
از رحم ایشان روانه بود نافع بود و دوی را سحر کند مبع
و سوزانی مبعه سبب را اصططی خوانند و نه عسل کنی نیز گویند
و ثقل و برامبعه باب خوانند و بهترین آن خوشبوی بود
و شیرازی از آن بخور خوانند و در دوی قبض و محفوف و طبعه
آن گرم و خشک بود و گویند نیز بود مسخن و بلین بود و منضج گویند
دماغ را پاک کند و هدام زان نافع بود و طبعیت بندد و مقدار
مسخن از دوی تا یک مثقال بود و سه فرقه مذکام را نافع بود و تری
که از رطوبت بود سودده و چون بخورند بر کبریا یا پاشا مندا
حبض نمود و آورد و از خواص دوی است که بخور کردن دوی
بانه عفن گردد و باه را سوددهد و لیکن صداع آورد و اسهال
منه است کشتن مصلح دوی مصطکی بود و صفت سبب سبب
در لبن گفته شد **شیر** کا و شیم است و گفته شد و صفت
جامع گوید شیر و شیرین را طبع آن است که آن نوعی از دوی
العالم است و گفته شد **سبب** پیارسی بخت خوش خوانند **مبوز**

پیارسی ز پیست جلی گویند و صاحب جامع گوید قیاس
و این خلافت حب اسن غیر است و میوینج پیارسی میوز
خوانند و بهترین آن مصری بود سیاه رسیده و معروف بود
بمیوینج خجری و طبعیت آن بغایت گرم و خشک بود و در سوم
محق و کال و حریف بود و دوی صلیت بلین را بکشد و خاصه
چون باز ریح بود و تنها بر جرب ریش شرم نهادن نافع بود
و خون از مبدی با عذده غده یا شامندی لبوس لاج او
دوی مضرب بود سبب و مصلح دوی کثیر بود و بدل آن گویند
عاقه قرحه و در خوردن دوی خط بود و قرحه مثانه بد است
میسوس شراب سوکس است و در مکیات صفت دوی
اشربه گفته شود **التون** نار چیل
رایج خوانند و با ذیخ گویند و آن جوز مندی است و پیارسی خیل
خوانند و شیرانی کردی مندی و نیکوترین آن تانم بود که
بغایت سفید باشد و ابلی که در آن بود شیرین باشد و با
طبعیت دوی گرم بود در اول و خشک بود در دوم و خون بر نود
گرم بود در اول در هر دوم و تر بود در اول باه را زیاد است
کند و غذا بسیار بد ذمی بفراید و مسخن کرده بود و نظیر الیون
را نافع بود و زود غن دوی بوانسیر را سوددهد و کهن دوی گرم را
بکشد و حب القرحه پیردن آورد و طبعیت بندد و دوی بر معده
ثقیل بود و پوست دوی مضرب شود و ازین است که پوست الله
باید خراشید و با سحر بخورند و کبر شله دوی غشای و کرب
و غشی آورد و بدادای بنی کنند و بعد از آن بر یوب خوا که
ترش **نار** **نار** **نار** و ناخواه و ناخواه و ناخواه گویند
و بیشتر از زبان گویند و ناخواه اسمی پیارسی است معنی آن نیز
طالب الخیر بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین آن تانم باشد

خوشبوی که بایل بر خنی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیموم
و گویند گرمی وی در دوم بود و سلس بکشد بد و در او بی همت
و بر صفت استعمال کنند و در دستور نبوس کوبید چون با شراب
بیا شند معوض و عسر البول و کزندی جانور انرا نافع بود و نیز
خیزن بر اند و ابو خریز کوبید طبع وی بفتح را بکشد و وی تهی
کمن را نافع بود و با رسی کوبید قطع و مس که در سینه و معده بود
و مسکن ریح بود و طعام را میخورد و در دل و غشای کلی
که طعم طعام نداند نافع بود و چون طبع وی بر کزندی غریب
در دهن کنیز البتة و بوس کوبید مسخن معده و جگر بود و آشامیدن
وی داین با سوبه کوبید کرده و نشانه را پاک کند و طبری کوبید که
سنگ بکشد از اندک گرم و حب القرح بیرون آورد و صاحب منبه
کوبید با شراب بول بر اند و مقدار ما خود از وی یک مثقال بود و
اسحق کوبید مثقالی از آن مقلین بود و مصلح وی تر مسجود و چون
با غسل سخن کرده باشد یا بر شستند و طلا کنند بهر دردی که
باشد در هر موضع که بود و دم انرا تحلیل دهد و چون زن بد
خفته کند رگم را پاک کند و رطوبات عفن خشک کند و بوی
ان خشک کند و چون بر وی طلا کنند نبور بینی را از ابل کنند
سیراج صاحب منبه کوبید پوست دی گرم بود در دوم
و حاضر وی سرد و خشک بود در اول محلل ریح بود از دماغ
وی لطیفه از ابرج و مانند وی بود در فعل و سرفه کوبید درخت
وی مسهور است و گرمی مرکب از قوی مختلف بود پوست زردی
گرم بود و لطیف و حاضر وی سرد و خشک بود در سیموم و تخم وی
و بیخ وی گرم و خشک بود و پوست وی چون خشک گردد با سحر کمن
و بواب گرم باشد مانند محلل معض بود در زمان و اگر ادمان
شرب وی کنند با زیت گرم دراز از زوده بیرون آورد و بکشد

تر بود در روغن خوبا نند و سه هفته در آفتاب نهند در شفقت
مانند روغن ناردین بود و چون از آن دو مثقال بیا شند
کزندی مجموع جانوران که سیمای آن سرد بود نافع بود و هر چه
که عارض شود بسبب کزندی که با حاضری بناسن خورن
جگر را نافع بود اما جگر ضعیف کند و معده سرد مزاج را بد
و التهاب معده گرم را نافع بود و از بسیاری از جابه سفید
و اگر شک در وی خوبا نند بکشد از زوده و اگر عرقهای بارک
وی جمع کنند و خشک کرده بیا شند معده سخن کنند شود و خند
شیرین و دانه ای باشد که جهت دفع زهرهای کشنده که بسبب
ان سردی بود **دانه سبک** یا غلیظ خوانند و آن افعال
رمان مندی است و تاویل آن بیارسی مسک الزمان کوبید
و صاحب منبه کوبید فحاحی و فتوری است و افعالی بود
مانند سبب سده و مولف کوبید فحاحی است مانند سبب سرخ رنگ
اندک برک بنه در میان آن بود و با سحر بن عمران کوبید از حرا
خیزد و فی الجمله شفقت وی مانند شفقت سنبلیله بود و بنکوثرین
آن خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و گویند گرم و خشک بود در سیموم لطیف بود و معده
سرد و جگر سرد را عظیم نافع بود ملطف خلط غلیظ بود و
محلل آن و سبب اگر قیس کوبید بدل آن بوزن آن دانه نیم
آن ز تحلیل بود و نیم وزن آن پوست است و دانه آن سنبلیله
بود در سبب بن عمران کوبید بدل آن بوزن آن کون کره
دو دانه آن قسط بوی کوبید بدل آن نیم وزن آن
سنبلیله و نیم وزن آن ز تحلیل و نیم وزن آن قسط ناچین
سنبلیله و نیم است و مولف کوبید آن سبب است بلون مشاب
مانیران و مردق الصفر بود و بشکل اسارون بود و بنکوثر

آن تانم فربه بود خوشبوی و آنچه بسفیدی مایل بود بدست
 و طبیعت نازدین کرم بود در ددم و خشک بود در سبوم
 و چون در خلطها گند موی مره بر ویانند و بول و حیض برانند
 و درم رحم را نافع بود و در طبیعت دی شستن و یک دم
 از وی فالج و لقوم را نافع بود و اسهال کوبید مضر است شش
 و مصلح وی کثیر بود با عسل و بدل دی شستن مصلح بود **در سینه**
 رمان اسهال است و از اخشیاش کوبید و کتبه سینه دنا کوبید
 خشیاش سینه است لطاف بسیار سی قیطه خوانند که از
 شکر بود معتدل بود و موافق مزاجهای سرد و پیران بود
 و لیکن صداع آورد و مولد صفرا بود جو انار خاصه و اگر
 بغش بود نافع بود کسی را که در سینه و شش آید و سینه
 خلطی بلغمی بود و آنچه بلغمی بود کثیر غذا بود نافع بود و سینه
 لیکن شش بود و مریخی معده و آنچه بزرگان بود بغایت گرمی
 معده بلغمی را نافع بود و کرده و لیکن صداع آورد و تغذیل آن
 بخشیاش و کاهو کنند و آنچه با دام بود اندک گرمی است
 سرفه که از رطوبت بود نافع بود **در سینه** بسیار سی کاهو تر خوانند
 و عرب بنق دو ما کوبید و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود
 کوبید خشک بود در اول و آنچه سبب بود سردی وی کتر بود
 که مایل بخوضه بود سخت سرد بود و طبیعت برانند و کوبید
 حکم دی و سبب و از و مسادی بود و آنچه معتدل بود از وی شکر
 و غیر معتدل از فووت بود از بهر آنکه هضم نشود و هیچ مصلح
 و وی مولد بلغم بود و از بهر نیست که محذور مزاج بعد از وی شش
 خورد و سرد مزاج را کنگبین بنق یا **س** کنگبین سرد و
 خشک بود و سردی وی کتر از سردی تر بود و در وی بحقیق
 تطهیف بود قاضی بود فووت معده بد و شکم بند و منع بود

و اسهال که از ضعف معده باشد بکند خاصه چون بریان کند
 و با استخوان بکوبند و غذا اندک **در سینه** شراب
 خرمایی نیکوتران بود که از رطب می سازند و طبیعت آن
 گرم و تر بود بدتر از فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار دهر و
 سخن بود و وی غلیظترین بنید بود بغیر از دوشانی رسیده
 آورد و تولد خوبی تره بود سودا سی و مضر بود با عصاب
 و حواس و انار ترش حضرت دی کم کند بنید و **در سینه**
 نیکوترین آن بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود
 حرارت وی کمتر از خرمایی بود و دیر تر بود و باد آنکه تر بود
 و مولد ستم بود خاصه چون تانم بود **در سینه**
 گرم بود بغایت و کرم تر از خرم بود و نیز خشک بود و رطوبت
 معده و سرد مزاج و در صفهای سرد بلغمی را نافع بود چون با
 انار سی سازند و وی خمار آورد و شش تر از خمر و مضر بود
 محرومی مزاج را نافع بود و مولد صفرا بود و صداع آورد و او
 آن بود که با ناز فربه کند و تغذیل بنید از و اگر حار غرض شود
 رب فواکه ترش یا نذرت عوره و آنچه و مانند آن خوردند
 بنید اینا بنید و التین مسهل طبیعت بود و صفراوی مزاج
 را موافق بود و کسی که علت کرده و قنانه است با شد
 و سینه و سبب را نیکو بود و سخن بدن بود و سخن دی حرب
 ده که آورد و فی الجمله جمیع بنید با مضر باشند از شراب
در سینه گرم و تر بود و حرارت دی دون حرارت
 خرم سینه غلیظ بود و چون افاده میکند پس طبیعت دی
 باشد رطب معده را نافع بود لیکن متنازع وی نزدیک بود
 و مسهل بود و اگر عسل یا دی گرم و خشک بود سرد مزاج
 و بر صفهای سرد بلغمی نافع بود و او را بول کند و سخن کرده و

مثانه بود و شک دی و فضولی که بود پرون آورد و شکم
و آنچه از مویز مجرد بود غذا پشتر زد و خونی که از وی
متولد شود فتنه و غلبه تر از خونی بود که از شراب رز
مستجیل شود و بسودا کرد و سودای مزاج باید که اجتناب نماید
از وی **بلید النار** مسکری نیکو بود و مسخن و بلین سود
بود جهت درد پشت و کرده که از خلطی سود بود **بلید النار**
بهرین آن سفید شفاف یا ک سبک بود و طبیعت وی معتدل
بود خلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه
و قصبه آن بود از لا زور و اضافی وی کنند سودا را نافع
بود و مضر بود بعضی مرادی و مصلح آن فواکه مر بود **حج**
یوست سلخه بود و بخ اسم هر قهری بود و مشهور بود **سلخه**
طیب **کاس** بیاری مس گویند و آن انواع است
یک نوع سرخ بود و بزرگی نرند و معدن آن قهری بود
و از فاضله بن انواع مس بود و یک نوع سرخ روشن بود و
یک نوع سیاهی بابل بود و بصنعت رز دکنند و یک نوع طایفه
و آن گفته شد و مس چون بسوزند و سخته گویند و وی حرف
و در وی نقص بود و چون بسوزند نافع بود و نیکوترین آن باز
شهی دین بود المس سرخ از هر دو طرف و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و در وی صرع و بعضی گویند که در آن
از طرفهای مسین مسهل بود و باید که خرد کنند از آن چه
وی را کنند از سوزی و تلخی و ترش و شرب و خرب
گوشت و ادوی آن بود که چون خیری در وی سوزند چون گرم
از وی پرون کنند و در آن نیکند که در آن سوزد که مضر
وزنجاری سم است و گفته شد در **حام** مرغابی بود
این مامویه گویند گوشت وی اکرم لم طپور بود و افضل آن گرم

و در ب قوت چشم بد و منی پراید و مصلح بدن بود و صاحب
منهاج گویند هیچ آنست که در مضمه شود و از هر نیست که با آب
مستعمل کنند و از آب آن قلیت بخورند با بعضی از جوارحات
جاع بیاری است از گویند و طبیعت آن سرد و خشک
بود **کاله** بیاری سیوس گویند و طبیعت وی گرم و خشک
در اول و در وی جلا و تمپین بود و ثقیله بسیار سینه را نرم دار
خاصه حسوی که از آب وی و شک کنند و وی محلل مزاج و مغم
بود و چون در موصنعی که لغی بود گرم کرده در کبیه کنند و بکند
کنند لغی را کلیل و بد و با سر که گرم کرده بر جرب متفرج نماید
کردن کافع بود و با شراب خسته بانی که بشرد و وی سینه
ضماد کردن و درم آن ساکن کند و بشرد و آن کند محاله باور
نیزه چخته کنند بر کزندی غرق ضما و کردن نافع بود و بزر
سر که خوب است و بر است نهند و دود آن ز کام را نافع بود
سند بیاری شسته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر سبک
بود بخوردی مغوی قلب بود و دافع منوم **سرس** عهر
نیز خوانند و بیاری نرکس گویند نیکوترین وی بضاعت بود
و بشیر از ای اثر است رزده گویند و طبیعت وی معتدل بود
در گرمی و خشکی لطیف بود و گویند گرم بود و خشک بود درم
و گویند در سیوم شده دماغ بکشد و ز کام سرد نافع بود
در وی کلیل قوی بود و صداع که از رطوبت بود سود دار
مصدق نرهای گرم بود مصلح وی مفسد و کافور بود **سیر**
طلا پست مرکب از صندل سرخ و کل ارمنی و قو فل و آقا
و حضرت و استنداج و درم است و نرهای گرم را نافع بود
و در مرکبات گفته شود **نر وک** مولف گویند صاحب منهاج
و صاحب جامع صفت وی گفته اند آن یک مبرک کوی که در

آن بوق خیارن مانده دی داد و التمه خوانند و گویند ملنگ را
از داییدن و شخار سبب با میثد چون یک بار بزیاید قدرت
حق تعالی این بیج بخورد و بکرا بستن نشود و مهره بقدت
حق تعالی در بدن وی پیدا شود گویند در پس سر وی پاست
و گویند در بن دنب و گویند در پیشان بود و در میان سر کین
دی با شید و مولف گوید آنچه محقق است در بن دنب دی
بود و باقی خلافت و انزاج التمه خوانند و بسیار سی ترک
ملنگ خوانند و هر جراحتی که نا محسوسه باشد انزاج باب
بسیارند و طلا کنند نافع بود و هر شب که هلاک دی لغت کنند
دیکرا بستن نشود و هر مرد که با خود دارد هیچ زن از وی
بار نگیرد و امتحان دی است که اگر در شیر کو سفید اندازند
شیر بزرگ شود و اگر کسی با خود دارد در اندرون دکان
روغن نا نهاد در شورافتد و بزرگ از یک دنده میر کو حکمت
و بسیار در کماه است و با شید و لوربان عملی سازند و عملی
بکاره توان تراشید و ترک توان تراشید و مطلق یک بر یک
نوست ملنگ است و با شید سیاه و سفید **سری** بود
خشی خوانند و آن دو نوع است یک نوع سفید و یک نوع
کل مشکین خوانند و یک نوع شیرین و قوت دی نزدیک به کین
بود و روغن دی و تندر و غن تر کس بود و طبیعت دی گرم و خشک
در اول و سیخ الریس بود و دوم و گویند در سیوم و دی منقی بود
و ملطف بود و سردی اعصاب را نافع بود و گرم کوشش بکشد و طبیعت
دودی و سرد بینی و درد دندان را نافع بود و مسکن است و دی
بود و چون چهار دم از وی پاستا مند خاصه بری و اصب
مره سودا که شیب ان از عفونت بلغم بود و سودا هر و مسخن
دماغ و مغوی دل و دماغ بود چون ادمان بوبیدن دی کنند

و خلل ریاحی بود که در سرد سینه بود و ببطس سر و ن آورد
چون سخت کرده در حجام بخورد مالند بوی بدن خوش کند و
و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی پاستا مند چند
بیابی جوانی را نگاه دارد و مانع شیب بود و چون بگویند و بر کلف
روی مالند زایل کند **سند** و شریف گویند مر غیبت بغایت
بزرگ بود و پهل الطیر ان بود و بسیار سی انرا لکوس گویند و در
طیران خون بلند کرد از مشرق بغرب بردان کند و هم در آن
روز باز کرد و این از عجا پهاست کوشش دی گرم و خشک بود
چون بخورد شش را نافع بود و غلیظه از کوشش مرغان بود
و در بر صم شود و کیموس بد و بد و مره سودا تولید کند و نزدیک
بکوشش طبلک باشد و هم جنس دی و گویند زمره دی چون در کوس
نهند گرمی کند و چون در چشم کشند مفت و ثبت با آب سرد
طلا کنند و امون چشم نوزل آب را نافع بود و با عصا زنده
نار یکی چشم سرد و چون کل سازند و غلط آجفان و جرب ان
و سه دی جوان بکند ازند و در کوشش چکانند گرم کوی را نافع بود
خاصه چون بیابی این عمل کنند **سند** پیونانی احوال خوانند
و بسیار سی نشاسته گویند بیکو ترین دی سفید بود که انرا سر
خوانند و طبیعت ان سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود
در دوم و تر بود و چون باز عفوان بر کلف روی مالند نافع بود
چون بزند با سه جندان آب و قند و روغن بادام احداث کنند
سرفه و خشونت سینه و خلط و قضیه شش را نافع بود و
ریش چشم را نافع بود و چون بریان کنند شکم بیند و با شراب
کزند کی افقی را سود دهد و گویند که نشاسته غذا کثر دهد
از هر چه از کدم سازند و بزرگ کرد و در بر صم شود و سود
آورد و گویند تولید سودا بود و مصلح دی چیز نادر شیرین بود

مانند شکر و عسل و بدل آن کرد آسیاب بود و گویند ز مغسول
نه طبع دی طبع درخت بود و نشان خوب کهن بود
خوردن که مانند دارد بود چون ضما د کنند بر ریش تن بصلاح
آورد و چون با هم خندان اینسون بشراب یا بمر که بکشد
و در خرقة گشان کنند و بسوزند و سحقی سازند و بر خرقة دانه
اختانند مفید بود و شریف گویند نشاره خوب از کرم
کرم و خشک بود و چون با خنیا چای میزند و جرب ترمانند
زایل کند و چون دود کنند گزندگان بگریزند و نشانه بکشد
و منفعت نشاره عااج در صفت خیل گشته شد قضا
درخت گز چون در کوه روید نصار خوانند و چون درین
روید ایل خوانند و گشته شد **ن**ه بیاضی بنزار با گو
و بشیرازی را خفته گویند و بنکو ترین آن نازده بنامی
و بهترین آن خشک کرده بود و طبیعت دی معتدل بود و
در وی ز طوئی فضلی بود و گویند کرم و خشک در اول
و در وی خونت مسخن و قابض و مانع بود و دی لطیف ترین بقول
بود و کسوفور بنوس گویند عصا دی چون با سر که بیاض
قطع کنند دم بود و کرم دراز بکشد و محرک شهوت جماع بکشد
و چون با آب انار ترش شراحی یا دوسه شاخ یا شامند
فواق و غش و مبیضه ساکن کند و چون با نمک ضما د کنند
بر کزندگی سبک دیوانه مفید بود و اگر دو شاخ از وی در بستر
بماند و درها کنند شبیر را نگاه دارد از خراش دی بغایت
معه را بیکو بود و شریف گویند چون بخا بیند در دندان را
مانع بود چون بر موضع گزندگی غرق نمند سوددهد و اگر
با سونق بردن میل ضما د کنند بکشد از دوا اگر بریشانی نهند
با ارد جو صداغ را ساکن کند و گویند بغایت نوافی معده

چون با قدری عود یا مصطکی بخا بیند فواق و خفان زایل کند
و مقوی دل بود و مغز و برفان را مانع بود و بسیار خوردن
وی حکم در خلق پیدا کند و گویند مولد ریا بود و مضر بود
بسنه و مصلح دی گویند بود و گویند بدل دی بود نه خوبی بود
نه بیاضی شریف مرغ گویند و جالبینوس گویند کشت
نعام و بط کثیر العضول و عسر الهمضم بود و از وی گویند
گوشت فی غلیظ بود بغایت باید که اصلاح وی باشد
اصلاح گوشت بط کنند و این رهنوا ن گویند به دی چون
بگیرند در اول تابستان و آخر بهار و در هر موقع که دوا
نهند مار و افغ بگریزد و چون بوی دی بشنوند عیس ادرند
و گویند به دی محل اوزام جاشه بلغمی بود محلی قوی
و بر کزندگی غرق ضما د کردن با شامیدن مانع بود
و درد مای که از سردی بود سوددهد **ن**ه سیاه بود و
و سفید بود و بنکو ترین آن سفید بود و طبیعت آن کرم بود
و خشک در چهارم و از سحقی گویند تر است و دی لطیف و محلی
سبح بکشد و در کور کین و مفاصل و لقم و فاق و سفید
که در چشم بود و نزول آب و بود سرفه کهن را مانع بود و
چون نیم شکل از وی به آب کرم یا شامند معض و نادر
و سردی آتشانه مانع بود که سردی آورد و بر کزندگیها مانع بود
طلا کردن و کرم در از وحش القزع بکشد و اسحق گویند مضر
بود به شش و مصلح دی سر که دیکه بود و بدل لفظ شیا
فقط آن باشند تمام الملک خوانند و ناما و سینه گویند
و بنکو ترین آن بود که سینه تیز بوی بود و طبیعت دی کرم و
خشک بود در سیوم و گویند در دم و شیخ الرییس گویند
دفع عفونات بکشد و کشتیش بکشد و کورهای سرد و قلعو

صلب و گرم بکشد و حب القرح و کجی پیردن آورد و شکست
و چون بسره که میرند و باز دغن کل و شرکه یا غیره و بر سر طلا کنند
نیسان و صداع و اختلاط و ذمن را نافع بود و چون با شره
یا شامند فوائدی که از اعتدال بود زایل کند و بر کتبی که زهر
قنار کردن با یک متقال سبکترین و یک متقال از آن است
نافع بود و بوییدن وی صداع سرد را سود دهد و محلل فضل
بلغمی که از دماغ و بدل آن باد و **روح** یا بر سی میوه
میخوابند و شریف گوید از قول تبار و قی که نور بزرگ که در
کوبشها بود چون سحر کنند و بر برص لطوخ کنند بعد از آن
که تنقیه کرده باشند و زایل کند چون صد عدد از وی بکشد
و در پنج درم زغن زیتون اندازند و عرق کنند و سه مرتبه
بها کنند و بعد از آن در قضیب مالند لغو ط تمام آورد و افع
قضیب را قوت دهد و چون زاب سحر کنند و در شیب بخل طلا
کنند بعد از آنکه موی بر کند یا بشنند و بیک موی بز وید و اگر بوی
طلا کنند ضعیف و بی قوت باشد و چون مکرر کنند و بیک موی
بسیار سیلک خوانند و از سطوطا لبس گوید خون دی
چون بر کلف مالند و درها کنند تا خشک شود و زایل کند و غیر
دی چون بکشد از بند بر دغن زیتون و بخود بر گیرند و در رحم را نافع
بود و پی وی گرم و خشک بود و چون بدان دخان کنند فایده
را نافع بود و هیچ کسعالی بیکوز این نبود و جاذب گوید اگر آدمی
به کتار در اعضای خود بمالد و برابر بکشد و در جایگاه
قوی و پیش وی بکشد بکافوت بنود که حرکت کند و زهر
و زهره وی سمی قتل بود و گفته شد **لوز** نوعی از قنار
بزرگست و از اجزاء القیس خوانند و سول العباس و مسواک
المسیح گویند در قنار گفته شد **نور** کلک است بستر از

ایک گویند و بیکوزترین آن سفید و سست بود و آب بنی
بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب سینه وی چون در
پایه روز بوی بکشد نه محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی مخفف
بود بی لذت کوشش زیاده بخورد و سوزش را نافع بود و
مغسول وی معتدل بود و خشک و نوره بر سر موضع که خون در
بود چون بدان نهند قطع خون کنند و وی مضرب بود تخفیف خون
در حمام طلا کنند و ادلی آن بود که بعد از آن زغن بنفشه و
کلاب و نخل عصفور و تخم خربزه و ارد برنج بمالند و اگر اعضا
و دانه پیردن کنند نگاه آرند و غن کل دارد عدس که دکل
طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود و علامت خوردن وی
آن بود که دهن جوشش در د معدده و سوزش آن و عطر الی
و مغصص و اسهال خون که بسبب زخمه اعضا پیدا کند و نوره بایول
پیردن آورد و بر وی اعضا و غشی اهدات کند و خفکان د
مداوای وی بقی کنند با یکرم و زغن بس شتر تازه و زغن
کل و جلاب و استهای خرب از مرغ و زغن بادام و لعاب
بدین عظیم نافع بود و نوشا در معدنی بود و عملی باشد و این
نمید گویند بیکوزترین آن طبعی خراسانی صافی بود مانند بلور
و خافتی گویند گرم و خشک بود در آخر سیوم ملطف و مذنب
بود و سفیدی جسم را نافع بود و ملانم افاده را حکم کند چون
در خلق مندی بکشد و دیگر و خنای بلغمی و ملطف و اسهال
چون در آب حل کنند و در خانه بنفشه اندازند یا بچای که نکرده و اگر
در سوراخ مار بزند همه میرند و چون سحر کنند به آب سدا
و پاشا مندر علق که در خلق جفیده بود بکشد و شریف گوید
چون بر دغن کل یا غیره و بر برص بمالند بعد از تنقیه آن
برص را زایل کند خاصه چون بر آن ادمان کنند و زدن گوید

و تار یکی از رطوبت بود و اسحق گوید صفرا و بلغم را سود دهد
و شربتی از وی یک درم باشد و گویند مضر بود بکسر و اصلاح
وی بنحی که از زبان کشند و بغورس گویند در شکستن بادها و نفوذ
جگر بدل آن بوزن آن کمون کمرانی و دود آنک دزن آن
چینی و اسحق بن عمران گویند بدل آن بوزن در ربع وزن آن
غود و نقل بود و گویند بوزن آن ذرا وند **در پینه**
خراسانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود گرم و حب الفرج
پرون اوزد و شربتی از وی یک مثقال بدل وی شنبه اری
بود **و دغ** پیارسی یک خوانند و بزرگی وی سفید بهره و گو
و گوشت وی گوشت گامی خوانند و آن نوعی از خلزون است
و خلزون شنبه بود و وی بهن بود و سحید بود و دغ در از و
و در قوت مانند صدف باشد و نجاصیت مانند شنبه بود
در دغ پیارسی گویند که بشکل دغ باشد و سام ارفق
و دغ دغی در از بود و سردی گویند بود و وی غیر سوسمار است
و شکیانی در شکل سر و بدن و گوشت وی بغایت گرم بود
خاصه چون طلا کنند به و گوشت وی در او قوت جاذبه
و جذب سلی و متول کنند و سر کین وی مانند سر کین سوسمار سفید
چشم زایل کند و موی بردا و الثعلب بود و کلفت و قوبار اناج
بود و شریف گویند چون بکشند و همچنان با خون در دیک انداز
و بار و غن بزنند تا هرا شود و جهت فرطه که در سر گوشت کان
میع معالجه نیکوتر ازین نبود و دانی گویند به وی چون قضیب
مانند مالید به بغایت قضیب را بزرگ گردانند و بدل به وی
به سقنغور بود **در رس** بنامی است یعنی بود و نبات دی مانند
نبات کج بود و گویند یکسال کارند و ده سال باقی بود و هر بد
و نیکوترین آن بود که تان و سرخ رنگ بود که بزرگی زشت

و مانند لون عصفور و بشکل کل یا بونه بود خرد و طبیعت آن
و خشک بود در دوم قابض و لطیف بود و کلفت و نفس اناج
بود طلا کردن و چون پاشند نفع را سود دهد و سنگ بریزاند
و درد کرده و قشانه بر دانا فاع بود و مقدار شربتی از وی یک درم
بود و اسحق گویند مضر بود به شش و فصلی وی عمل بود و گویند
جانه که بوی رنگ کنند مقوی باده بود و پوشیدن آن **در قی**
جل خوانند پیارسی کل گویند و سردی و زهری که بود از او
خوانند و کل سرخ را جویم خوانند و کل سفید را و شیر نیکوین
آن تان فارسی بود که بنور تمام شکفته باشد و راجحه وی قوی
بود بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن الحکم گویند بود
در اول و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در یک سوم و متوسط
بود در غلط و لطافت و کثیف وی اقوی بود از قبض و وی نفوذ
اعضا باطن بود و لثه و استخوان و مصلح نین عرق بود در حمام
چون بخود مالند قطع تا بیل کنند چون سحی کرده مستعمل کنند و سحی
بن دندان و تغلی اناج بود و گوشت در ریشهای عمیق بر و باست
و صداع را ساکن کند و اقعاع وی فست دم دانا فاع بود و نفع
جگر دانا فاع بود و سکه که از حرارت بود در جگر بکشد و حلق
نیکو بود و چون با غسل بزنند و بدن غرغره کنند و مسکن و جع منفذ
بود چون پر مرغ بران طلا کنند محراب است و بطیخ دی حشمت کردن
قرحه امعا را نافع و زردی مهمل بود و درم از وی ده مجلس برانند
سده درم از وی نافع بود حرارت شربتی را و خشک دی نه مهمل بود
و چون با غسل بزنند و بر معده ضما کنند قرحه دانا فاع بود چون در
دمان نگاه دارند بشرب و فلاح را زایل کند خاصه چون با غدس کافور
بود و بوییدن تان فی صداع گرم را ساکن کند و قوت دل و
دماغ بد دهد و در بعضی مردم زکام آورد و مصلح وی بوییدن کافور بود

و چون بر روی دی خستند قطع شهوت و قوت باده بکند و دفع
حضرت وی بجا نرسم کند و شیخ الرئیس گوید جوهری که بک
بود از کرم و سرد باشد و سردی دی در دوم بود و کرمی و
در اول در روی تلپین بود و بیوست بود و ببطریه ملائم جوهر
روح بود و غشی و خفایان کرم را نافع بود و چون آب کوی اندک
اندک تخرج کنند **ورد القی** ورد القی خوانند و این ماسویه
گویند آن کلیت که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد باشد
و طبیعت وی سرد و خشک بود و بشیرازی آنرا کل نجبه خوانند
ورد منتن کلی است بدو که بتواند کل سرخ بود و از
ایفون خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و پنج دی محرق بود
مانند عاقه فرقا **ورد اکیم** نوعی از عود الصند است و گفته
ورد الحظ کل خطمی است و گفته شد **ورد الزینه** شهاب
نعمان است و گفته شد **ورد الجب** یک است و گفته شده است
ورد جرسی سیرین است و گفته شد و رشان بیار
مرغ الکلی خوانند گوشت وی شکم بند و در شخوار مضمت شود و
باید که بستر که بپزند **ورد الجوخ** بیارسی برک شفا گویند چون
بر بدن طلا کنند قطع بوی فون بکند و اگر آب آن در گوش چکانند
کرم گوشتش بکشد و چون بر ناف ضما کنند کرم شکم بکشد و **وردی**
الطبر فابری که خشک و قابض بود و چون بپزند و بر کسر بپزند
با آب آن بر روی بپزند نافع بود و مقوی لشه مسترخ بود **وردی**
الذاب برک چار نیکوترین آن نان بود و طبیعت آن سرد و
خشک بود و در نهایی کرم که در زانو بود نافع بود و وی بدو
جلق و پینی و چشم و گوش از خواص وی است که فحاش
از وی ببرد **وردی العرب** برک دزک چون بگویند و بر جراحت
پاشند گوشت را بردیاند و آب وی چون پاشند کسی که

علق خورده باشد نافع بود **ورد الکرم** بیارسی برک روزه
چون بگویند و ضما کنند بر سر صدام که از کرمی بود ساکن کند
و ضما کردن بارامک بر تنی گاه قطع اسهال بکند و خابیدن بی
مقوی لشه مسترخ بود **وردی** و نیکوترین آن بود که از سر دکن
گیرند و طبیعت وی معتدل بود در میان گرمی و سردی و گویند
کرم و خشک بود و قابض محکم **وردی رای** ص
برک الوشیاه چون با شهاب بکشد بداند غرغره کنند با
قطع سیلان مواد از طمان و خلق بکند و چون مضمته کشند
سیلان مواد از لشه بکند **وردی البوط** سرد و قابض بود و ایک
محققه داشته باشد چون بگویند و بر جراحت پاشند گوشت
بردیاند در پشه های سخوار با صلاح آورد **وردی الزیتون**
معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون بسوزانند
قائم مقام تویتا بود در دردهای چشم و چون بر کمر بپزند
در دندان را نافع بود و آب نجته وی چون در دهان نگاه دارند
فلج را زایل کند و ورق زیتون بری خون بردا خس طلا کنند
نافع بود و چون با آب عنون بپزند چند آنکه مانند غسل کرد و بر
دهان جو زده طلا کنند قلع کند **وردی السمس** برک کج سرد و
بود چون بگویند و موی را بدان بپزند در از گوشت کزدانند
و خشکی از وی زایل کند و ورق ایک در صفت کرم گفته شد
وردی ابو محقق بود در روی قبض بود و چون بی بپزند و بر
ریش بپزند و شربا که در دهن بود سودمند بود و ورق البیق
رک نار معتدل و محقق و قابض و لطیف بود و مقوی سرد
بود و منضج او رام و در وی بکلیلی بود **وردی اسون** معتدل
بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول محقق در هلال
بترتا بود و چون بگویند و بران پاشند بی آنکه بکزد و ورق بو

سینه صلا ترحم را نافع بود **در فی الخلاف** برک پید روی
مران و اندک قبضی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصا
وی در سردی و صلابت آن و شتم آن را نافع بود و مسهل صفا
و مخرق شود و بولغم بود و صرع و کزندی غریب را چون بیاورد
از وی تا یک دم بشرب و چون صفا دهند از پیرون هم نافع
بود و وی بول براند یا سنگین یا خشنای رحم را نافع بود و کوفیل
و نفوس را دهنای شده و بانی هر ورق که است در صفت آن
چیز گفته شد اگر در ایجاد کربانر خوانیم بطوری شد **در**
العلیق کل سه کل گویند سرد و خشک بود و قاضی و مجفف
با خلاف دم را نافع بود و نشت آن و ضعف معده **در**
بهار بادام سرد بود و مقوی دل و دماغ بود **در** **السفرجل**
هم سرد بود و مقوی دل و دماغ بود **در** **التفاح** سرد بود و
دل و دماغ بود **در** **الکمری** طبیعت و صفت بهار بادام
و سیب و نه و امر و همه مانند یکدیگرند **در** **الجری** درختی
گفته شد **در** **البان** کل با قلا سرد و تر بود مسکن حرارت
دماغ بود و چون سخی کنند در مادن رصاصی و در اوقات
خصایلی نیکو بود موی را **در** **الحشی** سرد و تر بود مسکن
گرسی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر صفا
کنند نافع بود و منوم بود و مسکن صداع کرم بود **در** **الحنظل**
نوعی از سلا مندر است و بجلی گو حکم از وی بود و از خوا
وی است که غریب فرو می برد و گوشت می سم نهک است
و اگر در شراب افند و بگردان شراب سم قاتل بود و گویند در
حر باست و بخیق کشته شد **در** **سنخ** بنا نیست که در شک
ببر و بد و کوی بود و در بهار روید و بوی نیکو کند و ورق آن
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم در دوقی قبض و جلا بود

موی را خضاب کند خاصه چون با دنا بود **در** **الاذن** در ک
چون بردا خضر طلا کنند و شقاق لب و کزندی افعی چون بشک
و چند نوبت بر آن نهند نافع بود **در** **کوا بر النخل** این سخن
گویند عکبر است و گفته شد و صاحب جامع گویند خطاست و موف
گویند بخیق آنرا مویابی خلی گویند و بزبان عکس داران آنرا
بر مو خوانند و در دستور نبوس صفت آن گفته که آن عکس
خوشبوی بود مانند میعه و آن بخیق مویابی خلی است
در عکبر گفته شد و طبیعت و سنخ الیوز گرم بود در دوم در دوقی
سیوم و جذب بلع کند از بهر آنکه جوهر وی لطیف بود
و اگر بخور کنند سرده کین را نافع بود و چون بر قویا نهند زایل
کند و فو لفسر گویند در دفع خوف و کسر و اقبال از جایی
همان عمل کند که مویابی و شق کرم و خشک بود و سخی
قوی بود و در وی اعانت باه بود و محرک طایع و کرده و نشت را
یکو بود و محر وی مزاج را مضر بود و ادمان پوشیدن وی
ایمن باشد از بواسیر **در** **عند** یاد جان است و گفته شد
و حل الیوز بسیار است و در غن کشته شد **در** **لیع** کل سید
در در د گفته شد و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم در
در **المالک** مال قاطله صغارت
و گفته شد با کورل گویند جعیل است و گویند بخیق شراب
المالک است و گفته شد **در** **جیب** حنظل است و گفته شد
در **حمار قبان** است و غرق قبان گویند و آن جانور است
لوحک بسیار ی که در سب جو یا آب بسیار بود چون با شراب
یا شامند عسر البول و بر قانرا نافع بود و چون بدان کینک
کنند بعسل یا طلا کنند پیر مرغ خفا را نافع بود و چون سخی کرد
در پوست آنرا کنند بار و غن کل گرم کنند و در کوش چکانند

در دگوش را نافع بود و اظهر نفس کو بد که اگر در خرقة بچسبند
و بر صاحب تن بندند زایل کند **بدهد** بسیار سی مرغ میل
خوانند و غافقی کو بد که شش وی چون پزند با آب و نبات
و صاحب خولج بخورد و آب آن با شاد نافع بود و در
خواص آورده اند که چشم وی بر کسی بندند که بسیار برونی عا
بود دفع آن کنند و اگر بر کسی بندند که از ریخ جدا نم ترسد مادام
که بادی بود این با شاد اگر نیز از آن کرده باشد موافق بود و
اگر بروی بخور کنند در خانه کزندگان همه بگریزند و اگر آدمی با خود
دارد و بر آن رخصم رود بروی ظرف یا بد و حاجتهای وی گزاده شود
و اگر بد بگذشتن همچنان درست بر در خانه پیا و بزند هر که در آن
خانه بود از چشم بد این با شاد اگر لحیه شیب بد بد با خود نگاه دارد
مردمان او را بغایت دوست دارند و اگر بال وی نزدیک مور بخور
کنند بگریزند و گوشت وی چون بخور کنند مسخر را نافع بود و با شادی
که او را بر زن بسته باشند گشاده شود و دل وی چون خشک
کرده بگویند و با طلا یا شاد مند قوت باه بد بد و لحیه شیب
ندان در از ترسین دمی که در بال وی بود در پوست بندند
بر آن را است هر که بندد چون خواهد که جماعت کند قوت
عظیم دهد **مر لوم** فزوده خوانند و آن مر درخت عود است
و معتقد اگر فلانی بود و اندکی لطیف و کو چکنر بود و برزدی با بل بود
و از وی بوی عود آید و طبعش می معتدل بود و گویند کرم و تر بود
و صاحب مناج کو بد مقوی معده و مضرم بود و طبع وی بول
براند و سنگ بریزاند و اسحق ابن عماران گویند در خلق را نافع
بود و شکم براند و بدل وی بوزن وی قافله صغار بود و اسلم
بدهد بقله الیهودی که گویند و آن نوعی از میند با بری است
و بعضی گویند نوعی از شجارت و بقله الیهودی به شریف گویند

قصد است آنچه محقق است از این فلق خوانند و بسیار سی
دشتی گویند و آن انواع کاشنی دشتی بود و در میند با گفته بود
هر طمان قرطمان گویند و آن جی است میان کدم وجود
طبیعت وی معتدل بود میان کرمی و سردی و میل تری است
باشد و گویند سرد بود و گویند بغایت گرم بود و خشک بود
و مجفف بود و خشک وی بغیر لذع و ذری قنض و تجلیل بود
بدهد هزار فشان نیز گویند و معنی آن بسیار سی هزار
کز بود و بسیار بانی فاشرا گویند و گفته شد هزار از شیب
حرل است و گفته شد **مستقیل** خستیفیل است و گفته شد
مشت دمان عود میندی است و طبعش آن گرم خشک
بود در سیوم و نجای صیت نفوس را عظیم نافع بود و بدل وی
قطوریون باریک بود **بلیون** بطح است و گفته شد
بلیون حلیتوا است و آن سلق جلی است و در حش
گفته شد **بلیون** بسیار سی مار جو به گویند و مار یکا خوانند
و اهل مغرب اندلس اسفراج گویند و بهترین آن بستانی
نام و طبعش وی گرم و تر بود و گویند معتدل بود و کرمی
گرم بود و ذرق آن مانند ذرق راز یا نه بود و صفت هم وی
گفته شد و وی مفتوح سیم احشا بود و محلل آن بود و طبعش
وی عرق النساء و برقان و در معار نافع بود خاصه طبع
اصل وی چون با شراب پزند و طبعش آن پیا شاد مند کوزند
رنگار را نافع بود و ماه را زیادت کند و دسخواری زادن را
سودد بد و مشخ کرده و شانه بود سختی معتدل و نقطه البول
که از برودت بود و وی را سودد بد و در دشت و ورک کهن بد
و سینه و شش را نیکو بود و طبعش وی چون یک از ایا شاد
بکشد و گویند چون تر و کبش با ن کند و در شیب خاک کند

بلیون برودید و آب تخم دی سنگ کرده و عثانه بریزند چون باسل
قدری از روغن بلبان پاشانند معده را مضرب و آد
آن بود که بگوشتانند و بعد از آن با گوشت پزند و مری و زیت
اصنافه کنند و طبری گوید اگر بچه دی خشک بود دندان نهند قلع
کنبدی و جع و اگر بچه دی سخت کنند و برین دندان نهند که فاسد
شده باشد قلع کند و اگر درد معده بود در ساکن کند و مجول
گوید طبع اصل وی باده یا زیادت کند و بدل آن جخل بود
مندی یا باده سی کاشنی خوانند و بری و بستنی بود و بری
پیونانی تفور لس و فخور لون گویند و ورق دی بهین تر از باده
بود و بعد نیکوتر بود و بستنی را پیونانی اند بقیه خوانند
و آن دو نوع بود یک نوع ورق دی بهین بود و دیگر یک نوع
و یک نوع باریکتر بود و در طعم دی تلخی بود و نیکوترین آن باده
تر است و بود و قفا خنکترین آن شامی بود و از آن نظویا خوانند
و طبیعت آن سرد تر بود در آخر درجه اول و گویند سرد و خشک
بود در اول و خشکی وی در دوم بود و بری را طر خشق و خور
و باری تلخ و رازی گوید اخوی بود از بستنی در جمیع احوال
و غصا م دی استقار با نافع بود و سحر جگر بکشد و دفع
سمها بکند خاصه عقرب و زهر و مار و تب ربع را نافع باشد
و چون آب دی با زیت پاشانند کمترین را نافع باشد و باز هر
ادویه های شسته بود و معوی قلب و سفیدی چشم را از آب کند
و سینه خلط و سیر زکشت بد و مندی با بستنی بود و دلت دزوی
بیشتر بود که در بری معوی قلب بود در حرارت خون و صفرا
بشاند چون آب دی بگیرند و بگوشتانند و کف از وی بریزند
و بار سنگین پاشانند سده را بکشد و در طویات غفن
پاک کند و بنهایی در از نافع بود و کاشنی گیموس شکو دهد

و فاضله از کا هو بود در تقیه سمن در تابستان تلخی وی زیاده
کرد بسبب کرم پس لندک میلی بخار است داشته باشد نزد یک غذا
و ضما د کردن حقا نرا سودد بد چون با آرد جو ضما د کنند و با
اسفنداج طلا سی مبرد بود و نفوس و درد چشم کرم را ساکن کند
و مسکن عثیان و میجان صفرا و حرارت معده بود و شکم بیند
و تب ربع را نافع بود و بطلی المضم بود و مصلح وی رشا بود
و نوعی از کاشنی بری است که آنرا خندیل گویند و کاشنی
شامی که آنرا انطویا خوانند معتدترین کاشنیها آن بود
و گیموس نیکوتر بود و فرسیج گوید وی میان کاشنی و کا هو بود
و طبری گوید لطیفتر از کا هو بود و غذا اندکتر بد و چون ورق
دی بگویند و بر درم کرم نهند بکند از دوسره کند و آب دی با
آب رازیانه تر بر قازا نافع بود و بچه دی از تخم دی نفوت بود
و پوست بچه دی تستعمل بود و منافع بسیار دارد **کوم** **المجوس**
مرائنه است و گفته شد و آن درختی است که در موالی فارس و
مانند درخت یا سمین مجوس در وقت زمزمه استعمال میکنند
و شکوفه آن بمشکطه استیج می ماند و موالی یقون پیونانی
گویند و او را یقون و اندر و سامن نیز میگویند و قوریون
هم می خوانند و آن رازی رومی است و آن قضانی و زهری
و جی است سرخ رنگ بزرگ سماقی بقنادی بغایت سرخ اگر
صاف منجاق آورده است که سرخی وی کمتر از سماقی بود و سمو
آورده که حب بلبان است و هر دو سهواست و طبیعت آن گرم
است در سیموم و خشکست در آخران لطیف و محلل و رام نو
ضما د کردن و ورق آن سو خکی اشش را نافع بود چون پزند
با شراب و پاشانند چهل روز یا بی عرق النساء را نافع بود و چون
پزند با شراب و پاشانند چهل روز یا بی عرق النساء را نافع بود

و حیض و بول براند و کرازا را سودمند بود و تیره وی مسهل
 و یکم پند از دواست بقوی تر سر را نافع بود و بدیغورس کوبد
 و بدل وی بوزن وی پنج ادر و نیم وزن وی پنج کبر بود
 موجر مو سفید است نیز کوبند و آن عصی را راغی است
 و گفته شد **هم فطید است** ضارب منہاج کوبد حصاه
 لخته المیتس است و گفته شد هر قیلوس حسن الحار است
 گفته شد **پیت** کنگری است و در انی قدان یک کربو
 و زیاده تر بود و میان تهی بود و شکوفه وی بین بود بلون
 بنفشه و به آخر سفید شود و میان آن شکوفه مانند بنفشه شود
 و اگر از آن بنفشه در گوش کسی رود کوی آورد هر دو فصل
 و گفته شد **بیزار** نفع است و گفته شد دال الله اعلم
الباب یا سمین و سحلا طنر
 کوبند و بشیرازی کل یا سم خوانند و آن سفید بود و زرد بود
 و کوبند از رقی نیز و عیسی ابن یاسویه کوبد و نوع است
 زرد و سفید و سفید بقوت تر بود در حرارت و بیست
 و خوشبوی تر بود و مبع بن الحکم کوبد طبیعت وی گرم
 خشک بود در اخر درجه اول و دوم و سوم و ملطف و طویلت
 بود و کلفت را نایل کند و صداع بلغمی را نافع بود بوسیدن و
 راح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و نیز قوی دماغ بود و ای
 لغو و قیاح را نافع بود و دفع شکر و غرق النساء را نافع بود
 و نوع زرد وی کلل و مسخن بود بر عضو سرد را و زرد کوم را
 نافع بود و بخوری مزاج را صداع آورد و مصلح وی روغن کل
 و سرکه بود و دیسفور بیوس کوبد کوم که در دوده و حب الزرع
 بود پیرون آورد چون خشک وی سخن کرده با سمجند آن عمل
 پاشا مند و شریف کوبد چون یا سمین سفید سخن کنند

روح ۴

و از آب دی پاشا مند سه روز هر روز مقدار درم قطع
 ترف ارحام کند و چون خشک کرده سخن کنند و بر موی سیاه
 باشند سفید **یا قوت** نیکوترین آن سرخ زمانی بود و سیو
 سودای و خفغان و ضعف و لرزانه بود و کوبند چون از
 خود بیا و بزنند منع خود دم می کند و وی بغایت مغز بود
 تا بحدی که درد آن نگاه دارند و تفرج بحث و نوع است
 یکی بخه لغاح و یکی را بروج الصنم خوانند از بهر آن و
 مولف کوبد در خرد و کرمیست شرا تا نزد یک قلعه شهر بای
 می باشد و قدان یک و جب کوتاه تر بود و دست دمای
 دارد و بلون سفید بود و بعضی کوبند وی را سبک
 می کند از زمین و آنرا اسکند خوانند و این معقول است
 و نیکوترین آن بود که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود
 در سیوم و خشک بود در اول محذر و مست بود و اگر درون
 وی در بر طبع بالند را بیل کند و بر درهای صلب و بنهها و خا
 طلا کردن نافع بود و بروج را چون بکوبند و بر مفاصل
 ضما کنند را بیل کند و اگر کسی احتیاج بود بقطع عضوی
 در شراب بخورد بخود شود و از خوردن وی همان عارض بود
 که از خوردن اقیون و وی مسبت و منوم بود و اگر در شراب
 کنند مستی زیادت آورد و بدترین آن پوست بود و بوسیدن
 ورق وی آنکه سفید بود آنرا ساقی بود و مسبت بود و
 مداوی بقی کنند باب گرم و شبت و غسل و مصطکی و سقر
 و مرو سفید و شیر تانم آشا میدن و بروج را در تحت خواص
 بسیار است و کوبند اگر کسی با سم شخصی خواهد چون بروج
 بر کندم در زمان نه عضو بروج که پند از آن شخص را بیل
 عضو جدا کند و بیدارد مواص دیگر دارد که غیر طبی است

بدان سبب اینجا آورده ایم **سورع** برهانی که دیرا بنی حرق
 منهل مقطع بود از این نوع خوانند مانند شرم و عیش و لا غیره و
 باز بون و غریبیت و مامود اند و علتها و احوال این اعضا
 آن بسیار بود و همه بد باشند و اقوی ترین از تنوعات
 پس بعد از آن تخم پس در پی و طبیعت آن کرم و
 خشک در چهارم و آن بود که در دوم ناسیوم و از خواص
 وی آنست که در بر که آب اندازند که مایه آن بود بر روی
 آب افتد و پس وی موی سترد و چون لطوخ بدان کنند
 خاصه در افتاب و آنچه بعد از آن برودید طبعی بود
 و اگر مکرر کنند دیگر برودند و اگر بر دندان خورده حکاکی
 قلع کند و بواسطه نافع بود و منهل بلغم و اخلاط غلیظ
 بود و منفعت هر یک از تنوعات در باب خود گفته شد
 و گویند بدل آن در استغلاغ بلغم و مایه نیم وزن آن باز
 سیکین بود بخضض نوعی از کرس برکت و آنرا
 مشرب خوانند و انواع کرس گفته شد و گویند بطرا سالیو
بدن فوس است و گفته شد **برق** پارسسی خوش دشتی
 گویند و گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند **سورع**
 قضبت است پارسسی گویند و در قاف گفته شد **سورع**
 هلیون است و گفته شد **شفت** شب خوانند و گفته شد
 یعقوب یک تراست و در قیغ گفته شد **بعضیه**
 خندیل است و گفته شد **بعضیه** ریاس است و گفته شد
بیطین نزد یک عام گدو بود و در لغت هر درختی که در
 میان افراشته بود مانند کدو و جزیره و غلط و خیار
 که دو امل آن بود **سورع** عود مندی است و گفته شد
سورع منقین است و گفته شد **سورع**

خرنوب بنطی است و صفت خرنوب بنطی و شامی
 شد و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند
 خشکی وی در دوم بود و گویند کرم بود و آن در صحرای
 بن دیوارهای سنا نهاد و بد و ثمر وی مانند کرده گویند
 گویند بود و بلون سرج بود که بسیار می زند و در مصر
 الکلی خوانند و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر بود و
 بطبع وی مضمضه کردن در دندانها نافع بود و در طبع
 وی شستن مغلی سفلی بود و وی سودمند بود جهت
 سیلان حیض مغرط خوردن و گرفتن بخوده مقصود است
 نافع بود و بر تایل مالیدن سخت زایل کند و غلط وی
 نقیل بود خاصه چون تر بخورند و شیرازی گویند
سورع تا فسیاست و گفته شد **سورع** بلغت
 امل اندلس است و گفته شد **سورع** پارس
 نباتی است که انزال حسن خوانند و میل دارد و در
 گویند و در جراحتها کشند و زخمها را نافع بود و الله اعلم
 تم قسم المفردات بعون الله وحسن توفیق
 والصلاة والسلام علی خیر خلقه
 و منظر لطفه محمد وآله و
 صحبه اجمعین وسلم
 تسلیما ابدا
 گشتی

فصل المركبات

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين اما بعد
 بدانکه این رساله دوئم است از کتاب اختیارات
 که ذکر خواهم کرد در مرکبات مستعمله والله الموفق و
 المعین **باب الاول فی المفحات** خفغان و
 دسواسر اسودمند بود و دل با قوت دهد و سیاط آورد و
 خاصیت این بسیار است اینجا کوتاه کردیم مفرح یا قوت
 مر و از بدنا سفته مشت درم بسید چهار درم یا قوت ربانی
 دو درم زر مخلول نقره مخلول از هر یک یک مثقال حجر
 لا جورد یک مثقال و نیم لعل و عقیق و حجر لیث از هر یک
 سه درم طباشیر سفید و صندل مقاصری از هر یک
 پنج درم کبریا و کل بنیوف و زرشک سی دانه از هر یک پنج
 درم صندل سرخ و ظمین مخموم از هر یک دو درم کشمش
 و تخم کل از هر یک سه درم در بعضی نسخها آفتیمون کشمش درم
 می کنند و در بعضی نه سادج هندی زرباد و زنج عقیق
 از هر یک یک درم و نیم عود هندی و پوست انجیر و کاذر
 از هر یک سه درم و بهمنین از هر یک دو درم بادریج و
 در بونید چینی از هر یک دو درم و تخم کاشمش و کافور گیسری
 و عنبر اشهب از هر یک سه درم مسک ترکی نیم مثقال و
 ابریشم سوخته سی درم و شیرالمه و بلبله کابلی از هر یک
 پست درم کلاب و نبات مصری از هر یک یک من بر
 سبب حاصل و آب انار شیرین از هر یک ده مثقال اگر چه که
 در نسخهای دیگر شراب سبب بکن و آب انار چهل درم گفته
 باشد اما بحقیق نسخی که مستعمل است نبات لعل حکا و

و شراب به پست درم دارو با کوفته و پنجه مجموع با نبات
 بکلاب بسید شراب سبب و به آب انار اخلاص
 و در ظرفی چینی کنند و چهل روز در میان بپزند بعد از آن
 استعمال کنند سه پست نیم مثقال تا یک درم **مفرح معقل**
 و خفغان و دسواسر و ضعف دل زایل کند **صفت آن**
 مر و از بدنا سفته و بسید از هر یک پنج درم بادریج و نیم صندل
 سفید و سرخ المه و عشره طباشیر از هر یک چهار درم کاذر یا
 پنج درم تخم کاشمش و نیم درم زنج عقیق یک درم سادج
 هندی و دو درم نیم آفتیمون و ورق کل سرخ از هر یک سه درم
 زرباد و دو درم تخم بالنگو تخم فرجسک از هر یک دو درم
 نیم و در بعضی نسخها سناکی سه درم می کنند و در بعضی زنج
 و عنبر اشهب از هر یک یک درم کافور نیم درم مسک
 ترکی و انکی عود خام پنج درم کشمش خشک و دو درم نیم زنج
 خشکی و سفید بنفشه و کل ارمنی از هر یک دو درم زنج
 ورق یک درم نقره و ورق یک درم و اگر زنج و نقره از هر یک
 یک مثقال بود شاید و لعل نیم مثقال جله کوفته و پنجه شراب
 سبب خالص یا شراب حامض بسید کنند و سترتی یک درم تا یک
 مثقال و اگر شراب سبب خواهند صد و شش و مثقال
 شراب سبب و اگر شراب حامض بود صد و شش و پنج مثقال
 باید و اگر بخی شراب سبب و نیم حامض کنند بهتر بود و اسلم
مفرح خفغان گرم را سودمند بود و قوت دل بد
صفت آن و ورق کل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم
 کشمش خشک بریان کرده و صندل مقاصری از هر یک یک درم
 مغز تخم جاپین و مغز دانه کدو از هر یک چهار درم تخم نوک
 بوزن آن بهمن سفید و کاذر یا از هر یک دو درم زرشک

و سیاط آورد

لی دانه شش درم در واریدنا سفته و کمر با وید از هر یک نیم
 درم در بعضی نسخا کافور نیم درم و زعفران دانه یک سکه کند
 و در بعضی نه مجموع کوفته و پنجه نبات بعرق بد مشک
 بقوام آورند و دارو با در آن بپوشند شربت یک درم
 تا یک مثقال **مفسر** خفقان سرد و ضعیف دل و
 سودمند بود **صفت** آن کافور زبان و بانگ و بهمنین از هر
 هشت درم ابلج در مصلحت خوب ساین و خشک کرده و
 بریان کرده است درم نیم فرغ شک شربت درم عود خاری
 ده درم کل مختوم و مر واریدنا سفته از هر یک یک مثقال
 زعفران یک درم قرقر و بید و کمر با و زرنیت و کسیر خد
 از هر یک دو درم کبابه درم و ورق کل سرخ و صندل ختم
 از هر یک یک درم غسل ابلج چهار یکی با قوت و در محلول
 و نقره محلول از هر یک نیم درم دار چینی دو درم زرباد
 سه درم در و ج عرق یک درم نیم متقی نیم من قند سفید یک
 نیم کمر با وید که سوخته باشد دارو با کوفته و پیچ
 و قند صافی کنند و بقوام آورند و غسل و بلبه و متقی کوفته
 بر سر آن کنند و حل کنند و دارو با بدان بپوشند شربت یک
 مثقال یا شش **مفسر** ضعیف و سواس سودای و
 خفقان زایل کند و دل با قوت عظیم بد و نشاط هر چند
 تا قریب در **صفت** آن مر واریدنا سفته سه درم بید یک
 کمر با یک درم لعل یک مثقال با قوت زرد نیم مثقال سیب یک درم
 زرباد نیم درم نیم کافور نیم درم ساج مندی یک درم
 در و ج عرق نیم مثقال پوست برون پسته سه درم پوست
 از ج سه درم کافور زبان یک درم صندلین از هر یک سه درم کسیر
 شک دو درم ورق کل سرخ سه درم دار چینی یک درم آله مقطر

فرغ شک درم نیم

پنج درم عصا زرشک ده درم طین ارمنی دو درم نیم فرغ
 سه درم طین سفید دو درم عود خام یک مثقال کافور قهوه
 نیم درم زعفران دانه نیم مثقال شربت یک مثقال شکر ترکی
 نیم زرد و ورق و نقره و ورق از هر یک نیم مثقال شراب حجاز
 مصری نیم من شراب سیب صفتی جمل مثقال شراب سیب
 است مثقال دارو با کوفته و پنجه بدان بپوشند شربت
 یک درم نافع بود **مفسر** و **المشک** صلو ضعیف دل و مر ضها
 سودای نافع بود و با جی که زبان ابستن را پیدا شود نافع
صفت آن مر واریدنا سفته و کمر با وید و ابریشم هر
 و از باد و در و ج عرق از هر یک یک مثقال بهمنین و
 سبیل الطیب و قند و قرقر ساج مندی از هر یک
 یک درم چند پند است یک درم و بعضی نیم درم می کنند و لعل
 و زنجبیل از هر یک نیم درم مشک نافع نیم درم و اگر دانه
 بود تا بد کوفته و پنجه با سه جندان غسل کنند که آتش نگیرد
 باشد بپوشند شربت یک مثقال و قوت آن تا سه سال
 باشد **مفسر** و **المشک** صلو سودمند خفقان و درم صلو
 و رطوبت معده و قوت مدد جگر **صفت** سبیل الطیب
 و مر و مشک ترکی و ساج مندی از هر یک دو درم زعفران دانه
 ناخواه نیم کرفس از هر یک چهار درم صبر اسفوطی و این
 رومی از هر یک هشت درم زرد چینی شش درم چند پند
 یک درم و نیم مجموع کوفته و پنجه بغیر از مر و را بخوبی سینه
 و بکد از زرد و بنکالا بند و بوسه آن کنند و با سه جندان غسل
 بپوشند شربت نیم درم تا یک درم و قوت آن دو الی مشک
 تا سه سال به ماند **مفسر** و **المشک** صلو نفع مولف قوت دل و باغ
 و جگر و معده بد و قوت پست و کمر با وید زیادت کرد و غوط

نیم

حبه لاله و حبه لاله و حبه لاله

معجون عظمی جهت دفع سرعت انزال مجرب است صنعت ان
 بلوط و کلر و شونیزبان ذکر از هر یک دو درم کون کرمان
 و ناهواه و گردیا از هر یک پنج درم پوست بلبله پوست بلبله زرد
 آمله مقشر بلبله سیاه از هر یک سه درم کشته خشک ده درم نمج
 کوفته و پخته با سه جندان غسل کف گرفته بشویند شیری آرد
 متقال یا بادوشیا نگاه مخمیرن غذا و نوبت کباب مناسب
 باشد **معجون لیمو ب کبر کزده** را قوت دهد و قضیب را محکم
 کند و نشاط عام آورد **صنعت** ان تغذیادام و مغز فزونی
 و مغزیست مغز الزلم مغز حبه الخضر و مغز گردکان
 مغز نارچیل و مغز انجکک مغز جلعون مغز تخم خرمن کنگد
 مقشر و خشی می سفید از هر یک ده درم کباب قرقه خونیان
 قرقفل ششقال مصری از هر یک پنج درم مضطکی بسیار
 العصافیه سفید الطیب مر یک سه درم بهمنین تخم بلبلون و نود
 سرخ و زرد و سفید بوزیدان مغزات تخم جز شلک و تخم اسپست
 تخم میاز از هر یک شش درم خشی الثعلب فربا خوب آده کشقال
 کزله و خشک مری و کش فربا قضیب کا و خشک کزده بود
 از هر یک چهار درم مغز دماغ کجک بزرگ در وقت میحان گرفته
 با ششده درم زعفران و ریحیل و نارشک و فربا خشک دار فلفل
 از هر یک سه درم غسل بقدر حاجت سه درم ششقال و غذای بود
 با قلبه یا زرد آمله بخته یا کباب یا تیا زخام یا آب گوشت
 شاست بود و از زمان است و نرسنی و بجزی اخر از کند است
سویق نوعی دیگر خاصیت وی آنست که منی بفرستد
 و کزده را قوت دهد و بفوظ عام آورد و سردی و ریک تشا زرا
 پاک کند **صنعت** ان مغز بادام مغز لیمو مغز فزونی و مغز
 جوز ششقال مغز نارچیل مغز جلعون مغز حبه الخضر مغز

حبه الزلم مغز ب فلفل کنگد مقشر نو درمی سرخ و زرد و تخم
 جز و تخم شلک و تخم اسپست و تخم میاز نو درمی سفیدان
 العصافیه تخم انجکک بهمنین سفید ز کجیل دار فلفل کباب بهمنین سرخ
 دار چینی خشی الثعلب قرقه خونیان تخم بلبلون از هر یک
 شش درم غسل سه وزن ادویه **معجون فلاسفه** ماده الحیوة
 نیز گویند و این معجون منسوبست فیلسوفان بلغم را دفع کند
 و مقوی نفس بود و دفع و قوت با قوه بد و اشتها پیدا
 و حفظ پیغزاید و ذامین را نیز کند و سردی و جکدن کنگد
 کند و باد با بشت کند و منی بفرستد و قضیب را محکم دارد
 درد مفاصل و درد لیشت عظیم سودمند بود و دندان را محکم
 کند و خاصیت این معجون پیش از حدست چنانکه اگر خشی
 نوشته شود در دو ورق بکشد و اما مخصوص است بلغمی مزاج را
صنعت ان فلفل و دار فلفل ز کجیل و دار چینی پوست
 بلبله آمله مقشر شطرج مندی زرا و بند حرج عروق با بویج و
 خشی الثعلب مغز جلعون مغز نارچیل از هر یک ده درم با بویج
 پنج درم مقفی سه درم غسل کف گرفته سه وزن ادویه و در
 بعضی نسخهها از بانه پنج درم **معجون نوشادر** که از اجزاء
 مغز خوانند و مغز کندی نیز گویند و از معاین مندی
 پیش از طعام و بعد از طعام شایسته خورد و معده را قوت
 و غذا را مضمم کند و رنگ روی سرخ دارد و بوی دمن خوش
 کند و جگر را قوت دهد و از معاین بزرگست **صنعت**
 ورق کل سرخ شش درم سعد کوفته پنج درم فربا فلفل
 اسارون از هر یک سه درم مبل و قافله و بسیار سه درم
 یک رطل در نه رطل است بخوشا نند تا باز سه رطل آید فرو کبر
 و در دست باله و صافی کند و یک من فایند که آنرا ماد

در این طبیب و فقه در زمان و شمس الطیب در زمان از هر یک دو درم

کعب الغزالست مقوام آمده و دارو با بدان بر سرشند و اگر
 بغسل کنند یا قند شاید و قدری شک اضافه می کنند
 و بعضی فرج شک در وارید با مسفت و ساج مندی از هر یک
 دو درم اضافه می کنند شربت دو مثقال و نیم و الله اعلم
معجون القرد یا کبیر بود و مندرجین معاین بود و فایده
 و صرع و تریاق همه بر یکاست که از سردی بود و باده را قوت
 دهد تمام و بطنی مزاج را به معجون در اکرم باده ازین معجون
 نیفتد و این را بیا در ری بزرگ گویند صنعت آن عاقر قرحا
 سونیز قسط دار فلفل و فلفل و ج از هر یک پنج درم بلکه ده درم
 ورق سد اب خطی ناروجی و حلیت ذرا و تند در جرج
 و ج الفاز و جندید ستر و شیطرح مندی از هر یک
 پنج درم غسل با در چهار مثقال و نیم دارد و با کوفته و بخته
 بروغن گردکان جرب کنند و باده چندان غسل کف گرفته بشوند
 و بعد از آنکه شش ماه بگذرد استعمال کنند شربت یک درم
 تا یک مثقال و هر چند که بشود بهتر بود ان شاء الله
بر شربت جهت درد دندان چون روی نهند عظیم نافع بود
 و جهت قوی بنم درم فربردن ابر عظیم دارد تمام و چهار
 ساکن کند و قطع خون بکند صنعت این فلفل سفید و زرا
 از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال و زعفران پنج مثقال
 سبیل عاقر قرحا و افیون از هر یک یک مثقال مجموع کوفته
 با سه جندان غسل کف گرفته بشوند و بعد از شش ماه
 در میان جو نهاده باشند بردارند استعمال کنند و السلام
معجون خرباز بود و یک مثانه و کرده بریزند صنعت آن
 مغز تخم خیار با یک مغز تخم خرباز و مغز تخم کدو ج کالچ از هر یک
 پنج درم و حرا بهود پنجاه درم کوفته و بچکت با سه جندان غسل

و فرول ۴

گرفته بشوند **معجون کالچ** منقل شود و مندوزد در دکرده و نهاده
 صنعت آن بزرالنج و رازیانه از هر یک هفت درم مغز
 تخم خیار پنج درم حاضر افیون و مغز حلقون بریان کرده
 مغز قندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده و زعفران از هر یک
 سه درم ج کالچ بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع کوفته
 و بخته نیمه بشوند و بعد از شش ماه استعمال کنند و السلام
معجون عقیق جهت مثانه بغایت نافع بود صنعت آن
 عقیق سهوخته سه درم و خطی ناروجی یک درم و نیم زخیل
 یک درم فلفل و دار فلفل از هر یک دو درم پنج کالچ پنج درم جند
 سد شتر چهار درم مجموع کوفته و بخته بغسل کف گرفته بشوند
 و بعد از شش ماه استعمال کنند با لغز را شربت دانه
 و نالتح را نیم دانگ **معجون کالچ** خاصه تسهل سودا
 و بطن کزنج و خطی غلیظ صنعت آن بلبله سیاه پوست
 بلبله پوست بلبله کابلی آله فلفل افیون از هر یک دو درم
 اسطوخودوس سفیج نرید سفید جوف از هر یک پنج درم
 غار بقون سه درم حرا جورد و حرا از منی مغسول از هر یک دو
 درم و نیم مقومیا سه درم غسل کف گرفته صند و پنجاه درم و السلام
معجون خیار جهت نرید سفید جوف خراشید بروغن بادام
 جرب کرده نمک مندی خیل درم بخته خشک بیست درم و
 السوس از هر یک هفت درم رازیانه و افیون مصطکی
 از هر یک پنج درم مقومیا ده درم غسل خیار چتر صد درم
 روغن بادام حمل درم دارو با کوفته و بخته و مقومیا پنجاه
 تخم کرده دارو با روغن بادام جرب کنند و بغسل خیار چتر
 بشوند و غسل صند درم و شکر صند درم مقوام آورده بر سر
 نهند و معجون سازند و باید که غسل خیار چتر شش نریده باشد

شری بنی ثعلال با صفت سال نافع بود **معجون سورجان**
مخصوص است بادامی قوس و مفصل و عرق النساء و در شست
نافع بود صنعت آن سورجان مصری سه ثعلال فلفل
دار فلفل ورق خا از هر یک دو مثقال کون کوانی سیطرح
مندی از هر یک دو درم پوست پیچ کبر دو مثقال بلخ لفظی دو
ثعلال و نیم کف دریا دو مثقال تربید محوف خراسان
بروغن بادام جرب کرده چهل درم ز چهل صفت درم بود
بنی درم سقمونی سه درم و پوست بلبله زرد بنی ثعلال کوفه
و بنی با سه جندان غسل کف کوفه بنی شست صفت ثعلال
شری بنی **معجون سیبی** جهت مضغ طعام و قوت مجامعت
و قوت پشت و کرده بعایت سودمند بود و دواشتهای طعام
بدانکه صنعت آن قرقر بنی درم خولجان بنی درم
قرقر بنی درم و شش قفل مصری بنی درم مصطکی بنی درم جوز
بو داده درم بسا سه بنی درم اشته صفت درم ز چهل سه درم
قافله سه درم لسان العضا فی بنی درم سنبل الطیب ده درم
دار فلفل سه درم عاقر قرقر خا بنی درم نار مشک سه درم پوست
انجیر بنی درم زعفران سه درم عنبر یک درم مشک نیم درم خرد
اعظم سیاه درم روغن بادام ده درم غسل یک وزن و نیم ادویه
شری بنی تقدیر کنایه و الله اعلم **بسر الثالث فی جوارش**
جوارش شفقور مستعمل صنعت کند کرده سر در آدابه را با
زیادت کند و لغوط تمام آورد و خاصیت این بسیار است
اما اینجا کوتاه کردیم **احسان** تخم بلبلون تخم پیاز تخم کنده
تخم سلغم تخم اسپست تخم جرجر حب الرثا دگر نه مغز
خضر لسان العضا فی کف نقشر تخم ترب مغز جلعوز از هر یک
سه درم ز چهل شش قفل مصری خولجان دار فلفل از هر یک

دار چینی جوز الطیب بهمنین از هر یک دو درم سره شفقور بنی
خصی الثعلب ده درم دگر کا و خشک کرده سود ده درم دار
کوفه و بنی با سه جندان غسل کف کوفه بنی شست و بعضی
در این نسخه استقیل بریان کرده داخل می نویسند و مرکب با
که قطعا استقیل در معاجین کنند و ممکن نبود که از آنجا رشتند
بسیب تلخی و شربتی ازین جوارش دو درم بود با شست با با سه
تازم یا با با العسل یا با شست نافع بود **جوارش خشت الخدیجه**
و این را فخنوش خوانند سودمند بود جهت بواسیر و استرخا
معدوم و تناسلی مزاج و باده را زیادت کند و لون روی صاف
کند و دفع سریت انزال کند و قتی که چهل روز متواتر استعمال
کند اخلاط آن پوست بلبله کابلی آبله مقشر بلبله سیاه
پوست بلبله سیطرح مندی سنبل الطیب فلفل دار فلفل ز چهل
سعد کوفی از هر یک ده درم تخم صفت تخم کنده از هر یک
چهار درم خشت الخدیجه بدتر بسکه چهارده شش روز خواص شود
بعد از آن خشک کرده در سایه بریان کرده بروغن بادام و دیگر
بار سحق کرده صد درم غسل سه وزن ادویه دار و با بذران بسند
بعد از آن مشک ترکی دو درم اضافه کند و در ظرفی آبله کنند
یا قلعی یا چینی و بعد از شستن ماه استعمال کنند نافع بود
دو درم **نوعی دیگر جوارش** خاصیت وی است که کرده را
قوت دهد و لغوط تمام آورد و منی سفید را بد صنعت این
مغز بادام مغزسته فقر قدق مغز جلعوز کف نقشر از هر یک
خ درم بلبلون شش قفل از هر یک شش درم تو ذرین بهمنین
از هر یک سه درم تخم سلغم تخم ترب پیره تخم پیاز تخم انجیر
لسان العضا فی از هر یک دو درم تخم اسپست و کف سفید از
هر یک پست درم غسل سه وزن ادویه شری بنی یک مثقال تا دو

مثقال بود و نافع باشد **جوارش** چایینوس مستعمل بود
و این جوارش را خالصیت بسیارست همه اندامها را قوت دهد
و بوی دهان خوش کند و دماغها بشکند و بسیار بول که از سردی
مثانه بود باز دارد و سرفه بلغمی سرد و باده را قوت دهد و لون
را صافی کند و بادهای نا صوره و دیوانگی سرد و درد مهر که از سردی
بود نیک بود و نفوس و قوای او بهش سودمند بود و بواسیر
رنگ مثانه و کوره دفع کند و سیاهی موی را نگاه دارد هر که
بیشتر و یک روز استعمال کند از تن بیمارها خلاص یابد
و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال کنند صنعت آن
سنبیل الطیب قاقله و سلیمه و دارچینی خولجان سعد کوفی زنجبیل
زعفران قلع سفید از قلع و قسط بحرینی و عود بلسان ارده
حب الاس نصیب الذریع از هر یک دو درم مصطکی دو درم
قند بوذن ادویه مجموع کوفته و بخته بعل کف گرفته بپزند
شربت دو مثقال شکر از طعام و بعد از طعام شاید خورد
جوارش کوفی مستعمل سودمند است جهت سردی معده
و بهمای بلغمی و سودایی و سردی و انقباض و فواق که از سردی
بلغم بود زایل کند و از معاینه روحی است نافع بود اخلاط
زیره گرمانی در سر که خوب است بیکسان دود و بعد از آن در
سایه خشک کنند و بریان کنند و در ظل بغداد قلع سیاه
وزنجبیل چهار درم و درق سداب خشک چهل درم و کوره ار
ده درم مجموع کوفته و بخته باده جندان غسل کف گرفته بپزند
یک مثقال تان دو مثقال شکر بود **جوارش** سفره
سفره مستعمل معده را قوت دهد و اشتها باز دهد
و قولنج بکشد بد و مخصوص است بقولنج صنعت آن با صفا
پاک کرده از پوست بی آنه یک رطل پاره کند و در دو رطل

مثقال بخوبی تانها را شود بعد از آن فرد کیرند و از دیکت
آورد و بگویند و بخیل موی بیرون کنند و یک من غسل صابون
بر سر آن کنند و بگویند تا تانها تانها یک انعقاد دیگر شود
و این دارو را کوفته و بخته بران اقیانوس بزنند تا یکسان
شود و ادویه اینست زنجبیل از قلع و قسط از چینی از هر یک
دو درم میل قاقله صغار زعفران از هر یک سه درم مصطکی
بخ درم سفوف یا موده درم تربید سفید خوق خراشیده برین
با دام جرب کرده بی درم شربتی ازین جوارش از پنج مثقال
تا هفت مثقال با آب گرم نافع بود اشتها جیدن جهت قولنج
جوارش سفره مستعمل شکم بپزند و معده را قوت دهد
و قی باز دارد و در یک روی نیکو گرداند و اشتها طعام بیدار کند
اخلاط آن به اصفهانی از پوست و آنه پاک کرده و در
پاره کنند و سرکه بر سر آن کنند و بگویند تا تانها شود
بگویند و یک رطل غسل صاف کرده بر سر آن کنند و باس
آمنه بگویند تا تانها منعقد شود و فرد کیرند و بخیل و قلع
دار قلع از هر یک چهار درم تخم کرفس یا خواه از هر یک
دو درم زعفران دو درم مجموع کوفته و بخته بران اقیانوس
د بختانند که یک سان شود شربت چهار مثقال **جوارش** سفره
قولنج را بکشد بد و غیر البول را نافع بود **اخلاط آن** بپزند
از بختی زیره گرمانی قلع اسالیون زنجبیل و قلع سفید از
هر یک دو درم و نیم سفوف یا موده درم تخم بپزند و آنه
با دام سفید کرده و درق سداب از هر یک دو درم تانها
خوب بپزند بکشد بد و بگویند و بزیال و نه بپزند و غسل کف
گرفته سه وزن بر سر تانها کنند و از دماغ بپزند و بپزند
مثقال تا هفت مثقال با آب گرم جهت قولنج نافع باشد

جوارش **مستعمل** با هنرمه را قوت دهد و اشتهای طعام را
 کند و معده را قوت دهد و بطن و رطوبت دفع کند صنعت آن
 قزقل سه درم قاقله یکبار و درم اعود خام پنج درم زعفران
 یک درم سبیل الطیب دو درم مصطکی سه درم سببانه درم
 جوزا الطیب یک درم قزقل دو درم پوست انجیر پنج درم زنجبیل
 یک درم دارقفل یک درم نبات دو درم **جوارش غنی** **مستعمل**
 غنی است به یک مثقال نبات یکین نبات را بقوام آورند
 و از سرانش فرو گیرند چنانچه زخم است و بنیر برزند تا بپزد
 آید و غنیه در آن اندازند و بر تیر دریا که حل کنند و برزند یک
 و بعد از آن بر روی سنگ ریزند و بکار و برند و بردارند
 و استعمال کنند **جوارش مصطکی** سودمند بود برای
 معده و کربد با دمای آن و بطن دفع کند و آب زفتن از دهان
 باز دارد **صنعت آن** **مستعمل** دو مثقال و نیم قند سفید
 یک من مصطکی به آب تر کنند و در باونی سخن کنند و آن زبان
 که تیر زده باشند نزدیک آن بود که بر سنگ ریزند و بردارند
 استعمال کنند **جوارش ابله** ابله در شیر خوب است ده درم
 عود خام پنج درم پوست برنج سه درم پوست پیرون است
 سه درم مصطکی پنج درم کوفته و بخته قند سفید یک من چنانچه
 ذکر رفته شیرینی و مثقال بعضی سبیل و خولجان و لیمو
 از هر یک مثقالی داخل میکنند و بعضی **جوارش فواید**
 مولف گوید که این جوارش پیش ازین کسی ترکیب کرده است
 و این صنعت فاضله نیست معده را قوت دهد و فی با زارد و
 و دل و روده را قوت دهد و دفع صغرا و شلج آن کردن در
 خمار کند **صنعت آن** آب انار ترش و شیرین و آب سیب
 و آب حامض را به آب لیمو دبه اصفهانی و بلخی و آب غوره و آب

زرشک و آب سماق و اگر کیمیل بود آب کیمیل تراضافه کنند مجموع
 مساوی مجموع بوشانند و بی تا یک من یا یک چهار یک است
 بعد از آن از سرانش فرو گیرند و قند صافی کرده بقوام زیاده
 آورند چنانچه نزدیک آن بود که بپزد و فرو گیرند و در زیر زدن
 آن آبها میریزند و بیشتر زنده چنانکه خوانند بعد از آن
 بر روی سنگ ریزند و برند و بردارند و استعمال کنند و باید
 که آبها که جوشانند به باقم بوشانند بغیر حامض و لیمو و بعد از آن
 که فرو گیرند آب لیمو حامض بر سر آن کنند و بکار و برند چنانچه
 ذکر رفت **جوارش انار** **مستعمل** بکیرند آب انار ترش و
 بقوام آورند چنانچه در قوا که ذکر رفت و نبات بقوام زیاده
 آورند و هم بدان طریقه بسازند **جوارش زرشک** **مستعمل**
 بکیرند آب زرشک تازه و اگر تر نبود زرشک خشک که بغیر
 سرخ و خوب بود و بوشانند و داغ کنند و بیالایند و بقوام او
 چنانکه گفته شد و با زنده بخورند **جوارش غوره** **مستعمل**
 آب غوره بقوام آورند نزدیک رب غوره و قند به قوام زیاده
 آورند و در زیر زدن آب غوره بدان میریزند و بعد از آن بر
 ریزند و برند **جوارش نابج** و حامض قند و برین دو جوارش
 زیاده تر از قوام لیمو به باید چنانکه در قوام انار و قوا که باید
 و انش لیمو که از انش ایشان به باید و صنعت این مشهور
 و معروف **جوارش جمع** قند صافی کرده بقوام قرض فواید
 آورد و سرکه و نفع عیاضی نهند چنانچه ترش شود و طعم
 نفع روشن بود و بعد از آن بر سنگ ریزند چنانکه عادت است
باب سیم فی الاطریقت اطریقت بزرگ **مستعمل**
 سودمند بود بواسیر را و لون نیل و گرداند و باه را زیادن
 کند و معده را قوت دهد **صنعت آن** پوست بلبه کاه

بلبله سیاه پوست بلبله زرد امله مقشر پوست بلبله از هر یک
ده درم گرفته و پخته و بروغن بادام حریث کرده با حنظل
عسل کف گرفته برشته شود و بعد از دو ماه استعمال کنند
و قوت این اطر بنیل تا سه سال به ماند **طر بنیل کو جک مستعمل**
سودمند بود استرخا و معدوم و رطوبته آن و بواسیر را دفع
کند و ذین را یکی گردانند **خلاط** این پوست بلبله کاهی
بلبله سیاه پوست بلبله زرد امله مقشر پوست بلبله از هر یک
ده درم گرفته و پخته و بروغن بادام حریث کرده با حنظل
عسل کف گرفته برشته شود و بعد از دو ماه استعمال کنند
و قوت این اطر بنیل تا دو سال به ماند **طر بنیل کو جک مستعمل**
تا دو مثقال تا دو مثقال **طر بنیل کینه** هفت صداع که از تنی معده
عظیم نافع بود **طر بنیل کینه** پوست بلبله کاهی پوست بلبله
امله بلبله سیاه کینه خشک اخرا مسادی و بعضی بلبله
نمی کنند مجموع گرفته و پخته و بروغن بادام حریث کرده با حنظل
عسل کف گرفته برشته شود و بعد از دو ماه استعمال کنند
یک مثقال تا دو مثقال نافع بود **طر بنیل کینه**
از رخ مقشر ده درم حنظل پنج درم قسطنج درم تربد ابلح
جوزنج درم قنیل سه درم تو مس سه درم افنین رومی
سه درم شیخ ارمنی سه درم افیمون و اطر بنیل سه درم
نقطی خردل یکض تخم قنطریل سه درم سعد و اسن هر یک سه
درم عسل صافی سه درم اخرا شسته دو درم تا سه درم تغایت
نافع بود **طر بنیل کینه** **طر بنیل کینه** **طر بنیل کینه**
طبیعتی گرم و خشک بود و قوت معده بد خالصه که با پوست
مرتا کرده باشند **طر بنیل کینه** بشانند از رخ بزرگ که از آذینا
خوانند و با تو گویند و زردی آن پاک کنند و ترشی جدا کنند و

بعد از آن گوشت بالک در دیک اندازند و با آب بکوشند
تا نیم کینه شود پس برون آورند و بنشانند و غسل کنند و سبب
بر سر آن کنند و به اتنی بغایت آب است بکوشند تا بقوام
آید و اگر نهند خواهند بمین سیل **طر بنیل کینه** **طر بنیل کینه**
بجاعت را قوت دهد و باه را زیاده و غوط تمام آورد و صنعت
بستاند شفا قل نان و اگر نان نبود از آن خشک بخوبی
بکشان روز و آن آب بریزند و یکش روز دیگر بخوبی بشانند و سوم
روز بمچین کنند و بعد از آن آنرا مقشر کنند و بخوشانند تا نیم
کینه شود پس عسل صافی بر سر آن کنند و بکوشند تا بشانند
تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرفی بستر کنند با چینی تا جمل روز
و بعد از آن استعمال کنند **طر بنیل کینه** **طر بنیل کینه** **طر بنیل کینه**
کند و استنفا را نافع بود و قوت لیث بهد و سینه را
بکوبانند صنعت آن بشانند جوز تر بزرگ خوب ذوب
آن بخراشند شک و بارها بقدر ارادت کو حکم کنند و خوب
اندرون آن بپزند و با قندی آب غسل بخوشانند تا نیم
کینه گردد و بعد از آن برون آورند و دیگر عسل صافی بر سر آن
کنند و اندکی بخوشانند و فرو گیرند و در ظرفی بستر کنند تا جمل روز
پرون ظرفی می شود **طر بنیل کینه** **طر بنیل کینه** **طر بنیل کینه**
و دل بغایت نافع است صنعت آن بشانند سبب صنعت
پنجاه عدد یا صد عدد آن مقدار که خواهد و در دیک کند و با آب
بخوشانند تا نیم کینه گردد و قند صافی کرده بر سر آن کنند و بخوشانند
چند آنکه سبب رنگ را بگردانند و تر مرده شکل شود و بعد از آن
فرو گیرند و در ظرفی چینی بستر کنند و بعد از آن جمل روز مستعمل کنند
و باید که پوست سبب بخراشند **طر بنیل کینه** **طر بنیل کینه** **طر بنیل کینه**
وی زیادت از مرئی سبب بود در لغویست معده صنعت آن

بستانند به اصفهانی خوب شیرین و پیاو کند پارهای کوچک و با
 آب بچوشانند تا نیم خسته گردد و قند صافی کرده بر سر آن کنند
 و بچوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف کند و بعد
 از چهل روز استعمال کند **کند مریه** جهت قوت
 معدی بقایت نافع بود و صنعت بر آن بستانند بلخی اصفهانی
 بی کره و با آب بچوشانند چند ایک رنگ بگردانند و بعد از آن
 در ظرفی بنشیند و بعد از چهل روز استعمال کند **ادری مری**
مستعمل حرارت ساکن کند و طبیعت نرم دارد و تشنگی
 بستاند و نافع بود و صنعت بر آن بستانند اگر چه اصفهانی
 با نجاری و با آب بچوشانند تا نیم خسته گردد و قند صافی کرده بر
 آن کنند و با تشنگی آسته بچوشانند تا بقوام آید **ادری**
مری **مستعمل** سینه را بغایت سود دهد و تشنگی و قند را شوی
 بود که دردی ضلایی باشد **احضای** آن بستانند که و تازه
 نماز که پوست آن بچاشند و مغز آن بیند از دیاره کتب
 مانند انگشت و در دیک اندازند و با آب بچوشانند تا نیم
 خسته گردد و غسل بر سر آن کند و قدری آب و بچوشانند تا بقوام
 آید و اگر بقیه می خواهد بمبین **سپیل مری** **خیار** **کند** **مستعمل** دفع
 حرارت و تشنگی بکند **احضای** آن بستانند پوست جبار کرد
 و سه شبها نرود در آب بچوشانند و بعد از آن و بیرون
 آورند و یک شب نرود در آب بچوشانند و دیگر نرود
 آورند و سه شبها نرود در آب بچوشانند و بعد از آن بر سر
 آن تشنگی نهند و قدری غسل بر سر آن کنند و بچوشانند
 تا نیم خسته شود و بعد از آن فرو کنند و بنهند تا آن آب بیاید
 و دیک در غسل مصفی اندازند و بر سر آن تشنگی نهند و بچوشانند
 تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف کند و بعد از چهل روز

استعمال کند **مری** **مستعمل** جهت لقوم و قوی روحی بقا
 نافع بود و مصروع را بغایت سود دهد **صنعت** آن بستانند
 و ج نرود و سه شبها نرود در آب بچوشانند و بعد از آن
 بیرون آورند و قدری آب و غسل بر سر آن کنند و بچوشانند
 تا نیم خسته شود و بیرون آورند و غسل مصفی بر سر آن کنند
 و بچوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کنند
جوز مری **با** سودمند بود معده سرد را و کرده سرد را و
 باه را زیادت کند **صنعت** آن بستانند که و کان نرود که هنوز
 پوست آن صلب نشده باشد و پوست آن صلب شده باشد
 و پوست از وی جدا کند و در دیک کند و غسل مصفی بر سر آن
 آن کند و بچوشانند تا تشنگی آسته و سه جوش و بعد از آن در
 ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال کند و تا چهل روز که
 استعمال کند دست از تشنگی ظرف باز ندارد و السلام
مری **با** **ادام** **مستعمل** سودمند بود سرفه را **صنعت** آن
 بستانند با دام فرو و تشنگی کند و در دیک کند و دو شاب
 و آب چند ایک آنرا پیوسته بچوشانند بر سر آن کند و بر سر
 تشنگی نهند تا دو سه جوش سبک بزنند و فرو گیرد و سه روز را
 کند و بعد از آن بیرون آورند از دو شاب و در دیک کند
 و غسل بر سر آن کند و دو سه جوش سبک بزنند و فرو
 گیرد و در ظرف کند و تا چهل روز ظرف می شود و بعد از آن
 استعمال کند **مری** **با** **مستعمل** سینه را نرم کند و سرفه
 که از حرارت بود زایل گرداند و تشنگی حلق دفع کند
صنعت آن بستانند کل بنفشه خوب نان و یا بد که قطعا
 و بال با آن نبود و در دست باله ناکشته شود و اگر خواهد با
 قند بگوید و در هر یک من سرفه و من قند سینه کند و بعضی

هر یک من بهشت چهار من قند می کنند و در آفتاب می برند
تا چهل روز هر یک را در دو شب با نگاه در هم بر کنند و بعد از چهل
روز استعمال کنند **حلجین شکر** سودمند بود بلغم را و قوه
معده بدید و بغایت با صبر را نافع بود صنعت آن بشان ذوق
کل نان بکین و قند سفید و دمن و اگر خواهد چار من و بهین
در خمیره بنفشه کشته شد بسازد **حلجین علی** سودمند
بود سردی معده را و استسقا و سردی حلق و سوا الهضم که
سردی بود صنعت آن همچنان کلفت است که کشته شده است
حلجین مستعمل قوت دل و دماغ و معده بدید و از
جمله نفع خاست صنعت آن بشان ذوق و بهین که کلکین
می سازد بسازد **حلجین کاو زبان** از ادویه قلبی است نافع
سوداراد نفع کند و خفغان زایل کند و سردی بلغمی را نافع بود
صنعت آن بشان ذوق کاو زبان و در هر یک من کل
کاو زبان دمن قند اضافه کند و بگوید و هر چه حلجین
و حلجین لسان التور است باید که قندی بود و اگر غلیظ
نبین غسل و بنمی قند اضافه کنند بهتر بود و جهت تفریح و دفع
ناده سودا عظیم نافع باشد و الله اعلم بالصواب
سبب الکادیس فی الاثر به و الیروب المستعمل
شراب غلاب سرد و تر بود جهت سردی و غلبه خون و احمی
ماثر و جدی و حصیه و درد سینه بغایت نافع بود **صنعت**
بشان ذوق غلاب جرجانی یک چهار یک و درد دمن آب بگویند
با باز دود ایک اید و در دست مالند و صافی کنند و یک من قند
صافی کرده بر سر آن کنند و بگویند تا بقوام آید شری
از ده درم ناده مثقال شایب شراب نیم فراسه و تر بود
سودمند بود جهت سردی و درد سرد سینه و شکم نرم دارد و جهت

معه و خشونت سینه بغایت نافع بود صنعت آن بشان
یک و نیم نعلوفر خوب تازه و بگویند و صافی کنند یک من
قند صافی کرده بر سر آن کنند و بگویند تا بقوام آید شری
از ده درم ناده مثقال نافع بود **شراب بنفشه** معده بود
سردی و تر بود سودمند بود جهت ذات الحبه و ذات البریه
و درد کرده و بول براند و شکم براند و سینه و حوض و سرفه
که بابت بود عظیم نافع بود صنعت آن بشان بنفشه تازه
و کل آن بیک یک چهار یک ریزد و بیالاید و بهین قند صافی
کرده بر سر آن کنند و بگویند تا بقوام آید و اگر خواهد که
سهل بود پنج نوبت بنفشه مکرر کند چنانچه یک من و چهار
یک بنفشه برینود خشک بود یک و نیم خشک غرض یک چهار
یک بنفشه تر کند **شراب دینار مستعمل** ذات الحبه و خراش
جگر بغایت نافع بود و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشانند
سوا القیه و استسقا سودمند بود صنعت آن بشان
خم کاشنی پست درم پوست بچ کاشنی تازه می درم نعلوفر
ده درم کاو زبان ده درم ورق کل سرخ پست مثقال خم
کشوت در کتان پست پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر رخ
مثقال بود شاید که ادویه بغیر از ریوند بگویند و صافی کنند
و قند صافی کرده یک من بر سر آن کنند و بگویند تا بقوام
آید و ریوند چینی سوده بخور نیمه سیره بکیر و بر سر آن کنند
شراب بروری پوست بچ کاشنی درم کاشنی
پست درم رازیانه ده درم کرم کرفس ده درم پوست بچ کاشنی
دو درم بگویند و بیالاید و قند صافی کرده یک من و نیم
بر سر آن کنند و بگویند تا بقوام آید شراب دینار مستعمل
جهت صلیق النفس و بود سعال بلغمی بغایت سودمند بود

صنعت آن بتاندهای سی آن سیتان پناه دانه
سفید پیت دانه میوزطانی پیت دانه پناه دانه
درم برسیا و شان مفت دوم تخم خطی و تخم حیایی از هر یک
بخ درم پنج نمک خراشید مفت دوم و در آن نمک دیگر فرا بپوش
بخ درم اصفافه می کشند و جوشانند و صافی کنند و یک من فند
حیایی کرده بر سر آن کشند و جوشانند تا بقوام آورد و است
شراب خشی سر و نیز بود سودمند بود سینه و
کرم و بخوابی و زلزله و ریشهای سینه بخت نافع بود و خوار
نشانند **صنعت آن** بتاندهای خشی سر بر یک با پوست صندل
نیم کوفته کند و در دو من و نیم آب جوشانند اگر آب باران
بهتر باشد تا باز دود آنک آید و فرو گیرد و بیاید و فند
کرده دو من بر سر آن کشند و جوشانند تا بقوام آید و بعضی
سینه خشی سر با پوست بتاندهای خشی سر با پوست نیم کوفته
و جوشانند چنانکه ذکر رفت و بسیار نافع بود **شراب صندل**
سودمند بود جهت صنعت دل و جگر کرم و تب مخرق باشد
صندل مفا صری و بوسمان بسیار نیست مثقال و اگر بکلاب
خواهد یک شایر و بکلاب خویسانند و اگر ترش خواهد بود
با سرکه مر که ام که خوانند صندل در آن خویسانند آن مقدار
که کفایت باشد و بعد از آن بیاید و فند صافی کرده یک من
آن کشند و جوشانند تا بقوام آید **شراب لیمو** سر و خشک
و اندک حرارت در او با سینه قوت معده بد و صندل
و با صندل را باری دهد و دفع فی کند و خمار را سودمند بود
بتهای صفراوی را بیل کند و ششانی نشانند **صنعت آن**
بتاندهای خوب قلاب آن کبر و فند صافی کرده بقوام
زیاده و فندی کلاب آب لیمو آن مقدار که کفایت بود بر دل

ریزد و اگر یک دو خوش نهند شاید و اگر خشک خواهد از آن
فرو گیرد و بر سر آتش آهسته نهند و آب لیمو بر آن میریزد
و نیز فند تا آن زمان که تمام شود **شراب خشی** سر یک
دی مانند شراب لیمو است که گفته شد و منافع آن هم منافع
لیمو است بلکه زیاده تر شراب سبب بهترین آن بود که
از سبب شامی یا اصفهانی نهند و طبیعت آن سرد و خشک
بود و قوت فم معده بد و خفا بر اسودمند بود و فی سکن
کند بتاندهای اصفهانی خوب شیرین و مغشای کند و دانه
از وی بیرون آرد و بگوید آب آن بکشد و هر یک من آب
نیم فند صافی کرده بر سر آن کشند و جوشانند تا بقوام
شراب سحر صنعت آن مانند شراب سبب است
که گفته شد اما به ترش و شیرین سرد و باید که کشند شراب خشی
قوت معده بد و جگر را نافع بود و فی دفع کند و صندل
و زمان آبستن را نافع بود **شراب فواید** آب به و آب
و آب بخی و آب انار ترش و شیرین آب سماق و آب رکن
و آب کحل مسادی بکبر آب غوره و حامض و لیمو فلهای اضم
کشند شاید آن ابها جوشانند تا بنیم باز آید و هر یک من
آب یکمن فند صافی کرده بر سر آن کشند و اگر نیم کشند
بهتر باشد و جوشانند تا بقوام آید **شراب سمرقندی**
طبیعت نرم و آرد و صندل کشند و دفع حرارت کند و قوت
معده بد **صنعت آن** بتاندهای سمرقندی زرد تا زرد یا
کرده از دانه و خوشه یک من در چهار من آب نهند تا باز
دود آنک آید و فرو گیرد و بیاید و دمن فند صافی کرده
بر سر آن کشند و جوشانند تا بقوام آید **شراب انار ترش**
فی باز دارد و قوت معده بد **صنعت آن** بتاندهای انار ترش

و بگوشتانند تا به نیمه آید و بهر یکمن آب انار نیم فنجان فی کرده
بر سر آن کند و بگوشتانند تا بقوام آید و اگر قدری آب
نفع عتاق تا نه احتیاج کند شاد به شرب آب نفع عتاق
انار و شرب شیرین که با پیران گشت با شند و بگوشتانند تا
باز نیمه آید بعد از آن آب انار جویند یک من و آب نفع
نارده نیم فنجان فی کرده یک من بر سر آن کنند و بگوشتانند
تا بقوام آید **شراب جاقن** بشانند آب آلوک ساهو
فریه یک کس و بشوید پاک و در پنج آب بگوشتانند تا بقوام آید
نیمه و فرو گیرید و بدست مالید و صافی کند و یک من نیم
قد صافی کرده بر سر آن کند و بگوشتانند و بعد از آن بر
استعمال کند **شراب کل مکر** و این سهل صغیر بود و طبعی
بشتانند **صفت آن** بشانند دوق کل سرخ بی تخم یک
و در پنج من آب بگوشتانند یک بیالاید و دیگر یک را غلظ
کل بر سر آن کند و همچنان که غلظت نوبت مکر کند و باز
قد صافی کرده دو من بر سر آن کند و بگوشتانند تا بقوام آید
بشرین تاسی درم تا چهل درم شاید با سنگین قدری آب
برف **شراب ریاس** یک بکشد و فی باز از دوق دفع خواهد
صفت آن بشانند ریاس قلابی خوب و سروین آن بپزند
و بکار دجولی پاک کنند و همادنی سنگین بکشد و بکشانند باز
و بشتانند و در قدحی کند چینی کند و زمانه کند و باز از قدحی
دیگر بیالاید آهسته چند نوبت بیالاید و هر بار از نخ درین
قدح باشد و بپزد تا تمام صاف شود بعد از آن قدح صافی کرده
بقوام زیاده آورد نزدیک بشتانند و آب ریاس صافی بر آن
نیز زد و باید که یک سنگین باشد و هیچ بپزد نه باشد و این
وی استه بود تا تمام شود **شراب غوره** قایم تمام ریاس

در طبیعت بکشد آب غوره خوب و صافی کند و بگوشتانند تا بقوام آید
و بیالاید و صافی کند و بهر یکمن فنجان من آب غوره
بر آن بند و بگوشتانند تا بقوام آید و اگر خواهد که بغایت
ترش شود هر یک من قد را بهین آب غوره بند و با شرب
نیم بقوام آورد **شراب مود** بکشد مود دانه نان و بکشد
و آب آن بکشد و صافی کند و بگوشتانند تا باز نیمه آید و اگر دانه
مورد تا نه بشود بستانند خشک یکمن و در چهار من آب
پزد تا یک من بماند و فرو گیرد و بدست مالید و صافی کند
و نیم فنجان فی کرده بر سر آن کند و بگوشتانند تا بقوام آید
فرو گیرد و استعمال کند و این سرد و خشک بود شش و سینه
و نافه بود و قوت معده بغایت بدید و شکم بندد و اسهال
شراب توت بشانند توت سیاه و آب آن بکشد و
صافی کند و بپزد تا نیمه آید و پنج رطل از آن در سه رطل قد
صافی کرده بگوشتانند تا بقوام آید سودمند بود جهت درد
کلو و خنقی و درم گرم **شراب نارغذ** بشانند انار غدا
و آب آن بکشد و صافی کرده بگوشتانند تا باز نیمه آید و بهر یکمن
آب انار جویند یک من قد احتیاج کند و بگوشتانند تا
بقوام شربت آید شراب انجیر قوت کرده بدید و باه
بفراید و غوطه تمام آورد و منی پیزاید و صافی پاک کند
از تمام علتها و قوت مجامعت بدید بشانند خود یکمن
و در پنج من آب پزد تا باز دو دانگ آید و بعد از آن بشانند
انجیر خوب دو من و در پنج آب بگوشتانند تا یک من و نیم بماند
و بیالاید و طبع خود بر سر آن کند و خود انجیر پزند از دو
یکمن و نیم غسل بپزد بر سر آن کند و دار چینی و خولنج و
قرنفل و سنبل الطیب از هر یک بکشد و زعفران شاخ نیم درم

مجموع نیم گرفته در صره بند و در آن اندازد و بجوشاند تا بقوام
آید و فرو گیرد و استعمال کند شربتی بخ متقال لغت کند شربتی
عذا و بعد از غذا نیز شربتی با آب گرم خورد مهم شربتی با آب گرم
شربتی با آب گرم در افوت و بدو تو حش سودا سی را از ابل
کند بکشد آب لسان الثور قطره یک من د آب با در بخوبی یک من
و غسل صافی یک من بر سر آن کند و بجوشاند تا بقوام آید
وزعفران یک درم در آن حل کند و اگر بخت خواهد شد و اگر
کا و زبان نرسد بستاند کا و زبان خشک چهل متقال و درین
کلاب خوب اند و بجوشاند و بیالاید و یک من غسل کف گرفته
بر سر آن کند و بجوشاند تا بقوام آید شربتی ده درم تا فو بود
شربتی با لنگوشتان و لنگوشتان یک من و کا و زبان خشک
سی درم بجوشاند و اگر آب با لنگوشتان و سی متقال و بیالاید
و یک من غسل کف گرفته بر سر آن کند و بجوشاند تا بقوام آید
و بعضی در شربتی با لنگوشتان می کنند و اولی آن بود که بکنند
اگر احتیاج بدان بود و طیفه طیب بود ترکیب آن را گویند
خواهد بین سبیل که گفته شد **شربتی با اسطوخودوس**
اسطوخودوس ده درم برسیا و شان ده درم عود الصندل ده درم
بخ مشک بخ درم کا و زبان بخ درم را زبانه بخ درم تخم کرفس
بخ درم تخم خطمی بخ درم بنفشه بخ متقال کل سرخ که متقال
منقی سی از آن سبتان سی از آن آدویه در شربتی رطل آب
بجوشاند تا باز در رطل آید و بیالاید و یک من قند صافی کرده
بقوام آورد و چون سرد شود در ظرف کند شربتی ده درم تا
ده متقال تا فو باشد **شربتی با آب سبیل** آب سبیل کافوری
یا اصفهانی یا شامی بجوشاند تا بقوام آید و فرو گیرد و نظیر
کند شربتی ده درم و استعمال کند **شربتی با آب سبیل** به بکشد آب به

ترش و شیرین و چنانچه ذکر رفت در سبیل به دوم رطب
بدین نوع بود **شربتی غوره** بستاند معده را تا بخ و بکوبد
و آب آن بگیرد و بجوشاند و با متد غوره بسازد که میگوید و سلم
میگوید آب به ترش و شیرین ده رطل شربتی با کهنه میگوید
بخ رطل لغت به را در شربتی خوبا متد یک شربتی با زوز بعد از آن
بجوشاند و بیالاید و با زیر سر آب به کند و با هم بجوشاند
تا فو باز آید و فرو گیرد و بیالاید و با زیر سر آب به کند
و غسل با قند که خواهند و در رطل و نیم در آن اندازند و در آن
در صره بسته اگر خواهند در آن اندازند و بجوشاند و زبان
زبان کینه دارومی بالند تا تمام شود و زنجبیل نیم درم میل نیم درم
قرنفل نیم درم مصطکی نیم درم عود نیم درم زعفران رسته یک
مشک دانه **شربتی با سبیل** یک من و ششکلی بستاند و با
معده را از بلغم پاک کند و شربتی را موافق بود و جگر را
قوت دهد و صغیر را بکشد و صحت بخوری را نگاه دارد
لیکن باه را نقصان دهد صنعت آن قند صافی کرده را سه گرم
سقید بر سر ریزد آن مقدار که کفایت باشد و قندی کلاب و اگر
آن بود که در دیک سبیل سازد و بجوشاند تا بقوام آید و با زیر سر
در او ابل کند تا چون بقوام آید سه گرم تمام باشد **شربتی با سبیل**
قوت معده و جگر دهد و اشتها بیدار کند و سبیل بکشد
زنا قهرا عظم شود مند بود صنعت آن بکشد به اصفهانی
و کواهی خوب خوشبوی و از دانه پاک کند و بکوبد و آب آن بکشد
و یک من آب به و یک من قند صافی کرده و یک چهار یک بر سر
بند و بجوشاند تا بقوام آید و اگر چند بار به در آن اندازند
باشد **شربتی با سبیل** سه درم سبیل یک من و سبیل و سبیل
ز ابل کند و بول بزنند و ششکلی بستاند و شربتی را سه درم باشد

صنعت آن تخم کاشنی و تخم خرب و تخم چارون و خیار با
از هر یک پنج درم پوست تخم کاشنی پوست تخم چارون از هر یک
ده درم مجموع نیم گرفته کنند و در سه رطل آب می میثال
بجویند یک شب آن روز بعد از آن بخوشاند و بیالاید و یک
قند صافی کرده بر سر آن کند و بخوشاند تا بقوام آید و اسه
سکنجبین برودنی گرم سده هر دو معده بکشد و بول براند
و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سواالشه نافع و
و تشنگی بدرد و ساکن کند صنعت آن پوست تخم کاشنی
پنج گرم پوست تخم چارون از هر یک مثقال ده تخم کاشنی
از یانه اینسون تخم کاشنی تخم کشتوت از هر یک پنج درم
غانت ریوند چنی از هر یک دو درم مجموع نیم گرفته در سه رطل
آب و چهار یکی سرکه خوب سازند و می می کاند و در یک
سرد گشته شد **سکنجبین برودنی یونانی** تخم کاشنی تخم خرب و تخم
خیار ده تخم خیار با لک از هر یک ده درم نیم گرفته تخم از یانه
سه درم پوست تخم کاشنی بویا مجده درم ریوند چنی پنج مثقال
بنات یکین سرکه چهل خا که گفته شد پیروز و ریوند شیر
چنانکه در شراب دینار ذکر رفت سکنجبین عضلی سرکه
عنصل یک چهار یک غسل مصفی یک من خوشاند بخوشاند و
تا بقوام آید جهت صفتش از استسقا و دیو و سعال بلغمی
و سعال قدیم نفع یافت نافع بود **سکنجبین برودنی معتدل** سده
چند و سیر بکشد و بول براند و بهای هر یک را نافع بود تخم
کاشنی تخم کرفس تخم از یانه از هر یک سه درم تخم خیار ده تخم
خرب از هر یک پنج درم پوست تخم چارون از یانه پوست تخم کاشنی
از هر یک ده درم و مجموع نیم گرفته به یک چهار یک سرکه در سه رطل
آب چنانچه ذکر رفت و یکین قند صافی بقوام آورد شراب

عود قناری و سک بغدادی هر یک پنج درم سنبل دو درم قنصل
دو درم مصطکی دو درم جوز بویا دو درم و نیم گرفته در چنی
کنند و اندر دو من کلاب بخوشاند و سیر درم صره می مالند
تا کلاب به نیمه آید صره از وی بیرون آرند و یکین قند
بر سر آن کنند و بقوام آید و در آنکی مشک اضافه کنند سیرینی ده
درم نافع باشد **سکنجبین برودنی معتدل** سده هر دو معده بکشد و بول براند
و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سواالشه نافع و
و تشنگی بدرد و ساکن کند صنعت آن پوست تخم کاشنی
پنج گرم پوست تخم چارون از هر یک مثقال ده تخم کاشنی
از یانه اینسون تخم کاشنی تخم کشتوت از هر یک پنج درم
غانت ریوند چنی از هر یک دو درم مجموع نیم گرفته در سه رطل
آب و چهار یکی سرکه خوب سازند و می می کاند و در یک
سرد گشته شد **سکنجبین برودنی یونانی** تخم کاشنی تخم خرب و تخم
خیار ده تخم خیار با لک از هر یک ده درم نیم گرفته تخم از یانه
سه درم پوست تخم کاشنی بویا مجده درم ریوند چنی پنج مثقال
بنات یکین سرکه چهل خا که گفته شد پیروز و ریوند شیر
چنانکه در شراب دینار ذکر رفت سکنجبین عضلی سرکه
عنصل یک چهار یک غسل مصفی یک من خوشاند بخوشاند و
تا بقوام آید جهت صفتش از استسقا و دیو و سعال بلغمی
و سعال قدیم نفع یافت نافع بود **سکنجبین برودنی معتدل** سده
چند و سیر بکشد و بول براند و بهای هر یک را نافع بود تخم
کاشنی تخم کرفس تخم از یانه از هر یک سه درم تخم خیار ده تخم
خرب از هر یک پنج درم پوست تخم چارون از یانه پوست تخم کاشنی
از هر یک ده درم و مجموع نیم گرفته به یک چهار یک سرکه در سه رطل
آب چنانچه ذکر رفت و یکین قند صافی بقوام آورد شراب

بالد و صافی کند و فلوکس خیار چیرست متعال در آن حل کند
قد سفید بپوشد اضافه کند و باز دو جوش بدد و مغز تخم چارین
و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم مغز به دانه سه درم با قند
سفید کرده ده متعال جیاده است درم کل خطی پنج درم جلیبوس
کوفته و بخت و بدان **بهرت** و بخت متعال روغن بادام
شیرین اضافه کند **لغوق خشک** سودمند بود فوله و در پها
شش و خون رفتن آن و سرفه گرم میزد بود بستاند صد
عد و حشاش برزک و دانه دانه آن بزدن آورد و در پنج
آب خویساند یکس نوز و بخت اند تا بقوام آید و فله
وضع عسل و کثیرا و نشاسته از هر یک پنج درم کوفته و بخت
بدان **بهرت** لغوق و ت التوس سودمند بود فصول نوز
که در سینه جمع شد باشد و رب التوس و کثیرا مغز بادام
سفید کرده تخم را زبانه از هر یک جودی کوفته و بخت با عسل
کف کوفته **بهرت** روغن بادام اضافه کند شربتی یک
تا دو متعال لطیف روفا باشد مناسبت باشد انشا الله
باب اکثر من فی السقوف سقوف خب ارمان المستعمل
سودمند بود اسهال که از ضعف معده و روده بود و قوت آن
بدد اما دانه ترش و شیرین بریان کرده پست درم تخم مورد
بلوط و سماق و زیره کرمانی پست سنجید شیرین بریان کرده و فله
نطی خروب شامی از هر یک ده درم سک و عود در آب
هر یک یک متعال کوفته سقوف سازد شربتی پنج درم تا بخ
متعال و مجموع سقوفات قوت آن تا دو ماه باقی است بجز
ضعیف شود **سقوف مقبلا** سودمند بود اسهال که
و ترخ و ضعف معده و بواسیر با بغایت نافع بود حب الرشاد
بریان کرده یک چهار یک زیره کرمانی **بهرت** که خویساند و خشک

پست متعال بزرگ کتان و بزرگ کرات ابلج اسود از هر یک
ده متعال مصطکی پنج درم بیلله سیاه در روغن زیت بریان
کند و دارو با عه کوفته و بخت بغیر از حب الرشاد که آن
نیم کوفته باشد و بعضی بیلله کاجی در روغن زیت بریان
کرده اضافه می کند شربتی یک متعال تا دو متعال بر سر
سر باز خورد سقوف الطین مستعمل سودمند بود و بخت را و
اسهال مراری و از اسقوف نشاسته خوانند بگو تخم ریحان
تخم خروشا سسته تخم حماض صمغ عربی کل رمنی طباشیر از هر یک
ده درم صمغ عربی و کل رمنی و طباشیر و نشا و تخم حماض
نیم کوفته کنند و بخت در آن میان کنند و خلط کنند و باید که مجموع
بریان کرده بود بغیر از طباشیر و کل رمنی که آنرا احتیاج
نیست بریان کردن و بکلاب تر کشد و بر روغن کل عرب کند
شربتی سه متعال تا پنج متعال فرو برند و اگر برت به یاریت
مورد خوردند شاید بعضی باد شک اضافه می کنند **سقوف**
الخروب سودمند بود اسهال و اسهال معده خروب
نطی به دانه و زیره کرمانی مدتر **بهرت** که جانی رسم است و سما
و پست کتان و حب الاس و بلوط و کشتیز خشک بریان کرده
و مصطکی از هر یک مساوی کوفته و بخت شربتی یک متعال
باده درم رب مورد **بهرت** و لغوق کند سقوف **بهرت**
سودمند بود ضعف معده را و قوت وی بدد و شکم بندد
تا خواه سماق زنجبیل انار دانه ترش بریان کرده و زرشک
لی دانه پست کتان از هر یک دو درم قند سفید پست درم
مجموع کوفته و بخت استعمال کند **سقوف سماق مستعمل**
سودمند بود جهت احتیاق سماق و درم تخم مورد اما دانه ترش
بریان کرده از هر یک متعال و نیم مجموع کوفته و بخت شربتی پنج

استعمال کند سفوف بلبله حاصل سهل نفوس و فعال
عرق النسا است و سورجان مصری منت دم پوست بلبله زرد
مفت فعال سنا مکی و فعال بوزیدان سه درم و ورق کل
بخ درم پوست بخ کبریه فعال و ورق خا سه درم زعفران یک درم
مغز بادام مقشر سه درم قند سفید صفت درم سقمونیاشوی
یک فعال مجموع کوفته و پنجه بغایت سخی کرده شربت می
بر سر آب سرد باز خورد و بعضی گویند **سورجان** که
این سهل است و فعال و نفوس و عرق النسا بغایت نافع
سورجان مصری ده درم سنا مکی مفت درم مغز بادام مقشر
سه درم پوست بلبله زرد سه درم زعفران نیم درم قند سفید سی
درم سقمونیاشوی یک درم و اگر ماده بلغمی بود احتیاج سقمونی
نیست و مرکب باید که دانند که چون ماده بلغمی بود نزد بخ درم
عوض سقمونیاشوی که شربت می دو فعال بر سر آب سرد سفوف
سرطان جهت سهل بغایت نافع بود سرطان نری سوسه
ده درم طبعین قریب کهنه عریض حشیش سیاه و سفید مخ
تخم خرمن از هر یک بخ درم کوفته و پنجه استعمال کنند و
که سرطان یا کشر خوب زرد **سورجان** باشد بعد از آن سوخته کند
باب التماس فی الجوابات حبر ارباب حقیقت
سودمند بود در صهای سرد و معدن را پاک کند از همه خلطها
ایان فیکر ایک فعال تربید سفید مخوف خراشیده بروغن
بادام جرب کوده یک درم حب البیاض انیسون غار یقون سفید
از هر یک نیم درم نمک مندی دانک نیم تخم حنظل دانک کوفته
و پنجه یاب زبانه تربید سفید و حب سازند از هر یک بعد
نخودی و این یک شربت است اگر خواهد در عسل کرده اند
نرو برد و اگر خواهد در عسل شکر سرخ چند و فرود

همه خوب است سهل را قوی ناد و تاه می ماند و بعد از آن ضعیف
و بهتر آن بود که در روز ساخته باشند در پشت غریب در سال
نگاه دارند و سحرگاه استعمال کنند حب صبر مستعمل
حب اسقوطری یک فعال تربید سفید مخوف خراشیده
بروغن بادام جرب کوده یک درم حب البیاض غار یقون انیسون
از هر یک نیم درم تخم حنظل نمک مندی از هر یک دانک نیم تخم
از هر یک دانک کوفته و پنجه یاب کرفس تربید سفید و حب
سازد و این یک شربت است **حب سورجان مستعمل مولف**
سودمند بود در فعال و نفوس و عرق النسا را صفت آن
حب اسقوطری تربید سفید مخوف سورجان مصری از هر یک یک
فعال یا میره ج یک درم حب البیاض غار یقون از هر یک نیم درم
کشر نیم حنظل از هر یک دانک نیم نمک مندی دانک نیم کوفته و پنجه
یاب کرفس تربید سفید و حب سازد و این یک شربت است
حب بنفشه مستعمل جهت درد چشم و مشرقه سودمند
بود و دماغ را پاک کند و جهت درد گوش نافع بود بنفشه خشک و
درم تربید سفید مخوف خراشیده بروغن بادام جرب کوده یک درم
رب السوسن پوست بلبله زرد انیسون از هر یک نیم درم
سقمونیاشوی نیم دانک کوفته و پنجه یاب خالص تربید
سازد و این یک شربت است **حب شیب** مستعمل سودمند
بود جهت درد معدن **صفت آن** حب اسقوطری سه درم پوست
بلبله زرد و ورق کل سرخ تربید سفید مخوف خراشیده بروغن
بادام جرب کوده مصطکی از هر یک یک درم کوفته و پنجه تربید
و حب سازد و در سایه نگاه دارد تا خشک شود شربت می از یک فعال
تاسه درم در وقت خواب فرود برد و بخند حب مقل **مستعمل**
بلبله سیاه و پوست بلبله زرد امله مقشر پوست بلبله از هر یک

یک درم مقل ازرق چهار درم مقل در آب کند و خوب بپزند و
بعد از آن در ماهون کند و بساید تا مقل حل شود و دارو با کوفته
پخته بدین **بهره** دحب سازد شربت دودرم نافع باشد
حب غار یخون **نخه صاحب خمر** سده یک بد و استنشاق
و پیمای بهای جگر را سودمند بود **صنعت آن** غار یخون پنج درم
مرنج درم تریب سفید محو ف پنج درم ایری سیه درم آیاره فقا
نخ درم انیسون و فراسیون سه درم نیم خطل دودرم ازرق
دودرم سقونیای مستوی کرده یک درم کوفته و پخته و ساید
شربت دودرم و قوت آن تا شش ماه می ماند **حب المسک**
مستقل بولک بوی دهن خوش کند و قوت دل بد و سبیل
یک درم قریح شک در مقل نادر شک کبابه قرصه بسایه فقل
خوبنجان سعد کونی از هر یک یک درم قاقله جوزا الطیب
هر یک نیم درم پوست تریج یک درم زنجبیل یک درم ساید
مندی یک درم مشک تریج نیم درم باب نه و کلای و صندل
عربی **حب سازد** **حب السعال** اسهال و بلغم را بکشد
مند بود **صنعت آن** زیت السوس ستمش از هر یک سه درم نشا
کثیرا صمغ عربی مغز دانه کدو از هر یک یک درم نبات مصری
نیم وزن دارو با کوفته و پخته بلعاب نه دانه بسازد و ساید
نوعی دیگر جهت سرفه خار مغز بادام سفید کرده مغز تخم
و شامخ عربی خشتا ش سفید از هر یک یک درم السوس یک
دودرم با قلع مقطر سه درم کوفته و پخته بلعاب بگو بسازد
دحب سازد **نوعی دیگر** جهت سرفه یارد پوست پنج از آن
نخم کرفس رت السوس پیمای و نشان مغز بادام تلخ کوفته و پخته
باک خالص دحب سازد نوعی دیگر جهت سرفه با بس
نشاسته صمغ عربی رت السوس آخر امسادی کوفته و پخته

باب خالص دحب سازد نوعی دیگر جهت سرفه رطب فقل و نبات
مصری مسادی کوفته و پخته دحب سازد و الله اعلم بالصواب
باب العاشر فی الاقراص قرص اندرون خوردن مستعمل
این نسخه از آن حسین ابن اسحق شیرازی است و اختیار نهیست
و این قرص از دودیه تریاق فاروق است **صنعت آن**
دار ششعلان اسارون از هر یک شش مثقال دار چینی است
چهار مثقال فوشش مثقال حماما پست چهار مثقال شلخه
شش مثقال افخوان سفید پست مثقال مصطکی شش مثقال
زعفران دوازده مثقال مجموع کوفته و پخته بشراب ریحانی
بپزد یا با العسل و در قرص ها خشن دست بود و غریبان
چرب کند و بعد از آن در سایه خشک کند و این قرص را قوت
تا دو سال باقی است بعد از آن ضعیف میشود و الله اعلم
قرص اندرون خوردن که در تریاق غوره میرود با بوی سفید
وسخ و سماق و مرانیسون و قضیب الذرین و عیدان بلسان
از هر یک مسادی کوفته و پخته فقلت بسازد و سرفه
هر دو روز یکبار بسازد و بعد از آن در ظرف ابکیته نگاه دارد
و قوت این قرص هم تا دو سال می ماند **قرص الاقراص**
در تریاق فاروق مستقل این قرص بعد از دو ماه استعمال کند
و قوت این تا دو سال باقی است بعد از آن ضعیف شود
بگیرد افی اشقر جوان ماده و نشان نری و ماده کی است که زرد
دو قلاب باشد و ماده را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک
غلاف بود و نشان افی آن بود که سروروی وی پهن بود و نیم
وی سرخ بود و کشیده و شکم وی صلب بود و نشان جوانی وی آن
بود که سریع اید که بود و در گرفتن سر وی مانند چهار انگشت از زمین
برداشتن بود و باید که موسم بهار چون اقیاب بجمالی و برابری

و تا نور شاید لیکن چون آفتاب بخوار رسد شاید و چون
بگیرند باید که هم در آن زمان یار و زدیگر و برابکشد که اگر با
کشد حدت ستمت دی زیادت شود و کشتن وی چنان است
که سر و دینال بر هم نهند و یک ضرب سر و دینال وی چهار
انگشت جدا کنند به نیشه چنانکه نیشه تیر بر وی نهند و شش
محکم بر شش زنند یا چوبی محکم چنانکه قطعا میج بویست بر وی
نهند و یک ضرب جدا شود و بعد از آن پوست از وی بکشند
و زلات شکم آن پیدا زند و چند نوبت بشویند با آب
و اگر یک نوبت یا خاکستر بشویند شاید و بعد از آنکه پاک
باشند در یک سفالین کنند یا مسین قطع داده و آب بر سر
آن کنند چنانکه کفایت بود و خوب نبت چند شاخ در آن
اندازند و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک
شاید و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک
پروان آورند و استخوان از وی جدا کنند و آن گوشت وی
بگویند کوفتی بغایت بوزن آن نان خشک کوفته افراده
کنند و دیگر بگویند یک بعد از آن اگر خشک صفت بود
قدری از آن آب که در وی جوشیده است اضافه کنند و بوزن
قرص سازند قرصهای تنگ مثل ناخن بزرگ و باید که
بر و غن بسیار چوب کرده باشد در قرص ساخن و در
پشت عنبال در سایه نگاه دارد تا خشک شود و باید که قطعا
نم در وی نماند باشد برادر در ظرف آبکینه نگاه دارد و بعد
استعمال کند **قرص اسفنجی که در تریاق قار و فی هر وقت**
پا ز غنصل کو یک در حیر کرد و در نور نهند تا بخت شود
بعد از آن بکشد مغز آن که بغایت نرم شمر باشد پس در باون
بسیار و بوزن آن ارد گوسنه اضافه کند و قدری شراب بر آن

بستد و یک دست بر و غن هر یک کل چوب کند و قرص سازد
و بعد از دو ماه استعمال کند و قوت این قرص تا دو سال
باقی است قرص قوتیون که در مشرد و بطوس مستعمل است
و انداز قوتیون خوانند میوین طایفی پی دانه چهار درم
علک البطمیت چهار درم مرصافی و ادعرا از هر یک دوازده
درم دار کهنه و نقل ازرق و اخطار الطیب و سنج و سبیل
رومی اکلیک الملک سعد حب الفار از هر یک سه درم
قصه زین نه درم زعفران فخر الیهود دو درم و نیم آبی
کوفتی باشد بگوید و آنچه نفوع کردنی باشد نفوع کند و در نبت
و با سه وزن آن غسل کند که قرص بسازد و بعضی از اطبا
بشلت تنها می سر کنند و قرصی می سازند و در سایه خشک
می کنند **قرص جلیا سیر ملین مستعمل** شود مندی بود بهای مطهت
صفراوی و دمی و شنگی ساکن گرداند و سرده و خشونت
بغایت نافع بود طبایع سیر سیرید چهار درم ترنجبین سر درم
نقرخم خیارن مغز تخم خیار با یک مغز دانه کدو از هر یک
دو مثقال نشا و صمغ عربی و کیمیا و خشاس سیرید از هر یک
یک درم کوفت و نخته بلعاب بنکوبه شد و قرص سازد و در
یک مثقال قرص طبایع معتدل شود مندی بود بهای مطهت
و زرقن خون از شکر و زرق کل سرخ شش درم صمغ عربی
نشاکیمیا از هر یک چهار درم تخم حمض و طبایع سیر سیرید از
هر یک سه درم کوفت و نخته بلعاب بنکوبه شد و قرص
سازند شربتی یک مثقال **قرص طبایع مسک منقول** شود مندی
بهشت سبیل صفراوی و دمی و صمغ عربی ده درم تخم حمض ده
درم نشا ده درم و زرق کل سرخ با نخته درم سبیل و زرق
لی دانه از هر یک هفت درم مجموع بریان کرده طبایع مسک

کوفته و پنجه قرص سازد شربت یک درم تا یک مثقال و بعد
 شش ماه استعمال کند و قوت این قرص تا دو سال می ماند
قرص سرطان جهت مسلول بغایت مفید بود صنعت آن
 طین ارمنی و طین محتموم و طین رومی نشاد و قی کل سیرخ
 از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباطبائی
 سفید شادنج مغسول از هر یک پنج درم رب السوس
 سه درم کوفته و پنجه باب لسان الحمل برشته و قرص ساز
 شربت درم تا شرباب انار غلب نافع بود **قرص کلنج**
 جهت سل و ق و نفث دم نافع بود صنعت آن ورنه کل سیرخ
 درم سنبل ده درم رب السوس ده درم طباطبائی ده درم عصا
 غافله ده درم کوفته و پنجه باب برشته و قرص کند شربت
 یک درم و قوت وی تا شش ماه بود **قرص عاف** مستعمل شود
 جهت تنهای کین و تب و سحر و کشاید و برفان و درد هک
 و سیر زایل کند عصا غافله عافله پست درم سنبل الطیب
 درم طباطبائی چهار درم کوفته و پنجه به آب برشته و قرص
 سازد شربت یک درم و قوت آن تا شش ماه می ماند و الله
باب الحادی عشره الایات ایاچات ایاچ روغن
 نافع بود و تغییر ایاچ دوا الی الی است و ایاره سالم تر از جوی
 و مطبوقات بود **ایاچ روغن** حنظل پست درم صبر سفید
 پنج درم سیکینج و ج و شیر از هر یک مکه درم خونیان ده درم
 کا در یوس مکه درم فلفل سفید فطر اسالیون زرا و ندرج
 دار چینی و شلج زعفران و زنجبیل جوده در صافی از هر یک
 دو درم کوفته و پنجه صمغها بشراب جویندا نازل شود
 و با سه وزن ادویه غسل کف گرفته برشته شربت و در مثقال
 تا چهار مثقال باقی که افیمون و شامیخ و هلیله سیاه و بوز

طابنی و غار یقون و اسطوخودوس و کامپوس و سفیج و
 کا و زبان دران جو سیده بود و نیم درم ملح مندی بخرج و ناله
 و قوت این ایاچ بعد از شش ماه تا چهار سال می ماند
ایاچ تیغرا سودمند بود جهت امراض سرور طوبیت
 و درد مفاصل و قولنج و فی بلغم و فالج و لقوم و استرخاد
 کرانی زبان احلاط آن مصطکی زعفران سنبل الطیب
 بلیان اسارون سلیمه دار چینی عود بلیان از هر یک یک
 مثقال صبر اسقوطری شست مثقال بعضی شانه زده مثقال
 می کنند کوفته و پنجه در ظرفی ایکنه کند و قوت آن تا چهار
 سال باقی باشد شربت یک مثقال تا دو درم با دو بهار
 دیگر که صنعت آن درخت آبان گفته شد **ایاچ جانیوس**
 سودمند بود فالج و لقوم و شلج و استرخاد و خلطها لزج دفع
 کند و خانه را سودمند بود و کسی را که منی بغیر ارات ادری
 جدا شود صنعت آن سم حنظل غار یقون استیقل مشوی اسوق
 سفونی خربسياه موفاد یقون افزه یون از هر یک سارده
 درم سفیج افیمون افیمون مقل اذق کا در یوس سلیمه
 فطر اسالیون از هر یک درم تر صافی سیکینج زرا و ندرج
 فلفل سیاه و سفید از فلفل دار چینی جاد شیر جدید صبر
 فطر اسالیون از هر یک چهار درم بعضی از اطباء زعفران و
 از هر یک چهار درم می کنند کوفته و پنجه و صمغ در مثقال
 کرده بغسل کف گرفته برشته و مجموع با سم بیکو برشته
 از دو مثقال تا چهار مثقال باب که هلیله کابل و افیمون و بوز
 منقی و نیم درم نگ دران جو شانه نیم تا شش یا شاد و این
 ایاچ بعد از شش ماه تا چهار سال قوت دارد **ایاچ بوغی**
 این ایاره مبارک است و بسیار منفعت دارد بدن را پاک کند

از همه اخلاط و فضلهای مختلف از قوی بدن ببرد و خلطهای
 عفن محترق دفع کند و این سهیل به زحمت بود و سودمند
 فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صرع و جدام و داء البیل و
 و بهق و قوبا و سعفه و سقینه و صداع آورده و دارد
 صیم و سواس و سهوة کلیه و تقیه عقل و عرق سرد و در کوفه
 و تشنه و نفوس و درد مفاصل و عرق النسا و درد کوش و داء
 الثعلب و داء الحية و ریشها و کمن بر همه نافع بود و حیض بسته
 بکشد از اخلاط آن سیم منظم بخورد و اسهال و اسهال متشوی غایب
 شود و نیزه خونی سیاه و استقاسه و یون از هر یک و در
 نیم اقیقون از نخلی که در یوس منقل ازرق صبر اسفوطی
 از هر یک سه درم خاشا و شادج بهونار یون فرا سیون
 جعد سلیخه فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و زعفران و دار
 و جاد و نیمه بسفاج و سیکینج و جندید سست و مرصافی فطر
 اسالیون زرد و نخل طویل و عنصام آفستین از یون بیل
 حماما و جیل حنطیا و اسطوخودوس از هر یک و درم کوفته
 بخته هموع در شراب خوبانند تا حل شود و همه را بجعل کف
 گرفته بپزند و شربتی چهار مثقال و قوت این بعد از شرب
 تا چهار سال به ماند و اولی آن بود که بهنگام قند در
 و صباح جلای از بسفاج و زعفران و اقیقون و پوست
 بلبله کابلی و کاذبان و اسطوخودوس و میو نرطانی و
 قندی نمک بخرج فرمائید نافع بود انشا الله تعالی و الله اعلم
باب **در غلبه فی الشیاف** **شیاف** **درم**
 بوره آرمینی پنج درم کمری سی درم حطی نیست درم شکر سرخ
 نجا درم سیم منظم پنج درم شیا و شیا **شیاف** **درم**
 حطی نیست از هر یک سه درم بوره آرمینی نیم درم سنی درم

عسل خیار چیر پنج درم شکر سرخ پنج درم شیا و شیا و الله اعلم
شیاف **درم** **شیاف** **درم** **شیاف** **درم** **شیاف** **درم**
 افاقا کندر در یابی با یون از هر یک جزوی به آب مورد تر
 یا آب کشیده یا آب سماق بپزند و مرشانه را قدری ربهان
 با آن شاف سازد و استعمال کند شیا و بعضی صمغ عربی
 و شیا و کثیر از هر یک جزوی اسفیداج و صمغ صمغ عربی
 سه جزو کوفته و بخته بپزند با نه بپزند تخم مرغ یا به آب
 نافع باشد و الله اعلم **باب** **در غلبه فی الشیاف** **شیاف** **درم**
 زریاق فاروق زریاق بزرگ خوانند طبعشان گرم و خشک
 سودمند بود کز بندگی جانوران و مجموع زهرها و اددوهای
 کشند و شربتی از آن بقدر حاجت بود اندک آن یک
 طسوج است و زیادت این دو مثقال و چون بر موضع کوبند
 طلا کنند سودمند بود و قوت دل بدهد و جمیع مرصهای سرد
 سودمند بود اگر خواص این نوشته شود در از کوبد و سعا
 و عسر النفس و درد کسینه و تشنج و بغم معدوم و قوی بدهد
 و برص و بهق و جدام و داء جاع مفاصل و مجموع مرصهای گرم
 سودا و بغم بود نافع بود و صرع و صداع و تارسیه چشم و
 درد شقیقه او بوا میر نافع بود و بول براند و حیض بکشد
خلط آن از اخلاط منقل و مثقال مثقال از اخلاط
 حله و مثقال مثقال از اخلاط افاعی و قوی بدهد
 حوزون و فلفل سیاه و اقیون مصری از هر یک بیست و چهار
 مثقال و درق کل سرخ تخم سلیم بوی توم بوی ابرسا غار یون
 رب السوسر و درغن بلسان از هر یک و از ده مثقال از رشتی
 بیست و چهار مثقال و بعضی دوا زده مثقال میکنند و در غل
 و در جیل و دیوند چینی قیطان لون قویج فرا سیون قسط و فطر اس

اسطوخودوس فلغل سیاه و سفید و دار فلفل کزدر که مشکطرا
فلاح ادر جمع البطم سیخه سودا سنبل الطیب حبه از هر یک
تشتل متقال سینه تخم کرفس سیاه بوس حرف یا بلی کا در یک
ناخواه کا فیتوس عصاره لخته الیتس نار دین اقلیطی سیخ
جبله سادج مندی مو جخطیا نار از یانه طین مخموم زاج در
که تمام نشوخته باشد حماما و ج حب بلبلان مو قار یقون صمغ
عزلی فردمانا انیسون آقا یا از هر یک چهار متقال دو قوت
مقل البهود جاوشبر قنطاریون باریک زراوند مدحرج
سیکینج از هر یک دو متقال چند پند شد و متقال و بعضی جدا
متقال می کنند غسلی که از کل جاشا یا شده رطل شراب خوب
کهن یا مشت رطل و رطل باید که بوزن بعد از بود و صفتها
و عصارات بشراب غویس کنند تا حل شود و غسل بر بران
کنند و یکسار روز را کنند بعد از آن ادریه کوفه بجهت بریدن
بلسان جرب کنند و بحسل مطبوخ بر سر کنند و در ظرفی نره
یا رها صی یا چینی یا آلکینه کنند و باید که ظرف را بر کنند و بعد
از یکسال و بعضی بعد از شش ماه جایز است آنند و بعضی
گفته اند که نشاید که استعمال کنند تا پنج سال بران بگذرد
یا هفت سال و بعضی گویند که مستعمل نشاید که کند الا بعد از
ده سال یا دوازده سال و آن زمان در غایت جوانی قوت
بودنایی سال و چون از سی سال گذشت یا بختت سیال قوت
ان باقی است و هر خواص که گفته اند همین است
لیکن بعد از مضطرب متقال بر مرهنگها که بدان تا فح است میان
عمل بکنند اما دفع سموم و نذوع و نهوشش کنند و آن بقوت
معاجین بزرگ بود در **ترتیب** **اربعه** ترتیبی که کوچک خواهند
سود مند بود کزندی جا نوران خصوص غریب و با غلیظ

که در معده بود روده و در جگر و سپرز و صرع و خفان بود
بود و اگر زنی را که بر تیان رفته بود یا مشکطرا یا یک
متقال فرو برد سهل گردد **اخلاطران** جخطیا نار دومی خب
الغار مرصافی زراوند طویل از هر یک مساوی کوفته و
پخته با سیه جندان غسل کف گرفته بر سر کنند شش یک
متقال باب سرد بعد از دو سال عمل دی باطل گردد و السلام
ترتیب غنوم سود مند بود جهت کزندی جا نوران و باید
غلظ که در روده بود و در جگر و سپرز و صرع و خفان
و لقم و فاج را سود مند بود **اجزای آن** حماما مرصافی و
سنبل مندی سادج مندی لک مینی یا میا قر قنطاریون
قیویا قسط تلخ جخطیا نار دومی از هر یک دوازده متقال
فلاح ادر عصاره لخته الیتس متقال ازرق از هر یک شش
متقال عاقر قرحا در جینی تخم رازیانه تخم کرفس و گوگرد و
تخم سبب اسارون فردمانا فرایون افیون نار دین اقلیطی
فلاح الکرم کل با قلا تخم کرفس گوی دو قوا فیتون اقرطی
از هر یک سه متقال کثیرا خشیان سفید فلغل سیاه از هر یک
سی متقال بوزن البیج پست و مشت متقال سیخه ورق کل
سرخ اقراض اندر و خوردن از هر یک نه متقال تخم سداب
یک متقال آنه اترج مقشر سماق شامی مغنی از دانه
باک کرده دو متقال روغن بلسان میت و چهار متقال عصا
مقصوم پست متقال فلاح المهر چهار متقال نیم ورق اترج
سبزده متقال صوغ و عصارات در مکت خویساند و مانی
ادریه کوفته و پخته بروغن بلسان جرب کرده با سه وزن غسل
مصنعی بر سر کنند و در ظرفی چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال
کند شش یک یا یک متقال نشاید و قوتان تا هفت سال

باقی باشد و بعد از آن باطل گردد **مشر و در بطوس** که از ترش
سهمه اند سودمند بود زهرهای مختلف و کزندی اجازت
و سک دیوانه و قوی بکشد و قیاح و لقوه و اسهال فانی بود
و سده لکری بکشد و در وریهای صلب نرم کند و سینه را از
اخلط پاک کند و رطوباتی که در شکم بود دفع کند و در معده
و امعاء قاق و غلاظ و خون رقیق باز دارد و قوت یا
بدید و کونه روی نیکو گرداند و استنهاط عام میداند
سنگ مثانه بریزاند و بجه در رحم نگاه دارد و در من جانی
کند و جوانی نگاه دارد و دفع همه زهرها بکند و خاصیت این
نزدیکت بر یاق قاروق و اخلاط آن مرز و عفوان و غار
زنجیل و ارجینی علق البطم کثیره از مرده درم سنبل الطیب
کندر ذکر خردل سفید عیدان بلسان اینست و خود و سوسا
قسط بسیار بوس کما قسطوس فنه را پنج دار فلفل عصا
موصطیذاتش چند بدست جاد و شیره صندل و ج هندی از
هر یک هشت درم شش فلفل سیاه و سفید سوریان
جعد اسفودیون و قو قلیل الماک جنطیانا دمن بلسان
حب بلسان قویون قلیل از هر یک هشت درم سداب
درم تخم سداب ده درم اسحق نادین مصطکی صمغ عربی
قطر اسالیون قردمانا ایون را از بانه و رقی کل سرخ
مشکط انشیع از هر یک پنج درم اینستون و ج قو مو سکینج
و اسارون از هر یک سه درم اقا قیاق مو فاریقون سرهفتون
از هر یک چهار درم و نیم صمغها در شراب کهن ریختن خوبند
و حل کنند باقی دارو را کوفته و بخته با سر جذان غسل برشته
و بعد از شش ماه استعمال کند شش ماه یک فعال و قوت
آن تا هفت سال بماند **زبان** که جهت کزندی عرق

نیکو بود بستاند زرا و ندم حرج و پوست بچ کبر از هر یک یک
کوفته و بخته با شراب نافع بود **انسا الله و الله اعلم**
در اربع عشری سنوئی که دندان را
جلاد و بغایت بکشد و شاخ بز کوهی سوخته و نمک اندر آب
و کف دریا از هر یک جزوی پنج سینه سوخته و در جزو مساج
ربع جزوی فعال خنی جزوی همه را کوفته و بخته و سخی کرده
سنون سازد **سنوئی** که بوی دمان خوش و پنج دندان را
محکم گرداند و دندان را قوت دهد بستاند شاخ بز کوهی و
سوخته کند و نمک بعسل معجون از هر یک دو درم سماق و
کلنا را از هر یک یک درم بعد سوخته جو سوخته از هر یک سه
کوفته و بخته سنون سازد **سنوئی** جهت حفظ صحت و دندان
بکشد شاخ بز کوهی سوخته جزو خارج سنبل الطیب سعد از هر یک
جزوی یک اندرانی ربع جزوی همه کوفته و بخته سنون سازد
سنوئی که بوی دمن خوش کند و دندان سخت کند
بکشد صندل سفید و پوست ترنج خشک کرده داد خردل را یک
از هر یک سه درم قافله کمار و بسیار و قو قلیل و عود هندی
و مصطکی و مشک از هر یک دو درم کوفته و بخته سنون سازد
سنوئی که بسیار دندان را ببرد بکشد قلیل ده درم فلفل چهار درم
خاماسه درم ساق هندی درم مازو سوخته نه درم کوفته
بخته بمسواکن مالند **سنوئی** که کندی قلع کند بکشد مر قلع
سک پوست انار و قصب الذیبق قو قلیل شرن مسادی بگوید
به بزد و پیری را بشکند که بشرباب ریختن کرده باشد تر کند
از آن ادوی کوفته در پینی دند و فتنه دگر حیلان دار و با پای غار
و در پینی نهد **سنوئی** جهت خوشیدن دمن قو قلیل اقا قیاق
سماق پله دانه طباشیر و کلنا و ورق کل سرخ اردو جو مجموع

کوفته و پنجه اول قدری سرکه و دو دندان کلاب سرهم کند و بپزد
کند و بکشد پانزده من بدان بشوید و بعد از آن سون سازد
که نافع بود **باب سیر در غنچه فی لادن** روغن بیدار
بشاند با دام شیرین و سفید کند و هر یک دام بدو نیم کند و
خشک کند و هر یک من با دام نیم کل بنفشه در میان آن کند
و آب در شب جام خواب می اندازد و بر روز مجانی بین
می کند و چون ده روز بگذرد اگر دیگر بنفشه بگذرد کند خوشتر باشد
و تا چهل روز بر سرش دهر و بعد از آن روغن بکیر و اگر بعضی
با دام مغز آنه کند و باشد شاید بکیر در وی رطوبت زیادت
بود که در با دام روغن کلاب دام با دام در میان کل خانه در
بنفشه ذکر رفت برورد و بعد از آن روغن بکیر **روغن کل**
بکیر و ورق کل سرخ و در قینه کند و روغن کنجد بر سر آن کند
چهل روز در آفتاب یا قند بعد از آن فرو برد و استعمال
و روغن کل سفید بجانکه روغن کل سرخ گفته شد بسیار و روغن
یا سمین و صبری و سوسن و زینق و لیسرن و زرخس و متعاقب
و امثال آن هم بدین نوع سازند که گفته شد **روغن تخم کدو**
بکیر آب ریحان یک من و یک چهارم روغن کنجد بر سر آن کند
و قدری آب و بکشد تا آبها بسوزد و روغن بماند و روغن خشک
بشاند و زنجبیل چهارم خشک نیم کوفته ده درم بکشد و صافی
و بنمن روغن کنجد بر سر آن کند و بکشد تا آب بسوزد و روغن
ماند **روغن قسط** سودمند بود در دگر و معده و سردی
مفاصل و امثال آن **صنعت آن** فرغنده درم سبیل ساج
میوه سا بله پریا قره اشته قسط از هر یک یک من و یک
خشک سبیلخ عبیدان بلسان از هر یک ده درم غر صافی پنج درم
مجموع نیم کوفته یک شایه نوز در آب شیرین خوب بند بعد از آن

بکشد و صافی کند و باید که آب پنج من بود و با شش است
از اول روز تا آخر روز و بعد از آن بیاید و دو من روغن
زیت یا کنجد بر سر آن کند و بکشد تا آب بسوزد و روغن
ماند و روغن جنطیانا یا بونه اکیلل الملک خشک نیم کوفته
مرزنجوش دو آله سبیل و رقی خا از هر یک ده درم جنطیانا یا
درم جوز بویا و بوزیدان و سورجیان هر یک پنج درم و
عاقبره حاسره درم و روغن زیت یا کنجد دو من با شش است
روغن کدو آب کدو یک من روغن با دام یا کنجد یک چهارم
یک بکشد تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن مصطکی**
سودمند بود جهت ضعف معده بشاند و روغن کنجد نیم من و
مصطکی خوبه مثقال و در قینه کند و دیگری بر آب کند و آن
قینه در میان آن آب یا ویز و با شش نیم من می خوشاند
تا مصطکی به بخار بگذارد و بعد از آن استعمال کند **روغن زنجبیل**
بشاند با بونه در سایه خشک کرده پست درم و با بنمن روغن کنجد
در قینه کند و چهل روز در آفتاب یا ویز و بعضی پست درم
علیه احناقه می کنند و اگر با بونه ثانیه نباید بشاند با بونه
خشک پست درم و بکشد تا با چهارم من آب تا با زینق آید و پست
باله و صافی کند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن کند و بکشد
تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن بنفشه** روغن کنجد نیم من و
بنفشه در سایه خشک کرده هم در سایه کند و چهل روز در آفتاب
آورد **روغن حنظل** بشاند و رقی خا و بکشد و صافی کند
و روغن کنجد بر سر وی کند و بکشد تا آب بسوزد و روغن بماند
روغن زرده تخم مرغ بشاند زرده کشته و بدست باله و قدری
نوشادر رسوده بودی ریزد و در قینه کند که بکل حکمت آید و ده
باشند قدری مویا لیف بر سر قینه نهد و در پست قینه آتش کند

و در سبب قینه کاسه بهند که روغن در آن رود **روغن مورد**
 بت ندان شود نرسه رطل و روغن کنجد با بادام یک رطل و
 بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و خون فرو خواهد کرد
 پنج درم لادن در آن بگذارد و اگر مورد تر نبود بتنه مورد
 خشک دو من و نیم و بجوشانند و صافی کنند و یک رطل روغن
 بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند و روغن تا چهل روز
 بادام و گردگان و امثال آن بطریقه روغن کنجد باید گرفت و
 امثال آنها و ابتدا علم **باب السادس عشر**
 مرهم شادنج بجهت بواسیر و شقاق عظیم نافع بود **صنعت**
 روغن بنفشه و روغن کلبادام از هر یک دو درم عصاره لیمو
 و کل قیر سی و کل ارمنی و شادنج شسته از هر یک سه درم
 افیون نیم مثقال و چهار حبه موم سفید پنج درم استنجاج دو درم
 زعفران یک درم دارو کوفته و بخیته و بغایت سخن کرده موم
 بار و غصه بگذارد و در ماهون کند و نیک بالددار و بادام بزد
 و سخن بکشد تا یکسان شود **مرهم مقید** گوشت بر دیان و در
 ران نافع بود **صنعت** آن موم سفید پنج از هر یک دو درم روغن کل
 چهار درم موم بروغن بگذارد و استنجاج بر آن بریزد و در
 ماهون بالدد بخت اگر خراش زیادت بود قدسی کا فور ضایع
 کند و اگر از جهت سوختن بود و گزیدن جانوران مراد اسج
 پنج درم اضافه کند یا استنجاج و روغن چون بسازد و سرد
 شود قدسی سفید تخم مرغ با آن بزند نیک تا یکسان شود
مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و گوشت نو بر دیان و پیشتر
 جراحتها را نموده بود **صنعت** آن مردا شک نیم رطل زیت
 صافی یک رطل در ربع موم صافی ربع طلی زفت زوی پست
 عکاس پنج درم عکاس زفت و موم بازیت بگذارد و مردا شک

بر آن بریزد و در ماهون کند تا یکسان شود و منعقد گردد
مرهم قحل گوشت بر دیان و رویش خشک کند مردا شک
 درم کوفته و بخیته با چهل درم سرکه بیز و چهل درم زیت در ماهون
 کند و بسایید بمالند تا یکسان شود و اگر خواهد دو درم دارو
 کوفته و بخیته اضافه کند و بغایت سخن کند **مرهم اعلیون** جبهه
 خازیر و سلع بغایت نافع بود و جهت درهما **صنعت** آن
 بتنه طبله بزرگ و خطمی سفید از هر یک یک کبله و هر یک بخوبی
 یک شبانه روز و بعد از آن بگیرد از لعاب هر یکی یک رطل و نیم
 و از مردا شک یک رطل و نیم و بغایت سخن کند و بازیت
 بجوشانند سه رطل تا نزد یک انعقاد و لون آن تغییر نکند
 بعد از آن لعاب است بجوشانند و بعد از آن مردا شک و روغن
 و لعاب است همه بر سر هم بریزد اندک اندک و با شش نرم میخورد
 تا همه منعقد شود مرهمی که جهت سوختن بغایت نیکوست و
 هر اعضا که سوخته باشد نافع بود **صنعت** آن بتنه از انجیر
 اسرپه و دم الاخوین چکیده و مردا شک از هر یک مساوی
 و بغایت سخن کرده و موم سفید قدسی و روغن کنجد و موم را
 با هم بگذارد و در ماهون کند و چند نوبت با آب سیرین بشوید
 و بعد از آن دارو سوده بر آن افشانند و بمالند بسازد
 و دیگر بار بشوید و استعمال کند نافع باشد و الله اعلم و اعلم
 تم الكتاب بعون الملك الوهاب المسمی باختیار ابی یحیی
 فی یوم الاثنين خامس عشرین شهر رجب المرجب
 سنه سبع و ثمانین و ثمان مائه الهجره النبویه
 صلی الله علیه و آله و سلم
 مکتبه العبد سلطان
 علی غازی

صفت بختور شش

نافع بود لغو، و خاج و عشته مناصد و ترس و اسبه خایه با طفا و در و محو اسر
 خاصه مرطوب را و عجات غازی را پیغراید و رنگ اوی نیگو کند و در دشت
 و شوت اناده کند و لک پیغراید و عله رطوبت از بدن پاک کند و اسهال طعام
 و بی دمان خوش کند و خراب ایجاد و پیری ویر آورد و عام ای صرافوت
 و سردی کم کند صونت آن بماند آب انور و لک پیغراید و شوت
 بخته دمن بوسه ترنج هست ارم عم را بایه ده ارم اسنون و ارم سفوف
 و دمن کولار یک من عسل سیاق سه من قاقه صفا و کبار از هر یک سه ارم دار فلفل
 سه ارم عود و خام ده ارم انغران سه ارم مشک و امل قند سه ارم بر باز سه ارم
 جوز بواج ده ارم بایه سه ارم عسل و دانه سه ارم سیلخه ده ارم خیره و سه ارم سدر
 سه ارم انباد سه ارم رخیبر ده ارم دار حسی ده ارم حویلیان ده ارم عاقر قند
 ده ارم سنبل ده ارم عنبر ده ارم بالنگودسته سو سبزه دسته
 گوشت داب الود را هم کوشا ته تا کوشت جدا شود ای صافی
 و با طرف دیگر کنگره و مشک و غرور و عوران در کولار حد کنند در خم ریزند

و باقی دارما را در هر شب و در هر صبح و در هر وقت که
بیمار را به این صفت آلوده شراب و به و بکاران در هر وقت
شرقی صبح و در هر وقت که شراب مریض نه و با شراب و

مسجد السودان

مسجد السواد
ریا در حق غیرا ملکه از دانتیون ملکه عالمی افستین روی
سد ارم ارم ارم ارم ارم ارم ارم ارم ارم ارم ارم
نور و دهی بعلل سرسبز نهی ارم ارم ارم ارم ارم

مهرالوداد

مهمل السواد
 ۲۰ ریح قنبر انیتون بسفاح
 عارتون ملک هرکه اسطودوس
 مکار مکار مکار مکار
 سوال سوال
 لاجورد بعد رستند بر شتی ۵۵ م ۵۵
 ۱۱ م

در دانستن روز ماه و سال روایت میکند که روزی امیرالمؤمنین
 علیه السلام نشسته بود و در محراب ایستاده و بر رسول سلام دادند و گفتند
 یا نبی الله ما دریا با ما ایم نشسته ایم و روز و هفت و سه ماه را نمیدانیم و نمیدانیم که یک سال
 و سه روز و آن مانند ایم حضرت رسول علیه السلام اشارت با امیرالمؤمنین امیر کل
 علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه کرد و گفت ای حلال مشکلات مشکل ایشان را حل کن
 شاه مردان این غم و دوا مادر رسول علی ابن ابی طالب از آن عربان سوال کرد
 که شما چه گمانید و نام شما چیست گفتند که ما یکی پدر و دو پسر ایم من که پدرم
بود امیر و نام پسران من یکی **ربیع** و یکی **رجب** و نام پدر من عرف است و در
 سال را بپایرون آورده و بدین قاعده که آنچه از حضرت رسول علیه السلام پادشاه طرح کند
 آنچه باقی ماند شش شش طرح کند آنچه بماند سال را اذان بداند و حروف نشان
 مثلا از حضرت مستصد و نو دو چهار سال ریت باشد و پانزده سال را اندازد
 مستصد و هفتاد و نه باقی ماند و شصت و نه انداختیم حقا دونه باقی ماند مستصد
 و در انداختیم پس عرف سال **ر** باشد پس بدین قاعده عمل نمود و حروف
 سال اینست که مکتوب شده **ر** و **د** **ا** **ج** **ز** **ح** اگر یکی بماند و اگر دو بماند
 و اگر سه بماند و اگر چهار بماند و اگر پنج بماند و اگر شش بماند و اگر هفت بماند
 و نام پسران ما مهلبیرون آورد و چنانکه بار نموده شد محرم **ز** ماه صفر **ح** ماه
رجب ماه ربیع الآخر **د** ماه جمادی الاول **ر** ماه جمادی الآخر **ا** ماه رجب **ز**
 ماه شعبان **ح** ماه رمضان **د** ماه شوال **ر** دو انعده **ا** ماه ذی الحجه **ج**
 و چون خواستی که بدانی که سر ماه کدام روز است اول سال را حساب

کند و حرف سال را بکشد و بعد از آن بحساب حمل بین که چند است
 و آن ماه که می خواهی که بدانی حرف او را نیز بحساب حمل
 کن و شش دیگر بر سر آن عدد سال و ماه بفرای و بدین
 که چند است و بعد از آن هفت هفت طرح کن اگر یکی ماند
یکشنبه و اگر دو ماند و اگر سه ماند **دوشنبه** و اگر چهار ماند **سه شنبه**
 و اگر پنج ماند **چهارشنبه** و اگر شش ماند **پنجشنبه** و اگر هفت ماند
جمعه و اگر هفت ماند **شنبه** قاعده اینست

طالسم

بگرد یک قاشق پاره خاک یک ذره
 آتش بر بالای خاک نهد و این
 طلسم را بر بالای او و قاشق را بر
 سبزه نهد



طلسم
سبزه

صد من آب انگور با سی من گوشت بخته و دسسته نفع پار کرده و دسسته کاه و زبان بزرگ
 و دسسته با شکو باره کرده و دسسته پیسینه باره کرده و بازده درم یکم راز یا نه فوده درم
 انیسون و بازده درم دارچینی و پنج عدد به پاک کرده باره کرده خوشامد با گوشت
 بنایت مراه شود و صافی کنند و بر سر آتش نهند و دو من غرق کل و پنج من غسل در آن کنند
 و این دارو تا که بپزد کوده می آید کوفته در یک کوزه تر عفران و مشک و انکی و زخم
 سه درم مخلول کرده در میان آن کنند و اخلاط اینست قورنفل و سیاه و حور و
 و دار قنفل و حور و بنجان از هر یک سه درم مصطکی عود هر یک سه درم زنجبیل و صندل
 سه درم یک سه درم قنفل و سیاه هر یک دو درم سه درم دیگر
 آب انگور صافی کرده صد من گوشت بخته ده من و اگر خا بدست من عود خام
 ده درم رعفران سه درم مشک حاص و انکی قورنفل سیاه حور و انکی سه درم یک
 مصطکی سه درم سیاه و دو درم هسل سه درم سعد سه درم زرنبا سه درم زنجبیل
 دارچینی دو درم بولیا سه درم قورنفل حاد و درم کلاب نیم من سیاه و دو درم
 گوشت و آب انگور بهم خوشانند با گوشت مراه شود انکه از گوشت صافی کنند
 و سی من آب چشمه برین اندوی جوسانند نامردی برند با دست می دیگر
 آب انگور رود بعد از آن صافی کنند و در حسی حصه کنند با خوشه و صافی
 انکه از آن طرف باطنی دیگر کنند و مشک و رعفران در کلاب حل کنند و در میان
 مراه کنند و باقی دارو با دد کوفته در یک کوزه و در میان آن و بر

در رصفته یک ری مانند با قوت شراب بار وید انکه که صافی شود و در آن
 و سرش بچک کنند سری سجاد درم بر دو من شراب انگوری همدوی حور و حاد
 و فالح و لغو و معاصل و نرس و اسه حاد و در معده و اسه حاد و علی الخصوص
 مرطوب را و رمان را سود دارد والله اعلم

در سه که حصه یک سه درم کوفته که اگر سوسن
 که سه درم کوفته شود مرصاف بود سه
 کلام کلام
 در سه اصل مسودانه کلام بر سه
 درم ۲۸۴
 کاد است مرصاف سارنه با صافی

صفت کشته

عود مشک زعفران ضد لادن کلسر
 ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴

جفت سبیل اشپیت دوالس دارو کوفته

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 و بخت قدری کلاب در بادن و دالکی غنچه اشپیت و بادن

منوع کند و قیده کند و بعد رجعت

حب سار

مشک

زعفران افیون مصری صبر سوطون صبر عوی

کلاب کوفته و بخت جبر سار و بخت غنچه بخت
 حاجب مالک بر روی کلاب و بخت کلاب و بخت

حسنانه

شیاف خلوتی صفت آن که باد را بشکند
 باغرداروی چشم

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 و اما سبیل دارد و اما سبیل کثیرا صبر زعفران
 سبیل الطس لصر کوفته و بخت باب بادن شیاف سازند

شیاف اسود

که باد را بشکند و اما سبیل را ببرد صفت آن که

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 راسوخت زعفران مروارید کوفته و اما صبر مصر
 کدرم نم کدرم کدرم کدرم کدرم

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 رفاقیا شیاف ماسا کوفته و بخت از و الا برون کنند

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 سردرم دودرم شیاف دنیا لوی
 و باب بادن شیاف سازد و اما سبیل

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 که سبیل رقیق را ببرد و اما صبر اجزاء زرد صبر شادخ
 صبر شادخ

۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 صبر شادخ کوفته و بخت از و الا برون کنند
 کندن و باب بادن شیاف سازند

شیاف که بر طبق ملتحمه از ایشان آمده باشد

اولین بار استعراج از او را سوخت کبد اصحاب
هشتم هشت دهم هشت دهم

صحت هر کس که از سر سرخ و سر سرخ مرمت
هشتم هشت دهم هشت دهم

افزون بصری باید عار از بسبب سبب
بر دهم

مخول کدرد

در کنار بلوط حیدر افسان در
دوم دوم دوم دوم

زیر که مانع کرد ما مانع طبله در بلبله
نهم نهم نهم نهم

امید نشی حکم عمل سوزان در
۱۲ ۱۲

تفکان و وسواس و ضعف دل سودمند بود و جگر و معده کرده
مغز را قوه دهد و لون بغایت صافی کند و نشاط تمام آورد
و ماه سوداوی دفع کند و حبه قوه دل بغایت سودمند بود
و خواص این بسیار است اسکا کو تا ه کردیم با قور سرخ و
یا قوت زرد و چهار مسفال یا قوت کبوت و چهار مسفال یا قوت
سفید چهار مسفال نعل به مسفال زرد و یک مسفال به و نیم غنق
و چهار مسفال جریب به مسفال بون و ناسفته چهار مسفال به و دو
که با دو مسفال جریب لاژ و دو مسفال تخم قهقه شک نخ مسفال به
و ق به مسفال ورق قهقه نقل به مسفال پوست پیرون به و چهار مسفال
و در مقشره ده مسفال به هلیلک کابل ده مسفال با درخت چهار مسفال
کل نیلوفر به مسفال صندل به رخ و سفید و تخم بادرنوبه و قهقه نقل
و دار چینی و کباب به چینی از هر یک به مسفال کاز و بانج
عصاره زرشک یا نزه مسفال عود مخاری چهار مسفال و در
ده مسفال درونج عرق جگر به مسفال طین ارمی و دو مسفال

طین مجنوم جبار مقلطما شیر عید مج مقل عین اسب حمار مقل
 کد مقل و نیم ز رورق و نقره ورق و کل دار چینی از هر یک
 کافور فیصوری نیم مثقال قاقه کباب رسه مسقا رسل اطبیب
 هند و بهمن سرخ از هر یک دو مثقال بهمن عید جبار مقل
 اصفهانی یکمن آب به اصفهانی یکمن آب حاصص بهمن کلان
 عرق بید مشک دو من نبات مصری دو من نبات بامیه
 به آن ریزند و داروها بدان برشند سر بهی نیم درم تابا

والله اعلم بالصواب

صحیح

۴۹۷ (۵)

معجون اسرار اطببا این نسخه از آن مولانای
 معظم شیخ الزمان شمس المله والدین ابن هلال ازیوت
 نورالله تبره خاصیت این همچون سیار است اما خصوصیت
 پنجد چنانکه گفته شود اول آنکه باده را زیادت کند
 دل و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و قویب
 محکم دارد و کوندر روی را لکمو گرداند و استمال کند
 بعد از جماعت تا از عرق النساء و تقریر نقصان
 جماعت و نقصان منی و از جمله مرصهای عصبانی
 ایمن کرد و ان شاء الله تعالی صنعت آن
 شقاقل و خولجان و حیه الثعلب و بهمن سرخ
 و سینه و وج و تودلی سرخ و سینه و لپان العصار
 از هر یک یک درم سره پیغفور مثقال حب البان

وج ابدان و فلفل سفید و مغز تخم حسره بره و مغز
 تخم خیارین و تخم جرجیر و تخم حسره و تخم کنه
 و تخم پاز و تخم شلغم و تخم اسپس و تخم کیش
 سفید و خشک و آنه و تخم تر بزه و تخم شبت و تخم
 جرجر شامی که آن دو قوت و تخم ملیون و حکم مزی
 از مر یک و درم دار چینی و قمر نعل و سنبل الطیب و دار
 و اسارون و سبباسه و کبابه چینی و سعد کوفی و دار
 فلفل و قمر نعل و جوز الطیب و نار شک و عود خام و غیر
 اشب و زعفران از مر یک یک مثقال مشک ترکی دانه و نیم
 نار جیل و منتر بادام و منتر بسته و منتر حب صنوبر کباب
 و منتر حب الحنظل و منتر حب النطن و کنجد متشر از مر یک
 منت درم رخیل و بوزریان و قسط شیرین و منتر حب
 الزلم و درونج عفرنی از مر یک دو درم ادویه با هم بگوید

و منتر با هم بگوید و منبر و منک و زعفران با هم بعد از آن
 با سه چندان چیل کن گرفت بهر شدند و در نظر فی
 کاشی یا چینی نگاه دارند شربتی از پس درم تا
 شغال نافع بود انشا الله و این همچون درین خواص که
 ذکر کرده شد آرموده است و مجرب
مجموعه لؤلؤئی این نسخه از آن جالینوس است
 و این همچو زامنت منعت است قضیب را پخت کند
 و او عیب را بکشد و اعصاب و دماغی را قوت دهد
 و شهوت زیادت کند و در خون تغییری پیدا کند چنانچه
 اینی بلذت هر چه تا مزه پر و آن آید و معوط بسیار آورد
 و دوستی مرد و در دل زن زیادت کند صنعت آن
 مرد و از پخت و بید از مر یک یک مثقال اینسون و همین
 پیغید از مر یک یک درم کاج و اصل اللبلاب از مر یک

نیم مثقال قراح از جرو پسد و کز مازک از مرکب نیم درم
بیلخ و دار چینی و اسپا رون و مصطکی از هر یک
و انکی و نیم صمغ عربی و کثیر از مرکب و انکی یا نم خندا
عیل کف گرفته بر شند و در ظرفی آب کینه کنند
و در وقت خواب و هنگام مجامعت یک مثقال آب
فاز بخورد و این بغایت غایت مجربست
در اینجه ذکر رفت و الله اعلم بالصواب

~~مجویفی که~~

~~منسوبست بحباب مرحوم~~

~~خواجده شید علیاکبر حکمت~~

منع نظیر بول میکند و در دفع سرعت انزال نیز مدخلی
تمام دارد صنعتان کباب چینی و فلفل
و فلفل و سنبل الطیب و حصیه الثعلب و مصطکی
و ناخواه از مرکب سه درم عسل سه وزن ادویه
شرابی یک مثقال تا دو درم مناسب باشد و غذا
کباب یا آب گوشت یا زرد تخم مرغ نیم برشته
معجون افلونیاء را و می مستعمل

پسود مذ بود قویج را و سپرز و سیل و تشنج و درد
اغتاش و پاکن کند و سه فو زایل کند و درد جگر را پسود
بود و درد دندان چون بروی نهند پاکن کرد اند
صنعتان زعفران پنج درم فلفل سفید و بزرابسخ
از مرکب پست درم افیون ده درم فطر سالیون چهارم

تخم کرفس نبلی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساج
 سدی و سیخ و عاقر قرحا و حب بلان و فرقیون
 از هر یک یک درم دارو پاکوشت و پنجه بروغن بلان
 جرب کرده با سر جذان عسل کف گرفته بشویند و بعد از
 شش ماه استعمال کنند شربتی مانند خودی از هر قوسنج
 و در و کرده نافع باشد و آزموده و محبت است
 معجون اقلونیا با سرای مسی تیکمه
 بود مذکور و قوی را و باد با صنعت ان فلن سفید
 و زغال بسنج از هر یک پست درم انیون ده درم
 زعفران بخ درم و بعضی از اطباء طین محسنوم ده درم
 میکنند و سنبل الطیب و مر و عاقر قرحا و فرقیون از هر یک
 دو درم چند بیدیه یک درم زرباد و درونج عرق از هر یک
 نیم درم مر و اریذنا منشته و مشک ترکی از هر یک نیم مثقال

کافور و الکی و نیم مجسموع کوفته و پنجه با سپه جذان
 عسل کف گرفته بشویند و بعد از شش ماه استعمال
 کنند شربتی یک درم و مر چند کهن تر شود و بهتر باشد
 و قوت این معجون تا سپه پال بی ماند